

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد پنجم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد پنجم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

دیماه ۱۳۹۵

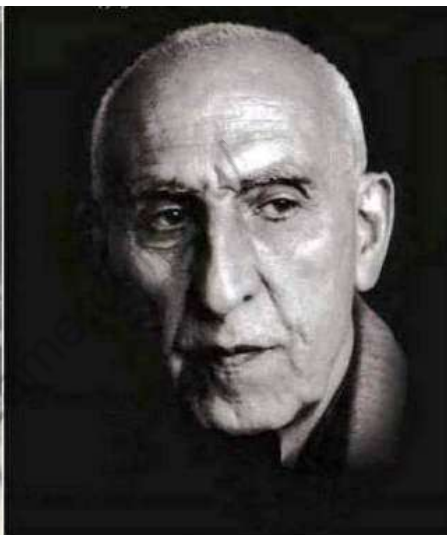
ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی



محمود نریمان



دکتر مصدق

فهرست

۸	پیشگفتار
۱۶	فصل اول
۱۶	زندگینامه میرزا کوچک خان جنگلی
۳۴	◀ توضیحات و مآخذ:
۴۵	فصل دوم
۴۵	جنبش جنگل برضد سلطه روس و انگلیس در ایران
۵۴	گروگان گرفتن حاج محسن خان امین الدوله
۵۴	پدر روحانی آر. ماری، کیشش است یا مأمور جمع آوری اطلاعات
۵۹	اولین سفر دنسترویل به انزلی، فوریه ۱۹۱۸
۶۱	قزاق های روس در خدمت انگلیسی ها
۶۴	« انقلاب اکتبر و تکاپوی بریتانیا در سلطه کامل بر ایران »
۶۴	بریتانیا، دشمن عمده جدید
۷۷	◀ توضیحات و مآخذ :
۷۹	فصل سوم
۷۹	مرام و اهداف جنبش جنگل
۸۵	اهداف نهضت جنگل
۸۹	مرامنامه نهضت جنگل
۹۱	انتشار نشریه جنگل
۱۰۰	اسناد محرمانه و گزارشها از کتاب « نهضت جنگل »
۱۰۷	◀ توضیحات و مآخذ:
۱۰۸	فصل چهارم
۱۰۸	رویا رویی نظامی با انگلیسیان و پیامدهای آن
۱۱۲	چیرگی انگلیسیان و کار زار جدید علیه جنگلیان
۱۲۹	◀ توضیحات و مآخذ:
۱۲۹	زندگینامه دکتر ابراهیم حشمت الاطباء طالقانی
۱۳۷	فصل پنجم
۱۳۷	آغاز اختلاف در جنبش جنگل
۱۴۰	توضیح در باره ماده سوم قرارداد اینکه با نزدیک شدن

۱۵۳	تسلیم شدن حاجی احمد کسمائی
۱۶۳	• سخنان حاجی احمد
۱۶۴	◀ توضیحات و مآخذ :
۱۶۵	فصل ششم
۱۶۵	ایدئولوژی جنبش جنگل در دوره دوم حیات خود
۱۶۹	ایدئولوژی جنبش در دوره دوم حیات: وقوع تناقض ایدئولوژیک
۱۷۰	بازتاب تناقض ایدئولوژی در فعالیت های جنبش
۱۷۳	استقرار جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران
۱۷۵	ورود جنگلیان به انزلی
۱۷۷	ملاقات و توافق با بلشویک ها
۱۷۹	زایش یک جمهوری « شوروی سوسیالیستی »
۱۸۸	◀ توضیحات و مآخذ :
۱۸۸	زندگینامه احسان الله خان دوستدار
۲۰۲	فصل هفتم
۲۰۲	انگیزه میرزا، از همکاری با بلشویک ها و ارتش سرخ
۲۰۴	تلاش بلشویک ها برای همکاری با میرزا
۲۰۶	ورود ارتش سرخ شوروی به انزلی
۲۰۷	نخستین واکنش میرزا در برابر ارتش سرخ
۲۰۸	انگیزه میرزا، از همکاری با ارتش سرخ
۲۲۰	◀ توضیحات و مآخذ:
۲۲۱	فصل هشتم
۲۲۱	مکاتبات میرزا کوچک خان با لنین و مدیوانی (**)
۲۳۷	کودتا به رهبری کمونیست ها بر علیه میرزا کوچک خان
۲۳۹	«بلشویکی کردن» انقلاب توسط حزب کمونیست ایران
۲۴۷	گسست ناگهانی کوچک خان
۲۴۸	تلاش نافرجام مشیرالدوله
۲۵۰	کودتایی به رهبری کمونیست ها
۲۶۵	روایتی از ارتباط نهضت جنگل با حکومت کمونیستی شوروی
۲۷۵	◀ توضیحات و مآخذ:
۲۷۵	زندگینامه ی مصطفی شعاعیان

۲۸۲.....	مقاله ای از شعاعیان در «چهلمین روز در گذشت دکتر مصدق
۲۹۵.....	آزمونی تجربی در سیاست جبهه‌ای
۳۰۲.....	انقلاب: ناهمخوانی عاملیت و سیاست جبهه‌ای
۳۱۱.....	زخم انزوا، زبان تنهایی
۳۱۲.....	شهادت مصطفی شعاعیان
۳۲۰.....	فصل نهم
۳۲۰.....	مشکلات کار
۳۲۲.....	کارهای کابینه مشیرالدوله
۳۲۳.....	توقیف اجرای قرارداد
۳۲۴.....	سرکوبی متجاسرین
۳۲۵.....	تجدید روابط روسیه و ایران
۳۲۷.....	استعفای کابینه مشیرالدوله و سبب آن
۳۲۸.....	کودتا مسبوق بچه سوابقی بود؟
۳۳۰.....	سیاست دوطرفی مشیرالدوله
۳۳۱.....	منافع این سیاست برای انگلیسها
۳۳۳.....	انگلیسها چرا راه کج می‌رفتند؟
۳۳۵.....	فصل دهم
۳۳۵.....	توطئه مجدد روسیه شوروی و عمال داخلی آنها بر ضد میرزا کوچک خان
۳۳۵.....	بحث انقلاب ایران در باکو
۳۴۴.....	کمیته جدید انقلاب
۳۴۵.....	جنگل و ائتلاف مجدد
۳۴۷.....	آشتی سران انقلاب
۳۵۰.....	نامه احسان الله خان و خالو قربان به میرزا:
۳۵۳.....	پاسخ میرزا به نامه احسان الله خان و خالو قربان:
۳۶۱.....	◀ توضیحات و مآخذ:
۳۶۷.....	فصل یازدهم
۳۶۷.....	همکاری روسیه شوروی، انگلیس و رژیم کودتا ی ۱۲۹۹ در سرکوب جنبش جنگل
۳۸۲.....	شرایط جدید کوچک خان
۳۸۵.....	پذیرش محتاطانه ی شرایط روتشتاین از سوی کوچک خان
۳۹۵.....	مکاتبات روتشتاین و میرزا کوچک خان

۴۰۴	◀ توضیحات و مأخذ :
۴۰۵	فصل دوازدهم
۴۰۵	مویسی پرسیتس : «بلشویک‌ها و نهضت جنگل»
۴۰۶	شوروی کردن ایران با وسایل خشونت‌بار
۴۱۱	تلاش شوروی برای کمونیست کردن میرزا و نابودی او
۴۱۳	به سوی ایجاد جبهه آسیایی انقلاب جهانی
۴۱۹	عملیات انزلی و وظایف آن
۴۳۳	« در راه نابودی کوچک خان»
۴۴۲	شکست اولین پیشروی نظامی به سوی تهران
۴۴۶	واکنش مسکو به شکست های گیلان: طرح کاراخان
۴۶۱	تخلیه ارتش سرخ از ایران و
۴۶۱	شکست دومین پیشروی نظامی به سوی تهران
۴۷۵	نتیجه گیری
۴۷۸	◀ توضیحات و مأخذ:
۴۹۱	فصل سیزدهم
۴۹۱	پیرامون کوچک خان جنگلی و تحریف استعماری تاریخ آن (۱)
۴۹۳	شخصیت و منش کوچک خان
۵۰۰	تحریفات تاریخ‌نگاران استالینیستی
۵۰۱	رابطه بلشویکها با نهضتی‌ها
۵۰۵	جنگلیها از نگاه انگلیسیان
۵۱۰	نگاه آمریکاییان به جنبش جنگل
۵۱۲	درباره رابطه جنگلیان با آلمانیان
۵۱۶	تعامل ترکها با جنگلیان
۵۲۱	چگونگی مقابله کوچک خان با شایعه‌ها
۵۲۵	◀ توضیحات و مأخذ :
۵۲۷	فصل چهاردهم
۵۲۷	ورود ارتش سرخ به ایران
۵۳۰	راسکو لینکف، کماندان
۵۴۰	ورود میرزا کوچک خان جنگلی به رشت
۵۴۶	اعلان جمهوریت شوروی ایران

۵۵۹.....	پس از خلع سلاح قزاقان ایران.....
۵۶۴.....	کودتا.....
۵۶۸.....	سندی منتشر نشده از سردار جنگل میرزا کوچک خان.....
۵۷۶.....	تهدیدهای بلشویکی.....
۵۸۳.....	روسیه و تهاجم ایدئولوژیک.....
۵۸۷.....	◀ توضیحات و مأخذ :.....
۵۹۰.....	فصل پانزدهم
۵۹۰.....	حیدرخان عمواغلی و واقعه مآسرا.....
۶۰۷.....	کوچک خان و واقعه مآسرا.....
۶۱۵.....	مأموریت کامو در گیلان.....
۶۱۸.....	◀ توضیحات و مأخذ:.....
۶۱۸.....	زندگینامه حیدرخان عمواغلی.....
۶۴۲.....	فصل شانزدهم
۶۴۲.....	شکست جنبش جنگل و شهادت میرزا کوچک خان.....
۶۴۹.....	اعلامیه سردار مقتدر.....
۶۵۰.....	شهادت کوچک خان.....
۶۵۰.....	سر میرزا کوچک خان در دفتر قزاقها!.....
۶۵۶.....	آخرین نامه ی میرزا - نامه ای به دوست.....
۶۵۸.....	اعلامیه نهضت کوچک خان جنگلی.....
۶۵۸.....	خصائل مرحوم کوچک جنگلی.....
۶۶۳.....	◀ توضیحات و مأخذ:.....
۶۶۳.....	گائوک (معروف به هوشنگ).....
۶۶۶.....	نقش زنان در جنبش جنگل.....
۶۶۸.....	همسر وفادار میرزا کوچک خان.....

پیشگفتار

این بخش از کتاب « مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران » که در باره نهضت جنگل است، ابراهیم فخرایی در مقدمه کتاب « سردار جنگل » می نویسد: « در دومین سال جنگ بین المللی اول وقایعی در گیلان رخ داد که به نهضت جنگل یا انقلاب گیلان معروف گشت. قائد این نهضت مردی بود بنام میرزا کوچک که مانند همه ی ایرانیان متعصب از مصائب وارده به کشور و هم میهنانش رنج میبرد و راه خلاصی از پریشانی و بی سر و سامانی را میجست. طبقات فهمیده و روشنفکر از اینکه در یک محیط آشفته ای بسرمی بردند و در نهایت ناراحتی، متحمل انواع تعدی و بی عدالتی بودند بستوه آمده و مانند دوران مشروطیت منتظر فرصت و موقع مناسب بودند تا با اقدامات دسته جمعی خود به این اوضاع ناگوار پایان بخشند. تنها یک نیشتر لازم بود که این عقده های درونی را منفجر کند و از عدم رضایت عمومی و خشم روز افزون مردم بشکل یک نیروی مجتمع ملی استفاده شود. میرزا کوچک در راه تحقق این نیت قدم پیش گذاشت و بطوریکه خواهیم دید در محیط مساعد گیلان که مردمی پیشرو و آماده ی مبارزه داشت به تشکیل کانون مقاومت پرداخت و به افشاندن بذر انقلاب دست زد و در مدت کمی توفیق یافت و اگر بعضی اشتباهات و ناپختگی های سیاسی که متأسفانه در بین شرقی ها فراوان روی می دهد وقوع نمی یافت، قطعاً مسیر تاریخ کشور نیز عوض می شد. » (۱)

شاهپور رواسانی در این باره می نویسد: « نهضت جنگل از نظر سیاسی، اجتماعی و ترکیب رهبری به دودوره تقسیم می شود: دوره نخست با عزیمت میرزا کوچک خان به گیلان (رجب ۱۳۳۳ / خرداد ۱۲۹۴) آغاز شد و با توقف مخاصمات جنگی و انحلال کمیته اتحاد اسلام پایان یافت (شعبان ۱۳۳۸ / اردیبهشت ۱۲۹۹). دوره دوم با ورود ارتش سرخ شوروی به ایران (۲۹ شعبان ۱۳۳۸ / ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹) شروع شد و با شکست نظامی جنگل و شهادت میرزا کوچک خان (۱۱ آذر ۱۳۰۰) به پایان رسید.

دوره دوم سه مرحله داشت: مرحله اول، توافق نمایندگان جنگل با نمایندگان دولت شوروی (نه ماده انزلی) و تشکیل حکومت موقت جمهوری؛ مرحله دوم، کودتای حزب کمونیست بر ضد میرزا و تشکیل دولت ائتلافی احسان الله خان

با نمایندگان دولت شوروی و حزب کمونیست ایران؛ و مرحله سوم، ورود حیدرخان عمواغلی به ایران و تشکیل دولت جمهوری شورایی گیلان.» (۲)

خسرو شاکری «دوره اول» (رجب ۱۳۳۳- شعبان ۱۳۳۸ / اردیبهشت ۱۲۹۹) اینگونه اینگونه بیان می کند: «در دومین سال جنگ جهانی اول، جنبشی مردمی در گیلان به رهبری میرزا کوچک خان برضد تجاوزهای خارجی، ظلم اربابان درحق رعایا، فقر و بیکاری و فقدان امنیت شکل گرفت. میرزا کوچک خان با تکی چند از افراد وابسته به اتحاد اسلام در تهران تماس گرفت و قرار شد کانون ثابتی برای مبارزه با متجاوزان به وجود آید. نخستین پایگاه عملیاتی در جنگل تولم (سه فرسخی شمال غربی رشت) تأسیس شد و در شوال ۱۳۳۳ عملیات خود را برضد نیروهای اشغالگرو متجاوزان به دهقانان آغاز کرد. هدفهای عمده نهضت جنگل چنین بود: اخراج نیروهای بیگانه و حمایت از استقلال کامل کشور، برقراری امنیت، رفع بی عدالتی و مبارزه با خودکامگی و استبداد، اصلاحات اساسی و رفع فساد در تشکیلات دولتی.» (۳)

در روز «۱۸ مه ۱۹۲۰ (۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹) نیروهای شوروی به ایران حمله بردند و مناطق ساحلی خزر را به اشغال خود درآوردند. آنان این مناطق را پس از یک سال و نیم مذاکره با نخبگان حاکم ایران پیرامون یک قرارداد دوستی، تخلیه کردند. آنان درایام حضورشان در ایران، انقلابیون غیرکمونیست ایرانی (معروف به جنگلیان) را که به مدت ۶ سال با نیروهای اشغالگر تزاری و انگلیسی می جنگیدند، ترغیب کردند که با حزب کمونیست ایران، در تشکیل جمهوری سوسیالیستی ایران شرکت جویند. سقوط «ج.ش.س.» و شکست جنبش آزادی بخش ملی ایران به برآمدن دودمان پهلوی انجامید. این ماجرا به نوبه ی خود یک فرایند «نوسازی» نواستعماری را به جریان انداخت که در ۱۳۵۷ به شکل گیری حکومت اسلامی در ایران انجامید. وضعیت کنونی ایران نتیجه مستقیم نیم قرن سوء انکشاف و [سوء توسعه] ضایعه بار فرهنگی و اجتماعی - اقتصادی زیرسایه نظام پهلوی بود. برای درک سیاست های داخلی و بین المللی واقعی رژیم پهلوی، باید به بررسی جنبشی پرداخت که شکست آن، تفکر و گروه بازیگران جدیدی را به صحنه سیاسی ایران وارد کرد. بنیاد تفکر طی دوره .ش.س. ا.» گذاشته شد.

تاریخچه این اقدام متهورانه دولت جوان شوروی به رهبری لنین، معاملات

شوروی با انگلیس برسر ایران درخصوص امضای یک قرارداد تجاری، و نابودی جنبش میهنی ایران عمدتاً ناگفته مانده است. طی دوران حکومت پهلوی پرده ای از سکوت بر تاریخ جنبش جنگل افکنده شد، درحالی که تاریخ نگاران استالینیست و مریدان ایرانی شان در تقلاي بدنام کردن آوازه ی رهبران غیر کمونیست آن بودند. با این همه، نام فرمانده جنگلی، هرچند به شکلی اسطوره ای، به حاقظه جمعی تاریخی ایرانیان وارد شد و این امر مهم مدت ها پیش از آن تحقق یافت که رهبران جدید ایران رهبر آن را کشف کنند. با استقرار رژیم جدید در ایران پس از سقوط شاه، یک بُعد اسلامی به اسطوره ی جنبش جنگل افزوده شد. در حالی که رهبر جنبش جنگل، کوچک خان، برای «ملیون» همچنانکه یک قهرمان تلقی می شود، از نظر بیشتر چپ های ایرانی که اساساً تحت تأثیر تاریخ نگاری استالینیستی قرار دارند، یک ضد قهرمان، اگر نه «یک خائن خرده بورژوا»، محسوب می شود که دست هایش «آلوده» به خون یک رهبر کمونیست ایران ایرانی است. از سوی دیگر، از دید نظریه پردازان حکومت اسلامی، وی طلیعه [نهضت] آیت الله خمینی، هرچند از نوع ناموفق آن، بوده است.

هرچند جریان های گوناگون سیاسی ایران به جدل پیرامون جنبش جنگل، تحریف تاریخی آن و حتی اسطوره سازی از آن پس از سقوطش پرداخته اند. این جنبش تأثیر خود را بر نسل های بعدی ایرانیان گذاشته است؛ ایرانیانی که به رغم دیدگاههای سیاسی متفاوت، آن را به عنوان بخشی مهم از مبارزه کشورشان برای استقلال و آزادی اجتماعی-اقتصادی دیده اند.

اوج جنبش جنگل پس از ۶ سال مبارزه در قالب جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران ظاهر شد که در وضعیتی متزلزل به مدت بیش از یکسال به حیات خود ادامه داد، تا این که تحت فشار مثلث لندن، مسکو و دیکتاتوری در حال ظهور نظامی در تهران، فرو پاشید.» (۴)

به بیان دیگر شجاعیان با صراحت می نویسند، « شوروی با نهضت جنگل قراردادها بست. شوروی به جنگل وعده ها داد. تا آنجا که انقلاب را به تشکیل حکومتی انقلابی و موقتی واداشت، و کلمه « سرخ» را نیز به سرجهایه نهضت فرستاد. به این هم اکتفا نکرد، نهضت را به توافق برای فتح هندوستان کشانید. وعده داد که انقلاب و حکومت انقلابی را به مثابه نماینده حقیقی خلق

ایران به رسمیت شناسد و با دولت موقت روابط متقابل سیاسی - اقتصادی - نظامی برقرار کند و حال آنکه به هیچ یک از وعده‌های خود وفا نکرد و در عوض با انگلیس و رژیم وابسته ایران علیه انقلاب به وحدت رسید. «(۵)

جای تعجب ندارد که شعاعیان با اشاره به اینکه: « وقتی میرزا، نخستین ماده مورد توافق جنگل و شوروی را این طرز تنظیم می کند: (عدم اجرای اصول کمونیزم از حیث مصادره اموال و الغاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات کمونیستی و ضداسلامی).

درواقع، علاوه بر تشخیص اوضاع و احوال زمان خویش، دچار مرض بچه گانه چپ روی و یا صحیح تر گفته شود: مرض خائنانه چپ روی نشده است. ولی وقتی که کودتاچیان رشت، لغو هرگونه اختیارات مالکین و خلع ید از هرمالکی را در دستور روز خویش می گذراند، اگر هم نگوییم که به مرض خائنانه چپ روی مبتلا شده اند، لااقل می بایست اعلام داریم که: دچار عارضه مهلک مرض بچه گانه چپ روی گشته اند. میرزا، حمایت و پشتیبانی انقلاب را از اموال و جان مردم، به مثابه وظیفه ای برای انقلاب تعیین می کند و حمایت مردم رشت را با رفع وحشت آنها از مصادره اموال و اخذ دارائیشان توسط انقلاب جلب می کند. [میرزا] در واقع قرنطینه ای در مقابل میکروب ضد انقلابی چپ روی و تندروی بر پا می دارد. اما هنگامی که کودتاچیان با ضبط اموال ساکنین رشت به وسیله حاکم نظامی و تهدید آنها به پرداخت پول با کندن قبر و اعلام این که عدم پرداخت پول، مستلزم زنده به گور شدن آنهاست، در واقع، انقلاب را از مردم با اشاعه طاعون چپ روی جدا می کنند.» (۶)

او در نقد نقش حزب عدالت و پیشه‌وری در جنبش جنگل می‌نویسد:

دیگر اینکه «این جناب (پیشه‌وری) که در زمان جنگل با لغو کلیه اختیارات مالکین در ایران موافق بودند، قریب بیست و پنج سال بعد از آن، در روزنامه خویش «آزیر» با افتخار و سربلندی این کیفیت ارتش سرخ را در ایران از آن لحاظ می‌ستاید که وجود ارتش شوروی در نقاط اشغالی باعث شده است که دهقانان «بدون سرو صدا بهره مالکانه را آورده» و به مالکان تحویل دهند...

نوکری در بست یعنی چه؟ یعنی این که کسی بعد از جنگ جهانی اول در کوران انقلاب جنگل، بدین بهانه که اربابان روسی می‌گویند «در ایران شعار» لغو اختیارات مالکین» را فریاد بزند و در عوض پس از جنگ جهانی دوم،

اتفاق شوروی و ارتش سرخ را با اربابان و مالکین تمجید کند و آن را نمونه ای از یک رسالت تاریخی و یک اقدام افتخارآمیز قلمداد نماید.» (۷)

«بی گمان در مذاکرات کلی انگلیس و شوروی، و هم چنین در مذاکرات دول ارتجاعی وابسته ایران و شوروی، آن وقت دست شوروی پرتو بود که قابلهٔ پاژتون انقلاب ایران مطلقاً درجیبش باشد و گرنه اگر انقلاب ایران در زمرهٔ چپ های شوروی به حساب نمی آمد و استقلال و خود سری مشخصی داشت، آنگاه شوروی نمی توانست در قمار خویش، به اعتبار آن چک بکشد. چکی که به سادگی در بازار امپریالیسم - ارتجاع قابل خورد کردن باشد. این است که توجه اصلی شوروی بر روی از بین بردن میرزا و متلاشی کردن هستهٔ اصیل انقلاب متمرکز شده بود. بقیه قاصدک هائی بودند که با فوت این یا آن کودک نیز به هر طرف رانده می شدند.» (۸)

این نکته حائز اهمیت است که میرزا حسن خان مشیرالدوله در زمان حکومتش که «جنگلیها را متجاسرین خواند» (۹) ولی «روی کرد مبارزه جویانهٔ جنگلیان به دولت ملی جدید، مشیرالدوله را از یافتن نوعی راه حل برای سازش با آنان باز نداشت. وی سردار فاخر حکمت را نزد جنگلیان فرستاد تا کوچک خان را به گسست قطعی از متحدان بلشویکی اش تشویق کند. این دیدار در گراب زرمخ در عمق جنگل های گیلان و در فاصلهٔ خروج ناگهانی کوچک خان از رشت و کودتای اوایل مرداد صورت گرفت. زمان انجام این دیدار حائز اهمیت است. زیرا نشان می دهد که جدایی کوچک خان از متحدان کمونیست خود نه بر اثر تشویق تهران که مورد ادعای مخالفان است، بلکه اقدام آشتی جویانهٔ نخست وزیر با توجه به اطلاعات مربوط به خروج رهبر جنگلیان از رشت صورت گرفت.» (۱۰)

«سرنوشت احمد کسمائی ها، احسان الله خان ها و خالوقربان ها و... بیانگر ضعف و ناهمگونی و کاستی های هستهٔ اولیهٔ در رهبری جنبش و عدم وجود وحدت تشکیلاتی و ضعف نظری و عملی جنبش بود. اصول مشترک از سوی همه یکسان تنظیم کننده نظر و عمل نبودند.

وجه المصالحه قرار دادن بخشی از مبارزان جنبش جنگل به سرکردگی احسان الله خان، توسط روسیه شوروی، بهنگام سازش با انگلستان و حکومت مرکزی درسی سخت کار آ بود.

سرنوشت احسان الله خان در آخرین لحظات زندگیش در روسیه شوروی اینگونه پایان پذیرفت: احسان الله خان در بازداشتگاه به میکویان، که شخصیتی نافذ در دستگاه شوروی بود و با آواز ایران آشنا بود، نامه ای نوشت. همچنین نامه هایی خطاب به پژوف رئیس ان. ک. و. د. و نیز استالین نوشت. او در این نامه ها از سوابق خود به عنوان یک انقلابی وفادار و متعهد و اینکه ملقب به «رفیق سرخ» (به توصیه نریمانف این لقب به احسان الله خان داده شد بود) بوده یاد کرد. از این رهبران درخواست کرد که به نفع او مداخله کنند و اجازه دهند در «دادگاهی منصفانه و علنی» محاکمه شود. همه آن نامه ها البته بی پاسخ ماند. سرانجام ۱۹ اسفند ۱۳۱۷/۱۰ مارس ۱۹۳۹ محاکمه اش در مسکو آغاز شد. در آن زمان او به شدت بیمار بود. در دادگاه مسکو، بار دیگر، همه اتهامات وارده را رد کرد و داشتن هرگونه ارتباط با سرویس های اطلاعاتی آلمان و بریتانیا را تکذیب کرد. دادگاه او فقط ۲۰ دقیقه طول کشید. قاضی او را به مرگ محکوم کرد. صبح همان روز ۱۹ اسفند ۱۳۱۷/۱۰ مارس ۱۹۳۹ او را در مسکو به جوخه ی اعدام سپردند.» (۱۱)

در نتیجه حاصل درس تجربه و آموخته ها از جنبش جنگل و شکست این جنبش از اینفرارند: شرکت دادن عناصر وابسته به روسیه شوروی، منطقه ای ماندن این جنبش، قدرت طلبی، هژمونی طلبی و تشبث بعضی از رهبران آن، امکان دادن به مداخله و تحریکات روسیه شوروی و انگلستان در درون جنبش و بکاربردن خواستگاه طبقاتی، قومی و منافع فردی و ایده نولوژیک اعضا... و سرانجام تجزیه و انشعاب ها در درون.

اما، پس از آن، پیشه وری که «افسر روسی مامور انتقال او به شوروی به وی گفت: آنکه تو را آورد، حالا به تو می گوید برو!» و دیگر رهبران فرقه دمکرات آذربایجان و رهبری حزب توده که بیش از دو دهه از تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شوروی و «جنبش جنگل» گذشته بود درس عبرت نگرفتند و با توجیه ایده نولوژیک «همبستگی» و بنا بر اصل «انترناسیونالیسم پرولتری» نوکری و سرسپردگی به ارباب را پیشه ی خود کردند.

بابک امیرخسروی که زمانی «عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران» بوده اذعان می کند: «در کمال تاسف و پس از یک عمر تجربه، باید اذعان کنم که دولت شوروی ادامه دهنده بسیار گستاخ سیاست های جها نگشایانه تزارهای

روس و در آرزوی اجرای وصیت‌نامه معروف پطرکبیر بود که این بار، در پوشش ایدئولوژی و سوسیالیسم و جنبش‌های سوسیالیستی پیش می‌برد؛ که در حقیقت، سنخیتی با سوسیالیسم واقعی نداشت. چنانکه می‌دانیم، قربانیان این سیاست اجنبی ساخته، در درجه نخست، مردم شریف و بی‌گناه آذربایجان بودند که هزاران کشته و ده‌ها هزار آواره و بی‌خانمان شده برجای گذاشت. گناه اشخاص ساده‌دل و خوش‌نیتی نظیر پیشه‌وری نیز در این است که به علت تعلق ایدئولوژیک و باورهای کاذب و ایمان راسخ به صداقت دولت شوروی، عروسک و بازیچه دست خارجی‌ها شد. تراژدی انسانی پیشه‌وری را در روز ۲۰ آذرماه ۱۳۲۵ قلی‌اف، سرکنسول شوروی در تبریز در یک جمله کوتاه ولی پر از حکمت، که سرشار از نخوت و تکبر یک ارباب بود، خلاصه کرد و بر سر او کوبید. ماجرای آن را دکتر جهانشاه لو معاون او، که همراه وی به کنسولگری رفته بود چنین نقل می‌کند: «همراه با پیشه‌وری با قرار قبلی به کنسولگری رفتیم... آقای پیشه‌وری که از روش ناجوانمردانه روس‌ها سخت برآشفته بود، از آغاز به قلی‌اف پرخاش کرد و گفت شما ما را آوردید میدان و اکنون که سودتان اقتضا نمی‌کند، ناجوانمردانه رها کردید. از ما گذشته است، اما مردمی را که به گفته‌های ما سازمان یافتند و فداکاری کردند، همه را زیر تیغ دادید. به من بگویید پاسخگوی این همه ناپسامانی کیست؟ آقای سرهنگ قلی‌اف که از جسارت آقای پیشه‌وری سخت برآشفته بود و زبانش تپق می‌زد، یک جمله بیش نگفت: سنی گئیرن، سنه دبیرگت! (کسی که تو را آورد، به تو می‌گوید برو!)» (۱۲)

سرنوشت پهلوی اول و دوم در تبعید و رفتار تحقیرآمیز انگلیس و امریکا و سلطه گران غرب در واپسین زندگیشان درحافظه تاریخ ماندگار است. شاه «نیز در سیاست داخلی نیز همچون پدر بعد از کودتای ۱۳۳۲ مشروطیت را تعطیل نمود. ولی او این تفاوت را با پدرش داشت که توسط انقلاب مردمی ساقط شد و چند روز قبل از وقوع انقلاب از کشور فرار کرد و به مانند پدر به تبعیدی اجباری رفت و همچون او در ۵ مرداد ۱۳۵۹ در تبعید، در بدری و تنهایی در گذشت.» (۱۳)

به دیگر سخن، سلطه سلطه گران خارجی در مستعمره‌ها و کشورهای ضعیف زیر سلطه، بدون طبقه‌ای مرتجع و عناصر و گروه‌های خائن ریشه نمی‌گیرد.

بزرگترین ضربه ای که جامعه ملی می خورد، از برخوردار نبودن از حق آگاه شدن و نبود جریان اطلاعات و خوکردن به استبدادهای دیرپا و گرفتاری مردم در بند ساختارهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و مذهبی ایران است. طبیعت و نفس حاکمیت این استبدادهای دیرینه و دیرپا بودند و هستند که جامعه ملی را در ضعف نگه داشته و میدارند. زیرا مناسبات و بافتهای فرهنگ کهن بنیادهای استبدادی باز دارنده اصلی توسعه جامعه و بنیادهای مدنی آن است که در برابر ضرورت و خواست تغییر ایستادگی می کنند و باعث از رشد ماندگی جامعه و مانع روابط و مناسبات همگرا و همگون مسالمت آمیز در بطن جامعه و تعامل و امنیت و آرامش و آسایش مردم و رشد سرمایه های انسانی و اجتماعی میشوند. و این همه زمینه را برای سلطه گران خارجی هموار می سازند. افزون بر این، منافع عناصر و گروههایی که به سرسپردگی و مزدوری بیگانه تن می دهند و عناصر مرتجع، واپسگرا و جبار نظیر رهبران و مسئولان در نظام ولایت فقیه به رهبری آیت الله خمینی که انقلاب بزرگ ۵۷ را به انحراف کشانده و به بیراهه سوق دادند و حقوق مردم و منافع و حقوق ملی را نادیده گرفتند با منافع و توقعات و اهداف سلطه گران خارجی همسویی و همخوانی دارند، تاریخ معاصر ایران آئینه عبرت است برای ایرانیان که به گزراهه نروند و اشتباهات گذشته را تکرار نکنند و آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و رشد را با محترم شمردن حقوق انسانی و شهروندی، و بنا به اصل تامین منافع ملی و رعایت مصالح عمومی هدف خود قرار دهند.

جمال صفری

فرانکفورت، دیماه ۱۳۹۵

فصل اول

زندگینامه میرزا کوچک خان جنگلی

جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در شمال ایران پس از انقلاب مشروطیت در برابر دخالت‌های روس و انگلیس و ناتوانی حکومت مرکزی ایران شکل گرفت. میرزا کوچک خان، یکی از مبارزان دوران مشروطیت در رأس گروهی از آزادیخواهان درگیلان علیه نیروهای اشغالگریگانه برپا خاست. ضروری است قبل از بررسی فراز و نشیب‌های جنبش جنگل و چگونگی شکست آن و برای آشنا شدن به روحیه و خلیات میرزا کوچک خان، مختصری به زندگینامه او بپردازم:

«میرزا یونس» معروف به میرزا کوچک خان، فرزند «میرزا بزرگ» رشتی بود، که در سال ۱۲۹۸ قمری در مرحله استاد سرای رشت دیده به جهان گشود. پدرش، میرزا بزرگ، نزد میرزا عبدالوهاب مستوفی به کار تحریر و دفتر نویسی اشتغال داشت. چون پدر او به «میرزا بزرگ» شهرت یافته بود، خانواده اش یونس را نیز «میرزا کوچک» می‌نامیدند.

میرزا کوچک خان تحصیلات اولیه خود را در مدرسه حاج حسن، واقع در صالح آباد رشت و نیز مدرسه جامع که در آن موقع رونق خوبی داشت، گذراند. سپس به تهران عزیمت کرد و «بصفت طلاب دینی پیوست. وی مدتی از عمر خود را صرف تحصیل علوم قدیمه: فقه، اصول، صرف و نحو، معانی و بیان و... متعلق کرد. در ضمن تحصیل «به اشعار متقدمین علاقمند شد و گهگاهی نیز اشعاری می‌سرود.» (یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۵)

در سال ۱۲۸۵ - (۱۹۰۶ م.) یعنی قبل از تولد، پس از اینکه علاء الدوله حاکم تهران «حاج سید هاشم قندی» را بچوب بست و بازارگانان پایتخت به حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند. میرزا کوچک نیز در رشت باتفاق عده ای که با او همعقیده بودند، تبلیغاتی را بین طلاب و اهالی رشت آغاز کرد.



با کشته شدن « سید عبدالمجید » یکی از طلاب علوم دینی در تهران، اودر رشت عده ای از روحانیون را با خود همراه کرد و گروه « مجمع روحانیون » را تشکیل داد. میرزا کوچک خان در همان هنگام بفرکر دسته ای جنگنده افتاد و با تهیه چند قبضه تفنگ و پوشانیدن لباس متحدالشکل، به آنان فنون جنگ آموخت.

پس از تحصن مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، او نیز با کمک عده ای از همفکرانش مسافرت هائی به اطراف شهر رشت کرده و نخستین قدمی که برداشت (حمایت از کشاورزان ستمدیده لشت نشاء که علیه مستبدین قیام کرده بودند) بود. دو هفته قبل از اینکه محمد علیشاه مجلس رابه توپ ببندد، او با تجهیز عده ای از یارانش به طرف تهران حرکت کرد، ولی وقتی به نزدیکی های قزوین رسید و داستان جنگ آزادیخواهان با محمدعلیشاه وستیز «ام الخاقان» با مشروطه خواهان و انحلال پارلمان و توپ بستن مجلس را شنید. چون با عده کمی جنگنده که همراه داشت کاری از پیش نمی برد به رشت بازگشت ولی در همین هنگام ...: محمد علیشاه پس از تسلط به تهران در صدد خفه کردن صدای آزادی در رشت شد. کوچک خان با چندتن از احرار محلی رشت را ترک کرد و بسمت قفقاز عزیمت و در تفلیس اقامت نمود. با احرار مقیم تفلیس و مهاجرین تماس داشته و چاره جوئی می نمود. وقتی که عرصه معیشت بر او تنگ شد ناچار معاودت به گیلان کرده و درخفا به ادامه عملیات مشغول گردید...» (یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۶)

در مراجعت به گیلان درخفا با عده ای از آزادگان رشت، علیه محمد علیشاه و مستبدین فعالیت می کرد. در همین زمان عده ای از مشروطه خواهان به سفارت عثمانی در تهران پناهنده شدند، چون سردار افخم « آقا بالاخان » (یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۷)

حاکم گیلان دستور دستگیری میرزا و یارانش را داد. او نیز با عده کثیری از مشروطه خواهان به شهرداری عثمانی در رشت متحصن گردیدند. با اینکه پس از تحصن آنان، شهرداری در محاصره قوای چریک حاکم بود، با اینحال همه شب میرزا پنهانی از کنسولگری خارج می شد و با دیگر آزادگان تماس می

گرفت. در این ایام در رشت حوادثی روی داد که منجر به خشم و شورش همگانی شد:

۱- روز ۲۳ بهمن ۱۲۸۶- (یکم محرم ۱۳۲۶ - ۱۳ فوریه ۱۹۰۸) یکی از آزادگان تبریزی به وسیله مستبدین در رشت ترور شد.

۲- این اقدام مستبدین سبب قیام عمومی علیه دستگاه حکومتی شد که شش روز بعد عملاً آغاز گردید. در این شورش آقابالا خان سردار حاکم گیلان در باغ مدیریه رشت به قتل رسید و سر بازخانه ها و قوای چریک مستبدین بفرماندهی سردار امجد، متلاشی شد و مهمات فراوانی بدست مشروطه خواهان افتاد. (یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۷)

۳- از طرف آزادی خواهان گیلان یک دسته مجهز پارتیزانی بفرماندهی خان تشکیل شده به پایتخت اعزام گردید.

همچنین یک دسته چریک به فرماندهی میرزا کوچک خان تشکیل گردید و به منجیل و قزوین اعزام شد.

گرچه تاکنون سه کتاب درباره ی میرزا نوشته شده ولی هیچ کدام اشاره ای به این دوره از فعالیت وی نکرده اند، بدین سبب لازم می دانم به نقل نوشته میرزا اسماعیل جنگلی در این باره بپردازم:

«... پس از این واقعه مرحوم کوچک خان بفرماندهی یکدسته از قوای مهاجم به طرف تهران آمد و با اردوی خود بطرف منجیل حرکت کرد و تا ورود قوای مشروطه طلبان به قزوین چندین فقره پیکار در پل انبوه و نقاط دیگر بعمل آمد که در همه آنها استعداد و شورحریت طلبی کوچک خان آشکارتر گردید. حتی شب تصرف قزوین در پیکار با قوای دولتی و عشایر قزوین و سایر دستجات استبداد، دلیری و رشادت همه پسند از خود بروز داده در قبال آن به رشت احضار شد و بعضویت کمیسیون جنگ و ریاست مجاهدین گیلانی ارتقاء یافت». (یادداشت های خطی میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۷)

میرزا کوچک خان بلافاصله به تقویت نیروی چریکی گیلان پرداخت. او در هنگامه ی نبرد مجدد مشروطه خواهان پایتخت و تبریز، با اردویی که گرد آورده بود از رشت به کرج رفت و با مجاهدین دیگر و تا شکست قطعی قوای

مستبدین و تحصن محمد علیشاه در سفارت، دلیریهای فراوان نشان داد و مدتی در تهران بسر می برد.

هنگامی که محمد علیشاه پس از فرار از ایران بار دیگر قد علم کرد و با حمایت روس ها به «ترکمن صحرا» آمد تا با کمک ترکمن ها به تهران هجوم ببرد. میرزا کوچک خان نیز با عده ای جنگنده و آزاده گیلانی به جنگ ترکمن ها رفت. اردوی مشروطه خواهان تا بندرگز پیش رفت، ولی در نخستین شبی که به استراحت پرداختند، عده کثیری از ترکمن ها به آنان شلیخون زدند، میرزا که در صف مقدم بود مجروح و مصدوم شد و گلوله ای به سینه و دست راست او اصابت کرد.

در همین روز کنسول روس با پرچم سفید وارد میدان جنگ شده، بدروغ خبر شکست مجاهدین و پارتیزانها را به اطلاع جنگندگان رسانید و با دادن تأمین به بعضی از سرکردگان آنها موجبات شکست و فرار بقیه را فراهم ساخت. پرستار و مستخدم کوچک خان که دروغ های کنسول روس را باور کرده بودند، او را به حال بیهوشی به کنسولگری روس بردند.

وقتی میرزا بهوش آمد «قهرمان خان حاجب الدوله» را بالای سر خود دید. او از طرف محمد علیشاه بدیدن کوچک خان آمده بود. وی خواست وی را به «مراحم ملوکانه» و معالجه زخمهایش امیدوار سازد و از او خواست تا با پادشاه مخلوع و فراری همکاری کند. ولی میرزا در جواب او گفت:

«من ترجیح می دهم مرگ با حفظ عقیده خود را و بدانید که قدمی برخلاف آمال ملیه ام نخواهم برداشت، زیرا این مرگ، بزندگانی که شما بمن در گمش تپه تکلیف می کنید رجحان و مزیت دارد. رد شدن این دعوت باعث تجری مخالفین میرزا شده مختصر لوازم زندگانی را هم که داشت بسرقت بردند. پس از چند روز روس ها با کشتی جنگی قارص به بادکوبه انتقالش دادند...» (یادداشت های خطی میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۹) و کنسول، میرزا را روانه بادکوبه کرد.

طرفداران کوچک خان، اعزام او را به بادکوبه برای اجرای نقشه قتلش می دانند. بنظر میرسد، این نظریه صحیح باشد، زیرا بعید بنظرمی رسد که میرزا

کوچک دشمن سرسخت مستبدین و آزاده ای که همه زندگی را در راه مبارزه علیه ظلم و استبداد گذارنده بود، درحالیکه مجروح بود و دوگلوله بسینه و دست او اصابت کرده بود و نیز در اسارت کنسول روسیه تزاری بود خود راضی به مسافرت به سرزمین استبداد تزاری بشود. ابراهیم فخرائی وزیر فرهنگ کابینه جنگل می نویسد (۱): «... مجروح را به روسیه فرستادند ولی نه از نظر ترحم و شفقت بلکه از محمد علیشاه دستورداشتند وی را طعمه ماهی های دریا کنند. کاپیتن کشتی «قارص» که مردی سلیم النفس بود، زیر بار این عمل ناجوانمردانه نرفت و از اجراء فرمان سرپیچیده و طبیب کشتی را بمداوایش طلبید و هردو نفر از زخم بیمار که از سینه مجروح شده بود مواظبت کردند و به بادکوبه اش بردند و پس از چند ماه مداوا از بادکوبه و تفلیس به گیلان برگشت و برگشتنش مقارن ختم قائله محمد علی شاه در گمش تپه بود...» (سردار جنگل - چاپ چهارم - ص ۴۰)

میرزا کوچک خان در تهران با مشروطه خواهان همراه و همگام و هم سخن بود، ولی هیچگاه حاضر نشد در کارهای دولتی با آنان شریک شود. در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۰) پس از اینکه ناصر الملک (نایب السلطنه) مجلس را بست و عده ای از آزادیخواهان را به نقاط مختلف کشور تبعید کرد، میرزا کوچک به اتفاق سردار محیی و ناصرالاسلام به یزد تبعید شد. هنگامیکه این سه نفر به تبعید گاه می رفتند، ناصرالملک دوفرد دیگر از جمله سید جلیل اردبیلی و منصر السلطان را نیز بدنبال کوچک خان و دوستانش به یزد تبعید کرد.

دسته دوم، وقتی به قم رسیدند در آنجا با کوچک خان و همراهانش همدست شده، تصمیم گرفتند در قم بمانند و با آزادیخواهان غرب رابطه برقرار کنند. تبعیدشدگان تلگراف هائی بوزارت کشور که در آن موقع احمد قوام (قوام السلطنه) عهده دار وزارت آن بود مخابره کردند و بعلت عدم امنیت جاده ها تقاضای توقف در قم و تغییر حکم محل تبعید خود را کردند. وزارت داخله نیز با این تقاضا موافقت کرد. بدین ترتیب میرزا کوچک خان وسایرین هفت ماه در قم ماندند. این گروه در قم نیز آرام نبوده، با یار محمد خان که در کرمانشاه با حزب دمکرات هم پیمان شده بود، ارتباط برقرار کردند. دولت که از ارتباط تبعیدیان با

یارمحمد خان مطلع شده بود، دستور داد شبانه آنان را به تهران بیاورند و درباغشاه زندانی کنند. میرزا و یارانش تا خاتمه قضیه سالارالدوله همچنان در زندان بودند و وقتی غائله غرب خاتمه یافت، میرزا و سایرین آزاد شدند. میرزا در تهران با بهاءبیک و حسن روشنی هم منزل و مصاحب بود.

درین هنگام جنگ بین الملل اول آغاز شده بود و کشورما از شمال و جنوب با حمله قوای روس و انگلیس گرفتارنا امنی و سیطره دو قدرت بزرگ آن زمان بود. درپایتخت هرج و مرجی عجیب حکمفرما بود. قوای دولتی از قزاق هائی که افسران روسی فرماندهان آنها بودند وعده ای ژاندارم که تحت نظرافسران سوئدی اداره می شدند، تشکیل شده بود.

ایران پرستان که کشورخود را درخطر و استقلال ایران را از دست رفته می دانستند، هرچندگاه یکبار دورهم جمع شده بنام حزب جمعیت سری و غیره فعالیت هائی می کردند، ولی صدای آنها خیلی زود خاموش می شد و از بین می رفت.

در چنین هنگامه ای بود که میرزا کوچک خان بفر بازگشت به گیلان افتاد. ام. اس. ایوانف تاریخ نگار روسی معتقد است که وی در این ایام با آلمانها تماس گرفته: «... اطلاعاتی در دست است که کوچک خان حتی پیش از شروع جنبش جنگلی ها در تهران با وابسته نظامی آلمان ملاقات کرده بود...» شاید این اظهار نظر «ایوانف» به استناد نوشته روزنامه «روسکویه اسلو» باشد که بنا بنظریه «ابراهیم فخرائی» از روی عدم اطلاع نوشته شده است وی می نویسد: «جنگلی منتسب بفرقه ژون ترک «اتحاد و ترقی» می باشند که با پول سفارت خانه های آلمان و عثمانی تهران (نظیر سایر دستجات مسلح) بوجود آمده اند.» (۲)

◀ اسماعیل رائین می نویسد: بهر حال، بطوریکه دانشمند محترم سید احمد خان ملک ساسانی، استاد فقیدم، اظهار می داشت: «میرزا کوچک خان ابتدا می خواست باچندتن از همدستانش به گیلان برود و انقلاب کند. ولی بعداً نفهمیدم چرا بتهائی این تصمیم را گرفت. وی حتی پولی که بوسیله آن به گیلان برود نداشت. (۳) وقتی افکارش را با من در میان گذاشت، مختصر کمکی که می توانستم باو کردم و با یک قبضه ماوزر و یک پوتین فرانسوی که داشتم به او

دادم به گیلان رفت. درتأیید گفته استاد خان ملک ساسانی، سال ها بعد که یادداشتهای اسماعیل جنگلی بدستم افتاد، این حقیقت روشن شد که شاید یاران او تحت تأثیر بعضی عوامل بوده اند:

« در نخستین ماه های جنگ بین الملل با چهار نفر هم عهد شده که از راه مازندران به تنکابن آمده و در نورکجور زمینه قیام بر ضد اجانب را فراهم کند ولی روز حرکت از تهران فقط یک نفر بعهد خود وفا نموده وبا وی عازم تنکابن گردید. در این راه کوچک خان متوجه شد که هم سفر محترمش در اقدام به قیام نظر خاصی را تعقیب می نماید ناچار پس از آنکه حوادث ناگواری را تحمل نمود از رفیق مزبور جدا شد و از تنکابن برای مرکز عملیات منصرف در رجب ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۸ش- ۱۹۱۵ م) به رشت ورود کرد (...)(۴). خواهرزاده میرزا بدون اینکه نام این چهار نفر و یا شخصی که «نظر خاص» ی داشته و احتمالاً باید این شخص از طرفداران عثمانی باشد- ببرد، علت عزیمت او را به رشت نوشته است.

ورود میرزا کوچک خان و دکتر حشمت به رشت، مخفیانه صورت گرفت. بدون اینکه کسی از ورودشان آگاه شده باشد، شبانه وارد منزل میرزا احمد خان (مدیر روزنامه پرورش) شدند. در مدت یک هفته میرزا با دوستان وفادارش محرمانه ملاقات کرد و از آنها برای مراجعت علنی به رشت یاری خواست، زیرا کنسول روسیه اجازه ورود و اقامت به این شهر را به او نمی داد و دولت ایران هم کوچکترین قدرتی برای صدور چنین اجازه ای نداشت!

یاران قدیمی و وفادار پس از مشورت تصمیم گرفتند از «اف سینکو» کنسول روسیه در رشت که مردی سلیم النفس و ضمناً بیمار بود، اجازه ورود میرزا را به شهر رشت، بگیرند.

کنسولی که قبل از «اف سینکو» در رشت مأموریت داشت، مجسمه استبداد و خودسری و دشمن سرسخت آزادیخواهان گیلان بود. او موفق شده بود بوسیله دولت مرکزی، و برای همیشه میرزا و یارانش را از گیلان اخراج کند، بهمین جهت لغو دستور رسمی کنسول پیشین و اعلام آن به پلیس و حاکم رشت ضروری بود.

با این مقدمات رفقای میرزا، موفق شدند اجازه مراجعت میرزا کوچک خان را از کنسول بگیرند و میرزا شبانه از شهر رشت خارج شده، چند روز بعد با تشریفات از جاده عمومی وارد رشت شد و در حالی که چندین هزار نفر از او استقبال می کردند، بخانه احمد خان مدنی رفت و نخستین قدمی که میرزا و یارانش برداشتند، تشکیل یک تشکیلات مخفی بود که بعداً بنام « اتحاد اسلام » خوانده شد. (۵)

◀ ابراهیم فخرائی که از یاران میرزا کوچک خان و منشی وی بود روحیه و خلیات میرزا کوچک را اینگونه ترسیم می کند: مردی بود خوش هیكل و قوي البنيه و زاغ چشم با سیمایی متبسم و بازوانی ورزیده و پیشانی باز، از لحاظ اجتماعی مؤدب و متواضع و خوش برخورد و از جنبه روحی عقیف و با عاطفه و معتقد بفرایض دینی و مؤمن به اصول اخلاقی.

خاطراتی که از طلاب و دوستان ایام تحصیلش شنیده شده ، مؤید این معنی است که میرزا کوچک از همان روزگاران قدیم دارای صفاتی عالی و اخلاقی و ممتاز بوده و بین طلاب و همسالانش شاگردی با استعداد، صریح الهجه، و طرفدار حق و عدل و حامی مظلوم بشمار می رفته است.

هرکس به دیگری تعدی می کرد یا کمترین اجحاف و بی اعتدالتی روا میداشت، مشت میرزا را بالای سر خود می دید. تجاوز دانش آموزان علوم دینی مطلقاً به حقوق یکدیگر را چه در داخل مدرسه و چه در خارج آن را بی کیفر نمی گذاشت. (میرزا کوچک) ورزش را دوست میداشت و هر روز تمرین می کرد. اهل هیچ گونه مشروبات الکلی نبود. دخانیات مصرف نمی نمود و به تریاک و مشتقاتش که در خطه گیلان رواج فوق العاده داشت لب نمی زد... و تا چند سال مانده بآخرین سنین عمرش تأهل اختیار نکرده بود.

میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا به مشکلی برمی خورد یا تردیدی در اقدام بکار مورد نظرش حاصل می کرد فوراً دستش به سوی تسبیح که همیشه همراه داشت دراز می شد و نتیجه استخاره هر چه بود بی درنگ بکار می بست.

این امر یعنی « استخاره » به بعضی از همکارانش که قبول نداشتند استخاره

درامر انقلاب دخیل باشد گران می آمد و حتی گاهی بکدورت منجر می گشت، اما او هیچوقت از اجراء نیتش دست بردار نبود و فکرمی کرد که اقدام به هرکار مهم، چنانچه بامشیت الهی توأم نباشد ثمربخش نیست و استخاره با خداوند، دراموری که نتیجه و عاقبت آن نامعلوم است زیانی ندارد و حداقل سودش اینست که او را در اعمال انجام شده نادم نخواهد ساخت!

... میرزا که وی را بهمین نام یا «کوچک جنگلی» و یا «میرزا کوچک» و یا «کوچک خان» خواهیم نامید مردی بود ساکت، متفکر و آرام، نطق نبود ولی آهسته و سنجیده سخن می گفت، صحبت هایش اغلب با لطیفه و مزاح توأم بود و خود نیز از مطایبات دیگران لذت می برد. در قیافه اش جذبه ای بود که با هر کس روبه رومی شد به ندرت اتفاق می افتاد که مجذوب متانت و مسحور بیاناتش نگردد. در جریان جنگ که قزاقان ایرانی به اسارت در می آمدند، با سخنانی گرم و دلنشین با آنها صحبت می کرد و ضمن آشنا ساختنشان به حقایق امور مفتون اخلاق و حرکاتش می ساخت بنحوی که با دیدگان اشکبار و دلهای آکنده به مهر و محبت، او را وداع کرده به اوطانشان برمی گشتند.

میرزا یک ایرانی ایده آلیست و یک مرد مذهبی تمام عیار بود. هیچگاه واجباتش ترک نمی شد و از نماز و روزه قصور نمی کرد. در بین دو نماز آیات «و من بتوکل علی الله فهو حسبه» و «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ» و «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» را زمزمه می نمود.

به اشعار فردوسی علاقه خاص داشت بطوریکه در «گوراب زرمخ» مرکز تأسیسات نظامی جنگل جلسات منظمی برای قرائت شاهنامه فردوسی و تهییج روح سلحشوری افراد ترتیب داده بود.

گاهی که از واقعه ناگواری دلتنگ می شد، سواره بگردش می رفت یا به قریه اشکلن که یکی از خواهرانش در آنجا سکونت داشت سر میزد و یا باهنگ «هدی» یا «رهاب» اشعار سوزناکی می خواند.

این شعر را که نمی دانم از کیست چند بار از زبانش شنیده ام:

اگرچه فرش من از بوریا است، طعنه مزین

چرا که خوابگاه شیر در نیستان است
میرزا هنگام بمباران مجلس شورایی از طرف محمد علی شاه در «قفقاز» بود
واقامتش در «تفلیس» و «بادکوبه» تا حدی وی را بمقتضیات دینای نوین آشنا
ساخت.

مقارن تحصن علماء در سفارت عثمانی، او نیز در شهپندری رشت متحصن شد
ومتعاقب قتل آقا بالاخان سردار افخم در واقعه مشروطیت به مجاهدین پیوست
و در فتح قزوین شرکت نمود.

«فئودر» توپچی آلمانی که همراه مجاهدین بود در یکی از جنگ‌ها اظهار تأسف
کرد که اگر توپی بر فراز فلان کوه می توانستیم مستقر نمود قطعاً کار جنگ به
نفع مجاهدین پایان می یافت. میرزا فوراً دست بکار شد و بکمک چند تن
از مجاهدین توپ را بالای کوه برد و در نتیجه شکست باردوی خصم و صدمه
بکمر میرزا رسید که این درد کمر را تا آخر عمر به همراه داشت.

میرزا مردی زود رنج و حساس بود کما اینکه بعد از فتح قزوین بعلت کارهای
خلاف قاعده ای که از بعضی مجاهدین سر میزد متعرضانه به رشت برگشت
لیکن میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) که آنوقت ریاست کمیته ستار را
بعهده داشت او و مجاهدین همراهش را با استمالت فراوان برگردانید و به
"فرونت" (خط مقدم جبهه) روانه ساخت.

میرزا در «علی شاه عوض» به مجاهدین گیلانی پیوست و در فتح طهران
شرکت نمود و در جنگ سه روزه مجاهدین با قوای استبداد مأمور جبهه قزاقخانه
بود.

در شورش شاهسونها همراه یفرم و سردار اسعد به کمک ستارخان شتافت لیکن
مریض شد و به تهران برگشت. با طغیان «ترکمن‌ها که به تحریک شاه مخلوع
روی داده بود»، جزء مشروطه طلبان) داوطلب جنگ شد و به «گمش تپه»
(گرگان) رفت اما در یکی از جنگ‌ها گلوله خورد. (۶)

«میرزا عقب افتادگی ایرانیان را نتیجه بی فرهنگی می دانست و مصمم
بود آن اندازه که در خور امکان باشد به افتتاح مدارس بپردازد و سطح تعلیمات

و معرفت عمومی را گسترش دهد و معتقد بود که تعلیمات مدارس حتماً باید اجباری و مجانی باشد تا آنکه همه ابنای کشور از مزایای علم و دانش یکسان استفاده ببرند و استعدادها پرورش بیابند و این توفیق جز در سه سال آخر عمر جنگل بدست نیامد و علتش گرفتاری های همیشگی سران در دفع معاندین و خنثی کردن عملیات منافقین بود.

جنگل، بمساعی نگارنده (ابراهیم فخرایی) توانست علاوه بر تکمیل دبستان «نصرت» فومن چهار بابا دبستان در «صومعه سرا» و «شفقت» «کسما و «ماسوله» تأسیس نماید و خدمتگزاران کهن و علاقمندان بفرهنگ را به همکاری دعوت کند حتی زمینه تأسیس یک باب دبیرستان شبانه روزی نیز در کسما تدارک شده بود که با سوانح اخیر انقلاب مواجه گردید و جامعه عمل نپوشید و بعداً عمارت دبیرستان بدست نیروی مهاجم طمعه حریق شد. لیکن دبستان ها بحال خویش باقی و بعد از پایان انقلاب در عداد سازمانهای دولتی درآمدند.

نامه های میرزا اعم از رسمی و غیررسمی با امضای «کوچک» ختم می شد که سه خط مورب روی آن رسم می کرد و با مهر سجع «کوچک» مهورمی ساخت و بعدا که مهرش در یکی از سفرها مفقود شد، مهری سجع «کوچک» را با امضاء «کوچک جنگلی» استعمال می نمود.

در سابق بیان کردیم که میرزا مردی سریع التاثر و باصطلاح امروز «نازک نارنجی» بود و اکنون اضافه می کنیم که شدت وحد تاثر و احساساتی بودن صرف، اگر از نظر فرد نگر بسته شود چندان قابل اهمیت نیست ولی از نظر یک «سیاستمدار انقلابی» که بایستی با دارا بودن صفات «نرمش» و «قابل انعطاف» با حوادث روز مقابله کند و تابعان و همقدمانش را رهبری نماید، از نزدیکترین راه و بهترین وسایل به هدف برساند، نقص است.

درست است که برای کسب موفقیت در هر کار، در درجه اول علاقه و ایمان و حسن عقیده و صفای باطن به آنچه نیل به آن مطمح نظر است اهمیت شایان دارد و وجود آنها در یک «رهبر انقلابی» شرط لازم و حتمی است اما کافی نیست چه، تدبیر و سیاست نیز نقش مخصوص بخود را دارند و رکن دیگری از

ارکان موفقیت بشماراند.

تردید ندارد که هرچه کفه احساسات سنگینی کند کفه تدبیر بالا می‌رود و تنها « توازن» و رعایت یک حالت « اعتدال » است که می‌تواند هیجانات روحی و احساسات درونی را با تدابیر عقلانی درآمیزد و از ادغام آنها در یکدیگر، هرگونه دشواری را مرتفع و وصول بمقصود را تسهیل نماید «

« ... میرزا کوچک اولادی نداشت لیکن برادرانش دارای فرزندان متعددی که همگی آنها بنام خانوادگی « جنگلی » شهرت دارند. در حقیقت فرزندان میرزا را باید همان نیات و اندیشه‌های او دانست که افراد مخلص با ایمانی را توانست در اطراف مکتب خود گرد آورد و تربیت کند و تعلیمات عملی استقامت و پایداری به آن‌ها بیاموزد.»

قونسول انگلیس مقیم رشت، بملاقاتش آمده و از هردری سخن می‌گفتند نظر قونسول گویا توضیح فتوحات انگلیس‌ها در بین‌النهرین و تحت تأثیر قرار دادن جنگلی‌ها بود و میرزا نیز متقابلاً اشاره به سلاح قابل ملاحظه‌ای نمود که از طرف فرماندهی ارتش عثمانی بوی رسیده و نتوانست مسرت‌های حاصل از دریافت این هدیه نفیس را مخفی بدارد و همین امر بعداً موجب انتقاد یارانش قرار گرفت و اعتراض شد باینکه اسلحه دفاعی جنگل جزء اسرار است و فاش ساختن اسرار نزد دشمن و عناصر بدخواه، نوعی کم‌ظرفیتی و ناپختگی است و در جواب گفت:

به گیتی به از راستی پیشه نیست

ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست

چنانچه سیاست و مقتضیات ایجاب کند که در محاوراتش با اشخاص بدروغ و تقلب و تزویرتوسل جوید، او هیچ سیاستی را مفیدتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی‌شناسد و بهمین جهت است زبانش بغیرحق و حقیقت گویا نیست. چقدر خوشحال خواهد بود که دوستانش نیز همیشه این نکته اخلاقی را مراعات کنند:

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه

قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم (۷)

میرزا کوچک خان همدردی با محرومان و رنجدیدگان می کرد: او « در ضمن اینکه می خواست مردم از ستم و تجاوز در امان بمانند، از اینکه نبردها و مقاومت های او مشکلاتی را برای اهالی شمال فراهم می ساخت، به شدت ناراحت بود. تجاوزهای روس ها و طرفداران آنان به این نواحی روحش را آزرده می ساخت. نیروهای وی برای اینکه قشون روس برای مردم ناراحتی به بار نیاورد، از منجیل و رودبار به جنگل رفتند حتی رشت را تخلیه نمودند ولی یاغیان مهاجم، بقعه امامزاده هاشم را (که از بقاع متبرکه و محل مقدسی برای شیعیان ایران است) با تمامی خانه های اطرافش غارت کرده و آتش زدند. جمعی از زنان را که در کشتزارهای این سامان به زراعت مشغول بودند، به خاک و خون کشیدند و در رشت پس از فتح آن مانع حمل آذوقه برای مردم گردیدند. میرزا کوچک خان با مشاهده این وضع همراه با قوای خویش به نبرد با متجاوزان پرداخت و تلفات سنگینی به خصم وارد کرد. (۸)

« "یان کولاژ" (Jan Kolaj) (۱۹۳۴ - ۱۸۸۳) سیاح اروپایی است که در زمان قیام میرزا کوچک خان جنگلی و نهضت میرزا کوچک خان، از نزدیک با او ملاقت می کند و شرح این ملاقات را به صورت خاطرات روزانه و تحلیل شرایط سیاسی، اجتماعی کشور در سالهای ابتدایی به قدرت رسیدن رضا خان مکتوب کرده است. در باره خصوصیات میرزا کوچک خان می نویسد: بارها و بارها کوچک خان را دیدم و امکان آن را داشتم تا رفتار او را زیر نظر داشته باشم. همیشه یک جور رفتار می کرد. (آرام و ملایم، حد غذا خوردنش را داشت، کم حرف می زد و بیشتر گوش می داد) چندین بار او را در اردوگاه نظامی گوراب زرمیخ دیدم و شاهد آن بودم که مردم دهات چه احترامی به او می گذارند. اگر یک نفر سوار او را می دید با عجله از اسب پیاده می شد و سرش را به حالت تعظیم پائین نگاه می داشت تا کوچک خان عبور می کرد.



گاه یاد آن شب زیبای ایرانی را از خاطر نمی برم که در بالکن کلبه کوچک خان با او و گائوک نشسته بودیم. در آن زمان دیگر کمی فارسی یاد گرفته بودم. کوچک خان روسی می دانست و جایی که گیر می کردم گائوک ترجمه می کرد. با گائوک سیگار می کشیدیم و کوچک خان تسبیح می گرداند. همه جا سکوتی آرام بخش برقرار بود و آسمان پرستاره تاریک بالای سرما قرار گرفته بود. پس از گفتگوهایی درباره اسلحه و مهمات، کوچک خان شاید از روی ادب در باره کشور من سؤال کرد، به ویژه درباره ثروت طبیعی و وضع اجتماعی ما. ابتدا فقط به طور دقیق به سؤال ها جواب می دادم، اما پس از چند لحظه زبانم باز شد و با هیجان درباره همه چیز به طور مفصل توضیح دادم، به کامل ترین وجهی که می توانستم در آن دوردست ها تصویرش را در ذهنم زنده کنم. پنج سال بود که از وطنم خبری نداشتیم و در این لحظه سخت بی قرارش بودم. گائوک تحت تاثیر گفته های من درباره ساکسن صحبت کرد به گونه ای که گوئی بهشت روی زمین است. در تاریکی نشسته بودیم، فقط ستارگان نور می پراکندند و گاهی سیگار ما برقی می زد. کوچک خان آرام گوش می کرد. در پایان از جایش بلند شد و چنین گفت: «خداوند بزرگ است. هر آن چه آرزویش را داریم به ما ارزانی خواهد داشت.»

نزدیکی های شب خبر رسید که میرزا کوچک خان به همراه فرماندهان خود می آید. شپیورها نواخته و معرفی و خوشامدگویی شروع شد. بنا شد روز بعد مراسم بازدید رسمی به عمل آید. صبح زود دانشجویان مدرسه نظام کوچک خان برای خوشامدگویی آمدند. جوانهای بین هیجده تا بیست و دو سال بودند. پسرهای خان ها و تجار رشت، انزلی و دیگر شهرها بودند. ساعت نه صبح بازدید رسمی و رژه ما در برابر مقر فرماندهی (کوچک خان) شروع شد که بر ایرانی ها تاثیر فراوانی گذارد. نیروی کمکی ما با نهصد تا هزار سرباز واقعی چند توپ کوهستانی، مسلسل و مقدار زیادی فشنگ، آشپزخانه صحرائی و غیره، برای انقلابیون جنگل ارزش بسیاری داشت. چندی بعد که وسایل آنها را دیدم متوجه شدم که چقدر برایشان گرانبها هستیم. پس از مراسم سان و رژه

مهمانی کوچکی برپا شد و در پایان به گوراب زرمیخ، محلی که سربازان می بایستی در آن اسکان داده می شدند رفتیم. نزدیکی های شب به هر ترتیبی که بود به شهرک صومعه سرا رسیدیم که از نرگستان دو فرسخ (۶ تا ۷ کیلومتر) فاصله داشت. راه حدود پنج ساعت طول کشید. در نرگستان کوچک خان به رسم هدیه به غیر از چیزهای دیگر اسب زیبایی به من داد. از این بابت خوشحال بودم که نمی باید در گرمای شدید راه را پیاده بروم. جاده ای وجود نداشت، فقط راه باریک سنگلاخی بود که در بعضی قسمت های آن پای انسان تا زانو در خاک که با کوچکترین حرکت به هوا بر می خواست فرو می رفت. قادر نبودم سی متر جلوی خود را ببینم.

در سال ۱۹۲۱ که من کوچک خان را دیدم مردی بود حدودا چهل و پنج ساله، میانه قامت، قوی با صورتی گرد و گونه هایی برجسته، سرخ رو بود و همیشه خنده ملایمی بر چهره داشت. سیمای جذاب. موهایش سیاه و صاف قیچی کرده بود که تا روی شانه اش می رسید. بسیار ساده لباس می پوشید و چیزی بر سر نمی گذاشت. شلوار سواری خاکی رنگی از پارچه محلی زمختی بر تن داشت که آن را در بالای کمرش می بست. چوموش به پا می کرد و پیراهن ضخیمی.. بر تن می کرد و روی آن عبای سیاه رنگ ایرانی نازکی داشت. وقتی بر اسب می نشست به جای عبا کت نظامی به تن می کرد و بر کمر هفت تیر اتوماتیک می بست. تقریبا هیچ گاه تسبیح کهربایی اش را زمین نمی گذاشت و دائما آن را در دست می گرداند.

نسبت به ایرانیان در آن زمان فرد باسوادی بود و لقب میرزایی داشت. این لقب را به افرادی می دادند که خواندن و نوشتن می دانستند. قدری روسی می دانست. از زبان های اروپائی چندان نمی دانست. این طور که می گویند در ابتدا آخوند بوده و بسیار خداپرست. هنگام نیایش به هیچ کس اجازه نمی داد که خلوت او را برهم بزند. اموال شخصی نداشت. درخانه کوچکی در سر فرماندهی زندگی می کرد، یا نزد خان هایی که از دوستانش بودند به سر می برد. روی حصیرمی خوابید، عبای خود را می پیچید و زیر سر می گذاشت و در مجموع

بسیار ساده زندگی می کرد. می گفتند که ازدواج کرده و دختر کوچکی هم دارد (فرزند نداشت)، هیچ کس خانواده او را ندیده بود و نمی دانستند کجا زندگی می کنند. مردم عادی او را قدیس می انگاشتند. وقتی که از محلی عبور می کرد مردم از دور دست ها به سوی او می دویدند و در برابرش تعظیم می کردند. برای بچه های کوچک پول خرد می ریخت، هرچند که هیچ گاه پولی با خود بر نمی داشت. در مجموع مورد علاقه مردم، خان های گیلان و بویژه جوان های مترقی بود. کوچک خان تا سرحد افراط به نظافت خود می رسید. موهایش بلند بود ولی همیشه مرتب شده بود. لباسش از پارچه ای خشن ولی کاملا تمیز بود و هیچ گاه پاره و ژولیده نبود. از دیدن خارجی ها همیشه استقبال می کرد و هیچ گاه بر علیه ایشان اقدامی نمی کرد. معاون و مشاور مود اعتماد او گائوک آلمانی بود. در لحظات استراحت با آرامی به گفته های ما در باره اروپا گوش می کرد و بسیاری از آنها را به کار می برد. بسیار ساده و جامع صحبت می کرد برعکس دیگر ایرانی ها جمله های توخالی و اصطلاحات تعارفی به کار نمی برد. این همان چیزی است که به واسطه آن در شرق نمی توان هیچ گاه به اصل مطلب رسید. به عنوان رهبر نهضت ملایم بود. هرگز ندیدم دستورتنبیه شدید کسی را بدهد. مردم دهات گیلان او را با تمام وجود می پرستیدند. دهکده های نیمه سوخته و ویرانی که اسد بیک از آنها عبور کرده بود نباید سبب تعجب کسی گردد. در این منطقه جنگ داخلی در جریان بود.

(۹)

◀ توضیحات و مآخذ:

۱- محمد ساعد مراغه ای، که بعدها نخست وزیر ایران شد، در این تاریخ سرکنسول دولت ایران در تفلیس و بادکوبه بود، در خاطرات خود از چگونگی آشنا شدنش را با میرزا کوچک خان، چنین گزارش می دهد:

آشنایی من و میرزا کوچک خان، به نحوی عجیب آغاز شد. در آن تاریخ سرکنسول تفلیس بودم و برای بازرسی به بادکوبه آمده بودم. به من اطلاع دادند که: چهار ایرانی مجروح در یک کشتی روسی به سر میبرند و کشتی در بادکوبه لنگر انداخته است. مقامات رسمی روسی، از من خواستند که شخصاً آنها را تحویل بگیرم. به این طریق، با میرزا کوچک خان که یکی از آن چهارتن بود، آشنا شدم. این چهار ایرانی چنان مجروح شده بودند که هوش و حواس عادی برایشان نمانده بود، حتی تا دو سه روز بعد از این که آنها را به بیمارستان منتقل کردیم به هوش نیامدند. دوتن از این مجروحان در نتیجه شدت جراحاتی که برداشته بودند، درگذشتند. ولی میرزا کوچک خان خوشبختانه زنده ماند و خداوند خواست این روحانی مخلص زنده بماند (میرزا روحانی دلسوز و وطن پرستی بود که به آزادی و استقلال میهنش عقیده داشت و حاضر بود در این راه کشته شود) از تهران به کنسولگری دستور رسید که مخارج معالجه او را تمام و کمال بپردازیم و پرداختیم. روسها هم خوی و اخلاق او را سخت می پسندیدند و برای شخصیتش احترام زیادی قائل بودند. روزی که از بیمارستان مرخص شد، یکسره به دیدن آمد و قول داد که این دوستی نو یافته را هرگز از دست ندهد و خدماتم را روزی جبران کند.

میرزا کوچک خان، مردی بود وطن پرست ولی داعیه های فراوانی داشت. مبارزی بود مذهبی که می خواست افکار انقلابی خود را در جامعه مذهب عرضه کند و فوق العاده تیزهوش و قاطع و سریع الانتقال بود. منبع: ۳ روزنامه اراده آذربایجان، شماره آذرماه ۱۳۵۴.

محسن صدر (صدرالاشراف) که در زمان نهضت جنگل، ریاست عدلیه رشت را به عهده داشت و بارها با میرزا دیدار و گفت و گو کرده بود، او را چنین توصیف می کند:

(واقعاً هیکل او رسا بود. قامت بلند با تناسب داشت. سینه و پشت شانه او به

اندازه دو نفر آدم متوسط پهن بود و کمرباریک داشت و بازوهای او قوی و خیلی با تناسب و پیشانی گشاده و گردن بلند داشت با چشمهای زاغ گیرنده و متناسب و گیسوان بلند که روی شانهِ ریخته بود و هیکل خوب او جملگی برای نفوذ او بود.) میرزا مبارزی واقعی مجاهدی حقیقی بود که عمر خود را در راه پاداری و استوارسازی آزادی و رهایی میهن از چنگ بیگانگان گذرانیده بود. منبع: خاطرات صدرالاشراف ۲۵۳/، وحید، تهران ۱۳۶۴

۲- خسرو شاکری محقق تاریخ معاصر ایران می نویسد: «م. س. ایوانف (M.S. Ivanov) طی سال ها از کارشناسان شوروی در امور ایران نوین بشمار می آمد و شاید نخستین مورخی بوده باشد که تاریخ جنبش جنگل را از دیدگاه رسمی به تحریر در آورد. وی در اثر خود که در سال ۱۹۵۲ انتشار یافت (Ocherki Istorii Irana)، نوشت که مأموران ترک - آلمانی «با استفاده از تبلیغات عوام فریبانه ی پان اسلامی، تلاش کردند تا جنگلیان را در خدمت منافع جبهه ی آلمان - ترکیه در آورند.» بین کوچک خان و آلمانی ها یک خط ارتباطی برقرار می شد. وی مدعی می شد اطلاعاتی (Svedenie) در اختیار داشت، که بنا بر آن میرزا کوچک خان پیش از آغاز جنبش جنگل، با وابسته ی نظامی آلمان در تهران ملاقات کرده بود (ایوانف منبعی برای این «اطلاعات» به دست نمی دهد). به علاوه، ادعا می کرد (برخلاف همه ی اسناد موجود) که سرگرد فن پاخن، یک زندانی جنگی آلمانی - که پس از انقلاب فوریه از روسیه گریخته و «به طور پنهانی وارد جنگل های گیلان شده بود- در فاصله ی تابستان ۱۹۱۷ و سپتامبر ۱۹۱۸ به کار آموزش نظامی نیروهای کوچک خان پرداخته و آموزش جنگلیان را در عملیات جنگی به عهده گرفته بود.» ایوانف تصریح می کند که آلمانی ها مهمات جنگی در اختیار کوچک خان گذاشتند، و نتیجه گرفت که، به این ترتیب، مأموران آلمان «موفق شدند از جنبش جنگل برای منافع خود استفاده کنند.» ایوانف حتی این اتهام بدیع را اختراع می کند که آلمانی ها کوچک خان را واداشتند تا «گروهی داوطلب به جبهه ی کرمانشاه - همدان بفرستد که عملیات ترکان و آلمانی ها را یاری رساند.» (I)

«منشی ایرانی سفارت آلمان در تهران طی جنگ جهانی اول و پس از آن، در خاطرات خود با صراحت کامل از تماس ها ی محرمانه بین سیاستمداران

ایرانی (از جمله افسری جوان که بعد ها رضا شاه شد) و آلمانی ها سخن می گوید. با این حال، مطلقاً ذکری از هرگونه تبنانی بین کوچک خان و دیپلمات های آلمانی در تهران به میان نمی آورد. در بررسی جامعی که یک پژوهشگر آلمان غربی درباره ی نقش ایران در سیاست شرقی آلمان طی جنگ جهانی اول به عمل آورده ، تماس ها و حتی معاملات مالی این سیاستمداران با دیپلمات های مأموران آلمانی را با سند و مدرک نشان می دهد، اما از ارتباط بین جنگلیان و سفارت آلمان صحبتی به میان نمی آورد. این را اسناد بایگانی های وزارت خارجه آلمان نیز تأیید می کنند. نخستین اشاره به کوچک خان یک گزارش وابسته ی نظامی آلمان در قسطنطنیه (استانبول) به برلین در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۱۶ (۲۹ بهمن ۱۲۹۴) آمد، که در آن درباره ی گزارش های مربوط به درگیری نظامی جنگلیان با نیروهای تزاری در اواخر ۱۹۱۵ (دی- بهمن ۱۲۹۴) پرس وجو می شد. قسطنطنیه که پایگاه دیپلماتیک آلمان در ارتباط با عملیات شرق بود، عملاً هیچ چیزی درباره ی کوچک خان نمی دانست. این گزارش که وی را « رهبر رزمندگان سواره نظام آزادی بخش ملی » به حساب می آورد. احتمالاً برپایه ی اطلاعاتی دریافتی از سفیر ایران (که « وزن زیادی » برای اخبار مربوط به شکست روسیان به دست جنگلیان قایل می شد)، تنظیم شده بود. همچنان که پیشتر ملاحظه شد، پس از انقلاب فوریه در روسیه، دیپلمات های آلمانی نگران جذابیت فزاینده ی روسیه ی نو برای « ملیون » ایرانی بودند. در ۴ ژوئیه ۱۹۱۷ (۱۴ تیر ۱۲۹۶) کنسول آلمان در موصل (اکنون در عراق)، ووسترف (Wustrow)، به برلین گزارش داد که کوچک خان « با فرض خروج نیروهای روسیه » عملیات جنگی علیه آنان را موقتاً به حال تعلیق در آورده بود. این اقدام ظاهراً آلمانی ها را خوش نیامد، زیرا زومر (خنثق در ۱۲ اوت (۲۲ مرداد) گزارش داد که « شخص مورد اعتماد » وی کوچک خان را « از محتوای دستورالعمل شماره ی ۱۸ » (که ماهیت آن مبهم است) « آگاه » کرده و « پایداری در مبارزه علیه روسیان » را به او یاد آوری و « پاسخ مقتضی از وی نیز دریافت کرده است. » این نخستین گزارش تماس، هر چند غیر مستقیم، یک دیپلمات آلمان در تهران با کوچک خان است. این گزارش، متأخر بر چنان نگرانی هاست.

وسترف و دیگر دیپلمات آلمانی به نام بلوشر (Blücher)، در گزارشی از موصل

به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۱۷ (۱۳ شهریور ۱۲۹۶)، به وزارت خارجه ی آلمان گفتند که کوچک خان جنگ خود را دنبال می کند، اما از فقدان سلاح و مهمات شکایت دارد.» به این دلیل، زومر، کاردار آلمان در تهران، «با وی ارتباط برقرار کرد.» زومر در گزارش که بیشتر، در ۱۲ اوت (۲۲ مرداد) فرستاد، هرگونه شکی را در ارتباط با «تبانی بین مأموران آلمانی در اسیران و جنگلیان، برطرف می کند. وی آشکاری کند که افسران اتریشی که پس از تشکیل دولت کرنسکی از اسارت روسیان گریخته بودند، مورد «میهمان نوازی» کوچک خان بنا به ابتکار خودشان قرار گرفتند، و این احتمالاً به دلیل شهرت میرزا به عنوان یک رهبر ضد روس و مرد عدالت بود. گزارش روشن می کند که کوچک خان صریحاً از این چند افسر خواسته بود که در کوهستان بمانند و رزمندگان وی را آموزش دهند. سفارت اتریش از این جریان اطلاع نداشت تا این که افسران یاد شده در صدد کسب اجازه برای ماندن برآمدند.

نشانه های دیگری نیز حاکی از آن است که تماسی بین جنگلیان و آلمانی ها تا پیش از تابستان ۱۹۱۷ برقرار نشده بود؛ از جمله گزارش های اسرای غیر نظامی آلمانی که از روسیه گریخته و از طریق گیلان به سرزمین امن عثمانی رفته بودند. اطلاعات ناچیزی که آنان درباره ی جنگلیان دادند، بلافاصله به برلین ارسال شد که نشانه دهنده ی کمبود اطلاعات آلمانی ها از جنبش جنگل است. اگر تماس های پیچیده ای بین جنگلیان و قدرت های محور، آن چنان که مثلاً گزارش های انگلیسیان متبادری کردند، وجود داشته بود، دبلیومات های آلمانی چنان اطلاعاتی سطحی را به عنوان «اخبار مهم» به برلین نمی فرستادند. افزون بر این، واکنش کنسول آلمان در موصل، ووسترف، به تلگرام ارسالی از سوی براوین، نخستین فرستاده ی شوروی، از طریق سفارت آلمان در تهران در ۶ ژوئن ۱۹۱۸ (۱۷ خرداد ۱۲۹۷)، نشان از جهل وی داشت. (به رغم ادعاهای استالینیستی، بر عکس، تلگرام براوین پیشنهاد می کرد که دولت شوروی باید «در هماهنگی با دولت آلمان، بلافاصله با فرستادن سلاح، مسلسل سنگین، فشنگ و نیروی کمکی، از کوچک خان حمایت کنند.») ووستروف می افزاید که «حمایت تسلیحاتی و آموزشی از کوچک خان و اقدامات ضد انگلیسی او، ارزش زیادی برای منافع ما دارد.»

یک یادداشت داخلی وزارت خارجه آلمان در برلین نیز حاکی است که پیش

از تابستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) رابطه ای برقرار نشده بود. این یادداشت به تحلیل جنبش جنگل در گیلان و چشم انداز گسترش آن به دیگر نقاط ایران، به خصوص تهران، می پردازد. طی تابستان ۱۲۹۷ که جنگلیان درگیر رویا رویی دشوار با انگلیسیان بودند. گزارش های متعدد آلمانی ها، در فضایی خوشبینانه « اتحادی نامشروط » را بین جنگلیان و آلمانی ها در ایران پیش بینی می کرد. از آنجا که هیچ یک از این امیدهای خوشبینانه به واقعیت نپیوستند، باید پذیرفت که جنگلیان با آلمانی ها راه نیامدند.

گذشته از این ها، بی اعتمادی کوچک خان به مأموران آلمانی و اتریشی که در خدمت جنگلیان بودند، نیز این اتهام را که گویا وی خود را به آلمانی ها فروخته بود، بی اعتبار می کند. این موضوع را یک پزشک آلمانی اهل ریگا که در ارتش تزاری خدمت می کرد ولی به ایران گریخت و چند ماهی را نزد جنگلیان در گیلان گذراند، گزارش و تأیید کرد. در ژوئیه ۱۹۱۸ (تیر ماه ۱۲۹۷)، دکتر کلا (Dr. Klau) به هیئت نمایندگی آلمانی در قسطنطنیه گزارش داد که به گفته ی سرگرد پاخن، با آنکه میرزا کوچک خان « احترام و الائی » برای افسران اتریشی - آلمانی خدمتگزار خود قائل بود، با « نوعی بی اعتمادی » به آنان می نگریست. دکتر کلا در طول دوران حضور خود، هرگز از کوچک خان یا افسران اتریشی - آلمانی به نیت واقعی رهبر جنگلیان پی نبرد. این بدگمانی در گفتگوی بین فون پاخن و یک کارمند کنسولگری آلمان در شیراز بروز کرد، که طی آن وی از مقادیر سلاح، مهمات و دیگر تجهیزات نظامی در اختیار کوچک خان، اظهار بی اطلاعی کرده بود.

پس از شکست جنگلیها و امضای « قرارداد صلح » با انگلیسیان در مرداد ۱۲۹۷، ظاهراً دیدگاه کوچک خان نسبت به آلمان تغییر کرد. بنابراین گزارش ووسترف، میرزا کوچک خان شخصی به نام مصطفی خان را به تبریز فرستاد تا ووسترف را از اوضاع در گیلان آگاه کند، و یکی از افسران آلمانی خود، سروان ودیک (Cap. Wedig) را نزد ژنرال فون کرس (General von Kress) در تفلیس اعزام کرد تا درخواست تجهیزات نظامی کند. همچنین به نظرمی رسد که برخی افسران و مقامات آلمانی در قفقاز بر آن بودند که به جنگلیان یاری برسانند. چنین بود، مثلاً مضمون یک « درخواست فوتی » در سپتامبر ۱۹۱۸ از طرف والد برگ، یک مقام نظامی آلمان در قفقاز که در نظر

داشت تجهیزات جنگی و کارشناس برای جنگلیان گسیل دارد. اما این حرکت از قرار معلوم مشروط بود؛ زیرا آلمانی ها بنا به گزارش، از «قرار داد صلح» کوچک خان با انگلیسیان ناخشنود بودند. کوچک خان که قرارداد را امضا کرده بود، افسران اتریشی- آلمانی را که نزد او در جنگل های غیر قابل دسترس گیلان مانده بودند، مرخص کرد و آنان نیز در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۸ (یکم مهرماه ۱۲۹۷) وارد کنسولگری آلمان شدند.

در ۲۱ مهر ۱۲۹۷ (۱۲ اکتبر ۱۹۱۸)، مصطفی خان به کوچک خان اطلاع داد که سروان ودیگ با تجهیزات درخواستی بازگشته بوده است، اما ووسترف، کنسول آلمان، «اجازه نمی دهد» که آنها را به گیلان بفرستد، زیرا بر این باور بود «آتش بس» بین جنگلیان و انگلیس «در جهت مخالف سیاست های آنان است». مصطفی خان نتوانست ووسترف را متقاعد کند که تصمیم گرفته بود ودیگ را برای بحث پیرامون این مسائل نزد کوچک خان بفرستد. وی همچنین حامل «فرمانی [کذا] از سوی امپراتور آلمان، فرمان دیگری از طرف ژنرال فون کرس در تفلیس، و نامه ای از ژنرال خلیل پاشا» بود که هر سه ی آنها را بایستی به رهبر جنگلی تحویل می داد. در مقابل، مصطفی خان مقادیری کمک نظامی از ترکان دریافت کرد. وی به کوچک خان گزارش داد که با «یاری دوستانه ی کاظم پاشا و یوسف ضیا بگ محموله مهمات و تجهیزات جنگی تحویل گرفته» که در حال حمل با شتر از تبریز بودند. در اینجا دو امر مسلم واجد اهمیت است. اولاً، از کوچک خان خواسته شد که فوراً برای هزینه ی حمل سلاح پول بفرستد. ثانیاً، کنیون مأمور اطلاعاتی انگلیس، گزارش داد که به ازای این سلاح ها کوچک خان «مبالغ هنگفتی پرداخت کرد» که از منبع ۱۰ درصد مالیات (عشریه) تحصیل شده بود، «با این هدف که از دولت ایران سرپیچی کند مگر آنکه آن دولت با خواست های او دایر بر اصلاحات موافقت کند»؛ این امر نشان می دهد که درخواست کمک (خرید اسلحه) متوجه ترکان بود زیرا آلمانی ها از ارائه ی کمک سر باز زده بودند. (II)

«پس از آتش بس، نوری پاشا نماینده ای نزد کوچک خان فرستاد تا او را به اتحاد با جمهوری نوبنیاد آذربایجان تشویق و ترغیب کند، که رویای تاجگذاری برادرانور پاشا را در آنجا می دید. کوچک خان همه پیشنهادهای کمک جمهوری آذربایجان را رد کرد. واسکنی انگیزه وی را دو گانه دانست. اولاً،

کوچک خان و هم‌زمانش مخالف ظهور یک دولت تاتار در قفقاز بودند، به ویژه آنکه این دولت هم نام ولایت آذربایجان ایران هم بوده باشد. آنان با توجه به این که ایران وارث روسیه رو بمرگ بود و حق به دست گرفتن امور باکو را داشت فکرمی کردند وجود یک دولت تاتار در قفقاز و ترکستان، ایالت ایرانی (آذربایجان) را تهدید می کرد. ثانیاً، از دیدگاه سازمانی، جنگلیان ضعیف و به جناح های طرفدار دولت، سوسیالیست و پان اسلامی تقسیم شده بودند. آنان حمایت بین المللی، به سادگی در تنگنا قرار می گرفتند و قربانی طرح های بزرگ ترکان می شدند که شامل ایجاد یک امپراتوری پان ترک، نه فقط در برگیرنده تمام آسیای مرکزی و قفقاز، بلکه افغانستان و نیز ایالت آذربایجان و مناطق شمالی ایران به طور کلی می شد. یک نکته ی پایانی در مورد ژنرال فون کرس: پرونده دیپلماتیک مستخرج از وزارت جنگ آلمان، که در بایگانی جمهوری دموکراتیک آلمان موجود بود و از زمان سقوط دیوار برلین به آن دست یافتیم، پرتو پرنورتری بر این موضوع می افکند. وزارت جنگ رایش به وزارت دارایی اطلاع داد که هیئت نمایندگی آلمان در قفقاز، ژنرال فون کرس را از مسئولیت های خود خلع کرده بود، زیرا وی از انبار سلاح های آلمان تجهیزات جنگی در اختیار میرزا کوچک خان « رهبر گروه آزادی » قرار داده بود.» (III)

خسرو شاکری در رد ادعاهای استالینیست هایی همچون «م. س. ایوانف» حاکی از «همکاری کوچک خان با مأموران آلمانی» می افزاید: « چند اظهار نظر درباره ی آلمان در مطبوعات جنگلیان، اگر نه به طور مستقیم شایعات مربوط به حمایت جنگلیان از آلمان را دامن زد، دست کم به توجیه آنها کمک کردند مثلاً، در اوت ۱۹۱۷ (مرداد ۱۲۹۶)، جنگل از آلمان به عنوان یک « ملت با هوش» نام برده در کنار « ترکان شجاع» به رهبری « سلطان قدرتمند» شان با دشمنان سنتی ایران (روسیه تزاری و انگلیس) می جنگیدند. این روزنامه با خوشحالی از فتح مجدد بغداد به دست ترکان مسلمان و بازپس گیری آن از انگلیسیان کافر خبر داد. جنگل در شماره ای دیگر اظهار نظر کرد که « فرانسویان به گذشته، انگلیسیان به اکنون و آلمانی ها به آینده تعلق دارند.» ستایش نامه ای از « نبوغ» آلمانی، نیز آب به آسیاب تبلیغات انگلیسی - تزاری ریخت که جنگلیان در خدمت آلمانی ها قرار دارند. اما جنگلیان در این کارزار

آلمان دوستی تنها نبودند، بلکه بیشتر ایرانیان که منکوب ستم یک صد ساله ی انگلیس و روس بودند، از همین باور سرشار بودند. با توجه به چنین شایعاتی که به شهرت جنگلیان آسیب می رساند، تدابیری جدی اتخاذ شد. ابتدا میرزا حسین خان کسمایی، مسئول تحریریه ی آن شماره از جنگل که از آلمانی ها ستایش کرده بود، برکنار شد. آنگاه، جنگل به رد اتهامات روزنامه ی «روسکویه سلوو» پرداخت که جنگلیان را طرفدار آلمان نامیده بود، و بار دیگر هدف خود را آزادی و حفظ تمامیت ملی و ارضی ایران اعلام کرد. نویسنده ی جنگل از اتهام همکاری با دولت مسلمانی همچون ترکیه ابراز شگفتی کرد، هر چند جنگلیان به عنوان مسلمان در تقلا ی اتحاد با همه ی کسانی بودند که به دین واحدی تعلق داشتند. اگر اتهامات از «وحدت سیاسی» جنگلیان با ترکان خیرمی داد، پس باید «دقیقاً و آشکارا اعلام می شد که همچون در عمل، تفاوتی میان عثمانیان، آلمانی ها، روسیان و انگلیسیان وجود ندارد.» تلاش در برقراری دوستی با «روسیه ی آزادی خواه» پس از انقلاب باید از صمیمیت جنگلیان را نسبت به همسایه ی شمالی و نیز افسون زدایی از افسانه گرایش آنان به آلمان را به اثبات رسانده بوده باشد.

همانطور که پیشتر ملاحظه شد، برخلاف ادعا های استالینست هایی همچون «م. س. ایوانف»، هرگز مدرکی حاکی از همکاری کوچک خان با مأموران آلمانی به دست نیامده است. یک ایرانشناس شوروی به نام «میروشنیکف»، هر چند موظف به تکرار دیدگاه رسمی دائر بر همکاری کذایی جنگلیان با آلمان بود، اظهار داشت که «این امر ما را مجاز نمی دارد که جنبش جنگلیان را یک ماجرای آلمانی بدانیم.» (IV)

* منبع: دکتر خسرو شاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - نوبت

چاپ: اول ۸۶ - I: صص ۱۵۸ - ۱۵۷

II - همانجا - صص ۱۷۲ - ۱۷۰

III - همانجا - صص ۱۷۸

IV - همانجا - صص ۱۸۱ - ۱۸۰

۳ - ابراهیم فخرائی می نویسد: «...میرزا کوچک خان در دوران اقامت تهران از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد حتی با عبدالحسین

معز السلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محمی گرفت و نمی خواست یا نمی توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری نماید قطع رابطه کرد و با آنکه در نهایت عسرت می زیست از پذیرفتن کمک های مادی سردار امتناع می ورزید. خود کوچک خان نقل می کرد که روزی بسیار دل تنگ بودم و به سرنوشت ایران و مردمش فکر می کردم و رفتار بعضی از کوتاه نظران را که مدعی نجات ملت نیز بودند، مورد مطالعه و اندیشه قرار داده، رنجی عجیب به جانم چنگ می زد، در این حال گدایی به من برخورد و تقاضای کمک کرد.

من در آن حال مفلس تر از او بودم و در جیبم را تار عنکبوت گرفته و به قول معروف «بخیه به آب دوغ می زدم». معذرت خواستم و کمک به وی را به وقت دیگر وعده دادم، اما گدای سمج متقاعد نمی شد، پا به پایم می آمد و گریبانم را رها نمی کرد. در جیب حتا یک شاهی پول نداشتم و فنا فی الله نحوه ی گذران آینده ی معاشم می اندیشیدم. نه میلی داشتم از کسی تقاضای مساعدت و اعانت کنم و نه آهی در بساط بود که به آن دل خوش باشم. گدای پررو، دم به دم غوغا می کرد و اصرار می ورزید. اصرار زیاده از حدش خشمم را برانگیخت. هر جا و به هر طرف که می رفتم، از من فاصله نمی گرفت و با جملات مکرر و لاینقطع روح آزردهام را می کوبید. بالاخره به تنگ آمدم و کشیده ای به گوشش خواباندم. گدای سمج گویی در انتظار همین یک کشیده بود، زیرا فوراً بر زمین نقش بست و نفسش بند آمد و جا به جا مرد.

از مرگ گدا با مایه ی پر رویی هایش متاثر شدم و چون عمل خودم را مستحق مجازات می دانستم، بی معطلی در شهربانی حاضر و خودم را با شرح ماجرا معرفی کردم. رئیس کل شهربانی (یفرم خان) بود. ما از جبهه ی آذربایجان با هم آشنا بودیم و این آشنایی در طول مدت وقایع مشروطیت به دوستی و صمیمیت فیمابین مبدل شد و این دوستی هم تا همین زمان ادامه داشت. یفرم خان از این که با پای خودم به شهربانی آمدم و خود را عنوان قاتل معرفی کردم، بسیار تعجب کرد، ولی با همه ی وجود مودت فیما بین چاره یی جز توقیفم نداشت. لذا مدت های مدید برای همین ارتکاب قتل در زندان ماندم، اما از احترامات و محبت های رئیس شهربانی که از هویت و سوابقم کاملاً اطلاع داشت، برخوردار بودم تا این که اوضاع کشور تغییر کرد و به موازات آن، مدعیان خصوصی (بستگان مرد گدا) هم رضایت دادند و من آزاد شدم. (سردار جنگل - ص ۴۲)

۴ - (یکی از جنگلی ها بدون اینکه نام خود را ذکر کنند، در باره ورود میرزا به رشت چنین می نویسد: «... مشاهده وضعیت ایران پس از شروع جنگ بین المللی و حوادث آن زمان، تأثیر شدید در روح حساس میرزا کوچک خان کرده و او را بدان فکرواداشت که خدمت مؤثر و شایسته ای به مملکت بنماید. او این فکر خود را در تهران با جمعی از رفقای خود در میان نهاد.

پس از مشورت قرارگذاشتند برای تهیه زمینۀ یک انقلاب اساسی از تهران خارج شده به کجور بروند. از آنجا « به بعد برای عملی کردن این فکر باتفاق سالارفتاح و جمعی از رفقاییش به کجور رفتند، پس از رسیدن به آنجا میرزا کوچک خان وضع کحل را برای انجام منظور خود مناسب ندیده یکه و تنها بطرف گیلان حرکت کرد. در لاهیجان دکتر حشمت را ملاقات و او را با خود همراه نموده باتفاق او بطرف رشت حرکت کردند...» (روزنامه داریا شماره

۱۳۳ و رود کرد...» * (یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۱

۵ - اسماعیل رائین «قیام جنگل» (یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا کوچک خان) - انتشارات جاویدان - ۱۳۵۷ - صص ۱۶ - ۸

۶ - ابراهیم فخرائی - « سردار جنگل»، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴ - صص ۴۰ - ۳۵

۷ - همانجا - صص ۴۵ - ۴۱

۸ - اسماعیل رائین «قیام جنگل»، صص ۹۸ - ۹۷.

۹ - منبع: یان کولاژ «بیبگانه‌ای در کنار کوچک خان» ترجمه رضا میرچی - نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۴ - ص ۱۳۴

پی نوشته های «پیشگفتار»

۱ - سردار جنگل، ابراهیم فخرایی - انتشارات جاویدان - چاپ نهم ۱۳۵۷. ص ۳

۲ - شاهپور رواسانی «نهضتی به رهبری کوچک خان جنگلی در منطقه گیلان و مازندران برضد استبداد داخلی و استعمار خارجی» - منبع: «دانشنامه جهان اسلام المؤلف: موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی» الجزء: ۱ صفحه: ۵۱۰۹

۳ - پیشین

- ۴- خسرو شاکری "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - مترجم: شهریار خواجهیان - صص ۳۲ - ۳۱
- ۵ - مصطفی شجاعیان «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» - انتشارات مزدک، ص ۱۴۶ - پیشین - ص ۲۰۱
- ۷- پیشین، صص ۲۶۷ - ۲۶۶
- ۸- پیشین - صص ۲۱۰ - ۲۰۹
- ۹- نصرالله سیف پور فاطمی (خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران) - نشر کتاب - ۱۳۶۸ - ص ۸۲ و نگاه کنید به کتاب حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» - ۱۳۵۸ - انتشارات امیر کبیر - صص ۹۰ - ۸۱
- ۱۰- خسرو شاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - ص ۲۸۳
- ۱۱ - به گریگور نقیکیان «شوروی و جنبش جنگل» - نشر اختران - ۱۳۸۶ - صص ۵۰۴ - ۵۰۳ و نگاه کنید به تورج اتابکی «از رفیق سرخ تا دشمن خلق» - کارنامه و زمانه احسان الله خان دوستدار، سرزمین شوراها «مجله گفتگو» - بهار ۱۳۸۰ - شماره ۳۱، صص ۱۶۶ - ۱۴۳
- ۱۲ - بابک امیرخسروی در گفتگو با تاریخ ایرانی: آذربایجان در گلوی استالین گیر کرد سه شنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ و نگاه کنید به ۶۵ مین سالگرد نهضت ۲۱ آذر به رهبری سید جعفر پیشه‌وری؛ چند یادآوری لازم درباره کتاب پروفیسور جمیل حسنی: بابک امیرخسروی - سایت اخبار روز، سه‌شنبه ۲۱ آذر ۱۳۹۱ - ۱۱ دسامبر ۲۰۱۲ و نگاه کنید به خاطرات دکتر نصرت الله جهانشاهلو افشار - «ما و بیگانگان» - ص ۲۵۷. جهانشاهلو در این کتاب آورده است: «فرقه و سران آن آلت دست روسیه شوروی بودند و شرط ارتقاء در فرقه وفاداری بیشتر به روس‌ها بود.» و ناگفته نماند که سید جعفر پیشه‌وری خلخال‌ی بعد از یک سانحه ساختگی با ماشین در جاده گنجه-بیلاق در بیمارستان بطور مشکوک و غیر مترقبه درگذشت.
- ۱۳- رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی به اهتمام: غلامحسین میرزاصالح - ناشر طرح نو، ۱۳۷۲ - صص ۴۸۲ - ۴۰۱ و نگاه کنید به خاطرات فرح پهلوی «کهن دیار» - صص ۳۷۹ - ۲۹۱

فصل دوم

جنبش جنگل برضد سلطه روس و انگلیس در ایران

دکتر حسن حاج سید جوادی می نویسد: میرزا کوچک خان پس از انقلاب مشروطیت به زادگاهش گیلان مراجعت کرد و زندگی عادی را در پیش گرفت؛ ضمناً به فعالیتهای سیاسی پرداخت اما چون این فعالیتها مغایر منافع روسیه تزاری بود کنسول روسیه در رشت او را از اقامت در زادگاهش محروم کرد و او ناچار به سوی تهران رهسپار شد.

اقامت او در تهران مدت چهار سال به طول انجامید. تمام این مدت را در نهایت فقر و عسرت گذرانید ولی از مراجعه به همقدمان سابق خود که به پستهای حساس دست یافته بودند خودداری کرد. او از نفوذ و تسلط بیگانگان و به قدرت رسیدن مجدد مستبدان به سختی رنج می برد و لحظه ای از فکر چاره جوئی باز نمی ایستاد. چیزی نگذشت که جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۲۹۳ هجری شمسی) آغاز گردید. ایران بی طرفی خود را در جنگ

رسماً اعلام کرد اما از آسیبها و مصائب جنگ در امان نماند. قوای روس و انگلیس و عثمانی هر کدام از یکسو وارد کشور ما شدند و آنرا مورد تاخت و تاز قرار دادند. فرماندهان بیگانه شروع به دخالت در کلیه شئون و امور مملکت نمودند و حقوق و آزادیهای مردم پایمال تعدیات نیروهای خارجی و عمال آنها گردید. ارتش روسیه تزاری مخصوصاً در گیلان دست به یغما و چپاول زد و سرنوشت مردم در اختیار سربازان روسی قرار گرفت. قدرت نظامی کشور در تشکیلات «بریگاد قزاق همایونی» خلاصه می شد. افراد بریگاد قزاق همایونی زیر نظر افسران روسیه تزاری تعلیم یافته بودند و لباس آنها عیناً شبیه لباس نظامیان روسی بود. بدیهی است در چنین شرایط دشواری انتظار نمی رفت که نظامیان ایران به مقابله با تجاوزات قزاقان روس برخاسته و با آنان برخورد خصمانه ای داشته باشند.

در این هنگام دولت ایران دچار ضعف و فتور بسیار بود؛ اوضاع عمومی کشور آشفته و مغشوش شده، نظام اداری و اجتماعی از هم گسیخته و وضع اقتصادی در نهایت خرابی بود. اکثر مردم در فقر و تنگدستی بهسر می‌بردند و موجی از خشم و نارضائی سراسر مملکت را فرا گرفته بود.

زامداران نالایق توانائی مقابله با تجاوز ارتشهای بیگانه و اتخاذ سیاستهای عاقلانه و درست برای ممانعت از تعدیات و تجاوزات آنها را نداشتند. بدبختی و پریشان‌حالی هموطنان به مرحله غیر قابل تحملی رسیده بود. دیگر میرزا نمی‌توانست ساکت بنشیند.

او که در تهران به حال تبعید به سر می‌برد با چند تن از رجال خوشنام وابسته به سازمان اتحاد اسلام تماس گرفت. ... میرزا کوچک خان پس از مشورت با افراد مذکور و عده‌ای از رجال خوشنام و ملی به این نتیجه رسید که اگر کانون ثابتی بر ضد تجاوز و بیدادگری خارجیان و عمال داخلی آنها به وجود آید از شدت ظلم و فشار کاسته خواهد شد و در راه اصلاح جامعه پیشرفتهایی حاصل خواهد گردید. بدین‌ترتیب اندیشه تشکیل یک گروه فداکار برای مبارزات مسلحانه به وجود آمد. کانون این مبارزه به نظر میرزا جز جنگلهای انبوه گیلان نمی‌توانست باشد. این فکرمورد تأیید عده‌ای از اعضاء سازمان اتحاد اسلام قرار گرفت و علی‌خان دیوسالار معروف به سالار فاتح نیز به منظور تحقق بخشیدن به این آرمان داوطلب همراهی و همکاری با میرزا کوچک خان گردید. سالار فاتح از پیشقدمان آزادی و نهضت مشروطیت ایران بود و در مبارزه با استبداد و خلع محمد علی شاه قاجار از سلطنت مجاهدت و فداکاری بسیار کرده و به اوج شهرت و افتخار رسیده بود. این دو مجاهد فداکار که در جریان نهضت مشروطیت با یکدیگر آشنایی داشتند با دلی پر از امید به سوی شمال عزیمت کردند اما به روایتی اختلاف نظر و سلیقه در مورد کانون مبارزه موجب جدایی آنها از یکدیگر گردید. سالار فاتح که خود اهل کجور بود و گذشته از آشنایی با مواضع جغرافیایی مازندران و جنگلهای آن در این منطقه طرفداران و دوستان زیاد داشت؛ معتقد بود که جنگلهای مازندران از هر حیث موقعیت مناسبتری برای منظور آنان دارد؛ میرزا که اهل گیلان بود و با این

سرزمین آشنایی و انس داشت با نظر سالار فاتح موافق نبود و جنگلهای گیلان را ترجیح می‌داد؛ اما تصور نمی‌رود که فقط اختلاف نظر در این مورد موجب جدایی آنها از یکدیگر شده باشد، به ظن قوی اختلاف نظرهای دیگری نیز بین آنها بوده است. در هر حال میرزا به تنهایی سفرش را ادامه داده ابتدا به لاهیجان رفت. در لاهیجان با دکتر حشمت که به کار پزشکی اشتغال داشت و از آزادیخواهان معروف گیلان بود تماس گرفت. دکتر حشمت موافقت خود را با افکار و اندیشه‌های میرزا اعلام کرد و قول داد از هیچگونه کمک و همکاری با وی دریغ نرزد. میرزا در رشت و سایر نقاط گیلان مخفیانه با عده‌ای از روشنفکران و آزادیخواهان و اعضاء حزب دموکرات و حزب اتفاق و ترقی تماس گرفت و آنان را در مسیر افکار و اندیشه‌ها و اقدامات خود قرار داد. اغلب افراد مزبور ضمن قبول تعهداتی برای کمک‌های مادی و معنوی به میرزا خواستار شروع فوری فعالیت شده او را مورد ترغیب و تشویق قرار دادند.

عده معدودی از دوستان و آشنایان نیز قبول همکاری کرده داوطلب عضویت در نهضت جنگل شدند. از جمله کسانی که در شروع کار، میرزا را یاری داد حاجی احمد کسمایی بود که در کسما و فومنات نفوذ قابل توجهی داشت. میرزا به کمک او تعدادی تفنگ و فشنگ تهیه کرده یک کانون مخفی در جنگل بوجود آورد.

خوشبختانه زمینه کارآماده بود زیرا برای مردم محنت کشیده گیلان تسلط بیگانگان و دخالت‌های ناروای آنها در تمام شئون و امور زندگی آنان و نیز تجاوز و تعدی عمال بیگانه به حقوق مسلم ایشان به مراحل غیر قابل تحملی رسیده بود. گیلان در زیر چکمه قزاقان روس دست‌وپا می‌زد؛ نماینده سیاسی دولت تزار به نام نکراسف حاکم مطلق العنان گیلان به شمار می‌رفت؛ به دستور او چند تن از جوانان آزادیخواه اعدام گردیده و جمعی از روشنفکران نیز از گیلان اخراج شده بودند. کارگزاران دولت روسیه به عنوان حمایت از اتباع روس، مردم را زیر فشار قرار می‌دادند و هر تبعه روس قادر بود مال و جان و ناموس مردم را مورد تجاوز قرار دهد. هرگونه شکایتی از اتباع روس در «کارگزاری»

رسیدگی می‌شد و مقامات قضایی و اداری ایران حق نداشتند برای احقاق حقوق مردم به هیچ عملی دست بزنند.

در چنین شرایطی پایه‌های نهضت جنگل گذاشته شد و عده‌ای از مردان فداکار به منظور مبارزه با استبداد و بی‌عدالتی، اخراج بیگانگان از کشور و قطع نفوذ آنان و نیز برقراری امنیت و عدالت اجتماعی با یکدیگر متحد و همپیمان شدند. آنها در توضیح طرز تفکر و توجیه اهداف و آرمانهای خود چنین اعلام کردند: «ماقبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم، استقلالی به تمام معنی کلمه یعنی بدون اندک‌مداخله هیچ دولت اجنبی و از این نقطه‌نظر تمام دول اجانب چه همجوار و چه غیر همجوار در مقابل (ما) یکسان است.

با هیچ‌کس نظر دوستی و دشمنی نداریم، با دوست ایران دوستیم و با دشمن این آب و خاک با تمام خصومت دشمن ... بعد از احراز استقلال، اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی نقطه‌نظر ماست که هرچه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است و بس ... این است نظریات اساسی ما که تمام ایرانیان را بدون استثناء دعوت به هم‌صدایی کرده و بالخصوص از عموم ایرانیان فداکار خواستار مساعدتیم ...» (۱)

«محمد قلی مجد در کتاب «انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول» در باره جنبش جنگل آورده است: نهضت جنگل که تحت رهبری میرزا کوچک خان هدایت می‌شد، واقعی‌ترین نهضت ملی آزادی ایران بود. جنگلی‌ها ابتدا در برابر قوای روس ایستادند، و بعد از تهاجم انگلیسی‌ها به شمال ایران در مقابل مهاجمان جدید قدامت کردند، ولی انگلیسی‌ها نهایتاً انتقام هولناکی از آنها گرفتند. پس از کودتای فوریه ۱۹۲۱ که رضا میرپنج - بعدها رضا خان و در سال ۱۹۲۵ رضا شاه پهلوی - را به قدرت رساند. میرزا کوچک خان در محاصره نیروهای رضاخان قرار گرفت و در زمستان سال ۱۹۲۱ در کوهستانهای گیلان جان باخت. سرش را از بدن جدا کردند و به تهران آوردند و برای عبرت دیگران در معرض دید عموم گذاشتند. اما میرزا کوچک خان به قهرمان ملی برای ایرانی‌ها مبدل شد.» (۲)

ابراهیم فخرایی درباره نقش مفاخرالملک نوکروسر سپرده روس ها اینگونه شرح می کند: توسعه و الحاق روزافزون افراد (جنبش جنگل) باعث شد که اولیاء امور (روسیه) مسئله «دسته مسلح» را جدی تر از آنچه هست تلقی کنند و عده بیشتری را برای قلع و قمع آنان بفرستند.

مفاخرالملک رئیس شهربانی رشت داوطلب این مأموریت شد و تعهد نمود که ریشه فساد را از بیخ و بن براندازد و نگرانیهای موجود را برطرف سازد و در اجراء این منظور ادوئی مرکب از چند صد نفر تفنگ چی و چویدار و شاطر و فراش و آبدارخانه و قبل منقل حتی کنده و زنجیر و چوب و فلک و چند خروار طناب آماده و عازم پسیخان گردید.

این شخص که نام کوچکش «محمد علی» و اهل اصفهان بود در سال ۱۳۱۶ قمری برشت آمد و بطوری که می گفتند در بقعه «خواهر امام» که ملجاء و پناهگاه غربا بوده منزل داشت و از نامه نویسی و عریضه نگاری امرار معاش می نمود.

بعد بملاحظه حسن خط و شیوه تحریر به منشی گری حاجی معین السلطنه رشتی «که از مالکین گیلان بود دعوت شد و سپس کارش بالا گرفت و مشاور حقوقی او و برادرش (حاجی ابوالحسن معین التجار) گردید و چون از جاه طلبی چیزی کسر نداشت کم کم مراحل ارتقاء را طی کرد و مشاور قونسولگری روس شد و در سمت اخیر، افراد دستگیر شده بنام «جنگلی» را شخصاً بازجویی نموده بد و بیراه می گفت و به چوب می بست. بدین طریق مورد اعتماد قونسول روس قرار گرفته و طولی نکشید که بریاست شهربانی رشت منصوب گردید.

دولت ایران آنچه در این باب اعتراض نمود که قونسول روس حق ندارد در یک نقطه از خاک ایران رئیس شهربانی تعیین کند بخرج کسی نرفت، تا آنکه در غیاب فرماندار گیلان «آصف الدوله» که به طهران احضار شده بود کفالت حکومت ایالتی را نیز یدک کشید و در این سمت بود که عازم سرکوب جنگلی ها شد، به این امید که مزاحمین دولت امپراطوری را گوشمالی دهد و سرچایشان بنشانند. آنهایی را که خطر بیشتری دارند به دیار عدم بفرستد و افراد کم تقصیر را به چوب و فلک ببندد و ناخن هایشان را زیر ضربات چوب بریزد تا در آینده حتی هوس جسارت بمقامات مقتدر جهانی را از سر بدرکنند. اسرا را با غل و

زنجیرو کت های بسته درکوچه های شهر بگرداند. تا اینکه اسباب عبرت ناظرین شود و خود با انجام این عملیات بفرمانروائی مطلق گیلان ارتقاء یابد. « اردو بعوض آنکه بیک ستون جنگی شبیه باشد، بیک کارنوال مسخره شباهت داشت، زیرا صدای جرنگ و جروننگ زنگها و شیبه اسب های حامل چوب و فلک وکنده و زنجیر، طنین درفضا می افکند که ازیک نبوغ نظامی کاراصفهان حکایت می نمود.

اردو پس ازعبوراز پسیخان و جمعه بازاربه کسما رسید و در بازاراطراق نمود. جنگلی ها ازپیش، از حرکت این ستون باصطلاح جنگی اطلاع یافته و همچون شکارچیانی که نفس ها درسینه شان حبس و بی سرو صدا مراقب نزدیک شدن شکارند، آماده پذیرائی شدند و پیش ازآنکه شبی را درکسما به روز آورند به آنها حمله بردند.

جنگ آغاز شد و چندین ساعت بطول انجامید وعده ای ازطرفین بخاک و خون درغلطیدند. جنگلی ها که آزادی عمل بیشتری داشتند بازاررا محاصره و آنرا آتش زدند، اردوی مفاخریبیک درموقعیت وخیم گرفتارشد وبعد ازچند ساعت مقاومت بی نتیجه مجبوربه تسلیم گردید.

مفاخربعداز پایان جنگ واسارت خود التماس نمود باو اذیت و آزاری نرسانند و وی را نزد میرزا کوچک خان ببرند وهرحکم که او درباره اش بنماید ازجان و دل فرمان برداراست.

مجاهدین خواهش وی را قبول وهمینکه با میرزا روبرو شد با عجز وانکار وشرمندگی ازوی امان طلبید وقول داد این جوانمردی را که درحقتش مبذول خواهد گشت درآینده جبران کند و پیرامون این ماجراها نگردد.

میرزا که مردی رحیم ونرم دل و زود گذشت بود، دستور داد او را به خانه یکی ازمجاهدین (صالح) ببرند ونگاه دارند تا شخصاً بیاید و او را محاکمه کند و تأکید کرد بوی صدمه ای نرسانند، لیکن مجاهدین باین دستورترتیب اثر ندادند ومفاخرالملک با ضربه تیرموزر « محمد حسن » نام پا پروسوی درغلطید وازپای درآمد. مهدی خان کرمانشاهی نیزسنوشتی بهترازمفاخرنیافت چه او نیزبا ضربات چوب وچماق بهلاکت رسید. گفته می شد که قتل مفاخر به اشاره حاجی

احمد کسمایی روی داده است چه، محمد حسن خواهرزاده اوبود وخواهرزاده بدون اجازه دایی جرأت مبادرت به این کار را نداشت ودره حال میرزا از این عملی که واقع شد آزرده خاطر گشت که چرا درباره یک اسیر اینطور رفتار شده و شاید یکی از علل اختلافات بعدی میرزا وحاجی احمد از همین مسئله ریشه گرفته باشد. رجب دهنده ای و داش دمیرگشته شدند. به اشجع الدوله که تمایل باطنی به جنگل داشت، آسیب وارد نیامد و فقط چند نفر از تفنگ چی هایش کشته شدند و خودش در سوم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری در کسماباجل طبیعی درگذشت و جنازه اش را حسب التوصیه با سالم برده، در آنجا مدفون گردید. حاجی تقی کتک فراوان خورد و علت اینکه او را نکشتند نسبتی بود که با میرزا داشت.

میرزا کوچک بعد از این واقعه برای اسرا سخنرانی کرد و ماحصل گفته هایش این بود که ما همه برادریم و گرچه این انتظار را از برادرانمان نداشته ایم که جنگ ما بیایند ولی کاری است انجام یافته که گناهش بکردن ما نیست، از این تاریخ هرکس مایل باشد می تواند با استغفار از گذشته در کنار ما قرار بگیرد و هرکس مایل نباشد آزاد است هرکجا که دلش می خواهد برود، قصد ما آباد کردن کشور و گرفتن انتقام از وطن فروشان است.

عده ای از اسرا ماندند و گفتند ما می مانیم و در رکاب شما کشته می شویم، عده ای دیگر بر پشت برگشتند و میرزا بهمه خرجی داد و توصیه کرد که چشم و گوششان را باز کنند و آلت دست قرار نگیرند و بدین طریق اردو کشی مفاخر پایان پذیرفت. (۳)

◀ بنا بنوشته جواد شیخ الاسلامی: « قنسول روس سپس تصمیم گرفت گروهی از قزاقان روسی را که در بیرحمی شهرت داشتند برای قلع و قمع تشکیلات جنگل بفرستد. این نیرو نیز شکست خورد و مقداری اسب و اسلحه متعلق به آنها بدست جنگلیها افتاد. فاتحان جنگل با اسراء مخصوصا با قزاقان اسیر ایرانی به خوبی رفتار کردند و از این رهگذر بر نیکنامی خود افزودند. از چشم مقامات اشغالگر روس قضیه آن چنان اهمیتی پیدا کرد که آفسیکوف مقامات مرکزی

تهران را مجبور ساخت به طور جدی با تشکیلات جنگل روبرو گردند. در نتیجه فشار و تأکید او بود که در حدود چهار هزار قزاق سوار و پیاده و توپخانه به فرماندهی کالچوک اوف به جنگل اعزام شد. عده‌ای از فنودالهای محلی نظیر امیر مقتدر طالش‌ی و برهان السلطنه طارمی نیز با قوای خود ستونهای اعزامی مرکز را تقویت می‌کردند.

در این جنگ شکست سختی به قوای جنگل وارد شد و عده‌ای از بهترین افراد میرزا کوچک خان کشته شدند و بقیه به غارها و شکاف کوهها پناه بردند. سرمای شدید زمستان عده زیادی از این متواریان را از پا درآورد که یکی از آنها عنایت خواهرزاده خود میرزا بود. جنگلیها شکست خوردند ولی قلع و قمع نشدند. رویه مستوفی الممالک نسبت به جنگلیها مرحوم میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) که نخستین کابینه زمان جنگ خود را در ۲۶ مرداد ۱۲۹۴ ش. تشکیل داد یکی از آن رجال میهن پرست ایرانی بود که خط مشی سیاسی کشورش را بی‌توجه به حبّ و بغض بیگانگان تعیین می‌کرد و به نظرات و قضاوت‌های آنها درباره نهضت‌های داخلی کشور چندان اهمیتی نمی‌گذاشت. مرحوم مستوفی از همان اول کاری برده بود که تشکیلات جنگل (در اوضاع و شرایط آنروزی ایران) نه تنها مضر نیست بلکه تا حدی سودمند هم هست. اما سفارت روس در تهران جنگلیها را کماکان به چشم متجاسران خطرناک که منافع دولت تزاری را در شمال ایران تهدید می‌کردند، می‌نگریست و به دولت ایران فشار می‌آورد که با اعزام قوای مکفی به شمال، این نهضت مزاحم را ریشه‌کن سازد.

بنابراین در دوران زمامداری مستوفی که بیش از شش ماه طول نکشید، دولت مرکزی هیچ‌گونه اقدام شدید نظامی علیه چریک‌های مسلح جنگل صورت نداد. اما کابینه محمد ولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم) که تقریباً هشت ماه بعد روی کار آمد، به علت داشتن روابط بسیار نزدیک با روسها، خیلی زود به دام تحریکات عمال تزاری گرفتار شد و تصمیم گرفت خوانین اطراف گیلان را نظیر اسعدالدوله زنجانی و جهانشاه خان امیر افشار را همراه ششصد تن از قزاقان ایرانی برای سرکوبی قوای جنگل و قطع کامل ریشه آنها اعزام دارد.

فرماندار گیلان حشمت الدوله که مردی مؤمن و متدین بود و جنگلیها را مردمانی میهن پرست و خدمتگزار می دانست، به مرکز فشار آورد که از سیاست برخورد نظامی با قوای جنگل احتراز شود و قول داد که با مذاکره شخصی با سران جنگل اوضاع رشت و شمال کشور را اصلاح کند. در ملاقاتی که میان حشمت الدوله و نمایندگان جنگل در فومن صورت گرفت حشمت الدوله آنها را متقاعد ساخت که عملیات چریکی قوای جنگل که دولت مرکزی را رویاروی سفارت روس قرار داده بیفایده است و نباید کاری کرد که حکومت تهران، تحت فشار روسها، ناچار به اقدام قاطع نظامی گردد. فرماندار گیلان پس از گرفتن قول قطعی از سران جنگل که از عواید املاک منتسب به رعایای روس چیزی گرفته نشود (چون در آن تاریخ عده زیادی از مالکان و تجار ثروتمند گیلانی با استفاده از مزایایی که کاپیتولاسیون برای اتباع خارجی، مخصوصاً اتباع روسیه، ایجاد کرده بود تابعیت و گذرنامه روسی داشتند) به رشت برگشت و گزارش عملیات خود را به تهران مخابره کرد.

اما کنسول دولت تزاری در رشت باطناً با این اقدام حشمت الدوله موافق نبود و تصمیم قطعی داشت نهضت جنگل را ریشه کن سازد. موقعی که خبر رسید قوای روس در غرب کشور دست به یغما و چپاول زده اند، جنگلیها به عنوان معارضه به مثل به عده ای از سربازان روسی بین راه رشت و انزلی حمله کردند و پس از وارد کردن تلفات به دشمن و گرفتن تعدادی تفنگ و فشنگ از آنها به پایگاههای خود در جنگل بازگشتند. به این ترتیب زحمات حشمت الدوله به هدر رفت که هیچ، روسها به حکومت مرکزی فشار آوردند که این شخص حتماً باید از حکومت گیلان برداشته شود.

جانشین حشمت الدوله مردی بود به نام مفاخر الدوله که از همان اول کار حاضر بود به ساز و رسها بر قصد و لذا پس از ورود به حوزه حکومتش در گیلان نغمه مخالفت علنی با تشکیلات جنگل را سرداد.

گروگان گرفتن حاج محسن خان امین الدوله

یکی از اقدامات انقلابی سران جنگل که در رمضان سال ۱۳۳۵ ه.ق. اتفاق افتاد و اعیان و اشراف مملکت را به هراس انداخت، گروگان گرفتن محسن خان امین الدوله (داماد مظفرالدین شاه و پدردکتر علی امینی) بود که از مالکان طراز اول گیلان بشمار می‌رفت. فخرائی در کتاب خود می‌نویسد: «موقعی که امین الدوله مشغول اجراء نقشه خود و مسلح کردن دهقانان لشت نشائی علیه نهضت جنگل بود قوای میرزا کوچک خان مانند اجل معلق بر سرش ریختند و دستگیرش کردند و سپس او را به حال اسارت به کسما بردند.» گرچه در آغاز امر جنگلیها مدعی بودند که امین الدوله را به جرم فعالیت‌های ضد انقلابی و اجحاف به رعایا و تلافی فشارهائی که به آنها وارد کرده است توقیف کرده‌اند، ولی پس از آنکه وی حاضر شد مبلغ هفتاد هزار تومان وجه نقد به عنوان «حق الاستخلاص» خود بپردازد همه آن اتهامات و معاصی سیاسی فراموش شد و امین الدوله اجازه گرفت دوباره به رشت باز گردد. (۴)

پدر روحانی آر. ماری، کیشش است یا مأمور جمع آوری اطلاعات

محمد قلی مجد به شرح چگونگی ظهور این نهضت و مقاومتش در برابر روسها و انگلیسی اینگونه می‌پردازد: «حضور سپاهیان اعزامی روس در ایران [در پائیز ۱۹۱۵] و جب افزایش تحرک چریک های جنگلی در گیلان شد، که فعالیت خود را پیش از جنگ (در ۱۹۱۲) شروع کرده بودند. این نهضت ملی که هدفش مبارزه با سیطره امپریالیسم روس بر ایران بود توسط میرزا کوچک خان رهبری می‌شد.» جنگلی ها در ۱۹۱۵ خود را برای حمله به روس ها آماده کرده بودند: «حملاتی که به کاروان های نظامی روسیه می شد تلافی جویی سپاهان روسیه بر ضد جنگلی ها را در پی داشت. در ژانویه ۱۹۱۶، فرماندهی سپاه اعزامی روسیه دست به عملیاتی تنبیهی بر ضد جنگلی ها زد که هدفش

تارومار کردن قوای اصلی کوچک خان بود. قزاق‌ها تلفات سنگینی به جنگلی‌ها وارد کردند، ولی از آنجایی که مردم آن ناحیه حامی جنگلی‌ها بودند، روس‌ها نتوانستند چریک‌ها را کاملاً شکست بدهند. آنها خیلی زود حملات خود را به قوای روس که درگیلان مستقر بودند و یا درجاده انزلی به قزوین تردد می‌کردند از سر گرفتند. در آن موقع، عوامل آلمان و ترک‌ها که به این چریک‌ها سلاح می‌رساندند نهایت استفاده را از این نهضت بردند؛ با وجود این، نمی‌توان گفت که نهضت جنگل آلت دست آلمان‌ها بودند. این نهضت یک نهضت ملی و ضد امپریالیستی بود.»

گوردن پدوک، کنسول آمریکا که به قزوین نقل مکان کرده بود، در گزارشی به تاریخ ۱۹۱۸ با عنوان «گزارش مبلغان مذهبی درباره فعالیت جنگلی‌ها» می‌نویسد: «احتراماً گزارشی را که کشیش آر. ماری، از مبلغان مذهبی پرسبیتری در رشت، نوشته و در آن فعالیت یک گروه سیاسی چریکی معروف به جنگلی‌ها را در این ناحیه شرح داده است به پیوست برایتان ارسال می‌کنم. این جنگلی‌ها با هدایت آلمانی‌ها مشکلات زیادی را در ناحیه مجاور دریای خزر ایجاد کرده‌اند.» پدوک اضافه می‌کند: «از آنجایی که فکرمی کردم چنین گزارشی از یک نهضت نسبتاً نا شناخته ممکن است جالب توجه باشد، تابستان گذشته به آقای ماری قول دادم که گزارش او را از طریق وزارت امور خارجه به دست سازمان متبوعش برسانم (هیأت مبلغان مذهبی در خارج وابسته به کلیسای پرسبیتری در ایالت متحده، شماره ۱۵۶، خیابان پنجم، نیویورک) مشروط بر اینکه ایشان یک نسخه اضافی برای آرشیو وزارت در اختیارمان بگذارند. اصل گزارش را دریاکتی با آدرس سازمان مذکور به پیوست ارسال کرده‌ام تا در صورت موافقت وزارت امور خارجه در اختیار آنها قرار بگیرد. این گزارش همین الان از طرف آقای ماری، که در مشهد به سر می‌برد، به دستم رسیده است.» در گزارش کشیش ماری با عنوان «گزارشی درباره مشکل آفرینی جنگلی‌ها در رشت» این توضیح مقدماتی آمده است: «چند سال قبل، یک وطن پرست جوان ایرانی، که درس طلبگی خوانده ولی از کسوت روحانی به درآمده بود، قسم خورد که تا لحظه مرگ از تلاش برای خلاص کردن میهنش از شر کلیه قدرت‌های خارجی

که در مسایل سیاسی کشورش اعمال نفوذ می کردند دست بردارد و این جوان همان میرزا کوچک خان بود... میرزا کوچک خان در خلوت جنگل های رشت به جمع آوری نیروهای محلی مشغول شد، و به همین دلیل بود که به «جنگلی» معروف شدند، هر چند خودشان نام گروه شان را «اتحاد اسلام» گذاشته بودند.» ماری سپس ادامه می دهد:

گزارش های متعدد و متفاوتی درباره تعداد جنگلی ها بین مردم انتشار یافت. برخی ها شمار آنها را صدها و برخی دیگر هزاران نفر گزارش میکردند. ولی از آنجایی که جنگلی ها هنوز خود را نشان نداده بودند، برآورد نیروهایشان مشکل بود. با وجود این، در ژانویه ۱۹۱۶، لایحه قوای جنگل آنقدر شده بود که برای خط ارتباطی روس ها بین انزلی و قزوین تهدیدی به حساب بیاید، زیرا، چنانکه از گزارش ها پیداست، مقامات روس ۳ هزار سپاهی خود را از سه محوره سمت مرکز جمع جنگلی ها اعزام کردند. اگرچه روس ها به دلیل کولاکی که غافلگیرشان کرد و تدارک آن را ندیده بودند. تلفات سنگینی متحمل شدند، توانستند جنگلی ها را برای مدتی متفرق سازند. با وجود این، خیلی زود هسته ای شکل گرفت و جنگلی ها دوباره گرد آن جمع شدند، و ظرف مدت چند ماه تعدادشان بقدری افزایش یافت که دو باره به تهدیدی برای روس ها مبدل شدند. بارها تلاش شد که از طریق نفوذ روس ها و با طرق دیگری به طور غیرمستقیم جنگلی ها را متفرق سازند که همگی نتایج مفتضحانه ای به بار آورد. انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه نیز خیال جنگلی ها را از بابت روس ها راحت ساخت و بعد از آن پیشرفت آنها بسیار سریعتر شد.

در تابستان ۱۹۱۷، سروکله آنها با اونیفورم های دست دوز، و مو و ریش بلند در رشت و شهرهای مجاور آن پیدا شد. همگی تفنگ به دست داشتند که بعضی از آنها بسیار مدرن بود. شایع شده بود که بعضی از این تفنگ ها آمریکایی است، و انگلیسی ها آنها را در اختیار قوای روس گذاشته بودند، و روس ها نیز بعداً این تفنگ ها را به قیمت ارزان به جنگلی ها فروختند. در نیمه دوم زمستان ۱۸۱۸، اسرای آلمانی و اتزیشی از روسیه گریختند و به جنگلی ها ملحق شدند؛ جنگلی ها هم آنها را به مقام افسری رساندند. علاوه بر این، یک مدرسه نظامی

یا اردوی آموزش افسری نیز با کمک آلمانی ها در گوراب زرمخ در جنگل به راه افتاد.

نهضت جنگل که از شرروس ها خلاص شده بود، توجه خود را معطوف انگلیسی ها می کرد که به مداخله امور داخلی ایران متهم بودند؛ وبا استفاده از دستگاه چاپ سنگی روزنامه ای به نام « جنگل» در قرارگاهشان در کسما منتشر ساختند و جنگلی ها در این روزنامه به انگلیسی ها، ایرانی هایی که تصور می شد از انگلیسی ها طرفداری می کنند، و همچنین طبقات ثروتمندی که به طبقات کارگر ستم می کردند شدیداً می تاختند، و تعدادی از ایرانی های ثروتمند را دستگیر و در جنگل حبس کردند تا اینکه باج زیادی برای آزادی شان پرداخت شد. جنگلی ها اموال سایر ثروتمندان را نیز مصادره کردند و مالیات سنگینی به محصولات کشاورزان بستند. تجار ثروتمند مجبور به پرداخت مالیات های سنگینی شدند. بعدها حتی اداره مالیات، گمرکات، کلانتری ها، تلگراف خانه ها و پست خانه ها نیز به کنترل آنها درآمد. همه نامه ها و تلگرام ها سانسور می شد، و برای مدتی فرد منصوب آنها پست خالی والی را پر کرده بود کالدول در گزارشی مورخ ۱۲ جولای ۱۹۱۷ درباره فعالیت جنگلی ها در گیلان می نویسد: « در رشت، در استان گیلان، که هفته گذشته از آن عبور کردم، جنگلی ها شخصی به نام امین الدوله (پدر دکتر علی امینی) را که یک ایرانی سرشناس و ثرومند است اسیر گرفته اند، و برای آزادی اش مبلغ صد هزار دلار باج می خواهند. از قرار معلوم خانواده امین الدوله خواستند ۵۰ هزار دلار برای آزادی اش بپردازند، ولی پیشنهاد آنها رد شده است. تعداد گروگان گیرها که به «جنگلی» معروف هستند بیشتر از هزار نفر است، و همگی مسلح هستند و پیداست که دوستان بسیاری نیز دارند، زیرا گویا اکثر ساکنین رشت هواداران آنها باشند. نکته عجیب اینجاست که جنگلی ها و رؤسایشان هر روز به رشت می آیند و آزادانه درباره امین الدوله مذاکره می کنند، ظاهراً جنگلی ها ابتدا با هدف مبارزه با ظلم و ستم در ایران و تجاوز روس ها به کشورشان فعالیت خود را شروع کردند و به خاطر رفتار خوبی که با فقرا داشته اند حمایت عامه مردم را به دست آورده اند، هر چند ثروتمندان از دست آنها مصیبت زیادی کشیده اند.»

کالدول در گزارش مطبوعاتی اش، اخباری را نیز درباره جنگی ها گنجانده است. روزنامه رعد ۱۱ ژانویه فاش ساخته بود که نظمیه رشت از جنگلی ها حقوق می گیرد: «تعدادی از مردان امیرعشایر (بلشویک های ایرانی) برای محافظت از شهر به اداره نظمیه رشت کمک می کنند. حقوق مأموران نظمیه را جنگلی ها پرداخت کرده اند.» همین روزنامه در شماره ۱۶ ژانویه خود می نویسد: «یک روزنامه قفقازی گزارش داده است که نماینده میرزا کوچک خان (رهبر جنگلی ها) در رشت برای فرمانده قوای روسیه در این شهر ضرب الاجل صادر کرده و گفته است که اعمال ظالمانه سپاهیان روس باید خاتمه پیدا کند، وگرنه او نیروهای جنگلی را برای محافظت از رشت فرا می خواند. به همین دلیل، فرمانده و کمیته انقلابی روسیه در حال برنامه ریزی برای محافظت از شهر هستند. لازم به ذکر است که میرزا کوچک خان در حال حاضر رهبر بلشویک های ایران است، و با اطمینانی که به قدرت نیروهایش دارد، بدون اطلاع دولت مرکزی در تهران حکام محلی را عزل و نصب می کند، و اداره امور گیلان تا آستارا را به دست دارد. مثلاً چند وقت پیش، او دستور داد که جانشین والی گیلان به تهران برگردد، و او هم اطاعت امر کرد، و کارگزار رشت به دستور میرزا کوچک خان در مقام والی این ولایت مشغول به کار شد و هفته ای یک بار برای تسلیم گزارشش به جنگل می رفت. وقتی میرزا کوچک خان می خواست در سخنانی از مردم بخواهد که به والی جدید کمک کنند، تعدادی از ساکنین رشت به ملاقاتش رفتند. در خلخال، اموال مردم غارت شده و آنها دست خالی ولخت به رشت برگشته اند. علاوه بر این، تعدادی از مردم کردستان و گروس نیز به گیلان آمده اند، و تعداد فقرا و متکدیان این شهر بسیار زیاد شده است، میرزا کوچک خان خروج برنج از گیلان را ممنوع کرده است.» در روزنامه رعد ۲۰ ژانویه هم آمده است: «در رشت، اتحاد اسلام» میرزا اسماعیل خان را رئیس نظمیه کرده است. حقوق ها را آنها می پردازند و کنترل کامل امور را در دست دارند.» روزنامه رعد در شماره ۱۸ فوریه ۱۹۱۸ می نویسد: «تلگرام مفصلی از طرف اتحاد اسلام (جنگلی ها) در رشت به دست کابینه رسیده است که در آن به دستگیری شاهزاده سلیمان

میرزا (اسکندری) در کرمانشاه و همچنین حضور نظامیان خارجی در گیلان اعتراض شده است. اتحاد اسلام از دولت خواسته است تا اقدامات لازم را برای مقابله با تجاوز خارجی مبذول کند، وگرنه خودش رأساً برای توقف این تجاوزها اقدام خواهد کرد.» در روزنامه ایران ۲۶ مارس ۱۹۱۸ نیز آمده است: «قزاقخانه رشت بدون هیچگونه مقاومت با خونریزی به دست جنگلی ها افتاده است. فرمانده قزاق ها که مردی مستبد است به جنگل انتقال یافته و جنگلی ها همه مهمات و ذخایر قزاق خانه را به اردوگاهشان برده اند. می گویند که قزاق ها همگی قبول کرده اند که با وفاداری برای جنگلی ها بجنگند.» (۵)

«دسترویل می گوید که جنگلی ها ۵ هزار مرد مسلح داشتند، سلاح هایشان را بیشتر از سپاهیان روس که در حال خروج از ایران بودند می گرفتند. ولی تواناییهای جنگی شان به مراتب محدودتر بود. دسترویل همچنین می نویسد:» میرزا کوچک خان با قوه قهریه کنترل تمام گیلان را به دست گرفته بود، که هفتاد مایل آخر جاده ما هم در آن قرار داشت، و چنان سیاست ضد بیگانه ای داشت که بیم آن می رفت هر مرد سفید پوستی را که سر راهش سبزشود از دم تیغ بگذارند، و حالابه همراهی بلشویک بندرانزلی را نیز به دست گرفته بود، یعنی تنها بندر حاشیه خزر که می توانستیم برای شروع عملیات به آن امید داشته باشیم.» دسترویل در نامه ای به تاریخ ۵ مه ۱۹۱۸ درباره کوچک خان می نویسد: «من مایلیم که شخصاً با کوچک خان ملاقات و درباره مسایل با او صحبت کنم، ولی مشاوران آلمانی اش هرکاری می کنند که مانع از ملاقات ما شوند... اگر فقط بتوانم چیزی در کوشش بگویم، فکرمی کنم او را از افتادن به چاه نجات خواهم داد.»

اولین سفر دسترویل به انزلی، فوریه ۱۹۱۸

در فوریه ۱۹۱۸، دسترویل از همدان به قزوین و رشت و سپس به انزلی سفر کرد. در ۱۵ فوریه ۱۹۱۸، دسترویل و نیروهایش به قزوین، که شهری با ۵۰ هزار سکنه بود، رسیدند. استقبال مردم از آنها اصلاً دوستانه نبود. اومی

نویسد: « در قزوین دریافتیم که پیش روی دیگر امکان ندارد میرزا کوچک خان، رهبر گیلانی هایی که می خواستیم وارد منطقه شان شویم، قسم خورده بوده نگذارد هیچ انگلیسی ای از آنجا بگذرد، و کمیته جنگلی ها در انزلی با کمیته بلشویک که آنها هم مصمم بودند. مانع از عبور ما شوند، همکاری می کرد.» (همان، ص ۲۷) دنسترویل و نیروهایش در فوریه از قزوین عازم رشت و در ۱۷ فوریه این شهر شدند، و در کمال تعجب شان جنگلی ها به آنها حمله نکردند. آنها سپس راهی انزلی شدند. در آنجا هم جنگلی ها و هم « کمیته بلشویک » در حمله به انگلیسی ها و دستگیر کردن آنها تعال کردند، که دنسترویل آن را به لطف پرچم انگلیس و زر رهپوش هایش می دانست: « علاوه بر این، زر رهپوش را نیز نباید فراموش کنیم، که اگر می خواستند آن را بگیرند می توانست از پس خیلی هایشان بر بیاید.» پس از دو روز اقامت در انزلی به او خبر رسید که می تواند به سوی باکو راه بیفتد. دنسترویل که احساس می کرد جنگلی ها می خواهند به او حمله کنند، تصمیم گرفته بود هر چه زودتر انزلی را ترک کند. آنها در ۲۰ فوریه از انزلی خارج شدند و پیش بینی می کردند که در راه به آنها حمله شود: « ولی باز هم حمله ای صورت نگرفت، البته نگاهها عبوس تر بود، و گاه حتی ممکن بود جنگجویی دست به طپانچه موزرش ببرد، ولی تیری به سوی ما شلیک نشد.» در قزوین، دنسترویل به بغداد تلگراف زد که تلاش برای رفتن مجدد به انزلی هیچ فایده ای ندارد « مگر اینکه با کوچک خان بجنگیم یا با اوبه توافقی برسیم.» کوچک خان پیامی برایش فرستاده بود: نیروهایش دستور دارند در صورت تلاش انگلیسی ها برای تکرار تجربه عبور از حوزه تحت کنترلش به آنها حمله کنند. دنسترویل همچنین فهمید که چرا در مسیر انزلی به او حمله نکرده اند. جنگلی ها می ترسیدند که مبادا ستون های ارتش روس که در حال خروج از ایران بودند به کمک انگلیسی ها بیایند. آنها در ۲۴ فوریه از قزوین راهی همدان شدند، و در ۲۵ فوریه به همدان رسیدند. کشیش چارلز ماری به سفر دنسترویل به انزلی نیز اشاره می کند و خاطر نشان می سازد که پس از عزیمت دنسترویل، نایب کنسول و رئیس بانک انگلیس دستگیر شدند، ولی در ژوئن ۱۹۱۸ گریختند. تلگرامی که سرگرد دیویس به وزارت جنگ فرستاد

حکایت از آن داشت که جنگلی ها با موفقیت توانسته بودند، تهاجم اولیه انگلیسی ها را در فوریه ۱۹۱۸ دفع کنند: «قوای بیشتری اعزام و تلاش مجددی برای رسیدن به قفقاز انجام خواهد شد، ولی به دلیل باران شدید که جاده ها را صعب العبور ساخته است، مدتی طول می کشد تا قوا و ملزومات بیشتری از بغداد به آنجا برسد.» این تلگرام حاکی است که انگلیسی ها نه فقط قصد کنترل ایران را داشتند، بلکه می خواستند تمام منطقه قفقاز را تحت کنترل خود بگیرند: «هدف انگلیس این است که ابتدا انزلی و سپس کنترل خزر را از راه کنترل همه بنادر و کشتی ها در دست بگیرد. اگر آنها بتوانند با کورا تصرف کنند و چاههای نفت را از دست آلمانی ها مصون نگاه دارند، احتمالاً به سوی تفلیس پیشروی خواهند کرد تا منطقه قفقاز را تحت کنترل خود در آورند، و احتمالاً باید از انزلی به سمت غرب در آذربایجان نیز پیشروی کنند. این کار مستلزم نیروی قابل ملاحظه ای است، و بستگی به این دارد که آیا خطوط ارتباطی اجازه اعزام نیرو و ارسال ملزومات و غیره از بغداد را خواهد داد یا خیر.»

قزاق های روس در خدمت انگلیسی ها

دنسترویل به محض بازگشت به همدان، باقیمانده ارتش روس، از جمله کلنل بیچراکوف، فرمانده قزاق های روس، را به مزدوری گرفت. دنسترویل دلیل این کار را اینگونه بیان می کند: «وقتی آخرین واحدهای ارتش منظم (از خاک ایران) خارج شدند، سپاهیان بیچراکوف قدری بی قرار شده بودند، و او به من اطلاع داد که قصد دارد به محض مهیا شدن وسایل حمل و نقل به دنبال بقیه ارتش روسیه از ایران خارج شود اگر بیچراکوف قصدش را عملی می کرد، تمامی بختی که برای حفظ مواضع مان در شمال ایران داشتیم از کف می دادیم. البته در همدان مشکلی نداشتیم، ولی احتمالاً دیگر نمی توانستیم به شمال نفوذ کنیم، و هیچ چیز نمی توانست از افتادن قزوین به دست جنگلی ها، که مسلماً با بهتر نشدن وضعیت آب و هوا به راه می افتادند، جلوگیری کند.» توافقی بین

دو طرف به امضاء رسید، و یکی از مفاد آن حمله به جنگلی ها به منظور باز کردن جاده قزوین به رشت بود. بیچراکوف فوراً برای اشغال قزوین و ناکام گذاشتن نقشه های میرزا کوچک خان برای تصرف این شهر به منطقه اعزام شد: «هنوز جوهر موافقت نامه خشک نشده بود که فرصتی برای آزمودن ارزش آن پیش آمد. در ۲۳ مارس اطلاع موثق یافتیم که جنگلی ها قصد پیشروی به سوی قزوین را دارند و قزوین نیز خود را برای استقبال از آنها آماده می کند. آنها تمامی نقاط مهم در طول جاده (قزوین) به رشت را در دست داشتند و در سنگرهایی موضع گرفته بودند که پل منجیل را پوشش می داد و آنها را قادر می ساخت که تردد در این جاده را کاملاً مسدود سازند.» قوای ۱۲۰۰ نفری بیچراکوف به سرعت قزوین را اشغال کرد: «روز ۲۴ مارس، واحد کوچکی از قزاق ها را شتابان به قزوین گسیل کردیم، و بقیه نیز با پیمودن مسیر اصلی توانستند درست بموقع خود را به این شهر برسانند. نقشه های کوچک خان عجالتاً خنثی شده و قزوین نجات پیدا کرده بود. اوضاع در اینجا بقدری بحرانی شده بود که دستور تعطیلی بانک (شاهنشاهی) و خروج همه مقامات را صادر کرده بودند.»

تلاش دولت ایران برای بیرون کردن قوای بیچراکوف ناموفق بود. (ص ۸۳) اعتراض کابینه صمصام السلطنه به اشغال قزوین هیچ نتیجه ای نداشت. جنگلی ها که پیش بینی می کردند به منجیل حمله شود پل منجیل را به کنترل خود درآوردند. روزنامه ایران ۲۶ مارس می نویسد: «تلگرام واصله از قزوین) حاکی است که اخیراً ۳۰۰ جنگلی به منجیل (حد فاصل بین رشت و قزوین) آمده اند و مقصد آنها هنوز معلوم نیست.»

روزنامه رعد در شماره های ۴ و ۵ فوریه خود گزارش می دهد که انگلیسی ها علاوه بر مسلح ساختن مسیحیان آذربایجان برای اقدام علیه مسلمانان، باقیمانده ارتش روس در ایران را نیز برای اشغال قزوین به مزدوری گرفته اند، و بدین ترتیب اظهارات دنسترویل را تأیید می کند: «قزوین. چند روز قبل کنسول روسیه به کارگزار اطلاع داد که ۱۰۰۰ سپاهی روس برای ماندن در شهر انتخاب شده

ویست هایی نیز در جاده بین قزوین و تهران برای آنها در نظر گرفته شده است. کارگزاران اظهار داشت که این مسئله باید به حکومت مرکزی ارجاع داده شود. گمان می رود که این سپاهیان را ژانرال بارتوف، که قبلاً فرمانده کل قوای روس در ایران بود انتخاب کرده باشد، و اینکه بانک شاهنشاهی ایران (که یک مؤسسه انگلیسی است) دستور یافته است که ماهیانه ۱۰۰ تومان به افسران و ۳۰ تومان به سربازان بپردازد.» (کالدول، گزارش مطبوعاتی (۱۰۰۱ / ۰۰, ۸۹۱)، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۱۸).

دنسترویل در ۵ مه نامه مفصلی درباره اوضاع موجود نوشت. او معتقد بود که فقط به لطف مداخله بیچراکوف و قزاق هایش توانسته بودند قزوین را «نجات» بدهند؛ وگرنه جنگلی ها وارد قزوین می شدند و تهران مثل یک سیب رسیده جلوی پای شان می افتاد. او درباره مسایل مالی می نویسد: «بیچراکوف خواسته های مالی نسبتاً سنگینی دارد، و وزارت جنگ نیز می خواهد بداند که آیا اوارزش این همه هزینه را دارد یا خیر معلوم است که دارد. وقتی بدانیم که او چه وظیفه ای بر عهده گرفته است و اینکه فقط اومی تواند این وظیفه را انجام بدهد، آنوقت خواهیم فهمید که خواسته های هایش چندان هم نامعقول نیست. مآچاره دیگری نداریم.» دنسترویل بعد از دیداری کوتاه از قزوین و تهران تصمیم گرفت که مقررماندهی اش را به قزوین انتقال دهد. او در ۱ ژوئن ۱۹۱۸، تقریباً هشت ماه پس از ترک بغداد، از همدان به سمت قزوین به راه افتاد. کالدول در اواخر ماه مه ۱۹۱۸ خبر می دهد که انگلیسی ها دارند خود را برای عملیات برضد جنگلی ها آماده می کنند: «انگلیسی ها نیروهای بیشتری به قزوین آورده اند و امیدوارند که بزودی بتوانند به سمت خزرپیشروی کنند، و دوباره کنترل دریای خزر و ناوگان آنرا در دست بگیرند، و بدین ترتیب بتوانند از ارمی های منطقه قفقاز حمایت کنند.» (۶)

« انقلاب اکتبر و تکاپوی بریتانیا در سلطه کامل بر ایران »

در اینجا فصل ۶ کتاب تحقیقی خسرو شاکری (زند) بنام «میلاد زخم – جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» در رابطه با «انقلاب اکتبر و تکاپوی بریتانیا در سلطه کامل بر ایران» را می آوریم:

بریتانیا، دشمن عمده جدید

خلاء ناشی از سقوط تزاریسیم و دولت کرنسکی پس از کوتاه زمانی به رشد نفوذ انگلیس در ایران منجر شد. اولاً، نابودی تزاریسیم درها را به روی فرصت های جدید برای اعتلای منافع سیاسی و تجاری انگلیس گشود، که به سلطه بی رقیب این کشور انجامید. ثانیاً، بیم از تهدید هند، این «جواهر مستعمرات» انگلیس، توسط شوروی از یک سو، و دسترسی محتمل شوروی به خلیج فارس از طریق ایران (هرچند که هنوزیک احتمال دوراز دسترس به شمار می آمد) از سوی دیگر، تهدیدی بالقوه برای موقعیت تثبیت شده انگلیس در آسیای غربی و شمال آفریقا محسوب می شد. همه اینها مستلزم تحکیم پیروزی های حاصل از جنگ بود. ثالثاً، انگلیسیان نشانه های روشنی از رسیدن به آرزوی خود در گرفتن جای تزاریسیم در قفقاز، به ویژه منطقه نفت خیز باکو در آن سوی مرز ایران به دست می دادند. چهارم، آن گروه از نخبگان حاکم که برای حفظ قدرت و سلطه خود بر دهقانان و سایر نیروهای تولید کننده ایرانی به امپریالیسم روسیه وابسته و اکنون «به لحاظ سیاسی یتیم» شده بودند، مذبحخانه در پی کسب قیمومت انگلیس برآمدند. در پرتو این تحولات، حضور مداوم نیروهای انگلیسی در ایران و همکاری آنان با ژنرال های تزاری، باراتف و بیچراخف، حتی پس از سقوط دولت کرنسکی، عموماً از سوی ایرانیان و به ویژه جنگلیان به عنوان نشانه ای از تمایل انگلیس به سلطه بر امور ایران و منطقه تلقی شد. دلمشغولی انگلیس با جنبش جنگل در شمال، به نحوی انکار ناپذیر نقشی را که در صدد ایفای آن در ایران بودند، به ویژه پس از اعلام خروج نیروهای روس، بروزمی داد. یک از جنبه های آشکار موضع جدید انگلیس این بود که اکنون، افزون بر

تفنگداران جنوب ایران، آنان نیروی مشابه جدید را برای شمال ایران تدارک می دیدند. از این رو بود که روزنامه رعد، هوادار انگلیس، در دیماه ۱۲۹۶ (ژانویه ۱۹۱۸) گزارش داد که دولت فرانسه، انگلیس و آمریکا «با تظاهر به حمایت از اتباع خود [در حال] برنامه ریزی برای جمع آوری یک نیروی ۴ هزار نفری اند که «پلیس شمال» خوانده می شود. آنان پیش از این نیز شمار زیادی، بیشترشان ارمنی، را به هزینه سه دولت گرد آورده و مسلح کرده بودند. شافسران فرانسوی و انگلیسی نیز بیشتر برای آموزش آنان وارد شده بودند. این امر، نقض آشکار حاکمیت ایران در چنان درجه و دامنه ای بود که وزارت خارجه شدیداً به دولت های متفق اعتراض کرد، اعتراضی که بلافاصله با انکار آمریکاییان روبه روشد و آنان یکباردیگر تعهد خود را به حاکمیت و تمامیت ارضی ایران اعلام کردند. اما انگلیسیان توجهی به این اعتراض نشان ندادند و این روند تا پایان جنگ ادامه یافت. در ۲۷ مرداد ۱۲۹۷ (۱۸ اوت ۱۹۱۸)، روزنامه ایران گزارش داد که شمار ایرانیان [در نیرویی به رهبری انگلیسیان] در اطراف قزوین، زنجان و گروس به استخدام در می آیند.»

واکنش جنگلیان به این تحولات بلافاصله در روزنامه ارگان خودشان، جنگل، منعکس شد. بعداً، با شکست نخستین کمیته انقلابی بلشویکی مستقر در گیلان در واداشتن نیروهای روس به خروج از ایران، جنگلیان ضمن بیان «سوغ و مصیبت مردم در مانده ایران»، به رژیم جدید بلشویکی علیه اهمال نسبت به تداوم حضور نیروهای روس در ایران، هشدار دادند. آنان اظهار کردند که هر چه نیروهای روسیه مدت بیشتری در ایران باقی بمانند، طرحهای انگلیس در منطقه را بیشتر به پیش خواهند برد. جنگل با ابراز امیدواری به این که «دموکراسی نوین روسیه» بر پیمان خود در بیرون بردن نیروهایش پای بند بماند، به حکمرانان جدید مسکو یاد آوری کرد که انگلیسیان «مکار و خودخواه» همه سعی خود را خواهند کرد تا از تخلیه و خروج توافق شده جلوگیری کنند. کوچک خان اولتیماتومی هم برای فرماندهان روس در گیلان فرستاد و خواستار ممانعت آنان از رفتار لگام گسیخته نیروهای تحت فرمانشان به مردم شد.

جنگلیان به دلیل دیگری نیز کمیته انقلابی روسیه را مورد خطاب و هشدار خود

قراردادند: اقدامات خشونت بارو بیرحمانهٔ سربازان روس در غرب ایران، برای مثال، با رسیدن اخبار غارت بازار همدان به رشت، جنگلیان به روسیان اطلاع دادند که چنانچه نیروهایشان سعی در غارت رشت یا ایجاد بی نظمی کنند، جنگلیان «بلافاصله به آنان حمله خواهند کرد.» در نتیجه، در ۲۰ بهمن ۱۲۹۶ (۸ فوریه ۱۹۱۸)، طی جلسه ای در کنسولگری روسیه در رشت، قرارداد سه جانبه ای میان نمایندگان کمیتهٔ جنگلیان و دولت تهران برای تشکیل یک نیروی شبه نظامی مختلط امضا شد. این نیروی شبه نظامی مرکب از ۱۵ تن از جنگلیان و ۱۵ سرباز روس، به فرماندهی یک افسر از هردوسو، بود. هزینهٔ آن را جنگلیان می پرداختند و مقرآن خانهٔ سپهدار بود. این نیروی شبه نظامی پس از کوتاه زمانی تحت نفوذ جنگلیان قرار گرفت و شمار افراد و مسئولیت های آن با سرعت گسترش یافت. یکی از نخستین اقدامات آن دستگیری سرهنگ تزاری بارومدین (Barumodin) بود که تلاش می کرد داوطلبانی را برای خدمت به انگلیسیان در ایران استخدام کند. حدود دو هفته بعد، شمار این نیرو به دویست تن رسید. آنان معاون کنسول روسیه در آنزلی را اخراج و اسناد مربوطه را برای تأیید به کنسول روسیه در رشت ارسال کردند. انگلیسیان نگران طلوع دوباره ستارهٔ اقبال جنگلیان پس از دوا انقلاب روسیه، و همدردی روبه رشد سربازان روس با آنان بودند. در کوتاه مدت چشم انداز سلطهٔ خود بر قفقاز را در خطر می دیدند. و در بلند مدت بیم داشتند که یک دولت میهن دوست به رهبری جنگلیان در تهران با بلشویک ها متحد شود و امر دفاع از هند انگلیس و سلطهٔ کامل آنان بر ایران را به خطر اندازد. بنابراین، انگلیسیان دو راه در پیش رو داشتند: یا نهال جنبش جنگل را از بین برفکنند یا با آن به یک تفاهم برسند و مانند دیگر طبقات سیاسی ایران آنان را تحت نفوذ خود در آورند.

همچنان که بیشتر ملاحظه شد، مک لارن مأمور سیاسی انگلیس در قزوین، که نکتهٔ قابل اعتراضی در برنامهٔ جنگلیان نیافته بود. اشکالی نمی دید که با « حفظ احتیاط » راهی برای تفاهم با جنگلیان بیابد. با این حال، وی با احتیاط پیش رفت، و ابتدا با والی منتخب جنگلیان، امیر عشایر، دربارهٔ ملاقات با

کوچک خان به رایزنی پرداخت. اما، به این نتیجه رسید که چنین نظری را کنار بگذارد. دو نماینده جنگل، عزت الله و میر منصور به وی گفتند که جنگلیان اعتمادی به انگلیس ندارند. این گفته تأیید آن چیزی بود که عزت الله به سروان گلد اسمیت در جلسه ای گفت که به ابتکار رئیس هیئت مذهبی آمریکایی، دیوید سون فریم (Davidson Frame)، ترتیب یافته بود. در این جلسه، سروان انگلیسی که وانمود می کرد یک مأمور حمل و نقل بود، تلاش کرد تا عزت الله را متقاعد کند که: «انگلیس همیشه برای حمایت از اسلام آمادگی دارد، بیش از هر دولت دیگری اتباع مسلمان دارد، این که شریف مکه به مخالفت با ترکان برخاسته، و اینکه انگلیس آرزو مند گسترش دوستی و کمک به ایران است.» گفت انگلیس آماده بود به بی طرفی ایران احترام بگذارد، و تفنگداران جنوب ایران «هرگز برای کار دیگری جز حفاظت از راه ها و جاده ها به کار گرفته نخواهند شد.» وی همچنین تمایل خود را به دیدار با رهبر جنگلیان تکرار کرد. عزت الله نگرشی «بی تفاوت ولی مؤدب، و دشمنی و بدگمانی مداوم نسبت به انگلیس» از خود نشان داد. وی نسبت به صمیمت انگلیسیان ابراز تردید کرد، به ویژه زمانی که سروان انگلیسی در صدد ارائه تصویری از دهه گذشته ایران، از دیدگاه لندن و نه ایرانیان، برآمد.

در این حال، جنگلیان برای تضعیف تلاش های سلطه جویانه انگلیس در قفقاز تدابیری اتخاذ کردند. علاوه بر افزایش تبلیغات ضد انگلیسی، به تحریم کالاهای آنان و بانک شاهی ایران (IBP) که در مالکیت انگلیس بود، پرداختند. جنگلیان * «از مردم و بازرگانان خواستند اسکناس و سفته بانک شاهی را نپذیرند و به همه روابط تجاری خود با (این) بانک پایان دهند.» در نتیجه، بازرگانان پول های خود را که به صورت قران نقره بود. «از بیم شناخته شدن به طرفداری از انگلیس»، از بانک انگلیسی بیرون کشیدند. این فرار نقدینگی، شعبه بانک شاهی در رشت را وادار کرد تا از دفتر تهران درخواست حواله «هر چه بیشتر» پول کند تا این شعبه بتواند «همه دیون خود را در صورت لزوم» تأدیه کند.

در نخستین هفته نیمه دوم اسفند ۱۲۹۶ (ماه مارس ۱۹۱۸)، شبه نظامیان جنگل حتی مدیر شعبه، سرگرد آر. اس. اوکشات (Maj.R. S. Oakshott) را

که وظیفه اش آشکارا فراتر از صرف مدیریت بانک بود، دستگیر کردند. بلافاصله پس از این اقدام، کنسول مک لارن که دفترش در رشت به کانونی برای اجرای برنامه های انگلیس در منطقه تبدیل شده بود، نیز دستگیر شد. زیرا به کارکنان تحت امرش دستور داده بود که از پرداخت پول به مشتریان خود داری و بانک را تعطیل کنند. این اقدام وی خشم مردم، به ویژه جامعه تجاری گیلان را برانگیخته بود.

بدگمانی جنگلیان بی پایه نبود. در ۲۸ اسفند ۱۲۹۶ (۱۸ مارس ۱۹۱۸)، آنان سروان ای. نوتل (Capt. E. Noel)، یکی از افسران اطلاعاتی انگلیسی را نیز هنگام بازگشت از قفقاز، دستگیر کردند. وی از سوی مارلینگ (Marling)، وزیر مختار در تهران، برای یک مأموریت اکتشافی به باکو فرستاده شده بود. به گزارش وی «اوضاع در باکو (وی) را ملزم می کرد، ژنرال دنسترویل را در قزوین ببیند. مأموریت نوتل در ارتباط با جنگ شدید داخلی در منطقه باکو، این گفته جنگلیان را کاملاً ثابت می کرد که انگلیسیان در پی گسترش نفوذ خود هم در شمال ایران وهم در قفقاز حضور داشتند. یک دهه بعد، سر تیپ ف. جی. موبرلی (F.J. Moberly) بر درستی این بیم ها صحه نهاد:

تلاش های گوناگونی (پس از تسخیر قدرت از سوی بلشویک ها) به عمل آمد تا یک نیروی روس برای جلوگیری از گسترش نفوذ نیروهای دشمن به درون ایران، تشکیل شود نیروهای غیر قابل اعتماد (روس) از کشور بیرون برده شدند و بار ترف به کمک پول انگلیس تلاش کرد تا سپاهی از عناصر وفادار تشکیل دهد. بیچراخف، افسر روسی که با نیروهایش در بین النهرین در کنار انگلیسیان جنگیده بود، برای کمک به وی در اوایل ژانویه ۱۹۱۸ (دی ماه ۱۲۹۶) رهسپار کرمانشاه شد.

موبرلی همچنین اظهار داشت که جنگلیان در همکاری با شوراهای سربازان بلشویک و به دست گرفتن کنترل بندرانزلی تصمیم گرفته بودند «با همه نیروی خود در مقابل اقدامات انگلیس در ایران بایستند.»

با توجه این مقاومتها، ژنرال بیچراخف که یک ضد بلشویک افراطی بود، با همدستی ودسیسه انگلیسیان در صدد فریب بلشویک های باکو برآمد. بلشویک

ها، به رغم پیشرفت موقتی در غلبه بر دشمنان از زمان استقرار شورای باکو در نوامبر ۱۹۱۷ به رهبری استپان شائومیان (Stapan Shaomian) ارمنی، قدرت خود را هنوز تحکیم نبخشیده بودند. در بهار ۱۲۹۷ (۱۹۱۸)، چلیاپین (Chilapin) رهبر شورای سربازان روس در انزلی، آنان را تشویق به پذیرش اعلام وفاداری بیچراخف به رژیم شوروی کرد. یکی از گزارش های کاردار روسیه تزاری در تهران، فون اتر (Von Etter) (که بر اوین رنج زیادی در کنار گذاشتن او کشید) به تاریخ مه ۱۹۱۸ (اردیبهشت ۱۲۹۷)، پرتوی بر فعالیت های چلیاپین می افکند:

هیئت اجرایی و کمیته نظامی - انقلابی متحد شده اند. با کوبه، رئیس کمیته ی اخیر، به چلیاپین بالاترین قدرت ها تفویض کرده است. با پیشروی سرهنگ بیچراخف بلشویک ها قصد ترک انزلی را داشتند، اما بعداً روابط بهبود یافت و (بیچراخف) دولت باکو (شائومیان) را به رسمیت شناخت، و حتی گروهی از نیروهای ارتش سرخ از باکو به کمک وی آمدند.

این مطالب را یک گزارش سری کلاترباک (Clutterbuck) مأمور سیاسی انگلیس، به تاریخ ۱۰ مه ۱۹۱۸ (۲۱ اردیبهشت ۱۲۹۷) نیز تأیید می کند: بلشویک ها بسیار نگران گسترش نفوذ اسلام گرایان اند، و رسماً گفته اند که کوچک خان را ابزار دست (ائتلاف) آلمانی ها - اسلام گرایان و دشمن خود می دانند. شوراهای باکو از بیچراخف خواسته اند جبهه باکو - گیلان را به دست گیرد. در صورتی که وی این درخواست را بپذیرد، آنان همه منابع و نیروهای خود را در اختیار وی خواهند نهاد. بیچراخف موافقت خود را اعلام کرده است، اما بر لزوم کمک انگلیسیان تأکید ورزیده و گفته است که شوروی ها باید اشغال انزلی از سوی انگلیسیان و پیدا شدن سروکله نیروهای انگلیسی در قفقاز را بپذیرند.

افسر انگلیسی با خوشحالی گزارش داد: «با توجه به این که همه نیروهای شوروی در باکو و پیرامون خزر درگیر (در این پروژه) هستند، در نتیجه ما حزب پان اسلامی تاتاران را در این بخش ها علیه خود و امی داریم و مشغول می کنیم و می توانیم بدون مانع تا قفقاز پیش برویم و کنترل خزر را به محض باز شدن راه

بیچراخف برای پیشروی به دست گیریم. »

دولت شوروی در باکو تقریباً بلافاصله موافقت خود را اعلام کرد. فردای گزارش کلاترباک، به وزارت جنگ اطلاع داده شد که « شوروی ها با این درخواست موافقت کرده اند که انگلیسیان انزلی را اشغال کنند. آنان (همچنین) مایلند به هیئت انگلیسی اجازه دهند تا وارد باکو شود. اما می خواهند که آنان با لباس غیرنظامی بیایند.»

بلشویک های باکوبه رغم خود داری انگلیس از شناسایی دولت آنان، « پیشنهاد کردند که ۵۰۰۰ نفر به انزلی بفرستند تا بیچراخف آنان را آموزش دهد.» و پس از مدت کوتاهی حتی ۲۰۰ نفر از آنان را هم گسیل کردند. انگلیسیان این اوضاع را فرصتی طلایی « برای حمله به کوچک خان از پس و پیش » یافتند. توافق با دولت شائومیان نتیجه مهم دیگرهم به بار آورد: تضعیف تلاشهای براوین، فرستاده مسکو به تهران. براوین از کوچک خان به عنوان یک « انقلابی » و « مدافع آزادی ایران » تقبیح کرده بود. این موضع مبلغانی نیز بود که پس از انقلاب اکتبر از پطرو گراد به ایران آمده بودند تا کمیته تازه تأسیس بلشویکی را با تبلیغات ضد انگلیسی یاری کنند. از اینروهم کمیته نظامی انقلابی انزلی وهم دولت شائومیان در حال خرابکاری درکار براوین در تهران بودند و کاردار تزاری فون اتر، در گزارش ماه مه ۱۹۱۸ خود این را هم اضافه کرد که کمیته انزلی « علیه براوین بسیار برانگیخته شده » بود، درحالی که کلاتریک خاطر نشان کرد که بیچراخف با شائومیان شرط کرده که دولت وی « باید براوین را ازسرباز کند و فون اتر و هیئت او را به رسمیت بشناسد. آنان (دولت شائومیان) با این شرط موافقت و فرستاده ویژه ای اعزام کرده اند تا مسئله براوین را حل و فصل کند.» این تلاش آشکاری برای خرابکاری درشش ماه کاربراوین درایران بود. شائومیان با درک این که رژیم متبوع وی درگیر منازعات درونی است، اکنون با دشمنی فعال هموردان خارجی، به ویژه ارتش ترکیه ازیک سو و داشناک های ارمنی با حمایت انگلیسیان از سوی دیگر، رو به رو شده است.

همچنان که گفته شد، جنگلیان ابتدا از دادن اجازه عبور به نیروهای بیچراخف که

بین ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر تخمین زده می شد، خود داری کردند. البته آنان از نقشه دقیق بیچراخف و متحدان انگلیسی اش، نقشه ای که شامل حفظ قزوین، درهم شکستن جنگلیان و کنترل جاده قزوین - انزلی بود، اطلاعی نداشتند. آنان صرفاً به حرکت نیروهای روس به سمت قفقاز جنوبی بدگمان بودند. اما عملیات بیچراخف نه فقط از سوی ژنرال دنسترویل مطرح شد، بلکه از سوی مارلینگ در تهران حمایت می شد. مارلینگ به وزارت امور خارجه در لندن توصیه کرد که بیچراخف برای چند هفته آینده مورد نیاز است و ارزش آن را دارد تا هزینه او را بپردازیم که در ایران بماند تا زمانی که بتوانیم از دست نیروهایش خلاص شویم.»

جنگلیان به نوبه خود نسبت به انگلیسیان و بیچراخف بی اعتماد شده بودند. مذاکره بین نمایندگان آنان، حسین آفاکسمایی و ژانرال تزاری باراتف، بر سر آزادی زندانیان انگلیسی جنگلیان در مقابل آزادی - یاحتی محاکمه - رهبر دموکرات ایرانی، سلیمان میرزا اسکندری، به نتیجه ای نرسیده بود. انگلیسیان پیشنهاد جنگلیان را که مورد پشتیبانی باراتف هم بود، مبنی بر این که اسکندری در یک دادگاه انگلیسی - روسی با حضور نماینده ای از ایران برای تضمین عادلانه بودن دادگاه وی، محاکمه شود، رد کرده بودند. با این حال، توافق جنگلیان را شورای سربازان تحت رهبری بلشویک ها جلب کرده بودند که به نیروهای بیچراخف اجازه عبور از گیلان را بدهند. تاریخ نگاران استالیسنست ایرانی آنان را به خاطر این تصمیم نکوهش کرده اند، و به رغم مدارک موجود، کوچک خان را مسئول سقوط دولت بلشویک باکو دانسته اند.

با این حال، جنگلیان به عبور انگلیسیان، که آنان نیز پشت سر روسیان صف آرائی کرده و آماده رفتن به قفقاز بودند، رضایت ندادند. سرگرد دانا هیو (Magor Donohue) در خاطراتش می نویسد که «اکنون کوچک خان «کاملاً آماده بود به نیروهای روس اجازه دهد در صورت تمایل ایران را ترک و از "مناطق تحت اشغال" وی عبور کنند تا به بندر مقصد در ساحل خزر برسند. اما انگلیسیان، "نه!" وی استدلال می کند، که انگلیسیان به هیچ وجه کاری در ایران ندارند و اگر مایلند به روسیه بروند، باید از این راه بروند.» «لحن تکبرآمیز» این

واکنش، ژنرال بیچراخف را از کوره به دربرد، به طوری که اولتیماتومی برای کوچک خان فرستاد، که با بی اعتنایی وی روبه رو شد. تلاش دنسترویل برای دیدار با کوچک خان موفقیت آمیزتر نبود. ژنرال انگلیسی دشمنی لجوجانه کوچک را به تحریکات مأموران خارجی در خدمت وی نسبت می داد که در واقع « محرک اصلی جنبش وی بودند و ... سعی می کردند او را به لبه پرتگاه بکشانند تا به هدف های خود برسند.» دانسترویل که از ناکامی خود در جلب کردن « این آلت دست» مأموران آلمانی در گیلان به خود دلسرد شده بود، نوشت: « اگر فقط می توانستم یک کلمه در گوش او نجوا کنم، فکر می کنم از سرنوشت مرگباری که در انتظارش بود نجات می یافت!» طبق منابع جنگلیان، دنسترویل در مقابل کوچک خان برای کنار آمدن با سیاستمداران ایران به دواپزاری متوسل شد که معمولاً در ایران به کار گرفته می شد. نخست، به عنوان رشوه، مبلغ نیم میلیون تومان به عنوان « حق عبور» نیروهای انگلیسی به جنگلیان پیشنهاد شد، که کوچک خان با خشم آن را رد کرد. در تلاش دیگری برای خریدن وی، انگلیسیان پیشنهاد کردند که (درازای عبور نیروهایشان) حاکمیت وی برایالت گیلان را به رسمیت به شناسند. این پیشنهاد را نیز کوچک خان رد کرد. آنگاه انگلیسیان تصمیم گرفتند نماینده « مقبول» تری نزد کوچک خان بفرستند: سرگرد استوکس (Major Stokes) به همراه دیپلمات تزاری، نیکتین.

گزارش نیکتین تنها شرح قابل دسترس از مذاکرات مستقیم جنگلیان با نمایندگان انگلیس و بیچراخف، به دست می دهد. بیچراخف از کردستان با وی تماس گرفته و از او خواسته بود که به دلیل آشنایی اش با گیلان، که بیشتر به عنوان معاون کنسولی در آنجا خدمت کرده بود، در آن هیئت شرکت جوید. بیچراخف طرح محرمانه خود را برای فریب شائومیان با نیکیتین در میان گذاشت. وی گفت که پیش از این با رهبر بلشویک در باکو درباره کمک به وی در جلوگیری از اشغال منطقه به دست نیروهای ترک - تاتار و سرنگونی کمون باکو، مذاکره کرده بود. بیچراخف اضافه کرد که اکنون یک « جنبش منطقی و یک سیاست مناسب » در میان بلشویک ها حاکم شده است که در تقیای حفظ وحدت امپراطوری روسیه

بر آمده بودند. بنابراین، وی در پی گرفتن کمک از نیروهای دنسترویل است تا روسیه را از ورطه ای «برهاند» که پس از انقلاب در آن افتاده بودند. بیچراخف افزود که موفقیت نقشه وی طبعاً به گرفتن اجازه عبور از منطقه تحت کنترل جنگلیان بستگی داشت، که نیرومند به نظرمی رسیدند و افسران آلمانی هم به آنان کمک می کردند. اگر چه برای نیکیتین «تغییر سیاست» بلشویک ها چندان روشن نبود، موافقت کرد که با فرمانده نظامی تزاری همکاری کند. از اینرو، وی به همان سرگرد استوکس پیوست که مورگان شوستراز وی خواسته بود ریاست پلیس خزانه داری ایران را بر عهده گیرد و هموعلت (یا دستاویز) عمده ای برای روسیان در چند سال پیش از آن شده بود تا مهر، پایانی بر مأموریت شوستر در ایران بگذارند. در اواخر اردیبهشت دو فرستاده جنگلیان در قزوین اعلام کردند که آماده اند به روسیان اجازه عبور از گیلان را بدهند. جنگلیان حتی پیشنهاد کردند مواد غذایی در اختیار روسیان بگذارند.

نیکیتین از بیم آنکه بلشویک ها هدف های واقعی بیچراخف و متحدان انگلیسی وی را کشف کنند، امکان عبور انگلیسیان از گیلان را نیز با جنگلیان در میان گذاشت. پاسخ صریح «نه»، استوکس را که شروع کرده بود به لاف زدن درباره «نقش» خود در انقلاب ایران و دوستی اش با تقی زاده، نماینده اول تبریز، تکان داد. جنگلیان تحت تأثیر قرار نرفتند، نیکیتین و استوکس تصمیم گرفتند برای دیدار با کوچک خان به مقروی در آتشگاه بروند. نیکیتین به وی اطلاع داد که بیچراخف مایل بود «برادران انگلیسی اش» را با خود به باکو ببرد تا وی از جلوگیری از اشغال قفقاز جنوبی به دست ترکان کمک کنند. نیکیتین با شرح خاطرات خوش خود از دوران کنسولی اش در گیلان، تلاش کرد جنگلیان را نرم کند، اما ایشان اعتنایی نکردند. سرگرد استوکس، در کنارش به تحریک جنگلیان پرداخت و حتی گفت که «دستورات» انگلیسیان باید اجرا و سروان نوئل نیز باید بلافاصله آزاد شود.

میرزا کوچک خان موضع جنگلیان را تکرار کرد: انگلیسیان نمی توانستند از گیلان عبور کنند، اما نیروهای بیچراخف می توانستند در گروه های یک صد تا دویست نفری از خاک گیلان گذر کنند. آنان می بایستی سلاح خود را

درمنجیل به جنگلیان تحویل می دادند و دربندرانزلی آنها را تحول می گرفتند. اما پیش از مراجعت نیکیتین واستوکس به قزوین و دادن گزارش خود، بیچراخف عملیات نظامی را آغاز کرد و نیروهای خود را به حرکت درآورد. به رغم اظهارات نیکتین مبنی بر «صمیمت و بی طرفی» خود، شرح وی از صراحت کامل برخوردار نیست. مثلاً، کسی نمی داند وی واستوکس چه مقدار اطلاعات از طریق کنسولگری های روسیه و فرانسه در رشت، به قزوین فرستادند. همچنین، روشن نیست که چرا بیچراخف منتظر نماند تا این دو نماینده بازگردند و سپس حملات خود را آغاز کند. دیگر این که نیکیتین که در آن زمان می گفت هدف انگلیسیان در تعارض با «منافع» کشورش (روسیه تزاری) نبود، کوچک خان را متهم به همدستی با شائومیان علیه انگلیسیان می کرد! همان طور که دیدیم اتهامات وارده با اسناد موجود همخوانی ندارد.

هرآنچه «مدرک» هست مربوط به تماس های کوچک خان شائومیان برای دریافت اسلحه از کمون باکوست. در مه ۱۹۱۸ (اربیبهشت ۱۲۹۷) وی هیئتی نزد دولت بلشویکی باکو فرستاد. وی امیدوار بود که با وجود نریمانف رهبر «سازمان همت» در مقام کمیسر امور اقتصادی باکو، حمایت زیادی برای جنبش خودکسب کند. اما، همچنان که مشخص شد، شائومیان، بلشویکی ارمنی، از دادن کمک سرباز زد. با این حال کمتر تردید وجود دارد که کوچک خان با انگیزه های اساساً میهن پرستانه اش عواقب متحمل حضور یک نیروی امپریالیستی-انگلیسیان- را در منطقه ای حساس که تعلق به آن نداشتند، در نظر نگرفته بوده باشد.

یک حادثه دیگر، اتهام تبانی بین جنگلیان و بلشویک ها را کاملاً منتفی می کند. طی مذاکرات مربوط به عبور نیروهای بیچراخف از گیلان، و موضع اتخاذ شده از سوی کمیته انقلابی به ریاست چیلایپین و کولو میتسف (Kolomitsev) روابط بین بلشویک ها و جنگلیان با گذشت اندک زمانی روندی خصمانه یافت. همین امر ممکن است موجب احتیاط مفرط کوچک خان در برقراری روابط بعدی خود با آنان شده باشد. پیش از این ملاحظه کردیم که وی به بیچراخف اعتمادی نداشت و به تبانی وی با انگلیسیان بدگمان و از این جهت مخالف دادن

اجازه به حرکت نیروهای وی به سوی باکواز طریق گیلان بود. مخالفت کوچک خان، به صدور چند اولتیماتوم از سوی کمیته تحت رهبری بلشویک ها در گیلان انجامید. با این حال، کوچک خان از مسئله مهمات جنگی روسی که به تصرف جنگلیان درآمده یا توسط آنان خریده شده بود، به عنوان محور مشاجره استفاده می کرد.

بلشویک ها در آخرین اولتیماتوم به تاریخ یکم مه ۱۹۱۸ (۱۲ اردیبهشت ۱۲۸۷) الزاماً به جنگلیان گفتند: «از آنجا که ما زمانی شما را انقلابیونی می دانستیم که برای آزادی کشور خود و برقراری یک نظم دموکراتیک مبارزه می کنید، به شما کمک کردیم. اما یک سلسله حوادث به ما نشان داده که شما گروهی راهزن هستید. در این ارتباط به رفقای سربازما در منجیل دستبرد زدید و تجهیزات ما را در رشت مصادره کردید. شما از بازگرداندن وسایل به سرقت رفته ما به بهانه های گوناگون سرباززده اید. با این اولتیماتوم ما ۵ روز به شما مهلت می دهیم تا همه سلاح و تجهیزات نظامی خریداری یا دزدیده شده ای را که به نظام روسیه تعلق دارد بازگردانید، در غیر این صورت، شما را به عنوان جنایتکار مجازات خواهیم کرد.» اولتیماتوم که به امضای رئیس کمیته چلیاپین و کولومیتسف، دبیر کمیته جنگی - انقلابی انزلی (WSC) رسیده بود، تحویل احسان شد که معاون فرمانده وقت منطقه انزلی بود، و او نیز شخصاً آن را به مقر اتحاد اسلام در کسما تحویل داد.

کوچک خان و همکارانش از پاسخ به اولتیماتوم اول ماه مه خود داری کردند و گفتند که این یادداشت نه «به شیوه ای متمدانه» بلکه توسط «اشرار» نوشته شده است.

پاسخ خصوصی جنگلیان این بود که آنان از بلشویک ها آموخته بودند که چگونه چیزها را مصادره کنند. اگر صحبت از مجازات است، بلشویک ها باید نخست مجازات شوند. اگر تصرف چند کامیون مهمات نظامی راهزنی است، پس تصرف کل دارایی های دولت روس که توسط بلشویک ها در روسیه و دیگر نقاط صورت گرفته است، چه نام دارد؟ جنگلیان به واساکنی گفتند که سه روز پس از دریافت اولتیماتوم کمیته جنگی - انقلابی (WSC) تحت رهبری بلشویکها،

نمایندگان انگلیس به همراه نیکیتین وارد شدند تا درباره عبور نیروهای بیچراخف وانگلیسی از طریق گیلان مذاکره کنند. با خود داری جنگلیان، بلشویک ها اولتیماتوم دیگری فرستادند که جنگلیان به دلیل کمی وقت نتوانستند به آن پاسخ بدهند. با این حال، آنان با درخواست شائومیان برای اجازه عبور به نیروهای بیچراخف موافقت کردند. کوچک خان تهدید کرد که اگر انگلیسیان هم بخواهند دنبال روسیان راه بیفتند، جنگلیان حملات خود را آغاز خواهند کرد.

واساکنی تصویری از حق ناشناسی جنگلیان نسبت به بلشویک ها به دست می دهد. وی می گوید، هر چند لنین و شائومیان در گذشته از ایران حمایت و تلاش انگلیسی - روسی برای تقسیم این کشور را تقبیح کرده بودند، جنگلیان حمایتی از بلشویک ها به عمل نیاوردند، زیرا آنان را کمتر از پیشینیانشان روس نمی دانستند و از آنان همچون «طاعون» دوری می کردند. جنگل، کمتر از بلشویک ها، که کمک زیادی به آنان کرده بودند، می نوشت و کوچک خان نیز از بستن یک پیمان همبستگی با بلشویک ها که واساکنی پیشنهاد کرده بود، خودداری نمود. (۷)

◀ توضیحات و مآخذ :

- ۱- کتاب گیلان جلد ۲، به سرپرستی ابراهیم اصلاح‌عربانی؛ [ویراستار هوشنگ مدنی]. نشر: تهران گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۷۴، صص ۱۸۵-۱۸۳
- ۲- دکتر محمدقلی مجد، «انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول» ترجمه مصطفی امیری - ، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، بهار ۱۳۹۰. صص ۴۲۵
- ۳- ابراهیم فخرائی - «سردار جنگل»، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴، صص ۶۷ - ۷۱
- ۴- دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - «میرزا کوچک خان (رهبر نهضت جنگل)»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دوره: ۲۳، بهمن ۱۳۶۶ - - صص ۱۷۸ - ۱۸۰
- ۵- دکتر محمدقلی مجد، «انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول» - صص ۴۳۱ - ۴۲۶
- ۶- همانجا، صص ۴۳۹ - ۴۳۳
- ۷- دکتر خسرو شاکری - «میلاد زخم» یا «جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» - مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - چاپ: اول ۸۶ - ۱۳ - صص، ۱۲۷ - ۱۱۷

پی‌نوشته‌های «پیشگفتار»

- ۱ سردار جنگل، ابراهیم فخرایی - انتشارات جاویدان - چاپ نهم ۱۳۵۷. صص ۳
- ۲- شاهپور رواسانی «نهضت جنگل»، نهضتی به رهبری کوچک خان جنگلی - کتابخانه بنیاد دائرة المعارف اسلامی؛
- ۳- پیشین
- ۴- خسرو شاکری «میلاد زخم» یا «جنبش جنگل و جمهوری شوروی

- سوسیالیستی ایران" - مترجم: شهریار خواجهیان - صص ۳۱ - ۳۲
- ۵ - مصطفی شجاعیان «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» - انتشارات مزدک، ص ۱۴۶ - پیشین - ص ۲۰۱
- ۷ - پیشین، صص ۲۶۶ - ۲۶۷
- ۸ - پیشین - صص ۲۱۰ - ۲۰۹
- ۹ - نصرالله سیف پور فاطمی (خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران) - نشر کتاب - ۱۳۶۸ - ص ۸۲ و نگاه کنید به کتاب حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» - ۱۳۵۸ - انتشارات امیر کبیر - صص ۹۰ - ۸۱
- ۱۰ - خسرو شاکری، "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - ص ۲۸۳
- ۱۱ - به گریگور نقیکیان «شوروی و جنبش جنگل - نشر اختران - ۱۳۸۶ - صص ۵۰۴ - ۵۰۳ و نگاه کنید به تورج اتابکی «از رفیق سرخ تا دشمن خلق - کارنامه و زمانه احسان الله خان دوستدار، سرزمین شوراها» مجله گفتگو - بهار ۱۳۸۰ - شماره ۳۱، صص ۱۶۶ - ۱۴۳
- ۱۲ - بابک امیرخسروی در گفت‌وگو با تاریخ ایرانی: آذربایجان در گلوی استالین گیر کرد سه شنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ و نگاه کنید به ۶۵ مین سالگرد نهضت ۲۱ آذر به رهبری سید جعفر پیشه‌وری؛ چند یادآوری لازم درباره کتاب پروفیسور جمیل حسنی: بابک امیرخسروی - سایت اخبار روز، سه‌شنبه ۲۱ آذر ۱۳۹۱ - ۱۱ دسامبر ۲۰۱۲ و نگاه کنید به خاطرات دکتر نصرت الله جهانشاهلو افشار - «ما و بیگانگان» - ص ۲۵۷. جهانشاهلو در این کتاب آورده است: «فرقه و سران آن آلت دست روسیه شوروی بودند و شرط ارتقاء در فرقه وفاداری بیشتر به روس‌ها بود.» و ناگفته نماند که سید جعفر پیشه‌وری خلخالی بعد از یک سانحه ساختگی با ماشین در جاده گنجه-بیللاق در بیمارستان بطور مشکوک و غیر مترقبه درگذشت.
- ۱۳ - رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی به اهتمام: غلامحسین میرزاصالح - ناشر طرح نو، ۱۳۷۲ - صص ۴۸۲ - ۴۰۱ و نگاه کنید به خاطرات فرح پهلوی «کهن دیارا» - صص ۳۷۹ - ۲۹۱

فصل سوم

مرام و اهداف جنبش جنگل

ملك الشعراي بهاردرمورد پيوستن ميرزا كوچك خان به اتحاد اسلام چنين مي‌نويسد: «ميرزا با اردوي احراز گيلان به قزوین و از آنجا به تهران آمد و در دوره افتتاح دوره دوم مجلس در طهران جزء مجاهدين اطراف سردار محيي و سپهسالار بشمار می رفت در واقع جزء حزب اعتداليون محسوب می‌گردید و در جرگه هواداران آن حزب محسوب می‌گردید و بعد از آنکه ناصر الملک نایب السلطنه اولتیماتوم روس را در ۱۳۲۹ قمری هجری پذیرفت و در مجلس را بست و دموکراتها را به قم و غیره تبعید کرد - جمعی هم از اعتداليون را که از «جمله مرحوم سردار محيي و ميرزا کریمخان و ناصر الاسلام ندامانی باشند بقم فرستادند و آنجا محترمانه توقیف شدند و ميرزا كوچك خان در اين سفر با سردار محيي و ياران او همراه بود و پس از چندی اين جماعت به تهران بازگشتند و مرخص شدند، در اين اثنا دونفر از دعوات ترك «بها بيك و روشني بيگ» به عنوان دعوت به «اتحاد اسلام» وارد تهران شدند و با دموکراتها که از دولت وقت ناراضي بودند با هم ساخته و... مردم را جلب نموده و در آن نقطه با چشم بسته حاضر کرده، به اتحاد اسلام و فداکاری در این راه دعوت می‌کردند مؤسس دونفر ترك و مرحوم سيد محمدرضا مساوات بود و ميرزا كوچك خان هم جزء اعضا مؤسس اين جمعيت داخل کار گردید... از سردار محيي و حزب اعتدال جدا شد و دعوت اتحاد اسلام را پذیرفت.

این حزب بعدها بهم خورد و در ایران... نکرد و بار دیگر دموکراتها تشکیلات سیاسی را از سر گرفتند و در جنگ بین الملل نقش‌های تازه چنانکه اشاره کردیم بازی کردند تا کار به مهاجرت کشید. اما ميرزا كوچك خان با عقیده «اتحاد اسلام» به گیلان رفت و در جنگ بین الملل تشکیلاتی در شهر و جنگل فومن به نام «اتحاد اسلام» راه انداخت. (۱)



بنبر اتزلی: درازکشیده از راست به چپ: خالومراد بزرگ - خالو قنبر. ردیف در نشسته از راست به چپ: گازک- کاتائف - میرزا - ابوکف - پلایف. ایسناده از راست به چپ: کرپایی حسین - سیفاله زاده - سعدالله درویش - اسماعیل جنگلی - میرصالح مظفرزاده - محرم پایلیف.

یحیی دیوسالاردرمورد تاریخچه تشکیل اتحاد اسلام بعد از «قرارداد ۱۹۰۷ که علاوه بر تقسیم ایران بدو منطقه در حقیقت حل مسائل مختلف راجع بمنافع قاره آسیا را در برداشت. مأمورین روس و انگلیس در کلیه شئون اجتماعی ایران دست اندازی نموده و نفرت عمومی نسبت بروس و انگلیس بحد اعلا رسیده بود، چنین بیان می‌کند: «احرار و آزادیخواهان از دمکرات و اعتدال – تندروها و کندروها گرد هم جمع شده جمعیتی به نام اتحاد اسلام تشکیل دادند و ایجاد قدرتی در مردم نمودند این جمعیت که با علمای نجف و سایر مراکز دینی ارتباط به هم زده بود و مرحوم مستوفی‌الممالک آن را رهبری می‌نمود با دودولت آلمان و عثمانی که با روس و انگلیس در جنگ بودند متحد گردیده و از آنها اسلحه دریافت می‌نمودند در همین ایام پس از جلسه شوری قرار بر این شد که عده‌ای از مردان فداکار و با سابقه داوطلب رفتن به شمال کردند تا با اقدامات مقتضی جلوی پیشروی قشون تزاری روس را بگیرند. در نتیجه ۴۶ تن از مجاهدین معروف خود را معرفی نمودند و نواحی شمال (آستارا تا بندرگز) به پنج قسمت و تحت نظر پنج تن از افراد زیر قرائت گرفت:

۱- اسماعیل خان مجاهد قسمت آستارا و اردبیل

۲- میرزا کوچک خان گیلان و طوالش.

۳- دکتر حشمت طالقانی و جوادخان تنکابنی لاهیجان و رنکوه و دیلمان.

۴- میرزا علی خان دیوسالار معروف به سالار فاتح محل ثلاث (تنکابن، کلارستان و کجور).

۵- اسماعیل خان امیر مؤید سواد کوه (ساری) بارفروش و بابل.

طرفداران دولت تزاری روس نیز بیکار ننشسته بر علیه دسته‌های مزبور دست بکار شدند چنانکه اسماعیل خان مجاهد بمحض ورود به اردبیل حکومت دست نشانده روس‌ها او را دستگیر و اعدام نمود.

دکتر حشمت با وسایل و سوابقی که داشت به لاهیجان رسید و جواد خان چون به شهرستانک رسید مریض گردید و به تهران عودت و مرحوم شد...» (۲).
اسماعیل رائین در مقدمه‌ای که به کتاب: «قیام جنگل، یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی، خواهرزاده میرزا کوچک خان»، نگاشته در مورد سابقه

تشکیلات اتحاد اسلام در تهران چنین می‌نویسد: «دو نفر از نمایندگان سلطان محمد پادشاه عثمانی، برای اتحاد مسلمین شرق میانه و الحاق ایران به تشکیلات اتحاد اسلام (که از اکثر ممالک سنی تشکیل شده و سلطان عثمانی سردمدار آن بود) فعالیت می‌کردند این دو نفر از جانب سلطان سنی عثمانی مأموریت داشتند تا به هر وسیله شده، دربار قاجاریه و نیز مردم ایران را که پیرو مذهب شیعه جعفری اثنی عشری بودند، وادارکنند تا وارد جرگه «اتحاد اسلام» و پایه‌های «خلافت اسلامی» را برای پادشاه عثمانی مستحکم کنند ولی دربار قاجاریه و هیچ یک از رجال و بزرگان مملکت و بخصوص علمای شیعه ایران و بین‌النهرین پیشنهاد آنها را نپذیرفتند. نمایندگان که دست خالی وبدون اخذ نتیجه به اسلامبول باز می‌گشتند به دربار ایران اخطار کردند که پس از مراجعت به پایتخت عثمانی، به همه مسلمین جهان خواهیم گفت که ایرانیان به مذهب اسلام عقیده‌ای ندارند. دربار قاجاریه برای اینکه نمایندگان اعزامی شاه عثمانی را خوشحال کرده باشند مخفیانه به حاج معین بوشهری، حاج محتشم السلطنه و مساوات دستور داد تا تشکیلات سری «اتحاد اسلام» را در تهران دایر و عده‌ای را وارد جمعیت سری «اتحاد اسلام» نمایند. این سه نفر تشکیلات پنهانی مخصوصی ترتیب دادند و در یک زیر زمین مخفی، داوطلبان ورود به این جمعیت پنهانی را طی مراسمی با چشمان بسته بجلسات خود می‌بردند.

تازه وارد قبل از ورود به محل مخفی کفن می‌پوشید و چشمان او تا در جلسه بود همچنان بسته می‌ماند. وقتی وارد زیر زمین می‌شدند، چند نفر کفن پوش و سیاه پوش که روی خود را بسته بودند، تازه وارد را قسم می‌داند که اسرار آنها را فاش نکنند. سپس یکی از آنها مطلبی در باره عظمت اسلام و مسلمین و انحطاط و بدبختی مسلمانان جهان - که بیشتر آنها تحت سیطره دولت استعماری و اروپائی بودند بیان می‌کرد. در بین کسانی که وارد این تشکیلات شدند از جمله میرزا کوچک‌خان، حسن روشنی و بها بیگ بودند که با کمک حاج محتشم السلطنه وارد تشکیلات مخفی «اتحاد اسلام» شدند، بدون اینکه بدانند، چرا و چگونه تشکیلات مخفی بوجود آمده است. این سه نفر با داشتن تعصب مذهبی در راه پیشبرد هدف‌های «اتحاد اسلام» کوشا بودند و بدین سبب وقتی

میرزا در جنگل پیشرفت کرد، نام تشکیلات خود را «اتحاد اسلام» گذاشت. در مدتی که میرزا کوچک در شهر رشت بود یک تشکیلات مخفی ترتیب داد. کمیته مرکزی مرکب از هفت نفر از رفقاییش را که تا کنون رسماً شناخته نشده اند، تشکیل داد. افراد این کمیته مجالسی که هدف آن به ظاهر بیش تر عیش و عشرت و خوش گذرانی بود، ترتیب می دادند و در این گونه مجالس در حالی که رقص ها و ساز زن ها مشغول پای کوبی و دست افشانی بودند، افراد کمیته اصلی با آزادیخواهان رشت مذاکره می کردند و آنها را برای پیوستن به تشکیلات آماده می ساختند.

در یکی از روزهای شهریورسال ۱۲۹۳ (۱۹۱۴ م) برای اولین بار جلسه کمیته اصلی وکسانیکه خود را برای مبارزه آماده کرده بودند در «قلمستان» رشت تشکیل شد. پس از مذاکرات مفصل، قرار شد میرزا کوچک و یارانی که انتخاب شده اند به جنگل «تولم» که ملک شخصی میرزا احمد مدنی بود، بروند. در همین جلسه بود که برای نخستین بار از طرف میرزا کوچک خان «اتحاد اسلام» عنوان شد و قرار گذاشتند بعدها نام تشکیلات پارتیزانی خود را بهمین نام بخوانند. هم چنین قرار شد کمیته اصلی در شهر رشت مستقر شده و اخبار و اطلاعات شهری را جمع آوری کندونفرات، اسلحه ومهمات برای میرزا بفرستند. و روز بعد از جلسه قلمستان کربلائی ابراهیم بزاز (برادر حاج احمد کسمائی)، سید حسین یا سیدی، محمد توکلی، عبدالسلام عرب، رجب خان دهی و عبدالواحد نیز بطرف «خردمحله» حرکت کردند. و شاید آنان از پایه گذاران اولیه این تشکیلات بوده اند.

میرزا کوچک و یارانش با زحمت فراوان چهار قبضه تفنگ تهیه کردند که بوسیله شهبندری عثمانی که نماینده سیاسی دولت عثمانی و رقیب «انگلیس و روس» در رشت بود، برای آنها فرستاده شد. این تفنگها که فاقد قنداق بود، نخستین سلاح هائیبست که مؤسسين جنگل دریافت داشتند. میرزا اسماعیل جنگلی تعداد سلاح اولیه را: «چهارده قبضه تفنگ ومقداری فشنگ که با طرزحیرت آوری تهیه شده» می داند.

به هر حال میرزا کوچک خان چند روز بعد از اعزام دسته اول، به اتفاق میرزا

احمد مدنی، دکتر حشمت، میرزا شفیع، رضا سرائی، سید عبدالکریم، میرزا یحیی اسحق زاده، میرزا ابوالقاسم (برادر سردار منصور و سراملاک میرزا احمد مدنی به قریه «تولم» رفتند، و شاید این عده جزو دسته های اولیه تشکیلات مخفی باشند. جهانگیر تیپ پور که خود از احرار رشت است نیز این عده را جزو نخستین دسته های تشکیل دهنده جنبش جنگل و اتحاد اسلام می داند. این عده نخستین جلسه سری خود را تشکیل داده و تصمیم گرفتند با زدن شیخوان به املاک سرمایه داران گیلانی- بنام راهزن - پول و اسلحه تهیه کرده، بتدریج عده ای افراد مسلح را دور خود جمع کنند. وقتی یاران مزبور به شهر رشت بازگشتند نخستین کمکی که به جنگلی ها شد، ارسال چند قبضه اسلحه از طرف «مؤید دیوان بهمنیار» و هم چنین پرداخت دویست تومان از طرف «حاج موسی جدید» طواف به آنها بود.

کمیته اصلی هفت نفری که در شهر رشت پنهانی فعالیت می کرد، بتدریج جوانان پرشور و جنگنده را بسوی خود جلب کرده به جنگل می فرستاد ، هنگامیکه چهارمین دسته به جنگل تولم رسیدند، میرزا یاران خود را به قرآن قسم داد، همه با هم عهد کردند که تا روز پیروزی «از تراشیدن موی سر و صورت خود داری کنند. میرزا کوچک، یاران خود را بدسته های کوچک تقسیم کرد و دستورداد که افراد این گروهها با بستن پارچه سیاه بر روی چهره خود، در سپیده دم هر روز به املاک ثروتمندانی که مخالف آزادیخواهان و یا از اتباع روسیه بودند، حمله کنند، و با گرفتن پول و اسلحه هر قدر می توانند بر تعداد نفرات خود بیفزایند» (۳)

اهداف نهضت جنگل

«هدف جنگلی ما در سنوات اولیه عبارت از مشتی الفاظ و عبارات شیوا، حاوی افکار و اندیشه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نبود بلکه به تبعیت از شرایط عمومی روز، به این چند کلمه خلاصه می شد: اخراج نیروهای بیگانه - برقراری امنیت و رفع بیعدالتی - مبارزه با خود کامگی و استبداد .

آنچه خود جنگلی ما درباره ایدئولوژی خود بیان کرده اند چنین است: ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم، استقلالی بتمام معنی کلمه یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی- اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هرچه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است.

ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم، این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت بهم صدائی کرده و خواستار مساعدتیم.

معهدا درکنگره منعقد درکما به سال ۱۲۹۹ شمسی روش اجتماعيون را انتخاب و مشی آینده جنگل روی مقررات مدونی به مبنای اصول « سوسیالیزیم» بنیاد نهاده شد.

درکادر رهبری جنگل افراد ورزیده که وارد به سیاست جهانی باشند کمتر دیده می شد حتی خود میرزا به طوریکه قبلا گفته ایم یک مرد دینی بیش نبود که همه مظاهرانقلاب را از دریچه دیانت می نگریست درحالیکه پیروزی یک شطرنج باز مستلزم احاطه و آگاهی به تمام حرکات و نقشه های حریف است و بگفته شوپنهاور: « حوادث و پیش آمدها به تنهایی باعث خوشبختی و یا بدبختی نمی شوند بلکه طرز عکس العمل ما در مقابل حوادث است که احساسات خوب و بد ایجاد می کنند.

جنگلیها به استثناء یک عده معدود که از فلسفه انقلاب و طرز توسعه و تکامل و به ثمر رسیدنش اطلاع داشته اند بقیه عبارت بودند از مشتی کاسب و زارع و خرده مالک و روشنفکر و پیشه ور که به کلی از امور سیاسی و نقشه های جنگی و استراتژیکی بی بهره بوده اند و در عوض تعلیمات نظامی و سیاست، بدن، روح

و قلبشان از محبت بهم نوع و مهین پرستی جلا و درخشندگی داشت. می توان گفت صفت ممیزه جنگلیها، همت، شجاعت و جانبازی بود. اینان در نخستین سالهای قیام با چوب و چماق و داس و تبر و تعدادی سلاح کهنه به جنگ دشمن می رفتند و معتقد بودند که همین وسایل ناچیز با مقداری عشق و ایمان بوطن و معتقدات مذهبی برای غلبه به خصم کافی است معهدا وقتی توانستند عملیات انقلابی را شروع کنند که در راه حمام سربازان روسی حمله ور شده مقداری تفنگ و مهمات جنگی بدست آوردند.

مجاهدین اولیه جنگل به نیازمندی های زندگی توجهی نداشتند و به چیزی جز دریافت اسلحه فکر نمی کردند. تنها اندیشه شان این بود که چگونه می توانند به آزادی خدمت کنند و در تأمین آسایش هموطنانشان بکوشند.

داوطلبان عضویت جنگل می بایست علاوه بر نداشتن سوء شهرت، سوگند وفاداری یاد کنند، و خدا و وجدان را بشهادت بطلبند چه، توهم اینکه پای افراد بی شخصیت بداخل جنگل باز شود و پیش روی هایشان را با کارشکنی ها متوقف سازد زیاد بود.

نفاق و خودخواهی که از خصایص مسلم شرقی ها (خصوصیاتی عارضی انسانی) است ایجاب می کرد که مطامع احتمالی کوتاه نظران با زنجیر آهنین « سوگند» مقید گردد و منافع فرد در مقابل مصالح اجتماع مهار شود. حصول اعتماد بوسیله ادای «سوگند» مادام که شرط بدوی قبول داوطلب شناخته میشد جنگل از شر بداندیشان مصونیت داشت. از آن زمان که در رعایت این سنت اهمال رفت و شعار صوفی منشانه « هر که خواهد گویا» مدار عمل واقع شد و عناصر پلید توانستند خود را بصف یاران موافق جا بزنند صفوف متحد جنگلیها درهم شکست و جدائی در میان سران افتاد و بطوریکه خواهیم دید در چند موقع باریک و حساس که جنگل میرفت از نتایج زحمات و فداکاری های گذشته اش برخوردار شود نه تنها برنامه های آینده دعوتاً متوقف ماند بلکه کارهای انجام یافته نیز خنثی گشت.

تصادفاً اهم وقایع جنگل مقارن بازمانی است که از طرف عمال بیگانه و مخالفین نهضت آزادی ایران، تخم نفاق و دوگانگی افشانه شده و یک

پارچگی جنگلیها را برهم زده است مثلاً یکی از داستانهای قابل توجه به زمانی تعلق دارد که یکی از همین افراد منافق همچون «گربه عبید زاکانی» بلباس زهد و تقوی درآمد و چنین وانمود ساخت که مردی عاشق پیشه و آزاد منش است که بمنویات جنگلیها مجذوب شده و برای پیشرفت همان منویات حاضر به همه گونه همکاری است و حتی گاهی مسافت بین «کسما» مقررماندهی حاجی احمد کسمائی و گوراب زرمخ «مرکز کار میرزا کوچک» را پیاده طی می کرد لیکن فعالیت نهانش مصروف این کار بود که دو زعیم جنگل را به یکدیگر ظنین کند و درمقایله یکدیگر وا دارد. چه، از یک طرف برای حاجی احمد پول می فرستاد و بلافاصله پرداخت وجه را بر اثر فشار کسما باضافه شاخ و برگهای شاعرانه به میرزا گزارش میداد. گاهی بعکس، از مراجعه میرزا جهت وصول حقوق نفرات بکسما شکایت میکرد. نتیجه آنکه با این تمهیدات مزورانه، این دو رهبر ساده لوح را برابر یکدیگر و امیداشت. این مرد مرموز شعبده باز رضا افشار رئیس دارائی گیلان بود. نظیر این وقایع را در کشورمان زیاد دیده ایم ایادی و عمال بیگانه با سیرت ها و... و صورتهای حق به جانب بهمه شئون مملکت اعم از سیاست و اقتصاد و فرهنگ حتی در نهضت های اجتماعی رخنه می کردند و با بند و بست های نهانی بدسته بندی و انشعاب و دسیسه و ایجاد اختلاف می پرداختند و این اصل کلی سیاست بیگانه را که عبارت از «جدائی انداز و حکومت کن» را بمرحله اجرا درمی آوردند.»

«... جنگلیها مصمم بودند مادام که بهدشمن نرسیده و موفق به اخراج نیروی بیگانه نشده اند به آرایش سر و صورت نپردازند و بنابراین در طول مدت اقامت در جنگل، آنها را بشکل مخلوقات ما قبل تاریخ و هیاکلی ... و رعب آورده بود که هر زمان نامی از آنها برده می شد موجودی در ذهن تجسم می یافت ... خشن با ابروان پر پشت و سینه های گشاد و چشمانی از حدقه بیرون جسته و قیافه های عبوس و خشمناک که ریش های رستمیشان محاذی ناف رسیده و گیسوان انبوه و ژولیده شان تا شانها فرو هشته است. کلاه نمدی سیاه بر سر و یک نیم تنه ضخیم پیشمین چو خا) برتن و کفشی از چرم گاومیش (چموش) به پا و کوله باری سنگین به پشت و چماقی از چوب از گیل در مشت - یک تفنگ ورندل یا حسن

موسی به دوش - یک داس یا دهره آویخته به کمر و چند قطار فشنگ حمایل، که بر روی هم داستان اساطیر و پهلوانان افسانه ای را زنده می کردند. این وضع تا زمانیکه هنوز مسئله تشکیلات نظامی مطرح نشده و جنگلیها در دایره محدودی از قدرت میزیستند ادامه داشت.

از این پس که کار نهضت بالا گرفت و افسران تعلیم یافته و آشنا بفنون نظام بخدمت جنگل درآمدند در وضع و ترکیب نفرات نیز تغییراتی بروز نمود و به فرم نظامیان متشکل شدند. معهداً جمعی از جنگلیان قدیم بهمان لباس و هیأت پیشین باقی ماندند چه به نظر آنها توسعه و تکامل فعلی، انحراف از عهد و میثاق گذشته را ایجاب نمی نمود. خود میرزا از کسانی بود که قیافه جنگلی را با ریش و گیسوان و کلاه بوقی نمدی و چموش ولایتی در تمام مدت نهضت حتی در موقعی که گرایش بسوی انقلاب سرخ پیش آمد رها نکرد...»

«... نهضت جنگل نیز از مخاصمت با قوای روس و انگلیس و مقابله با دولت ایران و سازش با نیروی سرخ هدفی جز طرد مداخلات نا مشروع و خانه تکانی و برانداختن کاح ستم و نیل به حقوق ملی و ساختن یک ایران آزاد و آباد (مسلماً و بطور حتم) نداشته است جنگل می خواست همانطور که مشروطیت با انقلاب بدست آمد و زمامش بعداً بکف عمال استبداد افتاد و آثارش خنثی گردید اکنون که در حال مردن و خفه شدن است دوباره با انقلاب تجدید حیات نماید و با این وصف اسناد صفت «تلون» و یا «یاغیگری» و یا «راهزنی» به آنها، مقرون بانصاف نیست چه آنکه ستنیز با بیگانگان متجاوز و مقاومت در مقابل زمامداران وطن فروش (نظیر حکومت و ثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹) و عدم اطاعت از اعمال غیرقانونی آنان و اعتراض به عملیات خائنانه نه تنها یاغیگری نیست بلکه نوعی دفاع از حق محسوب می شود. مشی سیاسی و هدف اصلی جنگلیها را باید از روی مرانامه ای که از آنها باقی مانده و بشرح زیر است شناخت:

مرا‌نامه نهضت جنگل

متن زیر، مرا‌نامه یاران جنگل برای تشکیل حکومت بوده است:
 آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در طول زندگانی و حاکمیت اکثریت به واسطه منتخبین ملت پیشرفت این مقاصد را فرقه «اجتماعیون» به موارد ذیل تعقیب می‌نمایند:

ماده اول:

- ۱- حکومت عامه و قوای عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد.
- ۲- قوا در مقابل منتخبین مسئول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت می‌باشد.
- ۳- کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنی به طور مساوی بهره‌مند خواهند بود.
- ۴- آزادی تامه افراد انسان در استفاده کامل از قوای طبیعی خود.
- ۵- الغای کلیه شئون و امتیازات.

ماده دوم-حقوق مدنی:

- ۶- مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت.
- ۷- آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام، تعطیل.
- ۸- هریک از افراد ملت که به سن شصت‌سالگی برسد از طرف حکومت حقوق متقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده‌دار خواهد بود.
- ۹- تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی.

ماده سوم-انتخابات:

- ۱۰- انتخابات باید عمومی و متناسب و مساوی و مستقیم باشد.
- ۱۱- هریک از افراد ۱۸ ساله حق انتخاب کردن و ۲۴ ساله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا هستند.

ماده چهارم-اقتصاد:

- ۱۲- منابع ثروت از قبیل خالصجات، رودخانه‌ها، مراتع، جنگل‌ها، دریاها،

معادن، طرق و شوارع و کارخانجات جزء علاقه عمومی است.
۱۳- مالکیت اراضی با ملاحظه تامین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می شود که حاصل آن عاید تولید کننده شود.

۱۴- ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه.

۱۵- تبدیل مالیات‌های غیر مستقیم به مستقیم تدریجاً.

ماده پنجم- معارف، روحانیت، اوقاف:

۱۶- تعلیمات ابتدایی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است.

۱۷- تحصیلات متوسطه و عالییه برای اطفالیکه استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است.

تبصره- محصلین در انتخاب هر فنی از فنون آزادند.

۱۸- انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی.

۱۹- دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد.

۲۰- ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آنها به مصارف عمومی و امور خیریه و صحیه و تاسیس کتابخانه‌های عمومی.

ماده ششم- قضاوت:

۲۱- قضاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد.

۲۲- تبدیل تنبیهاات به اصول تکذیری.

۲۳- حبس مقصرین به اعمال شاقه باید به مدرسه و دار التربیه اخلاقی تبدیل شود.

ماده هفتم- دفاع:

۲۴- ورزش و مشق نظامی برای مدارس ابتدایی و متوسطه اجباری است.

۲۵- برای تحصیل فنون نظام، مدارس عالییه تاسیس خواهد شد.

۲۶- در مقابل تهاجمات ضد اصولی اجتماعی و تجاوزات کشورستانی، دفاع از وظایف عمومی و اجباری است.

ماده هشتم- کار:

۲۷- ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ نرسیده است.

۲۸- برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری به وسیله ایجاد موسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل می‌نمایند.

۲۹- ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظ الصحة کارگران.

۳۰- تجدید ساعات کار در شبانه روز تنها به هشت ساعت - استراحت عمومی و اجباری در هفته یکروز.

ماده نهم- حفظ الصحة:

۳۱- تاسیس دارالعجزه و مریضخانه‌های عمومی و مجانی.
۳۲- رعایت نظافت و حفظالصحه در مجامع و منازل و مطبخ‌ها و کارخانجات و غیره.

۳۳- انتشار قوانین صحی در بین عامه.

۳۴- جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات- منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره. (۴)

انتشار نشریه جنگل

انتشارنشریه جنگل در روز یکشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۳۵ هجری مطابق ۲۰ جوزا(خرداد) ۱۲۹۶ شمسی و برابر با ۱۰ ژوئن ۱۹۱۷ درهشت صفحه به قطع ۲۲×۳۵ سانتی متر با چاپ سنگی درکسما چاپ ودر اختیارمردم قرارمی گرفت. درسرکلیشه صفحه اول، این شعاربه چشم می خورد: این روزنامه فقط نگهبان حقوق ایرانیان ومنورافکاراسلامیان است. هفته نامه جنگل درطول مدت دوسال فعالیت خود، درسالهای ۱۳۳۶-۱۳۳۵ ه.ق در ۳۵ شماره، ۳۱ شماره در سال اول و ۴ شماره در سال دوم انتشار یافت. سردبیری ومدیریت آن از شماره نخست با میرزا غلامحسین کسمایی(نویدی) برادرزاده حاج احمد بود،اما از شماره دوم مدیرمسولی آن بنا به تصمیم کمیته اتحاد اسلام، به مجاهد معروف صدرمشروطه و نهضت جنگل، میرزا حسین خان کسمایی واگذارشد. چند شماره را نیز حسین خان کسمایی، که از مجاهدان معروف جنگل بود، سرپرستی کرد و سپس مدیریت آن را دوباره به غلامحسین کسمایی سپرد.

« جنگل که حتی در پایتخت طرفدارانی داشت و عموماً خط مشروطه خواهی را تبلیغ می کرد، دفاع از حقوق انسان ها و اطاعت از قانون را سرلوحه هدف های خود قرارداد وخواستاراصلاحات بدون ارائه تعریف مشخصی از آن شد و اظهارامیدواری کرد که انتخابات دوره چهارم مجلس بدون تقلب و بی نظمی برگزارشود. ایرانیان دیگر فریب نخواهند خورد و آلت دست « خائنان» که باید» بلافاصله مجازات شوند.»، نخواهند شد. مردم « شبانان درستکار» را جایگزین

حکام ستمگر خواهند کرد، و فقط دولتی که اصلاحات را به اجرا گذارد، امرش مطاع خواهد بود. جنگل، متن پیامی را که رهبران اتحاد اسلام برای شاه فرستادند و در آن به وی اطمینان دادند که تاج و تخت ایران را حفظ خواهند کرد، به چاپ رساند. جنگل در مقاله ای تحت عنوان «آنچه جنگلیان می خواهند» مسئله را به سادگی تمام مطرح کرد: ۱) ایران به ایرانیان تعلق دارد؛ ۲) سلطه خارجی باید پایان یابد؛ ۳) اصلاحات باید بدون دخالت خارجی تحقق یابد؛ ۴) «تاج و تخت باستانی ایران» باید به «احمد شاه حامی آزادی» تعلق گیرد و «قلمرواقتداروی باید همچون امپراتوری بزرگ گذشته ایران باشد»؛ ۵) کابینل دولت (به رهبری «آزادیخواهان» مشروطه خواه) نه فقط باید به سرعت همه زینانهای ناشی از پیشینیان فرومایه خود را رفع کند، بلکه برای رفاه آتی ملت بکوشد؛ ۶) مجلس باید بازگشایی شود؛ ۷) اسلام باید در مقابل خطر انگلیس مورد حمایت قرار گیرد؛ ۸) خائنان باید مجازات شوند. این هفته نامه یکبار دیگر تأکید ورزید که جنگلیان هدف دیگری، جز اینها ندارند و زمانی سلاح خود را بر زمین خواهند نهاد که مردم ایران زیر سیطره خارجی و ستم دشمنان داخلی نباشند.

از آنجا که رویدادهای جهانی جهانی بر سیاست ایران در روزگاران تأثیر پر دامنه ای داشت، جنگلیان طبعاً به وضعیت جدید واکنش نشان دادند. از اینرو، پس از انقلاب اکتبر، که نگرش انگلیس را سخت تر و اشتباهی آن را برای سلطه بر جهان بیشتر کرد، موضع جنگلیان در مقابل دولت تهران تغییر یافت. پس از انقلاب، جنگل انتصاب عین الدوله خود کام به صدارت از سوی شاه را به باد حمله گرفت و نوشت که این نتیجه دسیسه های انگلیس بود که می خواست از شر وزرای «میهن دوست» خلاص شود تا بتواند با وزرای فاسدی همچون وثوق و قوام که با رشوه و خیانت ثروتمند شده بودند، کنار آید. این نشریه تشکیل شورای مشورتی سلطنت را که در بین اعضای آن حتی یک سیاستمدار پیدا نمی شد، یک سره مردود دانست.

همین نگرش در «اعلامیه مرکز فدائیان برای استقلال ایران» که ظاهراً کار خود جنگلیان بود، بازتاب یافت. این مرکز، که بی تردید متأثر از رویدادهای روسیه بود، خواست های زیر را عنوان کرد:

شماره پنجم سال اول صفر اول

جای ایوان کسری
سرپرست: دکتر میرزا حسن
محرران: دکتر حاج میرزا حسن
بنیان: دکتر میرزا حسن

توسعه: دکتر میرزا حسن
ماده: دکتر میرزا حسن
گفت: دکتر میرزا حسن

تیراژ: ۱۳۳۵
تاریخ: پنجشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۳۵

قیمت: هر شماره ۵۰۰ ریال

تیراژ: ۱۳۳۵

این روزنامه مخصوصاً برای حقوق ایرانیان و ترویج افکار اسلامی است

آه پر مشون سیرین گمانی

دو نفری در طرب خانه یکدیگر که بیخ نذر خوی خیزان
ان نجات، ماک قسط در کله سگ سگ سگ سگ سگ سگ سگ سگ
نخواه کرد کاسینه اگر این خیا نگاری در انظار
مردم دنیا ستم می ساخت دست قدرت تو را
تسلی شده بود از ندی این بجاییت اخروی هر دل
آن بود الهوس تا بد باقی خواهد بود

آنها که امید دار تزلزل کاینه بجز با همه هستند
و آنها که این شهرت می و با ساسن آینه
از نترده این شیطان دشمنای ایراند خدای
گردد که ایرانی بی نفا و عقیده انبار بوده و این
از بی خیمه رای پاک و صافی کین کیمین گدیز این
نخواه همه نرود

با بر علیه قانین این دولت که سید قیت و سنگ
همه ایرانیا را میخورد استند امضا کنند و در وقت
و بیخ نذر خوی خیزان از روی نیکین مغرور سازند با همه
رسان آفرینش سگ سگ سگ سگ سگ سگ سگ سگ

شش ماه اصلاحات یا صحر در سا و ما
یک معای کینین که زیادادی و کوزدان آنها
روح سر برانی سازی بود و چند ماه حکمرانی با تیسیر
ساده تر خود سری سپسالا تیسیر یاد داشت نامی
شروع آورد اعمال سسته او شد

در کشوری مثل ایران که جیب توانین علی حتما
باید و ارای نایبده سر سر سلطنت و قوه قهریه
میرد باید که خفیه تخت بقیب اعمال نیا نگار
خود که یا معاضد که آخرین قدم خودت زانند امی
با سبق در ملین سستلای با بر دار
خوشگمانه خویهای هنری او بجز اقتضای شخصی
شده یاد و خوی زود و تر از آن ساعنی که انتظار
اول و این سبب خلك مطلع شده نه تنها این سگ
فانده بحال این مرض نخواهد داشت بلکه نور
آن مختصر بودی عدم توقع خواهد بود

ایمپریس جنب و بریزون حال تولیدش

۱) انتصاب یک هیئت وزیران جوان، با شهامت و لایق.
 ۲) آزادی فوری کسانی که به عنوان اعضای « کمیته مجازات » دستگیر شده بودند؛

۳) تشکیل نهادی برای خدمت به تهیدستان با یک سرمایه موقوفه چند میلیون ریالی، که بودجه آن از مصادره اموال ثروتمندان و درآمد موقوفه های مذهبی تأمین می شد؛

۴) مصادره همه انبارهای محتکران بدون پرداخت؛ ۵) ساختن مدرسه برای بیسوادان با بودجه ثروتمندان و موقوفه های مذهبی؛ ۶) تشکیل وزارت دادگستری، و دادگاه هایی برای محاکمه مقامات و وزرای فاسد؛ ۷) ممنوعیت کامل مصرف مشروبات الکلی؛ ۸) تقویت و گسترش نیروی ژاندارمری و پلیس ملی برای حفظ امنیت داخلی؛ ۹) پرداخت وام به دهقانان برای خرید زمین؛ ۱۰) احداث راه آهن؛ ۱۱) اعلام برابری همه ملیت ها (مذهبی؟ اقلیت های قومی ایران؟)؛ ۱۲) برچیدن القاب اشرافی؛ ۱۳) برچیدن همه انواع حق قضاوت کنسولی اعطایی به قدرت های خارجی.

رهبران اتحاد اسلام درنامه ای خطاب به احمد شاه، درخواست های خود برای اصلاحات و بازسازی ویرانی های کشور را تکرار کردند. « تاج و تخت باستانی ایران» و قلمرو سلطنت به بازیچه دست انگلیسیان تبدیل شده است؛ و مالیه کشور، « این ثمره کاردهقانان فقیر»، در کنترل مشتی بدخواه قرار دارد، و این درحالی است که قحطی درکشور بیداد می کند و مردم بیش از هر زمان دیگر نا امید هستند و آنان به نام مردم ستمدیده ایران از اعلیحضرت همایونی می خواهند که با دخالت خارجی مخالف، اصلاحات را آغاز و مجلس را بازگشایی کند.

جنگلیان که هنوز ساده لوحانه امیدوار بودند که وی صرفاً از اوضاع بی اطلاع بود. «هرگز نخواهیم پذیرفت که شخص شاه از اوضاع کنونی کشور آگاه باشد، چه، در صورت فروپاشی کشور، شاه که وابستگی بیشتری از دهقانان دارد، در نتیجه بیش از آنان در معرض خطر قرار خواهد گرفت.»
 آنان در پایان این یادداشت متین هشدار دادند که درباریان مردم را از شاه دور

و جدانگاه داشته بودند. اما جنگلیان با روشن شدن حقایق و پس از رویارویی های نظامی با انگلیسیان در تابستان ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) ایمان خود را به شاه، اگر نه سلطنت، از دست دادند و از حق مردم در برکناری شاه همچون در فرانسه و روسیه، یا حتی در ایران که جد پدری احمد شاه (ناصرالدین شاه) در ۱۲۹۷ (۱۸۹۶) با گلوله از سر راه برداشته شد، سخن به میان آوردند.

هر چند نشریه جنگل در ولایتی نسبتاً دوردست منتشر می شد؛ اطلاعات بالنسبه جامعی از سیاست جهان داشت. جنگل به ایرانیان می گفت که نتیجه جنگ بزرگ هر چه باشد نباید انتظار تغییرات مهمی در مصائب و نگون بختی خود را داشته باشند. مگر آنکه به پاخیزند و از «حرکت تاریخی» شاه دفاع کنند و «گذشته شکوهمند» خود را بازگردانند. جنگل در پاسخ به اتهامات مرتجعان در تهران، اعلام کرد که اتحاد اسلام همیشه به قوانین مجلس و نیز قوانین مدنی و نظامی کشور احترام می گذاشت و افزود که جنگلیان با جمع آوری مالیات هرگز قوانین ایران را نقض نکرده بودند.

این روزنامه با متهم کردن سپهدار، وزیرکشور و زمین دار قدرتمند گیلانی به اعمال فشار و دسیسه چینی علیه جنگلیان در دو سال گذشته قدرت میرزا را به یاد وی آورد، که به نوشته روزنامه قفقازی ینی اقبال، با برانگیختن مردم سقوط کابینه ها در تهران را باعث شده بود. روزنامه به نکوهش کسانی پرداخت که این «سربازشجاع اسلام و ایران» را به تمسخر می گرفتند، که تنها دغدغه اش «دفاع از بنیادهای مذهبی و تمامیت ارضی کشور» بود. از اینرو، طبیعی بود که جنگلیان به ستایش از دولت «مردمی» علاء الدوله بپردازند که از سیاسیون «میهن دوست» همچون مستوفی و مشیرالدوله در ترکیب کابینه خود بهره گرفته بود. این روزنامه چشم انتظار روزی بود که شورا توسط مردان «درستکار و قابل اعتماد و میهن دوست» همچون آنان اداره شود، نه خائنانی همچون سپهسالار که در ۲۴ مرداد ۱۲۹۵ (۱۴ اوت ۱۹۱۶) ایران را در قید و بند نظامی و مالی متفقین انگلیسی و روسی گرفتار کرد.

نشریه جنگل با نقل شکست سیاست حزبی در مجلس دوم، سیاستمداران نالایق اما خوش نیتی را به باد تمسخر گرفت که با تشکیل جلسات کوچک حزبی

در بسته هم خود را صرف منافع عمومی و اصول اقتصادی آرمانخواهانه می کردند و با این حال از اجرای طرح های خود ناتوان بودند. این سیاستمداران در توهم توفیق مردم ایران در دگرگونی یک رژیم استبدادی به مشروطه، به دنبال گمراه کردن دیگران بودند. این روزنامه خواستار عمل و نه حرف بر پایه تأمل بود یک شماره دیگر روزنامه به تجزیه و تحلیل احزاب سیاسی جدیدی پرداخت که با اسامی دهان پرکنی همچون «دموکرات»، «سوسیالیست» و «کارگران» مثل قارچ در پایتخت می رویدند و شمار اعضای آنها از ۳۰۰ تن بیشتر نبود، که عمدتاً در زمره نخبگان فاسد پیشین بودند و هدفی جز پیشبرد منافع شخصی خود نداشتند.

سپس، نشریه جنگل فساد دولتی را به باد حمله گرفت. نگون بختی مردم، ویرانی کشور و سلطه یک قری قدرتهای خارجی نتیجه بی توجهی رهبران به قانون، احساسات میهنی و رویکرد علمی به اداره امور کشور و - مهم تر از همه - کنار نهادن حرمت اخلاقی است. این آخری تنها عاملی بود که ریشه همه بیماریهای یاران در میان نخبگان و نیز مردم را تشکیل می داد. در سطح بین المللی، جنگلیان به هنگام کاهش سیطره روسیان بر دربار و دولت ایران، به نحو فزاینده ای نگران نفوذ روبه رشد انگلیس بودند. آنان با اعلام این که انگلیس دشمن شماره یک ایران بود، به مداخله آن در امور ایران، به ویژه نقش آن در شکل دادن و کنترل کردن یگان تفنگداران جنوب ایران، اعتراض داشتند. آنان می پرسیدند، دولت مرکزی در باره نیروی نظامی ای که تهدید علیه حاکمیت ایران بود چه می کرد؟ طی یکی از اعلامیه های اتحاد اسلام، علیه طرح بسط یگان تفنگداران جنوب به دیگر بخش های کشور، به مردم و ایلات جنوب کشور هشدار داده شد.

در حالی که دولت تهران کاملاً تحت کنترل انگلیس در آمده بود، جنگلیان به این نتیجه رسیدند که دولت ایران شناسایی دولت لنین را «از مخالفت آن با منافع لندن» به تعویق انداخته بود. به همین دلیل بود که «بزرگان کشور راضی نمی شدند» نیروهای تزاری به رغم تمایل به بازگشت به میهن خود، از ایران خارج شوند. جنگل همچنین به «محاصره» آرامگاه حضرت علی در نجف

توسط نیروهای انگلیسی اعتراض کرد و از مسلمانان آرامگاه حضرت علی در نجف توسط نیروهای انگلیسی اعتراض کرد و از مسلمانان خواست که در راه احقاق حق خود بمیرند، زیرا « اکنون حق تان برای زندگی نفی شده است و به زودی روزی خواهد رسید که نه ایمان و نه شرف برایتان خواهد ماند» و ملت‌مسانه گفت، « شرم بر شما باد ای اشراف، رنجبران، کارگران، ایلات! زیرا انگلیس نه فقط کشورتان را می‌بلعد بلکه به مقدسات مذهبی تان نیز اهانت می‌کند.»

برنامه جنگلیان بر آن دسته از شکاکان مذهبی که از لحاظ اجتماعی متعهد به پیشرفت، استقلال و آزادی بودند، چه تأثیری داشت؟ همه راضی نبودند. واساکنی در ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) تردید داشت که کسی بداند خواسته جنبش چه بود، حتی نه کوچک خان و نه خود جنبش جنگل برنامه منسجمی داشت. با داوری از موضع واساکنی، ایرانیان غیرمسلمان معدودی نسبت به برنامه سیاسی جنگلیان متقاعد شده بودند. (۵)

فخرائی می‌نویسد: وقایعی که اکنون آماده بیانستیم مقارن با زمانی آغاز می‌شود که نیروی تحت فرماندهی ژنرال برانف افسر تزاری روس از اولین نقطه سرحدی ایران (بندر پهلوی) تا حدود «همدان» در مقابل آلمانیها و عثمانیها گسترش یافته و جنگ جهانگیر بمنتهای درجه شدت و حدت رسیده است. ژنرال قونسول روس افسینکوف که فرماندار مطلق گیلان است از اینکه عده ای معدود در جنگل پدید آمده و اسلحه بدست گرفته اند ناراحت است و از فرماندار گیلان حشمت الدوله (***) تقاضا می‌کند این فتنه را بخواباند زیرا از آن بیم دارد که آتش جای خود را باز و بنقاط دیگر سرایت کند و همین عده معدود به پشت جبهه روسها حمله ور شوند و سلاح و مهماتشان را تصرف کنند.

این ناراحتی و تشویش خاطر در حقیقت به جا بود زیرا جنگلیها از شبیخون زدن بنقاط سوق الجیشی دریغ نداشتند و حتی یکبار یکی از اهل « کلهر» را که در اسارت روسها بسر می‌برد نجات دادند و با این کیفیت هرگونه ضربتی به قوای روس جا داشت که آنها را وحشت زده و ناراحت کند.

کسانی هم از مردم ثروتمند گیلان که تکیه گاهشان قدرت دولت امپراطوری بود

خواب های پریشان میدیدند و از پیدا شدن چند مرد مسلح که نامشان « جنگلی » است و بطور مستقیم منافعشان را در معرض خطر قرار داده اند عزا گرفته و روحیه خود را باخته بودند.

در آب و هوای ایران خاصیتی است که (اکثریت) رجال و زمامدارانش مادام که در راه اجراء تمایلات و هوی و هوس های بیحد و حصرشان بمانعی برنخورند هریک موجودی برگزیده و ممتاز و واجد فضایل و هنرهای بسیاریند حتی از فرزانی و شجاعت و علو طبع و بزرگواری و مردانگی خویش حاضرند داستان های بسیار طویل و شگفت آور بسرایند لیکن همینکه دوره آزمایش فرا رسید همچون «پهلوانان گلستان سعدی» حتی از سایه خویش نیزرم برمیدارند.

شاید بهمین جهات بود که عده ای از مالکین طراز اول رشت و طبقات متنفذ دیگر در محضر فرماندار داد سخن داده بمنظور دفع سریع جنگلی ها ابتدا به تشویش و بعد به التماس و تضرع متوسل شدند اما حشمت الدوله که مردی مجرب و دنیا دیده بود از تلقینات تحریک آمیزشان زیاد گرم نشد و برای آنکه جمع بین حقین نموده ترک اولائی از او سرنزده باشد دستور داد رئیس شهر این وقت کاپیتان محمود خان (متین) همراه عده ای پلیس سوار به منظور بازرسی و یافتن محل اجتماع جنگلی ها بروند و مشاهداتشان را بیدرنگ گزارش دهند ضمناً برای دفع شرمقدور و سد راه لجاج و بهانه های احتمالی روسها بقونسولگری اعلام کرد یک افسر فهمیده را همراه عده مزبور بعنوان « ناظر » بفرستد.

قونسول روس باغدائف نام را همراه این عده گسیل داشت و اینان از پل « چمار سرا » که غربی ترین نقطه شهر است بازرسی را آغاز و در مسیر مأموریت خود بترتیب قراء «عینک - صفا سر - احمد گوراب - آتشکا - پسیخان - نشامندان - کلاشم و جمعه بازار» را که در یک خط طولی واقفند پیموده و همه نقاط اصلی و فرعی را زیر نظر می گیرند لیکن با همه بازرسیهای دقیق دلائلی از اجتماع جنگلیهای مسلح بدست نمی آورند و این بدان معنی است که مردم گیلان اعم از شهری و دهقانان از تعدیات وارده بخود در طول یکمدت متمادی خاطرات بدی بیاد داشته و بدین جهت حاضر نبودند محل اجتماعشان را نشان دهند و حتی وجود افراد مسلح را تصدیق نمایند.

بدین قرار هدف آنها از هدف جنگلیها جدا نبود و درحقیقت افکار عامه ای بمعنای حقیقی خود وجود داشت که این بازرسیها وسخت گیری ها را از پیش محکوم می ساخت و همین افکار عمومی بود که یک زمان به نشان دادن عکس العمل ابراز می شد و درمواقع دیگر با مقاومت های منفی روبرو میگردید.

نتیجه آنکه مأمورین اعزامی فرماندار، مأیوس شدند و پس از یأس از یافتن کانون اجتماع جنگلیها یکعده پلیس سوار را همراه مأمورین تأمینات (آگاهی) درقریه پسیخان (۶ کیلومتری رشت) بمراقبت ایاب وذهاب عابرین گماشته تا هرکس را که مظنون تشخیص دادند دستگیر و بازداشت نمایند و خود بدون اخذ هیچگونه نتیجه ای برشت بازگشتند.

قونسول روس از مطالعه این گزارش که « رفتیم و چیزی ندیدیم » به حسب ظاهر دچار سوء ظن نمی شود زیرا نماینده اش همراه بود اما نگرانی از درونش محو نمی شد زیرا اطلاع صحیح داشت که کانون خطرناکی بزبان ارتش امپراطوری تکوین یافته است و لذا از اقدام فرماندار و گماشتن پلیس های مسلح در پسیخان خاطرش آرام نگرفت و توصیه نمود که عبدالرزاق شفقی را که مردی متنفذ و با قدرت است به حکومت فومنات منصوب نمایند. (۶)

عبدالرزاق مردی بود بلند قد، چاق، چهارشانه که ازخوانین سرشناس شفت وهیکلی قوی وقهرمانانه داشت. از آنجائیکه درملاقات با قونسول روس، بوی گفته بود که دروکردن چند بوته علف هرزه وقلع وجمع مشتهی بی سروبی پا کارساده پیش پا افتاده است که از نظر او حتی بقدر قورت دادن یک انجیر رسیده اهمیت ندارد لذا اظهاراتش مورد توجه قرار گرفته بود.

عبدالرزاق به نیابت حکومت فومنات اعزام شد و اعتبار کافی برای عملیاتی که از او انتظار می رفت در اختیارش قرار گرفت. نامبرده پیش از جلوس به مسند قدرت بمنظور نشان دادن لیاقت وکاردانی خویش عده ای از زارعین شفت و رعایای گالش خود را مسلح نموده آهنگ پسیخان نمود وهمه جا ببازرسی پرداخته محل تجمع جنگلیها را جویا شد تا آنکه به محلی موسوم به داوساز که به فاصله کمی از « پسیخان» واقع است رسید. جنگلیها با آنکه تعدادشان کم بود (تقریباً ۱۷ نفر) لیکن همه نقاط فومنات و اطراف رشت را عملاً زیر نفوذ

معنوییشان داشتند چه، دهقانان و کشاورزان بمجرد احساس کمترین خطر، حتی زودتر از تلفون و تلگراف، جنگلیها را متوجه می ساختند و آنها به اقتضای حال و شرایط و امکانات موجود اقدام باجرا نفاذ و تاکتیک جنگلی خود نموده و یا اگر هوا پس بود آنها ترک می کردند و با این مقدمه عبدالرزاق پیش از آنکه علف های هرزه را با داس قدرت درو کند جنگلیها بسروقتش رسیدند و در جنگی که فیما بینشان درگرفت « اسمعیل » نام یکی از همراهانش که به شجاعت شهرت داشت با یحیی خان طارمی « دهدار تکرم » و عموی عبدالرزاق کشته شدند و « غلامحسین » نام با چند نفر اسیر گردیدند و خود عبدالرزاق با بقیه همراهانش گریخت و بدین طریق اولین تماس جنگلیها با مخالفینشان بشرح مذکور بالا پایان یافت.

خبر شکست عبدالرزاق بسرعت در همه نقاط گیلان پیچید و پرستیژ جنگلیها را کمی بالا برد و باعث شد که مردم رشت و لاهیجان و نقاط دیگر گیلان با زحمات بسیار، خود را به جنگ رسانیده اظهار خدمتگزاری کنند و در عداد داوطلبان انقلابی درآیند. (۷)

اسناد محرمانه و گزارشها از کتاب « نهضت جنگل »

اسنادی در رابطه با « تجسس های رئیس وقت نظمیة رشت و نخستین درگیری جنگلیها با عبدالرزاق شفتی حاکم وقت قومنا ت » را از کتاب « نهضت جنگل » به کوشش فتح الله کشاورز از میان اسناد موجود در خزانه سازمان اسناد ملی ایران که مربوط به نهضت جنگل جمع آوری کرده است را در اینجا می آورم:

* سند مربوط به وزارت داخله، اداره تشکیلات نظمیة ایران، نمره ۲۳۳۳ ، مورخه ۱۹ برج میزان توشقان نیل ۱۹۱۵ / ۱۰ / ۱۲ (۱۹ مهر ۱۲۹۴ ه.ش)

حضور مبارک آقای رئیس و تشکیل کننده نظمیة رشت و انزلی - دو ساعت قبل راپورت تلگرافی عرض کرده ام حالا هم که ساعت ۱۲ ظهر دوازدهم اکتبر

است بدین وسیله خاطر مبارک را مستحضر می‌نمایم که امنیت داخله رشت و انزلی به حالت اولیه خودش برقرار و امورات پیشرفت کامل دارد مسئله عمده که قابل عرض باشد رخ نداده و با کمال اهتمام مشغول کار هستیم محترما اطلاعات ذیل را به حضرت عالی می‌دهم:

۱- دو روز قبل یکی دو نفر آدم مظنون را مأمورین حکومت جلیله از پسیخان گرفته به شهر آورده بودند و به نظمیه دادند که توقیف و استنطاق شوند پس از چندین ورق استنطاق بالاخره یک نفر از آنها دیروز اقراراتی کرد که از اقرارات او معلوم شد بصیر الرعایا تولمی و پسرش همدست با عده جنگلی هستند و مخصوصا چند روز قبل خود بصیر الرعایا از رشت برای حضرات پول برده است نوکر بصیر الرعایا نیز جلب به نظمیه شده به همین ترتیب اقرار کرده خود بصیر الرعایا فعلا در توقیف حکومت است پسرش را هم مأمور از طرف حکومت رفته که گرفته بیاورد خود بصیر الرعایا را چند روز قبل از طرف قونسولگری گرفته برده شرحی استنطاق کرده بودند چیزی بروز نداده بود این استنطاقات نظمیه که سوادش جופا به نظر مبارک می‌رسد خیلی مستحسن و جالب نظر حکومت جلیله و قونسولگری شده مخصوصا محمود خان مفتش تأمینات در این باب زحمت کشیده تا مسئله را کشف کرده هنوز خود بصیر الرعایا در نظمیه استنطاق نشده وقتی که استنطاق شد اقرارات او را هم به حضرت عالی اطلاع خواهم داد.

۲- از قرار اظهار نایب سوار برای زمستان جل و نمد جهت اسبها لازم است و تهیه آنها در رشت ممکن نیست مقتضی است سی چهل تخته جل و نمد در طهران و یا در قزوین تهیه فرمائید که زودتر برسد و در موقع سردی هوا اسبها راحت باشند.

۳- رستم نام که چندی قبل در باغ بزanos شبانه صادق نام را تیر زده و جلب به نظمیه و توقیف شد اکنون که صادق تیر خورده معالجه شده و حالتش خوب شده رضایت‌نامه به کسان رستم ضارب داده به اداره مدعی العمومی نیز رضایت خودش را اظهار کرده و اقرارات اولیه خودش را که در نظمیه اظهار کرده تکذیب کرده می‌گوید رستم عمدا مرا نزد بلکه از روی سهو و خطا زده است امروز کاغذی از مدعی العموم به اداره رسیده می‌نویسد چون رستم سهوا صادق را زده است و برای انجام خودش این شهودا کرده است بنابراین مدتی

را که در توقیف مانده کافی است خوب است او را مرخص نمائید برای اطلاع خاطر مبارک عرض شد که هر طور امر فرمائید اطاعت شود.

[امضاء عبد الله خان سیف]

اداره نظمیه رشت، سواد راپورت دایره تأمینات، بتاریخ ۱۸ شهر میزان ۱۳۳۳ ق (۱۲۹۴ ش)

مقام منیع محترم ریاست کل تشکیلات نظمیه ایالتی گیلان دام اقباله- محترما خاطر مبارک را مستحضر می‌سازد درموضوع تحقیقات بصیرالرعايا و نوکرهایش که از طرف حکومت فرستاده شده بود امر فرموده بودید رسیدگی شود تحقیقات لازمه به عمل آمد. نوکر بصیرالرعايا حسین را تحت استنطاق آورده پس از سیزده ورقه استنطاق انکاری اقرار نمود که در پانزده یوم قبل بصیرالرعايا شبانه آمد به طرف هندوخاله یک شب در آنجا ماند صبح زود سوار اسب شده با یک خورجین پر پول همراه خود برداشته حرکت نموده شب مجدداً مراجعت کرده در منزل خودش به اخویش آقا حسین اظهار نموده که مقداری پول جهت میرزا کوچک خان امروز من بردم به او دادم چون قونسول از من سه روزه الزام گرفته که به شهر مراجعت نمایم از این جهت دیگر وقت نداشته به شهر می‌روم هرچه راپورت که از میرزا کوچک خان به شما میرسد محرمانه جهت من بفرستید. حرکت به شهر می‌نماید. نیز حسین اظهار نمود که در چهار شب قبل چند نفر در منزل آقا طاهر پسر بصیرالرعايا انجمن مخفی داشتند و خود من هم حضور داشتم که صورت می‌نوشتم که از اشخاص پول بگیرند پس از آن علی نوکر دیگر بصیرالرعايا را تحت استنطاق آورده نیز عین مطلب حسین را اظهار نموده که بصیرالرعايا پول جهت میرزا کوچک خودش حمل نمود چون خود بصیرالرعايا قبلاً در حکومتی دستگیر شده حسین و علی را که از هندوخاله دستگیر می‌کنند می‌آورند اظهار داشتند به محض ورود به شهر در حکومتی در اطاق شما بصیرالرعايا ارباب خودمان را ملاقات کردیم به ما سفارش نمود که اگر در نظمیه از شما استنطاق نمودند به هیچ وجه مطلبی بروز ندهید حسین در جواب می‌گوید نمی‌شود به کلی منکر شد بصیرالرعايا می‌گوید همان قسم که مرا در پانزده روز قبل دستگیر کردند بردند قونسولخانه هرچه از من سوال کردند به هیچ وجه مطلبی بروز ندادم شما هم بروز ندهید حال تا این اندازه از نوکرهای بصیرالرعايا استنطاق شده است و حقیقت مطلب

را بیان نمودند تا فردا که خود بصیرالرعایا هم استنطاق شود و این کشف مطلب بسیار جلب توجه قونسولگری شده است که در چندمین جلسات بصیرالرعایا را استنطاق نمودند چیزی معلوم نگردید عجب در این است که در همان موقع که سه روزه از قونسولخانه مرخصی گرفته بوده می‌رود همان روز پول جهت میرزا کوچک میبرد و صورت اشخاصی را که حسین و علی قلمداد نمودند که هیئت رئیسه میباشند و انجمن در منزل آقا طاهر پسر بصیرالرعایا داشتند آن صورت را هم حسب الامر به ایالت فرستاده شد تا فردا جلب شوند تا در این اداره استنطاق که شده محض استحضار خاطر مبارک عرض شد سواد مطابق اصل است.

محل مهر و امضاء

وزارت داخله، اداره تشکیلات نظمیه ایران، نمره ۳۲۵۲، (مورخه) ۲۰ برج میزان توشقان نیل ۱۳۳۳ ق (مهر ۱۲۹۴ ش)

حضور مبارک آقای رئیس و تشکیل‌کننده نظمیه رشت و انزلی- تا این ساعت که دو بعد از ظهر ۱۳ اکتبر است داخله شهر رشت و انزلی در کمال نظم است و با کمال جدیت مشغول کار هستیم در این موقع اطلاعات ذیل را به حضرت عالی می‌دهم. دو ساعت قبل هم تلگراف انگلیسی مخابره کرده‌ام:

امروز قبل از ظهر راپورت رسید عبد الرزاق خان مأمور حکومت با چند نفر سوار شفتی که همراه داشت در پشت پسیخان با جنگلی‌ها مصادف شده عده جنگلی‌ها به طرف آنها شلیک کرده‌اند سه نفر از همراهان عبد الرزاق خان تیر خورده و کشته شده گویا بقیه هم فرار کرده‌اند بعد از رسیدن این خبر حکومت جلیله کاپیتن [محمود خان] ژاندارم را خواسته امر کرد که باید با تمام عده ژاندارم بروی به کمک عبد الرزاق خان و جنگ با عده جنگلی و هرگاه برای این کار حاضر نیستی باید با عده خودت برگردی به قزوین- زیرا که جنرال قونسول می‌گوید اگر ژاندارمها برای دفع جنگلی‌ها نروند من آنها را خلع اسلحه می‌کنم. کاپیتن ژاندارم مهلت خواسته که امروز بعد از ظهر به وسیله تلگراف حضوری در اینباب از ماژور چلسترم کسب تکلیف نماید. حالا که مشغول

عرض این راپورت هشتم آژان آمده راپورت داد که نعلش دو نفر از همراهان عبد الرزاق خان را به شهر آوردند. در داخل شهر امنیت برقرار است و خبری نیست جز اینکه مردم عصبانی مزاج شده‌اند.

سه نفر از مقصرین پلنیکي را که قونسولگری مستقیما جلب کرده بود امروز تسلیم نظمیه نمود. میرزا محمود گارنیه هم از چند روز قبل بر حسب تقاضای قونسولگری در نظمیه توقیف است دو سه نفر دیگر هم که عبد الرزاق خان گرفته فرستاده بود، حکومت به نظمیه فرستاد. دیروز به حکومت گفتم در نظمیه برای توقیف اینگونه مقصرین جا نداریم. گفتم با آقای رئیس تشکیلات تلگراف کنید با وزارت جلیله داخله مذاکره کرده اجازه بگیرند در جنب اداره نظمیه برای توقیف مقصرین پلنیکي اجازه نموده حضرات را آنچه تاکنون دستگیر شده و آنچه بعد از این دستگیر می‌شوند در آنجا توقیف. این بود که بنده هم عصر به حضرت عالی تلگراف کردم که هر طور امر می‌فرمائید اطاعت نمایم. چند فقره مطلب در راپورتهای سابق عرض کرده و تکلیف خواسته‌ام مستدعیم با آقای عبد الله خان دبیر بفرمائید جواب آن مطلب را به بنده بنویسند که مطلع شده از آن قرار رفتار نمایم.

[وزارت داخله، اداره تشکیلات نظمیه ایران، نمره ۳۷۳۵، مورخ ۲۹ برج عقرب توشقان ثیل ۱۳۳۴ ق(۱۲۹۵ ش)] [مقام منبع وزارت جلیله داخله دامت شوکته - با کمال احترام خاطر مبارک را مستحضر میدارم که بعد از مسافرت بنده به طهران ایالت جلیله گیلان عبد الرزاق خان حاکم شفت را با عده ای تفنگچی که چهار یا پنج نفر آنها دارای تفنگ پنج تیرو بقیه تفنگهای سرپرداشته‌اند مأمور دستگیر کردن عده مجتمع در جنگل می‌نمایند. مشارالیه نیز رفته در یک فرسخی شهر چند روزی توقف می‌نماید و بالاخره به واسطه دستگیر کردن او چند نفر قاصد جنگلی‌ها را چند نفر از جنگلی‌ها بطور مسلح در همان یک فرسخی شهر به عبد الرزاق خان حمله کرده سه نفر از همراهان او را می‌کشند و خود عبد الرزاق خان فرار کرده در دهات اطراف پنهان میشود تا پس از ده یا پانزده روز به زحمت خودش را به شهر میرساند ایالت جلیله گیلان چند نفر قاصدین جنگلی‌ها را که عبد الرزاق گرفته به شهر فرستاده بود با

عده دیگری از اهل شهر که متهم به همدستی با جنگلی‌ها بودند امر به توقیف در محبس نظمیه می‌نمایند چون در محبس نظمیه برای مقصرین پلتیکی جا نبود و بعلاوه اداره تشکیلات نظمیه هیچوقت مداخله به امور پلتیکی نداشته و ندارد لذا آقا میرزا عبد الله خان سیف که در غیاب بنده کفیل اداره تشکیلات نظمیه رشت و انزلی بودند مسئله را به طهران به بنده راپورت دادند و تکلیف خواستند. بنده در جواب به ایشان تلگراف کردم که مقصرین را از ایالت جلیله قبول کرده و خانه در خارج برای حفاظت آنها تهیه کرده و آنها را نگاهداری نماید. بعد از رسیدن جواب بنده آقا میرزا عبد الله خان سیف هم بر حسب وظیفه اداری خودش اطاعت نموده چند نفر مقصرین را که ایالت جلیله دستگیر فرموده بودند پذیرفته در جای معین نگاهداری می‌نماید بعد از طرف ایالت جلیله به ایشان گفته میشود که سه نفر از مقصرین مستقیماً از طرف قونسولگری جلب و در قونسولخانه توقیف هستند و قرار شده آنها را هم به نظمیه تحویل نمایند. چند نفر آژان بفرستید آنها را بیاورند آقا میرزا عبد الله خان فوراً می‌فرستد آن سه نفر را از قونسولگری تحویل گرفته به نظمیه می‌آورند و جزو سایرین نگاهداری می‌کند و برای آنکه مدارک توقیف آنها معلوم شود (چنانچه خود آنها هم مصر بوده‌اند در استنطاق خودشان) به وسیله محمود خان مفتش با تأمینات استنطاقی از آنها بعمل آورده برای ایالت می‌فرستد و ایالت جلیله تأکید در حفظ چند نفر از آنها کرده و چهار یا پنج نفر از آنها را مرخص می‌کند نظریه اینکه در استنطاقات مظنونینی برای آنها معلوم نبوده و فعلاً هم عده ای از همان مقصرین به امر ایالت جلیله در تحت حفاظت نظمیه هستند بدون اینکه اداره تشکیلات نظمیه مستقیماً دخالتی در جلب یا توقیف آنها داشته باشد زیرا که اداره تشکیلات نظمیه رشت و انزلی فعلاً به امورات انتظاماتی از قبیل جنحه و جنایت و سرقت و مراقبت دارد دخیل امورات پلتیکی به هیچ وجه نمی‌شود و برای رسیدگی اینگونه کارها هنوز شعبه در نظمیه دائر نشده مگر اینگونه بعد از استحکام اساس اداره تشکیلات بعدها اگر لازم شود شعبه نیز برای رسیدگی امور پلتیکی شود و الا تاکنون ابداء دخالتی مستقیم در اینباب نشده است احترامات فائده را به این وسیله تجدید می‌نماید:

دولت علیه ایران، وزارت داخله، از تهران به دشت، نمره ثبت ۱۵۳۹۵/۳۹۲۵، به تاریخ ۲۸ محرم ۱۳۳۴/۳ آذر ۱۲۹۵ ه.ش.

حکومت جلیله گیلان- از قرار راپورتی که از نظمیة رشت و انزلی رسید چند نفر را به اتهام همراهی با مقصرین جنگلی دستگیر و در نظمیة آنجا توقیف کرده‌اید. تفصیل چیست و تقصیر این اشخاص چه بوده توضیحا اعلام دارید. [مطالبی که روی آن خط کشیده شد]: چند نفر مقصر جنگلی را که عبد الرزاق خان مأمور دستگیری آنها بوده امر به توقیف در نظمیة گردید.

وزارت داخله، اداره پرسنل، نمره ۵۲۸۱، بتاريخ ۲۵ آبان ۱۳۰۵ ه.ش. کابینه محترم ریاست وزرا ی عظام - از وزارت جلیله عدلیه تاریخ تحقیقی انقلاب گیلان را برای تعیین انتهای خدمت مستخدمین خود خواسته‌اند با مراجعه به سوابق تاریخ قطعی بدست نیامده ولی عباراتی هست که از آن کابینه محترمه تلگراف رمزی در آن تاریخ صادر گردیده متمنی است قدغن فرمائید با مراجعه به سوابق تاریخ تحقیقی را تعیین و اشعار دارند که به وزارت جلیله عدلیه ارسال شود.

امضا از طرف رئیس پرسنل احمد

مهر وزارت داخله

[حاشیه]: آقای میرزا غلامحسین خان و آقای میرزا سید رضا خان معلوم نمایند. خاتمه انقلابات گیلان تدریجی بوده و بعلاوه چندین دفعه امور گیلان تصفیه شد که تا بالاخره در زمان وزارت اعلیحضرت پهلوی سر میرزا کوچک خان را به طهران آوردند که سابقه‌اش در این وزارتخانه است.

آقای مستوفی جواب تهیه نمایند

ریاست وزرا، نمره عمومی ۹۴۸۸، تاریخ ثبت ۵ آذر ۱۳۰۵.

وزارت جلیله داخله- در جواب مراسله نمره ۵۳۸۱ اشعار می‌شود که در آرشیو کابینه ریاست وزرا تاریخ تحقیقی انقلاب گیلان بدست نمی‌آید زیرا انقلاب آنجا تدریجی و چندین مرتبه نسبت به تصفیه امور گیلان اقدام شده است.

امضا [عنایت الله سمیعی] (۸)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱ - ملك الشعراي بهار، تاريخ مختصر احزاب سياسي ايران تا انقراض قاجاريه، تهران، اميركبير، چ چهارم، ۱۳۷۱، جلد اول، ص ۱۶۷.
- ۲ - ابراهيم فخرائی - « سردار جنگل » ، انتشارات اميركبير، تهران - ۱۳۴۴، ص - ۴۶۴ به نقل از يحيي ديوسالار(مجله ارمان شماره های ۵ و ۶ سال ۱۳۴۴ زیر عنوان اتحاد اسلام و پیدایش جنگل بامضاء يحيي ديوسالار)
- ۳ - اسماعيل رائين، قيام جنگل، تهران، جاويدان، ۱۳۵۷، ص ۴۴. (۹ - ۱۷)
- ۴ - ابراهيم فخرائی - « سردار جنگل » - صص ۵۸ - ۵۱
- ۵ - * منبع: دکتر خسرو شاکری - "ميلاد زخم" يا "جنبش جنگل و جمهوري شوروي سوسياليستي ايران" - مترجم: شهريارخواجهيان - ناشر: اختران - چاپ: اول ۱۳۸۶ - صص ۱۰۱ - ۹۷
- ۶ - ابراهيم فخرائی - « سردار جنگل » - صص ۴۰ - ۳۵
- ۷ - همانجا - صص - ۶۷ - ۶۳
- ۸ - کشاورز، فتح الله، نهضت جنگل و اتحاد اسلام (اسناد محرمانه و گزارشها)، تهران ۱۳۷۱، انتشارات سازمان اسناد ملی ايران.

فصل چهارم

رویا رویی نظامی با انگلیسیان و پیامدهای آن

خسرو شاکری (زند) می نویسد (۱): «انگلیسیان به زودی تشخیص دادند که با کوچک خان نباید آنگونه رفتار می کردند که با دیگر اعضای طبقه سیاسی ایران کرده بودند. بنابراین، آنان پیشتر و در بهمن ماه (اوائل فوریه)، به تدارک جنگ پرداختند. یک طرح شامل بهره گرفتن از نیروهای ایللیاتی امیرمقتدر ضرغام السلطنه، امیرعشایر و چند ملای بخش تالش- دولا ب می شد. طرح دیگری که توسط بالفورد ر لندن پیشنهاد شد، تسلیح حدود «سیصد گرجی تقویت شده بانیروهای نامنظم تاتار» از سوی ارمنیان قفقاز بود. طرح سومی نیز پیشنهاد شد که عبارت بود از همکاری با دولت شائومیان در باکو. انگلیسیان که طرح خویش را حتی از متحدان روسی خود پنهان نگاه داشته بودند، در عین حال ترتیبیاتی برای تقویت نیروها، به ویژه با سلاح سنگین حمایت هوایی، در نظر گرفتند، هر چند فرمانده دنسترویل بر این باور بود که نیروی جنگل را «نباید چندان جدی گرفت.»

جنگلیان به نوبه خود، برای جنگ آماده می شدند، هر چند آنان خام اندیشانه از کمیته انقلابی روس تضمین خواستند که ژنرال های تزاری در صورت آغاز درگیری با انگلیسیان، بی طرف بمانند. کمیته روس درخواست کرد جنگ ۱۵ روزه تعویق افتد. این تاکتیک به سود انگلیسیان بود. جنگلیان تهدید کردند پل منجیل را منفجر می کنند تا مانع عبور نیروهای انگلیسی شوند، امری که به نظر آنان «در تضاد با استقلال ایران» بود. با این تفکر، جنگلیان در پی تصرف انبارهای مهمات روسیان برآمدند تا مبادا به دست انگلیسیان بیفتند.

در این میان، کوچک خان برای کاستن از تنش، در ۲۲ خرداد (۱۱ ژوئن) با آزادی اوکشات، رئیس بانک شاهی، ئومک لارن، کنسول انگلیس، موافقت کرد. با این حال، همان طوری که پیشتر گفته شد در ۲۳ خرداد (۱۲ ژوئن)

نیروهای جنگل درمنجیل به ناگاه مورد حمله «نیروهای مشترک» روسی - انگلیسی قرار گرفتند. ۱۰ تا ۲۰ هزار نیرو به فرماندهی یک ژنرال انگلیسی با ۲۰۰۰ جنگلی رویا رو شدند. گزارش های غیررسمی از تلفات ۵۰ تا یک صد نفری جنگلیان، زخمی های بسیار و شمار نامعلومی اسیرحکایت داشتند. جنگ نامنظم تا مرداد ماه (اوایل ماه اوت) به درازا کشید. انگلیسیان و متحدان روسی شان سرانجام موفق شدند تا راه خود را به سوی سواحل خزر به کمک بمباران هوایی، مسلسل سنگین، زره پوش و توپخانه که جنگلیان فاقد آنها بودند، بگشایند. **انگلیسیان حتی کل یک دهکده را که دهقانانش به جنگلیان کمک کرده بودند، به آتش کشیدند و سوزاندند. کریستوفر سایکس این عملیات را «قصابی جنگلیان نامید.**

انگلیسیان هنگام خروج از رشت و انزلی، این دوشهر را بمباران کردند و بسیاری از غیرنظامیان را کشتند و زخمی کردند. طی تقریباً دو جنگ، هر دو طرف به تبلیغ در میان گیلانیان پرداختند. انگلیسیان عمدتاً جنگلیان را به همدستی با دولت های محور متهم می کردند، اما همچنان که یک گزارش دیپلماتیک کنسول انگلیس، مک لارن، در هنگامه جنگ نشان داد، گوش گیلانیان به این تبلیغات بدهکار نبود. **مک لارن عدم محبوبیت انگلیسیان را به «مسئولیت اخلاقی» آنان در «کشتار و تجاوز به زنان و کودکان از سوی نیروهای بیچراخف» که زیرچتر مالی انگلیسیان بودند، نسبت می داد.** از سوی دیگر، جنگلیان با رد اتهام همکاری با آلمان و ترکیه، روزنامه نگاران و سیاستمداران هوادار انگلیس در تهران را به خاطر موضع خفت بارشان نسبت به استقلال کشور به باد حمله می گرفتند، مرعوب شدگان تبلیغات انگلیسیان را محکوم می کردند و بر عزم خود در بازگرداندن استقلال ایران، برقراری یک دولت مشروطه و ریشه کنی فساد دولتی تأکید می کردند.

جالب آنکه، آنان به دولت آمریکا نیز به خاطر بی تفاوتی نسبت به جنابات انگلیسیان در ایران، در عین صدور بیانیه های پرطمطراق به نام آزادی، استقلال ملی و عدالت، هشدار دادند. و سرانجام، اظهار نگرانی انگلیسیان نسبت به رفاه و آسایش ایرانیان را ریاکارانه خواندند. آنان به هم میهنان خود وضعیت

ناگوار مردم کرمان، یزد، کرمانشاه، همدان، قزوین و گیلان را در نتیجه اشغال انگلیس یاد آوری کردند، و با اشاره به وضعیت جاری در سایر کشورها، مثل هند و مصر، ادعای انگلیسیان در مورد علاقه به استقلال ایران را مضحک خواندند. از نظر جنگلیان، انگلیسیان نه فقط به آنان حمله کرده بودند، بلکه تشکیل تفنگداران جنوب ایران دلیل کافی بر اثبات مقاصد دشمنانه ایشان بود.

جنگ دوم ماهه سرانجام با امضای یک «قرارداد صلح» بین جنگلیان و انگلیسیان به پایان رسید. طبق این قرارداد، جنگلیان نیروهای خود را از جاده قزوین - انزلی دورنگاه می داشتند، مأموران خارجی را از صفوف خود اخراج می کردند، مواد غذایی به انگلیسیان می دادند، زندانیان انگلیسی (از جمله سروان نوئل) را آزاد ورشت را تخلیه می کردند. از سوی دیگر، انگلیسیان موافقت می کردند تا رضایت جنگلیان را در مورد عبور نیروهای نظامی غیر انگلیسی از طریق گیلان جلب کنند، نیروهای خود را در پی مواد غذایی به مناطق روستایی نفرستند، در امور داخلی ایران دخالت نکنند، مگر آنکه ایرانیان وارد یک اتحاد ضد انگلیسی شوند، و با برنامه های اتحاد اسلام مادام که تهدیدی علیه انگلیسیان نباشند، مخالفت نکنند. و سرانجام این قرارداد مردم گیلان را دعوت به انتخاب یک والی موقت می کرد تا زمانی که والی جدید از تهران منصوب شود.

آشکار است که انگلیسیان شرایط خود را به عنوان فاتحان جنگ دیکته کردند. با این حال، در آن زمان و حتی دیرتر، جنگلیان سعی می کردند تصویری ضعیف تر از پیروزی کامل انگلیسیان از این قرارداد به دست دهند. عمل جنگلیان بدون شک نوعی حفظ ظاهر به شمار می رفت. با این همه، پیروزی انگلیسیان کامل نبود، زیرا مجبور شدند امتیازات معینی به «میزبانان» محلی خود بدهند، که برای حفظ صلح در منطقه خزر، مادام که در آن جا حضور داشتند، ضروری بود. انگلیسیان می دانستند که محبوبیت جنگلیان از محدوده گیلان فراتر می رود. اما آنان به یک پیروزی سیاسی دست یافتند. انگلیسیان ضمن درگیر بودن در جنگ با جنگلیان، از بحران کابینه در تهران سود بردند و نامزد مورد نظر خود را به احمد شاه جوان تحمیل کردند. در ۲۱ تیرماه ۱۲۹۷ (۱۱ ژوئیه

۱۹۱۸) حسن وثوق به عنوان نخست وزیر منصوب شد. به این ترتیب، بازی قدرت مربوط به کابینه در دوران جنگ موقتاً متوقف و اوضاع به سود انگلیسیان تثبیت شد.

این پیروزی عمده انگلیسیان، پس از ورود بیچراخف و اخبار مربوط به نزدیک شدن قریب الوقوع نیروهای انگلیسی، بعد از مدت کوتاهی با سقوط شورای بلشویکی باکو در ۳۱ ژوئیه (۱۰ مرداد)، تکمیل شد. این رویداد و شکل گیری دیکتاتوری انگلیسی در نواحی خزر مرکزی از یک سو و شکست نیروهای ترکیه در گرفتن باکو از سوی دیگر، پیروزی دیگری را برای انگلیسیان به بار آورد. برپایی دولت طرفدار ترکیه مساواتچی در باکو در اواسط سپتامبر ۱۹۱۸ (اواخر شهریور ۱۲۹۷) در نهایت، با پایان جنگ به سود انگلیسیان تمام شد؛ زیرا انگلیسیان نه فقط حوزه های نفتی (قفقاز) را اشغال کردند، بلکه رژیم مساواتچی را تحت الحمایه خود قرار دادند و شرایط خود را به آن تحمیل کردند.

چنانکه این امر حتی مورد توجه دولت هواداران انگلیس و وثوق در تهران واقع شد که خواستار وحدت عمل دولت های ایران و آذربایجان در عرصه سیاست خارجی شد.

چیرگی انگلیسیان در تابستان ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) تأثیر روانی ژرف و فزاینده ای بر صحنه سیاسی ایران نهاد، و اوج آن در زمان آتش بس بود که انگلیسیان فاتح جنگ اعلام شدند. در نتیجه، افزون بر پناهنده شدن» (پس از نبرد منجیل) امیر عشاير خلخال، رئیس ایل شاهسون شاطرانلو که یک سال پیش از آن از سوی جنگلیان به والی گری رشت منصوب شده بود، زمین داران مرتجع محلی به پشت گرمی دولت جدید تهران به یک لشکر کشی نظامی برای گرفتن لاهیجان دست زدند، که تنها مرکز شهری باقی مانده در اختیار جنگلیان بود. این نیرو به فرماندهی امیر اسعد (سعدالدوله، پسر بزرگتر سپهسالار تنکابنی) تشکیل شد. جنگلیان سوگند وی را به او یادآوری کردند که با جنگلیان نجنگد، اما وی حمله برنامه ریزی شده خود را پی گرفت. فرمانده جنگلیان، دکتر حشمت (۲)، با نیروهای تقویتی اعزامی از سوی کوچک خان، ظرف چند ساعت نیروهای

امیراسعد را شکست داد و برخی از نیروهای تحت فرماندهی سردار مقتدر ضرغام السلطنه از تالش را تارومار کرد. سپهسالار که از شکست پسرش به خشم آمده بود، خود با ۱۵۰۰ تن عازم لاهیجان شد. وی نیز پیش از آنکه درگیر نبرد شود، با جنگلیان به توافق رسید و به والی گری تنکابین (املاک خودش)، به شرط اداره امور مالی آن توسط جنگلیان رضایت داد.

چیرگی انگلیسیان و کارزار جدید علیه جنگلیان

انگلیسیان با تشخیص این امر که نمی توانستند نیروی عمده ای را علیه جنگلیان اختصاص دهند و رهبران قبایل محلی نیز در نابود کردن آنان شکست خورده بودند و شکست نظامی جنگلیان چندان تأثیری بر کاهش قدرت سیاسی آنان نگذاشته بود، در صدد برآمدن کوچک خان را به سوی خود جلب کنند. آنان می دانستند که نقش جنگلیان در مواجهه با ترکان تعیین کننده بود. از اینرو، به رغم چیرگی آشکار آنان پس از پیروزی متفقین در نوامبر ۱۹۱۸ (آبان ۱۲۹۷)، و وجود یک دولت گوش به فرمان در تهران، تلاش خود را بر یافتن یک راه حل سیاسی برای مشکل جنگلیان متمرکز کردند و یک رویکرد سه وجهی را با استفاده از روش «چماق و نان قندی»، به عنوان هسته مرکزی آن، برگزیدند. اولاً، تلاش کردند کوچک خان را به مذاکره با دولت تهران وا دارند. ثانیاً، نمایندگانی از تهران به گیلان فرستاده شدند تا رهبران جنگلیان را به ترک مقاومت در برابر دولت طرفدار انگلیس و ثوق تشویق کنند. و سرانجام، یک والی کل بی رحم را با پشتیبانی لشکر قزاق و با هدف سرکوب کامل جنبش جنگل از طریق برپایی حکومت وحشت به گیلان فرستادند که به عنوان آخرین چاره قرار بود نیروهای انگلیسی قدرت او را تقویت کنند.

با چنین زمینه هایی در ذهن، سرگرد اوکشات در ۲۷ شهر یور ۱۲۹۷ (۱۷ سپتامبر ۱۹۱۸) به دیدار کوچک خان رفت. وی رهبر جنگلیان را ظاهراً «از هر نظر آماده حل اختلافاتش با دولت ایران یافت و وعده داد که برای این منظور پیامی به تهران بفرستند.» وی «کاملاً تمایل داشت که انتصاب همه

مقامات متعدد ادارات ایالت را برعهده دولت کنونی « به رهبری وثوق بگذارند، زیرا به نظری بیشترین منافع ایران برعهده انگلیس قرار داشت که باید استقلال و حرمت ایران پس از جنگ را تضمین کند. به علاوه، کوچک خان، بنابر ارزش هایی ابراز تمایل کرد که در صورت اعلام جنگ ایران به ترکیه، به افسران انگلیسی اجازه دهد به نیروهای وی بپیوندند، اما وی مجبور بود که در ارتباط با امکان برقراری یک « رابطه گناه آلود کوچک » چنانچه یک دولت ضد انگلیسی در تهران برسرکار آید. با اتحاد اسلام « مشورت کند. خلاصه این که اوکشات با احساسی کاملاً خوش بینانه نسبت به آینده روابط با جنگلیان آنجا را ترک کرد و با خود می اندیشید که اگر با آنان « به شیوه ای مدبرانه» برخورد شود، کمک « قابل ملاحظه ای » برای انگلیسیان خواهند بود.

با این حال، رفتار جنگلیان در ماههای پس از شکست و امضای قرار داد با انگلیسیان ظاهراً حکایت از این داشت که آنان در واقع پیروز میدان بوده اند. سروان یان مویر (Jan Moir) از اعضای دفتر سیاسی دانستر فورس (نیروهای تحت رهبری ژنرال دنسترویل) با توجه به آنچه جنگلیان در آن زمان درگیلان انجام می دادند، اظهار داشت که سیاست دولت وی « صلح به هر قیمت » بود، زیرا اعمال جنگلیان با سخنانشان نمی خواند: آنان به تازگی والی انزلی (نادر میرزا) را که « دوستی آشکاری » با انگلیسیان داشت و « بسیار زورگو» بود، دستگیر کرده و موجب مرگ او شده بودند. مویر از سیاست قیمت گذاری برنج توسط جنگلیان، موضع « شورشی» آنان نسبت به دولت تهران، مداخله در امور اداری گیلان و در دعوت وثوق برای فرستادن نماینده به تهران، شکایت داشت. وی با متهم کردن جنگلیان به نشان دادن علاقه به این که می توانستند « ما را نادیده بگیرند و چوب لای چرخمان بگذارند، بدون این که مجازات شوند»، اضافه کرد که « همانند دیگر جنبش های ایرانی، میهن دوستی جنگلیان صرفاً پوششی برای راهزنی است.» سرگرد مک دائل در انزلی نیز طرز فکر موهن مشابهی داشت.

وثوق الدوله نیز با تلخکامی نزد مأمور سیاسی انگلیس، کنیون، «از رفتار جنگلیان

نسبت به دولت ایران که عملاً درمقابل آن سربه شورش برداشته بودند»، شکایت می کرد. اگرچه نمایندگان اعزامی دولت به گیلان به جنگلیان گفته بودند که والی جدید با مشورت با آنان منصوب خواهد شد، جنگلیان «پاسخ رضایت بخشی» نداده بودند. نخست وزیر با توجه به قرار داد انگلیسیان با جنگلیان «علاقه مند بود که بداند» نظرانگلیسیان درمورد اعزام نیرویی از سوی دولت برای «مجازات» آنان چه بود. سرهنگ دوم کنیون در یادداشتی از قزوین، با مویر موافقت کرد که قرار داد یاد شده نمی توانست تا ابد برای انگلیسیان «الزام آور» باشد.

وی پیشنهاد کرد که به جنگلیان اطلاع دهند وزیرمختارشان در تهران مخالف نظر آنان بود و اگر جنگلیان لجاجت به خرج می دادند، انگلیسیان مانع اقدامات لازم دولت ایران برای مهار کردن آنان و، در صورت لزوم، کمک به آن اقدامات نمی شدند.

این اظهارات آشکارا بلوف بود همانطور که کنیون بعدها تأیید کرد، دولت تهران در موقعیتی نبود که درمقابل شورشی ها «دست بالارا داشته باشد». مأموران انگلیسی تأکید کرد که دشمنی بین جنگلیان و دولت تهران مشکلاتی جدی پیش خواهد آورد: «فکر می کنم به صلاح وزیرمختار باشد که با استفاده از حسن نیتش به هر دو طرف کمک کند تا به روش همزیستی (modus vivandi) وی، در ۱۵ آبان (پنجم نوامبر) امیدوارانه پیشنهاد کرد که جنگلیان «چنان چه دولت برنامه ای میهن دوستانه و آزاد منشانه در پیش گیرد و... اشغال انگلیسی در کار نباشد»، به اقتدار و مشروعیت آن گردن بگذارند.

ظاهراً این طرز فکر آشتی جویانه بایستی در نامه و وثوق الدوله به جنگلیان در ۲۴ آبان (۱۴) نوامبر منعکس می شد. در راستای «منافع کشور» نخست وزیر با «هرگونه نمایش اختلاف و عدم تمرکز (همچون امری) تحمل ناپذیر» مخالفت کرد و افزود که اجرای «تدابیر عملی برای دستیابی به آرمانهای ملی» فقط زمانی امکان پذیر بود که اقتدار دولت به همه بخش های کشور گسترش یافته بوده باشد. اما وی پیشنهاد کرد که یک نیروی ۵۰۰ تا ۷۰۰ نفری جنگل را با حقوق ماهانه «مکفی»، که تحت فرمان دولت مرکزی باشد و درکاری دخالت نکند

مگر به دستور دولت، حفظ کند. محتوای این پیشنهاد مصالحه به یک رشوه در شکل حقوق ماهانه به هسته اصلی جنگلیان و قولی مبهم به انجام اصلاحات خلاصه می شد که جنگلیان فکر کردند نمی توانستند آن را با آبروی سیاسی خود معامله کنند.

مقاومت نخست وزیر پشوانه محلی آن گروه از زمین داران - بازرگانان را با خود داشت که برخی حقوق ویژه خود را طی آن دوره پر آشوب از دست داده بودند. این گروه ها بدون تردید از بیم زیانهای بیشتر، تظاهراتی در مساجد به راه انداختند و تهدید کردند که اگر جنگلیان ۱۰ درصد مالیات (عشریه) را لغونکنند، بازار را تعطیل خواهند کرد. اما جنگلیان بیدی نبودند که از این بادهای بلرزند، و در مقام توضیح به انگلیسیان گفتند که آنان صرفاً طبق قانون مجلس و از طرف دولت تهران مالیات می گرفتند و با این کار خود ایالت را از سر مقامات فاسد و کهنه پرست خلاص می کردند. در عین حال، جنگلیان آمادگی خود را برای اطاعت از دولت مرکزی و پذیرش والی منصوب آن، به شرط درستکاری و میهن دوستی وی، اعلام کردند.

در حالی که دولت و ثوق نمایندگان گوناگونی را به گیلان می فرستاد تا با جنگلیان مذاکره کنند، سفارت انگلیس به افسران نیروهای شمال دستور داد که کوچک خان را به پذیرش شرایط تهران تشویق کنند. دوفرستاده نخست تهران - حاجی آقا شیرازی، یک روحانی «مورد احترام و آزادیخواه» و محمد تدین، یک عضو راست گرای حزب دموکرات - همچون خود و ثوق، توفیقی به دست نیاوردند. جنگلیان به رغم اعلام مکرر تمایل شان به اطاعت از تهران، به هر دلیلی نسبت به وثوق و دولتش بی اعتماد بودند. آنان وی را یک دموکرات سابق می دانستند که طی بحران ناشی از اولتیماتوم دولت روس در ۱۹۱۱، امیدهای دولت مشروطه و اصلاحات را دریای روسیان قربانی کرده بود. وی که مدت کوتاهی در پائیز ۱۲۹۵ نخست وزیر شده بود، به همراه وزیرکشورش، سپهدار رشتی، با کنسول روسیه توطئه نابودی جنگلیان را طرح کرده بود. چنین سیاستمدارانی قابل اعتماد نبودند، به خصوص، در آن زمان، که تحت قیومیت مستقیم انگلیسیان قرار داشتند.

شرایط « نهایی » وثوق، که پیشاپیش به تأیید سفارت انگلیس رسیده بود، از این قرار بود:

۱ - دولت ایران تا ۲۰۰۰ نفر از نیروهای مسلح اتحاد اسلام را استخدام می کند، به شرط آنکه آنان همه مهمات، از جمله توپخانه، مسلسل، تفنگ و فشنگ خود را تحویل دهند. این عده به واحدهایی تقسیم و در نواحی مورد نظر دولت مستقر خواهند شد؛ ۲ - اتحاد اسلام به عنوان یک نیروی نظامی باید برچیده شود، اما دولت اعتراضی به ادامه موجودیت آن در رشت به عنوان یک « جمعیت سیاسی » نخواهد داشت؛ ۳ - همه مدارس و مؤسساتی که از جانب اتحاد اسلام تأسیس شده اند تحت نظارت و کنترل دولت تهران قرار خواهند گرفت؛ ۴ - انتخابات گیلان برای تعیین نمایندگان مجلس چهارم پس از ورود والی منصوب دولت برگزار خواهد شد. این شرایط که سفارت انگلیس آنها را « بسیار معقول » خواند، چیزی کمتر از تسلیم کامل جنگلیان به دولت تهران نبود که به سرسپردگی به انگلیس اشتهار داشت. از اینرو کوچک خان بی هیچ تردید آنها را رد کرد. با این حال، انگلیسیان بدون آنکه جنگلیان را به رسمیت بشناسند تماس خود را با آنان حفظ کردند، که هدف از آن تشویق جنگلیان به مذاکره با دولت وثوق بود. حتی سرگرد اوکشات پیشنهاد کرد که از طرف آنان با تهران به مصالحه ای دست یابد. هر چند وی ابتدا « اجازه یافت » تا با دولت تهران مذاکره کند، کوچک خان « توصیه دوستانه » او را رد کرد.

در این مرحله، جنبشی علیه کوچک خان با سازماندهی ملای زمین دار حاجی بحر العلوم و پزشک زمین دار، مالک الحکما، تشویق و پشتیبانی شد (همانطور که قبلاً گفته شد، زمین داران مخالف جنگلیان و ده درصد مالیات عشریه آنان بودند. تجار نیز از این مالیات صادراتی تحمیل شده از سوی جنگلیان نفرت داشتند). آنان امید داشتند که متحداً مغازه داران و دهقانان را با توجه به مقاومت شان در مقابل اخذ مالیات، بسیج کنند. رهبران مخالف، روحانیون درباری را نیز بسیج کردند تا مردم را علیه کوچک خان بشورانند و تهران را تحت فشار بگذارند که به گیلان نیرو بفرستد و به حکومت جنگلیان پایان دهد. آنان در عین حال، بر آن بودند تا کوچک خان را با اتهامات سوء استفاده مالی بی

اعتبار کنند. آنان نه تنها با چاپ اعلامیه به تقبیح وی پرداختند، بلکه دو سوء قصد نافرجام را علیه جان وی سامان دادند. کوچک خان نیز پس از دستگیر شدن مجرمان، آنان را آزاد کرد.

با فرا رسیدن سال نو (میلادی)، اختلافات به اوج خود رسید. در اوایل ماه ۱۲۹۷ (اواسط ژانویه ۱۹۱۹)، وزیر مختار انگلیس در تهران، سرپرسی کاکس (Sir Percy Cox) تحت فشار یک جنبش شورشی که به «مرحله حادی» رسیده و او نتوانسته بود با مذاکره آن را از میان بردارد، به فکرواداشتن دولت ایران به دادن یک اولتیماتوم ۴۸ ساعته به جنگلیان برای پذیرفتن آخرین پیشنهادهای آنان، افتاد. کاکس، که جنبش جنگل را «تهدیدی جدی» برای منافع انگلیس و دولت و ثوق می دید، فرو نشاندن آن را پیش از خروج نیروهای انگلیسی از ایران ضروری یافت، زیرا تهران «یاری آن را نداشت هیچ گونه اقدام مؤثری، علیه آنان انجام دهد. اگر آنان توجهی به اولتیماتوم نشان نمی دادند، کاکس حمله همزمان نیروهای سپهسالار، امیرافشارو خان های تالش از شرق و غرب به گیلان را مورد نظر قرار می داد.» (همچنین) پیشنهاد شد که نیروهای انگلیس مستقر در شمال ایران باید با به دست گرفتن کنترل رشت و انزلی و احتمالاً فرستادن هواپیما برای بمباران دهکده های محل استقرار جنگلیان، همکاری کنند.»

اما در جلسه ای که در ۱۸ بهمن میان سروان ویکهام (مأمور سیاسی نیروهای شمال)، سرگرد اوکشات مدیربانک شاهی، سرهنگ متیوس (فرمانده نیروهای انگلیسی) و افسر فرمانده کل، در رشت برگزار شد، «پس از ملاحظات مقتضی»، علیه اقدام نظامی فوری توصیه هایی به عمل آمد. دلایل ممانعت از این قرار بود: ۱- با توجه به نیروهای تحت اختیار ستاد فرماندهی، «نقشه یاد شده در حال حاضر عملی نیست»؛ و ۲- «با توجه به وضعیت فرودگاه ها، پرواز هواپیما تا ۶ هفته آینده امکان پذیر نیست»، و در نتیجه، خط ارتباطی انگلیس از انزلی «ممکن است جداً به مخاطره بیفتد»؛ و ۳- قزاقان ایرانی برای جنگ با جنگلیان قابل اتکاء نیستند. از اینرو، آنان تصمیم گرفتند با کوچک خان ملاقات و در جهت تشویق او به پذیرش شرایط دولت، تلاش کنند.

در ۱۰ بهمن، ژنرال شامپیون، به همراهی معاون کنسول انگلیس، الدرید (دستیار مأمور سیاسی نیروهای شمال)، اوکشات، متیوس و ویکهام، درپسیخان با کوچک خان دیدار کردند. کوچک خان، درکنار میرزا حسن خان، افسر پیشین ژاندارمری، «به صراحت» و «سادگی» به میهمانان خود گفت که وی «هیچ گونه اعتمادی به دولت کنونی ندارد.»؛ دولتی که به هیچوجه نماینده مردم ایران نبود. وی اعلام کرد مادام که طرفدارانی داشت، هرگز با آنان کنار نمی آمد. «تسلیم شدن درحال حاضر به معنای بی اعتبار اعلام کردن همه تلاش هایش... و به منزله (پذیرش) شکست خواهد بود.» با این حال، وی اظهار تمایل کرد که به شرایط مجلس تن بدهد و زمانی که ویکهام به وی گفت که دولت وثوق «تحت حمایت اخلاقی و مالی» انگلیس قرار داشت و از دولت های پیشین «بسیار متفاوت» بود، کوچک خان به ناگهان «به میان حرف او دوید و گفت» ما آماده مردن هستیم. ویکهام اندیشید که «بسیار نامحتمل است که وی با پیشنهاد حمایت (انگلیس) برای قبول والی گری یا هر مقام دیگر حکومتی اغفال شود.» گزارش وی با تأیید سرگرد اوکشات نوشته شد.

درپرتو این تحولات، نیروهای دولتی برای حمله احتمالی به شمال اعزام شدند. کوچک خان بدون فوت وقت به الدرید، معاون کنسول انگلیس در رشت، اطلاع داد که ازدادن اجازه استفاده از جاده قزوین به نیروهای قزاق خود داری خواهد کرد. الدرید در یک گفتگوی تلفنی با میرزا محمود گارنیه، نماینده کوچک خان، این موضوع را رد کرد که حرکت قزاقان نقض مفاد توافق امضا شده با انگلیسیان بود. کوچک خان هشدار داد که اگر درگیری ها آغاز شود، انگلیسیان باید بی طرف بمانند. الدرید متذکر شد که اقدام مورد نظر جنگلیان «جدی» تلقی خواهد شد و توصیه کرد که آنان دیدگاه های خود را درباره نیروهای قزاق رسماً اعلام کنند تا به آگاهی مقامات ذیربط رسانده شود. کوچک خان از الدرید دعوت کرد تا با وی دیدار کند، و به او رسماً هشدار داد که وی قزاقان وحشی «را یک نیروی ایرانی نمی شناسد، زیرا در گذشته این «مردان بی انضباط» به خانه های مردم ریخته، آنان را غارت کرده و دست به «اعمال خلاف عرف» (تجاوز) نسبت به زنان زده بودند. وی یکبار دیگر تصریح کرد که ورود این

نیروها به گیلان نقض توافق امضا شده با انگلیسیان بود. درید در ملاقات ۸ اسفند خود با کوچک خان، دیدگاههای فرماندهی کل را بیان کرد: نیروهای قزاق حق دارند که از جاده اصلی گیلان استفاده کنند، اما جنگلیان نه، زیرا حضور آنان نقض توافقتنامه بود! کوچک خان در جمع بزرگی از زمین داران در پسیخان، در حالی که ملایان، رهبران جنگلیان (جز حاجی احمد کسمایی) وسید جلیل اردبیلی رهبردموکرات، در کنارش بودند، با قاطعیت علیه هرگونه همکاری با دولت وثوق صحبت کرد. وی با ردادعاهای گزافه شخصی، اندیشه های جمهوریخواهی، یا داشتن هر قصدی علیه انگلیسیان، همکاری با دولت وثوق را نیز مردود دانست. وی به درید گفت: «من خود را بهترین (در میان) خوبان نمی دانم، بلکه یکی از بدترین ها می شمارم... و چیزی جز بد از اتحاد بدترین ها (درمیان) خوب ها ...با بدترین ها (درمیان) بدها- یعنی دولت وثوق، که وی از آن با عبارت «هفت شخص نادرست» یاد کرد - حاصل نمی شود.

امتناع سرسختانه کوچک خان از کرنش به خواست های انگلیس و اعتراض وی نسبت به تجاوز قزاقان به گیلان، با توجه به فرار و پناهندگی قریب الوقوع حاج احمد کسمایی، بهانه ای به دست رهبران نیروهای شمال داد که اعلام کنند نگرش جنگلیان به تازگی «دستخوش تغییرات رادیکال» شده بود که «به منزله بی اثر شدن توافق (امضا شده) با اتحاد اسلام» بود. در این زمان، مقامات نظامی انگلیسی آماده حمله ای همه جانبه به قوای جنگلیان می شدند. نیروی شمال در ۱۱ اسفند به مرکز فرماندهی خود در بغداد اطلاع داد که تلاش کوچک خان در بازداشتن قزاقان از ورود به گیلان «توجیه کافی» برای لغو توافقتنامه به دست می دهد. این البته با شهادت و یکهام در دو هفته پیش که گفته بود جنگلیان، «جز چند مورد جزئی، کاملاً توافقتنامه را رعایت کرده اند»، در تضاد آشکار بود. انگلیسیان که تدارکات نظامی شان به خوبی در جریان بود، می توانستند بر استدلال اخیر خود، که در توافقتنامه نیامده بود، دوباره تأکید ورزند که جنگلیان «باید به دولت مرکزی اعلام وفا داری کنند یا (در غیر این صورت) حمایت ما را از دست خواهند داد.»

تلاش انگلیسیان، اگر هم در جلب کوچک خان ناکام ماند، دست کم در مورد تشویق حاجی احمد و چندتن دیگر گسیخت پیوند با جنگلیان ثمربخش بود. نخستین نشانه های اختلاف در پائیز ۱۲۷۹ بروز کرد، اما ترمیم شد. انگلیسیان از خبر مربوط به چنان اختلافی استقبال کردند و حدس زدند که این وحدت دوباره، موقتی بود. کنسول انگلیس و دیگر افراد دینفع شروع به پختن حاجی احمد و آماده کردن ذهن او کردند. از جمله افراد سرشناس مورد نظر، میرزا رضا خان، همکار نزدیک کوچک خان، بود که او کشف اطمینان داده بود «خدمات» وی انگلیسیان و دولت تهران، بنا به انگیزه های «میهن دوستانه محض» او بود که وی را شایسته انتصاب به مقام ریاست والیه گیلان می کرد. میرزا رضا خان، به ویژه در کار جدا کردن نه فقط حاجی احمد، بلکه یک گروه ۱۵۰ نفره از قزاقان بود که در بهمن ۱۲۹۶ به جنگلیان پناهنده شده بودند.

درواقع، کمیته رهبری جنگل (هیئت اتحاد اسلام) در ۷ دی در غیاب کوچک خان که به دلیل عملیات جنگی در جلسه حضور نداشت، تصمیم گرفت (بی تردید به تشویق حاجی احمد و میرزا رضا) «که شرایط دولت تهران را بپذیرد و جنگل را ترک کند و نیروهای خود را در اختیار دولت قرار دهد.» این تصمیمی نا محتمل بایستی زمینه اختلاف را بین کوچک خان از سویی و حاجی احمد و دو متحد عمده اش، میرزا رضا و دکتر ابوالقاسم خان، از دیگر سو، که هر دو در ماه اوت گذشته توافقنامه صلح را با انگلیسیان امضا کرده بودند، ایجاد کرده بوده باشد.

در سراسر زمستان ۱۲۹۷، اوکشات، رئیس بانک شاهی و الدرید، معاون کنسول، در پی تشویق حاجی احمد به گریز و پناهندگی بودند. در این میان به ویژه تلاشهای برادر حاجی احمد، شیخ محمود و برادر زنتش، حاجی بحر العلوم که ملای زمین دار، مرتجع و با نفوذی بود، اهمیت داشت. در حقیقت، بنا به یک گزارش، حاجی احمد و همراهانش که بیشترشان «بستگان خود وی و اشخاص صاحب زمین و ملک بودند» در اواسط دی ماه (اوایل ژانویه) از دولت وثوق درخواست «بخشش» کرده بودند، به شرط آنکه «دولت وثوق وزیر مختار بریتانیا رسماً آن را تأیید، مهر و امضا کنند.»

کوچک خان ظاهراً از پناهندگی قریب الوقوع آنان آگاه بود، و قاعدتاً باید از تماس پناهندگی با دولت تهران اطلاع پیدا کرده بوده باشد. در نامه ای که یکی از نمایندگان جنبش در تهران، شیخ محمد رشتی، برای دکتر حشمت فرستاد اطلاعات درخور توجهی، نه تنها درباره جدایی ابوالقاسم خان و میرزا رضا، بلکه اخباری نیز در خصوص عملیات جدید نظامی علیه جنگلیان با استفاده از نیروهای تازه نفس قزاق و ایلات مختلف داده شده بود.

کوچک خان با مشاهده به خطر افتادن وحدت جنبش در اثروادادگی و ضعف حاجی احمد دست به اقدامات پیشگراانه زد؛ (از جمله) طرفداران خود را جایگزین حامیان حاجی احمد کرد، در حالی که بسیاری از جنگلیان و متحدانشان به حاجی فشار می آوردند که تسلیم فشارهای دولت تهران و انگلیسیان نشود. نمایندگان دموکرات ها نیز واپسین تلاش های خود را برای متقاعد کردن حاجی احمد به پای بندی به تصمیمات اتحاد اسلام به عمل آوردند. نه این تلاش ها و نه پناهندگی برخی از پیروانش به کوچک خان، تأثیری بر جا نگذاشت، زیرا حاجی احمد بیش از این از طریق حاجی بحر العلوم رفیع تقاضای «بخشش» و «امان نامه» کرده بود. جلسه آشتی دوباره بین نمایندگان دوطرف در ۲۷ اسفند (۱۷ مارس) نیز نتیجه ای به بار نیاورد، زیرا به گزارش الدرید، شرایط حاجی احمد «طرحی متقلبانه» بود تا از امکان سازش مجدد جلوگیری کند، چه ظاهراً امان نامه وی پیش از این رسیده بود، دکتر حشمت، میرزا علی خان و عزت الله با احساس خطر، پیشنهاد دستگیری حاجی احمد و خلع سلاح همراهانش را دادند، اما کوچک خان چنان رفتاری را با رفقای هم‌رزم و مورد اعتمادش جایز ندانست.

در عفونامه وثوق الدوله خطاب به حاجی احمد و همراهانش به تاریخ ۷ فروردین ۱۲۹۸، چهار شرط ذکر شده بود: اولاً، باید همه سلاح و مهمات خود را تحویل دولت دهند؛ ثانیاً از فرمان های دولت پیروی کنند و آماده انجام آنها باشند؛ ثالثاً، همکاری کامل با دولت برای از بین بردن «شورشیان و مخالفان» به عمل آورند؛ رابعاً به اقدامی «علیه منافع دولت و مردم گیلان» دست نزنند. افزون بر اینها، برای اطمینان از «خیانت» نکردن، ویکهام اصرار

داشت که حاجی احمد یک تسلیم نامه رسمی جداگانه به امضای خود و رهبران (چریک) بنویسد، و در آن شمار هواداران خود و صورت ریزسلاح و مهماتی را که آماده تحویل آنها بود ذکر کند.»

همزمان با درخواست «عفو» حاجی احمد که بلافاصله پذیرفته شد و به فرار و پناهندگی شمار زیادی از پیروانش انجامید، سروان ویکهام از نیروهای شمال، کوچک خان و ده تن از دیگر رهبران چریک را دعوت کرد که ظرف ۴۸ ساعت با یکدیگر دیدار کنند. کوچک خان با احساس خطر از دام بودن این دعوت به بهانه «ناخوشی»، پیشنهاد زمان و مکان دیگری را داد، ویکهام با رد پیشنهاد متقابل کوچک خان، اولتیماتومی فرستاد، یک اعلام «اخطار» خصوصی که در آن خواستار تسلیم وی به دولت تهران بدون هیچ گونه تأخیری شد.

در این اولتیماتوم، که بلافاصله از طریق تلفن برای حاجی احمد و دکتر حشمت خوانده و متن آن نیز تحویل داده شد. ویکهام (با فراموش کردن آنچه در ۲۱ بهمن درباره کوچک خان گفته بود) جنگلیان را «اتباع شورشی» خطاب کرد و گفت که توافقنامه برای این امضاء نشده بود تا شورشیان را حفظ کند، بلکه به این منظور بود که از ایران «در مقابل حمله و اشغال» نیروهای ترکیه حمایت کند. وی برخلاف نظرتأیید آمیز قبلی خود، جنگلیان را متهم به «نقض مکرر» توافقنامه کرد. ویکهام با ذکر خودداری میرزا از انجام توصیه های دوستانه انگلیس در چند مورد، اکنون اعلام می کرد که انگلیسیان دیگر نمی توانستند «به دوستی» با اتباع غیرمطیع دولت ادامه دهند. ویکهام به کوچک خان «صمیمانه» توصیه کرد که ایران را ترک و تحت حمایت انگلیس در بین النهرین زندگی کند و از آنجا «پیشرفت» به دست آمده تحت توجهات دولت بریتانیا را مشاهده کند! به میرزا پنج روز فرصت داده شد که تصمیم بگیرد.

کوچک خان طی نشستی با نماینده دولت در ۱۱ فروردین در حضور حاجی احمد، اعلام کرد که چنانچه دولت ۱۳۵۰ تن از نیروهایش را تحت رهبری وی در گیلان به عنوان نیروهای ژاندارم می پذیرفت، وی مایل به تسلیم بود. نماینده دولت «که تا حدی ترسیده بود، با زحمت پاسخ داد که وی این مسئله را به مرکز گزارش خواهد کرد.»

ویکهام به درستی این را یک تاکتیک دفع الوقت دانست. کوچک خان در تقلاي آن بود که حمله نظامی مشترک به نیروهای خود را به تأخیر اندازد، زیرا از خطر بمباران هوایی دشمن، به ویژه در زمانی که پوشش درختان وجود نداشت، آگاه بود. وی امیدوار بود با گذربهار، از بدترین وضع، به رغم پناهنده شدن بسیاری از نیروهایش و بی روحیه شدن بسیاری دیگر از آنان، جلوگیری می شود. ویکهام در مقابل بلوف کوچک خان و ازسوی دولت تهران به صراحت پاسخ داد که تنها شرایط قابل پذیرش برای انگلیسیان همان هایی بود که درالنیماطوم آمده بود. وی برای اثبات این نکته، در ۱۰ فروردین نیروهای انگلیسی را با «سرعت ماهرانه ای» وارد شهر رشت کرد، گویی دست به کودتا زده بوده باشد.

در این حال، کوچک خان با آگاهی از نقشه های انگلیس برای یک حمله همه جانبه، همه تلاش خود را برای به دست آوردن سلاح و مهمات و هواپیمای نظامی از باکو، که در آن زمان تحت حاکمیت مساواتچی ها بود، به کار گرفت. سفر هیئت اعزامی به باکو توفیقی دربرداشت. کوچک خان برای کسب حمایت در مقابل بحران آتی، ظاهراً تصمیم گرفت که اخذ ده درصد مالیات زمین را نیز که جنگلیان از سال ۱۲۹۶ می گرفتند، لغو کند، با این امید که به جای درآمد از دست رفته، اموال دولتی و املاک ثروتمندان را مصادره کند.

در این زمان وضعیت کوچک خان به سرعت رو به وخامت می نهاد. افزون بر پناهندگی حاجی احمد و مردانش در همان روز (همچنان که کوچک خان پیش بینی کرده بود) سروان میرزا حسن خان، افسر ایرانی که قبلاً به جنگلیان پناهنده شده بود و ۲۵ قزاق «شورش» مراتب تسلیم خود را به ستاد فرماندهی انگلیس اعلام کردند. علاوه بر تدارکات نظامی «تلاش توان فرسایی ازسوی انگلیسیان به عمل می آمد.» تا کوچک خان را بی اعتبار کنند و چهره واقعی او را به عنوان یک شورش و راهزن نشان دهند، و به گیلک ها بیهودگی تلاش برای ایستادن در برابر دولت موردمحایت قدرت بریتانیا را بقبولانند. به علاوه، ملاها به رهبری حاجی بحر العلوم رفیع، زمین دار مرتجع، نیز نقش خود را ایفا می کردند، در حالی که در جریان مداومی از اشخاص «نا مرتبط با کنسولگری انگلیس» تشویق به رفتن به حنگل «در هیئت دلسوزان می شدند تا به کوچک خان و رهبران (چریک) توصیه کنند» که شرایط انگلیسیان را بپذیرند. از جمله

آنان برخی اعضای پیشین اتحاد اسلام و سردار محیی بودند که دیگر در زمره دوستان کوچک خان به شمار نمی آمدند و علاقه ای نیز به نجات جنبش نداشتند. آنان به میرزا « التماس می کردند » که تسلیم شود و « لذا دهقانان را از فاجعه جنگ برهاند. » این درخواست ها به ویژه در « ایجاد فضای نگرانی و نومیدی در میان افراد مردم، که مورد نظر دشمنان کوچک خان بود » مؤثر می افتاد، زیرا انگلیسیان شایع کرده بودند که تردیدی در انداختن بمب های « حاوی گاز های سمی با شعاع عمل ۵۰۰ یارد، به خود راه نمی دهند. » حاجی احمد، گویی برای تکمیل اقدامات خود، پس از دریافت اولتیماتوم انگلیس و تسلیم به دولت مرکزی، اتحاد اسلام، کمیته مرکزی و دیگر نهادهای مربوط به آن را منحل اعلام کرد.

آنچه موقعیت را برای کوچک خان اندوه بارتر کرد، رویگردانی یکی از بزرگترین یارانش، دکتر ابراهیم حشمت بود، که به زودی عملی شد. وی در ۱۷ اسفند به مأمور سیاسی انگلیس و فرمانده تزاری لشکر قزاق گفت که آماده تسلیم خود و ۴۰۰ تن از افراد مسلح اش و ترک بی درنگ گیلان بود. به وی ۱۰ روز مهلت داده شد که افرادش را جمع آوری کند، به شرط آنکه از هرگونه کمک به کوچک خان خودداری ورزد. با این حال، میرزا در دیدار با وی، هشدار داد که راهی را که برگزیده خطا بود و مسلماً به مرگ او می انجامد. استدلال های میرزا فقط تأثیر موقتی بر دکتر حشمت داشت، زیرا وی تحت تأثیر فضای روانی جدید حاکم بر کشور و سکوت و خروج همه سیاستمداران ضد انگلیسی که در چرخش ناگهانی پس از پیروزی انگلیسیان در نوامبر ۱۹۱۸ (آبان ۱۳۱۷) جنگلیان را واگذاشته بودند، دلسرد شده بود.

به رغم فرار انبوه هواداران، میرزا پذیرش آنچه در واقع دستورات انگلیس از طریق دولت و ثوق بود، سرباز زد. اوساکت ننشسته و تصمیم گرفته بود که همه اقامتگاه های جنگلیان را برچینند و به زندگی سیاری که پیشتر با آن آشنا بود، بازگردد. میرزا در مقر خود در فومنات، خطاب به افرادش راجع به وضعیت دشوارشان سخن گفت. وی بدون آنکه سخنان درستی درباره رفقای هم‌رزم متواری شده بر زبان آورد، به بقیه افراد گفت که وی نه برای منافع یا افتخار شخصی، بلکه برای آزادی ایران از یوغ بیگانه جنگیده بود. وی گفت که دیگر ادامه راه به همان شکل مقدر نبود، زیرا منابع غذایی و مالی آنان ته

کشیده بود اگر سربازان ایرانی را می‌کشتند مرتکب برادر کشی می‌شدند. وی اضافه کرد، آنانی که می‌خواستند مبارزه را ترک گویند و به آغوش خانواده باز گردند، می‌توانستند. بدون ترس از نکوهش، چنین کنند و اما وی اگر مجبور می‌شد به تنهایی مبارزه را ادامه می‌داد. در میان اشک و اندوه، آخرین مقر جنگلیان در گراب زرمخ، در ۶ فروردین ۱۲۹۸ (پیش از صدور آخرین التیماتوم انگلیس) برچیده شد، و ۹۴۳ رزمنده اعلام کردند که هر جا اوبرود به دنبالش خواهند رفت. این یک عقب نشینی تاکتیکی ضروری بود.

از آنجا که کوچک خان، همچون حاج احمد، از بلند کردن پرچم سفید سرباز زد، آخرین مهلت (به شکل اعلامیه‌های فروریخته از هواپیما در سراسر گیلان) خطاب به رهبران و شبه نظامیان جنگلی صادر شد. به این معنا که مقامات نظامی انگلیس که «در حرف علاقمند به برقراری امنیت، یک کاسه کردن قوانین، و پیشرفت و انکشاف ایران» بودند، اکنون در صدد برآمدن تا به دولت و ثوق در حل مسئله جنگل کمک کنند. این یک اعلام جنگ بود. لذا، زمانی که در اواخر فروردین نیروهای مشترک انگلیسی و لشکر قزاق ایرانی تحت فرماندهی افسران تزاری و فرماندهان انگلیسی نیروهای شمال حمله بی سابقه خود را علیه جنگلیان آغاز کردند، جنبش تحت رهبری کوچک خان در ضعیف ترین وضعیت خود قرار داشت. با این حال، پیش از آنکه حمله همه جانبه نیروهای انگلیسی، قزاق و ایلات تحت رهبری امیر عشا پیردرتالش از غرب و سپهسالار در مازندران از شرق، آغاز شود، میرزا کوچک منطقه فومن را ترک گفت و به لاهیجان رفت، و در آنجا به دکتر حشمت پیوست که هنوز تسلیم نشده بود. کل نیروهای جنگل که اکنون از زمین و هوا مورد تعقیب و پیگرد قرار گرفته بودند، به سمت شرق، تنکابن، حرکت کردند.

با نزدیک شدن خطر محاصره، میرزا یکبار دیگر نطق پرهیجانی ایراد کرد و به نظامیان و مردان خود گفت که اگر مایل بودند، می‌توانستند دسته جات خود را منحل کنند و بدون پشیمانی تسلیم شوند، زیرا درگیری‌های نظامی پیش رو، آنان را به مرگ، دستگیری یا برادر کشی تهدید می‌کرد. بنابراین گزارش‌هایی، منطق میرزا آن بود که نیروهای دولتی در واقع فقط در پی او بودند و آسیبی به رفقاییش در صورت تسلیم نخواهند رساند. در اواسط اردیبهشت، برخی افراد تصمیم به تسلیم گرفتند. از این گروه، پرشمارترین شان دسته دکتر حشمت

وافرادش بودند، که تضمین گرفته بودند که مورد آزار و سرکوب قرار نخواهند گرفت. متأسفانه، انگلیسیان و دولتی‌ها هیچ‌یک به قول خود وفا نکردند. در لاهیجان، مقر پیشین دکتر حشمت، با زندانیان بدرقتاری کردند و آنان را تحت ضرب و شتم قرار دادند و با طناب به یکدیگر بستند. همچنین مردم شهر لاهیجان، که در خط سیر آنان جمع شده بودند، مراتب «شادی» توجیه ناپذیر خود را نسبت به اسارت آنان ابراز داشتند و حتی آنان را سنگ باران کردند. برخلاف رفتاری که در رشت با آنان شد. وقتی که به رشت رسیدند، دکتر حشمت را از افرادش جدا کردند و (به گفته صبور و وفخراهی) به فرمان والی جدید، سردار معظم (تیمور تاش)، بلافاصله و بدون محاکمه به چوبه دار آویختند. تلاش حشمت در ایراد واپسین سخنرانی خطاب به جمعیت تماشاگرها امتناع مأمور ایرانی که بر صورت او کوبید، عینکش را شکست و خون از دهانش جاری کرد، ناکام ماند. افزون بر این، برای خاموش کردن مردم و ایجاد فضای وحشت، شانزده دهقان و قاطرچی گیلانی نیز از میان خیل دستگیرشدگان انتخاب و اعدام شدند. هرچند آنان کاملاً بی‌گناه بودند، اما «گناه» اعلام شده آنان همکاری با کوچک خان بود. در ۴ خرداد، ۲۵۰ زندانی را به تبعید گاهی رنج آور و دشوار، کاشان و کلات خراسان، فرستادند که برخی از آنان در اسارت مردند. گزارش ایرانیان از ستم و بی‌رحمی‌های تیمور تاش، با توجه به گزارش ویکهام که سردار معظم «سررشته حکومت را در دست استوار خود گرفته و با انرژی و شهامت و توانایی‌ای که دارد باید از عهده وظایف محوله برآید»، یعنی این که «نظم را به ولایتی بازگرداند که امکان یافته بود به هرج و مرج کشانده شود»، کاملاً باور پذیر است. صدراالاشراف می‌گوید که سردار معظم حتی گیلانیان را به شورش برانگیخت، که به همین دلیل بعداً از سوی دولت وثوق برکنار شد.

قطعاً، این روزها در نزد میرزا تاریک‌ترین دوره عمر انقلابی‌اش به شمار می‌آیند. پس از آخرین سخنرانی، فقط ۸ تن در کنار او ماندند. افزون بر فشار روانی فرار افراد، وی شدیداً مورد انتقاد کسانی قرار داشت که می‌خواستند به نبردی نابرابر با نتایج قابل پیش‌بینی فاجعه بار وارد شوند. اوناچار بود در مقابل مردان بی‌روحیه‌اش شماتت کسانی را نیز همچون آن پیرزن دهقان گیلانی در جنگل‌های گیلان و مازندران که وی را به خاطر ریختن خون جوانان گیلان

برای ارضای جاه طلبی هایش نکوهش کرده بود، فروبلعد و دم نزنند. در اواخر بهار و اوایل تابستان، کوچک خان و وفادارترین افرادش - خالوقربان، احسان الله، سعدالله خان درویش، اسماعیل خان جنگلی و حسن الیانی معین الرعايا - در معرض مرگ بارترین ضربات و حملات، از جمله بمباران دهکده ها، قرار گرفتند. در اواخر دبیبهشت، هواپیما های انگلیسی به دهکده های نزدیک رودبار که گمان می رفت بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ جنگلی و هواداران شان در آنجا پنهان شده باشند، حمله بردند. با یک کشته و مجروح، انگلیسیان فکر کردند که بمباران ها «تأثیر روحی فوق العاده ای بر «رستم آباد» گذاشته بود.

تنها وقفه ای که پیش آمد ناشی از خوش اقبالی میرزا، مبنی بر نبودن اشتیاق در صفوف نیروهای ساعدالدوله بود که از سوی پدرش سپهسالار و پدرزنش وثوق مأموریت یافته بود. بقای جنگلیان را در جنگل های تنکابن نابود کند. او به دلایل شخصی از این کار خودداری کرد.

انگلیسیان که با توجه به اطلاعات به دست آمده از فراریان ظاهراً از موقعیت وخیم کوچک خان نسبتاً آگاه بودند، موقعیت وی را «نومیدانه» ارزیابی کردند. انتظار می رفت که وی یا به منطقه خود، فومنات، باز گردد که مهماتی در آنجا مخفی کرده بود، یا به مازندران بگریزد، یا به کوهستان ها پناه برد، یا در تهران متحصن شود، و یا تسلیم شود.

انگلیسیان به این نتیجه رسیدند که سرنوشت او رقم خورده بود لذا «ضرورت حفظ نیروهای کنونی ما در گیلان به پایان رسیده است.» از اینرو، توصیه شد که «نیروهای مازاد بتدریج خارج شوند تا از بروز نشانه ای شکاف بین انگلیسیان و دولت ایران»، در حالی که قزاقان تحت فرماندهی استاروسلسکی فشار خود را ادامه می دادند، اجتناب شود.

و با این همه، ظاهراً گزینه پنجمی نیز موجود بود، زیرا جنبش جنگل هنوز با نابودی فاصله داشت. کوچک خان که پرسه ای دوماهه در جنگل های شمالی زده بود و اغلب از سوی دهقانان دوستدار جنبش پناه داده می شد، توانست بار دیگر موقعیت خود را در ارتفاعات گیلان تثبیت کند و از آنجا دست به حملات پارتیزانی علیه نیروهای دولتی حاضر در منطقه بزند.

در اواخر تیرماه ۱۲۹۸، اخبار تجدید فعالیت های وی کم کم به مردان تبعیدی اش

می رسید. درنیمه آبان، تهران آکنده از اخباری حاکی از تحرکات تازه کوچک خان علیّه نیروهای قزاق بود. گزارش می رسید که وی بسیاری از این نیروها را از بین برده و حدود ۲۰۰ اسیر گرفته که قرار است با اسرای جنگی معاوضه شوند. یک گزارش رسمی دولت ایالتی گیلان در ماه آبان ۱۲۹۸، به روشنی حاکی از آن بود که جنگلیان شمار خود را به ۳۵۳ نیروی مسلح و ۲۰۰ غیر مسلح رسانده بودند. گروه اخیر مسئولیت تأمین غذا و عملیات اطلاعاتی در شهرو روستا را بر عهده داشتند و این گزارش همچنین تأکید می کند که شمار جنگلیان به رغم شکست بهار گذشته افزایش یافته بود، عمدتاً به این دلیل که مردم از مقامات دولتی نا امید و ناراضی بودند. اوضاع چندان وخیم بود که تیمور تاش، والی بی رحم رشت، از انگلیسیان خواست مستقیماً وارد عمل شوند و جنگلیان را سرکوب کنند.

این گزارش اضافه می کند که در رشت ۹۵ درصد مردم از جنبش حمایت می کردند. چنین بود نفوذ آنان که حتی مالکان و دیگر اشخاص با نفوذ ایالت، از عدم موفقیت دولت در مقابل جنگلیان دلسرد شده و در پی تماس با آنان برآمدند تا در صورت رسیدن به قدرت، اموال خود را حفظ کنند. در پایان سال، دولت وثوق لازم دید که نمایندگان به گیلان بفرستد و با رهبر جنگلیان، که تنها ۶ ماه پیش از آن ستاره اقبالش ظاهراً رو به افول بود، یک «قرارداد صلح» امضا کنند.

بازسازی و احیای نیروهای جنگلی تا اندازه زیادی به دو عمل بستگی داشت. قرارداد انگلیس - ایران که بین دولت وثوق و انگلیسیان بسته بود، و احیای علاقه بلشویک های قفقاز و روسیه به امور ایران.

◀ توضیحات و مآخذ:

۱- دکتر خسرو شاکری- "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران"- مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - چاپ: اول ۸۶
۱۳ - صص ۱۴۴ - ۱۱۷

زندگینامه دکتر ابراهیم حشمت الاطباء طالقانی

«دکتر حشمت از این سفر دورود را از که پایانی نداشت خسته شد و بر اثر تامینی که پشت کلام الله نوشته و برایش فرستادند به سرنوشتش نزدیک شد و با ۲۷۰ نفر از همراهانش که در میان آنها شیخ عبدالسلام عرب نیز دیده می شد تسلیم گردید. شیخ عبدالسلام کسی بود که از روزهای نخست بندای جنگلی ها پاسخ مثبت داد و در جنگ ها همیشه همراه بود، هنگام ورود اسرا به رودسریکی از دوستان شیخ عبدالسلام (دکتر محمد خان) خود را باو رسانید و بوی تکلیف کرد که حاضر است او و دکتر حشمت را از اسارت خلاص کند و فرارشان دهد اما دکتر حشمت قبول نکرد.

میرزا همین که خبر تسلیم شدن دکتر را شنید بی اختیار گفت: «انا الله و انالیه راجعون» و با اداء این آیه او را از دست رفته به حساب آورد، درحقیقت نیز همین طور بود زیرا دکتر بعد از ورود به لاهیجان برخلاف آنچه تصویری کرد مورد اهانت قرار گرفت و متین الملک قریب، سیلی بگوشش نواخت و انواع ناسزا نثاروی و یارانش شد و عاقبت چنانچه خواهیم دید اعدام گردید. (I)

«میرزا محمدعلی خان جنگلی وضع دکتر حشمت را در زمان تسلیم این گونه بیان می کند: ما مصمم شدیم از «قلعه گردن» بگذریم. اما از چند طرف در محاصره بودیم. سران جنگل برای یافتن راه حل و دفع خطر به مشورت نشستند و هر کس چیزی گفت و نقشه ای ارائه نمود تازه برای حرکت آماده شده بودیم که دکتر حشمت ناگهان تصمیم به تسلیم گرفت. دکتر که احساس می

کرد دیگر یارای مقاومت ندارد روی به میرزا نموده، چنین گفت: خسته شدم، زانوانم قدرت حرکت ندارند؛ مثل آنکه کرخ شده اند. رمقی برایم نمانده، افرادم بی تابند، اجازه بدهید بروم و به سرنوشتم نزدیک شوم. میرزا قدری نصیحتش کرد و گفت: تسلیم شدن برابر با خودکشی است؛ من هم مانند شما خسته و کوفته ام، اما هرگز فکر تسلیم به مغزم خطور نکرده است. باید صبر کرد، بالاخره این رنج ها به پایان می رسند. اما دکتر همچنان به خیالش مشغول و عزمش را جزم کرده بود و عاقبت - چنان که دیدیم - با عده ای قریب به سیصد نفر که سید حسن خان قزاق و عبدالسلام عرب و علی اکبر خان آب زرشکی و علی حبیبی و حسن مهري در میانشان بود، از میرزا خداحافظی کرد و رفت تسلیم قوای دولت گردید. بعد از رفتن دکتر به خرم آباد، در آنجا گلنگدن اتباعش و موزر خودش را گرفتند و همه را بعد از چند شبانه روز به لاهیجان بردند. (II)

«دکتر ابراهیم حشمت الاطباء (۱۲۹۶ - ۱۲۵۶ ش) در نزدیکی طالقان بدنیا آمده بود. او فرزند عباسقلی حکیم باشی طالقانی «پزشک و جراح حاذق مناطق مازنداران، گیلان و قزوین و مشهور به حشمت الاطباء است. ابراهیم نوجوان پس از تحصیلات مقدماتی برای ادامه تحصیل به تهران آمده و در مدرسه آلیانس فرانسوی تحصیلات متوسط را تمام می کند. و آنگاه وارد مدرسه طب دارالفنون شده و بعد از فارغ التحصیلی ملقب به حشمت الاطباء یعنی همان لقب پدرمی شود و بعد از پیوستن به جنبش جنگل معروف به دکتر حشمت جنگلی می گردد. او ضمن تحصیل طب، در مدرسه سیاسی دارالفنون نیز به فراگیری علوم سیاسی می پردازد. (III)

حشمت «یکی از اطباء حاذق و درعین حال از مردان آزاده و خدمتگزار بود، مردی با ایمان و نیک نام که در جنبش مشروطیت از مجاهدین صدیق و طبیب نظام ملی و در قیام جنگل از سران با شخصیت و فداکار بود. یکبار به نمایندگی جنگل به طهران رفت و نظر نخست وزیر وقت (حسن) مستوفی الممالک را بمساعدت با جنگل جلب نمود. (هنگامی که قبایلی از شاهسونها به حمایت از محمد علی شاه عصیان کرده و اردوی دولت مشروطه به سرکوبی آنان مامور شد، دکتر ابراهیم خان به عنوان پزشک اردو ماموریت یافت و در این سفر بود که با



دکتر ایراج محمد حسن آملی

میرزا کوچک خان که او نیز جز سردستگان اردوی آزادی بود، آشنا شد. فعالیش در پیشرفت قیام جنگل و صمیمیتش در حسن انجام وظیفه محسوس همگان واقع گشته، میرزا و دیگران بوی احترام می گذاشته اند.

در لاهیجان درتسطیح طرق و کوشش در توسعه فرهنگ و تأسیس نظام ملی واحداث نهر حشمت رود که اراضی وسیعی از مزارع برنج را از خطر سوخت مصون می داشت خدماتش را عیان ساخته بود، یکبار هنگام اردو کشی دولت به گیلان براهنمایی نصرات الله خان صوفی املشی به رشت رفت و با مقامات نظامی دولت ملاقات نمود و آنها وی را به تسلیم تشویق نمودند. .. لیکن میرزا پس از استحضار از قضیه، بدو بوسیله دو نفر (مظفرزاده و یحیی کرمانی) و بعد شخصاً دکتر را ملاقات او را متقاعد ساخت که تسلیم شدن بدولت مساوی با مرگ است و لذا هر دو نفر، مشکلات یک عقب نشینی دامنه دار و مصائب مربوطه به این عقب نشینی را از پیش، مطالعه و بخود هموار ساخته تعیین سرنوشت خویش را بدست حوادث و اتفاقات سپردند.

مقامات نظامی دولت، بدکتر پیام فرستاده و به استناد اینکه مسلمانند و فرد مسلمان بریختن خون برادران هم کیش راضی نیست، پشت قرآنی را بعلامت تأمین مهر کرده سوگند یاد نمودند که در صورت تسلیم، جاناً و مالاً مصون از هر نوع تعرض خواهند بود... ،دکتر حشمت که به مبانی دینی ایمان داشت سوگند مقامات نظامی را حمل بصحت نمود و یک روشنایی مبهمی از اعتماد و اطمینان به آنچه شنیده و از نظرش گذشت در قلبش تأیید و فکر نمود که سخنانی بدین صمیمت و غلظت، هرگز بیهوده نخواهد بود، لذا با پیش بینی و ارزیابی حوادث محتمل الوقوع، سرانجام تسلیم شدن بقوای دولت را بعقب نشینی بی هدف که نتیجه ای نامعلوم داشت رجحان داد و با ۲۰ نفر از مجاهدین تحت فرماندهیش که باقی مانده بودند تسلیم شد. بدرفتاری فرماندهان قزاق در همان لحظات اولیه تسلیم، وی را به اشتباهی که نموده متوجه ساخت. چه می دید مردم در مسیر راهش به ابزار احساسات مخالف و اعمال دشمنی و کینه توزی برخاسته سخنان ناهنجاری بزبان می آوردند و این امر اگر تحت تعلیمات فرماندهان نظامی صورت نمی گرفت قطعاً امکان پذیر نمی شد. بعلاوه سرهنگ قریب از رعایت قول شرف نظامیش سرباز زده از هیچگونه اهانت نسبت بدکتر خود داری نکرده حتی وی را مورد ضرب قرار داد و طولی

نکشید که جلسه محاکمه نظامی که بخیمه شب بازی بیشتر شباهت داشت ترتیب داده شد و بدون اینکه حق دفاعی برای دکتر قائل شوند حکمی را که از پیش انشاء نموده قرائت و به اعدام محکومش ساختند.» (IV)

«کوچک پور در خاطراتش نقل می کند که دکتر حشمت و همراهانش را از لاهیجان و با درشکه به رشت آوردند، در حالی که آنها را طناب پیچ کرده بودند، آنها را به باغ محتشم بردند. بازجویی افراد در این دادگاه از سه دقیقه تجاوز نمی کرد. دکتر حشمت را با وضعی دردناک و در حالی که خون از پاهایش می چکید، به دادگاه بردند و برگه های بازجویی را جلوی رویش گذاشتند. دکتر آنها را خواند و گفت من اینها را نگفته ام. در تفتیش بدنی از دکتر، ۴۵ اشرافی به دست آمد. قاضی پرسید: «بقیه اشرفیها را چه کرده اید؟» دکتر حشمت جواب داد: «من یک سرباز وطن بودم و این وجه کفاف مخارج را نمی داد.» قاضی پرسید: «بقیه پولها نزد میرزا کوچک است؟» دکتر حشمت برآشفته و گفت: «میرزا کوچک مبرا از این گونه تهمتهاست.» قاضی پرسید: «الان میرزا کوچک کجاست؟» دکتر حشمت جواب داد: «من از محل سکونت فعلی او اطلاعی ندارم.» در این هنگام یک افسر قزاق ایرانی به نام عبدالجواد قریب، سیلی محکمی به دکتر حشمت زد که عینکش افتاد و شکست. این برخورد ناجوانمردانه، خوشایند دیگران نبود. دکتر حشمت گفت: «من از روز اولی که وارد جنگل شدم می دانستم که مصلوب خواهم شد و برای همین هیکل صلیب را از سینه خود آویخته ام.» و منظورش کمر بند چرمی ای بود که به شکل ضربدر روی بدنش می بست.

میر ابوالقاسمی در باره «اتهاماتی را که دکتر حشمت به استناد آنها محاکمه و اعدام شد» می گوید:

از دکتر حشمت پنج سؤال پرسیدند که به دوتا از آنها کلاً جواب نداد. از جمله اتهامات او یکی این بود که «تو با وجود آنکه می دانستی که جنگلیها علیه دولت مرکزی می جنگند، با آنها همکاری کردی، در حالی که این دولت مربوط به همین ملت است و دولت خارجی نیست و به تو هم تأمین داده است. از طرفی می دانستی که اگر کسی میرزا را به خانه اش راه بدهد، خانه اش را آتش می زنیم و او را دستگیر می کنیم. تو با این که این چیزها را می دانستی چرا میرزا را راه دادی و او را به طرف لاهیجان بردی و جا و مکان دادی. تو

تجزیه طلب و نسبت به دولت ایران، یاغی هستی و آگاهانه دست به اسلحه برده ای و علیه حکومت ایران جنگیده ای.» (V)

« بهترین و جامع ترین گزارش را درباره فرجام محاکمه ساختگی دکتر حشمت، یکی از شاهدان عینی به نام مهرنوش اینگونه روایت کرده است: «گیلانیان از اول مشروطیت تا آن عصر چوبه دار ندیده بودند اینک دوره استبداد تجدید شده و برای دفعه دیگر چوبه های دار در مرکز شهر رشت بر پا کردند در قرق کارگزاری جماعت زیادی از مرد و زن دور چوبه مزبور را احاطه کردند ناگاه ازدور هیولای درشکه سیاهی از محله چله خانه نمودار گشت و از نزدیک گوری که در آنجا ساخته و پرداخته می شد بگذشت در نیمه شمالی قرق کارگزاری از حرکت بازمانده در وسط درشکه مردی با ریش انبوه و موی سر زیاد قرار گرفته و شنلی از شال قهوه ای رنگ و پیچک و شلوار ای از پارچه پشم وطن و جورابی با ساقه بلند از پشم به رنگ نیلی تند بسته شده بود، این متهور و غیور بدون آن که خود را ببازد از درشکه به زیر آمد و با کمال متانت خود را به پای دار رسانید مهمه غریبی سکوت میدان را اخلال کرد و اهالی رشت به همدیگر تنه می زدند. استاد هادی خیاط نزدیک بود آشوبی به پا نماید، در این موقع (آرد) حکم خوانده شد و دکتر حشمت با کمال تهور شنل از دوش برگرفت و آن را به کاظم بلند جلاد چهار برادرانی سپرد و بعد عینک را برداشته و بر روی چهار پایه بالا رفت. اشعه پاکدامنی و تقوا از چهره دکتر حشمت طالع بود و مردم نگران بودند دلها می تپید. دکتر حشمت ریسمان را از جلاد گرفت و به گردن خود انداخت و سپس موهای سر و صورت خود را از زیر حلقه طناب خارج ساخت به نحوی که ریسمان اطراف گردن او را فرا گرفت دکتر حشمت اشاره به جلاد نمود و او را از دار بیاویختند صدای شیون از هر طرف بلند شد و شورشی به پا کردند و با دخالت نظامی ها مردم را متفرق نمودند.» (VI)

به روایت دیگر: «در دادگاه نظامی که در باغ محتشم رشت به ریاست سرهنگ قریب و با حضور قاضی عسکر مجدالواعظین تشکیل می شود (دکتر حشمت) به اعدام محکوم می شود و حکم اعدام بلافاصله در روز ۴ اردیبهشت ۱۲۹۶ انجام می شود. چند روز بعد شایع می شود که وثوق الدوله تمایلی به اعدام دکتر حشمت نداشته، اما تیمور تاش فرماندار رشت مفاد تلگراف رسیده از تهران را

پس از اجرای حکم فاش می‌کند. یک ماه بعد در خرداد ماه نیز میرزا علی محمد برادر دکتر حشمت که رئیس پلیس قوای جنگل بود اعدام می‌شود. حدود یک سال بعد از اعدام دکتر حشمت، جمهوری گیلان به مرکزیت رشت تأسیس می‌شود و نخستین اقدام میرزا کوچک خان در روز اعلام جمهوری، حرکت او به همراه مردم به سوی آرامگاه دکتر حشمت و ادای احترام به اومی باشد. (VII)

فخرایی گزارش می‌کند: «جمعیت چند هزار نفری قرق کارگزار که در رأسشان میرزا قرار داشت، هلهله کنان بسوی «چله‌خانه» که آرامگاه دکتر حشمت در آنجا واقع است متوجه شدند. میرزا نطقی بر سرمزار دکتر ایراد نمود که هم کوتاه و هم بزحمت شنیده می‌شد، زیرا ملایم و آرام حرف می‌زد و تأثیر شدید و هیجانات باطنی اومانع بلند ساختن صدا و قدرت تکلم بود. نطق میرزا به نکوهش از اعمال و ثوق الدوله شروع و به خیانت رجال بیگانه پرست ایرانی ختم شد. ضمن ابراز تنفراز قرارداد (۱۹۱۹) و اینکه از سرتاسر این پیمان خیانت و خیانت می‌چکد. به شهید شدن یکی از بهترین یاران صمیمیش (دکتر حشمت) اشاره نموده و گفت "با فقدان این مرد بزرگ هنوز کمرمان راست نشده است."»

(VIII)

«در باره صفات اخلاقی دکتر حشمت «می‌گویند که همواره سحر خیز بوده و شبها قبل از آن که به بستر برود و صبحها پس از آن که برمی‌خاست، لحظاتی را به مطالعه آثار پزشکی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی می‌پرداخت و به تاریخ ایران باستان و شاهنامه علاقه بسیار داشت و ابیاتی از حافظ و سعدی را حفظ بود که گاهی به مناسبت می‌خواند و از جمله این بیت را زیاد زمزمه می‌کرد که:

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم/ گرت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد
بسیار کم حرف می‌زد و زیاد کار می‌کرد. نگاهی نافذ داشت و بسیار کنج‌کاو بود و تا پاسخ سئوالش را نمی‌یافت، از تلاش دست بر نمی‌داشت. بسیار صبور بود و با آن که از پر حرفی بدش می‌آمد، اما وقتی بیماران برایش درد دل می‌کردند، همه را گوش می‌داد و نکات تازه را یادداشت می‌کرد. به موسیقی و مطالعه سرگذشت اشخاص و چهره‌های معروف علاقه داشت. خوراکش متنوع نبود، اما دوست داشت که مثل سایر برنامه‌های زندگیش نظم و ترتیب داشته

باشد. با بیماران بیش از دیگران سروکار داشت و هیچ کس، هر چند بی پول بود، در مراجعه به او دچار تردید نمی شد. از ایشیا و مصنوعات غیر ایرانی حتی المقدور استفاده نمی کرد و هنگامی که جنگلیها در گیلان کارگاههای ریسندگی به راه انداختند، استفاده از پارچه غیر ایرانی را به کلی کنار گذاشت. او حتی قند روسی را هم که مردم گیلان مصرف می کردند، نمی خورد.» (IX)

منابع :

- (I) ابراهیم فخرائی - « سردار جنگل»، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴، صص ۱۷۷ و ۱۸۸
- (II) ابراهیم فخرایی، پیشین، ص ۱۷۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ - نگاه کنید به « نهضت اسلامی جنگل؛ عوامل شکست و عبرتها» محمدرضا جواهری - منبع، «نشریه «معرفت» خرداد ۱۳۸۶ - شماره ۱۱۴»
- (III) دکتر جواد وهاب زاده - مجله حافظ - شماره ۸۴ - مرداد ۱۳۹۰
- (IV) ابراهیم فخرائی - «سردار جنگل» صص ۱۸۰ - ۱۷۷
- (V) در گفت و شنود شاهد یاران با سید محمدتقی میرابوالقاسمی منبع: ماهنامه شاهد یاران/شماره ۱۲ / آذرماه ۱۳۸۵
- (VI) میرابوالقاسمی سید محمدتقی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۶، و نگاه کنید به - دکتر جواد شیخ الاسلامی - «میرزا کوچک خان (رهبر نهضت جنگل)»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دوره: ۲۳، بهمن ۱۳۶۶ - ص ۱۳۳
- (VIII) (دکتر جواد وهاب زاده - مجله حافظ شماره ۸۴ - مرداد ۱۳۹۰)
- (IX) فخرایی، پیشین ص ۲۵۰
- (X) (در گفت و شنود شاهد یاران با سید محمدتقی میرابوالقاسمی منبع: ماهنامه شاهد یاران/شماره ۱۲ / آذرماه ۱۳۸۵)

فصل پنجم

آغاز اختلاف در جنبش جنگل

شاهپوررواسانی در نوشته خود «نهضت جنگل و بنیانگذاران میرزا کوچک جنگلی» بر این نظر است که: با توجه به مشاغل و وابستگی‌های طبقاتی اعضای کمیته اتحاد اسلام می‌توان گفت که این کمیته بسیار نامگون بوده است. اکثریت اعضا از طبقه متوسط شهری بودند و تنی چند مانند میرزا کوچک از طبقه زحمتکشان تهیدست نیز در این کمیته شرکت داشتند، اما برنامه‌ها و روش سیاسی هیئت (کمیته) اتحاد اسلام را نمایندگان طبقه متوسط سازشکار و اصلاح طلب تعیین می‌کردند. پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و فروپاشی دولت تزاری و بسته شدن قرارداد متارکه جنگ میان دولت تازه روسیه و آلمان، دولت روسیه به نیروهای نظامی خود در شمال ایران دستور داد به روسیه بازگردند و بخش بزرگی از این نیروها بر پایه قراردادی که میان سران ارتش روسیه در ایران و نهضت جنگل بسته شد، توانستند با نظم و آرامش از راه بندرانزلی به قفقاز منتقل شوند (ولی شماری از آنها در ایران ماندند) پس از خروج نیروهای روسی، رشت به تصرف نیروهای نهضت جنگل درآمد و سازمانهای دولتی مانند شهربانی، دارایی و همچنین نیروهای قزاق و ژاندارمری در اختیار نهضت جنگل قرار گرفتند. دولت مرکزی که می‌توانست در گیلان اعمال حاکمیت کند با فرستادن نماینده‌ای به نام تدین به گیلان در صدد تطمیع سران نهضت و میرزا کوچک درآمد، اما این تلاش نیز با توفیق همراه نبود و نهضت جنگل توانست اصالت تاریخی و استقلال سازمانی و سیاسی خود را حفظ کند. سران نهضت با گذشتن نیروهای انگلیسی از گیلان برای رفتن به قفقاز و با حضور آنها در شمال ایران به بهانه برقراری امنیت در گیلان، مخالفت می‌کردند. هدف اصلی از گسیل نیروهای نظامی انگلستان به قفقاز، تصرف منابع نفت باکو بود و برای حفظ ارتباطات، به حضور خود در گیلان ادامه می‌دادند.

فرماندهان نیروهای انگلیس که میرزا کوچک را عامل اصلی جلوگیری از برنامه‌های خود در ایران و قفقاز می‌دانستند و درصدد ترور او برآمدند. کاپیتان نوئل انگلیس (عضو اینتلیجنت سرویس) مأمور این ترورشده اما توطئه فاش و کاپیتان نوئل دستگیر گردید. پس از پرده برداشتن از این توطئه، کلنل استوکس به نمایندگی نیروهای نظامی انگلستان در ایران ضمن درخواست موافقت رهبران نهضت جنگل با گذشتن ارتش انگلیس از گیلان به سوی بندرانزلی و قفقاز و تشویق میرزا به حرکت به سوی تهران و برکناری قاجار و در دست گرفتن حکومت، اعلام کرد چنانچه سران جنگل و هیئت اتحاد اسلام به دولت انگلستان اعتماد و با آن دولت در مبارزه با بلشویک‌ها در قفقاز همراهی کنند، دولت انگلستان آماده است حکومت نهضت جنگل را در ایران به رسمیت بشناسد و از یاری دادن به آن دریغ نرزد، اما میرزا و یارانش که نمی‌خواستند با پشتیبانی دولت بیگانه دست به تشکیل حکومت بزنند، این پیشنهاد را به گونه قاطع و روشن رد کردند.

ژنرال دنسترویل فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال ایران درباره دیدار نمایندگان با سران نهضت جنگل می‌نویسد: «کنسول انگلیس به میرزا گفت: اگر جنگلی‌ها علیه بلشویک‌ها قیام نمایند انگلیس‌ها تمام مساعی خود را به کار خواهند برد که دولت را بدست جنگلی‌ها بدهند؛ چنانچه خواهند رد کنند انگلیس‌ها مجبورند با خود بلشویک‌ها متحد شده آن وقت است که اساس جنگل و جنگلی‌ها برهم خواهد خورد.» و درباره گفتگو با میرزا ادامه می‌دهد: «من، از جانب خود وعده دادم که اگر شرایط و تقاضای فوق (آزادی فوری اسرا که سروان نوئل انگلیسی هم جزء آنها بود- آزاد کردن عبور و مرور در راه بندر انزلی- تأمین و تضمین عبور بلا مانع قوای انگلیس) را قبول کند، من تعقیب سیاست داخلی او را در ایران به رسمیت بشناسم.» میرزا کوچک تا می‌توانست از برخورد با قزاقان ایرانی برای جلوگیری از بردارکشی خودداری می‌کرد و بیشتر می‌خواست با نظامیان روسی و انگلیسی وارد مبارزه و جنگ شود و از اینرو در بسیاری موارد اسیران ایرانی را آزاد می‌کرد.

سران نهضت و میرزا با گذشتن باقیمانده نیروهای روسیه در شمال ایران از

گیلان و رفتن آنها به قفقاز از انزلی موافق بودند اما نمی‌خواستند نیروهای انگلیسی به گیلان وارد شوند. ژنرال دنسترویل که توانسه بود با پذیرش تعهدات مالی، نظر پیجراخف فرمانده باقیمانده نیروهای نظامی روسیه در شمال ایران را جلب کند، حمله به گیلان را آغاز کرد. نیروهای نهضت جنگل در نبردی نابرابر که در آن دشمن از هواپیما استفاده می‌کرد و از جهت جنگ افزار بسی بر جنگلی‌ها برتری داشت، ناگزیر از عقب‌نشینی شدند (منجیل، ۴ خرداد ۱۲۹۷ برابر با ۴ رمضان ۱۳۳۶-۱۴ ژوئن ۱۹۱۸). در باره این پیروزی نظامی، سفارت انگلستان به دولت مرکزی ایران مژده داد که این فتح «اولین گام برای اعمال حاکمیت حکومت بر گیلان بود.»

اما با وجود این شکست نظامی، یاران میرزا کوچک که حاضر به سازش نبودند به حملات خود به نیروهای مشترک روسی- انگلیسی ادامه دادند. هواپیماهای انگلیسی یک بار هم محلّ اقامت میرزا را بمباران کردند. هرچند برخوردهای نامنظم ادامه داشت، ولی با یورش نیروهای انگلیسی به گیلان، هیئت اتحاد اسلام دچار بحران و تزلزل شد. به گزارش کارگزاری مهم خارجه گیلان به وزارت امور خارجه: «...از طرف دیگر اعضاء و نمایندگان هیئت اتحاد اسلام (به استثناء میرزا کوچک خان و حاجی احمد) از عاقبت امرمخوف و به مرور نزدیک شدن قوای انگلیس حضرات را متزلزل و به وسایلی محرمانه خود را به طرفداری انگلیسی‌ها به قونسول معرفی کردند.»

بدین‌سان مقدمات تجزیه و انحلال هیئت (کمیته) اتحاد اسلام در سایه ضعف و تضادهای درونی آن آماده می‌شد و با توجه به این گزارش می‌توان علل توافقی را که میان نمایندگان هیئت اتحاد اسلام و فرماندهی نیروهای انگلیسی مهاجم صورت پذیرفته، دریافت. بر پایه توافق با فرماندهی نیروهای انگلیسی (۲۲ مرداد ۱۲۹۷، ۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۶، ۱۲ اوت ۱۹۱۸) قرارداد آتش بس به امضاء رسید. بر پایه این قرارداد، گذشته از مبادله اسیران (ماده ۵) نمایندگان انگلیسی متعهد شدند در امور داخلی ایران مداخله نکنند مگر اینکه ایرانی‌ها به دشمنان انگلستان یاری رسانند و بر ضد انگلیس اقدام کنند. یکی از نکات مهم، در بند سوم موافقتنامه آمده بود: نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می‌شوند برای نیروهای

نظامی انگلستان در گیلان خواربار فراهم کنند و نمایندگان نیروهای نظامی انگلستان می‌پذیرند که افراد مسلح یا غیر مسلح را برای خرید یا گردآوری آذوقه به صفحات گیلان نفرستند. در سایه این قرارداد، رفت و آمد انگلیسی‌ها با آسودگی خاطر به قفقاز آغاز شد و شهر رشت به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد و فرمانروایی انگلیسی برای این شهر گمارده شد. « این معاهده مضرات زیادی برای جنگلی‌ها ایجاد کرد یعنی نقشه‌ها مو آنها که قبلاً طرح‌ریزی شده بود با این معاهده صورت گرفت. انگلیسی‌ها در این موقع موفق شده بودند و ثوق الدوله را به ریاست وزرایی انتخاب و به دست او کارهایی در ایران از آن جمله مو جنگل و برطرف کردن این جمعیت انجام دهند.» این قرارداد را دکتر ابوالقاسم فرید و میرزا رضا خان از دوستان حاج احمد کسمائی امضاء کرده بودند.

توضیح در باره ماده سوم قرارداد اینکه با نزدیک شدن

نیروهای نظامی روسی و انگلیسی به گیلان، شماری از بازرگانان بزرگ و مقاطعه کاران گیلانی، مایحتاج عمومی را احتکار و سپس با سود فراوان به بهای گزاف به نیروهای مهاجم روسی و انگلیسی می‌فروختند. با این خیانت، مسئله فراهم کردن خواربار برای نیروهای مهاجم که می‌توانست مشکلاتی جدی برای آنها پدید آورد و مانع پیشرویشان گردد، حل شده بود و همکاری این گروه از بازرگانان بزرگ گیلان (رشت) با نیروهای بیگانه یکی از علل مهم موفقیت نیروهای مهاجم شد. از دید نمایندگان اتحاد اسلام، ماده سوم بدین منظور پذیرفته شده بود که بتوانند از احتکار بازرگانان، فقر مردمان و ایجاد محلی ساختگی جلوگیری کنند و خود اداره امور ارزاق را به دست داشته باشند. پس از بسته شدن این قرارداد، افسران عثمانی، اتریشی و آلمانی ناگزیر از ترک گیلان شدند و این سازمان نظامی نهضت جنگل را تضعیف کرد. دولت انگلستان مصمم بود با همکاری طبقه حاکم در ایران، سلطه و نفوذ خود را در ایران تثبیت کند و برای رسیدن به این هدف لازم بود نهضت جنگل

از میان برداشته شود؛ چیزی که دلخواه طبقه وابسته به استعمار در ایران نیز که سخت در پی حفظ منافع طبقاتی‌اش بود به شمار می‌رفت. «دولت که در خاتمه دادن به این شورش (نهضت جنگل-ش.ر.) ناتوان بود و بیم داشت که گسترش یابد و پایتخت را در معرض خطر قرار دهد نجات خود را در یاری ارتش انگلیس می‌دانست.» چند روز پیش از بسته شدن این قرارداد، دولت انگلستان توانسته بود یکی از خدمتگزارانش در ایران، به نام وثوق الدوله را به زمامداری برساند (۱۳ مرداد ۲۷، ۱۲۹۷، سؤال ۱۳۳۶). حسن‌خان وثوق الدوله کوشید در مرحله نخست از راه تطمیع به نهضت جنگل پایان دهد و بدین منظور نمایندگانی به گیلان فرستاد و به میرزا قول حتمی داده شد که «فرمانروایی گیلان بعد از زمین گذاشتن اسلحه و تسلیم شدن به قوای دولت، برای شخص میرزا مسلم خواهد بود.» اما میرزا کوچک و یارانش این پیشنهاد را نپذیرفتند. در ۱۴/۱۵ مهر ۱۲۹۷ (اول محرم ۸، ۱۳۳۷، اکتبر ۱۹۱۸) وثوق الدوله حسین گیلانی را به جای حکمران انگلیسی که پس از اشغال رشت بوسیله نیروهای مهاجم بعنوان حاکم شهر تعیین شده بود فرستاد که او نیز در هشتم اسفند ۱۲۹۷ (۶ جمادی الثانی ۹، ۱۳۳۷، مارس ۱۹۱۹) جای خود را به تیمورتاش داد.

تلاش و یکپارگی مأمور اداره سیاسی انگلیس و عوامل دولت مرکزی برای متلاشی کردن نهضت جنگل و رهبری آن و برقراری تماس‌های محرمانه با پاره‌ای از اعضای کمیته اتحاد اسلام به این انجامید که «هیئت اتحاد اسلام در ۲۷ دسامبر ۱۹۱۸ بدون حضور میرزا کوچک که در یک مأموریت جنگی بود تشکیل و قرار شد که پیشنهاد وثوق الدوله را بپذیرند (زیر فشار حاجی احمد و حاجی میرزا رضا) و جنگل را ترک و قوای خود را در اختیار دولت قرار دهند. در زمستان ۱۹۱۹ (۹ فوریه) نمایندگان انگلیس حاجی احمد (کسمائی) را به گرفتن تأمین و تسلیم به وثوق الدوله تشویق کردند.» «میرزا مخالف تسلیم بود و به همین جهت اختلاف دامنه یافت و ویکهم پیشنهاد کرد که حاجی احمد تسلیم نامه جدایی نوشته و امضاء کند و نه فقط او بلکه یارانش هم امضاء کرده و جزئیات درباره سلاح‌هایی را که تسلیم می‌کنند ذکر کنند.» در امان‌نامه‌ای که وثوق الدوله برای حاجی احمد کسمائی صادر کرد، حاج احمد کسمائی خود را

موظف می‌ساخت که در قلع و قمع اشرار و مخالفان دولت (که همان مجاهدین نهضت جنگل بودند-ش.ر.) با دولت مرکزی همکاری کند و به محض ورود نیروهای دولت به فومن و کسما، نیروهایش همه سلاحهای خود را بفرمانده کلّ نیروهای دولتی تحویل دهند و مطیع دستور دولت باشند. «با خیانت حاجی احمد عده‌ای از افسران نظامی جنگل هم خیانت کرده و به انگلیسی‌ها پیوستند.» مذاکره و تماس نمایندگان انگلیس با حاجی احمد کسمائی چند هفته پیش از صدور امان‌نامه از سوی و ثوق الدوله نشان می‌دهد که دولت انگلستان در این ماجرا دخالت مستقیم داشته است.

این امان‌نامه پنهانی بود. پس از مکاتباتی که میان رهبران نهضت جنگل با کنسول انگلیس انجام گرفت، در ششم ژوئن ۱۲۹۷ (۲۷ مارس ۲۳، ۱۹۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۷) کنسول انگلیس در رشت دیدار با میرزا را خواستار شد تا نکاتی را به آگاهی سران نهضت جنگل برساند و چون این دیدار به علت خودداری کنسول انگلیس از رفتن به پسیخان مقدور نشد، در هفتم فروردین ۱۲۹۸ (۲۸ مارس ۱۹۱۹، ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۳۷) و یکم رئیس اداره سیاسی انگلستان نامه‌ای به میرزا نوشت و در آن، از او و یارانش خواست که در برابر دولت و ثوق الدوله تسلیم شوند:

«بر کارگزاران دولت انگلیس مشهود است که قصد شما نسبت به دولت خودتان مشئوم است و برخلاف صداقت است... دولت ایران در کوشش برای اصلاحات اداری ایران و اعاده نظم با دولت مشارالیها مشارکت دارد. بنابراین اگر شما در مسلک حالیۀ خودتان اصرار ورزید نه فقط دوستی کارگزاران انگلیسی را از دست خواهید داد بلکه باید منتظر باشید که آنها برای ترتیب امور گیلان با دولت ایران همراهی نمایند... با دولت ایران کنار بیایید و بدون تعویق از در اطاعت در آئید... اگر شما... این امر را قبول نمائید بمساعی جملۀ ما مطمئن باشید که نگذاریم به شما صدمه وارد آید... در صورتیکه نتوانید خود را و اداریه اطاعت از دولت خودتان بنمائید از ایران خارج شوید تا وقت تغییر کند که در آنصورت ما حاضر هستیم در بین التهرین به شما پناده داده با شما آبرومندانه رفتار کنیم... جواب این مکتوب را در ظرف ۵ روز که آخر پنجشنبه ۱۳ حمل

مطابق با دوم رجب است بدهید و اگر در ظرف این مدت جواب نرسد، خواهیم دانست که نصیحت ما قبول نشده است.»

نکته جالب اینکه برخلاف نامه‌هایی که در ششم فروردین خطاب به میرزا و حاج احمد کسمائی نوشته شده بود، در این نامه (۷ فروردین) فقط میرزا مورد خطاب قرار گرفته بود و اسمی از حاج احمد که برایش تأمین صادر کرده بودند، بعنوان گیرنده نامه، به میان نیامده بود. دو روز پیش از پایان ضرب الاجل در ۱۱ فروردین ۱۲۹۸ (برابر با اول آوریل ۱۹۱۹، ۳۰ جمادی الثانی ۱۳۳۷) هواپیماهای انگلیسی بر گه‌هایی بر شهر رشت فرو ریختند که در آن به همه کارکنان و رهبران کمیته اتحاد اسلام هشدار داده شده بود «تا قبل از پنجشنبه دوم رجب مطابق ۱۲ برج حمل قونسولگری دولت فخمه را از تسلیم خود به دولت ایران و اعلیحضرت شاهنشاه مطلع سازند... و اگر لیدرهای شما امتناع ورزند ممکن است بمب و گلوله نیز بر سر شما (اهالی رشت-ش.ر.) ریخته شود.» میرزا در پاسخ کسانی که او را به تسلیم فرا می‌خواندند گفت: «دولت وثوق الدوله مطیع و دست‌نشانده انگلیسی‌هاست، انگلیسی‌ها به استقلال مملکت ما نظر خوبی ندارند و نقشه خود را می‌خواهند به دست وثوق الدوله اجرا نمایند و این جمعیت را مخالف خود تشخیص داده‌اند. اعم از آنکه ما با شرایط و یا بدون شرایط تسلیم بشویم و یا نشویم به محو ما کمر بسته‌اند... وقتی این جمعیت محو شد دیگر در سراسر ایران معارضی برای آنها باقی نیست.» بر اثر خیانت حاج احمد کسمائی و گروهی دیگر از اعضای کمیته اتحاد اسلام، این کمیته از هم پاشید و چنان که یکی از یاران میرزا نوشته است: «کسانی که طالب عنوان و ثروت بودند با حاج احمد کسمائی و کسانی که طالب حقیقت بودند با میرزا کوچک همراه شدند.»

با تسلیم شدن حاجی احمد کسمائی، نواحی میان کسما و فومن بی‌محافظ ماند و میرزا کوچک که از هرسو مورد هجوم دشمنان و خائنان قرار گرفته بود ناچار شد منطقه را ترک کند و به سوی لاهیجان و نیروهای دکتر حشمت برود. حاجی احمد کسمائی و یارانش کوچکترین زوایای جنگل و پناهگاهها و محل استقرار نیروها و نگهداری سلاح‌های جنگلی‌ها را می‌شناختند و از همه روابط درون

سازمان جنگل آگاه بودند. به این سبب، خیانت حاجی احمد و یارانش موجب درهم شکستن سازمان نظامی، اداری و مالی جنگل شد و با این کار عمر کمیته اتحاد اسلام نیز پایان یافت و اطلاعات مربوط به انبارهای سلاح و پایگاهها در اختیار نیروهای مهاجم دولت مرکزی و انگلستان قرار گرفت. با وجود این ضربه‌ها، میرزا و یارانش جنگ با نیروهای دولتی را ادامه دادند در حالی که نزدیک به ۳۰ هزار قزاق، مبارزان جنگل را دنبال می‌کردند. میرزا بیشتر می‌خواست با نیروهای روس و انگلیس بجنگد و از اینرو تا می‌توانست از برخورد با نیروی قزاق ایرانی پرهیز می‌کرد تا از برادرکشی جلوگیری شود. میرزا و گروهی از یارانش که برای ادامه دادن مبارزه با گذشتن از سفیدرود به شرق گیلان (لاهیجان) رفته و به نیروهای دکتر حشمت پیوسته بودند، در این منطقه نیز زیر فشار شدید نیروهای دولتی قرار گرفتند. دکتر حشمت که وعده‌های وثوق الدوله را باور کرده و فریب خورده بود، از سوی نیروهای دولتی دستگیر و پس از توهین و تحقیر بسیار محاکمه و سپس به دستور تیمورتاش حاکم گیلان در رشت به دار آویخته شد (۱۱ شعبان ۱۳۳۷ برابر با ۲۲ اردیبهشت ۱۲۹۸-۱۱ مه ۱۹۱۹). در جلسه محاکمه دکتر حشمت، ویکم رئیس اداره سیاسی انگلستان در گیلان نیز حضور داشت.

دو ماه پس از شهادت دکتر حشمت در ۱۷ مرداد ۱۲۹۸ (ذی‌قعدة ۹، ۱۳۳۷ اوت ۱۹۱۹) قرارداد انگلستان- وثوق الدوله که بر پایه آن امور نظامی، مالی و بطور کلی اداره ایران زیر نظارت و قیومت انگلستان قرار می‌گرفت بسته شد. میرزا کوچک و یارانش که بر اثر هجوم قزاقان به فرماندهی رضاخان و تسلیم شدن نیروهای دکتر حشمت سخت در محاصره بودند کوشیدند حلقه محاصره را بشکنند و به پایگاههای نخستین خود در نواحی فومن باز گردند. سرانجام میرزا کوچک توانست با ۸ تن از یارانش از حلقه محاصره خارج شود. پس از یک دوره کوتاه آرامش، بار دیگر جنگ میان نیروهای دولتی و مبارزان جنگل آغاز شد (تیرماه ۱۲۹۸). حکومت گیلان در همه نواحی شفت، فومنات، کسگرو... حکومت نظامی اعلام و به اهالی و دهقانان اخطار کرد که قزاقان دولتی هر خانه ای را که احتمال سکونت موقت یا استراحت جنگلی‌ها برود، آتش خواهند زد.

با همه این تهدیدها و خشونت‌ها دهقانان گیلان از میرزا و یارانش پشتیبانی و نگهداری می‌کردند.

رئیس آتریاد تهران، فرمانده نیروهای قزاق، با فرستادن نامه‌ای برای میرزا و دادن وعده وعیدهای فراوان و اینکه «چنانچه به اردوی قزاق... پناهنده شوی ... قول می‌دهم که وسایلی فراهم آوریم که بقیه عمر خود را با کمال احترام و با مشاغل عالی باسودگی زندگی نمائی» کوشید میرزا و یارانش را به تسلیم تشویق کند (۲۶ شهریور ۱۲۹۸، ذیحجه ۱۳۲۷-۱۸ سپتامبر ۱۹۱۸) اما میرزا و یارانش فریب نخوردند و میرزا کوچک در پاسخ به این نامه، ضمن اینکه آن شخص و پیشنهادش را به تمسخر گرفت، از رفتاری که حکومت گیلان با دکتر حشمت حتی پس از دادن تأمین به قیدکلام الله (قرآن مجید) کرده بود، یاد کرد. (۱)

«**فخرایی می نویسد:** در اواخر سال ۱۹۱۸ میلادی جنگ بین المللی پایان یافت. انگلیسها که از جنگ فاتح بیرون آمده و نفوذشان در شرق گسترش یافته بود، یک تن از دوستان صمیمی و علاقمند بمنافع خود را بزمامداری کشور ایران تحصیل کردند، این شخص میرزا حسن خان وثوق (وثوق الدوله) بود رجل سیاستمدار ایران که قطعه سهمی از خاک ایران (آذربایجان) را شقاقلوس می نامید از نخستین ایام زمامداریش به این فکر افتاد که راه منافع اربابش را از وجود جنگلیها پاک کند و یکباردیگر صداقت و صمیمیتش را به ولی نعمت خویش بمنصه ظهور برساند. بدو حاجی آقا شیرازی را که از شخصیت‌های روحانی و مردی آزادیخواه بود بجنگل گسیل داشت تا با سران مؤثر جنگل که به مقام روحانیت احترام داشته اند مذاکره نماید و آنان را بدیانت و تقوای سیاسی رئیس دولت مطمئن سازد و بخلع سلاح دعوت و متقاعد کند. حاجی آقا شیرازی اختیار داشت قول قطعی بدهد که فرمانروائی گیلان بعد از زمین گذاشتن اسلحه و تسلیم شدن بقوای دولت برای شخص میرزا مسلم خواهد بود و با وی در نهایت احترام رفتاری می شود. اما میرزا نوع دیگری فکر می کرد. او معتقد بود که وثوق الدوله هر چند مردی آزموده و مبرز در سیاست است اما فردی

مرتجع و مطیع بلا اراده سیاست بیگانه است و تسلیم شدن به چنین حکومتی دور از فرزاندگی و آزادی است. سپهدار اعظم رشتی (فتح الله اکبر) که در کابینه وثوق الدوله وزارت کشور را بعهدہ داشت از هیچ فرصتی در خصومت با جنگلیها دریغ نمی ورزید و ازیک نامه ای که به مفاخر الدوله نوشته نظرش نسبت به جنگلیها بدست می آید:

به تاریخ ۱۱/ج/۱۳۳۵ - بعد العنوان

این شرح را به طور خصوصی عرض می کنم. البته از وضع کنونی و پیشرفتهای قابل تقدیر قشونهای دولت امپراطوری در فرونتهای ایران و تخلیه و فرار نمودن قشونهای عثمانی و تصرف همدان و سایر شهرهای اشغال شده عثمانی ها از یک طرف و از طرف دیگر پیشرفت قشون انگلیس در بین النهرین و سقوط کوت العماره و عزیزیه و تهدید بغداد که احتمال قوی می رود تا این هفته به تصرف انگلیس درآید شنیده اید با این تفصیل و پیش آمدهای خوب حقیقتاً انصاف نیست که از شرارت و غارتگری یک مشت جنگلی در گیلان جلوگیری و موجبات قلع و قمع آنها فراهم نیاید و تعجب است با جدیتی که می شنوم مسیو بلم کنسول دولت بهیه در این موضوع دارند چرا این کار باید اینقدر طول بکشد در این موقع اگر سیصد الی چهارصد نفر از قشون دولت امپراطوری را بتوانند به همراه طالشیها بفرستند یقین دارم با کمال سرعت به این کار خاتمه داده خواهد شد. به خصوص اگر امیرمقتدر را هم امیدوار و مسئول قرار دهید. به عقیده من موقع را نباید از دست داد و همین مراسله را به نظر جناب کنسول برسانید که زودتر اقداماتی بفرمایند و از نتیجه مرا مطلع سازید و الا اگر از طرف خلخال و آن صفحات بخواهید اقدام کنید خبط عظیمی است زیرا آنها اطلاع از جنگلهای گیلان ندارند می ترسم باز اسباب پیشرفت جنگلی فراهم شود. چنانچه در واقعه مفاخر الملک مرحوم موفق شدند. در هر حال با جناب کنسول مذاکره فرموده و محتمل است تا این هفته جناب ژنرال باراتف هم مراجعت کنند به طور یقین ایشان هم شریک عقاید من خواهند بود.

وزیر داخله - فتح الله اکبر

نامه مزبور بدون آنکه تفسیر شود نیت نویسنده اش را آشکار و خواننده ارجمند را متوجه طرز فکر اولیای امور در آن زمان می سازد. حکومتی که رئیسش وثوق الدوله و وزیر کشورش سپهدار است می بینید چگونه از یک فرد نظامی بیگانه که خاک وطنش لگد کوب سربازان اوست با احترام نام می برد و با چه لحن مسخره ای متوقع سرکوب شدن یک مشت ایرانی وطن پرست به دست خارجیان است. وثوق الدوله پس از استحضار از نتیجه مذاکرات حاجی آقا شیرازی تصمیم به اقدام خصمانه گرفت. سید محمد بیرجندی (تدین) داوطلب شد از نظر حزب دموکرات جنگلیها را وادار به تسلیم کند و سلاحی که برای نیل به موفقیت به همراه داشت منطبق و بیان قوی بود و به شرحی که در سابق دیده ایم توفیقی در این باره نصیبش نگردید. وثوق الدوله بعد از این ماجرا سردار معظم خراسانی را برای حکومت گیلان در نظر گرفت. رضا افشار رئیس مالیه گیلان به شیطنت های سیاسی اش کمابیش ادامه می داد و دسائشش به جایی رسیده بود که میرزا و حاجی احمد را که به هم پیوستگی شان بسان جوزاء بود به طرز بی سابقه ای از هم جدا نمود به حدی که طرفین برای مقابله با یکدیگر به صف آراییی برخاستند و این موقعی بود که به وثوق الدوله فرصت داد نیروی کافی به عزم سرکوبی جنگلیها به منطقه گیلان بفرستد.

انگلیسیها وقتی ملاحظه می کنند که نقشه طرح شده شان بدست نخست وزیر ایرانی الاصل در مقام عمل و اجرا است، نامه ای به جنگل فرستاده تقاضای ملاقات می کنند و روز هشتم حمل ۱۲۹۸ را برای این ملاقات تعیین می نمایند. ناگفته نماند که در دوره متارکه جنگ بین جنگلیها و افسران انگلیسی، گاهی ملاقات هایی صورت می گرفته است. جنگل پاسخ می دهد که ملاقات میرزا به روز تعیین شده مقدور نیست و به روز نهم حمل یعنی یک روز بعد موکول شود. این بار انگلیسیها نامه ای به ضمیمه اتمام حجت به جنگل ارسال و تاکید می نمایند که میرزا با همراهانش تسلیم شود و چنین استدلال می کنند که دولت انگلیس با دارا بودن مشارکت در اصلاح ادارات کشور ایران نمی تواند پای بند احترام قراردادش با جنگل باشد. و ما عین نامه های متبادله را که بخط خوانا نوشته شده در اینجا می آوریم.

۶ حمل ۱۲۹۹

۲۷ / ۳ / ۱۹

• کپیبه جنابان مستطابان دوست مکرم دوست مشفق مهربان آقای میرزا کوچک خان آقای حاجی احمد دام اقبالهم

احتراماً تصدیق میدهد دیروز تلگرافی از مقام محترم نظامی قزوین بما رسیده اطلاع میدهند که نمایندگان محترم نظامی به اتفاق نماینده دولت علیه ایران برای روزشنبه ۸ حمل قبل از ظهر در عمارت صفا سردو ساعت به ظهر مانده می آیند و جنابان عالی در عمارت مزبور با چند نفر از لیدرهای جماعت خودتان در ساعت مذکور تشریف می آورید که جنابان عالی را ملاقات کرده اظهارات دولت فحیمه انگلیس را شفاهماً ابلاغ نمایند.

و ضمناً خاطر جنابان عالی را مستحضر داشته که همراه نمایندگان محترم ده نفر برای احترام آقایان نمایندگان می باشند و جنابان عالی ممکن است که با خودتان لیدرهای جماعت تا ده نفر داشته باشید. خاتماً متوقع است که حرکت آقایان نمایندگان را به قزاق های مأمور سرپل جمارسرا اطلاع بدهید که ممانعت ننمایند. احترامات لایقه و فائقه را تقدیم و تجدید روابط استحکام دوستی را می نمایند.

الیدرید قونسول انگلیس

از لحن عبارات نامه چنین مفهوم می شد که همراهان نمایندگانی که نامشان ذکر نشده مسلح اند. اعزام افراد مسلح برای چه و سلاحشان از چه نوع است و بچه دلیل باید همراه نمایندگان مزبورده نفر، اما لیدرهای جماعت از صدرتا ذیل ده نفر باشند. آیا هنگام ملاقات بهمین عده اکتفا می شود و یا تعداد بیشتری اضافه می گردد - نمایندگان مورد اشاره آیا اصلاً موهوم اند و یا حقیقت دارند؟ مسئله را مشکل یک معادله چند مجهولی مطرح می ساخت و قدرمتقن آنکه از ماجرائی خبر می داد که در شرف وقوع یافتن است.

پاسخی بدین شرح از طرف جنگل تنظیم و ارسال گردید.

تلفونگرام شماره ۸۷

• جناب مستطاب اجل آقای قونسول دولت فخریه انگلیس

چون وقت بی نهایت ضیق بود لذا ممکن نشد بعرض عریضه در جواب مرقومه صادره ۶ حمل مبادرت ورزید و از طریق ادب خارج بود که جواب فوری عرض نشود و اینک بوسیله تلفونگرام جسارت می ورزد.

در خصوص حضور در محضر جنابعالی و آقایان نمایندگان که مرقوم داشته اید بواسطه پیش آمدی، شرفیابی فردا از طرف میرزا مقدور نیست و خواهش دارند اگر ممکن باشد بروز نهم حمل چهار ساعت بعد از ظهر در عمارت پسیخان ملاقات بعمل آید. با تقدیم احترام»

البته مندرجات نامه مزبور اقدامی را که زمینه اش قبلاً طرح ریزی شده و می بایست در موعد مقرر آغاز شود بهم میزند و لذا به ارسال نامه دوم ضمیمه اتمام حجت مبادرت ورزید.

شب ۸ حمل ۱۲۹۸

۲۸ / ۳ / ۱۹

جناب جلالتمآب مشفق مکرم آقای میرزا کوچک خان دام اقباله

تلفونگرام جنابان عالی نمره ۸۷ که در جواب مراسل قونسولگری دولت فخریه انگلیس مورخه ششم حمل امعان نظر شد. چون مأموریت این جانب و نماینده دولت علیه ایران کمال اهمیت را حائز است و وقت هم بی نهایت ضیق و امکان پذیر برای یکشنبه پس فردا برای چهار بعد از ظهر نیست، لایحه ای که مندرجات آن بایستی به جناب عالی ابلاغ گردد و مقصود از ملاقات هم برای همین جهت بود علیهذا لایحه مذکور را... بتوسط حکومت جلیله ارسال و از مندرجات آن مستحضر خواهید گردید. احترامات فائقه را تجدید می نماید.

ویکهم رئیس اداره سیاسی

در ماه اوت ۱۹۱۸ در وقتی که دشمنان ما عثمانی ها بدون جهت خاک ایران را مورد تاخت و تاز خود قرار میدادند کارگزاران نظامی انگلیس که به ملاحظه منافع ایران و خودشان مشغول حفظ خاک گیلان از این تاخت و تاز بودند با شما که میرزا کوچک خان می باشید و نمایندگان هیئت اتحاد اسلام برای موافقت

فیما بین خودتان و قشون ما برای جلوگیری از خصم قرارداد منعقد نمودند. مقصود از این قرارداد بطوریکه در فوق ذکر شد حفظ ایران از تاخت و تاز بود نه حفظ رعایای یاغی ایران از پادشاه و دولت آنها قرارداد مزبور را چندی با صداقت مراعات نموده ولی بالاخره کراراً مدلول آنرا نقض نموده آید و بدین جهت کارگزاران انگلیسی حال خاتمه آنرا اعلام می دارند.

ثانیاً، بر کارگزاران دولت انگلیس مشهود است که قصد شما نسبت به دولت خودتان مشنوم و برخلاف صداقت است. اگرچه نمایندگان ما کراراً به شما تأکید نموده و نصیحت داده اند که با دولت کنار بیائید و شروط پیشنهاد شده بنظر ما عادلانه بوده و بشما هم اطلاع داده شده، مع هذا چنین صلاح دیده آید که به نصایح دوستانه ما اعتنا ننمائید و بمسلك شما نسبت بدولت خودتان اثری نبخشیده است. بنابراین محض اینکه راه عذری و سوء تفاهمی نبوده باشد چنین مناسب می دانم که توضیح صادقانه و اضحی از وضع کار بدهیم.

چون تسلط دولت انگلیس نسبت به مملکت شما کاملاً دوستانه و مستعد می باشد ملتفت خواهید بود که برای کارگزاران دولت انگلیس غیر ممکن است که با رعایای ایران که عدم اطاعت و طغیان از آنها نسبت بدولت پادشاه مشاهده می شود حفظ دوستی خود را بنمایند. دولت انگلیس در کوشش برای اصلاح ادارات ایران و اعاده نظم با دولت مشارالیها مشارکت دارد بنابراین اگر شما در مسلك حالیه خودتان اصرار ورزید نه فقط دوستی کارگزاران انگلیس را از دست خواهید داد بلکه باید منتظر باشید که آنها برای ترتیب امور گیلان با دولت ایران همراهی نمایند. ولی نظر بر روابط دوستی که سابقاً فیما بین بوده است چنین مناسب می دانیم که یکدفعه دیگر به شما نصیحت مشفقانه نمائیم و تأکید کنیم که با دولت ایران کنار بیائید و بدون تعویق از در اطاعت در آئید. اگر شما که میرزا کوچک خان می باشید بطور مساوات این اندرز را قبول نمائید می توانید به مساعی جمیله ما مطمئن باشید که نگذاریم به شما صدمه وارد آید و بشما و همراهان شما از روی توجه رفتار شود. در صورتیکه نتوانید خود را وادار به اطاعت دولت خودتان نمایند پس اگر وطن خواه با دیانت هستید از ایران خارج شوید تا وقت تغییر کند در آن صورت ما حاضر هستیم در بین النهرین به شما

پناه داده و با شما آبرومندانۀ رفتار کنیم در آنجا می توانید از مشاهده ترقیاتی که در تحت دلالت مشفقانۀ دولت انگلیس حاصل شده است استفاده نماید.

امید واثق حاصل است که بملاحظۀ مصالح خودتان و نظربفوائد قانون و نظم یکی از این دو فقره را قبول نمائید. اگر بعکس بدبختانه از اندرز دوستانه ما تغافل نمائید آنوقت اگر وضع ما نسبت به شما تغییر ... نماید نباید ما را مورد اتهام آن قرار دهید لازم است جواب این مکتوب را کتباً در ظرف پنج روز که آخر روز پنجشنبه ۱۳ حمل مطابق با دوم رجب است بدهید و اگر در ظرف آن مدت جواب نرسد همچو خواهیم دانست که نصیحت ما قبول نشده است.

از طرف کاپیتان ویکهم رئیس اداره سیاسی

یاد آوری این نکته بموقع است که تنظیم قرارداد جنگل و انگلیسها بخلاف آنچه در لایحه گفته شده است بمنظور جلوگیری از تاخت و تاز عثمانی ها نبود.

چه اگر عثمانی ها خصم انگلستان بشمار می آمدند، دوست جنگلی ها محسوب می شدند. فرضاً که رعایت اصول همجواری و حقوق هم کیشی دخیل نمی بود و تجلی علائق دوستی را بین دولت مسلمان بر نمی انگیخت باز برای ایراد خصومت و عناد ورزی بیجا موجبی وجود نداشت چه در مقام بیطرفی ایران هر دو متساویاً « بیگانه» بوده و از این حیث فرقی باهم نداشته اند. بعلاوه جنگلی های پیش از قرارداد همان جنگلی های بعد از قرارداد بوده تفاوتی در ماهیتشان پیدا نشده، پس شکی نبود که انگلیسها قبلاً با یاغیان دولت ایران (باصطلاح خود) معاهده بسته بودند و حاشای فعلیشان نوعی تجاهل تعارف و خبرازیک موضوع تازه ای می داد که در شرف تکوین و وقوع یافتن است. موضوع تازه همان تنظیم یافتن قرارداد ۱۹۱۹ بود که بعدها به سند « فروش ایران» موسوم گردید.

در لایحه گفته شده است که دولت انگلیس در کوشش خود برای اصلاحات ادارات با دولت ایران « مشارکت» دارد پس اگر دولتی وجود داشت که انگلیسها آنرا خریدۀ بودند نیازی به مشارکت یک دولت بیگانه در داخل یک کشور مستقل دیگر آنهاهم با مداخلات مسلحانه پیش نمی آمد. بنابراین مندرجات

بیانیه مزبور صرفاً بهانه ای برای تجدید حمله جنگل و آغاز عملیات مقدماتی اجراء قرارداد بود و مؤید این گفتار اعلامیه ایست که قبل از فرارسیدن پایان ضرب الاجل یعنی ۱۳ حمل از طرف هواپیما های انگلیسی در شهر فرو ریخته شد.

بتاریخ ۳۰ جمادی اثنای ۱۳۳۷ مطابق ۱۱ فروردین ۱۲۹۷

• به عموم کارکنان و لیدرهای هیئت اتحاد اسلام اخطار و ابلاغ می شود

چون زمامداران دولت فحیمه انگلیس همیشه طالب استقرار امنیت و استحکام قوانین مملکت ایران و مایل بترقی و تعالی آن می باشد لذا تصمیم نموده اند که در تصفیه امور گیلان با دولت معزی الیها کمک و همراهی نمایند. اینک بوسیله این اعلامیه بعموم لیدرها و زمامداران هیئت اسلام پیشنهاد می شود که باید قبل از غروب پنجشنبه دوم رجب مطابق ۱۳ برج حمل، قونسولگری دولت فحیمه را از تسلیم خود بدولت ایران و اعلیحضرت شاهنشاه مطلع سازند، قوای فحیمه انگلیس و دولت ایران در حمایت و صیانت لیدرهایی که قبل از تاریخ فوق تسلیم شوند اهتمام نموده و با ایشان با کمال اعتدال و احترام رفتار خواهند نمود. بخاطر داشته باشید که اگر لیدرهای شما از روی جهالت و نادانی از تسلیم خود با اعلیحضرت همایونی و دولت فحیمه ایران امتناع ورزند بهمین ترتیب که این کلمات اخطار به سر شما فرود می آید ممکن است که بمب و گلوله نیز برسرها ریخته شود.

ای اهالی گیلان تکالیف خود را نسبت بدولت و پادشاه خود بنظر آورده نگذارید لیدرهای خودتان شما را دچار فلاکت نمایند.

از طرف اداره سیاسی انگلیس در گیلان

جملات « استحکام قوانین مملکت ایران » و « تمایل زمامداران دولت فحیمه انگلیس بترقی و تعالی مملکت » و « تصمیم بکمک نمودن بدولت معزی الیها » و « اطلاع از تسلیم شدن لیدرهای جماعت بقونسولگری فحیمه » از نکات جالب دقت این اعلامیه است.

تسلیم شدن حاجی احمد کسمائی

از خصایص شرقیها یکی این است که به تلقینات بیگانه زود فریفته می شوند و به مجرد اندک پیشرفت در منظوره‌های ملی و یا شخصی، باد غرور و نخوت به قلب و دماغشان نفوذ می کند و بدون توجه به هدف اصلی، راه دوئیت و نفاق و انشعاب می پویند و بدین وسیله قدرت اجتماع را تضعیف و سیاست دیرین بیگانگان را خواه از روی سوء نیت و خواه به غیر آن، بر اثر جهالت و خود خواهی ها تقویت می نمایند. مخالفت های بی موضوع حاجی احمد کسمائی با میرزا کوچک خان که نهایتاً به ضرر هر دو نفر تمام شد یکی از مصادیق برجسته این طرز تفکر است.

وضع داخلی جنگل در زمان وصول اتمام حجت ۴۸ ساعته انگلیسیها چندان رضایت بخش نبود زیرا روابط میرزا و حاجی احمد به تیرگی گرائیده و شکاف اختلافات همه روزه عمیقتر می شد. مجاهدین چریک کسما (طرفدار حاجی احمد) از میرزا بد می گفتند که چرا مثلاً درگوراب زرمخ اقدام به تاسیسات نظامی نموده و به کسما توجهی ندارد و چرا افراد غیر محلی را به کارها مسلط ساخته، خودی ها را فراموش کرده است و این قرینه است بر اینکه مصمم است دست مجاهدین قدیمی را از کارها کوتاه کند. دستجات نظامی نیز به نوبه خود ایراد می گرفتند که چرا حاجی احمد و اعوانش تابع نظم و دیسیپلین نظامی نمی شوند و مایلند در شرایط عهد بوق باقی بمانند در حالتیکه دنیا رو به توسعه و تکامل است و جنگل هم باید خواه ناخواه از جبر تاریخ و ناموس تکامل پیروی کند. کار به آنجا رسید که حاجی احمد کسمائی به اغوای حاجی بحر العلوم رفیع (که از طرفداران جدی و ثوق الدوله بود) برادرش شیخ محمود کسمائی را برای ملاقات و ثوق الدوله و تسلیم شدن به دولت و اخذ تامين نامه به تهران فرستاد. نامبرده پس از ورود به مرکز چند نامه به نخست وزیر نوشت و آمادگی برادرش را برای تسلیم به دولت با همه اعوان و بستگانش اعلام داشت. رئیس دولت که خود منتظر چنین روزی بود و مسرت درونیش را از این واقعه نمی

توانست مخفی کند به درخواست مزبور پاسخ مثبت فوری داد یعنی تقریباً به همان نتیجه رسید که طرح اجرائیش قبلاً ریخته شده بود. صیدی قوی با افسون صیاد به دام افتاده بود حالا یکی می خواست وثوق الدوله را راضی کند که لطف کرده و به صید شکار بپردازد و با اعطای تأمین به حاجی احمد کسمائی و خلع سلاح قوای تحت فرمانش موافقت نماید. و بدین شکل حاجی احمد کسمائی با تسلیم شدن به دولت و خیانت به میرزا کوچک خان و انقلاب جنگل نامش را به عنوان یکی از خائنین بزرگ به وطن ثبت نمود.

جواب نامه نخست وزیر بنماینده حاجی احمد متضمن شرایطی بود که برای تسلیم بدولت پیشنهاد شده و همه شرایط مزبور مورد موافقت قرار گرفته و ما نامه مزبور را که وسیله متین الملک قریب «سرتیپ بازنشسته فعلی و یکی از بازیگران آن دوره مصدق شده است به نظر خوانندگان ارجمند می رسانیم:

ریاست وزراء

ضمیمه - بتاریخ ۶ برج حوت ۱۳۳۷

نمره ۴۸۵۸

سواد دستخط حضرت ریاست وزراء دام ظلّه

جناب مستطاب آقای آقا شیخ محمود کسمائی سلم الله تعالی

دو فقره نوشتجات جناب عالی که حاوی عدم مخالفت آقا حاجی احمد و بستگانش و همراهان ایشان از امروز ببعد با دولت و حاضر بودن به قبول پیشنهاد های دولت بشرط تأمین جان و مال بتوسط حضرت آقای سپهدار اعظم ملاحظه شد. نظر باینکه هیئت دولت همیشه مایل باصلاح این کار بوده اند حتی الامکان خیال داشته اند که بوسایل مناسبی به این کار خاتمه بدهند. در این موقع نیز اظهارات جنابعالی را محل توجه قرار داده و بموجب این حکم به آقای حاجی احمد و برادران و بستگان و همراهان او تأمین جانی و مالی میدهند مشروط بقبول و رعایت شرایط ذیل :

اولاً- از این تاریخ ببعد برخلاف صلاح و مصالح دولت و اهالی گیلان بهیچوجه اقدامی نکنند.

ثانیاً- پس از رسیدن قوای دولت به آن حدود همه قسم مساعدت را در قلع و قمع اشرار و مخالفین بروز دهند.

ثالثاً- بعد از ورود اردوی دولتی به فومن و کسما و آن صفحات تمامی اسلحه خودشان را تحویل فرماتده کل قوای دولتی بدهند.

رابعاً مطیع کلیه اوامر دولتی بوده و همه نوع برای خدمت گذاری دولت حاضر باشند.

« وثوق الدوله »

این نامه حاکی از تضمینی است که حاجی احمد از مدتها پیش برای تسلیم شدن بدولت گرفته، چه تاریخ نامه انگلیسیها به جنگل و تاریخ نامه رئیس دولت به آقا شیخ محمود کسمائی با هم مقارن است و نشان می دهد که حاجی احمد در اثراغوای افراد و مقامات نمی خواست با یار دیرینش بنحوی کنار بیاید و هم آهنگیش را با نامبرده در آینده دنبال کند و انگلیسیها وقتی بوجود اختلاف در داخل جنگل پی بردند در صدد وارد کردن آخرین ضربت برآمدند. (۲)

« حاجی احمد کسمائی بعد از تسلیم شدن به دولت وثوق الدوله به شرحی که قبلاً اشاره شد خوابهای خوشی درباره آینده اش می دید و انتظار آن را داشت که به سبب خدماتی که برای دولت انجام داده مورد نوازش قرار خواهد گرفت. به وی وعده داده شده بود که حکومت فومنات به او سپرده می شود و کاروبارش در آینده نزدیک رونقی به سزا خواهد گرفت. درحقیقت انتظار خیلی بی جایی هم نبود زیرا وجودش در کسما با یک عده از بستگان مسلح که آشنا به همه نقاط سوق الجیشی اند باعث هجرت میرزا به لاهیجان شده و به انفجار جنگل از داخل صحنه گذاشته بود. لیکن این خواب خوش هرگز تعبیر صحیحی به دنبال نداشت چون به عکس انتظارش مورد بی اعتنائی واقع شد و ضرغام السلطنه طالش به اشاره انگلیسیها به حکومت فومنات منصوب گردید و آنکه هیچ به حساب نیامد شخص حاجی احمد کسمائی بود. به این هم اکتفا نشد و به مجرد اینکه اردوی میرزا به آن طرف آب سفیدرود رسید نامبرده را گرفته زندانی نمودند و تمام افرادش را خلع سلاح و خود وی را در معرض اهانت و بازجویی قرار دادند حتی در زندان با وی رفتار غیر انسانی معمول گشت از

جمله اینکه هر وقت برای رفع عطش آب می طلبید به وی آب شور یا ماهی شور یا چیزهای نفرت انگیز می دادند.

.. حاجی از اینکه می دید آنهمه اعتبارات گذشته یکباره دود شده و به هوا رفته است بسیار ناراحت و نادم و پشیمان بنظر می رسید اما تیراز کمان بدر رفته و چاره ای جز صبر و شکیبایی نداشت. نامبرده را بعد از تحمل آنهمه صدمات و با وصف تجاربی که پس از رهایی از زندان آموخته بود در دوران اخیر انقلاب گیلان همچون فیل بیاد هندوستان انداختند و با عده ای مسلح و مبالغی پول و اعتبار از راه شهسوار به گیلان فرستادند و مأموریتش از طرف دولت و مقامات سیاسی موثر، گویا این بود که افراد قدیمی را با خود هم آواز و کار جنگل را بوسیله نابود کردن میرزا یکسره کند و بوی اطمینان داده شده بود که زمامداران انقلاب رشت. در اجرای این نیت با وی هم داستاند حتی در تسهیل عملیاتش وسائل لازم را در اختیارش خواهند گذاشت. .. حاجی احمد کسمایی در اواخر عمر نابینا شد و در نهایت فقر می زیست حتی تلاشهای پیگیرش به منظور دریافت وجه توتون/های تحویل شده به شیخ احمد سیگاری به جایی نرسید. عاقبت با یک دنیا حسرت زندگی را بدرود گفت و با وضعی اسف آور و دردناک دیده از جهان فرو بست. « (۳)

«جلال فرهمند شرح می دهد : نهضت جنگل دو رهبر عمده داشت میرزا کوچک خان جنگلی و حاج احمد کسمایی از تجار بنام گیلان.

تصادف روزگار چنان بود که این دو با اینکه سنخیتی با یکدیگر نداشتند با هم متحد شدند و این وحدت نیز بسیار گل کرد و چنان شد که نهضت جنگل بسیاری از نقاط گیلان را در تصرف خود گرفت و حتی به فکر حرکت به سوی تهران و فتح آن را در سر می پروراند.

اوج و حضيض نهضت جنگل وابستگی مستقیم به شرایط جهانی داشت و بسیار شکننده بود. زمانی که روسها و انگلیسیها در جنگ جهانی اول دست اتحاد و دوستی با یکدیگر داده بودند نهضت جنگل بی اثر و کم تحرک بود ولی با وقوع انقلاب بلشویکی روسیه و کنار کشیدن روسها از جنگ، زمینه مناسب برای جنگلیها فراهم شد و آنان با حمله به نیروهای سرگردان روس پیروزیهای

زیاد کسب کردند و حتی در این میان از مستشاران عثمانی برای تقویت نیروهای مسلح جنگل استفاده می‌شد، ولی اندکی بعد با خروج روسها از ایران و جایگزین شدن قوای انگلیس در آنجا مجدداً جنگل روبه ضعف نهاد و بسیاری از مناطق شهری را از دست داد. این امر شاید برای افرادی چون میرزا کوچک خان و یاران جنگلیش که جان برکف نهاده بودند و هر زمانی که اراده می‌کردند با بار سبکشان از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت می‌کردند چندان مهم نبود ولی برای برخی دیگر از متحدین جنگلی که دارای مال و منال و خصوصاً اموال غیرمنقول بودند چندان خوشایند نبود.

حاج احمد کسمایی از جمله آنان بود. هرچند وی از متحدان مهم میرزا بود و حتی در اوج قیام جنگل منطقه متعلق به خود یعنی کسماء را به مرکز مالی و اداری نهضت جنگل تبدیل کرده بود ولی دیگر تاب تحمل بیش از این را نداشت. استقرار نیروهای انگلیسی در شهرهای مهم گیلان و برسرکار آمدن دولت وثوق‌الدوله و امضاء قرارداد معروفش فشار بیش از اندازه‌ای به حاج احمد کسمایی وارد کرد. در اینجا باید از یک مشکل اساسی حرکت‌های سیاسی ایران نیز نام برد و آن ایجاد اختلاف‌های بیهوده بین رهبران این حرکت‌های سیاسی است.

در نهضت جنگل خصوصاً این امر به شدت محسوس بود. مجاهدین چریک کسماء که طرفدار حاج احمد بودند از میرزا بد می‌گفتند که چرا در گوراب زرمیخ اقدام به تأسیس استحکامات نظامی کرده و در کسماء به این امر توجه نداشته و یا اینکه افراد غیر بومی را بر کارها مسلط کرده است و خودیها را فراموش کرده است. نیروهای میرزا نیز به کسمائیان ایراد می‌گرفتند که عقب افتاده و تابع هیچ دیسیپلینی نیستند.

تهدید دولت مرکزی و انگلیس و حسادتهای بین رهبران جنگل منجر به آن شد که حاج احمد برادرش شیخ محمود را برای تسلیم شدن نزد وثوق‌الدوله به تهران بفرستد. وثوق‌الدوله نیز با این امر موافقت می‌کند.

بدین ترتیب شکاف بزرگی در نهضت جنگل ایجاد می‌شود. جنگلیها متفرق می‌شوند و ضربه سختی به میرزا وارد می‌شود و تا وقتی که مجدداً جنگل با

نیروهای بلشویکی اتحادی منعقد می‌کند نهضت روبه ضعف می‌رود. از سوی دیگر حاج احمد کسمایی نیز سودی از این تسلیم شدن نبرد. علاوه بر اینکه نیروهای تحت فرماندهی استاروسلسکی، حاج احمد را دستگیر کردند و مورد آزار قرار دادند، خانه و املاکش را نیز غارت کردند. حاج احمد که توقع چنین برخوردی را نداشت دو سال تمام در گیلان و تهران آواره می‌شود. آخرین نامه‌اش که در این شماره ماهنامه بهارستان به عرض خوانندگان می‌رسد حاکی از این بدبختیها و ناملایمات حاج احمد است که مجدداً دست به سوی رئیس‌الوزرای جدید، یعنی میرزا حسن‌خان مشیرالدوله دراز نموده و یاری می‌خواهد و رئیس‌الوزرا نیز بی‌توجه به مشکل وی از فرمانده متعرض به وی، یعنی استاروسلسکی می‌خواهد که به حاج احمد یاری برساند. سند را می‌خوانیم:

• مقام منبع ریاست وزرای عظام دامت شوکته

چون ضرورت و احتیاج ایجاب می‌نماید البته اجازه خواهند فرمود که قبل از عرض تقاضا، مختصری از گذشته‌های خود را تصدیع دهد. چندی بعد از آغاز جنگ بین‌المللی آقا میرزا کوچک‌خان از طهران به رشت آمده اظهاراتی نمود دائر به اینکه ملیون طهران و هیئت دولت وقت که در آن وقت آقای مستوفی‌الممالک زمامدار آن بودند، مایل به قیام عمومی ایرانیان بر ضد روسها می‌باشند و دور نیست اعلیحضرت شهرباری هم مقرسلطنت را به اصفهان تغییر بدهند و بالاختصاص در حدود گیلان ضروری است اقدامی بر علیه روسها به عمل آید. اطلاعات واصله آن زمان و تحقیقات از خارج و داخل نیز صحت این بیانات را تا اندازه‌ای تصدیق می‌کرد، مخصوصاً که قضیه مهاجرت نمایندگان و عده بسیاری از وطن‌خواهان واقع شد. از طرفی هم فشار فوق‌الطاقة مأمورین تزاری و عملیات طاقت‌فرسای آنها هر ذی حسی را وادار می‌کرد که به قدر مقدور از این راه اقدامی نماید. مبنی بر مقدمات فوق، از تجارت و علاقه‌جات و عیالات خود دست کشیده، به اتفاق آقامیرزا کوچک‌خان و چند نفر دیگر تفنگ برداشته در جنگل گیلان برای دفع و اخراج اجانب از

ایران قیام کردیم و متعاقب آن واقعاتی به ظهور رسید که البته خاطر مبارك از آنها مسبوق و مستحضر است جنگ بین المللی تمام، آقای وثوق الدوله، که کابینه ایشان در آن زمان به روی کار آمده بود، آقای حاج آقای شیرازی را برای اصلاح امر جنگل به گیلان فرستادند و بعد از دخول در يك رشته مذاکرات، بنده چون در اول قصد و نیتم اخراج اجانب و تقویت دولت مرکزی بود، ضدیت با دولت را اصلاح ایران ندانسته حاضر برای انقیاد شدم، قول و اطمینان دادم؛ دولت هم در مقابل به بنده قول و اطمینان و سند کتبی دادند. بعد از اعزام قوا از طرف دولت، بنده آنچه لازمه وفای به عهد بود به جا آورده با دو نفر از کسان خود نزد فرمانده قشون، سردار استاروسلسکی رفته، عده‌ای از قشون ایشان را با رعایت احترامات به فومن و کسما برد، کسان خود را خلع سلاح و آنچه اسلحه و مونیسیون و لوازمات قشون داشتم تمام را تحویل مأمورین دولت و رئیس قشون کردم. بعد با چند نفر خود به رشت آمده، کتباً از آقای وثوق الدوله و آقای سپهدار اعظم تقاضای آمدن به طهران را کردم. هنوز جواب از طهران نرسیده بود که رئیس قشون، به تحریک بعضی از مأمورین دولت که تصور جلب نفعی را می‌نمودند و به القای بعضی از مغرضین، بنده را بلاجهت توقیف و در حبس و زجر انداخته، آنچه را که ممکن بود از صدمه و ضرب و شکنجه نسبت به بنده و کسان بنده فرو گزار نکردند. دارایی و اسناد و اثاث البیت همه را غارت کرده، تمام عمارات ما را در دهات آتش زدند و بعد از چند ماه بنده را به طهران آورده در باغشاه نگاه داشته و پس از بیست یوم توقف در آنجا، آقای وثوق الدوله بنده را احضار نموده اظهار ندامت و افسوس از حوادث واقع فرموده، اظهار داشتند که آنچه شده تمام از روی غرض و اشتباه و بی‌اطلاع من شده است و وعده دادند که تمام خسارت را جبران و مافات را تدارک می‌نمایم.

بدبختانه، فرمایشات ایشان همان حرف صرف بود، اثری از آن مشاهده نگرديد سهل است، مبلغی را هم که از بابت قیمت توتون سیگار حاصل ملکی خود که نزد شیخ احمد سیگاری داشتم و به معرفی خود شیخ احمد توقیف کرده بودند، بعد از رفع توقیف و قول به اینکه وصول و ایصال خواهند داشت و دستخط خطاب

به شیخ احمد هم صادر کردند که وجه را به بنده ایصال دارد، با این وصف الی حال به بنده نرسیده، در صورتی که توقیف مزبور سبب شده که شیخ احمد استتکاف از تأدیة آن کرده و به وسایل متعدده، که شرح آن مفصل است، امتناع از ادای حق بنده کرده و می نماید، تا اینکه بالاچار به وزارت عدلیه رسماً تظلم کرده. از تمام این وقایع آقای سپهدار اعظم و آقای حاج آقای شیرازی کاملاً سابقه دارند. و ماحصل اینکه؛ امروزه بنده و کسان با عیالات مسلوب الحقوق در طهران و گیلانات بلا تکلیف و در مضیقه هستم. چون نیات آن مقام منیع را در خدمت به مصالح مملکت و افراد آن خالی از شوائب می دانم، شرح فوق را تصدیع داده، خاتماً تقاضا می کنم: اولاً، مقرر فرمایید در موضوع غارت اموال و دارایی بنده رسیدگی به عمل آمده، آنچه موجود است تحویل و خسارات به قدر امکان جبران گردد. ثانیاً، چون ناچار از مراجعت به گیلان هستم، به مأمورین محلی امر فرمایند در اصلاح امور شخصی و بقیه دارایی با بنده مساعدت داشته باشند. ثالثاً، در باب طلبی که از شیخ احمد از بابت بقیه قیمت توتون دارم و مشارالیه همه را با اظهارات بی اساس و تشبثات به این و آن می گذرانند، به وزارت عدلیه توصیه شود که مقرر دارند محکمه تجارت سریعاً رسیدگی و احقاق حق نمایند.

احمد کسمائی

[در حاشیه:] به فرمانده نوشته شود که مساعدت لازم نمایند امور حضرت ایشان فیصله یابد. (۴)

* ابوالقاسم کسمایی در باره ملاقاتش با میرزا کوچک خان و حاجی احمد کسمایی می گوید:

بسوی کسماء- مدتی بود اندیشه ملاقات کوچک خان و دیدن اوضاع جنگل را از نزدیک داشتم تا آنکه تصمیم گرفتم مسافرتی به جنگل نمایم، به خانم اظهار [کردم] از طریق مشهدسر و دریا با کرجیهای بادی ترکمانها مسافرت [می کنم] سه شبانه روز در کرجی ترکمان توی دریا خوابیدیم تا به بندرپهلوی رسیدیم. همینکه پیاده شدیم تحقیقات کردم، گفتند کرجی پست جنگل همه روزه از بندرپهلوی به "نرگستان" می رود، مسافر هم تحت کنترل می برد به کرجی.

پیست جنگل نشسته به "نرگستان فومن" عزیمت نمودم. بعد از سه ساعت روی آب مرداب پهلوی به نرگستان رسیده چند نفر مجاهد دیدم... یکی از مجاهدین هم مرا شناخت. اسبی به یک تومان از نرگستان تا کسما که یک فرسنگ بیش نیست کرایه نموده سواره به کسما رفتم. ورود به بازار کسما در مهمانخانه محقری رحل اقامت انداخته اول شب بود پرسیدم میرزا را کجا می شود دید؟ گفتند میرزا در "گوراب زرمق" تشریف دارند هر دوروزی یک مرتبه به اینجا می آیند در اداره روزنامه اطاق آقای میرزا محمدی انشایی مدیر روزنامه جنگل می توانید ببینید در هیئت اتحاد اسلام نیز ممکن است.

• دیدار حاج احمد کسمایی

در ضمن این صحبت گفتند هرگاه حاج احمد کسمایی را هم بخواهید ملاقات کنید این است که دارد می رود. برخاسته راه افتادم. حاج احمد موهای سرش زرد مانند درویش ها بلند، کلاه نمدی در سروریش زرد بلندی هم داشت. عبا ی نایینی به دوش. جمعی از اهالی دهاتی و غیره، چند نفر هم مجاهدین ریش دار مسلح چارق به پا از تفنگدارانش همراه او بودند من هم پشت سرداخل جمعیت شده از درب اداره روزنامه که یک محوطه جنگلی دارای چهار اطاق و یک ایوان بود [وارد] شدیم.

در بندر مشهد سراقا میرزا رفیع رئیس تجارتخانه قاسم اف ههاسه چهار پاکت سربسته به من داده بود که به هیئت اسلام در کسما برسانم. پاکتها همراه و در بغلم بود.

حاجی احمد که پا روی پله ها نهاده به ایوان وارد شد سلامی دادم، جواب سلام داداده پرسید با که کار دارید و که هستید؟ گفتم اسم من ابوالقاسم کسمایی کارم حامل پاکت ها که در دست دارم باید به هیئت اتحاد اسلام برسانم. گفت ابوالقاسم کسمایی کیست؟ گفتم بنده. باز تکرار کرد، گفتم عرض کردم بنده، جواب داد اینجا طویله نیست که سرزده آمده ای. من هم بدون وحشت فوراً بلند گفتم نمیدانستم اینجا طویله است، اگر می دانستم نمی آمدم و در طویله کاری ندارم.

هرچه مجاهدین انگشت به دندان به من [با] اشاره می خواستند بفهمانند این حاجی احمد است شوخی نیست، ملتفت باش اعتنایی نکرده حرف خود را که همان جوابی بود که دادم گفته حاجی احمدنگاه خیره ای به من نمود، داخل اطاق شد. من هم برگشته در مهمانخانه به جای اولیۀ خود رفتم نشستم، چایی خواستم، و به خود گفتم فردا مراجعت می کنم و به مازندران می روم. همین را که دیده ام در تاریخی که خواهم نوشت می نویسم: جنگل یعنی طویله که موسس آن حاجی احمد گفت و آداب محاوره نداشت.

• دیدار با میرزا کوچک خان

یک ساعت گذشت پیشخدمتی آمد به نام یحیی گفت میرزا آمده اند در اداره روزنامه نشسته شمارا می خواهد. عباى برک بجستانی آسترتافته ای داشتیم به دوش انداخته برخاستم با پیشخدمت رفتم، وارد اطاق میرزا شدم میرزا مرا در آغوش گرفت و بوسید. همدیگر را در ایام مجاهدت می شناختیم. ایشان هم در اردوی سپهسالار با مرحوم کسمایی بودند، مرا پهلوی خود نشاند معذرت خواست فرمود باید ببخشید حاجی شما را نشناخته بود.

میرزای مرحوم خیلی مودب و مهربان بود و محاوره خوبی داشت، قیافه اش جذاب، موهای سر و ریش بلندش زرد مجعد، چشم هایش زاغ، فی الحقیقه دوستداشتنی بود، انشایی هم مرا می شناخت.

مرحوم میرزا به انشایی فرمود آمدن این کسمایی هم به جنگل و کسماء وطن اجدادی خود خدا خواسته و پیش آمد خوبی است شما کمک خوبی خواهید داشت. فهمیدم میرزا مرا برای روزنامه جنگل انتخاب کرده، گفتم قربان من نیامده ام اینجا بمانم... در تاریخی که می نویسم این قسمت را هم در موضوع جنگل (آنچه دیدم) خواهم نوشت. میرزا فرمود این معما را باید خودتان حل کنید که چه دیده اید؟

در اطاق انشایی چندین نفر مجاهد هیولا و مهیب و مرحوم دکتر حشمت معروف هم که با میرزا مانوس بود حضور داشت. گفتم آنچه دیدم مهم نیست، بیان حاجی است

در مواجهه، بدون مطالعه. پرسیدند جان کوچک بفرمایید چیست؟ من هم حق واقع را گفتم (طویل) بعد از استماع این جمله سکوتی در همه از تاثیر تهور و روح پاک من و نکته سنجی ام حکم فرما شد. سپس میرزا فرمود ما شما را دیگر نمی گذاریم بروید آمدن با خودتان بود رفتن با ما است. اینجا جنگل است هر کس بیاید خلاص و رفتنش با اختیار نیست حالا چند روزی مهمان ما هستید تا ببینیم چه باید بکنیم.

• سخنان حاجی احمد

حاجی احمد گفت حق با شما است، تقصیر از من است که آن لغت را گفتم و آن جواب را شنیدم. پس از آنکه وارد شده میرزا را دیدم اظهار نمودم چنین جوان نازک لاغری با من مواجهه شد، صحبتی کردیم من نسنجیده لغت طویل گفتم، او هم با کمال شهامت عین لغت را پس داد و رفت، این نوع افراد باشهامت بدرد و بکار جنگل می آیند. میرزا فکری نموده به یادش آمد و شما را شناخته که با اردو و تشکیلات سپهسالار بوده اید و از منسوبین کسمایی معروف هستید، حالا خودتان را معرفی کنید. من هم خودم را معرفی کردم که از شجره مرحوم حاجی علی کسمایی و نوه حاجی محمدصادق معین التجار کسمایی می باشم. حاجی احمد گفت از طایفه حاجی علی کسمایی یک نفر رعیت پیرمرد حالا درقریه کسماء زنده و باقی است.» (۵)

◀ توضیحات و مأخذ :

- ۱ - شاهپور رواسانی - « نهضت جنگل و بنیانگذاران میرزا کوچک جنگلی » مجلات : «اقتصاد اطلاعات سیاسی- اقتصادی» مهر و آبان ۱۳۸۴ - شماره ۲۱۷ و ۲۱۸
- ۲ - ابراهیم فخرائی - « سردار جنگل » ، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴، صص ۱۷۴ - ۱۶۱
- ۳- پیشین- صص ۱۹۷ - ۱۹۵
- ۴ - جلال فرهمند « جنگلی بازرگان» - ماهنامه بهارستان شماره ۸ - صفحه ۷
- ۵- نگاه کنید به «برگهای جنگل (نامه های رشت و اسناد نهضت جنگل)» ، به کوشش ایرج افشار، فرزانه روز، تهران ۱۳۷۸. - صص ۷۳ - ۵۹

فصل ششم

ایدئولوژی جنبش جنگل در دوره دوم حیات خود

محسن خلیجی، محمد رادمرد در نوشته خود بنام «تناقض ایدئولوژیک در جنبش جنگل» می نویسد: دو سال از آغاز جنگ جهانی اول نگذشته بود که تحولات شگرفی در روسیه به وقوع پیوست. اتفاقاتی که جهان را در عرصه های گوناگون تکان داد. سقوط حکومت تزاری ورق جنگ را برگرداند. روسیه از متحدان خود جدا شد و به تنهایی با آلمان قرارداد صلح امضاء کرد. در روسیه پس از مدتی که قدرت دست به دست می شد، سرانجام بلشویکها قدرت را به دست گرفتند. آنها شعارهایی در عرصه بین المللی می دادند که هرشنونده ای را جلب می نمود. به خصوص که اگر این شنوندگان مخالف نظامهای استعمارگر بودند. اندیشه های مارکسیستی که تا آن زمان هرگز در عمل به محک اجرا گذاشته نشده بود و تازه و بکر می نمود، اینک خواهان رهایی مردم جهان از بند هرگونه استعمار و استثمار می بود.

این گونه بود که حکومت شورایی شوروی حکومتی از جنس متفاوت شد. حکومتی که پشتوانه خود را کارگران و کشاورزان قرارداد و خواهان ایستادگی در مقابل سرمایه داری جهانی بود. حکومتی که از برابری و مساوات میان انسا نها سخن به میان می آورد. حکومتی که ادعای حمایت از ناسیونالیست های کشورهای استعمار شده را داشت. حکومتی که تمامی امتیازات نابرابری که تزارها در ممالک همجوار خود به دست آورده بودند، بخشیده بود. اینها همه کافی بود تا روشنفکران و نخبگان کشورهای که زیر یوغ بیگانه بودند به سمت شوروی کشانده شوند. به خصوص که شوروی وعده می داد در رهایی آنان از زیر پنجه های بیگانه از هیچ گونه کمکی دریغ نخواهد کرد. این ادعا در بیانیه مشترک لنین و استالین کاملاً مشهود است. (.

خطاب این اعلامیه «مسلمانان مشرق» و همه قومیت هایی بود که «سباع

حریص اروپا زندگی و دارایی آن‌ها را در قرون متوالی مال الاجاره خود قرار داده» بودند:

«...ما زیر پرچم‌های خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می‌دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در راه تجدید حیات عالم ما از جانب شما انتظار هم عقیدگی و مساعدت داریم.»

در ایران نیز وضعیت به همین منوال بود. در واقع آنچه باید به آن اعتراف نمود این است که:

«پس از انقلاب اکتبر بیانات رهبران دولت شوروی علیه استعمار جهانی و به خصوص امپریالیسم انگلستان در میان روشنفکران و آزادیخواهان با استقبال صمیمانه‌ای روبه‌رو گردید و موجب رشد امیدواری‌های تازه‌ای شد. (بخشی) از آزادیخواهان ایران با احترام و اعتماد خاصی از لنین و سایر رهبران شوروی یاد می‌نمودند و باور داشتند به کمک این نیروی جدید ضد استعماری خواهند توانست ایران را از نفوذ انگلستان و طبقات حاکم استعمارگر و ظالم آزاد نمایند. اشعاری که در وصف لنین سروده شدند و مقالاتی که درباره‌ی وی انتشار یافتند نشان دهنده‌ی برخوردی مملواز علاقه و اعتماد و صمیمیت بودند»

سران جنبش جنگل نیز از این قاعده مستثنی نبودند. اینگونه بود که میرزا کوچک نیز تحت نفوذ شعارهای ظلم ستیز کمونیستها قرار گرفت و دست کمک به سوی بلشویکها دراز کرد. به خصوص که همه‌ی این صداها از شمال ایران بلند می‌شد. البته جنگلی‌ها جدای از تأثیری که از ایده‌های انقلاب اکتبر پذیرفته بودند، دلایل دیگری نیز برای نزدیکی به شوروی داشتند. پس از جدایی احمد کسماپی، کشته شدن دکتر حشمت و عقب نشینی‌های پی‌درپی مقابل نیروهای دولتی، اینک جنبش نیازمند یک خون تازه بود. این مسئله خود سبب گرایش جنبش به سوی روسها می‌شد.

یک بررسی موردی از روزنامه جنگل، ارگان جنبش، به خوبی می‌تواند جو اعتمادی را، که نسبت به روسها ایجاد شده بود، بیان دارد. البته در این پژوهش از بررسی جزء به جزء مقالات این روزنامه پرهیز شده است و تنها چند مقاله برای اثبات سخن بیان می‌شود.

جالب اینکه روزنامه جنگل که در دوره اول حیات جنبش منتشر می شد، بیشتر تحت نفوذ جناح زمین دار مذهبی بود. با این حال جو اعتماد و اشتیاق به روس ها چنان بود که حتی در این روزنامه نیز به چشم می خورد:

مژده ای دل که رخ صلح عیان خواهد شد
جنگ بین المللی رو به کران خواهد شد..

روس آزاد ترقی به وطن خواهد داد

تکیه بر تربیت و علم مدن خواهد داد

کمک خویش به ایران کهن خواهد کرد

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد...

اشتیاق به روسها چنان بود که گویی فراموش شده بود آنان تا همین چندی پیش دشمن خونین ایرانیان بوده اند و حالا دیگر انگلستان به عنوان «تنها دشمن» معرفی می شد

این نشریه همچنین در مقاله ای تحت عنوان «دیگ همسایه زانید، تیره بختی ما» ادعا می کند:

«روسیه مستبد طمع کار رفت. روسیه بی طمع بی آزار روی کار آمد» البته علاقه جنبش به روسیه تنها به این نکته سلبی یعنی «بی آزاری» این دولت بر نمی گشت. بلکه بیشتر از آن به جنبه های ایجابی؛ یعنی همکاری با ملت ایران برای زدودن استبداد و استعمار مربوط می شد:

«همانطور که روسیه آزاد مصمم است از این به بعد با ایرانی با اساس محکم به طوردوستی و اتحاد رفتار کند ایرانیان خاصه جمعیت جنگلی و «هیئت اتحاد اسلام» هم صمیمانه این و داد و اتحاد شایان تقدیر را استقبال کرده، با کمال توفیر و احترام ایشان را می پذیرد.»

اما از آن سو، در روسیه وضعیت به گونه ای دیگر بود. روس ها جداً از شعارهایی که می دادند، بسیار عملگرایانه می اندیشیدند. آنچنان که برای تثبیت نظام تازه تأسیس خود حاضر بودند در صورت لزوم از بسیاری از آرمان های خود بگذرند. همان طوری که برای پایان دادن به جنگ بخش زیادی از خاک خود را به آلمانها واگذار کردند بر همین اساس نیز حاضر شدند در صورت

امکان با کشورهای سرمایه داری بر سر میز مذاکره بنشینند و از عموم شعارهای خود کوتاه بیایند. روس ها از جنگ داخلی خسته شده بودند. دهدف اصلی روسیه پس از جنگ داخلی دستیابی به صلح و منافع تجاری بود. آنچنان که بعدها این اتفاق افتاد. سخنرانی لنین در ۲۱ دسامبر ۱۹۲۰ (۳۰ آذر ۱۲۹۹) کمی پس از اعلام مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان به خوبی بیانگر این استراتژی است. وی درباره انعقاد يك قرارداد با انگلیسی ها ابراز می دارد که حتما این قرارداد را امضاء می کنیم.

در يك کنفرانس سیاسی منافع انگلستان در شرق دقیقاً مشخص خواهد شد... ما به هیچوجه فکر لطمه زدن به منافع انگلستان در شرق را نداریم. و اینها از جمله چیزهایی بود که جنگلی ها هرگز از آن باخبر نشدند. جوشعارهای ایده آل گرایانه کمونیستی چنان آنها را فریفته بود که روسها را در راه خود ثابت قدم و استوار می دیدند.

البته علاوه بر همه این شعارها در این زمان شوروی تلاش میکرد تا انقلاب را بیشتر به سمت شرق گسترش بدهد. از دیدگاه تروتسکی مزیت اصلی يك انقلاب روسی در شرق این بود که « داد و ستد مذاکرات سیاسی با انگلستان» را فراهم می سازد. بر این اساس « انقلاب گیلان برای مسکو جز وسیله چانه زنی در دادوستد سیاسی نبود » فراهم ساختن بنیادهای جبهه شرقی انقلاب جهانی. و این مسئله تحت عنوان « فراهم ساختن بنیادهای جبهه شرقی انقلاب جهانی » توجیه می شد:

برای رسیدن به این هدف باید با کوچک خان تماس برقرار می شد و به بهانه حمایت همه جانبه از او، مداخله مسلحانه در جنبشهای رهایی بخش ملی تحت رهبری او صورت می گرفت و سپس آن جنبش به جانب يك راه سوسیالیستی و سرانجام شوروی کردن ایران سوق می یافت .

ایدئولوژی جنبش در دوره دوم حیات: وقوع تناقض ایدئولوژیک

همانطور که بیان شد ایدئولوژی جنبش تا پیش از ورود نیروهای شوروی بر پایه مذهب و ملی گرایی بود؛ اما با ورود نیروهای شوروی به تدریج اندیشه های کمونیستی و سوسیالیستی نیز در آن هویدا شد. استفاده از مفهوم سوسیالیسم در کنار مفهوم کمونیسم در مباحث مربوط به جنبش جنگل از سوی رجال سیاسی ای که به نحوی با جنبش در ارتباط بودند، بیانگر تعریفی رادیکال از این مفهوم است. به طوری که در چهارچوب نگرشهای نظام شوروی تبیین پذیر است.

.... همانطور که می دانیم از « نگاه مارکس و پیروانش مذهب ابزاری است که بورژوازی از آن در جهت متقاعد کردن مردم برای اطاعت از دولت و روسای خویش استفاده می کنند و وعده آنها نیز پاداش آخرت است از نظر مارکس » این عقاید مانع از این بود که کارگران فعالانه در جهت تغییر نظام به کوشش بپردازند. این بود که کانون اصلی انتقاد او از جامعه نظام مذهبی بود.» علاوه بر این مشکل کلی میان سوسیالیسم و دین علل دیگری نیز برای تباین این دو وجود دارد.

از آنجایی که مذهب جزئی از فرهنگ است، نگاه مساوات طلبانه سوسیالیسم که تمایل به از بین بردن کلیه وجوه تمایز میان انسانها دارد، با آن سرناسازگاری دارد. همچنین درحالی که اسلام مالکیت خصوصی را برای افراد تضمین می کند. «سوسیالیسم مالکیت خصوصی را به مثابه منشاء بدی و شرارت می شناسد با همه این تناقضات، آتش آرمانگرایی ای که انقلاب روسیه در آن دوره زمانی در دل رهبران نهضت جنگل انداخته بود، چنان افروخته بود که تناقض ایدئولوژیک جنبش برای آنان قابل درک نبود و تنها زمانی به این مشکل پی بردند که کار از کار گذشته بود.

جنگلی ها « روی هم رفته شوروی را به مثابه یارو دوست وفادار و خردمند خویش » می شناختند. «هیجانات ناشی از انقلاب اکتبر و الفاظ شیوا و دلچسب

تبلیغاتی شوروی « ذهن همه رهبران جنبش را تصرف نموده بود. » «تساوی ملل»، «انقلابات ضد استعماری»، « مبارزه با ارتجاع، استعمار و استثمار انسان از انسان » برای همه انقلابیون جهان قابل پذیرش بود. میرزا کوچک « درباره وحدت و صمیمیت انقلابی شوروی دچار توهمات ایده آلیستی» بود. « ولذا نسبت به اتحاد دوستی و همکاری انقلابی شوروی نیز در حلقه همان توهمات ذهنی و مذهبی خویش تا حدود زیاد اسیرماند» اما همان طور که گفته شد این مشکلی نبود که تنها جنبش جنگل با آن مواجه باشد. در آن دوره زمانی بسیاری از نیروهای مترقی ایران « امیدوار بودند که دولت جوان شوروی از جنبش آزادیخواهان و ضد استعماری ایران حمایت خواهد نمود.. در دوره ای که این چنین امیدوار یهای شگرف آغاز گردید، تصور قاطبه روشنفکران ایرانی از سوسیالیسم بسیار عام و مبهم بود و به طور کلی مبارزه عام توده های فقیر علیه ثروتمندان را در برمی گرفت.»

سرانجام این تصورات واهی بود که جنبش را از درون متلاشی نمود و تنها « چند ماه پس از ورود کمونیست های حزب عدالت به گیلان جنگلی ها به دو دسته تقسیم شدند: دسته ای متمایل به سوسیالیسم و کمونیسم به رهبری پنهانی ابوکف و رهبری ظاهری احسان الله خان و دسته ای دیگر معتقد و مؤمن به میرزا کوچک و سران جنگل. »

بازتاب تناقض ایدئولوژی در فعالیت های جنبش

داعیه های بلشویک ها مبنی بر کمک به نهضت های رهایی بخش باعث شد تا سرانجام جنگلی ها به سمت شوروی رانده شوند. در اولین دیداری که میان طرفین انجام شد، بلشویک ها خواسته های میرزا مینی بر عدم اجرای کمونیسم را پذیرفتند. میرزا اگرچه خود از شعارهای مبهم روس ها متأثر شده بود، با روحیات و اخلاق مردم ایران به خوبی آشنا بود. وی به طور ساده لوحانه ای تعهد رو سها مبنی بر عدم اجرای کمونیسم را جدی گرفت. به طوری که «اعتماد خود را به ارتش سرخ روسیه و تمایل به ماندن نیروهای

آن در ایران را برای يك مبارزه مشترك علیه نیروهای اشغال گرو شاه ابراز داشت.» وی پس از ورود نیروهای جنگل و ارتش سرخ به رشت در جمع مردم این شهر سخنرانی کرد و «نماینده شوروی را که همراه او در کنار میز سخنرانی ایستاده بود، به نشانه وحدت تنگاتنگ با بلشویک روسیه» به آغوش گرفت و بوسید.

به دنبال ورود ارتش سرخ به گیلان برحسب توافقی که قبلاً به عمل آمده بود، کمیته ای مرکب از اعضای ایرانی و روس به نام «روکم» یعنی کمیته انقلاب ... در رشت تشکیل شد جالب اینکه این کمیته، که در آن اعضای روس نیز حضور داشتند کابینه جدید را معرفی کرد.

در ابتدا تقلید از شوروی بیشتر جنبه شکلی داشت. کابینه ای که در ابتدای دوره دوم حیات جنبش در رشت تشکیل شد و «به پیروی از الگوی شوروی خود را شورای کمیته های خلق می خواند، یک کمونیست هم در میان خود نداشت» و جالب تر اینکه حتی برنامه جمهوری جدید «خواستار حمایت از مالکیت خصوصی و اسلام بود.» مسلم است که برای روس های بلشویک تحمل ناپذیر بود.

اما به تدریج وضعیت در رشت تغییر کرد. حکومتی متشکل از دو رکن در گیلان در حال شکل گیری بود. از یک سوشورای کمیته های خلق که مدیریت امور جمهوری را برعهده داشت، به ریاست کوچک خان در حال انجام وظیفه خود بود، اما از سوی دیگر کمونیست ها کنترل امور را در شورای جنگ انقلابی در دست گرفتند. ساختارهای کمونیستی مستقر شده را که توسط سلطان زاده مطرح شده بود، به پیش می بردند. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در رشت، کمیته های محلی حزب در رشت و انزلی، بخش های ویژه تحت هدایت آنها، اداره سیاسی جمهوری که آن هم در رشت بود و سرانجام ارتش سرخ ایران و مرکز اصلی آن همگی تحت کنترل کامل حزب کمونیست قرار داشت.

اعضای حزب عدالت که از باکو وارد ایران شده بودند، صرف ایجاد ساختارهایی شکلی از حکومت شورایی را قبول نداشتند. آنان همکاری زمینداران

با جنبش را بر خلاف اصول خود می دانستند و تمایل زیادی به اشتراکی نمودن اراضی داشتند. به شدت وضعیت موجود را تقبیح می کردند. برای آنان قابل قبول نبود که میرزا کوچک تکیه گاه خود را به کشاورزان و پیشه وران محدود نمی کرد و بدتر از آن پشتوانه مالی انقلاب، سرمایه داران (بازرگانان) صاحبان زمین بودند.

نکته مهم اینکه این تصمیمات تنها در سطوح پایین حزب در گیلان مطرح نشده بود، بلکه خواسته های زمامداران روسیه بود. نامه های محرمانه سران بلشویک و از جمله تروتسکی که خواهان «تشکیل یک سازمان وسیع شورایی و نگه داشتن آن در ایران بود.» به خوبی این مسئله را نشان می دهد. و این گونه بود که بسترها و ضرورت های کودتا در رشت آماده می شد. کودتایی که رهبری ظاهری آن را احسان الله خان برعهده داشت؛ اما بیش از همه مدیوانی و آبوکوف سران ارتش سرخ در آن نقش داشتند.

بدین ترتیب جنبشی اصیل آلت دست بیگانگان شد. میرزا کوچک به جنگل گریخت و حکومت جدیدی تأسیس شد که کابینه آن متشکل از مخالفان میرزا در جنگل و عده ای از حزب عدالت باکو و فرقه اشتراکیون ایران بودند که به اخلاق و آداب اهالی آشنایی نداشتند

مخالفان میرزا مدت ۱۷ ماه حکومت کردند. در این مدت جنبش کاملاً از مسیر اولیه خود منحرف شد. آنان تمامی تلاش خود را برای اجرای کمونیسم به کار بردند. سعی در اشتراکی کردن اراضی کشاورزی و خلع قدرت مالکان مهمترین اقدام دولت کودتا در این زمینه بود. دهقانان به يك باره با موقعیت جدیدی مواجه شدند. اکنون زمین هایی در اختیار آنان بود که کمتر از پیش توان بهره برداری از آن را داشتند؛ زیرا تا پیش از این بذر و گاو نیز همیشه از سوی ارباب در اختیار آنان گذارده می شد. مبنای روابط مالکیتی که طی قرون متمادی و بر اساس دیدگاه های اسلامی شکل گرفته بود، یکباره به هم خورد و شیوه ای جدید که نه اعتقادات جامعه پشتوانه آن بود و نه برنامه ریزی درستی داشت، اجرا شد. اقداماتی که اگرچه علیه سرمایه داران بود؛ به کشاورزان نیز سودی نرساند. ظاهراً در این بین تنها چیزی که اهمیت داشت این بود که قدرت

سرمایه داران از بین برود؛ یعنی تنها به جنبه سلبی ماجرا فکر شده بود و به این مسئله که پس از آن وضعیت کشت و زرع چگونه سامان یابد، کمتر توجه شده بود.

علاوه بر این دولت کودتا چنان به ستیز با باورهای دینی برخاسته بود که حتی برداشتن چادر از سر زنان را نیز تبلیغ میکرد.

پس از گذشت این ۱۷ ماه مخالفان میرزا علاوه بر آنکه هنوز از ایدئولوژی چپ خود منصرف نشده بودند، بار دیگر رو به سوی میرزا کردند؛ اما حتی بازگشت کوچک خان نیز نمی توانست جنبش را از منجلابی که در آن افتاده بود نجات دهد.

واقعۀ ملاسرا که درگیری میان کردها و نیروهای روس از یک طرف و جنگلی های متمایل به میرزا از سوی دیگر بود، پیش از هر چیز بازتاب یک درگیری ایدئولوژیک بود. نکته اینکه میرزا کوچک خان عموم انحرافات جنبش را از عمل محلی روس ناشی می دانست و همچنان فکرمی کرد که سران بلشویک خواهان یاری مظلومان از دست مستبدان و استعمارگرانند. نامه های میرزا در ایندوره به خوبی بیانگر این مسئله است. پیش از درگیری ملاسرا افرادی همچون مشیرالدوله: از وی خواسته بودند حساب کار خود را از روسها وارثش سرخ جدا کند. اما تناقضات درونی میرزا این توان را از او سلب کرده بود. (۱)

استقرار جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران

شاکری درباره چگونگی تشکیل «استقرار جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» در گیلان می نویسد: در آستانه پیاده شدن نیروهای شوروی در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹ (۱۸ مه ۱۹۲۰)، یک بلشویک به مقر جنگلیان در اعماق جنگل های گیلان وارد شد و به کوچک خان اطلاع داد که نیروهای شوروی به زودی به آستارا در منتهی الیه شمال غربی ساحل دریای خزر وارد خواهند شد. واکنش فوری کوچک خان، اعزام دوتن از یاران نزدیک خود به منطقه بود. مأموریت دقیق آنان معلوم نیست و شاید هرگز نیز معلوم نشود. با این حال، احسان ادعا می

کند که قرار بود آنان دهکده های ساحلی را زیرپا گذارند و دهقانان و مردم ایلات را در جریان تحریکات بلشویک ها قرار دهند و به آنان بگویند که این نیروها دوستان جنگلیان بودند و لذا با آنان مخالفت نکنند.

با این حال، این پرسش مطرح می شود که چرا باید بلشویک ها کوچک خان را از ورود خود مطلع کرده باشند. (۲)

«... ظاهراً جنگلیان یک شورای رهبری رسمی با اعضای انتخابی نداشتند، بلکه اعضای رهبری ظاهراً بنا به نزدیکی آنان به کوچک خان و قابلیت های نظامی شان انتخاب می شدند. تا این زمان، برخی از کسانی که خوشبینی کمتری به پیروزی داشتند، خود را کنارکشیده بودند. ظاهراً این مسئله، به ویژه پس از شکست های جنگلیان و انشعاب حاصل از رویا رویی با انگلیسیان، واقعیت بیشتری یافت. با این حال، وقتی که خبر بمباران انزلی به کوچک خان رسید، وی شورای رهبری را به جلسه ای فراخواند تا به بحث درباره همکاری با بلشویک ها بپردازد. این بدان معناست که خود وی پیش از آن به تصمیمی نرسیده بود.

شورای رهبری که جلسه خود را در یک منطقه جنگلی فومن برگزار کرد، به استماع نظرات اعضای خود، به ویژه کوچک خان و همکار رادیکال اش احسان الله خان، پرداخت.

احسان که بر لزوم عمل هماهنگ و معتقدانه تأکید داشت، پیشنهاد کرد که به همراهی بلشویک ها فوراً به سوی تهران حرکت و دولت را سرنگون کنند: «اگرما اکنون که زمان به سود ماست تردید نشان دهیم، مرتکب جنایت علیه انقلاب بین المللی خواهیم شد.» احسان، کوچک خان را همچون یک دوست مخاطب قرارداد و از وی خواست که «عقاید صلح طلبانه خود را کنار بگذارد.» وی درس خنرانی دیگری که همان روز در حضور کوچک خان ایراد کرد، به مردم فومن گفت امیدوار بود که «با ورود بلشویک ها، که حکومت روسیه را برانداخته و خوشبختی را برای دهقانان و کارگران (روس) به ارمغان آورده اند، به تهران برویم، حکومت شاه را براندازیم و با اعلام پیروزی انقلاب، زمین را

به دهقانان بدهیم.»

بنابرابر برخی گزارش ها، کوچک خان با دیدگاه های احسان در مورد یک اقدام عملی مشترک موافق بود، اما بر آن بود که به حکم خرد بایستی پیش از امضای پیمانی با بلشویک ها، از مقاصد آنان بیشتر آگاه می شدند. به علاوه، شورا در پی آن بود که به مردم در مورد اشغال کشورشان اطمینان دوباره بدهد. از اینرو، در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹ اعلامیه ای به امضای کوچک خان صادر شد که به گیلانیان می گفت نخستین اولویت های جنبش جنگل، به شهادت فداکاری های اعضای آن در سال های اخیر، عبارت بود از سلامت شهروندان، استقلال و رفاه ایران، و آزادی از یوغ ستمگران بشر. این بیانیه در صدد کاهش دادن نگرانی عمومی بود.

در مورد پاسخ به بلشویک ها، پیش از آنکه هیئتی اعزام شود، «رفیق عزیز» میرزا کوچک خان نامه ای به امضای فرمانده شوروی، دریا سالار راسکو لنینکف، دریافت کرد، که در آن آمده بود:

روسیه شوروی مدت ها است از دلاوری های شما در راه رهایی مردم ایران با گذشته ای یک زمان بزرگ و قدرتمند، از یوغ انگلیسیان آگاه است... ما به اینجا آمده ایم، نه چون فاتحان برای تحمیل یوغ روسیه به ایران، که رنج زیادی از انگلیسیان برده است. حضور کشتی های متعلق به روسیه شوروی که توسط ضد انقلابیون به این جا آورده شدند، ما را به انزلی کشانده است.» راسکولینکف اگرچه اعلام کرد که ناوگانش از آب های ایران خارج خواهد شد، خواستار نظر کوچک خان درباره «درخواست مردم» به استقرار نیروهای شوروی در انزلی شد و پیشنهاد برگزاری یک جلسه را داد.

ورود جنگلیان به انزلی

در جلسه شورای فومن یک هیئت نمایندگی به ریاست کوچک خان انتخاب شد تا با مقامات بلشویک که همراه با ناوگان شوروی وارد انزلی شده بودند، ملاقات کند. رهبر جنگلیان و همراهانش با استقبال پر شور مردم وارد انزلی شدند.

شهر «با پرچم (سه رنگ) ملی وشعارهای انقلابی آذین بسته ومغازه های بازاربا فرش (ایرانی) وچراغ وغیره تزیین شده» بود. تظاهرات چند روزادامه یافت. درحالی که دسته موزیک شوروی سرود «انتر ناسیونال» و «مارسی یز» (سرود انقلاب کبیر فرانسه) را می نواخت، مردم فریاد می زدند: برقرارباد آزادی ایران! زنده باد روسیه شوروی! مرگ برانگلیس ودولت وثوق! به گزارش یقیکیان «حتی روحانیون وسرمایه داران به ملاقات رهبر جنگلیان وفرمانده شوروی رفتند.» جشن وشادمانی به زودی به مرکز ایالت، رشت، گسترش یافت. احسان درخاطرات خود به یاد می آورد: «همه مردم که فارغ ازتعلقات طبقاتی خود، با شادمانی ازبلشویک های آزادی بخش گیلان ازدست انگلیسیان استقبال کرده بودند، (اکنون) به کوچک خان برای اتحاد با بلشویک ها درود می فرستادند.» این گزارش را سلطان زاده رهبرکمونیست ایرانی نیز تأیید می کند.

هیجان عمومی نسبت به رهبرجنگلی چنان بالا بود که حتی دشمنان سوگند خورده اش نیزبرآن صحنه گذاشتند. روزنامه طرفدارانگلیس، رعد گزارش داد که پس ازورود به انزلی، «میرزا کوچک خان، رهبرجنگلیان، مقرخود را درساختمان اداره گمرگ قرارداد که مدیرآن برائربمباران گریخته بود. ساکنان غازیان وانزلی، سرخوش ازورود میهمان مورد علاقه شان، گرم ترین استقبال را با آذین بندی سراسرشهرازوی به عمل آوردند.»

تصویری که رایسنر، روزنامه نگارشوروی، از ورود کوچک خان به دست می دهد، چیزی بیش از یک رویداد معمولی است:

ایرانی تنگ دست با بی حالی و پوزخند به این قانون رنگین زندگی می نگرد. چیزفوق العاده ای باید اتفاق بیفتد که او را ازاین بی تفاوتی مرگبارخارج سازد. نخستین اعجازی که شمال ایران به حوزه آگاهی پرتاب کرد، شکست انگلیسیان ودومین، ظهورکوچک خان درانزلی ودیدار ازکشتی جنگی روسیه بود. مدت ها پیش ازورود وی سراسرشهرازنام وی پرشده بود. انگار همه کس وهمه چیز ناگهان به جنبش درآمده ونیروی برق درآن به جریان افتاده بود. مغازه داران دکه های خود و متعصبان سجاده های نمازخود را وا می گذاشتند؛ فقرا

وگدایان به دور هم جمع شده و برجی انسانی با هزار سر تشکیل می دادند؛ حتی آن پسر بچه واکسی با پای قهوه ای ولختش به روی جعبه قرمز رنگ خود پرید تا چشم انداز بهتری یابد؛ گدایان از گوشه و کنار شهر هجوم می آوردند - همه دیگری می دانستند که کوچک خان آنجا بود. پیرمردها خود را به روی زمین خاکی می انداختند تا دستان بی دریغ و دادگستر وی را ببوسند ... انگلیسیان کیسه ای مملو از طلا برای سروی تعیین کرده بودند. اکنون، این سر ارزشمند آنجا بود.

در این فضای پر شور و شعف میزبانان شوروی اش از او استقبال کردند، یا این که آنان میهمان وی بودند؟

ملاقات و توافق با بلشویک ها

نخستین ملاقات بین مقامات شوروی و « قهرمان ملی » ایران به گفته ی راسکولینکف ، در ۲۰ مه (۳۱ اردیبهشت) صورت گرفت ، یعنی پس از آنکه فرمانده شوروی دعاوی خود را با افسران انگلیسی در میان گذاشت و با مقامات دولت ایران ملاقات کرد و به آنها اطمینان داد که ناوگان تحت رهبراش به زودی ایران را ترک خواهد گفت. علاوه بر راسکولینکف، سرژو اورژونیکدزه، اعضای رهبری حزب عدالت و برخی کمونیست های ترکستان، از هیئت جنگلیان بر روی عرشه ناو کورسک استقبال کردند. جنگلیان با بلشویک ها به توافقی رسیدند، که نکات برجسته آن بدین قرار بود:

۱- اصول کمونیستی مرتبط با حقوق مالکیت به اجرا گذاشته نخواهد شد، و تبلیغات کمونیستی در گیلان ممنوع خواهد بود.

۲- یک رژیم جمهوری انقلابی موقت برقرار خواهد شد.

۳ - ماهیت رژیم ایران پس از تسخیر تهران ، توسط مردم و از طریق یک مجلس مؤسسان تعیین خواهد شد.

۴ - شوروی ها در امور دولت انقلابی که به تنهایی مسئولیت امور را بر عهده می گیرد، مداخله نخواهند کرد.

- ۵ - افزون بر ۲۰۰۰ نیروی حاضر در ایران ، هیچ نیروی دیگر شوروی بدون اجازه دولت انقلابی وارد ایران نخواهد شد.
- ۶ - هزینه نیروی مستقر در ایران از سوی دولت انقلابی تأمین خواهد شد.
- ۷ - هر نوع سلاح و مهماتی که توسط رژیم انقلابی درخواست شود، با پرداخت پول آن تحویل خواهد شد.
- ۸ - کالاهای تجاری مصادره شده ایرانی در باکو به رژیم انقلابی تحویل داده خواهد شد.
- ۹ - همه مؤسسات تجاری روسیه در ایران به رژیم جمهوری سپرده خواهد شد. بی تردید، این قرارداد بسیار آسان به دست آمد زیرا تماس هایی پیش از آن برقرار شده بود که اطمینان رهبر جنگلی را نسبت به صمیمیت بلشویک ها جلب می کرد. وی ظاهراً از دیدگاه های براین و کومیتسف مبنی بر ناآمادگی ایران برای کمونیسم آگاه بود.
- از قرار معلوم ، یک بخش اعلام نشده از قرارداد تشکیل یک کمیته انقلابی سه جانبه ، یا روکم بود که از افراد زیر تشکیل می شد: کوچک خان، احسان، مظفر زاده و معین الرعایا از سوی جنگلیان ؛ کامران آقاییف از سوی حزب کمونیست ایران؛ کوژانف، فرمانده نیروهای شوروی (آذربایجان) باقی مانده در ایران ، و واسیلی گارکالتسلی، افسر گرجی تزاری ای که به بلشویک ها پیوسته بود، با کنیه ایرانی « شاپور» از سوی بلشویک ها؛ و سرانجام گائوک ولگا - آلمانی با کنیه ایرانی « هوشنگ». قابل ذکر است که در این مذاکرات ، کوچک خان قول داد که « به سازمان های محلی حزب (کمونیست ایران) کمک» کند.
- همچنان که انگلیسیان، گیلان را ترک می کردند و راسکولینکف و ناویانش نیز بادبان ها را به مقصد باکو برمی افراشتند، جنگلیان در تدارک «به راه انداختن انقلاب» در ایران بودند. رهبران جنگلیان طی مراسمی همراه با گروه موزیک نظامی و پرچم های سرخ به سوی رشت حرکت کردند.

زایش یک جمهوری « شوروی سوسیالیستی »

رهبر جنگلیان زیر بارانی از گل و استقبال پرشور ساکنان شهر رشت که فریاد می زدند: « زنده باد کوچک خان ! زنده باد انزلی !»، بلافاصله یک تظاهرات عمومی برای ۱۶ خرداد در سبزه میدان ترتیب داد. وی واحسان در آنجا به ایراد سخنرانی های انقلابی پرداختند. احسان کمابیش همان سخنانی را به زبان آورد که در گردهم آیی فومن گفته بود: « همراه با بلشویک های روس ، که ارتشی مرکب از کارگران و دهقانان دارند... ما دست در دست آنان و به کوری چشم دشمنان مان به تهران خواهیم رفت... و ما پیروز خواهیم شد.» با این حال، به گفته یقینکیان، احساس افزون بر یادآوری شکوه ایران باستان، گرمی داشت خاطرۀ مشروطه خواهان، « کار خوب » قاتل ناصرالدین شاه ، ودلاوری افسران ژاندمری ایران در جنگ جهانی اول ، یاد خیزش پیش از اسلام جنبش مزدکی را نیز گرمی داشت، که در ایران بنا به اصول « کمونیستی » اش شناخته است ، این واپسین اشاره احسان، دشمنانش را بر آن داشت که مردم را علیه گرایش های «مزدکی یا بهایی گری» وی بشورانند.

کوچک خان، در نطق کوتاهی ، به مردم برای حمایت پرشورشان ادای احترام و آغاز انقلاب در ایران را اعلام کرد. بنا به گزارشی ، وی گفت:

نور خیره کننده ای در روسیه درخشیدن گرفته است ، اما در آغاز ما چنان از درخشش اشعه های آن نابینا شده بودیم که روی خود را از آن برگرداندیم. اما اکنون همه عظمت این نور درخشان را دریافته ایم. اگر این چراغ سوزان در روسیه خاموش شود، مردم ایران وسیله ای نخواهند داشت تا دو باره آن را بر افروزند. بنابراین، همه تلاش مردم ایران باید در مسیر اتحاد با روسیه شوروی قرار گیرد. من به عنوان نشانه ای از اتحاد نزدیک با بلشویک های روس، نمایندگان روسیه شوروی را در آغوش می گیرم .

وی سخنان خود را با آرزوی طول عمر برای لنین و تروتسکی پایان داد. یک سخنران مهم دیگر در این گردهم آیی، کاژانف (Kayhanov)، فرمانده

نیروهای شوروی بود که از سوی دریا سالار راسکولینکف نزد جنگلیان به جا مانده بود. به گزارش یقیکیان، کاژانف اعلام کرد که ارتش شوروی که از دهقانان و کارگران تشکیل شده بود. و «آماده همکاری با انقلابیون ایران و دیگر ملل شرق بود، از خودگذشتگی های لازم را برای اخراج انگلیسیان از ایران، بین النهرین و هند به عمل خواهد آورد. توده های رنجبر خاور زمین باید دور رهبر انقلاب آسیا، رفیق کوچک خان حلقه زنند تا انگلیسیان، شاه، سرمایه داران، زمینداران و مستبدان را نابود کنند و آزادی خود را به دست آورند. به نام و از سوی دولت روسیه شوروی، قول می دهیم که تا از بین بردن سرمایه داران و مستبدان داخلی ایران را ترک نکنیم.» این نکته توجه یقیکیان را جلب کرد که وقتی گائوک سخنانی کاژانف را به فارسی ترجمه می کرد، از تندی آن می کاست. مثلاً، به جای «مسلمانان جهان» از «توده های رنجبر شرق» استفاده کرد، در حالی که «سرمایه داران خارجی و داخلی» جای خود را به «سرمایه داران اروپایی» داد.

به همین مناسبت، کوچک خان بیانیة بلند بالایی تحت عنوان «فریاد ملت ستمدیده ایران از زبان فدایی جنگلیان» صادر کرد. بیانیه پس از یک شرح فلسفی در مورد مأموریت پیامبران و فلاسفه، و سوسیالیست های گذشته و کنونی، برای روشننگری بشریت نسبت به حقوق مشروع انسانی اش، کسانی چون شاهان، وزیران و دیگر حکام را که انسان ها را به خاطر ارضای لذات و شهوات خود زیر سلطه گرفته اند، به باد حمله گرفت. بیانیه با مرور تاریخ ستم گری بر ایران توسط حکمران خودی، انگلیسیان و همسایه تزاری اش به ستایش از آنهایی پرداخت که به رغم کوشش دشمنانشان برای ناکام گذاشتن شان، به دنبال برپایی دولت مشروطه بودند. بیانیه، انقلابیون شجاع روس را که رژیم ستمگرتزاری را برانداخته و جمهوری شوروی را برقرار کردند ستود، و انگلستان را به خاطر تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ (به ایران)، و نیز احمد شاه، فرمانروای قاجار، به دلیل افتادن در دام آنان محکوم کرد.

بیانیه از مبارزان آزادیخواه جنگلی یاد کرد که طی پنج سال و نیم گذشته علیه دشمنان داخلی و خارجی مبارزه کردند و متعهد شد که تا پیروزی و آسایش نهایی

«طبقات زحمتکش» به مبارزه خود ادامه دهند. و به رغم همه تلاش‌ها برای نابودی آنها، پروردگاردست انتقام خود را از آستین قهرمانان عدالت طلب روسیه (یعنی بلشویک‌ها) به درآورده تا ایده سوسیالیسم را گسترش دهند و دنیا را از ستم و بی عدالتی برهانند.

نیروهای ملی و آزادی طلب جنگلی، به کمک اصول عادلانه سوسیالیسم، اکنون گام به انقلابی سرخ ایران (کاسا/ IRRC)، که جنگلیان بنیاد گذاشتند، اصول عدالت و برادری رانه فقط در ایران، که در میان همه مردم جهان فارغ از نژادشان، گسترش خواهد داد. کمیته هدف‌های زیر را خطاب به همه کارگران و دهقانان اعلام کرد (۱) برچیدن نظام سلطنتی و استقرار یک جمهوری شوروی؛ (۲) حمایت از جان و مال همه ساکنان کشور؛ (۳) ابطال همه قراردادهایی که دولت ایران با قدرت‌های خارجی امضا کرده بود؛ (۴) سهم کردن همه مردم در این اصول و حمایت از مبانی اسلام.

کمیته در همان روز نام مسئولان دولت موقت جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران را اعلام کرد، که عبارت بودند از: میرزا کوچک خان، ریاست کمیسیاریا و کمیسیرجنگ؛ م. س. وقاری، کمیسیر امور داخله؛ آقا نصرالله رضا، کمیسیر ارتباطات (پست، تلگراف و تلفن)؛ سید جعفر (محسنی؟ پیشه‌وری؟)، کمیسیر امور خارجی؛ حاجی م. ج. کنگاوری، کمیسیر آموزش و امور وقف؛ میرزا م. الف پیربازاری، کمیسیر امور مالییه؛ میرزا م. الف گیلک، کمیسیر روابط عمومی؛ محمود آقا رضا، کمیسیر دادگستری؛ میرزا الف. فخرائی، کمیسیر بازرگانی. رؤسای ستاد ارتش سرخ ایران عبارت بودند از: احسان، که فرماندهی نیروهای مسلح را نیز به عهده داشت؛ معین الرعايا و سرهنگ فتحعلی خان ثقفی، افسر ارشد قزاق که به تازگی به جنگلیان پناهنده شده بود.

کمیته چند یادداشت برای سفارتخانه آمریکا و فرانسه در تهران فرستاد و به آنها اطلاع داد که سلطنت در ایران برچیده شده و به جای آن یک نظام جمهوری برقرار شده است. دولت جمهوری در رشت- که بی تردید بر روی مخالفت فرانسویان و آمریکاییان با قرارداد ۱۹۱۹ حساب می‌کرد- با اعلام ابطال همه قرار دادهایی که با دولت‌های خارجی، به ویژه انگلیس، امضا شده بود و

استقرار قریب الوقوع یک رژیم جدید در تهران، پیشاپیش به قدرت های خارجی هشدار داد که از هرگونه حمایت سیاسی یا عملی از دولت تهران یا حامیان انگلیسی اش، خودداری کنند.

پیام های دیگری نیز به خارج فرستاده شد تا حمایت بین المللی را از رژیم انقلابی جلب کنند. کمیته در پیامی خطاب به «سوسیالیست های جهان اعلام کرد، مادام که کشورهای سرمایه داری حتی یک سرباز هم در ایران باقی گذاشته باشند، «سرباز سرخ» به جنگ ادامه خواهد داد. کمیته با رد دخالت جامعه ملل در امور ایران، تصریح کرد که سرنوشت ایران را تنها ایرانیان تعیین می کنند. و در پایان، از کارگران جهان خواست که به نیروهای انگلیسی اجازه ندهند که حقوق ایران را پایمال و مردمش را استثمار کنند. سند و مدرکی مبنی بر هرگونه پاسخی از سوی گروه های بین المللی یا انترناسیونالیست به این درخواست ها وجود ندارد.

جنگلیان همچنین دوتلگرام برای رهبران شوروی فرستادند. یکی از آنها خطاب به لنین بود...» (۳)

«در آستانه ورود نیروهای شوروی به ایران، کوچک خان ظاهراً نظر محاطانه ای به بلشویک ها داشت. وی ابتدا به یقینان (وظاهراً چند تن دیگر) گفت مطمئن نبود که نیروهایش به آنها ملحق خواهند شد یا در تعارض انگلیسی-بلشویکی بی طرف خواهند ماند. وی ظاهراً به خاطرنگرانی از آسیب دیدن مردم در صورت تبدیل گیلان به عرصه تعارض نظامی، امکان همکاری با شوروی ها به «امید جلوگیری از ستمگری آنان» را مورد توجه قرار داد. با چنین فکری در ذهن، وی در روز پس از ورود بلشویک ها، به یقینان گفت که به رغم قصد ادامه مبارزه با دولت تهران و حامیان انگلیسی آن، برنامه ای برای حمله به نیروهای انگلیسی مستقر در گیلان نداشت. فقط پس از آنکه آنان از ایالت خارج شدند، یا در منجیل و در راه قزوین به تهران بودند، دست به چنین اقدامی خواهد زد.

با این هدف، کوچک خان از رهبران بلشویک تعهد گرفت که نیروهایشان از انزلی فراتر نروند. از این رو، پیامی برای انگلیسیان فرستاد و به آنان پیشنهاد

کرد که اگر فاقد « نیروی کافی یا تمایل به دفاع از گیلان » هستند، باید هر چه زودتر ایالت را ترک می کردند تا از خونریزی و تخریب مال و منال جلوگیری شود. یقیناً تأیید می کند که کوچک خان می خواست انقلاب « ملی » باقی بماند و اما از آن بیم داشت که حزب عدالت کنترل انقلاب را به دست گیرد. یقیناً توضیح می دهد که به دلیل این «بیم» بود که کوچک خان پس از ملاقات با رهبران بلشویک در انزلی « سوسیالیست شد »؛ « اگر وی رهبری انقلاب را به دست نمی گرفت. عدالت به یقین انقلاب را آغاز می کرد. »

بنا به تعبیر کوچک خان، « انقلاب سرخ » ایران، باید با الگوی روسی آن متفاوت و یک « انقلاب ملی » می بود. افزون بر مباحث مطرح شده در نامه هایی که برای لنین، چیچرین، راسکولینکف و کنگره مردم خاور زمین فرستاد، کوچک خان به یکی از کارکنان خوشناریا (Khoshtaria) - یک شرکت بازرگانی گرجی مستقر در ایران - گفت که وی از برنامه بلشویک ها « کاملاً » آگاه بود، اما قصد نداشت به طور کامل آن را دنبال کند: « اهداف من سرنگونی دولت تهران و انتقال قدرت به یک دولت دموکراتیک در ایران است. من نمی خواهم آنچه را که بلشویک ها در روسیه کرده اند، در اینجا تکرار کنیم. »

اسناد بر این گفته میرزا دلالت دارند، کیرف نماینده تام الاختیار بلشویک ها در قفقاز شمالی، در مصاحبه ای این مسئله را روشن ساخت که کوچک خان دیدگاه های متفاوتی داشت: « اینجا (در گرجستان) تلاش می کنند تا نشان دهند کوچک خان بلشویک نیست و غیره ... (اما) ما این را بهتر از هر کس دیگری می دانستیم. کیرف رهبر جنگلیان را با « رفیق » خلیل پاشای ترک مقایسه کرد که نه « کاملاً سوسیالیست ... (بلکه) یک عنصر ملی در متعالی ترین معنای آن است. » کیرف در ادامه گفت: « ما می دانستیم که کوچک خان قصد استقرار یک قدرت شوروی در ایران را دارد، اما آرمان های وی بسیار از ما دور است. با این حال، واضح است که جنبش کوچک خان چیزی جز مرحله نخست یک جنبش آزادی بخش ملی نیست که به دنبال آن مرحله جنبش اجتماعی، خواهد آمد، یعنی مرحله کمونیستی. کیرف که گویی می خواست انگلیسیان را همزمان آرامش و بیم دهد، به عنوان یک جمله معترضه گفت:

« ما نمی خواهیم کسی را در شرق علیه امپریالیست ها بشورانیم، مردم شرق (فی الواقع) در آستانه مرحله نخست مبارزه - آزادی از یوغ امپریالیسم - قرار دارند.» از این گذشته، بنا به پیام اورژونیکدزه به لنین « نمی توان از هیچ نوع قدرت شوروی در ایران سخن گفت. کوچک خان حتی راضی به طرح مسئله ارضی هم نیست. آنان فقط یک شعار سرمی دهند: سرنگون باد دولت تهران و حامیان انگلیسی آن!»

این موضع از سوی ژنسنسکی هم تأیید شد که در مصاحبه با ایزوستیا تأیید کرد که «دولت کوچک خان به هیچ وجه کمونیست محسوب نمی شود، یعنی این که صرفاً از عناصر خرده بورژوا و ملی تشکیل شده است که برنامه آن انگلیسی ستیزی محض است.» از نظر سلطان گالی یف، که قهرمان آرمان «کمونیسم شرق» در میان همه خلق های روسیه شوروی بود، رژیم کوچک خان، فارغ از میزان طرفداری احتمالی وی از کمونیسم، «کاملاً کمونیستی» نبود. به علاوه، کوچک خان کمتر توهمی نسبت به صداقت شوروی ها داشت. نه فقط جنبش آزادی بخش ملی ایران، که خود وی به اندازه کافی خیانت دیده بود تا نسبت به همه قدرت های خارجی، از جمله شوروی ها، در این نکته تردید پیدا کند که آنان آماده بودند برای منافع خود جنبش آزادی بخش ایران یا هر جنبش دیگری را در شرق قربانی کنند. احسان به خاطر می آورد که پس از گفتگو با رهبران شوروی در انزلی، کوچک خان به این نتیجه رسید که بلشویک های روس «نه با هدف حمایت مشخص از جنگلیان، بلکه فقط برای نابودی گاردهای سفیدی که در انزلی پناه گرفته بودند، و نیز برقراری رابطه با دولت ایران، به ایران آمده اند.» این شرح احسان با گفته صبور، جنگلی دیگری از نزدیکان کوچک خان، همخوانی دارد. وی می نویسد که کوچک خان به او گفت، از آنجا که شوروی ها در تعقیب انگلیسیان آمده بودند و جنگلیان نمی توانستند آنان را دور از خود نگاه دارند «ضروری است با آنها دوست شویم تا شاید بتوانیم به هدف های خود دست یابیم.» صبور در آن زمان می دانست که معامله با بلشویک ها دیری نخواهد پایید.

دیگر عامل تقویت کننده این تردید، موقعیت حسادت ناپذیر کوچک خان به عنوان

یک رهبرگرفتار بین دوگرایش کاملاً متضاد بود. نخستین گرایش، جناح چپ جنبش خود وی به رهبری احسان بود. احسان که در سپیده دم ۱۸ مه با صدای بمباران شوروی ها از خواب برخاسته بود، به یاد می آورد که کوچک خان نماز صبح خود را آغاز و او را نیز دعوت به ادای فریضه کرده بود. احسان پاسخ داد که هرگز نماز نمی خواند و به کوچک خان توصیه کرد که اگر می خواست « با بلشویک ها دوست شود» بهتر بود که به این کار خاتمه می داد. این پاسخ سربالا، کوچک خان را دچار لرزش خفیف، و نه ترس، کرد. بعداً نیز احسان از بیم حضور ملایان و تجار میهمان نزد رهبر جنگلیان، مرتب بر امضای یک پیمان عجولانه با بلشویک ها، و همراه با رضا خواجوی برای حمله به تهران، پای می فشرد. از سوی دیگر، ملایان و بازرگانان سرشناس و ثروتمند گیلان که اکنون در « ابراز احترام» به کوچک خان به مردم می پیوستند، و بی تردید از بلا تکلیفی موجود بهره می بردند، به نجوای « خطر بلشویک ها برای کشور» درگوش وی پرداختند. از اینرو، کوچک خان برای حفظ « وحدت مردم» در مخالفت با انگلیسیان با « سرمایه داران و بازرگانان» ملاقات کرد تا به آنان درباره مقدس بودن حقوق مالکیت شان اطمینان دهد، در حالی که همکاران و متحدان رادیکال وی در میان اقشار فقیرتر، مثل ماهیگیران، ساحل نشینان انزلی و جوانان که متمایل به سوسیالیسم بودند، تبلیغ می کردند. نقش تعدیل کننده کوچک خان به بهترین شکل در اعلامیه ای نمود یافت که پیش از ورود به رشت صادر کرد. تغییرات به وجود آمده در وضعیت موجود و تأثیرات محتمل آن در برانگیختن نگرانی افکار عمومی، کمیته جنگلیان را وادار ساخت تا به مردم دوباره اطمینان دهد که این کمیته به تلاش خود برای رفاه مردم ادامه خواهد داد و از کمک به آنان دریغ نخواهد کرد. این نقش تعدیل کننده (یا به اصطلاح کمونیستی، خط « جبهه متحد»)، در حالی که متحدان کمونیست کوچک خان را نوید و خشمگین می ساخت، به نوبه خود تردید وی را نسبت به آنان افزایش می داد.

قدر مسلم آن است که، در اوایل بازی، وی نسبت به تاکتیک های شوروی ها و اشتیاق ظاهراً خارق العاده آنان به جنبش جنگل محتاط شده بود (اگر نگوییم

کاملاً آنان را درک کرده بود). وی نه فقط از مذاکرات علنی بین تهران و مسکو (ابتدا از طریق انزلی، اما سپس از لندن و پاریس، و سرانجام با اعزام هیئتی به مسکو، که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت) آگاه بود، بلکه از دستورات کاراخان معاون چیچرین و تروتسکی به راسکولینکف نیز که توصیه محتاطانه کرده بودند، اطلاع داشت.

کاراخان در ۲۳ مه ۱۹۲۰ (۳ خرداد ۱۲۹۹) به راسکو لینکف توصیه کرد: «تمایل کوچک خان به استقرار یک دولت شوروی و کمیته کمونیستی (احتمالاً عدالت) که خواهان به دست گرفتن این قدرت است، باید به دقت کنترل شود. نمی توان احساسات همه ایرانیان را از روی احساسات اهالی آذربایجان، رشت و انزلی مورد قضاوت قرار داد.» به دریا سالار دستور داده شد که نه فقط «کارگران و بورژوازی دموکرات را متحدگرداند» بلکه همچنین «آنان را به نام رهایی ایران از یوغ انگلیسیان و اخراج شان از ایران، برانگیزد. شکی نیست که جنگ باید علیه انگلیسیان، بازرگانان و مقامات دولت ادامه یابد.» برای این منظور، وی بر لزوم اتحاد کمونیستهای ایران و «گروه های دموکرات» تأکید ورزید. وی در عین حالی که با برپایی تشکیلات شوروی در ایران مخالفتی نکرد، علیه اقدامات شتابزده هشدار داد و پیشنهاد کرد که اصول شوروی بر اوضاع و احوال ایران انطباق داده شود تا از بهره برداری انگلیسیان، که ممکن بود جنبش را تضعیف نماید، اجتناب گردد. سه روز بعد، در ۲۶ مه (۶ خرداد)، تروتسکی، کمیسروقت جنگ، دستورات مشابهی برای راسکولینکف فرستاد. وی پرهیز از هرگونه مداخله «به نام روسیه (شوروی)» در امور داخلی ایران را توصیه کرد. وی همچنین به دریا سالار دستور داد که کلیه واحدهای نظامی روس و ناوگان شوروی را از ایران خارج سازد؛ تعلیم دهنده، پول و داوطلب در اختیار کوچک خان قرار دهد، و مناطق اشغال شده توسط ارتش سرخ را به کوچک خان مسترد دارد، و اگر لازم می شد کشتی جنگی «نه با پرچم روسیه، که با پرچم (جمهوری) آذربایجان»، به وی بدهد؛ هرگونه کمک به کوچک خان بایستی به نام جمهوری آذربایجان می بود؛ با خواست کوچک خان دایر برپایی یک رژیم شوروی نباید مخالفت می شد؛ دولت

شوروی بایستی از طریق اقدامات عملی به انگلیسیان نشان میداد که درصدد تحریک کشورهای شرق نبود.

دربحث های پیشین ، خط مشی عمده متخذه درمسکو توسط چیچرین ، و دیگر رهبران شوروی را دو وجهی توصیف کردیم : ازیکسو، ترساندن انگلیسیان با استفاده ازتشویق جنگلیان به انجام اقداماتی که حاکی از بازتاب محتمل سیاست ایران آنان درهند باشد؛ وازسوی دیگر، بازگذاشتن باب امید، که اگر انگلیسیان سیاست خود را تغییر دهند، نیروهای خود را ازایران خارج کنند ، و دست ازحمایت دولت وثوق بردارند- ولذا امکان برآمدن دولتی غیرمتخاصم با شوروی ها را در ایران تسهیل کنند - توافق بین روسیه شوروی و بریتانیا قابل دستیابی می بود. درمورد خود ایران، این خط مشی درقرار داد تجاری انگلیس- روسیه وضوح بیشتریافت. با این حال، مسئله شرق بایستی درچارچوب مذاکرات تجاری جاری بین انگلیس و روسیه حل وفصل می شد. دودلی کوچک خان نسبت به متحدان بلشویک خود ناشی ازدو بیم بود؛ نخست اینکه مسکوو تهران به توافقی علیه جنگلیان دست یابند، و مهم تراین که ، حضور شوروی درایران افزون برنقض حاکمیت واستقلال ایران، انگلیسیان را برآن دارد تا ارتجاع داخلی را به دورخود جمع کنند، نیروهای بی طرف کشوررا علیه جنگلیان بشورانند، نیروهای بیشتری وارد ایران کنند وآتش جنگ داخلی را برافروزند. ... با توجه به تجربه تلخ جنگلیان ازانگلیس در سال های ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ - ۱۹۱۸) ، تشدید دشمنی ها دور ازانتظار نبود. همچنان که تفاهم بین لندن ومسکو ، اگرچه نامحتمل می نمود ، کاملاً هم منتفی محسوب نمی شد. قرارداد روسیه وانگلیس که ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بود، می بایستی درحافظه کوچک خان باقی بوده باشد. به علاوه، وی باید نگران رویدادهای گیلان و بازتاب های گسترده ترآن نیز می بود. (۴)

◀ توضیحات و مأخذ :

- ۱- نویسندگان: خلیجی، محسن - رادمرد، محمد (تناقض ایدئولوژیک در جنبش جنگل (۳۰ صفحه - از ۵۳ تا ۸۲) مجلات : علوم انسانی « فرهنگ » پاییز ۱۳۸۸ - شماره ۷۱
- ۲- دکتر خسرو شاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - چاپ: اول ۸۶ - ۱۳ ص ۲۳۳
- ۳- همان - صص ۲۴۱ - ۳۳۴
- ۴- همان - صص ۲۴۹ - ۲۴۴

زندگینامه احسان الله خان دوستدار

* دکتر عبدالله متولی در مقدمه «خاطرات احسان الله خان دوستدار» در باره زندگی احسان می نویسد:

«احسان الله خان فرزند» میرزا علی اکبر حافظ الصعه « به سال ۱۳۰۵ ق در ساری متولد شد. او تحصیلات خود را در مدرسه تربیت تهران دنبال کرد و در مدرسه "سنل وی" به فراگیری زبان فرانسه پرداخت.

خانواده احسان الله خان به دوستدار شهرت داشتند. از این روگاهی به عنوان لقبی خانوادگی برای احسان الله خان به کار می رفت. ابراهیم فخرایی از او به عنوان آموزگار زبان فرانسه فرزندان «میرزا عیسی خان املشی» یاد کرده است. علاوه بر این در حوادث مربوط به مشروطیت وی را در زمره مجاهدین قرار می دهد. وی پس از پیروزی انقلاب مشروطیت به عضویت انجمن حقیقت، یکی از انجمنهای مشروطه خواه ساری، درآمد. در دوره استبداد صغیر همراه با

مجاهدین شمال در ماجرای فتح تهران حضور داشت. پس از آن به ساری بازگشت و در مدرسه های که آزادیخواهان ساری دایر کرده بودند به آموزش زبان فرانسه پرداخت. در تهاجم «ابوالفتح میرزا» در مرزهای شمالی، حاضر شد.

از میزان و نوع فعالیت‌های احسان الله خان تا زمان حضورش در منازعات غرب ایران هم زمان با جنگ جهانی اول اطلاع دقیقی در اختیار نیست. با توجه به دیدگاه‌های افراطی (رادیکال) او بعید به نظر نمی رسد که در دوران پس از مشروطیت با «حیدرخان عمو اوغلی» و «حسین خان لاله» همراه بوده باشد. نقش این دو در ترور «سید عبدالله بهبهانی» مشخص و آشکار است. رفاقتی که بعدها بین احسان الله خان و حسین خان پیدا شد، نشانگر نزدیکی فکری و عملی این دو بود.

ارتباط عمو اوغلی با چهره های افراطی (رادیکال) و آموزش آنان می تواند در خصوص احسان الله خان هم صدق کند. «اسدالله خان ابوالفتح زاده» که بعدها از پایه گذاران کمیته مجازات شد، ارتباط نزدیکی با عمو اوغلی داشت. با توجه به گفته احسان الله خان مبنی بر پیوند دوستانه با ابوالفتح زاده، می باید ردپای احسان الله خان را در برخی تحرکات افراطی (رادیکال) پس از مشروطیت نیز جستجو نمود.

با آغاز جنگ جهانی اول و بی ثمری اعلام بی طرفی ایران، روسها و انگلیسیها برای ممانعت از حضور و فعالیت آلمانها و ترکها بردامنه فعالیت خود در ایران افزودند. سقوط مکرر دولتها و شکل گیری دولت مهاجرت در کرمانشاه، از ویژگیهای این ایام بود. دولت مهاجرت که متشکل از تعدادی از نمایندگان مجلس سوم و افراد و گروههای ضد روس و انگلستان بود، در مناطق غربی ایران به زد و خورد با نیروهای نظامی روس پرداختند. روسها عملاً بخشهای شمالی ایران را اشغال نموده در تعقیب کابینه مهاجرت به مناطق ساوه، اراک، بروجرد، همدان و کرمانشاه سرازیر شده بودند. به هر صورت این دولت نتوانست به اهداف و برنامه های خود دست یابد.

روسها نیز به دلیل شکل گیری انقلاب ۱۹۱۷ م خاک ایران را تخلیه کردند.



احسان الله خان به همراه حسین خان لاله در زمره مهاجرین بود. و آن گونه که در خاطراتش آورده، فرماندهی يك دسته را برعهده داشته است. بارزترین ویژگی این دوران از زندگی احسان الله خان عدم همراهی و همفکری او با رهبران مهاجرین است. وی در خاطراتش به شدت اعمال و رفتار و شیوه جنگ رهبران مهاجرین از جمله «نظام السلطنه مافی» را سرزنش می کند. شاید بتوان گفت او به نوعی اختلافات دولت مهاجرت را دامن زد. حتی با جدا کردن گروه خود از آنها مخالفتها را تا جایی دنبال می کند که به همراه حسین خان له و «کریم دواتگر» طرحی برای ترور نظام السلطنه مافی سازماندهی می کنند. اما با آشکار شدن این توطئه، مجبور به اختفا می شوند. آنان پس از ناکامیهای مکرر در مناطق غربی به تهران بازمی گردند. در این زمان مرحله دیگری از فعالیتهاى احسان الله خان آغاز می گردد. کمیته مجازات، سازمانی تروریستی بود که در اواخر سال ۱۳۳۴ ق توسط «ابراهیم خان منشی زاده» و «اسدالله خان ابوالفتح زاده» و «سالارالدوله تشکیل شد. آنها به زعم خود با هدف ترور خائنین به کشور، این کمیته را پایه گذاری کردند و چند نفری را هم به قتل رساندند. بی تردید افکار و عملکرد اعضای کمیته مجازات بانگشاهای احسان الله خان هماهنگی داشت. چون احسان الله خان از قبل با ابوالفتح زاده و کریم دواتگر آشنایی داشت، کشف ارتباط او با این شبکه کار دشواری نیست. کریم دواتگر که خود یکی از تروریستهای کمیته بود، سابقه ترور «شیخ فضل الله نوری» را در کارنامه اش دارد. او در جنگهای غرب ایران نیز حضور یافته بود و بلافاصله پس از بازگشت ابوالفتح زاده به واسطه آشنایی با او، زمینه ورودش را به کمیته فراهم کرد.

به این ترتیب اطلاع از اعضا و عملکرد کمیته مجازات برای احسان الله خان چندان دشوار به نظر نمی رسد. در عین حال برای جلب اعتماد اعضای کمیته، او و حسین له له «میرزا محسن مجتهد»، داماد آیت الله بهبهانی را که نامش در فهرست ترور کمیته قرار داشت، روز هفدهم شعبان ۱۳۳۵ در بازار حلبی سازه‌ها، بین مسجد شاه و مسجد جمعه، مورد حمله قرار داده و او را کشتند. با کشته شدن میرزا محسن مجتهد، کمیته مجازات در اطلاعیه های این قتل را

به نیروهای خود منتسب می‌کند. نکته قابل تأمل در این مسئله حضور حسین خان له له در قتل آیت الله بهبهانی و پس از آن دخالت مستقیم در ترور داماد او میرزا محسن مجتهد است. با توجه به همراهی و نقش مستقیم احسان الله خان در این قتل می‌بایست ردپای وی را تا ماجرای ترور بهبهانی نیز جستجو کرد و احتمال دخالتش را در آن ترور نیز از نظر دور نداشت. به نظر می‌رسد کشتن میرزا محسن در مقایسه با سایر ترورهای کمیته، بیشتر در جامعه منعکس شده باشد. منشی زاده در این خصوص می‌نویسد: «این قتل که مردم آن را از جانب کمیته مجازات می‌دانستند، ترس کمیته را در دلها انداخت و مردم دچار هول و وحشت زیادی شدند. از اینکه کمیته کوچکترین واکنشی از نفوذ افراد نمی‌کند، غرق حیرت شدند. عاملی که این ترس را بیشتر می‌ساخت، کشته شدن میرزا محسن در روز روشن و در مقابل چشم صدها نفر بود.» پس از این اقدام احسان الله خان مدتی به عنوان تروریست در خدمت «کمیته ایران» قرار داشت. این کمیته توسط نصرت الدوله فیروز و برای خنثی کردن اقدامات کمیته مجازات تشکیل شد که توفیق چندانی به دست نیاورد. احسان الله خان نیز با این توجیه که از پول و اسلحه آنها به نفع کمیته مجازات بهره برداری کند به عضویت کمیته ایران درآمد. با اوج‌گیری ترس و وحشت عمومی از عملکرد کمیته مجازات، سرانجام با بی‌احتیاطی «میرزا مهدی خان سلمانی» خواهرزاده حسین خان لاله، نظمی او و احسان الله خان را بازداشت کرد. اما بازجویی از آنها بین نتیجه بود و «عبدالله خان بهرامی» رئیس نظمیته تهران تحت فشار و تهدید کمیته مجازات مجبور به آزادی آنها شد.

در خصوص دخالت مستقیم یا غیرمستقیم احسان الله خان در سایر قتل‌های کمیته مجازات اطلاعاتی در اختیار نیست. سرانجام در اواخر سال ۱۳۳۵ ق با بروز اختلاف جدی بین اعضای کمیته مجازات، نظمیته اکثر اعضای آن را شناسایی و بازداشت کرد. تقریباً تمامی اعضای کمیته در تهران دستگیر شدند، اما احسان الله خان و حسین خان لاله به شمال فرار کردند. براساس گزارش روزنامه ایران، حسین خان لاله نیز پس از تعقیب به وسیله نظمیته رشت دستگیر و به تهران انتقال داده شد. نکته حایز اهمیت در این بازداشتها اینکه تمامی اعضای کمیته و حتی

حسین خان لاله نزدیکترین دوست احسان الله خان دستگیر شدند و فقط احسان الله خان از دست مأموران نجات یافت. این مسئله نیز از دیگر مباحثی است که بر رفتارهای سیاسی احسان الله خان سایه افکنده است و با توجه به نقش آینده او در نهضت جنگل، تردیدها را درباره صداقت گفتاری و رفتاری او افزون می‌سازد. اما مهمترین و مؤثرترین ایام فعالیت احسان الله خان را باید در زمان حضورش در نهضت جنگل جستجو کرد. بدون تردید پی گیری شیوه رفتاری وی در طول مدت فعالیتش در نهضت جنگل، عامل مهمی در ایجاد اختلاف و بروز دوگانگی در سازمان نهضت جنگل بود. دوران اقامت احسان الله خان در شمال را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول، همراهی با اعضای نهضت جنگل و نزدیکی با میرزا کوچک خان؛ در تمام این مدت اختلافات فکری و اعتقادی این دویه خوبی مشهود بود. اما این اختلافات جدایی قطعی را به همراه نداشت. اما مرحله دوم که بیشتر به دوره ورود نیروهای شوروی به گیلان بازمی‌گردد به جدایی قطعی میرزا کوچک از احسان الله خان و عزیمتش به جنگل منتهی شد. این مرحله تا پایان حیات میرزا کوچک خان و عزیمت احسان الله خان از گیلان ادامه یافت.

زمان دقیق ارتباط میرزا کوچک خان و احسان الله خان مشخص نیست. اما آن گونه که احسان الله خان در خاطراتش می‌آورد، گویا پیش از آغاز جنگ جهانی اول در تهران همدیگر را ملاقات می‌کنند و برای مبارزه با استیلا بیگانگان و همچنین خائنان داخلی تصمیم به مبارزه می‌گیرند. میرزا کوچک خان برای سامان بخشیدن به این مبارزه به شمال می‌رود و احسان الله خان در همدان علیه روسها وارد جدال می‌شود. منابع از ارتباط میرزا کوچک خان با احسان الله خان ذکر می‌کنند که فرستاده ایی از طرف کوچک خان برای دریافت کمک مالی و اسلحه در همدان با او ملاقات کرده است که بسته بودن مسیر توسط روسها امکان برقراری ارتباط را از بین برده است. پذیرش احسان الله خان توسط میرزا کوچک و قرار گرفتنش به عنوان یکی از رهبران جنبش تا حدی نشانگر اعتماد رهبر نهضت جنگل به این فرد بوده است.

یکی از منابع می نویسد: احسان الله خان به وسیله محمود رضا که از همشاگردان میرزا و از طلاب مدرسه جامع رشت بود به میرزا معرفی گردید و مورد احترام او قرار گرفت و بعدها به علت ابراز لیاقت از نزدیکان مورد اعتماد [وی] محسوب گشت. « با وجود اینکه میرزا کوچک خان، احسان الله خان را مورد اعتماد قرارداد اما او ظاهراً از روی اضطرار این همراهی را می پذیرد. درجایی می نویسد: با آنکه میرزا از آزادیخواهان دست راست بود و من این موضوع را به خوبی می دانستم به علی مجبور به همکاری با او بودم. تحت این شرایط برخورد با بازمانده نیروهای روس در گیلان و رویارویی با نیروهای نظامی انگلیس وجهه همت رهبران نهضت قرار گرفت. نحوه برخورد با عناصر آلمانی و ترک که در خدمت نهضت جنگل بودند یکی از مسائلی بود که در همین مراحل آغازین، زمینه اختلاف بین طرفین را فراهم کرد. احسان الله خان خواستار اخراج آنها از نهضت بود و در مقابل معتقد بود باید از انقلابیون جدید شوروی کمک گرفت. این مسئله به دلیل مقاومت میرزا کوچک خان، مطابق امیال احسان الله خان پیش نرفت. نکته دیگر نوع برخورد و رویارویی با نیروهای انگلیس بود. ارتش انگلیس به فرماندهی «دنسترویل» قصد عبور از گیلان و رسیدن به باکو را داشت. نیروهای جنگل و احسان الله خان در چند نقطه به مقابله با آنها پرداختند اما توفیقی نیافتند و در چندین مرحله از آنها شکست خوردند. میرزا تحت شرایطی خاص و برای حفظ موجودیت نهضت جنگل مجبور به انعقاد پیمان صلحی با انگلیسیها شد که بر اساس آن انگلیسیها، موجودیت نهضت جنگل را به رسمیت شناختند. این موضوع از دیگر موارد اختلاف آنها بود و ثمره این اختلاف، تضعیف قدرت نهضت و از هم پاشیدگی سازمان نهضت بر اثر تهاجم نیروهای دولتی بود. دکتر حشمت یکی از نزدیکترین یاران میرزا کوچک خان در این ماجرا دستگیر و اعدام شد.

این ناکامی بر روحیات میرزا کوچک خان و سایر افراد نهضت تأثیر منفی گذاشت. از این رو تمایل نسبی که پیش از این برای کمک گرفتن از انقلابیون قفقاز شکل گرفته بود، این بار با شدت بیشتری توسط احسان الله خان به میرزا کوچک خان تلقین شد و او رضایت داد که با نیروهای انقلابی شوروی ارتباط

برقرار نماید. پس از ایجاد این روابط و مکاتباتی که صورت گرفت، نیروهای بلشویک نیز با استفاده از فرصت پیش آمده نیروهای نظامی خود را در ساحل انزلی پیاده کردند. میرزا کوچک خان تحت شرایطی حاضر به پذیرش کمک و همکاری بلشویکها گردید که از تبلیغات کمونیستی خودداری نمایند، در امور داخلی ایران مداخله نکنند و فقط در قبال دریافت وجه به نهضت جنگل اسلحه بفرروشند.

پس از انعقاد قرارداد با بلشویکها، شهر رشت که از نیروهای دولتی روس و انگلیس تخلیه شده بود در اختیار نیروهای نهضت جنگل قرار گرفت و در روز ۲۴ رمضان ۱۳۳۸ کمیته انقلاب گیلان با عضویت میرزا کوچک خان، احسان الله خان و خالو قربان و چند نفر دیگر تشکیل شد. دوران تداوم جمهوری شورایی دیرزمانی نپایید و زمینه های اوج گیری اختلافات وجدایی بین میرزا کوچک خان و احسان الله خان فراهم شد.

آنچه بر این اختلافات دامن زد، فعالیت برخی از اعضای حکومت شورایی گیلان در تبلیغ مرام کمونیستی و تلاش در صدد اجرایی کردن برنامه های آن بود. به قول یکی از نویسندگان حاضر در ماجرای نهضت جنگل، تضاد فکری و عملی جناح چپ با میرزا، عدم توافق در مورد حدود دخالت نیروهای شوروی، و تبلیغات حزب کمونیست و توقیف کالاهای تجار ایرانی در بادکوبه از عوامل اصلی این اختلافات بود. عناصر وابسته به احسان الله خان و خالو قربان بر اساس بینش شخصی و نگرشهای چپ گرایانه خود نه تنها به مصادره اموال و املاک مردم پرداختند، بلکه مقدار معتابیهی از کالاهای تجار ایرانی را که به بادکوبه ارسال شده بود، توقیف کردند. این رفتارها با افکار اعتدالی و مذهبی میرزا کوچک خان به هیچ وجه هم خوانی نداشت؛ از این رو در ۲۲ شوال ۱۳۳۸ رشت را به مقصد فومنات ترک کرد. بلافاصله احسان الله نیز به هم دستی همفکرانش کودتایی علیه هواداران میرزا کوچک خان ترتیب داد و تعدادی از آنها را بازداشت کردند. با این کودتا احسان الله خان حکومت جدیدی با عنوان جمهوری کمونیستی گیلان اعلام کرد.

بلافاصله پس از آن به تقسیم زمینها و املاک پرداخت. این اقدام آنها باعث وخیم

تر شدن اوضاع دهقانان گردید. علاوه بر این فشار مالیاتی سنگین برای تأمین مخارج حکومتی بر مردم وارد شد. احسان الله خان در مساجد و معابر به صورت آشکار به تبلیغ و ترویج اصول کمونیستی پرداخت. با این شرایط اوضاع گیلان رو به وخامت گذاشت و آنچه در این منطقه می گذشت بیشتر به کابوس شبیه بود تا رؤیای ملی گرایانه یا حتی کمونیسم روسی! هم زمان با این رویدادها، «میرزا حسن خان مشیرالدوله» نخست وزیر ایران با میرزا کوچک خان وارد مذاکره شد و از سوی دیگر نیروهای دولتی نیز به فرماندهی «استاروسلسکی» عازم گیلان شدند. عدم مداخله میرزا کوچک خان باعث غلبه نیروهای دولتی بر رشت شد. اما این برتری دیری نپایید و به دلیل شرایط خاص حاکم بر تهران، نیروهای دولتی شهر را ترک کردند و رشت دوباره به دست کمونیستها افتاد. به نظر می رسد میرزا کوچک خان این بار برای جلوگیری از تضييع حقوق مردم و بازگرداندن نهضت به مسیر اصلی، تصمیم به سازش با احسان الله خان گرفت و پس از چند نوبت مکاتبه و گله گذاری تصمیم به مصالحه گرفتند و میرزا کوچک خان مجدداً وارد رشت شد.

هم زمان با این آشتی حیدرخان عمواغلی نیز در زمره سران نهضت آشکار شد و کمیته اشتراکی شامل عمواغلی، میرزا کوچک خان و خالوقربان تشکیل گردید. اما به نظرمی رسید احسان الله خان هم چنان بر دیدگاههای خود اصرار داشت و همین مسئله توافق بین اعضای این کمیته را دشوار ساخته بود. فشاربیش از حد احسان الله خان برای متقاعد کردن میرزا کوچک خان جهت حمله به تهران بین نتیجه بود. به همین دلیل وی خودسرانه نیروهای حامی خود را آماده حمله به تهران نمود. در این میان «سعادالدوله» فرزند «محمدولی خان خلعتبری سپهسالار» نیز به او قول مساعد داد. نکته جالب توجه اینکه احسان الله خان به لحاظ اینکه میرزا کوچک خان افکار او را نپذیرفت وی را به نداشتن روح انقلابی متهم نمود ولی حاضر شد با فرزند بزرگترین فنودال ایران یعنی سعادالدوله متحد شود. اما خدعه وی به احسان الله خان و مقاومت نیروهای دولتی برنامه احسان الله خان را باشکست جدي مواجه ساخت. این واقعه در اردیبهشت ۱۳۰۰ اتفاق افتاد. این ناکامی در کنار واقعه ملاسرا که منجر به قتل

حیدرخان عمو اوغلی و چند نفر دیگر گردید عملاً امکان همراهی طرفین را از بین برد و به دشمنی میان میرزا کوچک خان و احسان الله خان انجامید. اما به دلیل توافق شوروی و انگلیس بر سر ایران و عقب نشینی بلشویکها از گیلان، نیروهای دولتی با هدایت رضاخان سردار سپه علیه نهضت جنگل وارد عمل شدند. با تضعیف قدرت نهضت فروپاشی آن سرعت گرفت و میرزا کوچک خان نیز تسلیم شد و در سرما جان داد. (توضیح ج. ص : میرزا همراه با تنها یار وفادارش، گائوک آلمانی معروف به هوشنگ، پس از سرکوب جنگلیان توسط قوای قزاق و تسلیم یا کشته شدن بعضی از سران جنگل، به طرف کوه‌های خلخال حرکت کردند ولی دچار بوران و طوفان گردیده و سرانجام زیر فشار سرما و برف از پای درآمدند.)

اما احسان الله خان و تعدادی از همراهانش اجازه یافتند از طریق انزلی با کشتی راهی بادکوبه شوند. دقیقاً داستان کمیته مجازات در این مقطع هم تکرار شد و احسان الله خان که علی رغم دستگیری تمامی عناصر آن ماجرا توانست جان خود را نجات دهد، این بار نیز با وجود دستگیری و یا کشته شدن بیشتر سران نهضت جنگل، توانست از مهلکه بگریزد.

آخرین مرحله از زندگی احسان الله خان به دوران اقامت وی در قفقاز برمی گردد. به نظر نمی رسد در این دوران روزگار خوشی براو گذشته باشد. سیاستهای سخت و دشوار کمونیستها و دیدگاههای سخت گیرانه استالینستی بر زندگی احسان الله خان و برخی از همراهان اوسایه افکنده بود. هر چند در آغاز اجازه حمل اسلحه داشتند و مقرری هم دریافت می کردند، اما در تصفیه حساب، چند نفری از آنها به قتل رسیدند. شورویها که به شدت نسبت به نفوذ جاسوسان انگلیسی حساسیت داشتند به احسان الله خان ظنین شدند و او را به قتل رساندند. «(I) (توضیح ج.ص: حکومت استالین به «کیش شخصیت پرستی» و شیوه‌های مخفی حذف مخالفین تبدیل شده بود. این دوره معمولاً با حضور سراسری پلیس، مظنونیت همگانی به دیگر اندیشان، محاکمه‌های نمایشی، و زندان‌ها و اعدام‌های مخالفان در تاریخ ثبت شده است. قربانیان تصفیه استالین معمولاً از حزب اخراج می‌شدند اما مجازات‌های بیشتری در اردوگاه‌های کار

اجباری و گولاگ بجرم «جاسوسی» و «ضدانقلابی بودن» تا محاکمه و اعدام انتظار بسیاری را می‌کشید.

* خسروشاکری چکیده زندگینامه اینگونه شرح می‌دهد: «دوستدار(علی آبادی) احسان الله خان (احسان) (تولد ۱۸۸۳ / ۱۲۷۳ خ)؛ این دومین چهره مهم جنبش جنگل، پس از سقوط تزاریسیم و رادیکالی شدن رژیم حاکم بر روسیه، درساری ودریک خانواده فرودست بهایی زاده شده بود. احسان دردارالفنون تحصیل کردودرآنجازبان فرانسه آموخت. وی ازجمله مجاهدانی بودکه در۱۲۸۸ (۱۹۰۹) تهران را فتح کرد. احسان تا وقوع جنگ (اول) در پایتخت ماند وآنگاه به « دولت ملی » طرفدار آلمان درکرمانشاه پیوست ودر ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) درکنارنیروهای ترک وآلمانی درجبهه کرمانشاه - همدان جنگید. وی سپس به کمیته مجازات ملحق شد؛ جمع خود خوانده ای که کسانی را به قتل می رساند که « محکوم» به خیانت به منافع ایران بودند. وی سپس به گیلان گریخت ودر آستانه انقلاب اکتبر روسیه به کوچک خان پیوست. احسان رهبر جناح «رادیکال» جنگلیان بود و پس از ورود نیروهای شوروی به انزلی دراردیبهشت ۱۲۹۹ (مه ۱۹۲۰)، به همکاری نزدیک با حزب کمونیست ایران پرداخت. در اوایل پاییز ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) به توصیه سفیرشوروی به آذربایجان شوروی گریخت وهرگز بازنگشت .

احسان درباکو با نریمانف دیدارکرد، که ازوی مصراانه خواست به انقلاب در گیلان پایان دهد. در ۱۹۲۲ (۱۳۰۱) به اتفاق همسرش در پوشش چادر سیاه، با همکاریانش درکنگره پروفیتترن(Profintern) بین الملل سرخ کارگری در مسکوشرکت کرد. وی بایک روزنامه آذری- ایرانی درباکو به نام «زحمت» درارتباط بود. خاطرات وی ازجنبش جنگل بعضاً در نشریه شرق شناسی شوروی نوویی وُسٹک منتشر شد.

پس ازخیزش های سال ۱۳۰۵ در آذربایجان ، خراسان و گیلان، که به شدت از سوی دولت سرکوب شد، احسان به مقامات شوروی نامه نوشت وپیشنهاد کردکه درجنبش مقاومت علیه رژیم پهلوی خدمت کند. در پرونده ها سابقه ای از پاسخ شوروی ها در دست نیست. احسان، همچون همکار دیرین خود محمد

جعفر کنگاوری، باید در تصفیه های شوروی در اواخر دهه ۱۹۳۰ (دهه ۱۳۱۰) از بین رفته باشد. معروف بود که به مشروب خواری مفرط روی آورده و عقاید «آناشیستی» پیدا کرده بود. همسرودو پسرش پس از برکناری رضا خان به ایران بازگشتند. فرزند سوم وی که در ۱۹۲۴ (۱۳۰۳) در باکو به دنیا آمده بود، شهروند شوروی شد و در «جنگ بزرگ میهنی» بینایی خود را از دست داد، به تحصیل موسیقی پرداخت و ترانه سرا شد. (II)

* در کتاب گریگور یقیکیان «شوروی و جنبش جنگل» به کوشش بروزیه دهگان درباره احسان الله خان آمده است: «احسان خان مدتی کوتاه در دارالفنون تهران درس خواند و سپس به اردوی مشروطه خواهان در مبارزه برای خلع پد از محمد علی شاه و استقرار مجدد مشروطه پیوست. با آغاز جنگ جهانی اول به هواداری از گروه های طرفدار عثمانی / آلمانی برخاست و در ۱۲۹۵ ش / ۱۹۱۶ م. «دولت موقت» در کرمانشاه پیوست، گروهی که به رأی خود کسانی را که «خائن به منافع کشور» می شناخت به کام مرگ می فرستاد.

در پی تعقیب نیروهای نظمیه پایتخت به گیلان گریخت و به نهضت کوچک خان جنگلی پیوست. در گیلان رهبری جناح چپ جنگلی ها را بر عهده گرفت و در ارتباط تنگاتنگ با بلشویک ها به فعالیت پرداخت. متعاقب سرنوشت تلخ جنگلی ها، از احسان الله خان خواسته شد ایران را ترک کند. عزیمت او و شصت تن از فعالان جنگلی، در واقع بنا بر تشخیص نریمان نریمانوف، صدر شورای کمیسرهای خلق آذربایجان شوروی، و به درخواست تئودور روتشتاین سفیر وقت شوروی در ایران، که به تازگی پیمان «دوستی و همکاری» با دولت مرکزی را امضا کرده بود براساس آن از برنامه ی قبلی آن دولت مبنی بر حمایت از جنبش های انقلابی ایران دست کشیده بود، صورت گرفت.

... در باکو، نخستین گروه از انقلابیون غیر کمونیست ایرانی به جوخه های مرگ سپرده شدند. سرآمد اینان احسان الله خان بود و همچنین اعضای «کمیته ی انقلابی گیلان» و بعد ها «کمیته ی انقلاب آزاد کننده ی ایران» را که عبارت بودند از آشوری، جعفر کنگاوری، رضا پاشازاده و علی حسین زاده.

احسان الله خان در ۲۴ آذر / ۱۵ دسامبر ۱۹۳۷ در باکو دستگیر شد. او متهم به

دست داشتن در فعالیت های ضد شوروی، عاملیت بریتانیا و بعدها آلمان ، عضویت در محفل تروتسکی- زینویف ، فعایت ضد کمینترن و ضد کمونیست ایران، شد. وی در مراحل نخست بازجویی زیر شکنجه های سخت جسمی قرار گرفت ولی با وجود این، همه ی اتهامات را کلاً رد کرد. بازجویی در باکو پنج ماه به طول انجامید. در فروردین ۱۳۱۷ / آوریل ۱۹۳۸ برای بازجویی های بیشتر روانه ی مسکو شد. در مسکو همان اتهامات به او زده شد، و او نیز همچون پیش همه ی اتهامات را رد کرد و بر بی گناهی اش پای فشرد. احسان الله خان در بازداشتگاه به میکویان، که شخصیتی نافذ در دستگاه شوروی بود و با اواز ایران آشنا بود، نامه ای نوشت. همچنین نامه هایی خطاب به پژوف رئیس ان. ک. و. د. و نیز استالین نوشت. او در این نامه ها از سوابق خود به عنوان یک انقلابی وفادار و متعهد و اینکه ملقب به «رفیق سرخ» (به توصیه نریمانفوف این لقب به احسان الله خان داده شد بود) بوده یاد کرد. از این رهبران درخواست کرد که به نفع او مداخله کنند و اجازه دهند در «دادگاهی منصفانه و علنی» محاکمه شود. همه ی آن نامه ها البته بی پاسخ ماند. سرانجام ۱۹ اسفند ۱۳۱۷ / ۱۰ مارس ۱۹۳۹ محاکمه اش در مسکو آغاز شد. در آن زمان او به شدت بیمار بود. در دادگاه مسکو، بار دیگر، همه ی اتهامات وارده را رد کرد و داشتن هرگونه ارتباط با سرویش های اطلاعاتی آلمان و بریتانیا را تکذیب کرد. دادگاه او فقط ۲۰ دقیقه طول کشید. قاضی او را به مرگ محکوم کرد. صبح همان روز ۱۹ اسفند ۱۳۱۷ / ۱۰ مارس ۱۹۳۹ او را در مسکو به جوخه ی اعدام سپردند. (III)

* رستم نژاد در «خلاصه زندگینامه احسان الله خان دوستدار» درباره آخرین روزهای زندگی احسان می نویسد: «سالها در بادکوبه با همسرش عظمت خانم و فرزندانش میزیست که عبارت بودند از عزت الله (بزرگسال از همسری در مازندران)، بهمن (زاده ۱۲۹۷)، شیرین (زاده ۱۲۹۹)، کاوه (زاده ۱۳۰۲) و فرامرز (زاده ۱۳۰۵)، منزلش در آپارتمانی بود سه چهار اتاقه ، بدون فرش باکف پارکت و اثاثیه ای ناکافی. مستمری ای که حکومت سویت برایش مقرر داشته بود (IV)

پی نوشت ها:

(I) خاطرات احسان الله خان دوستدار» با مقدمه و تعلیقات دکتر عبدالله متولی شانزدهمین شماره فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه بهار ۱۳۸۶ صص ۲۰-۱۲

(II) دکتر خسرو شاکری- "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران"- مترجم: شهریار خواجهیان- ناشر: اختران - چاپ: اول ۱۳۸۶- صص ۵۴۰- ۵۳۹

(III) به گریگور نقیکیان «شوروی و جنبش جنگل - نشر اختران - ۱۳۸۶ - صص ۵۰۴ - ۵۰۳ و نگاه کنید به تورج اتابکی «از رفیق سرخ تا دشمن خلق - کارنامه و زمانه احسان الله خان دوستدار، سرزمین شوراها» مجله گفتگو - بهار ۱۳۸۰ - شماره ۳۱، صص ۱۶۶ - ۱۴۳

(IV)

کاوس رستم زاده «خلاصه زندگینامه احسان الله خان دوستدار» - «نشریه چشم انداز» - بهار ۱۳۷۷ - شماره ۱۹ - ص ۴۲

فصل هفتم

انگیزه میرزا، از همکاری با بلشویک ها و ارتش سرخ

علی اکبر ذاکری در مقاله «میرزا کوچک و رابطه با شوروی» به «انگیزه میرزا، از همکاری با بلشویک ها و ارتش سرخ» پرداخته است که چکیده آن بدین شرح است: ترویا نوسکی، نویسنده بلشویک، در باب اهمیت ایران برای شوروی در سال ۱۹۱۸، یا پیش از آن، نوشته است:

(اهمیت ایران، در آفرینش شرق انقلابی بسیار قابل توجه است. اگر نقش اولیه ایران را پایه گذاری یک (حوضه) طبیعی برای نهضت آسیای مرکزی در نظر بگیریم، ضروری است که این (حوضه) از هر گونه گل و لای زدوده شود و فقط در این صورت ایران دارای آن چنان موقعیتی خواهد شد که از عهده مأموریت تاریخی و طبیعی خویش بر بیاید....

تصفیه (حوضه) طبیعی آسیا، به همان میزان که برای روسها پرارزش است، از نظر ما نیز اهمیت دارد. اگر ایران، دری است که از آن می توان دموکراسی را در شرق جایگزین کرد، پس بایستی به ایران توجه خاص کنیم. بیداری ایران، نشانه گسترش انقلاب در تمام آسیا و بخشی از آفریقا است... آنچه اکنون مورد نیاز است، وجود یک انگیزه خارجی، یک کمک بیگانه، ابتکار و تصمیم قاطع است. این انگیزه، این ابتکار، این قاطعیت، باید هدیه انقلابیون شوروی، به مردم ایران باشد.

هند، هدف اصلی ماست. ایران، تنها جاده ای است که راه هندوستان را به روی ما می گشاید. انقلاب ایران، کلید انقلاب شرق است... ایران باید مال ما باشد، ایران باید از آن انقلاب باشد.)

این سخنان آزمندانه، نشان می دهد که نزدیک شدن به ایران و فروگیری و در دست گرفتن زمام آن، از نظر سیاسی، اقتصادی و استراتژیکی برای انقلابیون شوروی، بسیار مهم بوده است. طبیعی است که برای رسیدن به این هدف، تلاش و سرمایه گذاری کنند و راه های گوناگون را بیازمایند.

به نظر برنامه ریزان و سیاستمداران شوروی، برای رسیدن به این هدف، و در چنگ گرفتن ایران، باید از همان روشی استفاده کرد که در سرزمینهای دیگر پاسخ مثبت داده است.

درسرمینهای دیگر، روش ارتش سرخ و بالشویکها، این بود که پیش از ورود به هر سرزمین مورد نظر، کمیته ای از کسانی که اهل آن سرزمین و به ایدئولوژی بالشویک گردن نهاده بودند و در روسیه می زیستند، تشکیل می داد و هدفها و برنامه های حزبی و سازمانی آنان را با هدفهای حزب کمونیست شوروی هماهنگ می کرد و پس از آن، تلاشها و تکاپوهای خود را زیر نام آن حزب به ظاهر وطنی، سامان می داد. پس از فراگیری و در اختیار گرفتن کامل آن سرزمین به درخواست همان کمیته، به اتحاد جماهیر شوروی می پیوست!

درباره ایران نیز، این طرح انجام گرفت و گروهی از مهاجران ایرانی در باکو، به دستور بالشویکها، گردهم آمدند و حزبی را سامان دادند، به نام حزب کمونیست ایران (عدالت)، تا پس از این که در سایه قدرت شوروی به ایران وارد شدند، حکومت انقلابی تشکیل دهند.

ولی در ایران و در قلمرو سرزمینی که ارتش سرخ می خواست از آن جا وارد شود، قهرمانی به نام میرزا کوچک خان، با نفوذ بسیار و شجاعت تمام، علم مبارزه برافراشته بود علیه قدرت بیگانه ای و اکنون در رویاری تمام عیار با انگلستان بود. در دل مردم جای داشت. از جایگاه بس بالایی برخوردار بود. نمی شد این قلّه بلند و صخره استوار و نستوه را نادیده گرفت. از این روی، بر آن شدند، خود را با وی همراه نشان دهند و اعلام بدارند: استقلال ایران را پاس می دارند، با ورود هر نیروی خارجی مخالف اند، با استعمار انگلیس دشمنی تمام عیار دارند، از استبداد و ثوق الدوله بیزارند و قراردادهای استعماری روسیه تزاری، از نظر حکومت بالشویک، بی ارزش هستند، با هر نوع بهره کشی انسان از انسان ناسازگارند و برای مبارزه با انگلیس و استبداد، حاضر به هرگونه همکاری با جنگلیها هستند و جنگلیها و شخص میرزا را نماینده واقعی ملت ایران می دانند و...

در این برهه، بالشویکها و تمام وابستگان به آنان، خود را هماهنگ با هدفهای

میرزا جلوه می دادند و اینجا و آنجا، اعلام می کردند که هدفی جز مبارزه با استعمار و درهم کوباندن استبداد و رهایی ملت ایران ندارند.

تلاش بلشویک ها برای همگامی با میرزا

پیش از نیروپیاده کردن ارتش سرخ در بندرانزلی، بالشویکها، سه مرتبه با گسیل داشتن نمایندگان نزد میرزا کوچک، به وی پیشنهاد همکاری دادند. بنا به گفته اسماعیل جنگلی، خواهرزاده میرزا، میرزا به نمایندگان بالشویکها، قول همکاری نداد. تا این که در ۱۱ اردیبهشت ۱۲۹۹ (۳۰ آوریل ۱۹۲۰)، نامه ای از کمیته لنگران به دست میرزا رسید که در آن، پس از سلامهای خالصانه و بیان دردورنج بزرگران و کارگران و... از میرزا خواسته بودند که با همراهی و همگامی، با استعمار انگلیس و سرمایه داری در افتند و ملت های رنج دیده، از جمله ایران را از چنگ بورژوازی برهانند.

این نامه، دو روز پس از فروپاشی حکومت (جمهوری آذربایجان) و در آستانه تشکیل دولت کمونیستی در آذربایجان نوشته شده بود. از این نامه بر می آید که بلشویکها، به دست ایادی خود، بر آن بودند که در حساس ترین نقطه ایران، پایگاه بزنند، آن هم به بهانه مبارزه با سلطه بیگانه و همکاری با میرزای قهرمان ضد سلطه!

در آن نامه، نکته هایی بود که میرزا را برای ادامه مبارزه با دولت انگلستان امیدوار می کرد و از سوی دیگر مطالبی داشت که نشان می داد پس از آذربایجان و ایران، آزادی افغانستان و دیگر سرزمینها مورد توجه آنان است.

به بخشهایی از این نامه که در خور توجه است، اشاره می شود:

الف. در این نامه از کارکرد دولت انگلستان در ایران و جهان، به شدت انتقاد شده، و کوتاه کردن دست استعمار از تمامی سرزمینهای شرق، با یگانگی، همراهی و همگامی نیروهای بیدار این قلمرو از جهان، به عنوان هدف و آرمان بلند قلمداد گردیده است:

(الآن ما فقط یک عقیده و یک تمایلات داریم و آن این است که برویم ممالک

شرق را از ظلم بورژوازی انگلستان آزاد کنیم و با یکدیگر متحد شده، شربت مرگ بورژوازی را به او در شرق بدهیم. آزادی آذربایجان، ایران، ترک، افغانستان و هندوستان بورژوازی انگلستان را به کلی بی قوت و بی خطر خواهد کرد.

برای محو بورژوازی انگلستان ما تماماً با هم شریک خواهیم بود؛ زیرا که تا بورژوازی انگلستان قوی است، نه شما کارگران ایران و نه ماها کارگران روسیه، نمی توانیم امیدواری در صلح داشته باشیم.)
ب. در این نامه میرزا کوچک جنگلی، تنها شخصی معرفی شده که می توان در ایران در پرتو همراهی او، علیه انگلستان قد برافراشت و آن را از اریکه به زیر آورد:

(یگانه شخصی که در ایران برضد تسلط انگلستان قیام کرد توهستی رفیق کوچک خان. توجنگ را برضد انگلستان اعلان کردی که بتوانی وطن خود را از دست دزدان بریتانیا، خلاص بکنی. تمام ملت ستمدیده ایران با امید وبا حسرت، چشمهای خود را به تو دوخته اند و ازتو علاج آزادی ازتسلط دیگران را می خواهند....

ای رئیس ملت کارگری ایران! حاضر هستیم به اولین دعوت ملت ایران برای همراهی او بشتابیم که تسلط انگلستان را از آن جا دورکنیم. ما هر دقیقه حاضریم که دست مساعدت برادرانه خودمان را به طرف برادران ایرانی دراز نماییم. پس ملت ایران به صمیمیت ما می تواند، امیدوار بشود.)

بالشویکها، نمی خواستند خود به طور مستقیم به عرصه کارزار پا بگذارند که آن را کاری خطرناک و پراسیب و نا موفق می انگاشتند.

....میرزا کوچک خان، با رایزنی با یاران و اثرگذاران در نهضت جنگل، برآن شد با رفتن به لنکران و گفت و گو با کمیته لنکران، را هکارهای همکاری را مورد بررسی قرار دهد و ارتش سرخ را از وارد شدن به ایران، باز دارد.

از این روی، همراه راه بلدی، پای پیاده به سوی لنکران رهسپار شد و پس از هفت شبانه روز پیاده روی، سختیهای فراوان و بیماری، به حومه لنکران رسید. در آنجا، به وی خبر رسید که بالشویکها شکست خورده و شهر را ترک

کرده اند؛ از این روی، دیداری انجام نگرفت و میرزا، بی نتیجه بازگشت. این سفر، پراز رنج و درد، چهارده روز به درازا کشید و میرزا این سفر را به گونه نائمناس رفت و برگشت، آن هم برای بازداشتن بالشویکها از وارد شدن به ایران و این که ببیند، چه در سر دارند.

میرزا درنامه خود به خالوقربان و احسان الله خان، ریز سفر خود را بازگو می کند و شرح می دهد: ارتش سرخ، بدون هیچ دعوتی از سوی ایرانیان و بدون این که صبر کند که ما به نامه هایش پاسخ دهیم وارد انزلی شد. از این زمان، یعنی بهار ۱۲۹۹، مرحله جدیدی از مبارزات نهضت جنگل آغاز می شود و آن همکاری میرزا با نیروهای ارتش سرخ شوروی است که بحثهای گوناگونی را در پی داشت.

ورود ارتش سرخ شوروی به انزلی

ارتش سرخ، با همه تلاشش، نتوانست میرزا را راضی کند که وی، از روی میل، آنان را به ایران فراخواند، و نیروهای ارتش سرخ به بهانه دعوت میرزا به ایران بیایند.

این میهمانان ناخوانده و سمج، دربامداد روز سه شنبه ۱۸ ماه مه ۲۸/ اردیبهشت ۱۲۹۹/۲۹ شعبان ۱۳۳۸ با ناوگان جنگی خودوارد بندر انزلی شدند و تأسیسات انگلیسیها را درغازیان به آتش کشیدند. انگلیسیها، بدون هیچ دفاعی واپس نشستند. نیروهای ارتش سرخ مرکب از پانصد پیاده و دویست سواردر ساحل پیاده شدند.

راسکو لینکف، فرمانده نیروهای دریایی ارتش سرخ، علت حمله را وجود قوای ضد انقلابی دنیکن اعلام کرد که به پندار وی، امنیت نیروهای سرخ را در دریای خزر به خطر انداخته بودند.

شب ۱۷ ماه مه، ۲۴ ساعت پیش ازحمله ارتش سرخ، یک نفرروسی ورود ارتش سرخ را به جنگل اطلاع داده بود. میرزا کوچک خان، از آمدن نیروهای بیگانه بسیار اندوهگین و دل نگران بود. او پشتیبانی آزادی خواهان شوروی را می خواست، اما نه پیاده کردن نیرو درکشورش.

احسان الله در خاطرات خود، از حالت روحی میرزا در این برهه حساس، گزارشی دارد، که درخور درنگ است.

ژرژ لنچافسکی می نویسد:

(روزی که ناوگان سرخ وارد انزلی شد، کوچک خان ساعتهای طولانی به تفکر و دعا گذراند. احسان الله خان که همیشه تندرو بود و از تفکرات مذهبی همکار و فرمانده خویش آزرده خاطر به نظر می رسید، سکوت او را به هم زد و به او نصیحت کرد که اگر مایل است با بالشویکها روابط دوستانه برقرار نماید(مذهب را فراموش کند).*

آیا برای میرزا ممکن است از باورها و آیینهای مذهبی خود دست بردارد و با نیروهای بیگانه، دست همکاری دهد.

آیا میرزا می تواند، نیروهای بیگانه را رها کند تا هرگونه که می خواهند رفتار کنند و به هرناهنجاری دست زنند، آن گونه که در دیگر سرزمینها انجام دادند؟ آیا میرزا باید از این مجال بهره برد و تلاش ورزد با حفظ استقلال کشور، از توان و قدرت ارتش سرخ، در راه نابودی و بیرون راندن استعمار و استبداد، بهره گیرد.

به هر حال، یا میرزا باید به طور کامل خود را کنار بکشد که در این صورت نمی داند چه بر سر کشور و قلمرو تحت نفوذ وی خواهد آمد، یا باید با نیروهای ارتش سرخ وارد کارزار شود که توان ندارد و آنان مدعی اشغال کشور نیستند و یا با آنان همراه شود و از حرکتهای زیانباری که بی گمان به بار خواهند آورد، جلوگیری کند و در جهت هدفها و آرمانهای خود از آنها که مدعی آزادی هستند، سود ببرد.

نخستین واکنش میرزا در برابر ارتش سرخ

میرزا که سالها با دشمن درگیر بوده، به تجربه دریافته و می داند که نیرو پیاده کردن ارتش بیگانه، سبب رنج و وحشت مردم و سست شدن پایه های امنیت جامعه می شود و هرج و مرج و نگرانی زیادی را در پی خواهد داشت، از این روی، یک روز پس از نیرو پیاده کردن ارتش سرخ، در آخرین روز ماه

شعبان ۱۳۳۸، در بیانیه ای به آگاهی مردم می رساند که او و یاران در جهت رفاه حال همگان و تهیه سببها و مایه های سعادت و استقلال ایران و رهایی از دست نادیده انگاران حقوق انسانها، تلاش خواهند کرد.

او در این هنگامه سخت، که مردم از همه سوی در تنگنا قرار داشتند، با بیانیه و سخنرانی، به مردم دلگرمی و اطمینان داد که به جنگلیها اطمینان داشته باشند، که در همه حال، پشت و پناه آنان خواهند بود و مردم را در همه تنگناهای سخت و دشوار یاری خواهند رساند.

میرزا در این اعلامیه به استقلال ایران و سعادت مردم آن، به عنوان پایه تلاشهای خود در این برهه حساس و سرنوشت ساز و روزگار دهشت و ادبار، تأکید می ورزد.

طبیعی است که مردم گیلان با حضور میرزا کوچک و دلگرمی که به وی دارند، از نگرانی به در آیند و به آینده امیدوار باشند.

انگیزه میرزا، از همکاری با ارتش سرخ

.... میرزا کوچک خان، در این برهه، با ارتشی رو به رو شده که بدون دعوت، وارد ایران شده و بخشی از ایران را در چنگ گرفته است. با این حال، در بوق تبلیغاتی خود می دمد که به هیچ روی، آهنگ فروگیری و به چنگ گرفتن ایران را ندارد، بلکه در پی ضد انقلاب است که در این بخش از ایران پایگاه زده و برای منافع آن زیانبار است. و از دیگر سوی، به میرزا قول داده بودند از هر گونه کمکی به آزادی خواهان ایران دریغ نخواهند ورزید. آنها کسانی هستند که روسیه تزاری را به زانو درآورده اند، همان قدرت اهریمنی که میرزا سالها با آن درگیر بوده است. روسیه دیگر، روسیه تزاری نیست، بلکه رهبران جدید آن با شعارهای انسان دوستانه و آزادی خواهانه، قدرت را در دست گرفته اند.

روسیه تزاری، بارها به ایران دست درازی کرده، مجلس را منحل ساخته، قراردادهای ننگینی به مردم ایران (تحمیل) کرده، قرارداد ۱۹۰۷ را با انگلستان بسته که برابر این قرارداد سوم، ایران به دو منطقه شمال و جنوب

بین این دو کشور تقسیم شده است. به مالکان بزرگ ناحیه شمال، گذرنامه روسی داده و آنان را از اتباع روسیه به شمار آورده، تا از دادن مالیات معاف شوند. یعنی یک شهروند روس امتیاز بیش تری از یک ایرانی داشته است. اکنون این دولت زورگو و ستم پیشه و نیروهای یاغی و اهریمن صفت آن، نابود شده اند و رهبر جدید روسیه، لنین، مدعی آزادی در تمام ملت‌های جهان است و از هر حرکت استقلال طلبانه و آزادی خواهانه، استقبال می کند و بر این باور است: مردم خود باید سرنوشت خویش را در دست بگیرند. حکومت جدید نیروهایش وارد ایران شده اند: دولت جدید، قرارداد ۱۹۰۷ را لغا کرده و تمام قراردادهای پیشین را به هیچ انگاشته، خواهان بستن قرارداد جدید بر اساس اصول انسانی است. روشن است که هدفها، برنامه و خط مشی دولت جدید، با حکومت تزار، فرقه‌های اساسی دارد و همکاری با آن از نظر همه خردمندان، سیاستمداران و آزادی خواهان جهان، نه تنها زشت نیست، بلکه افتخار است. نکته مهم تر این که در آن برهه، دولت بالشویک که زمام امور را در روسیه در دست گرفته بود، مدعی مبارزه با انگلستان و افراد وابسته به آن، همچون وثوق الدوله بود. از این روی، میرزا کوچک، در چنان برهه حساس، که دولتی نیروهایش را به داخل کشور آورده بود و شعار آزادی خواهی هم سر می داد، چاره ای جز همکاری نداشت و به انگیزه های زیر، با ارتش سرخ، برابرشورها و قیدهای بسیار عزت مندانه که نشان گر قدرت میرزا و جایگاه والای مردمی وی بود، حاضر به همکاری شد. تا با این کار، هدفهای ملی خود را پیاده کند و از تباهی آفرینیه‌ها و ویران گریه‌های ورود ارتش سرخ بکاهد.

۱- مبارزه با انگلستان: دولت انگلستان و روسیه تزاری، سالهای سال با سلطه خود بر ایران، امتیازهای خفت باری را از ایران گرفته و ایران را از ترقی و شکوفایی باز داشته بودند. با فروپاشی حکومت تزار، انگلیسیها، یکه تاز صحنه سیاسی ایران شدند و با به قدرت رساندن نیروهای طرفدار و مزدور خود، قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را بر دولت ایران بار کردند. از برجستگیها و اوجها و والاییه‌های نهضت جنگل، مبارزه بی امان و خستگی ناپذیر، با این قرارداد و عاقد آن وثوق الدوله بود. میرزا بر این عقیده بود که با همکاری نیروهای

انقلابی و آزادی خواهی که حکومت تزاری را واژگون کرده اند و برابر ادعای خود، هیچ چشم داشتی به خاک ایران ندارند، می توان پایگاه های انگلستان را برچید و نفوذ انگلستان را کاهش داد و از دخالت های آن جلوگیری کرد و وابستگان و ایادی آن کشور را از صحنه سیاسی ایران خارج ساخت.

میرزا کوچک، انگیزه خود را از همکاری با ارتش سرخ و هدف ارتش سرخ را، بیرون راندن انگلیسیها یاد می کند:

(نمایندگان سویت روسیه به ایران وارد شدند، به این عنوان که با ما کمک کنند تا انگلیسیها را که دشمن مشترک مان می باشد، از ایران بیرون کنیم و دست خائنین و مستبدین را کوتاه نماییم و این مساعدت را چنانچه می دانید، مطابق موافقت نامه به دو چیز منحصر نمودیم: یکی آن که: از روسیه به ما اسلحه داده شود و در عوض قیمت بگیرند، دوم: نفرات به قدری که ما تعیین کنیم و بخواهیم.)

میرزا کوچک، در نامه خود به ضیاء بیگ به تاریخ ۲۳ ذیحجه ۱۳۳۸، یکی از پایه های همکاری با ارتش سرخ را (اخراج انگلیسیها از ایران) یاد کرده است.

وی، بارها به این نکته اشاره می کند؛ زیرا برابر قرارداد ۱۹۱۹، ایران به عنوان کشور تحت حمایت استعمار انگلستان قرار می گرفت.

۲. مبارزه با نیروهای فاسد داخلی: امضای قرارداد های ننگین، در زمانی ممکن است که کسانی بسان وثوق الدوله و نصرت الدوله باشند که آن را امضا کنند. اگر انسانهای آزاده، دوستدار استقلال کشور و مخالف بیگانه، تصمیم گیرنده باشند به هیچ روی، راضی به ذلت مردم نخواهند بود. بنابراین، اصلاح امور دولت و بیرون راندن نیروهای فاسد، کمکی است برای بیرون راندن بیگانگان. دولت انگلیس و حکومت وثوق الدوله تلاش زیادی کردند که نهضت جنگل را نابود و آن را به سازش بکشاندن اما کاری از پیش نبردند.

دولت وثوق الدوله، پس از قرارداد ننگین ۱۹۱۹، به تاریخ ۲۱ ذی حجه ۱۳۳۷، توسط رئیس اتریاد تهران، رتمستر کیکاچینکوف، نامه ای به میرزا می نویسد و پس از بر شماری ویژگیهایی از میرزا: وطن دوست، ایران خواه،

عاقل و نیک نفس، یاد آور می شود:

(هرگاه جناب عالی را در محکمه عدل الهی حاضر نمایند و سئوال و جواب شود، که آنچه خسارات و تلفات به اهالی بیچاره از بدو، الی ختم، وارد آمده مسؤول درگاه الهی کیست، گمان می کنم، انصاف خواهید داد و شرمنده خواهید شد. بدیهی است، انسان کامل، برای فایده موهوم، راضی بدین مسؤولیت بزرگ نمی شود و نیز به من این طور دستگیر شده است، که با آن صفات عالی شما، برای شخص خود، راضی به اذیت مسلمین بیچاره نخواهید بود....)

میرزا در شب ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۷، به این نامه پاسخ می دهد که در فرازی از آن آمده است:

(وجدانم به من امر می کند که در استخلاص مولد و وطنم که گرفتار چنگال قهاریت اجنبی است، کوشش کنم... تاریخ عالم به ما اجازه می دهد هر دولتی که نتواند مملکت خود را از سلطه و اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد، وظیفه ملت است که برای استخلاص و وطنش قیام کند؛ اما کابینه حاضر می گوید: من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخرم و بفروشم؟

در قانون اسلام مدون است کفار وقتی که به ممالک اسلامی مسلط شوند، مسلمین باید به مدافعه برخیزند، ولی دولت انگلیس فریاد می کند: من اسلام و انصاف نمی دانم و باید دول ضعیفه را اسیر آز و کشته مقصود مشؤوم خود سازم.

بنده می گویم: انقلابات امروزه ما را تحریک می کند، مثل سایر ممالک دنیا در تمام ایالات ایران اعلان جمهوریت بر طبق مرام سوسیالیستها داده و رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم، ولیکن درباریان، تن در نمی دهند که مملکت ما، با قانون مشروطیت از روی پروگرام دموکراسی اداره گردد. باری با این ادله وجدانم محکوم است در راه سعادت مملکت سعی کرده، گو این که کرورها نفوس و نوامیس و مال ضایع شود. در مقابل جوابی را که موسی در مقابل با فرعون و محمد (ص) به ابوجهل و سایر مقننین و مؤسسين آزادی و روحانی در محکمه عدل الهی می دهند، من هم که، یکی از پیروان آنان می باشم، خواهم داد....)

و ثوق الدوله که از راه بیم دهی و طمع انگیزی نتوانست میرزا را وادار به

سازش کند، به گفت و گوی با وی روی آورد. احمد آذری، کفیل ایالت گیلان را، مأمور به گفت و گو با میرزا کرد و زمانی که تلاشهای وی به نتیجه نرسید، ترفندی دیگر، ساز کردند و آن این که: روزنامه رعد، شماره ۲۰۳، جمعه ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۸/۲۶ قوس (آذر) ۱۲۹۸، با تیتر (ختم غائله جنگل) منتشر شد. در این شماره، تلگرافی از میرزا کوچک، به وثوق الدوله و تلگرافی از حاکم رشت، احمد آذری، به رئیس الوزراء و تلگرافی از نخست وزیر به احمد آذری، حاکم گیلان، چاپ شد.

حاکم رشت برای تأیید این دروغ در ۲۷ جدی (دی) ۱۲۹۸/۲۵ جمادی الاولی ۱۳۳۸ در ابلاغیه ای به مردم گیلان اعلام کرد:

(حسب تقاضای میرزا کوچک خان، کلام الله مجیدی از طرف دولت برای حصول اطمینان میرزا آمده و تمام شرائط او پذیرفته شده است و در روز پنج شنبه ۲۳ دی ماه میرزا کوچک جنگلی تمام مقدرات خود را به رئیس الوزراء واگذار کرده است.)

این دروغها و خلاف واقع گوییها نتوانست در تلاش میرزا برای ادامه مبارزه گسستی پدید آورد. ولی آذری کفیل رشت، از تلاش خود باز نایستاد و بر آن شد، یا میرزا را به ستم از پای در آورد و یا با گلوله ای، نقش بر زمینش کند. که البته تیرها همه به سنگ خورد و کاری از پیش نبرد. این ناکامیها و ناکارآمدیهای آذری، در پیاده کردن نقشه دولت مرکزی، سبب برکناری او از پست کفالت شد و میرزا احمدخان امور (اشتری) به جای او گمارده شد.

انگلیسیها از نفوذ گیلانیان استفاده کرده و آنها را نزد میرزا فرستادند که از وی بخواهند که به درگیری پایان دهد. میرزا که پافشاری آنان را دید، خواست آنان را پذیرفت و پس از رفت و آمدهای بسیار، نتیجه گفت و گوها و دیدارها، از جانب میرزا این گونه اعلام شد:

(چون دولت کنونی، عاقد قرارداد با انگلیسیها و قرارداد مزبور مخالف منافع مملکت می باشد... لذا راضی شده است مادامی که مجلس شورای ملی تشکیل نیست و تکالیف ایرانیان در مقابل قوای بیگانه طبق قانون اساسی معین نشده است، قوای جنگل حق داشته باشد با حفظ عقیده، سازمان خود را پایدار بدارد و

دولت نیز متعهد است متعرض کوچک خان و پیروانش نشود.)
محمد علی خمامی، برایین باور است که: دولت و ثوق الدوله راضی به آتش بس با جنگل نبود، ولی انگلستان برای روشن شدن اوضاع خواهان برقراری آتش بس بود.

در همین برهه که فشارها علیه میرزا به اوج رسیده بوده و احتمال حمله دولت به جنگل می رفته، استفتائی از سید حسن مدرس، مجتهد برجسته و نامور مجلس می شود. او، به تاریخ ماه جمادی الثانی ۱۳۳۸، در پاسخ به استفتاء، میرزا کوچک خان را تأیید و هرگونه جنگ با وی را در حکم یاری رساندن به کافران و دشمنی با اسلام می شمارد:

(... حقیر از آقای میرزا کوچک خان و از اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با ایشان هم آواز بودند نیت سوئی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی لازم. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نماید. پرواضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با همچه جمعیتی مساعدت با کفر و معاندت با اسلام است.)
حرکتها، تلاشها و تکاپوهای میرزا علیه دولت دست نشانده و ثوق الدوله ادامه یافت و ثوق الدوله را در تنگنای شدید قرارداد. او را هم از اجرای قرارداد بازداشت و هم از اریکه به زیر آورد.

آگاهان به مسائل سیاسی، تحلیل گران رویدادهای تاریخ معاصر ایران و تاریخ نگاران به این نکته توجه داشته و به روشنی یادآور شده اند که نهضت جنگل بازدارنده ای بزرگ بر سر راه اجرای قرارداد ۱۹۱۹ بود.

احمد شاه، مدتی پس از بازگشت از فرنگ: ۱۳ خرداد ۱۲۹۹/۱۵ خرداد ۱۳۳۸، ۳۱ و ثوق الدوله را از اریکه رئیس الوزرای بی زیر آورد و در هفتم تیر ۱۲۹۹، مشیر الدوله را مسؤول تشکیل کابینه کرد.

مشیرالدوله، در دوازدهم تیر، کابینه خود را به شاه معرفی کرد. مستوفی الممالک و مؤتمن الملک به عنوان مشاور و حاجی مخبر السلطنه به عنوان وزیر مالیه برگزیده شدند. با این تغییر، گرچه با اعلام دولت جدید، مبنی بر اجرا نشدن

قرار داد ۱۹۱۹، زمینه مبارزه کاهش می یافت، اما با لغو نکردن آن، مبارزه برای لغو قرارداد و بیرون راندن نیروهای انگلیسی از ایران، هنوز در خور توجیه بود. بویژه که دولت انگلستان، تنها سه ماه به دولت جدید فرصت داد که قرارداد را امضاء کند و پس از آن مهلت، کابینه مشیرالدوله از هم فرو پاشید.

۳. حفظ استقلال کشور: وارد شدن ارتش سرخ، به ایران، مسؤولیت میرزا را دو چندان کرد. او نمی توانست از کنار این رویداد مهم، بی هیچ بازتابی بگذرد. کارکرد بالشویکها و نظام شوراها، هواداری آنان از آزادی ملتها و لغو کلیه قراردادهای استعماری، زمینه را برای گرایش به آن کشور، برهر آزادی خواهی در آن برهه تاریخی فراهم می ساخت.

محمد علی گیلک برداشت و ذهنیت خود را از تلاشهای حکومت شوروی و گرایش مردم به شورویها را این گونه بیان می کند:

(همه این اقدامات، اگر نمی توانست تمایل مردم ایران را به طرف روسیه شوروی جلب کند، لاقلاً ضدیت با انگلیسیها را در آنان تحریک می نمود). زیرا انگلیسیها در ایران حضورآزاردهنده و یغماگرانه داشتند و نیروهای شوروی با آنان و این خط مشی ضد انسانی مخالف بودند.

از دیگرسو، نیروهای ارتش سرخ، هرگاه به سرزمینی وارد می شدند، سعی می کردند، کمیته ای تشکیل داده و تلاشهای خود را زیر چتر آن ادامه دهند. برای ایران هم چنین خوابی دیده بودند و حزب کمونیست عدالت را در باکو، برای همین هدف، تشکیل دادند، تا در ایران، در پرتو نام اعضای آن که ایرانی بودند، برنامه های استعماری خود را سامان دهند.

میرزا که خواهان استقلال کشور بود و با تمام توان در راه این هدف والا و مقدس تلاش می کرد، باید جلوی این افراد را با تدبیروزیرکی ویژه می گرفت. از این روی، نه تنها وی ناچاربه همکاری با ارتش سرخ برای جلوگیری از تندرویها و حرکتهای نابهنجار ارتش سرخ و حزب کمونیست شد، در همین راستا و با همین دید و مصلحت سنجی، شماری از آزادی خواهان تهران، نماینده ای به جنگل گسیل داشتند و به میرزا پیام دادند: با ارتش سرخ وارد گفت و گو شود.

نامه هایی که برای میرزا، فرستاده می شد، بر این مطلب تأکید داشتند که: (همکاری با بالشویکها مساعد به حال ملت) است و سبب نیرومندی کسانی می شود که مشغول مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ هستند و می خواهند آن را لغو کنند.)

احمد شاه قاجار، که خود مخالف این قرارداد بود، مدعی است: من به میرزا کوچک خان پیام دادم که افراد مطمئنی را به قفقاز بفرستد و به نام ملیون ایران، با آنها سازش کند.

زیرا وقتی انگلستان رقیبی در برابر خود ببیند، از خواسته های نابحق خود دست بر می دارد، یا آنها را تعدیل می کند:

(سپهدار شاهد است که به وسیله او، به میرزا کوچک خان، پیغام دادم، شما به قفقاز نمایندگان مطمئن بفرستید و با نام ملیون ایران با روسها سازش کنید و به آنها بفهمانید که دست و پای دولت ایران چگونه در حال حاضر بسته است و اکنون ما ناچاریم با دولتی که قشون او و نفوذ او ما را احاطه نموده است، تا آن جا مدارا کنیم که قشون روسها به سرحدات قدیم خود برسند و خلاصه آن که دست و داد ما به تدریج و آهستگی به سوی آنها دراز خواهد شد.)

به نظر احمد شاه، گفت و گو با روسیه شوروی برای پدید آوردن موازنه و حفظ حقوق و استقلال ایران لازم بوده است. وی، آن قدر نگران و ناچار بوده که پیش از فروپاشی حکومت آذربایجان، به فکر گفت و گو با بالشویکها می افتد. و شاید این پیامها، در رفتن میرزا به لنکران، اثر داشته است. این نشان می دهد همکاری میرزا در آن برهه، با ارتش سرخ برای کاستن از آزمندیهای انگلستان لازم بوده است، بلکه برای حفظ استقلال کشور گزیری از آن نبوده است.

میرزا، با بررسی دقیق پیشامدها و رویدادها و پیامدهای آنها، به این نتیجه رسید که با گفت و گو و همکاری است که می تواند سدی در برابر نیروهای یغماگر پدید آورده و از زیانهای نیروهای خارجی بکاهد.

شرط دخالت نکردن در امور کشور و دیگر شرطها و قیدهای عزت مندانه که در قرارداد با ارتش سرخ به تصویب رساند، حکایت از این اندیشه بلند و والای او دارد.

بیانیه مهم میرزا کوچک، پس از ورود ارتش سرخ به ایران، نشان از پای بندی میرزا به استقلال کشور و سربلندی و عزت آن است. میرزا، در نامه به مدیوانی، رئیس کودتای سرخ رشت، درباره حاکمیت و استقلال ایران می نویسد:

(من بی شرف می دانم کسی را که حقوق حاکمیت و استقلال ملت خود را با دست خود فدای شغل و مقام بیهوده کرده، یک ملتی را اسیر چهار نفر خودخواه افراطی که در افراط خود، غیرازریاست چیز دیگری نمی خواهند، قرار دهند. من استقلال ایران را خواهانم. من بقای اعتبارات ایران را طالبم.)
استقلال خواهی میرزا و بیزاری او از نقش آفرینی بیگانگان در امور کشور، به بهترین و زیباترین وجه، در فرازی از نامه وی به لنین جلوه گراست. این نامه پس از ترک رشت، از روی اعتراض به کارکرد حزب کمونیست، و رفتن به جنگهای فومن، نگاشته شده است:

(صدای ملت ایران می گوید: ما قدم اولی را برای رسیدن به آزادی برداشتیم ولی خطر دیگری از طرف دیگر به ما می رسد. یعنی اگر ما از دخالت خارجیها در کارهای داخلی خود جلوگیری ننماییم، این دلیل می شود که ما به مقصد خودمان؛ یعنی به آزادی نخواهیم رسید. زیرا که به جای دخالتهایی که تا کنون از طرف یک دولت خارجی وجود داشت، دولت خارجی دیگر در کارهای ما دخالت کرده و ما در تحت نفوذ او خواهیم افتاد.)

این فراز، به خوبی نشان می دهد که میرزا برای پایدار نگه داشتن استقلال ایران، با ارتش سرخ همکاری کرده بود و براین عقیده بود که بالشویکها و ارتش سرخ، اگر در امور داخلی ایران دخالت کنند، با انگلستان فرقی نخواهند داشت. میرزا، در نامه خود به یوسف بیگ، بر این نکته تأکید می ورزید: در قرارداد بالشویکها (مخصوصاً تأکید شد که نیابستی در امور داخلی ما مداخله کنند) یعنی باید به استقلال ایران ارج نهند....»

...میرزا، با استناد به سخنان لنین، تروتسکی و براوین، دخالتهای بی مورد ارتش سرخ در ایران را برخاسته از به کار بردن سلیقه شخصی فرماندهان آن می دانست و در رویارویی با آنان، پس از کودتای سرخ، سخنان رهبران

شوروی رابه کودتاجپان گوشزد می کرد. شاید نمی دانست که لنین خوب شعار می دهد و بد عمل می کند و یا می دانست و به مصلحت نمی دید باز گوید. می خواست با استناد به همان شعارهایی که رهبران شوروی می دادند، از دراز دستیها جلوگیری کند.

میرزا در نامه خود به مدیوانی، به سخنان لنین و تروتسکی استناد می کند و دخالت ارتش سرخ در امور کشور را امری زشت می شمارد: (من بیانات لنین و تروتسکی و براوین و تمام زمامداران عاقل شما را که می گویند: هرملتی باید مقدرات خود را عهده دار شود عمل کرده می خواهم مجری کنم. هر کس که مداخله در امور داخلی ما کند ما او را مثل انگلیس و نیکلا و درباریان مرتجع ایران متعدی می دانیم.)

میرزا در همین نامه، عقل و درایت زمامداران شوروی را بر اساس سخنان و شعارهایی که از آنان این جا و آن جا پراکنده شده، می ستاید و آنان را از کار نیروهای داخل ایران بی خبر می داند. میرزا در نامه به یوسف ضیاء بیگ، که پس از خودسریهای حزب عدالت و ویرانگریهای ارتش سرخ نگاشته شده، باز به سخنان لنین و تروتسکی استناد می جوید که گفته اند:

(هر ملتی خود باید مقدراتش را در دست بگیرد.)

می افزاید:

(به طور طبیعی زمام امور ایران نیز باید به دست ایرانی باشد.)

ورود ارتش سرخ به ایران برای نقش آفرینی در امور ایران نبوده، بلکه هدف آن بوده که ملت ایران به پشتوانه این قدرت، کار استعمار را یکسره کند. بویژه در قرارداد با میرزا پذیرفته بودند که دخالتی در امور ایران نداشته باشند.

نهضت جنگل از روی حقیقت و راستی و بلشویکها و سران بالشویک، از روی تاکتیک و سیاست، خواهان رسیدن ملتها از جمله مردم ایران، به آزادی بودند. طبیعی است که میرزا با بلشویکها، که نیت واقعی خود را آشکار نساخته بودند و خود را آزادی خواه می نمایاندند و از آزادی خواهان پشتیبانی می کردند، هماهنگی و همسویی داشته باشد، بویژه که کارکردشان، از جمله سرنگون کردن حکومت تزار، چهره خوبی از آنان به نمایش گذاشته بود. از این روی، طبیعی

بود که میرزا، به کمک بالشویکها، بدون هیچ دخالتی، در جهت هدفهای بلند خود امید ببندد. زیرا در آن زمان چهره واقعی رهبران شوروی به طور کامل شناخته شده نبود و شعارهای آنان بسیار فریبنده بود.

آنچه برای میرزا بسیار مهم بود، احترام به انسانها، شرافت و آزادی آنان بود که رهبران شوروی شعار آن را می دادند و اینجا و آن جا بر آن پای می فشردند. میرزا، به انسانها از هر نژاد و ملیت و مذهبی احترام می گذاشت و عدالت را در هر مکان و منطقه ای، حتی در مدرسه علمیه به اجرا می گذاشت. میرزا کوچک، سعه صدر بالایی داشت. از شخصیت پرچاذه و پرکششی برخوردار بود. مهربانانه با پیرامونیان و انسانهایی که به او پناه می آوردند، برخورد می کرد. افسران آلمانی و اتریشی که به او پناه آورده بودند، به میرزا انس گرفتند و در جنگل ماندگار شدند و گائوک آلمانی، تا آخرین لحظه حیات با میرزا بود.

میرزا در عمل و بیان این اندیشه خود را ثابت کرد. در پیام به لنین، سخن خود را با نام انسانها و برابری آنان آغاز می کند، به این گمان که لنین نیز، برای انسانیت، جدای از مذهب و نژاد احترام قائل است.

ژنرال دنسترویل، فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران، درباره میرزا می گوید: (نهضت جنگل از طرف میرزا کوچک خان انقلابی معروف، که یک ایده آلیست با شرف و بالیمان است، تشکیل یافته. پروگرام او حاوی همان افکار و همان مرامهای مبتدل و غیر قابل تحمل است، من جمله: آزادی، مساوات، برادری، ایران مال ایرانیان است، دور باد خارجی.)

آرمانها و برنامه های میرزا، آزادی، برادری، مساوات و ایران برای ایرانیان بوده که فرمانده انگلیسی، آنها را، اندیشه های غیردرخور تحمل، می انگاشته است. درسرخان و نامه های میرزا، این اندیشه ها و دیدگاه های والا: آزادی نوع بشر، مساوات، برادری و... به روشنی بازتاب یافته که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱. میرزا کوچک جنگلی در نامه خود به احسان الله خان، و خالوقربان، از راحتی و آسایش بشر و آدمیت، با هر عقیده و نژاد سخن می گوید و وظیفه خود می داند که در برابر بی حرمتی به نوع بشر ساکت ننشیند و برای آزادی انسانها

تلاش ورزد و حتی خودو یارانش را فدای آزادی انسانها کند. اما آزادی از نظر میرزا مطلق نیست. او اجازه استفاده ناروا از آزادی را به افراد نمی دهد که برای کسب منافع شخصی، منافع ملت را زیرپا نهند. اوتبلیغات کمونیستی را با آن شدت و حدت، گونه ای استفاده ناروا از آزادی می داند و در نامه خود می نویسد:

(من راحتی و آسایش بشرو حفظ حقوق آدمیت را طالبم و خیانتکار می شمارم کسانی را که برخلاف این عقیده رفتار کنند و یا به نام پیش بردن آزادی، مقاصد شخصی و منافع خصوصی را تعقیب نمایند... ما ممکن نیست در مقابل تجاوزات دشمنان نوع بشر، لاقید بمانیم و مظلومین و رنجبران بی چاره را زیر فشار پنجه ظالمان و متعديان نگریسته، ساکت بنشینیم، عقیده ما ثابت و غیر قابل تزلزل است. تمامی افراد ما با حرارت سرشار برای فداشدن در راه آزادی مهیا و بی پروا هستند. لیکن مراقب اند که فعالیتهای شان، بجا و بموقع صرف شود و به جای نفع، موجب زیان و خسارت نگردد.)

۲. میرزا کوچک، در نامه ای که پس از کودتای کمونیستها، به مدیوانی، رهبر کودتا نوشته، بر آزادی انسانها، احترام و پاس جایگاه آنان، بدون توجه به دین و مذهب، پای می فشارد و بر حفظ حاکمیت و استقلال ایران اصرار می ورزد. (من، استقلال ایران را خواهانم. من، بقای اعتبارات ایران را طالبم. من، راحت ایرانی و همه ابناء بشر را، بی تفاوت دین و مذهب، شایقم...)

میرزا کوچک، در نامه نخست خود به مدیوانی می نویسد:
(تمام استظهار ما به این بود که احرار دنیا به ما کمک خواهند نمود. به این جهت ورود شما را به ایران، توجه غیبی فرض و با آغوش باز شما را پذیرفتیم و نجات خود را از چنگال انگلیس و مستبدین ایران، به مساعدت شما تصور کردیم.)

میرزا، همکاری و همگامی با ارتش سرخ را از آن جهت پذیرفته که آن را از باب کمک و همکاری آزادی خواهان دنیا استبداد و استعمار انگلیس به رویارویی برخاسته می انگاشته، نه چیز دیگر. (۱)

◀ توضیحات و مآخذ:

* احسان الله خان در خاطراتش به این نکته اشاره کرده که: «صبح روز ۱۸ ماه می ناوگان بلشویکها به انزلی نزدیک شد و شروع به تیراندازی به طرف غازیان نمود. کوچک خان ومن همیشه با هم بودیم. با صدای شلیک توپ از خواب بیدار شدیم. از کوچک خان پرسیدم آیا صدای شلیک رفقایمان را می شنوید؟ او جواب مثبت داد و شروع به خواندن نماز صبح نمود و به من گفت لا اقل يك بار نماز بخوان. من در جواب او گفتم: در تمام عمرم نماز نخوانده ام و توهم اگر می خواهی با رفقای بلشویک دوستی بکنی بهتر است از دین دست برداری» منبع: نگاه کنیید به «خاطرات احسان الله خان دوستدار» با توضیحات عبدالله متولی- مجله مطالعات تاریخی، بهار ۱۳۸۶ - شماره ۱۶ - صص - ۸۱ - ۱۰

۱ - علی اکبر ذاکری «میرزا کوچک و رابطه با شوروی»، نشریه: مرداد و شهریور - مهر و آبان ۱۳۸۱، شماره ۱۱۱ و ۱۱۲ ،

فصل هشتم

مکاتبات میرزا کوچک خان با لنین و مدیوانی (**)

۱ - نامه میرزا به لنین

در بهامداد سه‌شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش. ارتش سرخ شوروی بعد از شلیک چند تیرتوپ، از دریای خزر در انزلی پیاده شد. بنا به تقاضای بلشویکها میرزا به انزلی رفت و در یکی از کشتیهای جنگلی شوروی با فرماندهان ارتش سرخ ملاقات و مذاکره کرد. در ۱۲ خرداد، حکمران رشت با جمعی از محترمین شهرو بعضی از رؤسای ادارات به ملاقات میرزا رفتند و از او خواستند به شهر بیایید و از ورود قوای بلشویک به رشت ممانعت به عمل آورد. در ۱۴ خرداد، جمعیت انبوهی در وصف به استقبال مقدم جنگلیها رفتند و با افشاندن دسته‌های گل و فریادهای شوق‌انگیز تبریک ورود گفتند. در ۱۶ خرداد، اجتماع عظیمی با حضور میرزا در رشت تشکیل گردید. هنوز دولت انقلابی سامان نگرفته بود که اغتشاش و خرابکاری بلشویکهای شوروی و انقلابیهای سرخ آغاز شد. مصلحت اندیشی‌های میرزا کار ساز نشد. میرزا در ۱۸ تیر ۱۲۹۹ یعنی نزدیک به یک ماه پس از اعلام جمهوری به عنوان اعتراض از رشت به فومن رفت و قبل از حرکت دو نفر نماینده خود را با نامه مفصلی به عنوان لنین به روسیه فرستاد.

بعد العنوان:

هنگامی که قشون فاتح کارگران و دهاقین روسیه به دشمنان خود شکست داده و مظفرانه داخل در قلب لهستان می‌گردند و قوای سرمایه‌داران انگلستان از جلو دستجات ستم‌دیده ایران و روس عقب‌نشینی اختیار می‌کنند، خیلی متأسف هستم که از کارها کنارگیری می‌نمایم و مجبورم به چیزهایی متذکر شوم که سزاوار نیست. ولی نمی‌توانم خودداری کنم! زیرا این چیزها در ایران واقع گردید. قبل از ورود قشون سرخ روسیه سویتی در انزلی، من با همکارانم در جنگلهای گیلان بر ضد مظالم و فشار و تسلط انگلیسیها و دولت سرمایه‌داری ایران جنگ

می‌کردیم و یگانه قوه صحیح و حقیقی ما بودیم که توانستیم با جرئت فوق العاده به اسم آزادی لوای سرخ انقلاب را بلند کرده و به تمام دنیا آرزوی آزاد شدن از زیر زنجیرهای سرمایه‌داران را اعلان دهیم. لهذا بدون هیچ شک و تردید، من به وسیله ریاست کشتیهای جنگی دریای خزر (راسکولینکف) و نماینده اجرائیه مرکزی فرقه اشتراکی روسیه (ارژنه نیکیدزه) اطمینان کامل خود را از قشون سرخ روسیه اظهار کردم. قرار شد که آن قشون سرخ در ایران مانده، کمک به قشون سرخ جوان ایران که عجالتا حاضر به جنگ نیست بنماید. بعد از قرار به اینکه قوای سویتی در ایران بماند، من حاضر شدم با شما اتحاد کرده، ملت ایران و ملل دیگر آسیا را برای یک جنگ آزادی دعوت و آماده نمایم. بی‌شک انجام و عملی شدن مواد یادداشت رفیق چپرین در ژوئیه ۱۹۱۸ که دوباره از طرف نماینده روسیه سویتی در تهران رفیق براوین و رئیس کشتیهای جنگی بحر خزر رفیق راسکولینکف در روز ورود به انزلی) تکرار شده بود، مرا وادار کرد که از انعقاد یک معاهده جدید با سویتها خودداری نمایم. پروپاگاندا از طرف فرقه اشتراکی در ایران عجالتا ممکن نیست. زیرا پروپاگانداستنها تمایل و شرایط زندگانی ملت ایران را نمی‌شناسند. من در موقع خود به نمایندگان روسی اظهار کردم که ملت ایران حاضر نیست پروگرام و تاکتیک بلشویکها را قبول کند. زیرا این کار عملی نبوده و ملت را وادار خواهد کرد به طرف دشمنان ما بروند، نمایندگان با من هم عقیده گردیده و طرفدار تاکتیک من شدند. زیرا فهمیدند فقط اجرای این پلنیک ممکن است ما را به مقصد خود در شرق برساند. همچنین فقط به توسط این پلنیک است که تسلط انگلستان از شرق دور و نفوذ شاه از مملکت ما محو خواهد شد. من با رفقای خود داخل شهر رشت شده و دولت سویتی را تشکیل داده و بیرق سرخ انقلاب را بلند کردیم. تا زمانی که رفیق راسکولینکف در بحر خزر و در سواحل ایران بود، ما درکارها موافقت داشتیم؛ ولی همین‌که ایشان عازم مسکو گردیدند، عقیده نمایندگان روسیه که ابتدا برای کارهای مشرق داشتند، بکلی تغییر کرد و این تغییر، ثمره ذیل را بخشید:

۱- دولت آذربایجان برضد تمام اعتراضات جمهوریّت ایران وبدون حقّ تمام اجناس و مال التجاره اتباع ایران را تصرف کرد. در صورتی که آذربایجان قول

داده بود که مال التجاره واجناس فوق را برای رفع حوائج قشون سرخ وملت به ایران برگرداند. حتی قول داده بود که اگر اجناس و مال التجاره فوق مصرف به جای دیگر شده باشد، در عوض آن مال التجاره و اجناس دیگر بدهد. ولی امروز او (دولت آذربایجان) به ما پیشنهاد می‌کند قرارداد جدیدی را امضا بکنیم که به وسیله قرارداد مذکور تمام حقوق ملت ایران را محو کند؛ در صورتی که کمک به ملت ایران، یگانه اساس تسلط سویتها در ایران می‌باشد.

۲- دولت آذربایجان، قدغن کرده است که اتباع ایران آزادانه عودت به ایران نمایند.

۳- بر طبق مواد یادداشت رسمی رفیق براوین که از طرف رفیق را سکولینکف تأیید شد تمام امتیازات روسیه در ایران به ملت ایران برمی‌گشت. ولی همین که دولت جمهوری ایران خواست از این امر استفاده نماید، دولت آذربایجان شروع به ضدیت نمود.

۴- هر چند ما با نمایندگان روسیه تصمیم گرفتیم و قراردادیم که مسلک اشتراکی را در بین اهالی پروپاگاند نکنند، ولی رفیق ابیکف که خود را گاهی نماینده روسیه و گاهی نماینده فرقه عدالت معرفی می‌کند با چندین نفر از اشتراکیون ایرانی که از روسیه وارد شده بودند و عادات و اخلاق ملت را نمی‌فهمیدند، متینگها داده و اعلامیه‌ها منتشر ساخته و دخالت در کارهای داخلی دولت سویی ایران نموده، اعتبار دولت را ساقط و زیر پای او را خالی کرده و قوای نظامی انگلیسها را تقویت کردند، حتی مرا با رفقای خود آلت و همراه سرمایه‌داران نامیده و روز به روز کاریها انقلاب را خراب و حالت ما را در نظر ملت خیلی اسف‌انگیز جلوه‌گر ساختند. از تمام نقاط ایران طبقات ملت بر ضد پروپاگاند اشتراکی اعتراض و اظهار می‌دارند که هیچ همراهی با انقلاب نخواهند کرد؛ مخصوصاً جمعیت رشت که چند ماه قبل حاضر بودند خود را برای پیشرفت و کمک به انقلاب به آب و آتش بیندازند، امروز در تحت نفوذ اقدامات اشخاص فوق گرو کرده و حتی حاضرند به طرف ضد انقلابیون دست دراز کنند.

۵- من می‌دانم که در تمام ممالک آزاد پروگرام هر فرقه سیاسی آزادانه انتشار می‌یابد ولی پروگرامی که در ایران پروپاگاند می‌شود، بر ضد تمایلات جمعیت

و از جلو رفتن انقلاب ممانعت کرده و فکر ضدّ انقلاب را تقویت خواهد کرد.

۶- رئیس قشون سرخ، رفیق کاژانف که در انزلی پیاده شده برطبق دستور تلگرافی رفیق تروتسکی در تحت اختیار دولت ایران قرار گرفته و برطبق همان دستور برای آنکه بتواند عضو کمیته انقلابی حکومت جمهوری شود، تبعیت ایران را قبول نمود. ولی الآن در نتیجه اقدامات ابیکف که میخواست جای وی را در شورای انقلابی نظامی ایران دارا باشد و به کمک رفیق مدیوانی عضو شعبه شرق از ایران خواسته شد حرکت به روسیه کرد، هر چند دولت انقلابی ایران برضدّ این حرکت اعتراض نمود، منتج نتیجه نگردید.

دخالتهای نامشروع، در کارهای داخلی جمهوری و نبودن شرایط معین در بین طرفین، سبب شده است انقلابیون ایرانی از مسئولیت اخلاقی خودداری نمایند؛ برای آنکه نمی‌توانند با این اوضاع کار کنند. صدای ملت ایران می‌گوید: ما قدم اول را برای رسیدن به آزادی برداشتیم ولی خطر دیگر از طرف دیگر به ما رسید؛ یعنی اگر ما دخالت خارجیها در کارهای داخلی و خارجی ما جلوگیری ننمائیم، این دلیل می‌شود که ما به مقصود خود و به آزادی نخواهیم رسید. زیرا به جای دخالتهایی که تاکنون از طرف یک دولت خارج وجود داشت، دولت دیگر در کارهای ما دخالت کرده و ما در تحت نفوذ وی خواهیم افتاد. ما حق نداریم افتخار انقلابی خود را که در جنگهای چهارده ساله تحصیل کرده‌ایم محو و به حقوق ملت خیانتکار باشیم؛ اگر چه این تمایلات اشخاص معینی می‌باشد که با وجهه انقلابی من بازی می‌کنند. به همین جهت ناچارم رشت را ترک کرده و به پناهگاه سابق خود در گوشه جنگل رفته و در آنجا منتظر جواب موافق سئوالهای ذیل بمانم:

۱- عملی کردن قولهای نمایندگان روسیه سویتی که به ملت آزاد ایران داده شده است. همچنین منع دخالتهای آذربایجان سویتی در کارهای ایران برطبق مواد یادداشت رفیق چپرین.

۲- شناختن حدود و اختیارات جمهوریّت ایران.

۳- اگر روسیه سویتی عملیات فرق اشتراکی را در ایران واجب می‌داند، پس لازم است برطبق شرایط سیاسی ایران و ممالک شرق، پروگرام جدیدی معین نماید.

۴- دفاع حیات و ثروت اتباع ایران در محدوده آذربایجان سویتی.
 ۵- خواستن از ایران رفیق ابیکف را دوبار مأمور کردن در ایران رفیق کاژانف را. لازم است ایشان به عنوان متخصص نظامی در تحت اختیارات ایران سویتی باشند. زیرا همراهیهای بسیاری برای ترقی انقلاب درگیلان نموده‌اند.

در خاتمه، دقت شما را به یک مسئله دیگر جلب کرده، می‌گویم ملت ایران از مأمورین شاه تعدیات زیاد دیده و از ایشان بیزار است و ممکن است بزودی تسلط شاه را در این مملکت محو و نابود نمود؛ ولی غیرممکن است بتوانیم احساسات ملت را خفه کنیم. تاریخ ایران به ما نشان می‌دهد که چندین دفعه نفوذ دول خارجی در مملکت ما تسلط پیدا کرد و خواستند احساسات ملی و آزادی‌پرستی را در ملت ما خفه نمایند؛ لکن مساعی آنها عقیم مانده، به مقصد نرسیدند، الآن که ملت لذت آزادی را برده است، غیرممکن است احساسات وی را بتوان از بین برد. برعکس ملت با قوه زیاد به طرف آزادی خود سیر خواهد نمود. به وسیله این ورقه به رؤسای ملت آزاد روسیه رو کرده، به اسم آزادی ملل و مخصوصاً ملت ایران انتظار داریم از ظلم و تعدیات دولت تزاری که تا امروز در تحت عنوان امتیازات در مملکت ما ادامه داشت ما را خلاص کرده و دستورات و اظهارات دولت سویتی را عملی بکنند و تمام قراردادهای سابق را که با دولت تزاری منعقد شده بود عملاً لغو نمایند.

من و رفقای من اعتماد کامل داریم که ملت آزاد روسیه، آزادی خویش را حفظ خواهد کرد و به تمام مللی که آزادی خودشان را می‌خواهند، برای رسانیدن آنها به آزادی و نگهداری آن، همراهیهای لازمه را خواهد نمود که با قوای متحد شده بر ضد دشمنان عمومی مشترکاً جنگ کنیم و همچنین اشخاصی را که با تاکتیک خودشان جلوگیری از آزادی ایران می‌نمایند، از کارهای انقلابی دور کنیم. تا رسیدن جواب موافق و حلّ مسائل فوق من به رشت مراجعت نخواهم کرد. برای تأسیس ارتباط واجب و لازم در مسکو هیئتی مرکب از رفقای ذیل: میر صالح مظفر زاده [و] هوشنگ (گائوک) اعزام گردیدند.

کوچک جنگلی

۲- نامه‌های میرزا به مدیوانی (مدیر امور انقلاب ایران از طرف بلشویک‌های شوروی)

دوشنبه ۹ مرداد ۱۲۹۹ ش. با هدایت و حمایت فرمانده قوای مسلح شوروی درگیلان، مدیریت بخش سیاسی و امنیت نظامی آن در رشت بر ضد میرزا، کودتای سرخ انجام گرفت. همه طرفداران میرزا را هرکه و هرجا بود دستگیر و بازداشت کردند. در این روز، هزار نفر دیگر قشون سرخ از بادکوبه به رشت آمد و عده‌ای از کمونیست‌های جوان هم مسلح شدند. ادارات دولتی تسخیر شد و دولت کودتای سرخ به ریاست احسان الله خان در رشت بر سرکار آمد. در این دولت، احسان الله خان سرکمیسر و کمیسر خارجه و جوادزاده (پیشه‌وری) کمیسر داخله بود. در ۱۰ مردادماه میرزا نامه‌ای به مدیر امور انقلاب ایران از طرف شوروی (مدیوانی) فرستاد. مدیوانی، سه روز بعد در پاسخ میرزا نامه‌ای اعتراض‌آمیز نوشت و میرزا در ۲۰ مرداد با نامه‌ای دیگر پاسخ داد.

نامه اول میرزا به مدیوانی:

رفیق مدیوانی چون مایل نیستم که رفقای خود را در مجامع عالم بدنام ببینم، از آن جهت لازم شد به تشریح پاره ای اقدامات حیرت‌آورشان پرداخته، ضمناً شما و رفقا را متذکر کنم که این‌گونه اقدامات در مقابل مدعیان ما و شما، چه انعکاسی پیدا خواهد کرد! پانزده سال است که هریک از ما در انقلابات ایران زحمت کشیدیم و با هجوم قوای نیکلا و قشون انگلیس و دولت ایران مقاومت و مصادمه کردیم؛ مصائب را تحمل نمودیم، برای آنکه تحصیل حریت نمائیم. تماماً استظهار ما این بود که احرار دنیا به ما مساعدت کنند. به همین جهت ورود شما را در ایران عاطفه غیبی دانستیم، با آغوش باز شما را پذیرفتیم؛ نجات خود را از چنگال انگلیسها و مستبدین ایران به مساعدت شما تصور کردیم. اما افسوس که تصورات، نتیجه به عکس داد. هنوز قضایای حیاتی ما و

شما حل نگشته، با این حال شما در رشت و انزلی به اختلاف بلکه به منازعه و مبارزه شروع نمودید که غالباً انتظار آن را از دشمن نداشتیم چه برسد شما که دوست ما هستید. دوائر جمهوری را قبضه کردید؛ احرار را توقیف کردید؛ به طرف ما حمله خصمانه کردید؛ شلیک نمودند؛ معلوم نیست مقصود شما چیست و با که طرف هستید؟ آیا ایران را شما گیلان تصور کردید؟ آیا احرار ایران را فقط این عده فرض نمودید؟ آیا دشمن ما و شما را از ایران بیرون کردید؟ آیا ایران را از مستبذین تصفیه نمودید؟ ما ممکن نیست به شما تیر خالی کنیم یا با شما عملیات خصمانه نمائیم. از جوانان کم تجربه خودمان که حسن کدورت در آنها شدت نموده جلوگیری می‌کنیم. اگر این اقدام شما دوام پیدا کند، ناچاریم به هروسيله باشد به تمام احرار و سوسیالیستهای دنیا حالی کنیم که وعده شما برخلاف صحت و اقوال شما، عاری از حقیقت و صداقت است. به اسم سوسیالیستی حرکاتی را درباره ما مرتکب شدید که سزاوار قشون مستبذ نیکلا و اردوی سرمایه‌داری انگلیس است. با یک فرقه آزادی‌طلب نوع پرست و با یک جمعیت انقلابی که مشقتهای فراوان دیده و هنوز هم محصور دشمنان آزادی است، این نوع معامله می‌کنند؟ آیا غیر از این یک مسئله که گفتیم فعلاً عملیات شما در یک گوشه ایران به جای نفع ضرر می‌رساند و مقصود را عقب می‌اندازد و باید صبر کرد و بتدریج این عقیده را رسوخ داد؛ چیز دیگری گفته و عنوان دیگری نمودیم. دوائر رشت و انزلی را تخلیه کرده، به شما واگذاشتیم. گفتیم ما گوشه می‌گیریم، شما اداره بکنید. به غیر از این کار دیگری کردیم؟ برای این حقایق مختصر و بی‌پیرایه، آیا مقتضی بود که با ما عملیات خصمانه نمائید؛ طرز ورود و اقدام قشون نیکلایی را در انظار تجدید کنید؛ اهالی بیچاره و زحمتکش شهر را به وحشت بیندازید؟ هیچ وسیله برای این اقدام نمی‌توانیم تصور بکنیم، مگر آنکه بگوئیم جاسوسهای انگلیس به لباس شما در میان شما داخل شده، این‌گونه وقایع را ایجاد کردند.

در عالم برادری شما را نصیحت می‌کنیم که این‌گونه اقدامات بی‌رویه در میان دوست و دشمن، شما را بدنام و لگه‌دار کرده و در ایران مورد تفرشدید واقع می‌شوید. اگر چه بعضی کوه نظران ممکن است جلوه دهند که ما برای حرکات

غیرمنتظره شما و یا فشارهایی که به ما وارد می‌کنید، با انگلیسیها یا دولت مستبده ایران که دشمن ما و شما هستند تکیه کرده و با آنها داخل مذاکراتی بر ضد شما خواهیم شد. خیر هرگز چنین چیزی نخواهد شد به شما صریحا می‌گوئیم که هرقد از شما فشار و کارهای خلاف انتظار دیده شود و به ما خصمانه هجوم نمائید، طوری که شدت فشار وارده ما را مجبور به دفاع کند، با این همه محال است به دشمنان شما که دشمنان ما نیز هستند رو آورده یا از آنها کمک بخواهیم. تیرهای شما را از مهربانیهای دشمن بهتر خریداریم؛ ولی در عالم برادری از شما تقاضا می‌کنیم ما را بگذارید که در این گوشه بمانیم و مجبورمان نکنید با شماها که برادر ما هستید در حال کدورت باشیم و به تمام دنیا حرکات بی‌رویه شما را ابلاغ نمائیم.

در خاتمه از شما توقع می‌کنیم که با اهالی به مهربانی رفتار کنید و آنها را به محبت خود اطمینان دهید. این موضوع برای شما کاملا ضرورت دارد. زیرا اول کار است و زحمت دادن به اهالی، همه اقدامات شما را بی‌نتیجه گذاشته و بلکه تأثیر به عکس می‌بخشد.

کوچک جنگلی

۳ - پاسخ مدیوانی به نامه میرزا:

جناب میرزا کوچک خان

رقیمه سرکار مورخه ۱۵ شهر جاری رسید. جوا با تصدیع می‌دهد همه این پیشامدها علت بزرگ آن را خودتان فراهم کردید. شهر را بی‌سرپرست گذاشته، به جنگل رفتید. میرزا اسمعیل همشیره زاده شما، سیصد نفر فدائی روس و پانصد نفر مجاهد ایرانی را که به اسباب ناریه لازم با خود به انزلی آورده بودم تأکید در عودت دادن به بادکوبه می‌نمود. در این خصوص به شما کاغذ نوشتم؛ متأسفانه جوابی نرسید؛ مجبور به ملاقات با میرزا اسمعیل شدم. مشار الیه مرا دو روز برای جواب کاغذ و ملاقات با شما معطل کرد که بسی اسباب تحیر و تعجب بود! آیا برای پیشرفت انقلاب و خارج نمودن خصم، قشون و

اسباب ناریه لازم نیست؟

از این رفتار تعجب آور شما معلوم گردید که سرکار در پیشرفت انقلاب و خارج نمودن دشمن از ایران مسامحه می‌نمائید؛ بعلاوه وجوهاتی که از مردم دریافت داشتید، بدون آنکه در اطراف آن ممیزی شود، معلوم نیست به کجا خرج شده است. اسباب ناریه را که رفقا از روسیه ارسال می‌داشتند به هر محلی که می‌خواستید حمل می‌کردید و امورات را فقط در دست شخص خود گرفتید. با هیچ‌یک از رفقای دیرینه خود، احسان الله خان و خالو قربان که در این مدت در کلیه زحمات با سرکار شریک در تضییقات بودند شور نمی‌کردید. ایشان بالاخره از رفتار و روش شما منتظر و مجبوراً از شما دوری جسته و شما اطراف خود را از کسان خودپرست و بلکه ضد انقلاب جمع نمودید و در نتیجه با وجودی که همه نوع اسباب برای حمله کردن به دشمن موجود بود، دو ماه در رشت نشسته، حرکت نکردید و آنچه اسباب ناریه رفقای روسیه فرستاده بودند، به طرف جنگل برده، صرف بر ضد انقلاب کردید. در نتیجه پنج نفر از رفقای معروف ما مقتول و پانزده نفر مجروح گشتند و این یک ضربه بزرگ برای انقلاب بود که از شما مشاهده شد و ما ابدأ منتظر نبودیم. نصیحت شما را درباره اقدامات رفقای ما و راهنمایی ایشان را به دقت خواندم و از اظهاراتی که اقدامات ما را به سمع احرار عالم خواهید رسانید، ما هم به همان برادران احرار با صدای رسا شما را معرفی نموده، خواهیم گفت که شخص شما سابقاً یکی از انقلابیون ایران بودید ولی حالا از اقدامات ما معلوم می‌شود که از خط اولی برگشته و بر ضد مقاصد انقلاب هستید.

برای ما اقدامات شما ناگوارتر از تیرهای دشمنان معروف عالم انقلاب است و یک ضربه تألم‌آوری است که از مجاهد معروف دیده می‌شود. از اینکه رفقا و مجاهدین با کمال سهولت توانستند ادارات را تصرف نمایند، معلوم و مبرهن شد که اکثر رفقا و مجاهدین بر علیه شما بوده‌اند و مدار امور در دست شخص شما بود و حالا انقلاب، شخص شما را از خود دور کرده است. محال و ممتنع است دوباره اوضاع به شکل سابق برگردد. با وجود بر این باز شخصاً در عالم نوع‌پرستی شما را نصیحت کرده، می‌گویم اگر میل دارید مجدداً از این راه

خدمت به نوع بکنید، حاضریم با رفقای خود مذاکره نموده، بلکه شما را دوباره قبول نمایند؛ به شرط آنکه شما در شورای امور مساوی بوده و شخصا به کارها مداخله ننمائید.

مدیوانی

۴ - نامه دوم میرزا در پاسخ مدیوانی:

۲۵ ذیقعده ۱۳۳۸ آقای مدیوانی! رقیمة ۱۷ تاریخ شما واصل شد. مقصود عمده من از جواب مفصل نوشتن این است که رفقای شما کاملا بدانند با انتشار ابلاغیه فحش و تهمت و نطقهای افترا و هتاکی در مجامع و با اظهارات دروغ و مغالطه نباید دلخوش شوند که حق را بتوانند پایمال کرده و به آرزوهای خودسری خودشان که روح سوسیالیستی از اینگونه آرزوهای افراطی رنجیده است برسند و با اینگونه اقدامات گمان کرده‌اند می‌توانند رشته انقلاب مقدس را که پانزده سال ماها در ایران با حفظ همه مراتب و ملاحظه جهات صحت آن زحمت کشیدیم، در دست بگیرند. آن وقت به اسم همین انقلاب بازار خودسری و قتل و غارت را رواج داده، به لباس سوسیالیستی ریاست کیف مایشائی کنند. بی‌آنکه مکتوب مرا به دقت بخوانید، در جواب الفاظ قالب زده نوشته شده است که واقعا حیرت‌آور است از شما می‌پرسم، رفقای شما با همین دعاوی پیرایه‌دار و جعل تهمتها می‌توانند ایران را برای خود میدان خودسری قرار دهند؟ من باز هم برای آگاه کردن شماها به شرح مطالبی که هر خواننده منصف باوجدان بدون تأمل آن را تصدیق می‌کند، می‌پردازم. حکم و حاکم تمام بیانات ما و شما افکار عامه خاصه احساسات ایرانیان بالاخص عقل و درایت زمامداران سویت روسیه است که از حرکات رفقای شما بخوبی درک نمایند که سیاست آنها را در ایران چگونه عقیم گذاشته‌اند. نمایندگان سویت روسیه به ایران ورود کردند به این عنوان که با ما کمک کرده، انگلیسیها را که دشمن ما و آنها هستند بیرون کنیم؛ دست خائنین و مستبدین ایران را کوتاه نمائیم. این مساعدت را چنانکه مسبو قید، به موجب قرارداد به دو چیز منحصر نمودند؛ یکی آنکه از سویت روسیه اسلحه به ما داده شود در عوض قیمت بگیریید؛ دادن اسلحه را قبول کرده و قیمت گرفتن را قبول نکردند؛ دوم فرستادن نفرات به قدر آنکه ما

تعیین کنیم و بخواهیم.

پس از ورود به انزلی و انجام این قرارداد، دو روزی نگذشت زمزمه‌های دیگری شروع شد. بعضیها به اسم جمعیت عدالت آمدند با عدم سابقه و اطلاعاتشان از حالت روحیه اهالی، خواستند رشته انقلاب را در دست گیرند. معایب این امر را گفتیم؛ با تصدیق همه از اقدامات پرضرر آنان جلوگیری شد. دو سه روزی گذشت؛ همان عده به نام کمونیست جوانان ایران با دستور و حمایت ابیکف که اکثر این اختلافات از وجود او ناشی شده در رشت و انزلی مشغول اقدامات شدند. در صورتی که با دلایل عقلی و حسّی ثابت کرده بودیم که امروز در ایران هیچگونه مرام مفرطی دارای اثر نبوده، سهل است ضررها تولید می‌کند و سیاست سویت روسیه را محو می‌نماید؛ به دشمن قوت می‌دهد و مردم را می‌شوراند؛ چنانکه ایرانیها را شورانیده است؛ ماها و تمام احرار را از بین می‌برد. باید صبر کرد بتدریج آمال حقّه را رسوخ داد.

با این حال حرص خودسری و ریاست‌طلبی ابیکف بعضی‌ها را محرک شد که همه این نصایح و حقایق را فراموش کرده، در اول کار امورات را فلج نمودند؛ به این کار اکتفا نکرده، به تمام ادارات دخالت کردند و به هر دایره بنای حکومت را گذاشتند؛ به شورای انقلاب فرمان غیرقانونی دادند؛ به اموال مردم تعرض کردند وزیربارهیچ نظم و قاعده نرفتند؛ تمام حواس حکومت جمهوری را - که باید صرف تهیه پول و قشون می‌شد - صرف دسائس و بی‌ترتیبی خودشان کردند؛ قلمهای تند انقلاب را با این حرکات خود سست کردند؛ همه مواظ و نصایح ما را پشت پا زدند؛ در حالتی که به منجیل و طارم و دیلمان قشون فرستاده و در همه جا مشغول جنگ بودیم، آنها در رشت و انزلی به تهیه مفسده مشغول شده، بی‌اطلاع عده [ای] را که حالا اسم او را کمک به میدان جنگ گذشته‌اند، وارد کردند، با همان عده به ماها تاختند. من دیدم در رشت بمانم باید با آنها جنگ کنم؛ آنها را طمع ریاست و غارت نمی‌گذارد حقیقت را درک کنند. ولی من معایب جنگ داخلی را می‌دانستم. از این جهت بالضرور از شهر خارج شدم. حکومت نیز به همین نظریه شهر را تخلیه کرد. رفقای شما به این اندازه قانع نشدند، به تعاقب ما آمده، در حوالی فومن به عده [ای] از مجاهدین بی‌خبر از همه جا حمله

کردند؛ چنانچه در انزلی نیز همین حرکت را کردند، چند نفر را کشتند و جمعی را اسیر کردند. در فرونت عده‌ای را برای رشادت آنها که عقب اردوی دشمن را تحت فشار آورده بودند، مجبور به تسلیم کرده، متفرق ساختند و بعضیها را نیز توقیف کردند. اشخاصی را که برای ارزاق قشون سرخ کار می‌کردند، به عنوان اسیر در شهر گردش دادند. اداره ارزاق را غارت نمودند؛ دامنه عملیات خود را وسعت داده، به فومن و صومعه‌سرا آمدند که اعضای حکومت را دستگیر کنند و با دستگیر کردن آنها صدای اعتراض ایرادکنندگان را یکباره خفه نمایند و بعدها هر قدمی که برمی‌دارند، ابلاغیه‌ها پراز دروغ و رجزخوانی انتشار دهند.

من که می‌دانستم این تهیه‌ها برای چیست، مقصودشان این بود بین ما جنگ شده و به دستاویز و حرکات سوء خود صورت صحت بدهند. به همین ملاحظه جا خالی کرده، عقب‌نشینی کردم که جنگ نشود و وسیله تهمت به دست آنها ندهم و آرزوی جاهلانۀ آنها از این راه انجام نگردهد. این قشونی که وارد کردند، از شما سؤال می‌کنم برای فرونت منجیل و دیلمان بود یا برای عقب کردن ماها در پسیخان و فومن و دستگیر نمودن رفقای ما در رشت؟ من از فومن وقتی صدای توپ پسیخان را شنیدم، راضی به ادامه جنگ و قتل و خونریزی نشده، فرمان عقب‌نشینی دادم؛ با آنکه آن مدافعه برای حفظ جان ما بود آیا تقصیر این کار با کیست؟ آیا این خونها در گردن آنها نیست، می‌توانند از زیر بار این مسئولیت بزرگ شانه خالی کنند؟

نوشتید اسلحه و پول را من برداشتم؛ اما پول هرچه هست مردم ایران داده‌اند. هر ساعتی که حساب خواستند حاضریم به آنها حساب بدهم؛ اگر حساب صحیح داده نشد، آن وقت حق ایراد دارند، آنها مردم نه رفقا معهدا باید بگویم بیست و پنج هزارا منات که با پول ایران معادل پنج هزار و ۶۰۰ تومان بضمیمه جواهر که ۲۷۰۰ تومان ... شده جمعاً ۸۲۰۰ تومان برای تأسیس بانک تخصیص یافته که هم اکنون باقی است و تصرفی در آن نشده بعوض این وجوه، حکومت تمام مخارج قوای اعزامیتان را از بدو ورود الی کنون عهده دار بوده، بیست میلیون اموال ایرانی را در باکو ضبط و قول شرف دادید رد کنید. محبت به

آن اموال مانع ردّشان شده در صورتیکه صاحبان آنان امکان داشت بری پیشرفت انقلاب بما کمک شایان نمایند.

اما اسلحه سویت روسیه! برحسب قرارداد مقداری اسلحه تسلیم ما کردند؛ هر وقت محل صرف اسلحه را از من خواستند، توضیح می‌دهم که چه شد و این پرسشها عجالتا از وظایف رفقای مغرض شما نیست؛ زیرا حکومت جمهوری به رسمیت خود باقی است و البته برای فساد چند نفر خودخواه و خودسر از مقام خویشتن ساقط نخواهد شد و به مغرضین حق داده نمی‌شود زمام امور حکومت را در دست گرفته، یک مملکت را غارت نمایند و به این ایرادات بی‌اساس و افسانه‌سازی مشغول شوند. در هر موقع اگر جماعت خواستند، داده می‌شود.

در مکتوب خود از دو نفر رفقای ما دلسوزی کردید؛ ولی تمام رفقای دیگر ما را خودپرست و ضد انقلاب نوشتید. زهی بی‌انصافی! آن دو نفر را من نمی‌گویم که چه هستند و چه وقت و برای چه به جنگل آمدند. افکار عامّه هویت هر کس را واضح خواهد کرد؛ ولی این همراهان و رفقای دیگر من کسانی هستند که تمام ایران شاهد عملیات صحیحۀ چندین ساله آنها است و من و آنها با این صحبتها بدنام نخواهیم شد. عامّه مردم همه را می‌شناسند. نوشتید رفقا و مجاهدین ادارات را تصرف کردند؛ معلوم شد که بر علیه ما بودند. جواباً می‌نویسم همان وعده را ایبکف و رفقای او بدون اطلاع حکومت به اسم فرستادن فرونت وارد کردند. همانها به اتفاق چند نفر مغرض ادارات را تصرف کردند، ولی اسم مجاهدین را بدنام می‌کنند. آیا این حرکت دلیل بر حقانیت آنها است؟

احساسات تمام گیلانیها را نمی‌بینید تا چه پایه بر ضد مداخلات آنان می‌باشد؟ اقدامات مسلحانه و غارت را کنار بگذارند تا ببینید مردم از اعمال آنها تا چه حد متنوّرنند و از جمله مقاصد رفقای شما، این است که به ماها تضيیقات شدید وارد کنند تا ما مجبور شده، به سمت دشمن برویم؛ آن وقت هجوم مغرضانه خود را صحیح جلوه دهند. ما هم بنا به عقیده صادقانه خود، خیالات وجدانسوز آنها را عقیم گذاشته، همه متاعب و زحمات را تحمّل می‌کنیم و در گوشه جنگل به سر می‌بریم. محال است به دشمن توجه کنیم یا با رفقای شما جنگ نموده، دستاویزی به شما بدهیم. آن قدر می‌مانیم تا حقانیت سر از حجاب به درآورد و آنها را

مفتضح کند و برای ما در آن وقت کشف حق و حقیقت بهترین پادشاهها خواهد بود.

نوشتید انقلاب مرا از خود دور کرد؛ گویا اسم ابیکف و همراهان او را انقلاب گذاشته‌اید والا کدام باوجدان و منصف است که به خدمات من بی‌اعتنایی کند. پانزده سال است من و رفقای من با اسناد افتخارات تاریخی در راه انقلاب جانفشانی می‌کنیم و تا امروز مراحل را در انقلاب طی کردیم که ذکر جزئیات آن برای اغلبی زهره شکاف است. در نهایت درستی و راستی و بدون هیچ آرایش، قدمهای مقدسی در راه انقلاب برداشتیم. انگلیسها و دولت نیکلانی به من حکومت امتیاز ریاست و غیره دادند. همه را پشت‌پا زده فقط به توجه عامه، احساسات عامه و مقبولیت عامه که همینها آخر الامر فساد و دروغهای رفقای شما را باید واضح کنند، متکی بوده و هستم. ما با دلایلی که در هر محکمه از محاکم قانون و وجدانی دنیا بپذیرند و با شهادت افکار عامه ثابت می‌کنیم که نه تنها ایران بلکه روح انقلاب و سوسیالیستی به وجود ماها افتخار و از رفقای شما بیزار است. به نطق فلان حق سوز یا به قلم فلان حقیقت کش یا به دسیسه و اشتباه امثال ابیکف دلگرم نشوید که بتوانند ما را خراب کنند.

اگر راست می‌گوئید و مردمی بی‌غرض هستید، به بیانات ما و آنها گوش بدهید تا بفهمید ما چه هستیم و آنها چه هستند. این اولین دفعه نیست که به ما حسد بردند؛ این اولین دفعه نیست که حقوق ما را زیر پا گذاشتند و به ما خیانت کردند و ما را از مسیر انقلابی بازداشتند. چندین نفر چندین دفعه با ما همین معامله را کردند؛ بالاخره مغلوب حق شدند؛ چنانچه رفقای شما هم مغلوب حق می‌شوند. پس از مغلوبیت متنبه خواهند شد. شهر را اشغال کردید؛ حکومت را مجبور به انزوا نمودید؛ راه اخبار را مسدود کردید؛ پستخانه و تلگرافخانه را در اختیار خود درآوردید و همه چیز را تحت نظارت قرار دادید؛ ما را محصور نگه داشتید برای آنکه حرفهای صحیح ما به گوش کسی نخورد و رفقای شما مقصود بی‌اساس خود را انجام دهند. همین عملیات بود که وثوق الدوله و انگلیسها و یک چندی هم دولت نیکلانی بالاخره همه نابود شدند. مطمئن باشید که حرفهای صحیح ما ولو بعد از مردن هم باشد به تمام دنیا خواهد رسید. مردم مظلوم شما

را خواهند فهمید؛ در آن هنگام افکار عامه، همان افکاری که نیکلا را از تخت برانداخت، دنیکن و کولچاک را محو کرد، و وثوق الدوله و یارانش را از بین برد، انگلیس و متفقینش را بعد از فتح دچار یأس و پریشانی نمود، همان افکار شما را که حق‌کشی می‌کنید که قوه قاهره در مقابل همه این مشکلات خواهد ماند. این‌طور نیست؛ احساس و افکار عامه باید مشکلات را رفع کند. رفقای شما اگر آدمکشی و غارت را مسلک اسم گذاشتند، کمونیستی یا حمایت رنجبری را به این قبیل عملیات می‌دانند، پس صدها سال است که شاهسونها به این قبیل عملیات اشتغال دارند؛ در این صورت آنها اولین کمونیست دنیا خواهند بود. گمان کردند چون اول انقلاب است، مردم به حرفهای قالب‌زده آنان مانند فقرا، کاسب، رنجبر، کمونیست، جوانان ایران یا به گفتن تاواریش خالی فریب خواهند خورد. دو سال است عملیات افراطیون را عارف و عامی فهمیده، طشت از بام افتاده، در انبان هرچه بود سرازیر شد.

اگر راه روسیه را باز کنند و مردم آزاد باشند، معلوم خواهد شد افراطیون یعنی امثال ابیکف برخلاف میل بزرگان و زمامداران شما چه منظره‌هایی در روسیه ایجاد کردند؛ به نام حمایت رنجبر رنجبران را غارت کردند، جمعی را از گرسنگی کشتند، تمام مردم را دچار زحمت کردند، یک مملکت پهناور روسیه را به افعال جاهلانۀ افراطی خود ویران نمودند. امروز در ایران هم همان عملیات را می‌خواهند مرتکب شوند؛ غافل از اینکه سویت روسیه و رؤسای انقلاب و تمام عقلا و مردم صحیح‌العمل دنیا از این حرکات متنفّر و بالاخره آنها را مورد ملامت‌های تاریخی قرار خواهند داد. رفقای شما دو سه نفر شخص جاهل را با چند نفر از خودشان ضمیمه کرده و اسم آن را کمیته انقلاب گذاشته و آن بدبختیها را در ضمن اکثریت آلت و مغلوب اراده خود نمودند تا خودسریهایشان را تحکیم نمایند. ولی بدانند من و رفقای من محال است آلت دست آنها بشویم.

بی‌شرف می‌دانم آن کسی را که حقوق حاکمیت و استقلال ملت خود را با دست خود فدای شغل و مقام بیهوده کرده، پاک ملت را اسیر چهار نفر خودخواه افراطی که در افراط خود غیراز ریاست چیز دیگر نمی‌خواهند، قرار دهد. من استقلال ایران را خواهانم؛ بقای اعتبارات ایران را طالبیم؛ من راحت ایرانی و

همهٔ ابنای بشر را بی تفاوت دین و مذهب شایقم؛ من به بیانات لنین و تروتسکی و براوین و تمام زمامداران عاقل شما که می‌گویند هر ملتی باید مقدرات خود را خود عهده کند عمل کرده و می‌خواهم همین حرف به موقع اجرا درآید. کسی که در امور ما مداخله کند، ما او را مثل انگلیسی نیکلا و درباریان مرتجع ایران متعدی می‌دانیم. من آلت دست قوی‌تر از شما نشدم چه رسد به شماها. ماها به شرافت زیست کرده‌ایم، به شرافت راه انقلاب را پیموده‌ایم، با همین عقیده می‌میریم و راضی نمی‌شویم با دست ماها به اسم کمونیست و یا حکایت از رنجبر، رنجبران را محو کنند و آنها را از گرسنگی بکشند و نام مقدس سوسیالیستی را لکه‌دار سازند. چند نفر از خارج پیدا کرده، به ایران آوردید و آنها را به اسم ایرانی مشغول به کار کردید. مگر فقط ایرانی همین چند نفر هستند؟ مگر کرورهٔ ایرانی زیر بار اینها خواهند رفت. مگر آنکه بکشید و کشته شوید و قبرستانی در ایران تشکیل دهید. بعد بفهمید که خطا کرده و نتیجه نبرده‌اید.

مداخلات رفقای شما در کارها، عینا همان رویهٔ قشون تزاری و مداخلات عمال نیکلائی است؛ منتها آنها به اسم امپراطوری و این آقایان به نام کمونیستی آن را انجام می‌دهند. یقین بدانید سویت روسیه راضی به این حرکات و خرابکاریها نبوده و نیست. حالیه باز هم می‌گوئیم ما با شما جنگ نداریم، تجاوز و تعقیب را موقوف کنید؛ تنها با همین تاکتیک و رویهٔ غارت و ادیتی که پیش گرفته‌اید، بزودی اشکالات را به چشم خواهید دید و با همهٔ غفلتها باز هم احساس خواهید کرد که به چه محظوراتی مصادف شده‌اید. در آن وقت سویت روسیه و زمامداران عاقل شما وقتی عملیات شما را دیدند، حرکات شما و نیات حسنهٔ ما را فهمیدند و حاضر شدند با خیالات عاقلانه و بی‌غرضانهٔ ما کار کنند، ما هم داخل عملیات و کار خواهیم شد.

گمان کردید من مایلم با شما کار کنم که می‌نویسید با رفقای خود مشورت کرده، شما را می‌پذیریم! یقین بدانید ممکن نیست بتوانیم با شما کار کنیم. زیرا عقائد و عملیات شما از زهر قاتل مهلک‌تر است! با آن وجدان‌کشی که کردید و به ما نسبت حمایت به انگلیسها و دولت مستبده ایران را دادید، محال است به شما

اعتماد و اطمینان حاصل کنیم. ما می‌مانیم و منتظر جریان حوادث می‌شویم تا حق و حقیقت آشکار شود.

کوچک جنگلی

(**) «مجموعه نامه‌ها و مکاتبات میرزا کوچک خان» برگرفته از سایت رنگ ایمان

http://www.rangeiman.ir و نگاه کنید به کتاب ابراهیم فخرائی - « سردار جنگل»، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴، - ص ۳۱۰ - ۲۹۰

کودتا به رهبری کمونیست‌ها بر علیه میرزا کوچک خان

فخرائی می‌نویسد: همزمان با پیاده شدن ارتش شوروی در خاک ایران چند تن از اعضای حزب عدالت باکو... تدریجاً به گیلان وارد شدند و سازمان و حزبشان را دررشت دائر نمودند که روزنامه (کمونیست) به مدیریت سید جعفر جواد زاده «پیشه وری» مبلغ و ارگان حزب بود. و نیز سازمان دیگری بوجود آمد بنام «سازمان جوانان» که با روزنامه‌های حزبی رشا همکاری داشتند.

افراد شناخته شده حزب عبارت بودند از ابوکف (از شاهزاده‌های تاتار) و خانمش... - اسدالله غفار زاده - زاخاریان - علی زاده - آقایف - امیرزاده - موسوی و چند تن دیگر که بیشتر فعالیتشان به متینگ و تبلیغات حزبی مصروف بود و این وضع مسلماً به پیشوای نهضت گران می‌آمد و احساس می‌کرد که اقدامات مزبور تعمداً و علیرغم نظریاتش که از پیش اعلام داشته بود صورت می‌گیرد و همچنین ملاحظه می‌کرد که برخلاف مدلول موافقت نامه دائره منع ورود نیروهای جدید مرتباً دستجات تازه از بادکوبه وارد می‌شوند و مقررات موافقت نامه را عملاً نقض می‌کنند بعلاوه پرت پهلوی هنوز با وجود مطالبه مکرر به متصدیان ایرانی انقلاب تحویل نشده و نفت «نوبل» را هنوز از اختیارشان رها نساخته‌اند و با این کیفیت بعید نیست که نیت دیگری در کار باشد

ودامنه این اعمال بجای های باریک بکشد.

این بود که روز جمعه ۲۲ شوال مطابق با ۱۸ تیر ۱۲۹۹ متعزّضانه (شهر) رشت را ترک و به فومن عزیمت نمود و اعلام کرد مادام که بی تربیتی های جاری رفع نشوند و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستیزه جوئی و تبلیغات مرامی دست بر ندارند از فومن بر نخواهد گشت.

ملاقات سردار فاخر حکمت با میرزا در خانه امجد السلطنه نیز این حدس را تقویت می نمود که نامبرده حامل پیامی از جانب مشیرالدوله (نخست وزیر) مبنی به جدا شدن میرزا از انقلابیون است و در هر حال متعاقب رهسپار شدن میرزا به فومن کاژان اف (فرمانده ارتش سرخ) نیز به مسکواحضار گردید نامبرده یک فرد انقلابی مجرّب و از اقدامات حزب عدالت احساس ناراحتی می نمود و اعتقاد داشت که همکاری با دستجات مسلّح جنگل جز از طریق صمیمت و حس تفاهم اشتباه محض است، لیکن عملیات پشت پرده حزب، آرام آرام آثارش را می بخشید و طولی نکشید که با آمدن مدوانی نماینده بازرگانی خوشتاریا و میکویان کمیسر تجارت شوروی به رشت کودتائی در ۱۴ ذیقعه ۳۸ مطابق نهم مرداد ۱۲۹۹ رخ داد و از جریان کار چنین فهمیده می شد که احضار کاژان اف به مسکو و فراخوانده شدن پالایف از مازندران در نتیجه اشتباه کاری های اعضاء حزب عدالت صورت گرفته است کما اینکه تعویض راسکولینکف فرمانده جهازات جنگی بحر خزر و اعزامش به جبهه بالتیک، همیچنین فراخوانده شدن ارژونیکدزه که دو نفر اخیر از پشتیبانان سیاست جنگلی ها در ایران بوده اند بر اثر نقش سیاسی حزب عدالت است که در پیشگاه زمامداران شوروی بازی کرده اند.

ارژونیکدزه از دوستان نزدیک لنین و استالین و از پیشوایان اکتبر ۱۹۱۷ بود که بعدها به وزارت صنایع سنگین شوروی رسید و در دوران استالین به لحاظ اینکه نمی خواست در مسئولیت های به اصطلاح «سوء استفاده از قدرت» استالین شریک باشد اقدام به خودکشی نمود.

کودتای سرخ از اینجا شروع شد که در روز معین (۲۴ ذیقعه ۳۸) همه ی طرفداران میرزا کوچک را هر که و هر جا بودند دستگیر و بازداشت نمودند.

نقشه کودتا طوری طرح ریزی شده بود که می بایست میرزا کوچک یا کشته می شد و یا دستگیر می گردید و در هر حال از کار درانقلاب خارج می شد و زمام امور را بدیگران میداد، ولی او توطئه را قبلاً احساس و به جنگل رفته بود.

حاج شیخ محمد حسن (آهن) و عبدالحسین خان شفائی و کلنل فتحعلی توپچی ثقی و حسن الیائی از جمله بازداشت شدگان بودند. شیخ عبدالله خان رئیس محکمه انقلابی بدست یک نفر روس مقتول گردید. انبار اسلحه که در باغ مدیریه رشت حفاظت می شد به تصرف عمال کودتا درآمد شش توپ بزرگ را که دوتای آن سنگین و در پسیخان نگهداری می شد به شکل غنائم جنگی به رشت آوردند چند تن از کارمندان ارزاق را اسیر و اردر شهر گردانیده و سپس به زندان انداختند و برای دستگیری میرزا با توپخانه به جنگل یورش بردند. میرزا دستورداد جنگلی ها بدون مقاومت و زد و خورد عقب بکشند ضمناً برای احضار زمامداران مسکو لازم دید نمایندگانی نزد لنین به فرستد و نامبرده را از آنچه در گیلان گذشته است آگاه سازد و این واقعات مقارن با زمانی است که حاجی میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی با اعلام فتوای جهاد علیه بلشویک ها اسلحه بدست گرفته و شاهسون های مغان و اطراف اردبیل را به جنگ علیه انقلابیون شورانیده بود. کودتای رشت را بولومکین اداره می کرد و بولومکین نماینده چکای شوروی در گیلان بود.» (۱)

«بلشویکی کردن» انقلاب توسط حزب کمونیست ایران

به روایت خسرو شاکری « اختلاف بین این دو رویکرد، کارآمدی دولت ائتلافی را از همان روزهای نخست به تحلیل برد و به فرو پاشی اجتناب ناپذیر یک اتحاد نا محتمل انجامید که تحت حمایت شوروی و در اثر عقب نشینی انگلیسیان شکل گرفته بود. لذا، در حالی که کمونیست های چپ بی وقفه برنامه های خود را ادامه می دادند و دست بالا را در جنبش پیدا کردند، نیروهای

جنگلی احساس کردند که در راه هدف هایی مغایر با مفاد صریح توافقنامه ی انزلی مورد استفاده قرار گرفته بودند. در حالی که رهبری حزب کمونیست ایران در تقلا ی گسترش انقلاب با حلّ مسئله ی ارضی بود که- به رغم حمایت کوچک خان از سوسیالیسم و آموزه های لنین - بیشتر نگران حفظ رهبری جنبش از طریق کنار گذاشتن کمونیست ها از قدرت بودند. که نه فقط به صراحت گفته می شد نسبت به اوضاع و احوال ایران بیگانه بودند، بلکه تهدیدی جدی علیه حاکمیت و استقلال ایران به شمار می رفت.» (۲)

شاکری بر این نظر است که : « عملاً غیرممکن است آنچه را که دقیقاً طی دوران کوتاه شکل گیری ج. ش. س. ا. و فرو پاشی ائتلاف جنگلیان و کمونیست ها در پایان ماه ژوئیه ۱۹۲۰ (اوایل شهریور ۱۲۹۹) رخ داد، به طور مختصر شرح دهیم. تحریف و دروغ پردازی تاریخ نگاری استالینیست ها محدودیت دسترسی به بایگانی های شوروی و ایران، و تحریف و ابهام آفرینی بازیگران این عرصه و حامیان شان طی آن ماه های سرنوشت ساز، این وظیفه را پیچیده می سازند.

همه در مورد اقدامات افراطی حزب کمونیست ایران و حامیان محلی آن توافق دارند، حزب کمونیست های ایران پیش از آورد به کشور مقاصد خود را در بیانییه هایشان اعلام کرده بودند. با این حال ، آنچه جای بحث دارد دامنه ی این اقدامات و خساراتی بود که بر آرمان انقلاب وارد کردند.

پس از حمله به مقرّ قزاق ها، فضای حاکم بر گیلان ناگهان تغییر کرد. چنان که دیدیم، حزب کمونیست بی توجه به توافقنامه ی انزلی، بلافاصله، به تبلیغ در میان گیلانیان پرداخت، در حالی که کمیته ی انقلابی (روکم) رشت و بندر انزلی را عملاً تحت حکومت نظامی قرار داد. خلع سلاح قزاق ها فضایی از شایعه پراکنی- سرشتین فرهنگ ایرانی - ایجاد کرد، به ویژه آن که پای منافع سیاسی چشمگیری در میان بود. از اینرو، مصادره زمین ها و کاخ های زمین داران - سیاستمداران بزرگ - مثل سپهدار اعظم ، که به داشتن روابط نزدیک با دربار تزار وانگلیسیان شهره بودند - به گسترش شایعات مهار نشدنی دامن زد که موجب ترس و بی اعتمادی شد.

مثلاً، روزنامه رعد، طرفدار انگلیس، گزارش داد که خانه ای « با گنجایش بیش از یک خانوار مصادره و به دولت تعلق خواهد گرفت.» این روزنامه همچنین اعلام کرد که تحت حکومت ج. ش. س. ا. بخشی از محصول زمین، که در اجاره دهقانان است یا مستقیماً کشت می شود، و جزء اموال مالک به شمار می آید به وزارت مالیه تحویل داده می شود و به زمین دار فقط به اندازه معیشت وی تعلق می گیرد. رعد اضافه کرد که طبق یک فرمان روگم « از این پس، اجاره مغازه ها و کاخ ها را دولت می گیرد و کمیساریای امورمالیه مأمورانی را برای جمع آوری آنها روانه می کند.» به علاوه، «همه درشکه ها، تاکسی ها و اتومبیل های شخصی متعلق به اشراف برای استفاده دولت انقلابی ضبط می شوند»، و «دررشت داوطلبان دراردوی انقلابی مجاز شده اند تا هرچه می خواهند به رایگان از بقالی ها و فروشگاه ها بردارند... خانه های مردم پس از شکست قزاق ها غارت و چیزهای قیمتی آنها به یغما برده می شود.» به گزارش رعد: «انقلابیون حرمت زن ها را نقض و کسانی را که به دفاع از آنان برخیزند، می کشند.

بی گمان، شایعاتی از این دست که « نمایندگان گیلان » در قزوین می پراکندند، مناسب تصویری از بلشویک ها بود که انگلیسیان پیش از این برای هدف های تبلیغاتی خود در سراسر جهان، به خصوص در جهان اسلام، می ساختند و می پرداختند. « وحشت » اکنون در ایران قابل لمس بود! برای ترساندن کسانی که هنوز خاطرات زنده نا خوشایندی از قحطی اخیر داشتند، رعد با هیاهوی تمام گزارش داد که یک « قرص نان سیاه و خشک به اصطلاح با کویی » توسط وزارت داخله در استرآباد (گرگان کنونی) مورد آزمایش قرار گرفت و معلوم شد که از خاک آزه، پوشال و نوعی چسب برای نگهداری این محفوظ، درست شده است! « این نانی بود که مردم در حکومت کمونیستی می خوردند!

در حالی که چنین اتهام هایی دروغ های مفتضحانه ای بیش نبودند، نمی توان همه « داستان های زیاد روی عدالتی ها با متحدان محلی شان را که احتمالاً تحت رهبری احسان و سردار محیی بودند، رد کرد. علاوه بر اتهامات کوچک

خان و متحدان کمونیست خود (که وصف آن خواهد آمد)، حتی تاریخ نگاران استالینیست تأیید می کنند که کمونیست ها زیاده روی می کردند، همچنان که نویسندگان غربی مثل آی. اسپکتور (I.Spector) و جی. دوکرو (G.Ducroq) نیز بر آن صحه گذاشته اند. اما آنان بطور حساب شده ای چنان زیاده روی هایی را متوجه کمونیست های چپ ایرانی دانسته اند. مثلاً، آقایی و پلاستون تأیید می کنند که «تفتیش های توجیه نا پذیر، ممنوعیت تجارت خصوصی، تعطیلی بازار، حمله به روحانیون مسلمان و اقدامات دیگری توسط رهبران چپ روی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران صورت گرفت.» با این حال، نویسندگان شوروی این اقدامات را نه «تجسم عملی اصول بنیادی ایدئولوژیکی و نظری کمونیسم در کشورهای وابسته و عقب مانده»، بلکه اعمال «خود سرانه انقلابی» از سوی «کمونیست های چپ» دانستند. استدلال های مشابهی نیز در دهه ۱۹۲۰ (۱۳۰۰) توسط اوسٹرف و همکارانش، و در دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۰) توسط م. س. ایوانف و ن. ایوانوا ابراز شد.

با این حال، این اتهامات علیه کمونیست های چپ به لحاظ زمانی و مکانی کاملاً مبهم به نظر می رسند. از اینرو، محک زدن آنها با توجه به اتهامات ایراد شده از سوی کوچک خان یا دشمنان مشترک جنگلیان و کمونیست ها، یعنی انگلیسیان و متحدان تهران نشینشان، برای تعیین آهنگ تندروری جنبش، تحت شرایط متغیرو رهبران متفاوت در فاصله خرداد - تیر ۱۲۹۹ و شهریور ۱۳۰۰، ناممکن است. کار بسیار دشواری خواهد بود که از درون هزارتوی اتهامات کور علیه سلطان زاده (که او همه را رد می کند)، همچون این اتهام جدی اوسٹرف در ۱۹۲۶، به حقیقت دست یافت:

فعالیت های حزب کمونیست ایران با برنامه تدوین شده تطابق نداشت. جناح چپ آن که متمایل به نظریه پردازی (مثل سلطان زاده) بود که آشنایی اندکی با نظام اجتماعی-اقتصادی ایران داشتند، و اتحاد همه نیروهای (در حال جنگ) با امپریالیسم انگلیس را بر نمی تافتند، بر تشدید (مبارزه) طبقاتی تأکید داشت. این فعالان به طور مکانیکی بین شعارهای انقلاب روسیه با جامعه ایران پیوند برقرار می کردند.

آنان تصمیم گرفتند راه کمونیستی و شوروی کردن فوری را درگیلان دنبال کنند، و با حرارت تمام درگیر تبلیغات قاطعانه و زننده به نفع کمونیسم و علیه مذهب شدند، این تاکتیک در محیطی کاملاً ناآماده و به غایت مذهبی و تحت شرایط پدرسالارانه، (همراه با) توسل به مردمی که تقریباً نیمی شان صنعتگرو بازرگان کم مایه بودند، به منظور رفع حجاب، نابودی بازار و براندازی بورژوازی، انجام گرفت. این اقدامات نمی توانست بدون برانگیختن نارضایتی شدید مردم علیه کمونیسم باشد. با توجه به فقدان صنایع بزرگ در ایران فراخوان ملی کردن وسایل تولید فقط می تواند (برنامه برای) مصادره ی وسایل کار صنعتگران و کارگران دستی تعبیر شود.

در سال ۱۹۳۰، سلطان زاده با خشم فراوان شرح بالا را «یک افتراق باور نکردنی علیه کمونیست های ایران ... و خوراکی (تبلیغاتی) برای رضا شاه» دانست و در ادامه حمله خود گفت:

بگذارید (اوسترف) یاهرکس دیگر، به ما فقط یک مدرک، یا خبری در روزنامه ها یا اعلامیه ای مستند یا هر گزارشی را نشان دهد که حاکی از آن باشد که کمونیست های ایران خواستار رفع حجاب زنان، ملی کردن وسایل تولید یا نابودی بازار یا هرکاری از نوع آنچه (اوسترف) می گوید، بوده اند. من گواهی می دهم هرآن کس که چنین چیزهایی را می گوید به عینه از امپریالیست های انگلیسی دفاع می کند. وی چه خواهد یا نخواهد، همچون انگلیسیان (به ما) ناسزا می گوید. وی همان چیزی را می گوید که کرزن در زمان خود در پارلمان (کذابی) انگلیس می گفت: «کمونیست ها درگیلان کمونیسم را به اجرا میگذارند؛ این بهترین راهی است. به گفته ی وی - که ایرانی ها از دست آن خلاص شوند.» این دقیقاً عمال انگلیس هستند که این شایعه را پخش می کنند که کمونیست های ایران خواستار رفع حجاب زنان هستند، که وسایل تولید را ملی کرده اند، که خواستار نابودی بازار هستند... همه این دروغ ها، از همان دروغ هایی که (به قرار) درباره ی ملی شدن زنان در روسیه می گویند، ساخته و پرداخته می شود تا ایده کمونیسم را بی اعتبار کنند، و ایران دوست (اوسترف) با این افسانه های ابلهانه ای که می بافت به افترا

زندگان کمک می کند.

درحالی که داستان های مبالغه آمیزی که اوسئرف و دیگران می گفتند ، چندان اعتباری ندارد، برخی اعمال خود سرانه باید پایه و اساس شایعات و اتهاماتی باشد که جنگلیان تردیدی درباورکردن آنها به خود راه نمی دادند.

◀ قدرت فزاینده ی کمونیست ها در گیلان

در فصل دهم چگونه وقتی که دریاسالار راسکو لینکف دستور تخلیه ایران را دریافت کرد، بخش بزرگی از نیروهای شوروی در اواخر مه ۱۹۲۰ (اوایل خرداد ۱۲۹۹) ایران را ترک کرد. وی چند صد تن از نیروهای شوروی (روسی ، آذری ، ارمنی و گرجی) را تحت فرماندهی ژنرال کوژائف (که ظاهراً به دستور تروتسکی تابعیت ایرانی پذیرفته بود) در ایران باقی گذاشت تا به جنگلیان و ج.ش.س.ا. کمک کنند. شرطی که برسر آن بین کوچک خان و طرف های گفتگوی وی از شوروی درانزلی توافق شد، از این قرار بود که دیگر هیچ نیروی شوروی بدون اجازه صریح جنگلیان وارد ایران نشود. نقض این شرط از سوی شوروی ها یا حزب کمونیست ایران (که تفاوت بین این دو بسی کم رنگ بود)، یکی از نخستین زمینه های رنجش بین کوچک خان و متحدان کمونیست وی را فراهم آورد.

مطابق انتظار، ارقام موثقی در باره شمار نیروهای اعزامی ، خرج شده یا باقی مانده شوروی در ایران موجود نیست. وابسته نظامی فرانسه گزارش داد که ۲۰۰۰ نفر تحت فرماندهی کوژائف در ایران باقی ماندند، که ۱۲۰۰ تن از آنان (۱۰۰۰ کارگر ایرانی از قفقاز، بقیه روس ، گرجی و ارمنی) با شدت گرفتن اختلاف بین جنگلیان و کمونیست ها، به همراه وی گیلان را ترک کردند و رهسپار باکو شدند. علت این که چرا آنان رفتند، معلوم نیست. گزارش های پراکنده از خشم ملوانان کرونشتات، که به داشتن شور انقلابی- پرولتری معروف بودند ، حکایت دارد. برخی شکایت داشتند که به خاطر کمک « به کارگران و دهقانان انقلابی، و نه یک انقلاب ملی ، به ایران آمده اند!» بر طبق گزارشی از تفلیس، بلشویک ها « تا حدی از دیدگاههای کوچک خان دلسرد

شده» بودند و او را «میان‌ه روتر از کرنسکی در دیدگاه هایش» می‌دیدند. سربازان کمونیست در ایران نیز از حقوق شان ناراضی بودند (به آنان وعده داده بودند که ماهانه ۳۶ تومان دریافت می‌کنند). به رغم تلاش فرماندهان شان در نگاه داشتن شان، بسیاری از آنان به باکو بازگشتند: «مطلقاً از درک "مأموریت خطیر" شان در شرق سرباز زدند و ادعا کردند که «شروع یک گارزار در بغداد یا هند، با توجه به این حقیقت که بومی‌ها آنان را درک نمی‌کنند، بی‌فایده خواهد بود.»

در اواسط تیر، کل نیروهای ج. ش. س. ا. بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ ملوان باقی مانده کرونشاد (موصوف به بلشویک‌های خشمگین) ۷۰۰ تا ۸۰۰ بلشویک ایرانی اهل باکو و ۱۷۰۰ جنگلی (شامل ۶۰۰ ژاندارم پیشین) برآورد می‌شد که به ۱۰ قبضه مسلسل سنگین و ۱۱ عرّاده توپ مجهز بودند. سربازان شوروی به جا مانده از نیروهای کوژانف، اکنون تحت فرمان کمونیست‌های قفقازی، ابوکف و مدیوانی (Medivani) قرار داشتند. افزون بر ۱۵۰۰ نیروی یاد شده در بالا، حدود ۳ هزار کمونیست ایرانی نیز، بنا به گزارش‌ها در ژوئن ۱۹۲۰ (تیر ۱۲۹۹) در شمال ایران حضور داشتند. اما با خروج برخی نیروها از انزلی، دیگران وارد شدند. برخی از بلشویک‌ها، پیشتر، هنگام ورود به انزلی، به آستارا و اردبیل در ایالت همجوار، آذربایجان، وارد شده بودند. در ۲ خرداد یک کمیته انقلابی در آستارا به کمک کمونیست‌های ایرانی تشکیل شد. در اواسط تیر، نزدیک به ۲۰۰ بلشویک به نیروهای مستقر در منطقه آستارا - اردبیل پیوستند. در همان زمان، ۱۰۰۰ نفر دیگر به بندرگز و ۴۰۰ تا ۵۰۰ تن به مشهد سر (دوبندر شرقی ساحل خزر) وارد شدند. در ۱۵ خرداد، روزنامه ایران گزارش داد که بلشویک‌ها وارد استرآباد شده‌اند اما شایعات مربوط به دخالت آنان در امور دولت تکذیب شد. نحوه‌ی غیرعادی ورود این نیروها به ساحل ایرانی خزر، طبعاً آب به آسیاب شایعات می‌ریخت، که به گزارش یک بازرگان اهل آستارا منجر شد که در روزنامه رعد انتشار یافت و بر این امر مبتنی بود که ۲۵۰۰ بلشویک وارد آن شهر شده‌اند، و به این ترتیب به ترس از انقلاب در گیلان دیگر نقاط ایران دامن زد.

شاید ورود بی اجازه به سایر نقاط ساحلی کشور به تشویق روگم و تصمیم کوچک خان به گسترش انقلاب به ایالت همجوار مازندران صورت گرفته باشد. بنا بر یکی از طرح های روگم، دولت شوروی باکو «یک هیئت دیگر» به گیلان فرستاد، که شامل چهار فروند کشتی جنگی به مقصد مازندران می شد و نماینده کوچک خان دربندرگز نیز آن را همراهی می کرد. این هیئت شاید همان گروه از ملوانان شوروی و جنگلیان بوده، یا به آنان ملحق شده بوده اند، که گوژانف آنان را تحت فرماندهی س. درویش اعزام کرده بود. بر طبق گزارشی، دلیل اعزام این نیرو آن بود که دوستان کوچک خان کوژانف را متقاعد کرده بودند که گیلانیان در انتظار ورود نیروهای انقلابی اند. بنا به یک گزارش دیگر، روگم فقط دو فروند کشتی حامل سر بازان روس و ایرانی به بار فروش (بابل) و مشهد سر فرستاده بود که ۱۵۰ تن را به مقصد اولی و ۴۰۰ نفر را در بندرگز پیاده کرده بود. کوچک خان نیز بنا به گزارش ها، تعدادی نیرو به تنکابن و کلار دشت گسیل کرد. آنان پس از کوتاه زمانی تنکابن را اشغال و ارتباط خود را با رشت بر قرار کردند. قصد آنان تسخیر مازندران بدون رویا رویی با انگلیسیان بود.

کوچک خان به متحدان کمونیست خود اعتراض و این موضوع را روشن می کند که این ورود بی اجازه نیروها موجب رنجش دیگری خواهد شد. وی بیم داشت که اگر ورود این نیروها ادامه یابد، سررشته قدرت از دست وی بیرون رود و بلشویک ها کنترل جنبش را در اختیار گیرند. کوچک خان در نامه ای به ۸۰۰ نیروی عدالتی اشاره می کند که در همان روز درگیری نیروهای ج. ش. س. ۱. با انگلیسیان در منجیل، به انزلی وارد شده بودند. وی ادعا می کند که این نیروها به کودتاگران بعدی علیه وی کمک کردند. از اینرو وی مانع ورود ۶۰۰ تا ۷۰۰ کمونیست به انزلی پس از فروپاشی ائتلاف شد. یک گزارش غیر موثق (وبی تردید مبالغه آمیز) دیگر حاکی بود که وی ۲۰۰۰ تن از کمونیست های تازه وارد ایرانی را که از کم کردن دانه تبلیغات افراطی خود سرباز می زدند، خلع سلاح کرد. سرزیرشدن بلشویک ها، موجب شد دشمنان نیروهای جنگلی در تهران به وارد آمدن بار مالی اضافی بر اقتصاد لرزان

کشور اعتراض کنند. این امر با توجه به شکایت قفقازی ها نزد کوچک خان دایر بر حقوق ناکافی خود بود، که به گفته ای، از تجارگیلانی طلب پول می کردند.

گسست ناگهانی کوچک خان

از همان آغاز، کوچک خان و همکاران نزدیک وی در تقلائی کاستن از عملکرد افراطی برخی از متحدان خود بودند که یقیناً به شکل مبهمی آنان را « اعضای روگم » معرفی می کند. واقع آن است که درشامگاه اعلام دولت انقلابی، کوچک خان که در منزل یکی از تجار سرشناس رشت به افطاری دعوت داشت، به حاضران اطمینان داد که وی « از اموال، زندگی، حرمت و مذهب مردم، فارغ از وابستگی های قومی یا مذهبی شان دفاع » خواهد کرد. اما تلاش وی در جلوگیری از اقدامات افراطی بی تأثیر بود: آبوکف، کمونیست قفقازی، و همسرش بوله، که از دوستان نزدیک اورژونیکده بودند، مستقل عمل می کردند و ظاهراً گوششان به مقامات ایرانی یا روس بدهکار نبود. شگفت آنکه، هیچ کس ظاهراً نگران وعده هایی نبود که در انزلی داده شد؛ کوچک خان در تلاشی زود هنگام برای پایان دادن به روش « خطرناک و زیان بار » حزب کمونیست ایران، همکاران نزدیک خود انشائی و مظفرزاده را به باکو فرستاد تا نریمانف، رئیس جمهور آذربایجان شوروی را نسبت به این امر متقاعد کند که ادامه سیاست کنونی آنان درگیلان، آرمان انقلاب را یکسره تضعیف خواهد کرد. اما نریمانف ظاهراً این هشدارها را جدی نگرفت. با این حال بنا به یک گزارش، نریمانف از شخص لنین مصرانه خواسته بود که « به سنت های مذهبی و رسوم بومی مردم تاتار »، یعنی ارزش های اسلامی، احترام بگذارد. (۳)

شاکری ادامه می دهد: « در ۱۹ تیر، کوچک خان به ناگاه بدون آگاهی متحدان کمونیست با همکاران سابق جنگی اش که اکنون از نزدیک با بلشویک ها همکاری می کردند، رشت را ترک کرد. تنها چند روز پیش از آن، وی در گفتگویی با یقینگان، مراتب تردید جدی خود را نسبت به شوروی ها و توافقی که با آنان کرده بود. ابراز داشت وی گفت، در حالی که مسکو رفتار خوبی با وی

دارد، دولت باکو «سوهان روح» است. وی ناخشنودی خود را از نریمانف پنهان نکرد، که به گمان وی به تضاد ایرانی - تورانی (فارس - ترک؟) دامن می زد. کوچک خان نسبت به اتکا پذیری حمایت شوروی ها ابراز تردید کرد. وی ظاهراً از مذاکرات تجاری انگلیس و شوروی که توسط کراسین درلندن جریان داشت، آگاه بود. به نظر او زمانی که شوروی ها با انگلیس به توافق برسند. از ایران بیرون می روند. خبر گسستن کوچک خان از متحدان کمونیست اش مشیرالدوله نخست وزیر را به یافتن راهی برای تفاهم با رهبر جنگلی دلگرم کرد.

تلاش نافرجام مشیرالدوله

روی کرد مبارزه جویانه جنگلیان به دولت ملی جدید، مشیرالدوله را از یافتن نوعی راه حل برای سازش با آنان باز نداشت. وی سردار فاخر حکمت را نزد جنگلیان فرستاد تا کوچک خان را به گسست قطعی از متحدان بلشویکی اش تشویق کند. این دیدار درگراب زرمخ در عمق جنگل های گیلان و درفاصله خروج ناگهانی کوچک خان از رشت و کودتای اوایل مرداد صورت گرفت. زمان انجام این دیدار حائز اهمیت است. زیرا نشان می دهد که جدایی کوچک خان از متحدان کمونیست خود نه بر اثر تشویق تهران که مورد ادعای مخالفان است، بلکه اقدام آستی جویانه نخست وزیر با توجه به اطلاعات مربوط به خروج رهبر جنگلیان از رشت صورت گرفت. برای نمونه، به گفته وابسته نظامی فرانسه، در جلسه ای با حضور رهبران جنگلی، درحالی که احسان پیشنهادهای دولت مشیرالدوله را «به شدت مورد حمله قرار داد»، کوچک خان «آشکارا وحشت خود را از کمونیسم اعلام کرد» و به همراه ۱۱۰۰ تن از مردان وفادارش رهسپار فومن شد. ۲۰۰ تن نیز درکنار احسان ماندند که به قرار رشت را «غارت» کردند و ۱۵ هزار تومان پول متعلق به کوچک خان را ربودند. این گزارش کاملاً دروغ کمتر نیازی به اثبات دارد، زیرا پیشنهاد

مشیرالدوله فقط پس از جدایی کوچک خان از احسان و رفتن وی به فومن، به دست او رسید. وی تا بهار سال بعد که دولت ائتلافی جدید شکل گرفت، دیگر احسان را ندید.

هرچند مضمون دقیق پیشنهاد مشیرالدوله معلوم نیست، اما به قدر کافی از آن مطالبی فاش شده تا محتوای کلی اش را روشن سازد. به گفته یکی از همکاران کوچک خان، مشیرالدوله والی گری مناطق ساحلی خزر (گیلان و مازندران) تا قزوین، و بازگذاشتن دست وی در اجرای ایده هایش را به کوچک خان پیشنهاد کرد، مشروط بر آنکه نیروی نظامی تحت فرمان وی از ۲۵۰۰ تن فراتر نرود. دولت نیز ۱۰۰۰ نفر، افسرانی برای فرماندهی آنان و کمک مالی در اختیار او می گذاشت. در مقابل، از وی خواسته شد که با دولت مرکزی متحد شود با اشغالگری خارجی به مخالفت برخیزد. بنابه گزارش ها، کوچک خان پاسخ داد:

ما این رژیم فاسد قاجار را نمی خواهیم، زیرا از زمان به تخت نشستن قاجارها، نگون بختی مردم مرتباً فزونی یافته است. قاجارها حتی یک گام مناسب به نفع ایران پر نداشته اند. آنان جز شهوت رانی در روز و شب و تحمیل مشتی خائن و گماشته خارجی به مردم هیچ کاری برای این سرزمین نکرده اند، کسانی که ملت را به فقر و سیه روزی انداخته اند، به طوری که همه کشور تحت سیطره انگلیس درآمده است. قدرت در ایران کاملاً در دست آنان است. همه این وزرای خائن که کشور را اداره می کنند، از انگلیسیان موجب میگیرند، و من تسلیم این خائنان اجنبی پرست و دولت بی آبروی آنان نخواهم شد.

و در پی آن، با جدیت اعلام کرد: «مادام که زنده ام، دست از مقاومت نخواهم کشید و تا زمانی که همه ی انگلیسیان را از ایران اخراج نکرده، قاجارها را از قدرت برنینداخته و یک جمهوری (تأسیس) نکرده ام، و تا وقتی که مردم ایران خائنان را برکنار نکرده و اداره کشور را به دست نگرفته باشند، سلاح خود را بر زمین نخواهم گذاشت.»

گزارش حکمت به دولت تهران، همانطور که انتظار می رفت، کاملاً خلاف

واقع بود. بنا به گزارش نورمن، وزیرمختار انگلیس، به لندن، کوچک خان «آماده بود تا به محض آنکه دولت نیروی کافی را برای مقابله با بلشویک‌ها به گیلان بفرستد، با پیروانش تسلیم شود.» بنا به گزارش‌ها، وی (کوچک خان) به حکمت گفت که «اعتراضی به قرارداد انگلیس و ایران ندارد، به شرط آنکه قانوناً (به اجرا) درآید، و این که مخالفت وی با آن کاملاً به نحوه امضای آن بازگشت.»

نورمن آمادگی داشت که آنچه را از فرستاده دولت شنیده بود، باور کند: «لذا به نظر می‌رسد که دولت کنونی تا اندازه‌ای موقّق شده کوچک خان را به راه بیاورد و احتمالاً به محض اعزام نیرو برای مقابله با بلشویک‌ها، موقّقت آن کامل خواهد شد. و زمانی که این نیروها به پیشروی درگیلان و عقب راندن خیل ناهمگن اشغال‌گران نائل آیند، می‌توان انتظار همکاری کوچک خان را از سوی جنگل داشت.» اما وزارت خارجه بریتانیا گزارش حکمت را با احتیاط و تردید دریافت کرد. از آنجا که حکمت نزد آنان ناشناخته بود، به نظر «تردید آمیزی آید (انگلیس) اعتنای زیادی به گزارش تأیید نشده این شخص نشان دهد، که مسلماً خبرهایی خوشایند» دولت تهران را گزارش کرده است. «رویدادهای نشان دادند که این تردیدها موجه تراز خوش بینی حکمت بوده است. در گیلان، انتشار اخبار دیدار فرستاده تهران (یا کوچک خان) روند رادیکالیزاسیون را شتاب بخشید، چنان که احسان در صدد اتحاد همه جانبه با حزب کمونیست ایران بر آمد.

کودتایی به رهبری کمونیست‌ها

هر چند پس از خروج ناگهانی کوچک خان از رشت، ظاهراً چیزی تغییر نیافته بود. ادارات دولتی ظاهراً کار انقلابی خود را دنبال می‌کردند - در واقع هر یک از طرفین به بسیج منابع خود مشغول بود. جنگلیان تا آنجا که توانستند اسلحه و مهمات به مناطق جنگلی تحت کنترل خود منتقل کردند. احسان

و متحدان کمونیست اش نیز در تدارک تسخیر قدرت بودند. شرایط برای وی آسان تر شده بود، زیرا کوژانف که با سیاست های رادیکال مخالف بود به باکو فراخوانده شد و جای خود را به مدیوانی، میکویان، و ژنرال گارکالتسلی (Garkaltselli) داد.

در حالی که مدیوانی از جناح تروتسکی بود، ژنرال گارکا تا همان اواخر همدست نزدیک ژنرال روسیان سفید، باراتف، بود. آناستاس میکویان نیز از دوستان مادام العمر استالین به شمار می رفت؛ این مقامات بلشویک با همکاری احسان، خواجهوی و سردار محیی، طرح کودتا را ریختند که توسط یاکف بلومکین (Jakov Blumkin)، ضارب بدنام میرباخ (Mirbach)، سفیر آلمان در روسیه، به اجرا درآمد.

یک بیانیه رسمی مقامات شوروی در ایران اعلام کرد: «ما، با همکاری جناح چپ کمیته مرکزی انقلابی ایران و کمیته مرکزی کمونیست ایران، کودتایی ترتیب دادیم که در ۳۱ ژوئیه (۱۰ مرداد) در رشت و انزلی، بدون شلیک یک تیر (از جانب ما) به اجرا گذاشته شد و با دادن دو زخمی، همه مقامات دولتی و حزبی کوچک خان را دستگیر کردیم. دولت جدید انقلابی تشکیل شده و امنیت در گیلان برقرار است.» یک مقاله نشریه کمونیست در باکو، با افتخار این اشغال قدرت را «کودتای اکتبر ایران» نامید، زیرا «کرنسکی» و «کورنیلیف» عملاً در وجود شخص کوچک خان پشت سر نهاده شده است. مقدر بود که این کودتا پیامد «اجتناب ناپذیر» همان «خصلت مبارزه طبقاتی» نه فقط برای کمونیستها، بلکه همچنین «به درجاتی حتی فزون تر، برای دار و دسته زمین داران و بورژوازی و فعال ترین نماینده آنان، کوچک خان» باشد.

در مقاله یاد شده خاطر نشان شد که برآمدن قدرت شوروی در ایران، جنبش آزادی - بخش ملی را بنیاد ستیز (رادیکالی) کرده و به دهقانان و پرولتاریا «آمان آزادی سریع» را بخشیده است، در حالی که بورژوازی و زمین داران از وحشت شبح سرخ انقلاب به انگلیسیان، علیه دشمن بزرگ تر، بلشویک ها، متهم شد.

برنامه دولت جدید عبارت بود از: (۱) سازماندهی دوباره ارتش سرخ ایران

بر اساس الگوی ارتش شوروی و حرکت به سوی تهران؛ (۲) بر چیدن قدرت زمین داران و نابودی اصول ملوک الطوائفی، یا فنودالیسم؛ و (۳) تأمین نیازهای کارگران شهری و روستایی در همین اعلامیه آمده بود که «کارگران، سرمایه داران کوچک، دهقانان و نظامیان با مسرت کودتا را پذیرفته و حتی یک سرباز نیز صفوف ما را ترک نکرده است. برعکس، جبهه ی (منجیل) تقویت شده است.»

◀ منابع شوروی در قفقاز، کودتا را (همانند تمامی کودتاگران) این گونه توجیه کردند:

دولت موقت کوچک خان ثابت کرد که ناتوان از رهبری جنبش انقلابی ایران در مبارزه با امپریالیسم انگلیس است. در شب ۳۱ ژوئیه (۱۰ مرداد) کمونیست ها با همکاری جناح چپ دولت پیشین، در حالیکه نیروهای انقلابی و کارگزاران انقلابی پیشاپیش آنها حرکت می کردند، قدرت را به دست گرفتند. یک کمیته انقلابی تشکیل شده که شامل ۸ عضو کمونیست و انقلابیون سوسیال ناسیونالیست چپ می شود. اکثریت پارتیزان های رژیم قبلی فرار کرده اند. کمیته انقلابی در رشت و انزلی تأسیس شده است. نظم کامل انقلابی در گیلان حکمفرماست. جبهه (در منجیل) استوار و به استحکام مواضع دفاعی خود علیه نیروهای انگلیسی و شاه مشغول است.

کمیته انقلابی - نظامی موقت جدید (ک. م. ا. ن.)، «برادران جنگلی و قزاق ها» را به خاطر شلیک به برادران خود که در حال جنگ برای آزاد سازی کشور از «چنگ استبداد و زیاده خواهی های خارجی» هستند، و همین دیروز انگلیسیان را از منجیل بیرون راندند، نکوهش و (اعلام) کرد که رهبران شان آنان را به خاطر «هدف های شخصی خود فریفته» و «معنای واقعی» تعهدات اخیر شان را از آنان «پنهان» داشته اند. کمیته، این گفته ها را که آنان می خواهند به ایران ستم روا دارند، ثروت آن را تاراج، حرمت همسران ثروتمندان را هتک، دین اسلام را تحقیر و خانه ها و مساجد را نابود کنند،

مردود شمرد. چنین «دروغ‌هایی» علیه کارگران همیشه و همه جا و در همه انقلاب‌ها گفته می‌شود... اما هر دروغی علیه حقیقت در عمل رنگ می‌بازد. کمیته با حمله به کوچک خان به عنوان یک «رهبر نابحق» که مقادیر انبوهی از سلاح و مهمات آنان را دزدیده، این پرسش را مطرح کرد که آیا وی «به انگلیسیان و شاه» کمک می‌رساند؟ به رغم ظاهر امور، کوچک خان «درخفا با انگلیسیان همکاری کرده و پیش از این نیز گفتگوهای محرمانه‌ای با نمایندگان مستبد و ستمگر شاه، با دستان آلوده به خونشان، به عمل آورده است.» آنان به جنگلیان و قزاقان یادآوری کردند که این از لطف و سخاوت کمونیست‌ها بود که جنگلیان توانستند از مخفی گاههای خود در جنگل به در آیند، و آنان نباید شکست خود را از انگلیسیان در تابستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) فراموش کنند.

آنان کوچک خان را متهم کردند که «از قدرت خود درگیلان سرمست» شده و «به تدریج مشغول امضای یک قرارداد محرمانه با شاه» است. آنان «چندین بار و با مسالمت از کوچک خان خواسته‌اند که به سیاست دروغین و خائنانه خود پایان دهد.» اما وی «فرار» به جنگل را انتخاب کرد، و درحالی که شمار زیادی از... برادران روشنفکر و رهبران قدیمی در کنار جنبش باقی ماندند. آنان، کمونیست‌ها و «مردم» قدرت را بدست گرفته‌اند تا «انگلیسیان را فوری اخراج، شاه را نابود، ایران را مستقل و نظم مناسب را در کشورمان برقرار کنند، تا این که در آینده صدها هزار کارگر و دهقانان فقیر مجبور نباشند برای انگل‌ها و چند صد ثروتمند کار کنند که ثروت و املاک بیشماری دارند.» و سرانجام آنان از جنگلیان و قزاقان خواستند که دست از خیانت «بردارند و به ایشان به پیوندند، تا همگی بتوانند» در صفوف ارتش قدرتمند و بزرگ سرخ... رهسپار تهران شوند.» (۴)

◀ **شاهپور رواسانی بر این نظر است که:** میرزا کوچک بعنوان رئیس دولت جمهوری شورایی موقت، تلگرافی برای لنین فرستاد و خواستار پشتیبانی مسکو از همه ملت‌های ضعیف و از ملت ایران در مبارزه برای رهایی از سلطه شوم ستمگران ایرانی و استعمارگران انگلیسی شد. دولت و حزب کمونیست روسیه به این تلگرام پاسخ ندادند و حتی وصول آن را اعلام نکردند و حکومت

سوویت، جمهوریت ایران را به رسمیت نشناخت. در نامه سرّی تروتسکی (۴ ژوئن ۱۹۲۰-۱۴ خرداد ۱۲۹۹ یعنی روز ورود میرزا کوچک به رشت) خطاب به چپرین و لنین آمده بود که «انقلاب در شرق اکنون برای ما بیشتر به منزله ابزار اصلی معامله دیپلماتیک با انگلستان و امتیاز آوراست... و ما باید با استفاده از هر طریق و وسیله با تأکید دایربرآمدگی خود در رسیدن به تفاهم با انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم.»

این نامه، خطوط اصلی سیاست شوروی و حزب کمونیست روسیه را در برابر ایران و نهضت جنگل به روشنی نشان می‌دهد. پس از ورود ارتش سرخ به بندر انزلی، دولت ایران همزمان با فرستادن نماینده به مسکو، از تجاوز ارتش شوروی به جامعه ملل شکایت کرد و خواستار تشکیل جلسه عمومی برای رسیدگی به تجاوز نظامی شوروی به ایران و تصمیم‌گیری در این باره شد. در نامه‌ای که چپرین در ۲۰ مه ۱۹۲۰ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۹-اول رمضان ۱۳۳۸) یعنی ۱۰ روز پس از ورود ارتش سرخ به انزلی برای دولت ایران فرستاد اطلاع داد که دولت سوویت به ماموران خود دستور داده است برای هیأتی که عازم مسکو است همه تسهیلات و مزایای نمایندگی سیاسی را فراهم سازند. چپرین در پاسخ یادداشت دولت ایران که خواستار تسریع خروج ارتش سرخ از ایران شده بود، اطمینان داد که «به قشون شوروی امر شده است همین که احتیاج نظامی مرتفع گردید... خاک ایران را تخلیه نمایند.» فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر امور خارجه ایران در ۲۳ خرداد ۱۲۹۹ توسط کراسین (نماینده دولت شوروی در لندن) تلگرافی برای چپرین فرستاد که «... اگر مسکو حقیقتاً اقدام جدی در موضوع تخلیه و عدم کمک به متجاسرین ننماید، نخواهد توانست تقاضای او (پس گرفتن شکایت از جامعه ملل) را بپذیرد، یعنی شکایت نکند.» اگر شکایت ایران مطرح و پذیرفته می‌شد، لازم می‌شد که جامعه ملل برای حفظ مرزهای ایران (ماده ده اساسنامه) با رعایت ماده ۱۱ اساسنامه نیروی نظامی به ایران گسیل دارد. برای جلوگیری از این امر، دولت شوروی می‌خواست ایران شکایت خود از جامعه ملل را پس بگیرد. از این رو دولت شوروی به جامعه ملل اطلاع داد که اگر دولت ایران شکایت خود را پس

بگیرد، ارتش خود را از ایران فرا خواهد خواند.» در تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۲۰ (۲۹ خرداد ۱۲۹۹) دولت روسیه اطمینان داد که حقوق و منافع ایران را رعایت خواهد کرد و مجمع نظر داد که ایران و شوروی مستقیم مذاکره کنند.»

«در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۰ ژوئن ۱۹۲۰) تلگرامی از مسکو به ایران مخابره شد که قشون سرخ ایران را تخلیه کرده و در خاک ایران کسی از سربازان سرخ وجود ندارد و نهضتی که در گیلان بر ضد دولت برپا شده مربوط به شوروی و کسی که خود را فرمانده قوا و نماینده بلشویکها معرفی کرده است از طرف دولت روسیه نیست.»

دلبستگی دولت شوروی به موفقیت کراسین در عقد قرارداد دوستی و بازرگانی با انگلستان علت اصلی کنار آمدن دولت شوروی با دولت ایران و دور کردن خود از رویدادهای گیلان و نهضت گیلان بود. دولت انگلستان نیز مصمم بود اگر دولت شوروی نیروهای نظامی خود را از ایران فرا نخواند و دست از کمک به «متجاسران» گیلان بر ندارد کراسین را نپذیرد. توافق انگلستان و شوروی در روزنامه تایمز لندن (۲۳ ژوئیه ۱۹۲۰ برابر با ۳۰ تیر ۱۲۹۹ و ۶ ذیقعدة ۱۳۳۸) بدین صورت بازتاب یافت که «(کراسین نماینده دولت شوروی) در لندن موافقت نموده که دولت شوروی از تبلیغات ضد انگلیسی در ایران دست بردارد و تمامیت ارضی کشور ایران را محترم بشمارد.»

با مقایسه تاریخ مکاتبات میان دولت شوروی و ایران و گفتگوهای کراسین در لندن می‌توان به خوبی نشان داد که دولت شوروی از همان آغاز، قصد معامله با دولت مرکزی ایران و انگلستان را داشته تا قرارداد بازرگانی میان شوروی و انگلستان بسته شود.

با توجه به روند گفتگوهای کراسین در لندن و حملات تبلیغاتی حزب عدالت به رهبران نهضت جنگل و تشکیل حزب کمونیست ایران در انزلی (دوم تیر ۱۲۹۹) می‌توان احتمال داد که سران دولت شوروی پس از اطمینان یافتن از استقلال‌طلبی سازمانی و ایدئولوژیک میرزا و یارانش، با ایجاد سازمان حزبی کمونیست ایران موافقت کرده‌اند تا بتوانند سیاست دولت شوروی را در ایران در برابر نهضت جنگل، دولت ایران و دولت انگلستان پیش ببرند بی‌آنکه از دید

حقوقی، دولت شوروی به گونه رسمی دخالتی کرده باشد. حزب کمونیست ایران با شرکت شماری از ایرانیان مقیم قفقاز و ترکستان که همراه ارتش سرخ به ایران آمده بودند تشکیل شده و مانند حزب عدالت تابع رهنمودهای حزب کمونیست روسیه بود. رهبران این حزب حتی پیش از اعلام موجودیت حزب برخلاف توافقی که در انزلی میان نمایندگان دولت و حزب کمونیست روسیه، حزب عدالت و نمایندگان جنگل شده بود، با راه انداختن تبلیغات کمونیستی و ضد مذهب در رشت و انزلی به نقض موافقتنامه پرداختند که موجب ناخرسندی شدید عامه مردم و مخالفت روحانیون با انقلاب شد.

مأموران دولت شوروی نه تنها از تحویل مؤسسات در انزلی و رشت و پس دادن اموال بازرگانان گیلانی خودداری کردند بلکه بی‌آگاهی و درخواست سران جنگل نیروهای تازه نظامی به ایران فرستادند و سران جنگل و شخص میرزا کوچک را آماج تبلیغات و اتهامات زشت خود قرار دادند و او را ضد انقلاب خواندند. این رفتارها موجب اعتراض شدید رهبران نهضت جنگل شد و میرزا و یارانش که حاضر نبودند قیمومیت دولت شوروی را بپذیرند در ۱۸ تیر ۱۲۹۹ (۲۲ شوال ۱۳۳۸ برابر با ژوئیه ۱۹۲۰) بعنوان اعتراض به مداخلات روسها و نقض موافقتنامه و جلوگیری از برخوردهای مسلحانه، رشت را به سوی فومن ترک کردند. در نهم مرداد ۱۲۹۹ (۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۸، ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰) کودتای سرخ با دخالت حزب کمونیست ایران و رهبری نماینده چکای شوروی در گیلان، رئیس اداره سیاسی و فرماندهان نیروهای نظامی شوروی، برضد میرزا و نهضت جنگل انجام گرفت. کودتاچیان میرزا کوچک را از سمتش در دولت موقت انقلابی برکنار کردند و هیأت دولت انقلابی تازه‌ای برگزیدند. در این کودتا طرفداران نهضت جنگل در رشت دستگیر شدند و رئیس کمیته انقلاب که ازیاران میرزا بود کشته شد. نقشه کودتا به گونه ای طرح ریزی شده بود که می‌بایست «میرزا کوچک یا کشته می‌شد و یا دستگیر می‌گردید و در حال از کادر انقلاب خارج می‌شد.» حزب کمونیست ایران و نمایندگان دولت شوروی به تبلیغات دشمنانه و بخش نظریات تنوریک درباره نهضت جنگل و انقلاب ایران پرداختند. اما انگیزه و علت اصلی کودتا، سیاست

سازشی بود که دولت شوروی در برابر انگلستان برای بستن قرارداد بازرگانی در پیش گرفته بود نشان داد که چه در میان اعضای حزب کمونیست ایران و چه نمایندگان دولت شوروی در ایران کسانی بوده‌اند که صمیمانه و با اعتقاد به اصول کمونیزم رفتار می‌کرده‌اند، اما آنچه عملی شد سیاست دولت شوروی در زمینه روابط با انگلستان و به تبع آن با دولت مرکزی ایران بود. حزب کمونیست ایران به دو گروه مخالفان و موافقان همکاری با نهضت جنگل تقسیم شد و نمایندگان جمهوری آذربایجان (قفقاز) گاهی موافق و در پاره‌ای موارد مخالف سیاست رسمی دولت شوروی عمل می‌کردند. با خروج میرزا از رشت و کودتای کارگزاران شوروی در ایران، انقلابی که صورت گرفته بود در هم شکست (۷۲ روز پس از ورود ارتش سرخ به انزلی).

پیش از عزیمت میرزا به فومن، دیداری میان سردار حکمت که حامل پیامی از مشیرالدوله نخست وزیر وقت بود با میرزا انجام گرفت. کسانی میرزا را متهم به سازش با دولت مرکزی کردند و این اتهام در بسیاری از کتابها و مقالات تکرار شده است، اما رویدادهای بعدی ثابت کرد که هیچ‌گونه سازشی در میان نبوده و سران جنگل و میرزا از مرام و برنامه سیاسی خود بازنگشته‌اند. برای رفع هرگونه شبهه، به نمونه‌هایی از مطالب روزنامه جنگل (انقلاب سرخ) ارگان حکومت جمهوری شوروی ایران می‌پردازیم. این روزنامه در شماره سوم سال چهارم (۲۶ شوال ۱۳۳۸-۲۲ تیر ۱۲۹۹-۱۲ ژوئیه ۱۹۲۰) ضمن مقاله‌ای که در آن «حکومت دیکتاتوری تهران و اینکه این حکومت مملکت را تقدیم سیاست جهانگیرانه انگلستان نموده» سخن در میان بود، بر این نکته تأکید کرد که «... ما از این عقیده یعنی تبدیل سلطنت به جمهوری شوروی منصرف و منفک نخواهیم شد.» همچنین به کمیته جدید توصیه شده بود از «افکار عامه تقویت بخاهد تا استفاده کند.» در شماره ۴ مورخ ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ (۳۰ تیر ۱۲۹۹، ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۰) بار دیگر بر انکار سلطنت نالایق، حفظ استقلال ایران و صیانت شرافت و آبروی شش هزار ساله این ملت با استقرار جمهوری شوروی» تأکید شده بود. (۵)

◀ **زنده یاد مصطفی شجاعیان (**)** در کتاب «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» کودتا بر علیه میرزا را، دخالت روسیه شوروی می داند و در نقد سیاست روسیه شوروی و «پاره ای عناصر همچون گردانندگان پادو صفت (این تازه صفت خوب ترینشان است) حزب عدالت رشت» اینگونه به نوشته می آورد:

سال ها رفت و شبی

زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه ی زر

دید در نقش فروزنده ی او

روزهائی که بامید وفای شوهر

بهدر رفته، هدر

زن پریشان شد و نالید که وای

وای، این حلقه که در چهره ی او

باز هم تابش و رخسندگی است

حلقه ی بردگی و بندگی است

فروغ فرخزاد

* **دوستی لحظه ای** : هر چند زن بی حقوق مورد نظر فروغ فرخ زاد ، پس از «سال ها» متوجه ریای متفق و متحد خویش می شود و حلقه و حدتشان را دانه زنجیربردگی و بندگی می یابد. یعنی تا «سال ها» متفق ریا کاروی کم یا زیاد به هر حال حرمت و اعتباری برای میثاق و عهدشان قائل بود، ولی هنوز روابط دوستانه جنگل و شوروی ماه ها و حتی هفته های اول خود را بر مبنای عهد و پیمانی که بسته شده بود طی می کرد ، و هنوز رسوبات ناشی از شیرینی عقد قراردادهای ، در دهان ها باقی بود که شوروی دست به نقض مفاد زدی زد که خود در زیر آن ها امضاء گذاشته بود.

* **دوعلت** : شوروی به دودلیل دست به نقض قراردادهای خود با انقلاب

ایران زد. یکی از این جهت که متوجه شد میرزا میهن پرست ترواصیل تراز آن است که آلت دست هرسیاستی، ولو سیاست شوروی، با همه ادعاها و گنده گوئی هایش شود. و دیگر این که شوروی مایل بود که در پشت میز قمار با انگلیس و رژیم ارتجاعی وابسته ایران، همه برگ ها و همه بانک را مستقلاً در مقابل خود داشته باشد. و با وجود انقلابیون پاکباز و آرمان خواهی نظیر میرزا و سایر یاران وفادارش، عملاً نمی توانست بادت پر و مستقل در باشگاه قمار ضد انقلاب وارد شود و صندلی مناسبی را اختیار کند. این است که می کوشید تا شاید عناصر مستقل و اصیل انقلاب را که همچنان در گرد میرزا جمع بودند، و مست پرحرفی ها و ژست های « سرخ » (به معنی نامناسب کلمه) نشده بودند، با تخطئه و حرکات ضد انقلابی بعدی از سر راه خود بردارد و انقلاب را در همه مواضع و با همه مواضعش به دست عده ای ماجراجو، نوکر صفت، و مزدور خویش بسپارد.

*** کودتا:** این بود که آقایانی که انقلاب را قبل از هر چیز پدیده ای درونی و ناشی از تضادهای داخلی خود اجتماعات معرفی می کردند، و به هیچ وجه به صادراتی بودن انقلاب رأی نمی دادند، در عوض به صادراتی بودن کودتا، آن هم کودتائی ضد انقلابی اقتداء کردند:

هم زمانی پیاده شدن ارتش شوروی به خاک ایران، چندین نفر از اعضای حزب عدالت باکو (را) نیز تدریجاً به گیلان وارد (کردند) و سازمان حزبیشان را در رشت دائر نمودند.

بیشتر « فعالیت حزب » به دادن متینگ تبلیغات حزبی مصروف بود... پیشوای جنگل... ملاحظه می کرد که خلاف مدلول موافقت نامه دائر به منع ورود نیروهای جدید، مرتباً دستجات تازه از بادکوبه وارد می شوند، و مقررات موافقت نامه را عملاً نقض می کنند- به علاوه پرت پهلوی هنوز با وجود مطالبه مکرر، به متصدیان ایرانی انقلاب تحویل نشده (آخر می خواستند به متصدیان ایرانی ضد انقلاب تحویل دهند، که دادند). و نفت « نوبل » را هنوز از اختیارشان رها نساخته اند. با این کیفیت بعید نیست که نیات دیگری در کار باشد، و دامنه این اعمال به جاهای باریک بکشد.

گروه حزبی هر روز مردم را به متینگ و سخنرانی دعوت می کردند و عده فتح هندوستان می دادند. ضمن سخنرانی ها... به میرزا خرده گیری می شد که مثلاً جواهرات بانک را چه کرده است، و جواهرات مزبور اکنون کجاست... گفتگوی این که جواهرات مزبور کجاست در حقیقت بهانه ای بیش نبود... میرزا بر آن شد که دوتن نماینده... به باکو بفرستند تا با «نریمانف» صدرشورای جمهوری قفقاز ملاقات و او را در جریان عملیات حزب عدالت رشت بگذارند... متأسفانه دم گرم نمایندگان میرزا، حتی پیام شخصی نریمانف به آهن سرد اعضاء حزب اثر نکرد... تا آن که (قضایا) به کودتا منتهی شد. و پرده ها بالا رفت و اسرار نهفته فاش گردید.

کودتای سرخ از اینجا شروع شد که در روز معین (۲۴ ذی قعدة ۳۸) همه طرفداران میرزا کوچک را هر که و هر جا بودند، دستگیر و بازداشت نمودند. (شاید مقایسه تاریخ های ذیل خالی از لطف نباشد، ارتش شوروی در ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ وارد انزلی شد، و در ۲۴ ذی قعدة همان سال، یعنی کمتر از سه ماه (۸۲ روز) پس از آن، کودتای ضد انقلابی رشت را علیه جنگل و میرزا به راه انداخت. ضمناً می دانیم که ورود میرزا به رشت در ۱۶ رمضان و صدور اعلامیه «جمعیت انقلاب سرخ ایران» در ۱۸ رمضان همان سال اتفاق افتاد. مقایسه این تاریخ ها با تاریخ کودتا نشان می دهد که قریب دوماه بعد از این اقدامات متفقانه است که کودتائی علیه میرزا و یارانش، یعنی صمیم ترین و اصیل ترین جناح انقلاب به پا می دارند.) نقشه کودتا طوری طرح ریزی شده بود که می بایست میرزا کوچک یا کشته می شد و یا دستگیری گردید. و در هر حال از کادر انقلاب خارج می شد و زمام امور را به دیگران می داد. او (میرزا) توطئه را قبلاً احساس و به جنگل رفته بود... (ولذا) برای دستگیری میرزا با توپخانه به جنگل یورش بردند.

متعاقب رهسپار شدن میرزا به فومن، «کاژان اف» (فرمانده ارتش سرخ) نیز به مسکو احضار گردید. نامبرده یک فرد انقلابی مجرب (بود) و از اقدامات حزب عدالت احساس ناراحتی می نمود و اعتقاد داشت که همکاری با دستجات مسلح جنگل جز از طریق صمیمیت و حسن تفاهم، اشتباه محض است.

و بدین ترتیب دوره ماه عسل بسیار کوتاه روابط شوروی با نهضت انقلابی در ایران، بزودی سپری شد و جای خود را از جهات گوناگون به دوران پردوام حنظل (تلخ) سپرد:

◀ شوروی به سوی خیانت به انقلاب :

به طوری که بیان شد، اولاً شوروی موافقت نامه بین انقلاب ایران و خویشتن را در همه زمینه ها نقض کرد. ثانیاً علیه انقلاب رسماً و مستقیماً وارد عمل شد، تا آنجا که علیه آن دست به کودتا زد. ثالثاً چهره ها و عناصری از خویش را که علیرغم سیاست خارجی شوروی، به خاطر داشتن شرافت و عواطف جوشان انترناسیونالیستی، همچنان به انقلاب ایران احساسی مساعد داشتند، از ایران احضار کرد و به جای آنها عناصری را فرستاد که به خوبی بتواند مجری سیاست عمومی و دولتی شوروی، ولو این که مغایر منافع و مصالح ملت ایران باشد، گردند.

از احضار کاژان اف به مسکو، خصوصاً «متعاقب» رفتن میرزا به فومن و ترک کردن رشت و همچنین با توجه به این که کاژان اف نظریات مساعدی نسبت به حرکات حزب عدالت نداشت و در عوض به صلاحیت و اصالت میرزا رأی می داد، این اندیشه به وجود می آید که نامبرده میرزا را از جریان کودتا و اقدامات پشت پرده آگاه کرده بود.

به هر حال شوروی بدون توجه به منافع خلق ایران و بدون کمترین احترامی به قراردادهائی که خود در زیر آنها دستبند نهاده بود، فقط و فقط به حساب رشد منافع خویش، که علیرغم آنچه ادعا می کرد، عملاً با مصالح ملت ایران دارای وحدتی نبود، انقلاب جنگل را از درون دچار تشنّت و انفجار کرد. شوروی لبه تیغ ضد انقلابی خود را قبل از هر کس به طرف گردن اصیل ترین و پراستقامت ترین سیمای نهضت، یعنی میرزا کوچک جنگلی حواله داد. زیرا قبل از همه این میرزا بود که به حساب عشق به میهن و مردم خویش هیچ گونه راه و روشی را که منافع انقلاب و ملتش را نادیده می گرفت، نمی پذیرفت

و از این بالاتر: در مقابل آن ایستادگی می کرد.

*** اوهام و واقعیات:** نویسنده محترم کتاب بسیار مفید « سردار جنگل » برای تفسیر این قضایا، مطالبی را عنوان کرده اند که جای پاره ای انتقادات و حرف ها را باز گذاشته اند- « ابراهیم فخرائی » که به واقع معرّف بی مثال نهضت جنگل به ملت ایران شده اند، و از این جهت به گردن حقیقت، انقلاب، و مردم ایران حق دارند، برای تحلیل حوادثی که منجر به کودتای رشت، جنگ بین کودتا و انقلاب، و غیره شد، چنین نظر داده اند که گویا تمام این تقصیرات نه به عهده خود شوروی، و نه به عهده دیپلماسی عمومی و کلی آنها، بلکه قبل از همه به عهده حزب عدالت رشت بوده است. یعنی در حقیقت این حزب عدالت رشت بود که توانست سیاست شوروی را در ایران منحرف سازد، و گرنه خود شوروی نظریات مساعدی با انقلاب داشت.

عملیات پشت پرده حزب (عدالت رشت) آرام آرام آثارش را می بخشد. طولی نکشید که با آمدن «مدیوانی» نماینده بازرگانی «خوشتاریا» و «میکویان» کمیسر تجارت شوروی به رشت، کودتائی در ۱۴ ذی قعدة ۳۸ مطابق نهم مرداد ۹۹ رخ داد. و از جریان چنین فهمیده شد که احضار کاژان اف به مسکو و فرا خواندن «پالایف» از مازندران، در نتیجه اشتباه کاریهای اعضاء حزب عدالت صورت گرفته است. کما این که تعویض راسکولینکف فرمانده جهازات جنگلی بحر خزر و اعزامش به جبهه بالتیک، هم چنین فراخوانده شدن ارژونیکیدزه (Ordzhonikidz) که دو نفر اخیر از پشتیبانان سیاست جنگلی ها در ایران بودند بر اثر نقش حزب عدالت است که در پیشگاه زمامداران شوروی باز کرده اند. (فخرائی - جنگل ص ۷۱ - ۲۶۹)

از این قضاوت چنین برمی آید که گویا شوروی گول حزب عدالت رشت را خورده است و هر چند ابراهیم فخرائی در متن کتاب مزبور، و ضمن ارائه ی اسناد و مدارک تعیین... عملاً علیه این داور، واقعیات را علم کرده اند، مع هذا در اینجا، همه حرکات بی رویه غلط (حتی انحرافات سیاسی) شوروی را مولود اقدامات و تمامی های حزب عدالت رشت اعلام می دارند.

با قبول چنین قضاوتی جبراً به آنجا خواهیم رسید که اصولاً شوروی نمی خواسته است بر روی انقلاب ایران، با بریتانیا و ضد انقلاب ایران وارد معامله شود؛ اصولاً شوروی نمی خواسته است که میرزا کوچک و یارانش را به نابودی بکشاند؛ اصولاً شوروی نمی خواسته است قرارداد ۱۲۹۹ خود را با انقلاب فسخ، و در عوض قراردادی در ۱۹۲۱ با رژیم ارتجاعی وابسته ایران منعقد کند؛ اصولاً شوروی نمی خواسته است که بین دادن اختیار پرت انزلی به انقلاب و ضد انقلاب، ضد انقلاب را برگزیند؛ اصولاً شوروی نمی خواسته است که علیه انقلاب دست به کودتا بزند.... و درست به عکس، گویا تمایلات شوروی در جهت کمک و همکاری انقلابی با ملت ایران و نماینده انقلابی و متشکل آن نهضت جنگل سیر می کرده است، تنها بدبختانه شوروی گرفتار دسیسه های مزورانه و مخوف حزب عدالت رشت شد و چون حزب مزبور با آلوده بود یا دارای صلاحیت کافی نبود، سیاست شوروی نیز در عمل برخلاف مصالح ملت ایران و نهضت جنگل به کار رفته است. (۶)

*** بیان واقعیت:** شعاعیان در ادامه آن می آورد: « البته «ابراهیم فخرائی» آنجا که از اداره کننده اصلی کودتای رشت یاد میکند، صراحتاً می نویسد: کودتای رشت را بولومکین، اداره می کرد. و بولومیکین نماینده چکای شوروی در گیلان بود.

و نیز همان طور که گفته شد، در قسمت های مختلف کتاب مزبور، نامبرده هرگز از یاد آوری معاملات سیاسی شوروی و انگلیس در ایران ابائی نمی دارد و در حقیقت هر وقت که در مقابل واقعیات قرار می گیرد از بیان آنها دچار دلهره نمی شود. و شوروی را همچون سایر کشورهای توسعه طلب و یا سودجو معرفی می کند، هرچند که قبلاً سیاست خائنانانه شوروی را نسبت به انقلاب ایران، مبری و مطهر اعلام کرده باشد.

*** باز هم بیان واقعیت:** مثلاً در فصل دوازدهم کتاب سردار جنگل، آنجا که پای معاملات شوروی و انگلیس پیش می آید، با وضوح تمام یاد آور می شود که:

درجای دیگر دیده ایم که «کراسین» از طرف مقامات شوروی برای مذاکرات اقتصادی به لندن رفته، و دامنه این مذاکرات به انقلاب گیلان کشیده شده بود. دیپلماسی انگلستان سیاستی را تعقیب می نمود که لازمه اجرای آن پایان یافتن انقلاب گیلان بود.

دولت شوروی که امتیازاتی از انگلستان به دست آورده بود، می بایست متقابلاً امتیازاتی به دولت اخیر الذکر بدهد. ولذا با شناسائی استیلایشان در ایران در چهار چوب یک توافق کلی، خاطره لحاف ملانصرالدین یکباره زنده گشت.

حال اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این حزب عدالت و یاهرسازمان سیاسی خارجی دیگری بود که باعث تعیین یک چنین خط مشی ضد انترناسیونالیستی برای شوروی شد؟ و آیا این کیفیت مؤید گول خوردن سیاست شوروی از طرف پاره ای عناصر همچون گردانندگان پادوصفت (این تازه صفت خوب ترینشان است) حزب عدالت رشت بود؟ یا به عکس، مؤید گول خوردن نگارنده و اشخاصی نظیر ابراهیم فخرائی که تصوّر می کرده اند که عملیات حزب عدالت رشت، در واقع لگه ای بردامان کبریائی سیاست انترناسیولیستی شوروی گذارده است؟

یک سند : علاقمند این موضوع را با استناد به جمله ای از مسیو روتشتین سفیر کبیر شوروی در ایران خاتمه دهم. مسیو روتشتین در نامه ای که برای میرزا کوچک جنگلی جهت تسلیم و رها کردن انقلاب می نویسد. علاوه بر این که حاضر نمی شوند سیاست جنگل را بپذیرد، متقابلاً میرزا را به قبول سیاست دولت شوروی (که محتوای آن ترک انقلاب و تسلیم نیروهای انقلابی به دولت مرکزی ایران بود...) تشویق می کند، تا آنجا که می نویسد:

.... (از این که) موافقت با سیاستی (را) که من از طرف دولت شوروی اجرا میکنم، در نظر دارید، خوشوقت گردیده (ام).

و بدین ترتیب هنوز سند موافقت نامه انقلاب ایران با شوروی بایگانی نشده بود که خیانت شوروی به انقلاب ایران آغاز شد. (۷)

روایتی از ارتباط نهضت جنگل با حکومت کمونیستی شوروی قول‌هایی که میرزا کوچک‌خان از شوروی‌ها گرفت

روایت جمیل حسن‌لی، استاد تاریخ دانشگاه دولتی باکو در باره «ارتباط نهضت جنگل با حکومت کمونیستی شوروی» بدینگونه است:

در سال ۱۹۲۰ شوروی پس از اشغال آذربایجان و پایتخت نفت‌خیز آن، باکو، توجه خود را بر گسترش بلشویسم در استان‌های شمالی ایران معطوف کرد. پس از شکست انقلاب‌ها در آلمان، مجارستان، فنلاند، اتریش و سایر کشورهای اروپایی بلشویک‌ها به این نتیجه رسیدند که شکست‌های اروپا را می‌توان با بسط و رواج ایده‌های سوسیالیستی و حتی انقلاب در آسیا جبران کرد.

انتخاب شمال ایران و به ویژه استان گیلان، برای اهداف بلشویک‌ها به هیچ وجه تصادفی نبود. پس از قرارداد اوت ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس، فشار روسیه بر شهرهای بندری ایران در سراسر حاشیه دریای خزر بسیار افزایش یافته بود. در سال‌های جنگ جهانی اول استان گیلان برای امپراتوری روسیه اهمیت استراتژیک فراوانی داشت. پایان جنگ و ضعیف شدن امپراتوری روسیه بر نظم و انضباط دستجات قزاق مستقر در شمال ایران تأثیر گذاشت و این گروه‌های نظامی که زمانی به واسطه انضباط آهنین و مهارت‌های جنگی خود، زبانزد بودند، به باندهایی خودسر تبدیل شدند. در همان زمان انگلیسی‌ها که به باکو چشم داشتند، در گیلان استقرار یافتند و می‌کوشیدند از طریق بندر انزلی تمام دریای خزر را تحت کنترل خود درآورند و این امر باز بر اهمیت سیاسی، نظامی و دیپلماتیک استان گیلان می‌افزود.

در نتیجه سقوط کمون بلشویکی در باکو (۱۹۱۸)، خروج هنگ‌های قزاقان روس از ایران و تضعیف نفوذ روسیه شوروی در کل نواحی حاشیه دریای خزر، کنترل تمام گیلان به طور کامل به دست انگلیسی‌ها افتاد. در آغاز سال ۱۹۲۰ دنیکین (از فرماندهان ارتش سفید) و سایر دستجات گارد سفید کاملاً مغلوب ارتش سرخ شدند و ناوگان دنیکین زیر فشار بلشویک‌ها به سواحل

انزلی عقب‌نشینی کرد. ولی اشغال آذربایجان (که تا آن زمان فقط نقش یک فضای واسطه یا ضربه‌گیر را میان روسیه شوروی و ایران بازی می‌کرد) فرصت بسیار خوبی بود تا استان گیلان و کل نواحی شمالی ایران به هدفی برای توسعه‌طلبی‌های بلشویک‌ها تبدیل شود. جنبشی که در جنوب آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی گسترش می‌یافت و جنبش «جنگلی‌ها» در گیلان که ماهیت ضد انگلیسی داشت، بسیار به فعالیت بلشویک‌ها در شمال ایران کمک کرد.

در همان سال ۱۹۲۰ «عملیات انزلی» در برنامه‌های استراتژیک شوروی قرار گرفت. انتقال سنگرهای انقلاب سوسیالیستی جهانی از غرب به شرق، بیش از پیش بر نقش و اهمیت اقوام مسلمان امپراتوری روسیه افزود. در مه ۱۹۱۹ مطبوعات بلشویکی تبلیغ می‌کردند که پرولتاریای روسیه دقیقاً باید دست به دست «زحمتکشان مسلمان» برای آزادی ایران، هند، افغانستان و سایر کشورهای خاور زمین اقدام کند.

آذربایجان شوروی و رهبر جدید آن، نریمان نریمانوف، نیز بنا به ملاحظات استراتژیک بی‌اندازه خواهان گسترش انقلاب سوسیالیستی در خاک ایران و ترکیه بودند. نریمانوف اصرار داشت که بیرون راندن انگلیس از مشرق زمین از ایران آغاز شود. ایده او که در شعار «به سوی غرب از طریق شرق» خلاصه می‌شد، تا آخر عمرش مایه اختلاف نظر وی با مقامات مرکزی شوروی، از جمله با گ. چیچرین، وزیر امور خارجه شوروی بود. البته شکی نیست که بلندپروازی‌های شخصی نریمانوف و آرزوی اینکه «لنین شرق» بشود نیز در موضع او تأثیر فراوان داشت.

در بهار سال ۱۹۲۰ در دو جبهه قفقاز و ترکستان کار تشکیل ارتش انقلابی برای فعالیت در خاک ایران آغاز شد. در ۱۴ مه، هنگامی که عملیات حمله به انزلی هنوز در مرحله تدارکات بود، حکومت ایران یادداشتی به روسیه شوروی تسلیم کرد که نخستین جمله آن حاکی از به رسمیت شناختن آذربایجان شوروی به عنوان حکومتی مستقل بود و حکومت ایران در آن به طرف مقابل اطمینان می‌داد که در آب‌های دریای خزر مانع حرکت کشتی‌های زیر پرچم آذربایجان

و روسیه نخواهد شد. ولی در صبح همان روزی که این یادداشت به مسکو رسید، یعنی در ۱۸ مه، کشتی‌های ارتش سرخ شوروی شلیک به انزلی را آغاز کرده بودند. در ۲۳ مه چیچرین در پاسخ به یادداشت ایران، با حسن نیت از امکان برقراری روابط دیپلماتیک میان آذربایجان شوروی، روسیه شوروی و ایران سخن گفت، ولی کوشید به هر وسیله ممکن از واقعیت اشغال خاک ایران به دست قوای شوروی طفره رود. او به طرف ایرانی اطمینان داد که عملیات انزلی بدون اطلاع حکومت مرکزی انجام گرفته و حکومت روسیه شوروی تنها پس از پایان خاتمه عملیات نظامی از این واقعه اطلاع پیدا کرده است.

بلشویک‌ها شادی بی‌حد خود را از اینکه در کوتاه‌ترین زمان کنترل انزلی و از این طریق کنترل تمام نواحی حاشیه خزر ایران را به دست گرفته‌اند، پنهان نمی‌کردند. اگر در آغاز عملیات، یعنی ۱۸ مه، ناوگان سرخ روسیه و آذربایجان که به فرماندهی ف. راسکولنیکوف به سوی ایران در حرکت بود، اظهار می‌داشت که فقط قصد دارد کشتی‌ها و اسلحه و مهمات ارتش دنیکیان را بازگرداند، ولی پس از مدتی کوتاه دیگر نمی‌شد اشغال آشکار مناطق ساحلی ایران را کتمان کرد. همزمان با تخلیه قوا در انزلی، از لنکران نیز یک لشکر سواره‌نظام شوروی از مرز گذشت، آستارای ایران را گرفت و به سوی بندر انزلی به حرکت درآمد. اگرچه چیچرین در ۲۰ مه اظهار داشت که قوای شوروی قصد ندارند در امور داخلی ایران دخالت کنند و فقط برای بازگرداندن اموال گارد سفید به انزلی آمده‌اند، ولی دو روز بعد راسکولنیکوف با صراحت سربازی خود اعلام کرد ناوگان شوروی حتی پس از استرداد اموال ارتش دنیکیان در انزلی باقی خواهد ماند. روزنامه «پراودا» در ۲۳ مه ۱۹۲۰ با افتخار خبر داد که دریای خزر از آن شوروی شده است.

شورش‌هایی که از هفتم آوریل، یعنی همزمان با اشغال انزلی، در تیریز آغاز شده بود، به استان‌های مجاور نیز کشیده شد. این جنبش با رهبری شیخ محمد خیابانی گرایش ضد انگلیسی به خود گرفت. در ۲۳ مه سرگو ارجنیکویزه مسکو را از این امر باخبر ساخت و جویای دستورالعمل شد. او نوشت: «گروه‌های مسلمان

اردبیل را گرفته‌اند. ما می‌توانیم بدون زحمت چندانی تمام آذربایجان ایران و تبریز را شعله‌ور کنیم. می‌توسیم با تمام قوا وارد کارزار شده و دوباره توبیخ شویم. بنابراین خواهش می‌کنم فوراً پاسخ دهید. نظر من: با کمک کوچک‌خان و کمونیست‌های ایرانی برپایی حکومت شوروی را اعلام کنیم، شهرها را یکی پس از دیگری بگیریم و انگلیسی‌ها را بیرون کنیم. این کار تأثیر فوق‌العاده عظیمی بر تمام خاورمیانه خواهد گذاشت. ظاهر قضیه نیز از بیرون کاملاً آبرومندانه خواهد بود.» (از تلگراف ارجنیکیدزه به لنین، استالین و چیچرین)

پیام ارجنیکیدزه و پیام راسکولنیکوف درباره اشغال انزلی و پیدایش شرایط انقلابی در گیلان در ۲۵ مه در پولیت‌بورو مورد بررسی قرار گرفت و سیاست کلی پیشنهادی وزارت امور خارجه برای کمک به جنبش‌های آزادی‌بخش ملل مشرق زمین تأیید شد. راسکولنیکوف مأموریت پیدا کرد به هر وسیله ممکن به میرزا کوچک‌خان کمک کند، انزلی و سایر نقاط ایران را که زیر سلطه قوای نظامی شوروی بود به او تحویل دهد، کشتی‌ها را از این نقاط بیرون ببرد و به همه اعلام کند این کار را به دستور حکومت شوروی انجام می‌دهد که به هیچ وجه تمایلی به دخالت در امور داخلی ایران ندارد. در بخش پایانی مصوبه پولیت‌بورو آمده بود که برای کمک دائمی به کوچک‌خان باید در انزلی به تعداد کافی کشتی نگهداری شود، به ظاهر برای انجام عملیات پلیسی، ولی زیر پرچم آذربایجان.»

رهنمودهای مشابهی نیز در تلگراف تروتسکی (۲۶ مه ۱۹۲۰) و کاراخان، معاون وزیر امور خارجه (۳۰ مه ۱۹۲۰) به راسکولنیکوف دیده می‌شود. کاراخان همچنین هشدار داد: نباید فقط بر اساس حال و هوای اهالی انزلی، رشت و مناطق هم مرز با آذربایجان فرضیه انقلابی بودن تمام مردم ایران را مطرح کرد. کاراخان اعتقاد داشت که باید نیروهای میرزا کوچک‌خان، کمونیست‌های ایرانی و سایر گروه‌های مردمی را متحد کرد و به آن‌ها سمت و سوی ضد انگلیسی داد.

نمایندگان شوروی در آخرین روزهای ماه مه، در گفت‌وگوهایشان با میرزا کوچک‌خان (به ویژه در ملاقات محرمانه او با ارجنیکیدزه و راسکولنیکوف

در ۲۷ مه ۱۹۲۰) توانستند موافقت او را با استقرار ارتش سرخ و ناوگان بلشویک‌ها در گیلان جلب کنند. آنان به میرزا کوچک‌خان اطمینان دادند که در چند روز آینده کمک قابل‌توجهی شامل زره‌پوش، هواپیما، سلاح و مهمات از باکو می‌رسد. بدون شک این وعده‌ها و به ویژه انتقال شهرهای اشغال‌شده انزلی و رشت از قوای شوروی به رهبر جنبش جنگل، به شدت بر نگرش او نسبت به شوروی اثر گذاشت. دقیقاً بر پایه همین شور و حال انقلابی بود که میرزا کوچک‌خان در میتینگ چهارم ژوئن در رشت، با تمام قوا از رسالت آزادی‌خواهانه روسیه شوروی تمجید کرد. قوای شوروی که طبق تصمیم حزب ظاهراً باید به باکو بازمی‌گشتند، حالا به همراه میرزا کوچک‌خان شهرهای ایرانی دورو بر را هدف قرار می‌دادند. پس از اشغال رشت، نمایندگان شوروی در تلگرافی به باکو خواستار ارسال فوری قوا، زره‌پوش، هواپیما و سایر تجهیزات نظامی به گیلان شدند.

با وجود اعلام رسمی فراخوانده شدن نیروهای شوروی از گیلان، تشکیل ارتش سرخ پنج هزار نفره ایران با استفاده از قوای مستقر در باکو، آستراخان و کراسنودسک آغاز شد. در ابتدا فرماندهی این ارتش بر عهده احسان‌الله‌خان بود که فردی نزدیک به میرزا کوچک‌خان به شمار می‌آمد، ولی پس از مدت کوتاهی بلشویک‌ها این فرماندهی را به یکی از افراد خودشان سپردند: واسیلی (شاپور) کارگارتلی، ژنرال ارتش سابق تزاری. مسلماً میرزا کوچک‌خان و همقطارانش، احسان‌الله‌خان و خالو قربان این ابراز بی‌اعتمادی را نادیده نگرفتند و البته تا مدتی نیز توانستند استقلال واحدهای نظامی خود را حفظ کنند. با وجود موفقیت‌های ارتش سرخ در گیلان، شوروی همچنان بیم آن را داشت که وقایع ایران موجب بروز جنجال عظیم بین‌المللی شود. این مسئله در تلگراف تروتسکی به لنین، چیچرین، کامنف، کرسینسکی و بوخارین (۴ ژوئن ۱۹۲۰) آشکار است.

نیمه‌شب بین چهارم و پنجم ژوئن در گیلان حکومت انقلابی موقت ایران به ریاست میرزا کوچک‌خان و شورای نظامی-انقلابی ایران تشکیل شد. در میان هواداران میرزا در شورا دو نماینده شوروی نیز حضور داشتند: ایوان

کوژانوف و ب. آبوکوف، که به خاطر شرکت در جنبش انقلابی گیلان، تابعیت ایران را پذیرفته بودند. کوژانوف با نام اردشیر فعالیت می‌کرد. در پنجم ژوئن میرزا کوچک‌خان، احسان‌الله‌خان و مظفرزاده تلگراف تبریکی به تروتسکی فرستادند و در آن از آغاز ایجاد ارتش سرخ ایران به منظور نابودسازی کسانی که ملت ایران را به بردگی کشیده‌اند، خبر داده‌اند.

هشتم ژوئن پولیت‌بورو وضعیت ایران را مورد بررسی قرار داد و تصمیمات زیر را اتخاذ کرد: فراخواندن راسکولنیکوف که پیش از وقایع گیلان به سمت فرمانده ناوگان دریای بالتیک منصوب شده بود، اجازه دادن به آبوکوف و کوژانوف برای ادامه فعالیت به نام داوطلبانی که تابعیت ایران را پذیرفته‌اند.

در پایان ژوئن برای تقویت ارتش سرخ ایران زره‌پوشی به نام «ایران آزاد» از باکو آوردند و همچنین یک گروه نظامی ویژه تاتار، شامل ۷۰۰-۸۰۰ نفر از آذربایجان رسید که به ارتش سرخ ایران پیوستند.

وقایع گیلان موجب در گرفتن بحث‌های داغی در نخستین کنگره حزب کمونیست ایران (۲۴-۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) شد. اگرچه کنگره با مصوبه‌ای در دفاع از میرزا کوچک‌خان موافقت کرد، ولی کمونیست‌ها از اقدامات او اظهار نارضایتی کردند و او را مانع اصلی در راه انقلاب سوسیالیستی موعود دانستند. بلافاصله پس از کنگره اختلاف‌نظرهای شدیدی میان میرزا کوچک‌خان و رهبر منتخب کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، سلطان‌زاده، پدید آمد. میرزا کوچک‌خان انقلاب را با تشکیل حکومت انقلابی موقت به رهبری خود پایان یافته قلمداد می‌کرد، در حالی که سلطان‌زاده بر این پافشاری می‌کرد که انقلاب تازه آغاز شده است. به همین دلیل کمونیست‌ها پس از کنگره چنین هدفی برای خود تعیین کردند: تقویت انقلاب سوسیالیستی ایران و گسترش دادن آن در سرتاسر مشرق زمین. فقط باید میرزا کوچک‌خان از سر راه برداشته می‌شد.

سلطان‌زاده با بحث‌های نظری خود بر لزوم انتقال قدرت از جریان بورژوا - دموکرات میرزا کوچک‌خان به جریان کمونیستی مطلق پافشاری می‌کرد. نامه میرزا کوچک‌خان به لنین که میرزا در آن خواستار اعزام افرادی با تجربه کار در انقلاب روسیه شده بود(و در وهله نخست بودو مدیوانی که قبلاً در ایران

زندگی کرده بود)، برای خودمیرزا بهای گزافی به همراه داشت. حزب کمونیست شوروی با پذیرفتن این درخواست بودو مدیوانی را از ۲۱ ژوئیه برای مأموریت به ایران فرستاد و او با ارزیابی وقایع گیلان به این نتیجه رسید که: «در حال حاضر شخصیت میرزا کوچکخان فقط در گیلان وزن و اعتباری دارد. اگر میرزا کوچکخان تا حد یک چهره بزرگ انقلابی رشد نکند، باید از سر راه برداشته شود و بسیار محتمل است که این اتفاق به سرعت هم رخ دهد.»

ولی در هجدهم ژوئن ملوانان روس، که مهم‌ترین نقطه قوت نظامی حزب کمونیست ایران به شمار می‌آمدند، سر به شورش غیرمترقبه‌ای برداشتند. آنان می‌خواستند که نه تنها از شرکت در جنگ و عملیات نظامی معاف شوند، بلکه کلاً به روسیه بازگردند. این ضربه سهمگینی بود که بر آرزوی انقلاب کمونیستی در ایران وارد آمد؛ به روشنی مشخص شد که امید به تسخیر راه‌آهن بصره - بغداد توهمی بیش نبوده و نقشه‌های پیروزی انقلاب جهانی حاصلی نداشته است. برای سرکوب شورش واحدی متشکل از ۱۰۰۰ نفر از باکو به انزلی اعزام شد.

سی‌ام ژوئیه جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تشکیل و تصمیم بر آن شد که میرزا کوچکخان و هوادارانش از قدرت کنار گذاشته شوند. به طور کلی تحلیل وقایع گیلان نشان می‌دهد که مسکو برنامه مشخص و بلندمدتی در مورد ایران نداشت. اگر بلشویک‌های مأمور از حزب کمونیست آذربایجان که آکنده از شور و شوق انقلابی بودند، اعتقاد راسخ به لزوم انقلاب سوسیالیستی در ایران داشتند، ولی محافل معینی در مسکو از همان آغاز در این فکر بودند که از وقایع گیلان همچون ابزار فشار بر انگلیس بهره‌برداری کنند. مثلاً در همان زمان که حزب در باکو تصمیم به سرنگونی میرزا کوچکخان گرفته بود، کاراخان در تلگرافی به ارجنیکیزه و نریمانوف نوشت: «مطلقاً هیچ خبری از وضعیت ایران نداریم و هیچ پاسخی به استعلام‌های ما نرسیده است. غیرمستقیم خبردار شدیم که انگار حکومت ایران از ما می‌خواهد عمارت‌های بندر انزلی را به حکومت مسترد کنیم. معلوم نیست منظور کدام حکومت است.

برای رسیدگی به همه این مسائل کوچک‌خان باید در اسرع وقت نماینده خود را در مسکو معرفی کند، چیزی که تاکنون بارها به شما گفته‌ایم، ولی هنوز پاسخی نگرفته‌ایم.» به دنبال این دستورالعمل، کانسنانتین گائوک، مترجم شخصی میرزا کوچک‌خان، و مظفرزاده راهی مسکو شدند و به مدت سه هفته به عنوان نمایندگان کوچک‌خان با چیچرین و کاراخان مذاکره کردند، ولی شگفت‌آور است که هنگام بازگشت به وطنشان در اواخر اوت، به دستور مدیوانی دستگیر شدند.

در همان حال میرزا کوچک‌خان به روشنی می‌دید ایده بلشویکی به راه انداختن انقلاب سوسیالیستی در ایران بی‌پایه و معناست. وی در تلگرافی به لنین (۲۰ ژوئیه ۱۹۲۰) نوشت که ایران برای مبارزه در راه سوسیالیسم آمادگی ندارد، ولی وعده داد به محض آنکه تهران فتح شود، در سیاست خود تحول جدی به وجود خواهد آورد و مردم را به مبارزه علنی علیه کاپیتالیسم هدایت خواهد کرد. او نمی‌توانست تحولات قهری و انقلابی را که مدت کوتاهی پیش از آن در آذربایجان رخ داده و به شدت بر وضعیت کاسبان خرده‌پا تأثیر گذاشته بود، بپذیرد و شکایت داشت که در قرارداد اواخر ژوئن با حکومت آذربایجان، دولت شوروی مصون ماندن اموال اتباع ایران را تضمین کرده است، ولی اکنون این تضمین‌ها آشکارا نقض می‌شوند. کوچک‌خان اظهار بیمناکی می‌کرد که این قبیل مسائل ممکن است پیامدهای فاجعه‌باری برای ایران انقلابی (که بافت اجتماعی آن عمدتاً از مالکان خرده‌پا تشکیل می‌شد) داشته باشد و حتی روند انقلاب در کل خاور زمین را با مشکل روبه‌رو سازد. او به پیروی از سبک مکاتبات آن سال‌های بلشویک‌ها تلگراف خود را با «درود کمونیستی» پایان می‌دهد.

با وجود وعده‌های پشتیبانی، در سی‌ام ژوئیه ۱۹۲۰ در نشست مشترک و محرمانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و نمایندگان نیروهای چپ در حکومت جمهوری شوروی گیلان، تصمیم به سرنگونی میرزا کوچک‌خان و سرکوب هواداران او گرفته شد. در نتیجه در ۳۱ ژوئیه در گیلان حکومت جدیدی روی کار آمد که ریاست آن بنا به پیشنهاد بلشویک‌های حاضر در ایران

بر عهده احسان‌الله‌خان گذاشته شد. میرزا کوچک‌خان دوباره به جنگل‌های گیلان بازگشت و به همراه همقطاران‌ش در مقر پیشین خود، فومن، مستقر شد. تلاش کمونیست‌ها برای محاصره و نابودی او به شکست انجامید. نبرد شدیدی در گرفت که حاصل آن، مرگ حدود ۴۰۰ نفر از یاران میرزا و صدها نفر از جنگجویان اعزامی از آذربایجان و روسیه بود.

جالب توجه است که حکومت مرکزی شوروی ذهنیت روشن و برنامه مشخصی در مورد وقایع گیلان نداشت و همه این تحولات را همانند عمل انجام‌شده می‌پذیرفت. هدف مسکو چیز دیگری بود: حداکثر بهره‌برداری از وقایع گیلان علیه انگلیس. مثلاً چیچرین، وزیر امور خارجه شوروی، در ۳ اوت، یعنی در گرماگرم ماجراهای گیلان به کامنف نوشت: «شایعاتی هست که انگار میرزا کوچک‌خان مخفی شده و ظاهراً نزد انگلیسی‌ها گریخته است که هیچ اهمیتی ندارد. فرمانده کل او، که بسیار چپ‌تر از خود اوست، جایگزینش شده است. جمهوری ایران شوروی بدون او هم به حیاتش ادامه می‌دهد. کوچک‌خان به عنوان یک چهره محبوب مفید است، ولی تا اندازه‌ای هم به واسطه عدم درک کامل از سیاست انقلابی و کم‌حرکی و حسابگری خود زیان‌آور است. او بلد نیست جسارت به خرج دهد، در حالی که این دقیقاً همان چیزی است که الان مورد نیاز است... در مجموع وضعیت ما در شرق پیوسته بهتر می‌شود. غلایان انقلابی توده‌های ارتش را در بر گرفته است و این یعنی متزلزل شدن کل ساختارهای ارتجاعی... تحولی رخ داده که جنبش ایران بسیار در آن مؤثر بوده است. روشن است که آهنگ و شدت و حدت سیاست ما در شرق وابسته به سیاست ما در قبال انگلیس است. می‌توان در مذاکره با انگلیسی‌ها تأکید کرد که اگر آن‌ها در اروپا دست به عملیات نظامی بزنند، نمی‌توانند جز چند نیش سنجاق در نقاط حاشیه‌ای آسیب جدی به ما بزنند، در حالی که اگر ما تمام امکانات موجودمان در شرق را به کار بیندازیم، می‌توانیم بلافاصله ضربه‌ای عظیم و جبران‌ناپذیر به کل جایگاه جهانی انگلیس وارد کنیم.»

وقایع گیلان و مسئله میرزا کوچک‌خان پس از شکست ارتش سرخ ایران در

حمله به تهران نیز بارها مورد بحث قرار گرفت. در روزهای نخستین کنگره ملل شرق در باکو، در چهارم سپتامبر حیدرخان عمو اوغلی توانست جلسه‌ای برای نمایندگان ایران نیز برگزار کند که در آن چند انتقاد و اتهام به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به علت اشتباهاتشان در وقایع گیلان وارد شد، از جمله قطع ارتباط با میرزا کوچک‌خان.

از آنجا که این گرایش شدت می‌گرفت که گناه شکست در حمله به تهران به گردن حزب کمونیست ایران انداخته شود، کمیته مرکزی این حزب نامه مفصلی به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه و رونوشت‌هایی به چیچرین و زینوویف فرستاد. در نامه از جمله دو علت برای کنار گذاشتن میرزا کوچک‌خان قید شده بود: فرمان نریمانوف برای مصادره اموال بازرگانان ایرانی در باکو و قطعنامه مدیوانی درباره شروع فوری اصلاحات کشاورزی و اعتبارزدایی از میرزا کوچک‌خان. نویسندگان نامه سقوط حکومت میرزا کوچک‌خان را مستقیماً ناشی از فعالیت بودو مدیوانی و آناستاس میکویان می‌دانستند.

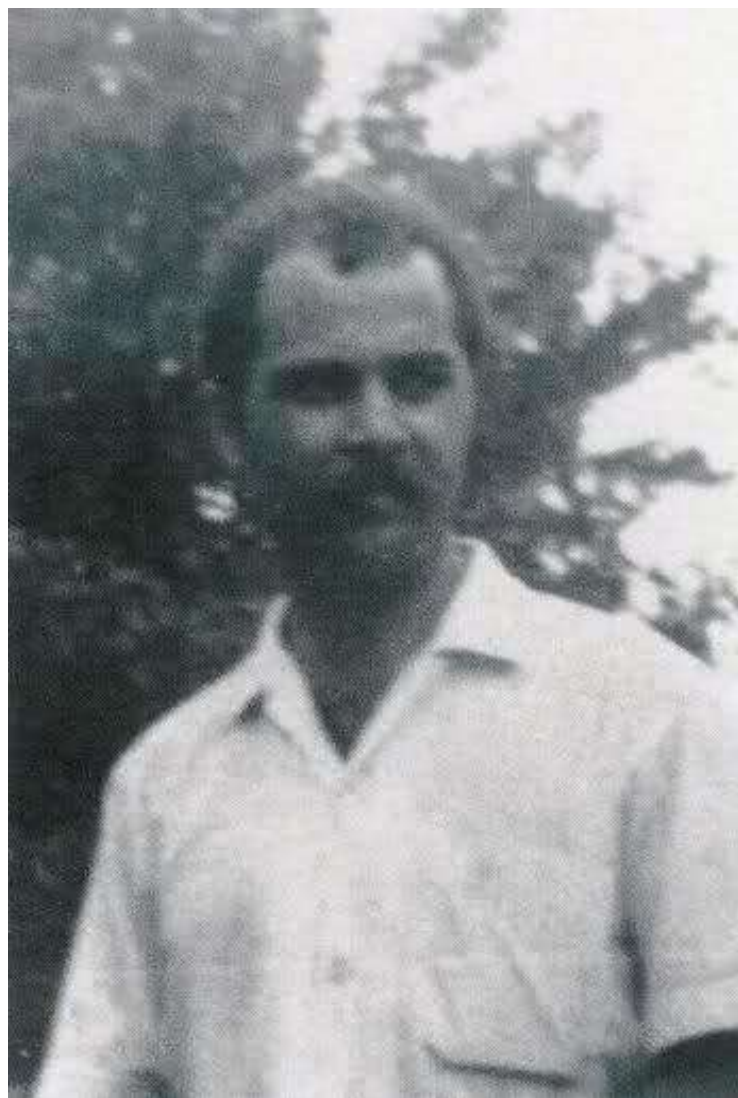
نریمانوف در پاییز سال ۱۹۲۰ باز تلاش‌هایی برای برقراری ارتباط با میرزا کوچک‌خان انجام داد، ولی با جدی شدن مذاکرات دیپلماتیک روسیه شوروی با حکومت مرکزی ایران این مسئله دیگر موضوعیت خود را از دست داده بود. (۸)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱- ابراهیم فخرائی - « سردار جنگل »، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴، صص - ۲۷۲ - ۲۶۹
- ۲- خسروشاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - چاپ: اول ۱۳۸۶ - صص ۲۹۶
- ۳- پیشین - صص ۲۸۱ - ۲۷۵
- ۴- پیشین - صص ۲۸۷ - ۲۸۲
- ۵- شاهپور رواسانی «نهضت جنگل و بنیانگذار آن میرزا کوچک جنگلی (بخش دوم)» نشریه: اقتصاد «اطلاعات سیاسی - اقتصادی» آذر و دی ۱۳۸۴ - شماره ۲۱۹ و ۲۲۰ - صص ۸۶ - ۸۴
- ۶- مصطفی شاعیان «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» - انتشارات مزدک - صص ۱۹۱
- ۷- پیشین - صص ۱۹۴ - ۱۹۳
- ۸- روایتی از ارتباط نهضت جنگل با حکومت کمونیستی شوروی - قول‌هایی که میرزا کوچک‌خان از شوروی‌ها گرفت جمیل حسن‌لی، استاد تاریخ دانشگاه دولتی باکو/ ترجمه: آبتین گلکار - سایت تاریخ ایرانی

زندگینامه ی مصطفی شاعیان

«مصطفی شاعیان ۱۵ اسفند ۱۳۱۵ در محله آب انبار معبرتهران به دنیا آمد و بیشتر عمر سی و هشت ساله اش را در همان جا سپر می کرد. نام پدرش محمد بود. محمد در کودکی پدر و مادرش را از دست داد، برای همین دو برادر بزرگش که در شمال ایران به کار و زندگی مشغول بودند او را از زرنند ساوه به نزد خود بردند. سنین جوانی پدرمصادف بود با اوج و فرودهای نهضت جنگل. او که ساکن شهر رشت شده بود و به برادرانش در رتق و فتق اموریك تجارتخانه یاری می رساند، به جمع سربازان میرزا کوچک خان پیوست.



در پی شکست میرزا، محمد هیجده ساله شبانه شهر رشت را ترک کرد و راهی تهران شد. محمد در تهران به حرفه خیاطی رو آورد. چهار سال بعد ازدواج کرد. همسرش سکینه، دوره شش ساله ابتدایی مدرسه کهن را به پایان رسانده بود و خانه کوچک شان، در کوچه حمام شاهزاده در محله معیر قرار داشت. مصطفی، دو خواهر و تنها برادرش در همین خانه متولد می شوند.

دبستان «ایمان» واقع در خیابان ایران، اولین مکان آموزشی بود که مصطفی دوره شش ساله ابتدایی را در آن به پایان رساند. او پس از دوره ابتدایی در مهر ۱۳۲۸ وارد دومین محیط آموزشی، هنرستان صنعتی تهران می شود. (I)

شعاعیان خاطره ای از زمان پانزده شانزده سالگیش را این چنین می گوید: « فراموش نمی کنم، سالها پیش از این، که جریان مبارزات سیاسی، شوری خصوصاً در مردم شهر ها، و از جمله در بچه ها به وجود آورده بود، من نیز که تازه کم و بیش به دروازه های پانزده شانزده سالگی قدم می گذاشتم، سرشار از حرارت و احساس، به مبارزه، به سیاست، به استقلال، به ملت، و به میهنم فکر و باصطلاح خدمت می کردم، روزی با یکی از دوستان که اهل گیلان بود، در سرمحل، در میان جرگه ای از بچه های قد و نیم قد، بحثهای پر داد و بیداد، و هیجان آلودی را در باره جانبازی و مبارزه و استقلال ملی و غیره، در همان حد خودمان ادامه می دادیم. که ناگهان مادر دوستم در کنارمان سبز شد. این زن که از قرار، قدری به سخنان ماگوش داده بود، فوراً دست بچه اش را گرفت و کنار کشید، سایر بچه ها را هم برفتن به خانه هایشان تشویق کرد! و مرا هم به منزلمان که در پشت دیوارش جلسه (!) بحث و انتقاد تشکیل داده بودیم، هدایت نمود، ومشتی نصیحت و دلالت نیز در مقابل ابواب جمعی می کرد: که این حرفها را مزن، که این کارها را مکن، که همه دروغ می گویند، که فردا معلوم نیست چه خواهد شد، که نمی شود کاری کرد، که تا بوده همین بوده و تا هست همینست...»

و از جمله: که از همچو میرزا کوچکی کاری بر نیامد حالا از تو بچه (که هر چند نگفت، ولی مقصودش این بود که از توبچه ریق ماسی جلمبل نک زبونی) چه کاری ساخته است؟ و غیره و غیره!

اما، من برای صفحاتی که می خواستم بعداً پشت سر آن زن بگذارم و مخصوصاً برای اینکه بچه اش را به مسخره بگیرم و به دردانگی کفش کنم، مجبور شدم از حال و روز گار میرزا کوچک، از این و آن پرسشهایی بکنم تا بالاخره مطلعین امور، به من حالی کردند که «درویشی بود فالگیر و عوضی که سر به جنگل گذاشته بود و شلوغ بازی درمی آورد بالاخره هم سر به نیست و نفله شد.»

هرچند این آگاهی ریشه ای (!) برای منظور آنروز من کافی بود، و نمی توانم اکنون، ندامت و شرمساریم را از قبول چنین اراجیفی مخفی بدارم معهذاً، حالا که به یاد گفتار آن زن می افتم، و بیاد می آورم که چگونه میرزا به مثابه ملاکی غائی به پیش کشیده بود، متوجه عمق و معنویت، و کیفیتی از انقلاب و رهبر مهربان و قهرمان آن می شوم، و درک می کنم که این شخص چگونه در میان گیلانیه‌ها، به صورت نجات بخشی شرافتمند و جانباز، که بدبختانه به آرمانهای خود نرسید و بر سر آنها، سرداد متبلور گشته بود و ما غافل بودیم.» (II)

شعاعیان «در هنرستان صنعتی تهران شاگرد ممتازی بود که اغلب با رونویسی از کتاب درسی همکلاسی‌ها، نداشتن امکان مالی خرید کتاب را جبران می‌کرد. برای تأمین معاش، شب‌ها را در کارگاه‌های خصوصی به کار می‌گذراند و روز به دنبال درس و مدرسه بود. در سال ۱۳۳۷، در هنرسرای عالی فنی تهران (دانشگاه علم و صنعت فعلی) در رشته‌ی مهندسی جوشکاری پذیرفته شد و پس از چهار سال با رتبه‌ی ممتاز و درحالی که نامزد اعزام به آمریکا برای ادامه‌ی تحصیل بود، فارغ التحصیل شد. اما به دلایلی نتوانست به آمریکا برود و معلّمی گزید.

سالی چند، معلّم هنرستان‌های مختلف تهران و شهرستان بود. هم‌زمان، فعالیت سیاسی نیز می‌کرد. اگرچه او سال‌ها پیش به وادی سیاست پا نهاده بود. هنگامی که در هنرستان دانش آموزی ساده بود و نیز در دانشگاه که دیگر فقط دانشجویی ساده نبود. از ابتدا، تمایلات تند ملی‌گرایانه داشت؛ از همان هنرستان. در دانشگاه نیز، عضو رسمی «جبهه‌ی ملی» بود. سیرزندگانی سیاسی‌اش را او خود در پاسخ به نامه‌ی یکی از دوستان، به همراه انتقادی «مارکسیستی» از خود، این

چنین شرح می‌دهد:

«در زمان دولت رزم‌آرا بود که دیگر مستقیماً به سیاست کشیده شدم. به دلایلی که ریشه‌های آن باز هم به گذشته‌های دورترم بر می‌گشت. خیلی زود به سوی «پان ایرانیسم» کشیده شدم... پس از خیزش شهری- خیابانی سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ بود که از این سازمان جدا شدم. ولی نه به دلیل این که از شوونیزم پان ایرانیستی دور شده بودم. اصولاً دلیل مرا می‌درمیان نبود. مگر پان ایرانیست‌ها، «مرام» یا «ایدئولوژی» هم دارند؟ مرامشان چیست؟ جدا شدنم از پان ایرانیست‌ها، از گرایش‌های شوونیزم نکاست که آن‌ها را فزونی نیز داد. چنان که بعدها با تنی چند از دوستان هم‌کلاسی و هم محل خود، جرگه‌ای چند نفری سامان دادیم که هدف آن را با نهایت خاکساری در شعار «ایران برتر از همه» تبلور داده بودیم.

با گذشت باز هم بیش‌تر زمان از روی کودتای انگلیس- ارتجاع- آمریکا و اندک مطالعه‌ی پیگیری که می‌کردم، رفته رفته به سوی مارکسیسم کشیده شدم. ولی چگونه برای من مقدور بود که به گوهر مارکسیسم و ارزش‌های تاریخی و فلسفی و اخلاقی و دیدگاه جهانی آن، به گونه‌ای زنده و ریشه‌ای پی برم؟ راستی را که مارکسیست شدن‌های ما هم از آن حرف‌ها بود و هست. چه پر شکوه است فروتنی همه‌ی ما که حتی بدون خواندن ولو یکی از آثار مارکس، مارکسیست می‌شویم و آن هم مارکسیستی ناب و چیره به سرپای فلسفه و رهنمودهای آن و آن هم به گونه‌ای زنده!

به هر رو، من نیز این منش خاکی را پیدا کردم که بدون درنگ خود را یک مارکسیست آگاه و تمام عیار بدانم...»

پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و عملکرد بد رهبران جنبش و نیز حزب توده، وی از حزب پان ایرانیسم جدا شده و ضمن پذیرش مارکسیسم، به حلقه‌ای مرگب از برخی اعضای سابق حزب توده پیوست که وظیفه‌ی خود را نقد عملکرد حزب و آسیب‌شناسی شکست آن می‌دانستند. این حلقه‌ی کوچک که چون ویژگی‌های حزب و سازمان را در خود نداشت، به «محل جریان» شهرت یافت. «جریانی» که به واسطه‌ی تحلیل‌هایش، توسط برخی عناصر «جناح چپ»

جبهه‌ی ملی دوم (که پس از کودتا تشکیل شد و شجاعیان نیز جزو همین جناح جبهه بود) به استهزا، برچسب «مارکسیست‌های آمریکایی» بر آن خورد.»

(III)

* انوش صالحی در نوشته خود بنام «یگانه تنها» در برخورد با «چپ آیینی»! در باره مصطفی شجاعیان اینگونه ادامه می‌دهد: «شجاعیان به همراه رضا کردستانی و حسن مقدم به نمایندگی از طرف دانشجویان هنرسرای عالی و پلیتکنیک برای شرکت در کنگره جبهه ملی دوم انتخاب شدند. کوشش‌های او تنها در فعالیتهای جمعی جبهه ملی دوم خلاصه نمی‌شد، بلکه مدتها قبل از تشکیل کنگره مقاله مفصلی با عنوان «نسل جوان و جبهه ملی» نوشت و در آن ضمن اشاره به موقعیت تاریخی ایران، حادثترین مشکلات جبهه ملی در راه مبارزه را برشمرد. پس از تحریر «نسل جوان و جبهه ملی» نسخه‌ای از آن را به همراه نامه‌ای برای دکتر مصدق ارسال کرد. جو پلیسی حاکم بر کنگره، برگزارکنندگان را بر آن داشت تا از قرانت نوشته او جلوگیری کنند. ولی در عوض نوشته مصطفی تکثیر شد و در اختیار فعالان سیاسی و دانشگاهی قرار گرفت.

در حوزه زندگی شخصی، پس از فارغ التحصیلی از هنرسرای عالی، تلاش او برای اقامت در تهران و تدریس در دانشکده اش و یا یکی از هنرستانهای پایتخت بدون نتیجه ماند. محل کار او کاشان تعیین شد. دوری از تهران او را از موج دستگیریهای روزهای پایانی سال ۴۱ در امان نگه داشت، اما حوادث خرداد ۴۲ مصطفی را دوباره به تهران کشاند و هفته‌ها پس از آن رویداد، مطلبی به نگارش درآورد و بر نارضایتی مردم به منظور بسترسازی هر حرکت سیاسی تأکید کرد. نوشته بعدی او با عنوان «تزی برای تحرک» (۱۳۴۳) با همین مضمون شکل می‌گیرد. شجاعیان نوشته خود را که به مثابه مانیفست یک شورش عمومی برای سرنگونی حکومت بود به دست مصدق و رهبران نهضت آزادی و جبهه ملی سوم رساند.

در این ایام برای اولین بار تلاش می‌کند تا برای ادامه تحصیل به خارج برود. ولی پرونده بوریسیه‌ای که از طرف جامعه دوستان آمریکایی

خاورمیانه برای ادامه تحصیل در دانشگاه او کلاهای امریکا گشوده شده بود به سرنوشت نامعلومی دچار شد. شعاعیان همواره از کار و زندگی در کاشان گله مند بود. تلاشش برای اقامت و تدریس در پایتخت سرانجام در آبان ۱۳۴۵ به نتیجه رسید و او راهی تهران شد! جایی که التهابات سیاسی، یکی پس از دیگری فروکش کرده و جامعه شاهد دوره ای از رکود فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بود. به طوری که در یکی از یادداشت‌هایش مربوط به همین ایام می نویسد: « قلبم به نحو هولناکی پژمرده می شود. اضطرابی شوم دیدگانم را پر می کند. تاریکی لئیمانه ای گرداگردم انباشته می شود. تنها و غمزده به سکوت پهنآوری که ظنین آهنگین قلبم دیوارهای ضخیمش را نمی لرزاند می اندیشم. اندوه کهنه ام عود می کند. چه باید کرد؟ هیچ جاّه ای پیدا نیست! نگران مباش! ای قلب ناآرام آرزومند، رنجهای زندگی، شکیبایم کرده است. راهها را خواهم یافت.»

یکی از این راهها در نظرش گسترش « دانش انقلابی » است. مصطفی در بیشتر نوشته های بعدی خود تأکید بسیاری بر این نکته دارد که نه تنها عامه مردم بلکه انقلابیون وقت از نظر « دانش انقلابی » و حتی دانش عمومی در سطح نازلی قرار دارند. اولین اثر تالیفی دوره تازه فعالیتش « پرده دری » نام دارد و در آن اصل سهیم شدن کارگران در سود کارخانه ها (یکی از اصول دوازده گانه انقلاب سفید) را مورد بررسی قرار می دهد. این نوشته تاریخ ۱۳۴۵ را در مقدمه خود دارد، اما توضیحات نویسنده نشان می دهد که کار نگارش آن مدتها قبل از آن تاریخ به اتمام رسیده بود.

شعاعیان در این سالها به همت دوستی به سفری تفریحی به جنوب ایران می رود. کارپاره وقت در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران باعث می شود تا به استانهای کرمان و فارس اعزام شود. ره آورد این سفرها یادداشت‌هایی است که در آنها به زندگی محنت بار مردم مناطق دورافتاده ایران اشاره می کند. همکاری با ارسلان پوریا در نگارش کتاب کارنامه مصدق و حزب توده، آشنایی با ابراهیم فخرایی نویسنده کتاب سردار جنگل و آغاز نگارش کتاب نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل از دیگر

فعالیت‌های او در این دوره است.

(توضیح جمال صفری - شعاعیان در سال ۱۳۵۲ در مقدمه کتاب « کارنامه مصدق و حزب توده» نوشته ارسلان پوریا پس از چند انتقاد می نویسد: « همه این خرده هایی که با شتاب زدگی به این نوشته ی ارزنده و شگرف گرفتیم به هیچ رو به معنی بی ارزشی یا کم بها دادن به آن نیست. "کارنامه مصدق" کوشش بزرگی است برای نشان دادن زندگی سیاسی و اجتماعی یکی از تابناک ترین چهره های خلق که زندگی اش درست هم نواخت با زندگی خلق در نوسان بوده است.» ، "کارنامه مصدق " از آنرو که دست کم بیداد های سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ جامعه ی مارا نیز در بردارد.»

« اینک که "کارنامه مصدق" را بدینسان پراکنده می کنم به ۱۴ اسفند یعنی سالگرد مرگ پیر راه خلق نزدیک هستیم، و پس بگذار درود فراوان خود را پیشکش فرزانیگی های پیر پایمردی کنیم که حتی تا واپسین دم، دمی با استعمار - ارتجاع ساخت و پاخت نکرد و دمی از راه آزادی خلق دور نشد. درود!»)

مقاله ای از شعاعیان در «چهلمین روزدر گذشت دکتر مصدق

[در « چهلمین روزدر گذشت دکتر مصدق» . مقاله ای از شعاعیان در بهار ۱۳۴۶ منتشر گردید که در این نوشته آمده است:

«رژیم خائن ایران، در حالی که برای صد الاشرافها، این جلادان بافشاء و خائنین بمشروطیت و آزادی ایران، و این متولیان مقبره مشروطیت یعنی کاخ سنای خود، مراسم ختم و سخنرانی در تأیید خدمات این سیمای عظیم الشان خائن به ملک و ملت می گذاشت، حتی مغایر سنتهای عادی و حتی مغایر با آداب و نزاکت‌های دیپلماتیک نه تنها برگزاری ختم برای مصدق را که بالاخره سالها استاندار، نماینده مردم در مجلس و نخست وزیر بوده است خود انجام نداد، بلکه توسط قوای نظامی و مسلسلهای خویش مردم را نیز از انجام چنین عملی باز داشت. چرا؟ چرا حکومت ایران و بالانشستگان و گردن گرفتگان،

حتی از انجام نزاکت‌های سیاسی دربارهٔ این پیرمرد جوشان و سرسخت نهضت ضد استعماری ملت ما ابا کردند؟ زیرا این فقط مصدق بود که بعنوان نماینده تاریخ و سمبل مردم ما، عملاً خنجر خونین قتل عام و قربانی کردن ملت را در پیش پای استعمار و در پنجه‌های ابلیسی صدرنشینان و کرسی داران بهمهٔ خلقها نشانده بود. این مصدق بود که در صحنهٔ عمل، نه در حرف، خائن و خائنین بمصالح و منافع ملت ایران را در برابر دیدگان مردم عریان ساخته بود. این مصدق بود که عملاً و علناً پرده‌های ضخیم و محکمی را که استعمار پس از سالها و سالها زحمت و مکر به اطراف افراد، مکانها، و گروههای اجتماعی کشیده بود، دریده بود و تجمع پنهانی و روابط مخفی خائنین، توطئه گران، و فروشندگان خلق را باستعمار، بوضوح و روشنی در پیش چشم مردم ایران، آفتابی ساخته بود. این مصدق بود که عبای زهد، قبای ملت خواهی و لباس ریائی و پرزرق و برق سربازی و فداکاری برای مردم را از تن بسیاری از کادرهای مخفی و ذخایر انسانی استعمار – برای بازیگری آینده جهت انحراف نهضت ملی ایران درآورده بود و لباس حقیقی آنها را با دشنه‌های تقدیمی استعمار و اسلحه‌های گرم پیشکش امپریالیسم، بخاطر متلاشی کردن قلب توده‌ها، بهمهٔ مردم، نیروها و طبقات ضد استعماری ایران نشان داده بود. و لذا بیهوده نبود که از صغیر و کبیر، از بالا و پائین، همه کادرها و شخصیت‌های دستگاه حاکمه خائن ایران علیه وی، نه تنها در زمان حیاتش، بلکه حتی پس از مرگش نیز تجهیز شدند و کوشیدند تا حتی از یک مجلس یادبود و ختم خشک و خالی هم برای وی جلوگیری نمایند.

ولی با اینهمه، همانطور که بیان شد، جمعی از دوستداران مردم و رهبر ضد استعماری ملت ما، مصدق کبیر، بهترترتیب که شده بود، خود را به احمد آباد در ۱۰۰ کیلومتری تهران رسانیده و سوگند وفاداری براه مصدق، راه خلق و مبارزه با استعمار و ارتجاع را، در زیر لبهای خویش زمزمه کردند.» [

در شهریور ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) حکومت شوروی با حمله به چکسلواکی، جنبش

آزادخواهانه تحت حمایت مردم را سرکوب کرد. شجاعیان در آبان همان سال، در مقاله «سرگذشت و دفن تئوری» ابعاد حمله مزبور را مورد بررسی قرار داد. این مقاله در مجله جهان نو (فروردین ۱۳۴۸) به سردبیری رضا براهنی منتشر شد.

نوشته بعدی او با عنوان «نظری بر خلع سلاح عمومی» در تیرماه ۱۳۴۸ جنبه های دیگری از سیاست خارجی حکومت شوروی را به نقد کشید. اگرچه این نوشته مجوز انتشار نگرفت، ولی او توانست مقاله «واژها» را در جهان نو (مرداد ۱۳۴۸) منتشر کند. «واژها» به بررسی اصطلاحاتی می پردازد که برای تبیین وضعیت کشورهای جهان سوم در فرهنگ سیاسی دهه ۴۰ و ۵۰ متداول شده بود. این مقالات در حالی به نگارش در می آمد که بازنویسی کتاب نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل نیز ادامه داشت. شجاعیان بخشهای آماده شده کتاب را در اختیار دوستانش قرار می داد تا ضمن مطالعه به نقد و بررسی آن بپردازند.

درگذشت خلیل ملکی در تیرماه ۱۳۴۸ بیش از همه جلال آل احمد، همفکر و همراهش را متأثر کرد. او پس از این اتفاق، تابستان گرم و دلگیر تهران را وانهاد و به گوشه خلوت ویلایش در منطقه اسالم گیلان پناه برد. مصطفی که به همراه دوستی به سفر شمال رفته بودند، در اسالم به دیدار آل احمد می روند. ره آورد ملاقات آن دو در اسالم علاوه بر گفت و گویی طولانی پیرامون شیوه های مختلف مبارزه با حکومت وقت، يك عکس دو نفره است؛ عکسی که در طول چهاردهه پس از آن روز، به هنگام انتشار و به فراخور راه و رسم روزگار، گاه آل احمد و گاه شجاعیان از کادر آن حذف می شوند...» (IV)

* محمد کریمی درباره شجاعیان شرح می دهد: او در سال ۴۷، با تکیه بر مبانی مارکسیسم و نیز همان شیوهی تحلیل انتقادی، کتاب «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» را نوشت. در سال ۱۳۵۰، به همراه تنی چند از دوستانش، گروهی مسلحانه تأسیس کرد و ناگزیر، به زندگی مخفی روی آورد. «بهزاد نبوی» به همراه چند تن دیگر از افراد گروه یاد شده، در سال ۱۳۵۱، قبل از اقدام به بمبگذاری در فولاد مبارکهی اصفهان، بازداشت شدند

و بدین سبب، گروه متلاشی شد.

در همان سال‌ها وی با «نادر شایگان شام اسپی» آشنا و ضمن انضمام بقایای گروه خود به گروه نادر شایگان، «جبهه‌ی دموکراتیک خلق» را تشکیل دادند. نام «جبهه» از آن جهت انتخاب شد که اصولاً شعاعیان، معتقد به کار «جبهه‌ای» بود. او بر آن بود که مبتنی بر اصول ناب کمونیسم، می‌بایست «جبهه‌ای» از مبارزان با هرمنش و سلیقه‌ای، با کمک یکدیگر، امپریالیسم و نمایندگان آن را از بین ببرند. بر همین مبنا بود که در همان سال‌ها سعی بسیار در نزدیک کردن گروه‌های مسلحانه به یکدیگر و تشکیل یک جبهه‌ی واحد را داشت. او به وسیله‌ی «رضا رضایی» با «مجاهدین خلق» ارتباط پیدا کرد. اگرچه گروه شعاعیان- شایگان یا همان «جبهه‌ی دموکراتیک خلق» پس از کشف آزمایشگاه نظامی آن توسط ساواک در ۱۳۵۲ از هم پاشید و اعضای آن نیز کشته یا دستگیر شدند، ولی بر مبنای همین تفکر جبهه‌ای، شعاعیان مابقی گروه را جمع و به فداییان پیوست. اما اختلاف‌های تئوریک او، باعث جدایی‌اش از فداییان شد. سرانجام در شانزدهم بهمن ماه ۱۳۵۴، پس از به دام افتادن در حلقه‌ی محاصره‌ی ساواک، با مأمورین درگیر و در نهایت کشته شد.

او مصداق را دوست داشت. شیفته‌ی این پیر مرد بود. او پیش از کودتا در حدود ۱۶ سال سن داشت و عضو فعال پان ایرانیست‌های پرچمدار بود، در سازمانهای دانشجویی به عقاید چپ مستقل گرایش پیدا کرد.» (V)

«اواخر دهه‌ی سی و اوایل دهه‌ی چهل خورشیدی گروه‌های سیاسی دوران یاس‌آور و ناامیدکننده‌ی پس از کودتای سال ۳۲ را رفته رفته پشت سر می‌گذارند و خود را برای دخالت در حیات سیاسی و اجتماعی کشور آماده می‌کنند. در همین دوران است که شعاعیان نوشتن مطالب تئوریک خود را آغاز می‌کند. او بدون عضویت در تشکل‌های موجود در نقش روشنفکری واقع‌بین و عمل‌گرا ظاهر می‌شود که با اغلب جریان‌هایی که "مترقی و انقلابی" خوانده می‌شوند رابطه برقرار می‌کند و می‌کوشد سهمی در تدوین راهکارهای مبارزه با حکومت وقت داشته باشد.

«نسل جوان و جبهه‌ی ملی» از نوشته‌های این دوره‌ی شعاعیان است که در آن

با اشاره به موقعیت تاریخی ایران، مشکلات جبهه ی ملی در جذب جوانان به مبارزه بررسی شده است. جبهه ی ملی مشغول تدارک کنگره‌ای بود که سال ۱۳۴۱ برگزار شد تا پس از دوره ی خفقان و فشارهای پس از کودتا، درحیات سیاسی کشور نقشی فعال‌تر بازی کند. شعاعیان نسخه‌ای از نوشته‌ی صد صفحه‌ای خود را همراه نامه‌ای برای محمد مصدق که در تبعید بود فرستاد که بسیار مورد توجه او قرار گرفت.

مصدق در پاسخ به نویسنده که نام مستعار «سرباز» را برای خود انتخاب کرده بود می‌نویسد از خواندن این اثر «بسیار محظوظ و خوشوقت شدم و شاکرم از این که وطن عزیز ما ایران رجالی دارد که می‌توانند خوب قضایا را تجزیه و تحلیل کنند و افکار عمومی را روشن نمایند...» نویسنده‌ی این رساله که مصدق او را از «رجال» می‌خواند آن زمان ۲۵ سال بیشتر نداشت. «(VI) شعاعیان در باره کودتای انگلیسی - آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاکید می‌کند: «این کودتای ارتجاعی - استعماری از سوی مرتجعین داخلی به‌منزله‌ی «قیام ملی»، از سوی استعمارگران خارجی به منزله نجات ایران از چنگ کمونیسم، از سوی شوروی‌ها به منزله ی توطئه ی امپریالیسم علیه اتحاد شوروی، از سوی حزب توده به منزله ی کودتای امپریالیست آمریکا، از سوی جبهه ی ملی آمیخته ی سردرگمی از همه تفاسیر بالا ... ارزیابی شده است. با اینکه این کودتا در تاریخ مبارزات ضد استعماری توده ایران اثرات هلاکت‌بار و خردکننده‌ای به جای گذاشته است. معه‌ذا، تاکنون بررسی همه‌جانبه و ژرفی از آن به عمل نیامده است. آنچه هم ما اینجا می‌شکافیم به‌راستی تحلیلی همه‌جانبه و عمیق نیست. ما تنها در زمینه ی تضاد جهان‌خواره عمده‌ای که گردانندگی کودتای مزبور را به‌سهم خویش به‌عهده داشتند، ارزیابی می‌کنیم. خواست ما از این ارزیابی، به‌ویژه نشان‌دادن نقش استعمار انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد است که به یکباره از اندیشه‌ها زدوده شده است، که این‌خود اندیشه برانگیز است.

گفته می‌شد کودتای ۲۸ مرداد کودتایی صرفاً آمریکایی بود. پس از انتشار کتابی که اندرو تالی درباره‌ی عملیات CIA (سیا) نوشت، ظاهراً دست بازیکنان این

[حامیان] جناح پر است. ما از دوگانگی استعمار انگلیس و آمریکا به دنبال جنگ جهانی دوم در ایران و تا چندی پس از زمامداری مصدق، یاد کردیم و همچنین از یگانگی این استعمار در اواخر دولت مصدق و همچنین در کودتای ۲۸ مرداد سخن گفتیم و نشان دادیم که چگونه آمریکا برای کسب امتیاز در ایران از جنبش نفت در برابر انگلستان حمایتی استعمارگرانه می‌کرد؛ و از سوی دیگر، انگلستان، برای کشاندن آمریکا به سوی خود و مجرد کردن جنبش از حمایت استعمارگرانه-ی آمریکا، گام به گام خود را برای امتیاز دادن به آمریکا آماده می‌کرد، تا سرانجام آمریکا را در نفت ایران شرکت داد، [کجا؟ در صفحات پیش از ۳۱؟] مشروط بر اینکه آمریکا در سقوط دولت مصدق همکاری کند. تمامی اینها نمودار آنند که کودتا، بیشتر کودتایی انگلیسی بود تا آمریکایی.» (VII)

* متین غفاریان به نقل از «خاطرات بهزاد نبوی از مصطفی شجاعیان» که نبوی پس از انقلاب بهمن ۵۷ ایران کارگزار استبداد مذهبی شد، می‌نویسد: نبوی در آن سال‌ها دانشجوی دانشگاه پلی‌تکنیک بود. وی در اشاره به آن سال‌ها، از ابتدای سال ۴۰ یاد می‌کند که تحت فشار کندهی و دموکرات‌ها در آمریکا، فضای ایران باز شد: «در این زمان جبهه ملی نفوذگسترده‌ای در دانشگاه داشت به طوری که می‌توانم بگویم اگر جبهه ی ملی برای تحصن دعوت می‌کرد دانشگاه کاملاً تعطیل می‌شد. حتی دانشجویان نظامی هم می‌آمدند اطراف محل تجمع دانشجویان و جزوه دست می‌گرفتند که مثلاً در اجتماع حاضر نیستند ولی به سخنرانی‌ها گوش می‌کردند.»

نبوی به یاد می‌آورد که از ۶۰۰ دانشجوی پلی‌تکنیک در آن زمان ۲۰۰ نفر عضو تشکیلاتی جبهه ی ملی بودند و حق عضویت پرداخت می‌کردند: «اینها را ما اوایل بهمن ماه ۴۰ تیم بندی کرده بودیم. ۲۰ گروه ۱۰ نفره شده بودند که توانایی برگزاری ۲۰ روز تظاهرات در تهران را داشتند.»

آشنایی نبوی با شجاعیان به همان سال‌ها بازمی‌گردد. بهزاد نبوی عضو دانشکده فنی و مصطفی شجاعیان دانشجوی هنرسرای عالی فنی بود. این هنر سرا که بعدها پایه ی تشکیل دانشگاه علم و صنعت شد در آن زمان در نزدیکی پلی‌تکنیک

قرار داشت و سازمان دانشجویی جبهه ملی در این دودانشگاه واحد بود. «کمیته دانشجویی پلی‌تکنیک شامل دانشگاه پلی‌تکنیک هنرسازی عالی فنی و انستیتوی بازرگانی و عضو سازمان دانشجویی جبهه ملی محسوب می‌شد. ازهر دانشگاه يك نفر در این کمیته عضو بود. این کمیته ۹ نفر عضو داشته.» خود نبوی زمانی مسئول کمیته ی دانشگاه پلی‌تکنیک بود.

وقتی از نبوی درباره نحوه فعالیت شعاعیان در سازمان دانشجویی آن سال‌ها می‌پرسم اشاره می‌کند که شعاعیان نیرویی فعال البته از لحاظ فکری بود و بسیار کم مسئولیت قبول می‌کرد. بیشتر ترجیح می‌داد به عنوان عنصری آزاد فعالیت کند...

شعاعیان پیش از آنکه به عنوان يك چپ فعالیت سیاسی را پی بگیرد زمانی عقاید پان‌ایرانیستی و ملی‌گرایانه داشت. نبوی اما ضمن اشاره به سوابق او تاکید می‌کند که در زمان فعالیت شعاعیان در سازمان دانشجویی او دیگر چنین عقایدی را کنار گذاشته بود. نبوی می‌گوید شعاعیان پیش از کودتا حدوداً ۱۶ سال سن داشت و عضو پان‌ایرانیست‌های پرچمدار بود.

حزب پان‌ایرانیست در آن سال‌ها به سه گروه منشعب شده بود. گروه اول تحت رهبری محسن پزشکی‌پور بود، گروه دوم تحت نام حزب ملت ایران زیر نظر داریوش فروهر فعالیت می‌کرد و گروه سوم پرچمداران پان‌ایرانیست نام داشت که نبوی از رهبرش با نام مهرداد یاد می‌کند. این گروه سوم به گمان نبوی روشن‌فکرترین گروه پان‌ایرانیست محسوب می‌شد.

شعاعیان اما هنگام ورود به سازمان دانشجویی دیگر کاملاً چپ محسوب می‌شد. نبوی هنگام اشاره به آن سال‌ها اما می‌گوید: «شعاعیان نه تنها توده ای یا مائونیست نبود که مارکسیست هم نبود. شعاعیان يك چپ مستقل و حتی می‌توان گفت يك متفکر صاحب‌نظر بود.»

مثلاً در کتاب شورش (بعدها با نام انقلاب) نه تنها پنبه انگلس را می‌زند که حتی می‌گوید انتقاداتی به مارکس هم وارد است که در جای خود بیان خواهد شد. این در زمانی بود که مارکسیست‌های ایرانی جرات نداشتند بالای چشم نین ابرو ببینند. شعاعیان اما پیش از آن در کتاب نگاهی به نهضت جنگل

انتقادات جدی بر لنین وارد کرده بود.» این گونه برخوردها با سنت مارکسیستی بود که بعضی او را مارکسیست ناب می خواندند. نبوی اما می گوید که خود او این عنوان را قبول نداشت. نبوی حتی معتقد است که در زمانی که با شعاعیان در ارتباط بوده است، شعاعیان ترجیح می داده بیشتر از همه با نیروهای ملی و مذهبی همکاری کند. نبوی توضیح می دهد که شعاعیان همواره در برابر حزب توده موضع داشت و حتی با نیروهای چپی که در جبهه ی ملی حضور داشتند اختلاف فکری داشت. کسانی چون بیژن جزنی و حسن ضیاظریفی از این جمله بودند.

در عوض آنگونه که نبوی به یاد می آورد شعاعیان بیشترین همکاری را در جبهه ی ملی با نهضت آزادی و امثال آنان داشت. شاید همین شکل فعالیت او بود که چپهای ارتدوکس او را مارکسیست آمریکایی می نامیدند. کسانی چون جزنی و احزابی چون حزب توده که همواره از سوی شعاعیان متهم به خیانت در واقعه ۲۸ مرداد بودند بیشترین نقش را در چنین برچسب زدن به او داشتند. نبوی توضیح می دهد که علت مارکسیست آمریکایی خواندن شعاعیان آن بود که او کودتای ۲۸ مرداد را کودتای انگلیسی می دانست و این تحلیل در برابر تحلیل حزب توده قرار داشت که هم برابر رفع اتهام از خود و هم به واسطه وقوع جنگ سرد کودتا را آمریکایی می دانست: «شعاعیان در تحلیل نهایی اش از ایران، نظام سیاسی را نظامی فئودالی و وابسته به انگلستان می دانست و ما هم همین تحلیل را قبول داشتیم.

حتی سازمان مجاهدین انقلاب اولیه هم این تحلیل را قبول داشت که کودتای ۲۸ مرداد کودتای انگلیسی بود که با چراغ سبز کمک مالی آمریکایی انجام شد.» شعاعیان نه تنها ارتباط خوبی با ملّیون و ملی مذهبی ها داشت که بنا بر آنچه بهزاد نبوی می گوید در صدد ارتباط گیری با مذهبی ها و حتی مراجع هم بود. آنگونه که نبوی می گوید رابط او در این زمینه اعضای نهضت آزادی بودند. نبوی از ارتباطات او با مراجعی چون آیت الله خمینی، آیت الله میلانی و پیشنهادات شعاعیان برای مبارزه به آنان یاد می کند.

با این همه وقتی از او می پرسیم آیا شعاعیان فردی مذهبی بود؟ با قطعیت مذهبی

بودن او را رد می‌کند و او را شبیه کسی چون جلال آل احمد می‌داند که مذهبی نبود، اما مذهب را وسیله‌ی مناسبی برای مبارزه‌ی سیاسی قلمداد می‌کرد. نبوی البته این را هم اضافه می‌کند که در تمام سال‌های بودن با مصطفی هیچ‌گاه رفتار ضد مذهبی از او ندیده است. نبوی می‌گوید شعاعیان به سبک خودش راه و روش عرفانی هم داشت: «از این کارهای عرفانی که ماه‌ها ارتباطش را با دیگران قطع کند و در خودش فروبرد و به اصطلاح خودسازی کند بسیار می‌کرد.»

همین خصلت‌ها موجب شد در آغاز فعالیت مسلحانه هم بیشترین ارتباط را با سازمان مجاهدین خلق داشته باشد. اگرچه نبوی اشاره می‌کند بیشتر این سال‌ها در زندان بوده است و اطلاع زیادی از نحوه‌ی ارتباط او با سازمان ندارد. تنها خاطره او همکاری شعاعیان و سازمان در انتشار کتاب راه حسین است. از قرار معلوم سازمان که در آن سال‌ها هنوز برای ایجاد رابطه میان اسلام و مارکسیسم دست و پا می‌زد کتاب راه حسین را به شعاعیان داده بود تا این ارتباط را پررنگ‌تر کند. نبوی می‌گوید که شعاعیان کتاب را به نبوی نشان می‌دهد: «کتاب را دیدم و به شعاعیان گفتم این‌طور که تو نوشته‌ای معلوم می‌شود اسلام و مارکسیسم یکی است و تنها یک سوء تفاهم جزئی شده است که این دو از هم جدا مانده‌اند.» شعاعیان همیشه یک اصطلاح داشت که می‌گفت جون مولا. شعاعیان جواب داد: «بهزاد، جون مولا سازمانی‌ها می‌گویند همین هم کمه!»

(توضیح جمال صفری - «بیانیه سازمان مجاهدین خلق ایران در پاسخ به اتهامات اخیر رژیم» که در بهار ۱۳۵۲ تهیه و در خرداد همان سال منتشر شد، به قلم مصطفی شعاعیان به توصیه‌ی رضا رضائی بود که در سطح وسیعی در خارج کشور در میان دانشجویان و مبارزان ایرانی پخش و تکثیر گردید.)

از دیگر ارتباطات شعاعیان و سازمان مجاهدین، نبوی به یاد می‌آورد که نقشه‌ی فرار رضا رضایی هم از سوی او طراحی شده است. علی‌الظاهر زمانی که ساواک رضایی را برای شناسایی به بیرون از زندان می‌آورد اعضای سازمان قصد داشتند با حمله او را آزاد کنند. طرحی که بسیار ناپخته بود اما شعاعیان

طرحی دقیق می‌ریزد. نبوی می‌گوید که شعاعیان حمامی را می‌شناخت که دو در داشت. طبق برنامه کسی شبیه واکسی‌ها فرستاده می‌شود که به پای رضایی بیفتد و آدرس حمام را در کفش او بگذارد. رضایی هم ساواک را به حمام می‌کشاند و آنها را پشت درنگه می‌داد و به بهانه ی شناسایی وارد حمام می‌شود و دست آخر از در دیگر حمام فرار می‌کند.

نبوی می‌گوید: حتی پس از فروپاشی گروه او و شعاعیان بیشتر تسلیحات به سازمان مجاهدین رسید. يك قلم از این تسلیحات ۳۰۰۰ نارنجك دست‌ساز بود. نبوی می‌گوید شعاعیان حتی زمانی در تحلیل جنبش مشروطه شیخ فضل‌الله نوری را به سایر علمای مشروطه ترجیح می‌دهد چون او را مستقل‌تر می‌دید. وقتی تعجب مرا می‌بیند اشاره می‌کند که آن زمان مستقل بودن پارامتر مهمی محسوب می‌شد: «بزرگترین اتهام شاه حتی بیش از دیکتاتور بودن وابستگی‌اش بود. کسی چون مرحوم ناصرهم به رغم آنکه مستبد بود به خاطر آنکه با انگلیسی‌ها مبارزه می‌کرد محبوب مبارزین بود.» نبوی به این هم اشاره می‌کند که در آن زمان تقسیمات و گرایش‌های درونی تفکر اسلامی زیاد شناخته شده نبود و از این جهت شعاعیان نمی‌توانست صلاحیت اظهار نظر درباره اینکه کدام نظر به اسلام نزدیک‌تر است را داشته باشد.

بهزاد نبوی با مصطفی شعاعیان در سال ۴۷ گروهی جبهه‌ای با نام جبهه دموکراتیک ملی را راه‌اندازی کرد. هسته مرکزی این جبهه عبارت بودند از مصطفی شعاعیان، پرویز صدری، رضا عسگریه و بهزاد نبوی. هر کدام از این چهار نفر مسئول سه تیم بودند و تعدادی عضو را آموزش می‌دادند. اساس کار این سازمان فعالیت تئوری و آماده‌سازی برای مبارزه مسلحانه بود. متن‌های مشترك سازمان، متن‌های مورد قبول نهضت ملی بود. خود شعاعیان هم می‌نوشت که آثارش مورد قبول جمع بود. نبوی به یاد می‌آورد که شعاعیان کتاب نگاهی به نهضت جنگل را نوشته بود که بسیار مورد توجه قرار گرفت. نبوی اشاره می‌کند که کتاب را مذهبی‌ها بیشتر از چپ‌ها می‌خواندند: «شعاعیان حیدر عمواغلی را به چپ‌روی متهم می‌کرد اما میرزا کوچک‌خان را قبول داشت در حالیکه برای چپ‌ها، عمواغلی بت بود.»

بعد از سال ۵۰ البتّه دیگر کار فکری مشترک انجام ندادیم. بیشتر در تدارک مبارزه مّلی بودیم و زندگی مخفی داشتیم. مصطفی البتّه فعالیتش را ادامه داد و این فعالیت را بیشتر در چارچوب مارکسیستی انجام می‌داد. نوشته‌هایش از آن به بعد بیشتر ناظر به نقد مارکسیسم و لنینیسم بود. «وقتی از او درباره اهمیت مصطفی شعاعیان می‌پرسم، نبوی او را صاحب سبک و صاحب نحلّه می‌خواند. نبوی به نوآوری‌ها و انتقادات شعاعیان به مارکسیسم سنتی اشاره می‌کند؛ من جمله فقرا و به مفهوم مارکسیستی طبقه. به گمان شعاعیان طبقه الزاما به ارتباط با ابزار تولید مربوط نیست چه بسا کارگران تراشکاری که از پشت دستگاه خود تکان نخورده‌اند اما جزو طبقه کارگر محسوب نمی‌شوند و چه بسا کسان دیگری که هیچ ارتباطی با ابزار تولید نداشتند اما کارگر بودند.

نبوی که سال‌ها هم با شعاعیان و هم با جزئی بوده است اولی را بالاتر از دومی می‌نشاند و می‌گوید چون در اردوگاه چپ کسی یارای مباحثه نبود او را تمسخر می‌کردند، به او برچسب می‌زدند و نادیده‌اش می‌گرفتند. نبوی در اشاره به آن سال‌ها می‌گوید که چپ‌های ایرانی تا زمانی که مارکسیسم بر قسمتی از جهان مسلط بود جرأت نزدیک شدن به برخی مسائل را نداشتند. کسانی چون تیتودریوگسلاوی یا خلیل ملکی در ایران را مرتد می‌دانستند با این حال به گمان نبوی حتی امثال ملکی هم در جایی متوقف شدند اما شعاعیان پیش رفت. وقتی از او درباره ارتباطش با شعاعیان پس از دستگیری می‌پرسم می‌گوید: «آخرین ارتباطم با شعاعیان بهمن ۵۴ بود. روزی مرا از زندان به کمیته مشترک ضدخرابکاری بردند. آنجا در حیات آمبولانسی بود. در آمبولانس جنازه‌ای به من نشان دادند گفتم که او را نمی‌شناسم البتّه قیافه‌اش بسیار تغییر کرده بود.» (VIII)

* **عبدی کلانتری در کتاب «روشنفکران، روشنگری، و انقلاب»** درباره زنده یاد مصطفی شعاعیان اینگونه به قلم می‌آورد: به نظر می‌رسد آنچه او پیرامون مسائل سوسیالیسم و انقلاب نوشت به فراموشی سپرده شده است. در میان علل مهجور ماندن و انزوای شعاعیان و دیدگاه‌هایش می‌توان به دو علت اشاره کرد: نخست، رنگ و لعاب «نیروی سوّمی» اندیشه‌ی او؛ شعاعیان با وجود این که

همچون چریک های فدایی خلق به استراتژی مبارزه مسلحانه ی پیشاهنگ و «راه کوبا» باور داشت، و طبق آن نیز عمل کرد، اما همزمان نسبت به قهرمانان جنبش چریکی یعنی استالین و مائو رویکردی بت شکنانه داشت. یکی از خطوط نوشته های او انتقاد از سیاست خارجی شوروی از همان انقلاب اکتبر، و انتقاد از استالینسم بود که در انتها به نقد لنینیسم و بلشویسم رسیده بود. وجود همین رویکرد در میان نیروهای ضدکمونیست جبهه ملی و نیروی سوم، موضع او را در این مورد صدمه پذیر می کرد.

دوم، واکنش سخت و شدید چریک های فدایی خلق در برابر شعاعیان بود. نقد استالین، و مهمتر از آن خرده گیری به نین، در سالهای اوج جنبش چریکی، چیزی نبود که بتوان بسادگی از آن گذشت: جدال قلمی میان شعاعیان و چریک های فدایی (دقیق تر، میان او و حمید مؤمنی نظریه پرداز و روشنفکر برجسته ی جنبش فدایی) در سال ۱۳۵۳، به چنان حدی از تنش و شدت رسیده بود که امکان نداشت به اتفاق عمل آنها، یا پیوستن شعاعیان به فداییان بیانجامد.

در اواخر دهه چهل شمسی، برای روشنفکران چپ «نسخه برداری» از تجربه کوبا، ویتنام، و چین، می توانست از آسان ترین کارها باشد. اما شعاعیان روشنفکری از این دست نبود. او نخستین کارجدی اندیشه گری اش را با کتابی متجاوز از پانصد صفحه درباره «انقلاب جنگل» آغازید. در این کتاب، تحلیلی از انقلاب مشروطه و علل شکست آن نیز وجود داشت. «کتاب جنگل» شعاعیان به نحوی به بیان درآمده که علاوه بر آنکه یک بررسی تاریخی است، همزمان ویژگی یک درسنامه انقلابی را هم دارد: اینکه یک انقلاب اجتماعی چیست، و چه ملزوماتی دارد، مقام برنامه و سازمان، تاکتیک و استراتژی، نقش عامل عینی و عامل ذهنی، تبلیغ و ترویج، روزنامه ارگان، و اهمیت تداوم، مسأله هژمونی و قدرت، همه به میان کشیده و بررسی می شوند. از همان نخستین صفحه های کتاب، روشن می شود که این اثری نیست که از سوی تاریخدانی آکادمیک نوشته شده باشد، بلکه آن را فردی انقلابی با هدف مناظره وجدل سیاسی و درس گرفتن از تجربه دیروز برای انقلاب فردا بر کاغذ آورده است. جنبش انقلابی جنگل، جنبشی ملی گرا و ضد استعماری به رهبری میرزا

کوچک خان جنگلی بود که به فاصله ی کوتاهی از اوپسین سالهای انقلاب مشروطه، با پشتیبانی دولت تازه پای شوروی، به تشکیل جمهوری انقلابی گیلان انجامید (۱۹۲۰). بسیاری از ویژگی های کلاسیک دخیل دریک انقلاب دموکراتیک در این جنبش جمع آمده بود، از جمله تشکیل جبهه متحد و تضادهای آن، تضاد و تنش در میان طیفی از عناصر خرده بورژوازی رادیکال تا سوسیال دموکراسی چپ، ناهمخوانی آگاهی ملی گرا و ایدئولوژی اسلامی با سمنگیری سوسیالیستی و بین الملل گرای عناصر چپ، مسأله ارضی و دهقانی و انعکاس آن در برنامه ی چپ، وجود عامل مهم خارجی ای چون اتحاد شوروی و ارتش سرخ همزمان با طرح و توطئه امپریالیسم از درون و بیرون و غیره.

علاوه بر میرزا کوچک خان، شخصیت های بحث انگیز دیگری نظیر حیدرخان عمو اوغلو، احسان الله خان، خالوقربان، بعضی از رهبران حزب «عدالت»، همینطور تعدادی از اعضای برجسته ی حزب بولشویک شوروی، در این جنبش نقش های مهمی بازی کردند.

جمهوری موقت انقلابی گیلان بیش از مدت کوتاهی دوام نیاورد و از سوی دولت مرکزی ایران و به دست رضا شاه سرکوب شد، در حالی که رهبران اصلی آن در میان اختلافات درونی، به نحوی تراژیک باعث از میان رفتن یکدیگر شدند و یا به شوروی پناهنده گشتند، و عده ای نیز تسلیم شده به خدمت دشمن درآمدند. در مورد جنبش جنگل به تمامی (تا تاریخ این نوشته) هنوز مطالعه جامع تاریخی به عمل نیامده، و پاره ای اسناد این جنبش هنوز نامکشوف اند.

تا این تاریخ به طور عمده، دو گرایش در تحلیل از دلایل شکست انقلاب جنگل وجود داشته است: الف) این شکست در تحلیل نهایتاً، منحصراً ناشی از سیاست غلط شوروی در قبال جنبش بود؛ ب) ضعف درونی رهبری این انقلاب، در شرایط ضعف نیروهای انقلاب جهانی دلایل اصلی بودند. ما در اینجا وارد این بحث پیچیده تاریخی نمی شویم.

روشن بود که شعاعیان به کدامیک از این دو دیدگاه گرایش داشت. انگیزه نخستین او برای پرداختن به «جنگل»، همان رفتار شوروی در قبال جنبش بود. او می نویسد «شوروی با [جنبش] جنگل قراردادها بست. شوروی به جنگل وعده ها

داد، تا آنجا که انقلاب را به تشکیل حکومتی انقلابی و موقتی واداشت، و کلمه ی «سرخ» را نیز بر سرجهازی نهضت فرستاد ... وعده داد که انقلاب و حکومت انقلابی را به مثابه نماینده حقیقی خلق ایران به رسمیت بشناسد، و با دولت موقت روابط متقابل سیاسی - نظامی برقرار کند؛ حال آنکه به هیچ یك از وعده های خود وفا نکرد، و در عوض با انگلیس و رژیم وابسته ی ایران علیه انقلاب به وحدت رسید.» (کتاب جنگل، ص ۲۸) (IX)

*** پیمان و هابزاده در مقاله تحقیقی خود «شعاعیان؛ ناکامی سیاست جبهه‌ای در ایران و تئوری انقلاب»** که برگردان فارسی نویسنده از بخشی از مقاله بلندتری است که در سال ۲۰۰۷ در فصلنامه دانشگاهی مطالعات ایرانی در مورد زندگی و اندیشه‌های مصطفی شعاعیان به انگلیسی منتشر شده است. می نویسد:

آزمونی تجربی در سیاست جبهه‌ای

یکی از مهم ترین تجربه‌های سیاسی شکل‌دهنده اندیشه ی شعاعیان در مورد «سیاست جبهه‌ای» به گشودگی کوتاه مدت سیاسی در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ بر می‌گردد. همان‌گونه که دانسته است، در این سال‌ها، محمدرضا شاه پهلوی که در پی دریافت وام از ایالات متحده برای پروژه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران بود، تحت فشار دولت وقت آمریکا ناچار از اصلاحات سیاسی شده بود تا راه ایران را برای ورود به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، در پس‌زمینه جنگ سرد و رقابت ایالات متحده و اتحاد شوروی برای ایجاد حوزه‌های نفوذ در میان کشورهای دنیای سوم، هموار کند. تحت تاثیر دریافت و تجربه پیشین خویش از جبهه ی ملی به رهبری دکتر مصدق، در این سال‌ها شعاعیان دست به آزمونی تجربی برای ایجاد سیاست جبهه‌ای در ایران زد. برای درک پس‌زمینه ی دقیق این کوشش شعاعیان، باید به یاد آورد که در ایران اواخر دهه ۱۳۳۰، شاه که از ثبات حکومت خویش مطمئن شده بود، در

نظر داشت گام‌هایی اساسی در راه اصلاحات ساختاری کشور بردارد. توسعه ایران از راه ایجاد نهادهای زیر ساختاری ممکن بود که با مشارکت بخش دولتی و بخش خصوصی انجام شود. شاه از دولت ایالات متحده و بانک جهانی تقاضای وام کرده بود، ولی دولت کندی (وحزب دموکرات) اعطای وام را منوط به دگرگونی‌هایی در ساختار و آرایش سیاسی کشور کرده بود. از این رو، دولت آمریکا به شاه پیشنهاد نخست‌وزیری دکتر علی امینی، سفیر ایران در آمریکا را داده بود. زیر فشار آمریکا، در سال ۱۳۳۹، شاه به جبهه‌ی ملی دوم اجازه داد تا در کنار دوحزب «رقیب» حکومتی در انتخابات مجلس بیستم شرکت کند. پس از آنکه اعتراض به تقلب‌های گسترده انتخاباتی به سقوط دو نخست‌وزیر برگزیده شاه منجر شدند، شاه به ناچار با نخست‌وزیری علی امینی موافقت کرد. حمایت آمریکا از امینی این توان را به او داد تا از شاه بخواهد تا مجلس بیستم را منحل کرده و تیمسار بختیار، رییس ساواک را برکنار و تبعید کند. امینی به مذاکره با جبهه‌ی ملی دوم پرداخت و گام‌های نخست برای اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد نیز برداشت. در سال ۱۳۴۱، پس از آنکه امینی نتوانست بر سر بودجه ارتش با شاه به توافق برسد، شاه وی را از نخست‌وزیری برکنار کرد و خود به اصلاحات ارضی پرداخت و «انقلاب سفید» شش ماده‌ای خود را ارایه داد.

در این سه سال، به همراه گشودگی سیاسی، مردم ایران جان دوباره‌ای گرفتند و امید به آینده‌ای روشن در میان مردم افزون گرفت. بازپیداری جنبش دانشجویی و پدیداری جبهه‌ی ملی دوم بهترین نشانه‌های این گشودگی سیاسی بودند. با این حال، به سبب گرایش‌های اصلاح‌طلبانه، جبهه‌ی ملی دوم نتوانست به پشتیبانی معنوی دکتر مصدق، رهبر تبعید شده جبهه‌ی ملی، دست یابد و رویکردهای سیاسی جبهه‌ی ملی دوم به جدایی جنبش دانشجویی از آن انجامید. در این حال، اعطای حق رأی به زنان و اصلاحات ارضی (و نیز قانون کاپیتولاسیون) واکنش برخی از بازاریان حامی روحانیان را سبب شد. اعتراض این رهبران و گروه‌ها با سرکوب خشونت‌بار نیروهای نظامی و امنیتی کشور روبه‌رو شد و به روز خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید.

آیت‌الله خمینی دستگیر و سپس تبعید شد. تمامی نیروهای اپوزیسیون در کشور سرکوب شدند و شاه دوباره به تثبیت قدرت سیاسی خویش نایل شد. وی سپس توانست به مذاکره با آمریکا و بانک جهانی بپردازد و وام مورد نیاز خویش را دریافت کند.

در این پس زمینه ی تاریخی و سیاسی است که باید به روایت شعاعیان از تلاش آزمونی و تجربی وی برای سنجش امکان برپایی جبهه‌ای سیاسی و انتشار متن یا پلاتفرمی که گویا مفاد این جبهه متّحد را بیان می‌کرد، پرداخت. این متن را که ۱۰ سالگی گم شده بود، شعاعیان در سال ۱۳۵۲ دوباره یافت. شعاعیان در این جزوه به افت و خیز مبارزات جنبش در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ می‌پردازد و نسخه نهایی این جزوه را شعاعیان پس از مشورت با فعالانی که وی از آن‌ها نام نبرده، منتشر کرده است.

«جهاد امروز یا تزی برای تحرّک» از این مشاهده می‌آغازد که به سبب یک‌صد سال ناکامی و شکست در جنبش ضدّ استعماری، مردم ایران نسبت به سیاست بدبین و بی‌اعتماد شده‌اند. برای فائق آمدن بر این بدبینی، کوشش‌گران سیاسی به تاکتیک‌های نوینی نیاز دارند که چندان مستلزم به مخاطره افکندن کنش‌گران بالقوه نباشند. پس، تاکتیک‌های نو باید براساس استفاده از نقاط ضعف رژیم شاه طراحی شوند. «متأسفانه کسانی که در میهن ما از رهبری مبارزات سیاسی دم می‌زنند، هنوز نمی‌دانند که در بسیاری از موارد استفاده به موقع از امکانات کوچک و ناچیز در صورتی که منطبق با شرایط عینی مبارزه باشد، به خوبی می‌تواند عامل تحرک توده‌ها و کشانیدن هرچه بیشتر مردم به فعالانه‌ترین مبارزات تعیین کننده باشد.» با آنکه مبارزه سیاسی با رژیم شاه ناگزیر است، اما این مبارزه به خودی خود ناکافی است. پس سیاستی که براساس جبهه‌ای گسترده از نیروهای اجتماعی پا خواهد گرفت باید به مبارزه اقتصادی روی آورد تا بلکه بر نومی‌دی سیاسی مردم فائق آید. روشن است که شعاعیان در این سال‌ها (۱۳۴۱-۱۳۴۲) مبارزه سیاسی را رد نمی‌کند، اما در همان حال وی مبارزه سیاسی را پایه و اساس مبارزه‌های دیگر نیز نمی‌بیند و این او را از بسیاری از هم‌عصرانش متمایز می‌کند. تمرکز شعاعیان تکیه بر عنصر نارضایتی عمومی

است که می‌تواند به گره گاه مبارزه و اساس جنبش بدل شود، اما شعاعیان می‌داند که نارضایتی به خودی خود به جنبش فرانخواهد رویید. به گفته خودش، «به هر رو، ما مبنای دیگری را برگزیده‌ایم و آن "نارضایتی" است.» بر این نکته تاکید می‌کنم که، به باور وی، نارضایتی باید تفسیر و تعریف شود تا بتوان از آن به عنوان پایه اجتماعی و روانی جنبش استفاده کرد. نارضایتی منفعل و پاسیو مردم، به باور وی، باید به نارضایتی فعال بدل شود و این نیز از راه تفسیر و تعریف نیروهای جبهه در حال شکل‌گیری ممکن می‌شود.

متن «جهاد امروزی تری برای تحرک» چنین ادامه می‌یابد که استعمار در ایران همواره غیرمستقیم بوده است و از این رو، (برعکس استعمار انگلیس در هندوستان) شناخت دشمنان مردم چندان روشن و ساده نبوده است. اومی‌نویسد: «ولی خوشبختانه یا بدبختانه، به هر رو، وضع استعمار در میهن ما دارای صراحتی بدان صورت که در کشورهای تمام مستعمره متداول است، نیست.» پس «نشان دادن فجایع استعمار در این کشور [ایران] بسیار مشکل‌تر از کشورهای است که در آن استعمار با همه وضوحش بر پای ایستاده است. به قول ژان پل سارتر نیمه مستعمره همان مستعمره است، به اضافه دورویی و تقلب.» در ایران، پایان دادن به استعمار یا کولونیالیسم به معنای پایان دادن به حیات طبقه حاکم است. «وقتی که می‌خواهیم دشمنان ملت را درهم بشکنیم، در واقع قبل از هر چیزی می‌بایستی این طبقه حاکم را در مجموع به زانو درآوریم.» به گفته شعاعیان، برای اعمال چیرگی خود، رژیم ایران بر چهار دستگاه تکیه می‌کند: ماشین نظامی و سرکوبگر، ساواک، نقض سیستماتیک حقوق شهروندان و قانون اساسی و سرانجام، تبلیغات و پروپاگاندای حکومتی.

برای درک دینامیسم قدرت سیاسی در ایران که بر روابط نو استعماری بنا شده است، به گفته شعاعیان، باید ضدیت میان امپریالیسم آمریکا و انگلستان را فهمید. «اگر نهضت به عنوان یک قدرت تعیین کننده در میهن ما اوج گرفته بود امپریالیست‌ها بسته به وضع خود بیشتر می‌کوشیدند تا اختلافات خود را حل کرده و برای درهم کوبیدن نهضت متحد شوند - چنان که در زمان مصدق همین کار را کردند- و لذا اکنون هم که نهضت عملاً ضعیف است، لازم می‌آید تا آنجا

که تضاد بین دو امپریالیسم اجازه می‌دهد، از همین تضاد نیز به عنوان یک امکان استفاده کرد. چنان که مصدق کرد، ولی متأسفانه آن را به سلامتی به پایان نرسانید. لیکن در عوض مصر به رهبری ناصر از آن به خوبی نتیجه گرفت...»

هر چند این نکته به دغدغه‌ی کنونی ما مربوط نمی‌شود، به یاد آوریم که طرح چنین بحثی، همان‌گونه که دانسته است، سبب شد که بیژن جزنی از شعاعیان و همفکرانش مانند محمود توگلی (دراویل دهه ۴۰) با اصطلاح تحقیرآمیز «مارکسیست‌های آمریکایی» یاد کند. باری، روشن است که رژیم هرگونه مقاومت آشکار را به زور سرکوب خواهد کرد. پس شعاعیان پیشنهاد می‌کند راه برون رفت از بحران جنبش آزادی‌بخش ایران همانا مبارزه اقتصادی است، زیرا «باید توجه داشت که قدرت دستگاه در سنگرهای دیگرش قبل از هر چیز وابسته به شرایط اقتصادی آن خواهد بود.» «در اینجاست که برعکس جاهای دیگر دولت مجبور است دست به سوی مردم دراز کند.» برای موفقیت، مبارزه اقتصادی باید بر اساس کنش فردی صورت گیرد و مستلزم خطر برای فرد نباشد. از این رو، تهاجم اقتصادی پاسیوآما متحد مردم علیه رژیم شاه شامل کنش‌های زیر می‌شود: گرفتن پول از بانک‌ها و بستن حساب‌های بانکی، تحریم راه‌آهن ملی، تحریم محصولات تنباکو، خریدن اجناس وارداتی برای صدمه زدن به درآمد گمرکی کشور، نپرداختن قسط وام‌های بانکی و به ویژه وام‌های کشاورزی دهقانان، تحریم قند و شکر و نیز بنگاه اعانه ملی (بلیت‌های بخت‌آزمایی). چنین است که شعاعیان روح تجربه تاریخی جنبش تنباکو (۱۸۹۲-۱۸۹۱) به رهبری حاج میرزا حسن شیرازی را بر می‌انگیزد. پس جای شگفتی نیست که شعاعیان به علمای شیعی برجسته زمان خود رو می‌آورد تا پروژه و آزمون سیاسی و اجتماعی خود را به تجربه بگذارد.

شعاعیان با دقتی کم‌مانند مشاهده می‌کند که در میان «نیروهای خلق» گسترده ترین شبکه اجتماعی از آن روحانیان است. پس با مراجعه به مراجع دینی قصد وی همانا فعال کردن این شبکه‌های اجتماعی برای انگیزش سیاسی بود. از سوی دیگر، او یادآوری می‌کند که ایرانیان، در خاطره جمعی خود، به یاد

می‌آورند که علمای شیعی به زعامت آیت‌الله بروجردی از دکتر مصداق حمایت نکردند. اما شعاعیان تاکید می‌کند که نسل تازه‌ای از عالمان شیعی - مانند آیت‌الله طالقانی یا آیت‌الله میلانی - با نسل پیشین خود متفاوت هستند. از سوی دیگر، او می‌نویسد که با عمده کردن مخالفت خود با اسراییل، علمای شیعی از اهمیت مبارزه با انگلستان و آمریکا (به عنوان دشمنان اصلی خلق) در نظر پیروان خود می‌کاهند. عدم حمایت روحانیان از طرح شعاعیان، همچنان که دکتر مصداق آن را پیش‌بینی کرده بود، شعاعیان را به این فکر وا داشت که جزوه را به همراه شرحی که در بالا آمد منتشر کند، اما وی بعداً از این کار منصرف شد. پس از این، جزوه را برای رهبر جبهه ی ملی سوم، اللهیار صالح، فرستاد که ظاهراً تا انحلال جبهه ی ملی سوم (۹ ماه بعد) ایشان توجهی به آن نکرده بود. در همان روزها، نیروهای امنیتی جزوه را در منزل یکی از اعضای نهضت آزادی یافتند. به گفته شعاعیان، با توجه به مفاد جزوه وی بود که دولت ایران سیستم حقوق‌دهی نقدی که تا آن زمان مرسوم بود را با سیستم واریز کردن حقوق کارمندان به حساب بانکی تعویض کرد.

این آزمون تجربی، این اکسپریمنت اجتماعی، در تاریخ کوشش‌گری سیاسی در ایران اگر نه بی‌همتا، که به راستی کم‌همتاست. برای شعاعیان، اما، سال‌ها طول کشید تا توانست این تجربه را به صورت نظری بیان کند. «جهاد امروز یا تزی برای تحرک» در زمان بحران سیاسی در ایران نوشته شده بود، بحرانی که ناشی از شکست تلاش‌های ایرانیان برای دستیابی به یک دموکراسی پارلمانی بر مبنای قانون اساسی مشروطه بود. سال ۱۳۴۲، سال آغاز دوباره حکومت فردی شاه بر فراز پروژه توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون اجتماعی بود. پروژه «تزی برای تحرک» راهی برای متحد کردن گروه‌های متنوع اجتماعی در راه یک آماج سیاسی توسعه‌ی مشارکت سیاسی - و ایجاد جبهه‌ای از این گروه‌ها بود. آماج شعاعیان، به ویژه، یافتن راهی برای اتحاد سیاسی نیروهای مذهبی و نیروهای ملی، با کمی فاصله و تلویحاً، نیروهای چپ بود. شکست این آزمون تجربی اعتماد شعاعیان را نسبت به نیروهای مذهبی و نیروهای ملی زایل کرد، هر چند به باور وی در مورد جبهه‌ای بودن ناگزیر مبارزه آزادیبخش

آینده در ایران خدشه‌ای وارد نیاورد. از پس این تجربه بود که شعاعیان به این نکته رسید که برای آنکه جبهه پا بگیرد، حضور و رهبری نیروهای چپ در آن شرط اساسی است. اما در همین زمینه نیز پیچیده بودن اندیشه وی از آن برمی‌خیزد که به سبب دوستی و معاشرتش با گردانندگان نشریه علم و زندگی و نیز به سبب آشنایی با اندیشه‌های خلیل ملکی و همچنین سوءظن و نفرتش از پیشینه حزب توده ایران، شعاعیان نمی‌توانست با هیچ یک از نسخه‌های وارداتی از مارکسیست‌های کتابی و آیینی کنار آید. از این سال‌ها تا آنگاه که وی به یک انقلابی حرفه‌ای بدل شد، شعاعیان با چهره‌های روشنفکری کشور معاشرت کرد، به نوشتن و به مطالعه روی آورد و به پژوهش برای کتاب عظیم جنگل پرداخت. کتابش در مورد جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان، در عوض، سبب دوری و بیزاری قطعی وی از مارکسیسم آیینی شد.

مهم‌ترین اثر نظری شعاعیان («رفیق سرخ» نام مستعار مصطفی شعاعیان بود)، که تاکنون بدان پرداخته نشده است، همانا کتاب انقلاب (نام روایت ابتدایی این کتاب شورش بود) است. اندیشه‌های کتاب انقلاب آنگاه که کتاب نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل را می‌نوشت، شکل گرفتند. پیش از ارسال متن کتاب برای چاپ، شعاعیان فصل واپسین کتاب جنگل را، به عنوان «اکتبر و اندیشه‌های لنین درباره انقلاب»، از متن کتاب بیرون آورد و چهار سال آینده را بدان پرداخت. عملیات سیاه‌کل و پدیداری چریک‌های فدایی خلق، که آغاز دوران تازه‌ای از زندگی سیاسی در ایران بود، به شعاعیان انگیزه‌ای دو چندان برای تکمیل کتاب شورش بخشید. روایت اول کتاب، با نام شورش، در سال ۱۳۵۱ پلی‌کپی شد. در تابستان ۱۳۵۲ کتاب گسترده‌تر و تایپ شد و نسخه‌ای از آن برای بحث به رهبری فداییان خلق سپرده شد. یادآوری می‌کنم که این هنگامی است که پس از یورش ساواک به گروه شعاعیان و ناصرشایگان شام‌اسبی، به نام «جبهه دموکراتیک خلق» در خرداد ۱۳۵۲، شعاعیان و گروهش به فداییان پیوسته بودند. می‌دانیم که شعاعیان چند ماه پس از آن از فداییان جدا شد. سپس در اسفند ۱۳۵۳، شعاعیان باز هم بر کتاب افزود و نثر کسروی‌وار روایت دوم کتاب را تا حدی تعدیل کرد. نام کتاب را انقلاب نهاد و آن را به

رفیق از دست رفته‌اش، نادرشایگان، تقدیم کرد. این کتاب ۲۸۸ برگی، جدی‌ترین و نقدانه‌ترین رساله مارکسیستی نوشته یک ایرانی است. هر چند این کتاب بازتاب دغدغه‌ها و بحث‌های دورانی است که افق‌های آن دیگر به تیرگی گراییده‌اند، اما مسائل مطرح شده در این کتاب همچنان مطالب کلاسیک ادبیات مارکسیستی خواهند ماند.

انقلاب: ناهمخوانی عاملیت و سیاست جبهه‌ای

غنی، پیچیده و دشوار، کتاب انقلاب نشانگر نتیجه‌گیری‌های نظری شعاعیان از تجربه جبهه‌سازی خود و سپس تحقیق تاریخی و مطالعه موردی خود درباره رابطه حکومت تازه پا گرفته شوروی با جنبش جنگلی‌هاست. این کتاب سبب شد که شعاعیان لنینسم را، که برچپ ایران چیره بود، به گونه‌ای ریشه‌ای مورد تردید قرار دهد. به نظر شعاعیان، لنینسم بن‌بست پراکسیس انقلابی و برخاسته از دوری جستن نسبت به کمونسم بود و این آخری نیز، به نوبه خود، از غفلت لنین نسبت به منافع پرولتاریای جهانی و دفاع لنین از تز همزیستی مسالمت‌آمیز (با امپریالیزم) برخاسته بود.

چند یادآوری تاریخی در اینجا بایسته به نظر می‌رسند. در این کتاب شعاعیان پراگماتیسم لنین را مورد نقد قرار می‌دهد: همین رویکرد پراگماتیستی لنین بود که حمایت شوروی از جنبش جنگل را (به انگیزه نجات جمهوری جوان شوروی) قطع کرد و سبب سرکوبی جنبش جنگل شد. روسیه شوروی در سال ۱۹۲۰ در چند جبهه با نیروهای گارد سفید، حاکمان منطقه‌ای و جنبش‌های اقوام غیر روس، که انگلستان از برخی از آن‌ها حمایت می‌کرد، می‌جنگید. قحطی و جنگ داخلی انقلاب روسیه را به مخاطره انداخته بودند. قطع حمایت از جنگلی‌های ایران به شوروی این امکان را داد تا لنین به یکی از جنگ‌های بسیار شوروی جوان پایان دهد و نیروهای ارتش سرخ را به مناطق جنگی دیگر بفرستد. این راه‌حل پراگماتیستی لنین برای نجات شوروی در تز «همزیستی مسالمت‌آمیز» متجلی می‌شود.

با وجود نکته‌های گفته شده در بالا، از نظر شعاعیان، تفکر ناسیونالیستی لنین قابل دفاع و قابل توجیه نیست. رویکرد لنین برخلاف روح انقلاب کارگری و اتحاد انترناسیونالیستی ورهایی جهانی کارگران است. پس طبیعی است که در کتاب انقلاب، واژه «لنینیسم» معنایی استعاره‌ای نیز دارد و اشاره به گرایش‌های ناسیونالیستی در تفکر سوسیالیستی دارد. دغدغه نظری انقلاب همانا نشان دادن این است که چرا جوهر انقلابی با مصالحه ناسازگار است و چرا جوهر انقلابی روبه سوی جنبش‌های بخش جهانی به منزله پدیده‌ای درازمدت دارد. با این همه، منصفانه است گفته شود که نظریه انقلاب شعاعیان بر پایه تزلزینی پیشاهنگ طبقه کارگر بنا شده است، هر چند پیشاهنگ در نزد شعاعیان در مفهوم «روشنگر» طبقه کارگر متجلی می‌شود. یادآوری می‌کنم در ایران سال‌های ۱۳۵۰ که در آن جنبش گسترده مردمی وجود داشت، بحث پیشاهنگ و روشنفکر انقلابی (یا روشنگر طبقه) از بحث‌های کلیدی در گفتمان مارکسیستی بود.

روشنفکران چپ، به زعم شعاعیان، به مصرف‌کنندگان کاهل تئوری‌های وارداتی بدل شده‌اند. «یکی از نمودهای این تباهی این است که روی هم رفته روشنگران این جامعه خوش ندارند به خود رنج اندیشه و کلنجارهای مغزی را بدهند. بیهوده نیست که هنوز در درون اردوگاه جنبش ضد استعماری ایران، از آغاز تا به اکنون، اندیشمندی انقلابی و پژوهنده‌ای اجتماعی که ارزش و توان همسنگی با دیگر اندیشمندان و نوآوران جهانی را داشته باشد، آفریده نشده است.» شعاعیان کتاب خود که تماماً به اندیشه انقلاب می‌پردازد را چالشی بر علیه «سنت کشتن اندیشه» می‌داند. وی نظریه‌های مارکس، انگلس، لنین، مائو و دیگران را تنها پاسخ‌هایی مشخص به شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی می‌داند و از این رو، نظریه خود شعاعیان در واقع به این پرسش می‌پردازد که آیا تئوری‌های اینان در شرایط مشخص ایران کاربرد دارند؟ برای شعاعیان، مرکزی بودن مبارزه مسلحانه - که جدا از رویکرد «ناکارگری» تروریسم است - از این امر برمی‌خیزد که مبارزه مسلحانه نمودارگر گونه‌ای کنش است که امکان هرگونه «همزیستی مسالمت‌آمیز» (در آثار انگلس و لنین) میان استثمارشدگان و استثمارگران را از بین می‌برد. قیام

مسئله‌ها در عملیات سیاه‌کل به شجاعیان نشان می‌دهد که شرایط ملموس و عملی برای جنبش انقلابی آشتی‌ناپذیر در ایران آماده‌اند.

آغازگاه نظری کتاب انقلاب همانا اندیشه‌ای مارکسیستی است: شرایط عینی و تاریخی وجود طبقه کارگر سبب شده‌اند که این طبقه به عامل دگرگشت انقلابی بدل شود. هرگاه آگاهی طبقاتی - که روشنگران طبقه به میان کارگران می‌برند - به زندگی عینی این طبقه جان بخشد، طبقه کارگر جهانی آماده است تا به راه ایستادن‌پذیر انقلاب گام بگذارد. از یاد نبریم که واژه ی «روشنگر» نشانگر به زیر پرسش بردن واژه روشنفکر از سوی شجاعیان است. ارجاع «روشنگر» تنها به آموزندگان طبقه کارگر است. کاربرد این واژه از سوی شجاعیان به یکی از بحث‌های مهم وی با حمید مومنی، از سوی فداییان خلق، انجامید - بحثی مهم (هرچند پلمیک) بر عاملیت روشنفکران که خوشبختانه ثبت شده و به جا مانده است، که نویسنده این سطور در نوشتار دیگری بدان پرداخته است.

به بحث شجاعیان برگردیم: از آنجا که آگاهی طبقاتی تنها از راه پراکسیس انقلابی به طبقه کارگر می‌رسد، مبارزه مسلحانه نشانگر آن است که مبارزه طبقه کارگر دیگر آغاز شده است. در اینجا مهم است در نظر بگیریم که در اندیشه ی شجاعیان «موضع‌گیری طبقاتی» (به تفسیری شرط ذهنی) به خودی خود از «خاستگاه طبقاتی» (به تعبیری شرط عینی) بر نمی‌خیزد. در واقع، همانا آگاهی طبقاتی است که تعلق طبقاتی را ممکن می‌کند. چنین است که «حزب طبقه کارگر، خود آغازگر انقلاب نیز هست. هرگونه انقلابی که سرانجام به پیروزی یکپارچه طبقه کارگر بینجامد. هرگونه انقلابی که به انقلاب نهایی طبقه ی کارگر یاری کند.»

پس حزب انقلابی شرایط «ذهنی» انقلاب را برای رهبری جنبش‌های خودانگیخته ای که از شرایط «عینی» زندگی مردم و طبقه ی کارگر بر می‌خیزند، می‌سازد. بر علیه تر لنینی حضور پیش اندر شرایط عینی انقلاب در هر کشور، شجاعیان می‌گوید که شرایط عینی از نظر جهانی آماده‌اند (یادآوری می‌کنم که دهه ۱۹۶۰ دهه انقلاب‌های آزادیبخش بود) و از این رو آنچه ما نیاز داریم آماده کردن شرایط ذهنی و روانی مبارزه در کشور خویش است: «انقلاب جهانی پرولتاریا

به ناچار انقلابی آگاهانه و هرچه آگاهانه‌تر است. و پس، به ویژه چنین انقلابی است که دارای پیشتان انقلابی است. پیشتازی که خود آغازگر انقلاب است.» پس انتقاد شعاعیان از لنینیسم را باید چنین فهمید: تز لنینی و استالینی «همزیستی مسالمت‌آمیز» انقلاب روسیه را از فرارویی به انقلاب جهانی یا «انقلاب مستمر» (در اینجا از مفهوم تروتسکی استفاده می‌کنم که به نظر شعاعیان شباهت‌هایی دارد، هر چند جوهر نظریه‌ی شعاعیان با تروتسکیسم بیگانه است) بازداشت. به دیگر سخن، اگر به خاطر نظریه «سوسیالیسم در یک کشور» (لنین و استالین) نبود، انقلاب اکتبر می‌بایست به انقلابی جهانی راه می‌برد. شعاعیان تأکید می‌کند که زمان انقلاب‌های میهنی گذشته است و اکنون دوران انقلاب‌های جهانی است. پس لنینیسم را به خاطر فقدان تئوری انقلابی نکوهش می‌کند و نظریه‌ی لنین را نه نظریه‌ی انقلاب که «تئوری خیزش» (قیام) می‌نامد، نظریه‌ای که با تئوری «انقلاب دیرپای» شعاعیان بیگانه است. چهره‌ی شاخص و اسطوره‌ای نظریه‌ی انقلاب شعاعیان کسی نیست جز ارنستو چه‌گوارا، این «چریک جهانی پرولتاریا» هم‌وکه دریافت و اعلام کرد که رویکرد اردوگاه سوسیالیستی به کشورهای جهان سوم مانند رویکرد کشورهای امپریالیستی استثمارگرانه است. روشن است که اشاره شعاعیان به سخنرانی معروف ۲۶ فوریه ۱۹۶۵ چه‌گوارا در الجزیره است.

در اینجا است که شعاعیان در زنجیره‌ی قیاسی بحث خود گرفتار می‌شود تا بدان جا که به گونه‌ای کاهش‌گرانه سوسیالیسم را به منزله‌ی اقتصاد جنگی حکومت پیروز کارگران در یک کشور می‌فهمد، حکومتی که درگیر انقلاب رهایی‌بخش جهانی است. دلیل وی آن است که به سبب جهانی شدن تضاد میان کار و سرمایه، حلّ این تضاد نیز باید جهانی باشد. این اندیشه ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد، اما باید به بحث‌های دهه ۱۹۷۰ در میان فعالان چپ در دنیا و از آن جمله در میان فداییان خلق اشاره نمود. از شعاعیان که بگذریم، در ایران دهه‌ی ۱۳۵۰ دونظریه‌پرداز دیگر چپ نیز به طرح تئوریک مبارزه مسلحانه پرداخته بودند. بیژن جزنی که بنیانگذار «گروه یک» یکی از دوگروه سازنده چریک‌های فدایی خلق، بود (هر چند خود در هنگام پی‌ریزی چریک‌های فدایی در زندان بود)

باور داشت که شرایط عینی انقلاب در ایران مهیا نبود. پس مبارزه مسلحانه راهی بود برای انگیزش توده‌ها زیرا، از سویی، مبارزه مسلحانه حضورنمادین چریک را در شرایط دیکتاتوری ممکن می‌کرد و از سوی دیگر، زخم‌پذیری رژیم را در چشم مردم آشکار می‌نمود.

مسعود احمدزاده که بنیانگذار «گروه دو» و نیز چریک‌های فدایی خلق بود و نظریه‌آور و رویکرد رسمی چریک‌ها تا سال ۱۳۵۳ محسوب می‌شد، در کتاب مبارز مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک، چنین بحث کرد که شرایط عینی انقلاب در ایران مهیاست و روشن‌ترین دلیل آن هم همانا پدیداری مبارزه مسلحانه است. در نبود جنبش سراسری و مردمی، مبارزه مسلحانه آتش به پتانسیل انقلابی مردم می‌زند. وی این نظر خود را با اشاره به استعاره موتور کوچکی که موتور بزرگ را روشن می‌کند، تصویر کرده است. کوتاه سخن، از دید جزئی مبارزه مسلحانه تاکتیکی بود و از نگرش احمدزاده هم تاکتیکی و هم استراتژیک.

باید یادآوری کنیم که هر چند نظریه جزئی به رئویت تنی چند از رهبران چریک‌های فدایی خلق رسیده بود، نوشته‌های او تنها پس از ترور وی در زندان اوین (فروردین ۱۳۵۴) به دست عموم رسیدند و برخی از آن‌ها نخست در لندن به کوشش منوچهر کلانتری در سری انتشارات ۱۹ بهمن تئوریک منتشر شدند. پس در این زمان، شعاعیان نمی‌توانست از نظریه‌ی جزئی آگاه بوده باشد، ولی حتی اگر از آن آگاه هم بود، تفاوت چندان در رویکرد شعاعیان نمی‌توانست داشته باشد: **نظر جزئی تا حدی رنگ و بوی لنینیستی داشت و از این رو، شعاعیان احتمالاً آن را رد می‌کرد.** همچنین، در زمانی که روایت اول کتاب شورش آماده شده بود، وی از نظر احمدزاده آگاه نبود، اما در نسخه‌های بعدی، در کتاب انقلاب، شعاعیان تز «موتور کوچک» احمدزاده را، علیرغم ابهام‌هایش، تایید کرد. برای شعاعیان، انقلاب وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف نیست. انقلاب خودتقریباً هدف است و آنقدر پیش می‌رود تا تمام جهان کمونیستی گردد. بعدها، پس از تیره شدن روابطش با فداییان، شعاعیان چریک‌های فدایی را متهم می‌کند که نتوانستند با «ذهنیت عملگرای» خود و تئوری

احمدزاده به گونه‌ای نقادانه برخورد کنند و به همین سبب نظریه‌ی مورد نیاز خود - که همانا تئوری انقلاب شجاعیان باشد- را از دست دادند. آنچه در این گفته نهفته است آن است که چریک‌های فدایی خلق، علیرغم اصالت عملی و بی‌همتای خود در گشودن امکان مبارزه‌ی مسلحانه، چون از پذیرش تئوری شجاعیان سر باز زدند، به دامن اپورتونیسیم افتادند.

اما جدای از درک مارکسیستی تئوری انقلاب، می‌توان پرسید: ریشه‌های مفهومی «انقلاب» در اندیشه شجاعیان چیست؟ خوانشی دقیق از انقلاب نشان می‌دهد که برای شجاعیان، انقلاب همانا شیوه‌ای برای زیستن است هم سو با روندی تاریخی که به سوی جامعه‌ای آرمانی روان است. انقلاب «جوهر» است. تمام احزاب کمونیستی که جوهر انقلاب، که نفس وجود انقلابی، در آنها نیست، اپورتونیسیت و سازش کارند. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، حزب توده‌ی ایران، چین کمونیست و سرانجام، چریک‌های فدایی خلق، همه دیگر به ویروس اپورتونیسیم آلوده شده‌اند. اما ریشه‌های نظری این اپورتونیسیم را در کجا باید کاوید؟ در تزه‌های لنینی حزب پیشتاز. شجاعیان، این منتقد همیشگی، حتی بدین نیز راضی نیست. پس هر چند می‌نویسد که درک مارکس از انقلاب یک‌سره از درک لنین متفاوت است، با این حال نقد خود از لنین را، با احتیاط، به سوی مارکس می‌کشاند. «چنین پیداست که انتقاداتی که به اندیشه‌های لنین درباره‌ی انقلاب و حزب گرفته شد، به اندیشه‌های مارکس نیز وارد باشد. لیکن از دو رو من نتوانستم داستان خود را از رفیق مارکس آغاز کنم. نخست از آن رو که بنده آگاهی بسنده‌ای در این زمینه نداشتم. و دوم از آن رو که اصولاً آثار سیاسی ترجمه شده آن رفیق نشان می‌دهد که نسبت به کارهای فلسفی و اقتصادی سخت محدود و به ویژه سخت فشرده است، چنان که گویی آثار سیاسی مارکس صرفاً به عنوان برخی احساس مسئولیت‌های اجتناب‌ناپذیر نوشته شده‌اند. به هر رو، دلیل ریشه‌ای این امر که نتوانستم به رفیق مارکس بپردازم همانا آگاهی بسیار اندک از مارکس و اندیشه‌های اوست.» با وجود برخی همانندی‌ها میان دو نظریه‌پرداز، وی نتیجه می‌گیرد، مارکس، نه همچون لنین،

انترناسیونالیستی راستین بود.

کتاب انقلاب واپسین تلاش نظری شعاعیان برای زنده نگه داشتن تئوری جنبش آزادیبخش ایران بود که در آن کوشش کرد تا تجربه جبهه ی ملی دکتر مصدق را با تئوری مارکسیستی انقلاب بیامیزد.

تجربه های تلخ شکست سال ۱۳۳۲ و ناکامی سال ۱۳۴۲ و در نتیجه سرخوردگی شعاعیان از تشکیل جبهه های از نیروهای آزادیخواه مردمی بود که او را به سوی نظریه روشنگر انقلابی هدایت کرد. تجربه ها و آزمون هایش و پیرو آنها تحولات فکری او، از شعاعیان اندیشمندی کم همتا ساختند. اهمیت مطالعه ی آثار شعاعیان تنها به سبب اهمیت آنها در زمینه ی بحث های چیره در میان روشنفکران سکولار چپ در دهه های ۴۰ و ۵۰ نیست. مهم تر حتی مطالعه ی مکانیسم های درونی و دگرشدگی این تئوری هاست. در آثار هیچ کس دیگر از این نسل چپ رزمنده در آن سال ها نمی توان هم پیوستگی و هم گسستگی با گذشته و نیز با پارادایم های مارکسیستی را مشاهده کرد.

شعاعیان بیش و پیش از هر چیز از اندیشه مارکسی متد نقد را آموخته بود. پس مارکس او زنده بود. مارکس او کتاب آشپزی انقلاب نبود. پس شعاعیان خود نیز زنده است، هر چند زمان او مدت هاست که به پایان رسیده است. (X)

* «ماهرویان در مورد سبک نگارش مصطفی شعاعیان می نویسند: "مصطفی شعاعیان خودش می گوید که برای رد گم کردن نثر خود را تغییر داد و به نثر کسروی نزدیک کرد. زیرا مخفی بود و نمی خواست ساواک پی بیردکه نویسنده شورش یا انقلاب شعاعیان است. او می نویسند، بعدها دیگر به این نثر عادت کردم و اینگونه نوشتن را ادامه دادم..." با اینکه او نقد نویس نبود ولی شعر خوب می دانست. خوب هم خواننده بود و خوب هم شعرمی گفت. از نوجوانی تا لحظه مرگ شاعری اش را حفظ کرده بود.» (XI)

ماهرویان می گوید که مصطفی شعاعیان در چرایی این که نتوانسته ایم روشن فکری با خرد انتقادی داشته باشیم، استبداد را می بیند. پدیده یی که خود

روشن فکر ایرانی نیز به آن مبتلاست. به این بیان از شعاعیان اشاره می‌کند: « زندگی و بار آمدن در پهنه بی سرشار از زبونی و تو سری خوری های بی شمار استبداد بی پیر؛ بریدن زبان به کم ترین بهانه ؛ کوبیدن مغز حتی برای شادی و تفریح ؛ خفه کردن هر گونه اعتراضی برای "امنیت"؛ به گور سپردن هر اندیشه ی نوینی بدین منطق آزار منشانه که "تو را چه به این غلطاً!!"؛ سخن کوتاه: فرمان روایی دیر پای خود کامگی پلیدانه ی شاهنشاهی ارتجاع - استعمار بر جامعه، باعث شده است که حتی پیکار گران با این پدیده ی ننگین و تباهی بار، خود نیز به آلودگی های آن آلوده باشند. کما اینکه حتی بسا از آنها که می‌خواهند با این خودکامگی سیاه تباهی آفرین نیز نبرد کنند ، خود در عین حال با همان شیوه ها، با اندیشه ها و اعتراض های نوین ، با اندیشه ها و اعتراض هایی که دل پسند شان نیست ، رو برو می‌شوند و می‌کوشند تا به شیوه های گوناگونی که سراپا پیراسته از هرگونه منطق و دلیل است و در عوض یکپارچه مشت و بهتان و سرنیزه و هوچیگری است ، آنها را به گور سپارند. (X II)

* عبدی کلانتری دربارهٔ برخورد مصطفی شعاعیان با « جزمیت گرایی بسیاری از انقلابیان» می‌گوید: یکی از دلایل من برای آوردن آثار شعاعیان در زمرهٔ میراث چپ مارکسیست در ایران ، نکته ای است که رخسار این روشنفکر را در میان همه ی چهره های «انقلابی» آن سالها یگانه می‌کند، یعنی شناخت از پدیده ی استالینیزم در بعدها ی سیاسی، فرهنگی، و نیز در بعد روانشناسی فرد انقلابی.

این شناختی فورموله شده و رسمیت یافته نبود، بلکه ناشی از تلاقی منش و روحیه ی حساس مصطفی شعاعیان با جزمیت گرایی بسیاری از انقلابیان بود که، به گونه ای غیرمستقیم و «واکنشی»، در نوشته هایش انعکاس می‌یافت. برخلاف شیوهٔ خشک و آموزگارانه ی بسیاری از جزوه ها و نوشته های سیاسی چپ، در هر صفحه از هر آنچه شعاعیان نوشته ، بی اغراق، سادگی و صمیمیتی

تبدار موج می زند که از امتیاز بزرگ اخلاقی و سیاسی او برمی آمد، یعنی حقیقت جویی، پرهیز از دگماتیسم و برخورد خلاق و توأم با اعتماد به نفس با تئوری ها و تاریخچه ی کمونیسیم.

شعاعیان می نویسند: « طبقه ی کارگر به درستی می داند که تیرباران کردن مغزها به بهانه ی زیان بخشی اندیشه ها، خود به سهم خویش گواه در ماندگی در برابر منطق نیرومندی است که نیرومندی از نیروی تاریخی متکاملتر آن تروایده است و از آنجا که پرولتاریا به استواری استخوانبندی منطق و فرهنگ خود از یکسو و فراز تاریخیش از سوی دیگر آگاهی دارد، پس هرگز از برخورد اندیشه ها هیچ دهشتی ندارد.» (همان ص ۶۸)

برای شعاعیان هیچ متنی، ولو از کلاسیک های مارکسیستی، متنی مقدس نیست. او با کنجکاوای جملات و واژه ها را می درد و تجزیه می کند و ارزیابی خودش را از آنها اعلام می دارد. او از معدود روشنفکران آغازین جنبش چپ است که مستقل می اندیشد، از هیچ رهبر بزرگ انقلابی بُت نمی سازد، و از همین جا نیز می تواند پاره ای از کاستی های انقلابیان بزرگی نظیر لنین را ببیند، و یا متوجه جایگاه واقعی دیگر شخصیت های تاریخی اکتبر باشد.

به تبع همین روش، در جایی که حمید مؤمنی در دفاع از استالین به تاریخ رسمی چاپ شوروی و قانون اساسی آن کشور استناد می کند، و در عوض تاریخدانان برجسته و متعهدی چون آیزاک دویچر یا ای اچ کار را «روشنفکر لیبرال»، «لاشخور جنازه ی تروتسکی»، و «کارشناس امپریالیسم» می نامد، شعاعیان نسبت به تاریخ واقعی شوروی و بغرنجی آن حساسیت بیشتری به خرج می دهد، هر چند خود او نیز به سبب کمبود منابع در آن زمان، به یکسوگی های دیگری درمی غلطد. تنش میان او و فداییان بر سر کتاب «انقلاب» و بسیاری مسایل دیگر او را به جدایی از چریکهای فدایی کشاند (ر.ک. «پنج نامه سرگشاده به چریکهای فدایی خلق ایران»). در سال شهادتش، او به کلی از جنبش فدایی بریده بود.

زخم انزوا، زبان تنهایی

یکی از موارد اختلاف مصطفی شجاعیان با انقلابیان دیگر، سبک نوشتاری و زبانی بود که او برای ابراز دیدگاههایش برگزیده بود. الگوی این زبان نحوه ی نگارشی بود که در نشریه ی «اندیشه و هنر» ترویج می شد: نثری که ظاهراً تأکید بر فارسی سره نویسی و اجتناب از عربی گرایی داشت، اما با افراط در این راه، با نیش قبر واژه های مرده به جای کلمات ساده ی روزمره، با استفاده از سینتاکس زبان انگلیسی بجای فارسی، و در نتیجه حالت «ترجمه وار» جملات، بدون هیچ ضرورتی، یک زبان اختراعی متظاهرانه به وجود آورده بود، که بیشتر از آنکه نشان دهنده ی نیازی فلسفی برای بیان باشد، حاکی از تکروی نویسندگان اش بود.

شجاعیان درجایی اشاره می کند که او با تأثیرگرفتن از احمد کسروی به این شیوه ی نثرگرایی، اما حقیقت آن است که، گذشته از وامگیری بعضی از واژه های کسروی، او زبان اش را تماماً مدیون «اندیشه و هنر» و سردبیر آن ناصر وثوقی بود. (از این نیز بگذریم که کسروی هرگز بر سر هر بخش و فصل کتاب اش گفتاری از پیامبریا امام، از نهج البلاغه یا قرآن نمی آورد. کاری که در فضای روشنفکری مارکسیستی آن دوران «شیک» و «خلاف جریان» به نظر می رسید!)

در همان سالها این سیاق نوشتاری، مورد تمسخر نویسندگان و مترجمانی بود که به طور جدی در راه گسترش افق زبان فارسی در پهنه ی واژگانی و بیان فلسفی و جامعه شناختی تلاش می کردند. روشن بود که برای یک انقلابی حرفه ای و مروج کمونیست، این زبان تا چه حد می توانست وخیم و انزوا آور باشد. اما انزوای شجاعیان ناشی از زبان ویژه ی او نبود. زبان او، به گونه ای نمادین، نشانه ای از تکروی آزادمنشانه ی مبارزی بود که نمی خواست تسلیم استالین زدگی آن روز جنبش کمونیستی ایران شود. درست به همین دلیل، به او اتهام زدند که حرفهای «ساواک» و ضدکمونیستها را تکرار می کند، که

کتابهایش در رژیم شاه به راحتی قابل چاپ هستند (جالب اینجاست که این اتهام را حزب توده در آن سالها به خود چریکهای فدایی می زد!). حمید مؤمنی با تمجید از «یک انقلابی اسپانیایی» یاد می کرد که چگونه تروتسکی {به قول او} «دشمن کینه توز پرولتاریا» را کشت [رامون مرکادر، استالینست، به حلقه ی داخلی تروتسکی در تبعید مکزیکو نفوذ و با تبر فرق سر او را دو نیمه کرد.] ، بدون اینکه حتا اشاره ای به نابودی میلیونها شهروند شوروی ، از جمله یک میلیون کمونیست ، به دست استالین بکند. آیا این بود رفتاری که کمونیست ها در قبال همزمان کمونیست ولی دیگراندیش خود اتخاذ می کردند؟ بهتان ، ترور شخصیت ، تهدید یا حذف فیزیکی؟ لجن مالی همزمی که تا دیروز رفیق بود ، بناگهان به عنوان «نشخوارگر حرفهای امپریالسم»؟ شاید از همین رو بود که مصطفی شاعیان، در عزلت گزینی کوچک خان جنگلی از پس «خیانت» یاران ، بازتابی از تنهایی خود می یافت ، و از زبان دل کوچک خان این شعرنیم را زمزمه می کرد که «به کجای این شب تیره بیاویزم قبا ی ژنده ی خود را ...» (XIII)

شهادت مصطفی شاعیان

میراث داراز «وبلاک شاعیان» درباره ی، چگونه به شهادت رسیدن مصطفی شاعیان شهید نهضت ملی ایران می نویسد : «مصطفی شاعیان و رمانتیسیم انقلابی» عنوان کتابی است از انوش صالحی که در آن به شرح زندگی و مبارزات مصطفی شاعیان می پردازد. «روایت شهادت» از فصل اول این کتاب در انتظار انتشار انتخاب شده است.

صبح روز پنجشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۵۴ صدای گلوله‌یی در خیابان استخر واقع در محدوده مرکزی شهر تهران طنین انداز می شود. در هوای سرد و یخزده ی صبحگاهی، مردمی که برای رفتن به سرکار و محلّ تحصیل از خانه‌هایشان بیرون زده اند به سمت محلّ شلیک گلوله کشیده می شوند.

لحظاتی قبل از آن، سرپاسبان «مجدرضا یونسی» مأمورگشت انتظامی مرکز-

مستقر در خیابان استخر - به فرد ناشناس و غریبه‌یی که در پیاده رو ضلع غربی خیابان استخر در حال تردد بود، ظنین شده بود.

فرد ناشناس کت زیتونی‌رنگ و مستعملی به تن داشت و با کیسه‌یی که روی دوش انداخته بود، سوءظنّ یک مأمور جزء کلانتری را به هر دلیلی برانگیخته بود.

بر اساس گزارش وقت ساواک ۱ به مناسبت پنجمین سالگرد وقایع سیاهکل، مأموران پنهان و آشکار ساواک و سایر نیروهای امنیتی در آماده باش کامل به سر می‌بردند و وظیفه داشتند هر مورد مشکوکی را بازرسی و در صورت بروز کوچک‌ترین شک و تردیدی، گزارش کنند.

ولی از دید باقی‌مانده ی کسبه آن زمان محلّ، سوءظنّ سرپاسبان یونسی بیشتر متوجّه ظاهر فرد ناشناس بود که او را شبیه دستفروش‌های خیابانی کرده بود؛ چرا که وجود چند سمساری در ضلع غربی خیابان و حضور گاه و بیگاه دستفروش‌های خیابانی، سبب اعتراض اهالی محل شده بود.

به هر دلیل، سرپاسبان تقاضای بازرسی کیسه همراه فرد مزبور را می‌کند. فرد ناشناس سرباز می‌زند و ظاهراً ناگزیر، کلتی را از زیرکت زیتونی‌رنگش بیرون می‌کشد و تیر اوّل را شلیک می‌کند. در این فاصله سرپاسبان یونسی که سخت ترسیده است، پشت ماشینی که روبه‌روی کوچه بن‌بست «عبداللهیان» پارک شده است، پناه می‌گیرد. کلت مرد ناشناس، قادر به شلیک دوباره نیست. پس مرد از عرض خیابان می‌گذرد ولی آن سوی خیابان، سر بن‌بست عبداللهیان، یکی از اهالی محل از گرد راه می‌رسد و از پشت او را به دام می‌اندازد. یونسی که شدیداً ترسیده است، از پشت ماشین بیرون می‌آید و با دستی لرزان، کلت خود را به طرف او می‌گیرد و در همان حال از طریق بی‌سیم تقاضای کمک می‌کند ولی چند ثانیه‌یی طول نمی‌کشد که هیکل نه چندان تنومند فرد ناشناس در برابر دیدگان سرپاسبان و تتی چند از اهالی محل، نقش زمین می‌شود. ۲ یک شاهد عینی که درست در چنین لحظاتی خود را از طبقه ی دوّم ساختمانی در نبش همان کوچه به پایین رسانده بود او را، در حالی که گردنش روی جدول حاشیه جوی قرار گرفته و سرش توی جوی آویزان بود، نقش بر زمین می‌بیند.



شاهد عینی می‌نویسد: «تشنج غریبی داشت. طوری که با هر تکانش پاسبان را، با آن هیکل گنده‌اش، از جا می‌پراند. یک کاپشن زیتونی، شبیه نیم‌تنه نظامیان به تن داشت؛ اما از نوع نامرغوب داخلی و رنگ و رورفته. قد و قامتش به نظرم کمی بلند آمد. حدود ۱۷۰ سانتی‌متر، شاید. موهای کم‌پشت و کمی روشن داشت. رنگش هم پریده بود. نمی‌دانم پوست روشنی داشت یا به علت آن وضع و حال چنین رنگ از رویش زائل شده بود. سراسر بدنش متشنج بود و معلوم بود تا چند لحظه‌ی دیگر تمام می‌کند. پاسبان، همچنان گیج و سراسیمه و در حال مکالمه با بی‌سیم، وقتی دستبند را به دست‌های «خرابکار» زد، زانوی راستش را کمی از تخت سینه او برداشت، مچ‌های دستبند خورده‌ی او را به زیر زانویش کشید و دوباره تمام سنگینی‌اش را روی او انداخت. بی‌سیم دست راستش بود و با دست چپ شروع کرد به بازرسی بدنی. اول به پاهای او دست کشید و بعد که رسید به کمرش، تازه گویا متوجه شد زیپ کاپشن او را هنوز باز نکرده است. شروع کرد به باز کردن زیپ و همین که لبه‌های کاپشن را کنار زد، نگاهش به فانوسقه‌ی افتاد که او از زیر به کمر بسته بود. من یک چشمم به پاسبان بود و چشم دیگرم به «خرابکار».

عرق از سر و روی پاسبان جاری بود و یک روند توی بی‌سیم داد می‌زد. بالاخره ماشین‌های شهربانی سر رسیدند، دو سه تا ماشین از «کلانتری مرکز» و چند تا هم بدون آرم. لابد از ساواک یا کمیته مشترک. با سر رسیدن آنها، مردم کمی پراکنده شدند و به پیاده‌روها عقب نشستند. سطح خیابان به اشغال نظامیان درآمد و دور و بر پاسبان و «خرابکار» کمی خلوت‌تر شد. همین لحظه بود که پاسبان دست به زیر کاپشن او برده و چشمش به فانوسقه افتاده بود. و این درست لحظه‌ی بود که جناب سرهنگ بی‌سیم به دست، از یکی از پیکان‌ها پیاده شد و داشت به «محلّ واقعه» نزدیک می‌شد. هیکل کشتی‌گیرها را داشت و قدش به ۱۹۰ می‌رسید. از هر یک از ماشین‌ها هم چند پاسبان و درجه‌دار و افسر پیاده شدند که به طرف کوچه‌ی بن‌بست می‌آمدند.»^۳

در این فاصله سرپاسبان یونسی که در حال بازرسی محتویات فانوسقه بود نارنجکی را بیرون می‌کشد و براساس دستور سرهنگ درحال فرار، آن را به

جوی کنار خیابان می‌اندازد. نظامیان، لباس شخصی‌ها و مردم عادی که با مشاهده نارنجک، خود را تا پیاده رو آن سوی خیابان عقب کشانده بودند، با منفجر نشدن نارنجک، کم‌کم ترس‌شان می‌ریزد و دوباره به محلّ واقعه نزدیک می‌شوند. چند نفر به سرعت، تن وارفته فردناشناس را که دیگر تکان هم نمی‌خورد، روی دست بلند می‌کنند و در صندلی عقب ماشین پیکانی می‌اندازند و خود هم سوار بر صندلی‌های عقب و جلوی آن به اتفاق سایر همراهان‌شان از آنجا دور می‌شوند. مردم هم مدّت زمانی در محلّ واقعه پرسه می‌زنند و با بازگویی جریان حادثه برای آنانی که تازه از گرد راه رسیده بودند، پی‌کار و زندگی خود می‌روند.

دو روز بعد روزنامه ی «کیهان» مورّخ شنبه هیجده ی بهمن ۱۳۵۴ میان انبوه عنوان‌های ریز و درشتی که همگی حکایت از سوءاستفاده‌های کلان مالی و تحت تعقیب قرار گرفتن «خرّم» مقاطعه‌کار معروف دارد، در کادر کوچکی خبر از کشته شدن یک تروریست می‌دهد و می‌نویسد: «بامداد پریروز مأموران انتظامی در خیابان استخر تهران قصد داشتند یکی از تروریست‌ها به نام مصطفی شعاعیان را دستگیر کنند. نامبرده به سمت مأموران مبادرت به تیراندازی کرد و مأموران ناگزیر شدند به تیراندازی وی پاسخ گویند. در نتیجه وی مورد اصابت گلوله واقع و به بیمارستان منتقل شد ولی تلاش پزشکان برای نجات او نتیجه نبخشید و درگذشت.»

ولی یک گزارشگر ساواک، مرگ او را به دلیل مسمومیت ناشی از بلعیدن کپسول سیانور قلمداد می‌کند و گزارش می‌دهد: «ساعت ۷/۴۰ روز ۵۴/۱۱/۱۶ سرپاسبان محمدرضا یونسی موتورسوار گشت کلانتری مرکز در خیابان استخر به شخصی که کیسه‌یی در دست داشت مظنون [شده] و به وی ایست می‌دهد و هنگامی که به قصد بازرسی به وی نزدیک می‌شود فرد مظنون به طرف مأمور تیراندازی و سرپاسبان یونسی با مهارت خود را از مسیر گلوله دور نگه داشته و سریعاً با بی‌سیم، درگیری را به کلانتری اعلام و بعد با او گلاویز شده و در حین درگیری، خرابکار از کپسول سیانور استفاده [می‌کند] و به زمین می‌افتد لذا با کمک رئیس کلانتری مربوطه که خود را فوراً به محل رسانده بود

او را به بیمارستان منتقل و در بیمارستان فوت می‌کند. از خرابکار مذکور یک قبضه اسلحه رولور شهربانی، یک عدد نارنجک و مقداری فشنگ و اوراق و کتب مضره کشف می‌شود.»^۴

در تهران ۲۹ سال پیش، لابد این خبر دهان به دهان گشته و از حوالی استخر به چند خیابان آن طرف‌تر رفته بود که زادگاه مصطفی بود یا از فرط تکرار چنین وقایعی که کم و بیش به طور روزانه در سطح شهر رخ می‌داد، مردم دیگر حوصله نداشتند شرح واقعه را برای افراد غایب نیز واگویی کنند. همان طور که شاهد عینی می‌نویسد: «برایم عجیب بود که [مردم] خیلی عادی با قضیه برخورد می‌کردند، درست مثل اینکه این اتفاقی است که روزی چند بار در هر گوشه و کنار شهر رخ می‌دهد و دیگر تازگی‌اش را از دست داده است»، خیابان استخر نیز ساعاتی بعد زندگی‌اش را از سر گرفت، میوه‌فروش‌ها و نفتی‌ها و ماشین‌ها با داد و فریاد و بوق و دود فراوان به کار خود مشغول شدند. اما این پایان ماجرا نبود. چند روز بعد کسبه‌ی محل شاهد حضور دو زن سرگردان و گریان بودند که به پی‌جویی حادثه آمده بودند. یکی از آنها، دو زن ناشناس را از حضور در آن محل بر حذر می‌دارد چرا که منطقه تحت کنترل ساواک بود و مأموران ساواک با عکسی از مصطفی در دست، در تک‌تک خانه‌های آن حوالی را به صدا در می‌آوردند. اما کم‌تر کسی او را می‌شناخت یا اقرار به شناسایی او می‌کرد. ولی مصطفی چند خیابان دورتر، چندان هم ناشناس نبود و با آنکه چندسالی از دیده‌ها پنهان شده بود با این حال، رد پایش در جابه‌جای پس‌کوچه‌های همان حوالی در محله‌ی آب انبار معیر باقی مانده بود؛ جایی که در آن به دنیا آمد و بیشتر عمر ۳۸ ساله‌اش را در همانجا به سر برد.

* یکی از شاگردان شهید شجاعیان نوشت: «من از شاگردان مصطفی شجاعیان بوده‌ام در سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸. در آموزشگاه حرفه‌ی هفت چنارونازی آباد. او که مهندس جوشکار بود در آنجا ریاضیات درس میداد. در سال ۴۸ من شاگرد اولش شدم. کتابی به من جایزه داد به نام «سردار جنگل» از ابراهیم فخرایی که هنوز هم آنرا دارم. در صفحه‌ی اول آن چنین نوشت:

«به آقای ... به خاطر موفقیت‌ها و استعدادی که در دروس ریاضی سال سوم

بروز داده اند، پیشکش. ضمناً آرزو دارم همان سان که در دروس خویش موفقیت به دست می آورند، این کتاب انگیزه یی باشد برای اینکه در شناسایی دوستان و دشمنان ملت ایران، ویافتن راه های اساسی خدمت به دوستان و مبارزه با دشمنان مردم، و همچنین گام نهاده درجاده های اصولی مبارزه و خدمت به جامعه، پیروزی های بسیار کسب کنند. مصطفی شجاعیان نوروز ۱۳۴۸"

بعدها فهمیدم که خودش هم کتابی به همین نام نوشته است. به من علاقه ی فراوانی داشت. من هم به او. انسانی بی نظیر بود. در تمام دوران دبیرستان تنها معلمی که دیدم به معنای واقعی آزادیخواه بود و از دیکتاتوری معلمی به دور بود، همو بود. روزگار تلخ و شیرین زیادی با هم داشتیم.» (XIV)

◀ منابع: زندگینامه مصطفی شجاعیان

(I) انوش صالحی- « جهان کتاب» سال دوازدهم، شماره ۵ و ۳۰ - ص ۲۸
 (II) مصطفی شجاعیان «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» - انتشارات مزدک - صص ۱۲ - ۱۱ و نگاه کنید به - ابراهیم فخرائی - « سردار جنگل»، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴، صص - ۵۴۱ - ۵۳۹
 (III) محمد کریمی- «برگهایی از تاریخ روشنفکری عصر پهلوی (۱)»؛ - سایت برهان

<http://borhan.ir/NSite/FullStory/News/?Id=3207>

(IV) انوش صالحی- « جهان کتاب» - صص - ۲۹ - ۲۸
 (V) محمد کریمی- «برگهایی از تاریخ روشنفکری عصر پهلوی (۱)»؛ - سایت برهان

(VI) انوش صالحی- «مصطفی شجاعیان و رمانتیسیم انقلابی نشر باران سوئد، در سال ۲۰۱۰
 (VII) مصطفی شجاعیان- « دربارہ ی کودتای ارتجاعی - استعماری » - وبلاک شجاعیان

(VIII) متین غفاریان به نقل از «خاطرات بهزاد نبوی از مصطفی شجاعیان» شهروند امروز ، ۷ مرداد ۱۳۸۶

(IX) عبدی کلانتری - « روشنفکران، روشنگری، و انقلاب» ، به مناسبت سی‌امین سالگرد انقلاب بهمن پنجاه و هفت - ۲۰۰۸ - صص ۱۰۵ - ۱۰۲

(X) پیمان و هابزاده «مصطفی شجاعیان: ناکامی سیاست جبهه‌ای در ایران و تئوری انقلاب»، روزنامه شرق- سه شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۱ و نگاه کنید به وبلاک شجاعیان

Peyman Vahabzadeh, "Mostafa Sho'aiyan: The Maverick Theorist of the Revolution and the Failure of Frontal Politics in Iran." *Iranian Studies* 40:3 (June 2007). 405-425.

(X I) هوشنگ ماهرویان «مصطفی شجاعیان - یگانه متفکر تنها» - نشر بازتاب نگار (۱۳۸۳) ص ۳۸

(XI I) پیشین ص ۱۰

(XIII) عبدی کلانتری - « روشنفکران، روشنگری، صص- ۱۱۶ - ۱۱۳

(XIV) میراث دار از «وبلاک شجاعیان به نقل از کتاب «مصطفی شجاعیان و رمانتیسیم انقلابی» از انوش صالحی

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- گزارش ساواک
- ۲- گفت‌وگو با تتی چند از ساکنان خیابان استخر (خیابان شهید مصطفی میردامادی فعلی)، تهران، پاییز ۱۳۸۲
- ۳- نشریه ی چشم‌انداز، شماره دوم، بهار ۱۳۶۶، چاپ پاریس، مقاله «شاهد عینی» نوشته ی وارطان میکائیلیان
- ۴- گزارش ساواک

<http://shoaiyan.persianblog.ir/post/4> -

فصل نهم

روایت عبدالله مستوفی در باره حکومت مشیر الدوله در زمان نهضت جنگل

عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» جلد سوم، در باره حکومت میرزا حسن خان مشیرالدوله در زمان جنبش جنگل اینگونه شرح می‌دهد: البته حالا که اجرائی قرارداد [۱۹۱۹] باید با مامشات سروصورت بگیرد، انگلیس‌ها هم ضدیت علنی با ریاست وزرای شخص محبوب وطن پرست با احتیاطی، مثل مشیر الدوله نکردند. شاید قبول مشیر الدوله هم که بدون هیچ گرفت‌و‌گیر، آن هم در چنین موقعی زیر بار مسؤلیت رفت بجهت همین اوضاع و احتمال توانائی برای خدمت بکشور بود. مشیر الدوله، در هفتم سرطان ۱۲۹۹ رئیس الوزراء و کابینه خود را در دوازدهم سرطان بشاه معرفی کرده، مشغول کار شد. مستوفی الممالک و مؤتمن الملك بعنوان وزراء مشاور و حاجی مخبر السلطنه نیز، با سمت وزارت مالیه، در این کابینه شرکت کردند.

میدانیم، مشیر الدوله از پانزده سال پیش تا اینوقت همواره، یکی از ارکان سیاست دولت و در اکثر کابینه‌های دوره مشروطه شرکت کرده، و دوبار هم رئیس الوزراء شد، و طرف اعتماد عامه بود، و رجال کشور هم همگی بدانش و تجربه او معتقد و نظریات سیاسی او را تصدیق داشتند. وجود وزیرانی مانند مستوفی الممالک و مؤتمن الملك و حاجی مخبر السلطنه در این کابینه نیز، از نقطه نظر داخلی، و حیثیت خارجی بسیار مؤثر، و اگر کابینه‌ای میتوانست در این موقع برای ایران کاری بکند و کارهای بی‌سررشته سه چهار سال اخیر را سروصورتی بدهد، این کابینه بود.

مشکلات کار

میدانیم کشتیهای بالشویک‌ها که برای تعقیب انگلیسها از بادکوبه بآبهای ساحل ایران آمده‌اند، از ۲۰ ثور همچنان در آبهای انزلی لنگر انداخته، خودسرانه یا

بدستور مراکز بالشویکی، بدشان نمی‌آید که از اهالی سواحل بحر خزر بالشویک‌سازی کنند، و آن‌ها را بر ضد مرکز بشورانند. چنانکه عده‌ای که از قرارداد ناراضیند دور هم جمع شده، و احیانا کمک‌های مادی و معنوی هم از طرف کشتیهای سواحل می‌بینند. این‌ها همان‌ها هستند که عنقریب دولت مشیر الدوله اسم متجاسرین را به آنها می‌دهد.

بالاختصاص که میرزا کوچک‌خان هم با قوای خود در جنگل و با افکار وطن‌پرستانه ولی ساده خود بدش نمی‌آید که از قوای آزادیخواه روس که در آبهای ساحلی ایران هستند بر ضد حکومت مرکزی عاقد قرارداد استقاده نماید و اگر وارد عمل نشده است فقط از راه عقیده و ایمان مسلمانی شخص اوست. و الا حول و حوش او حاضرند با آغوش باز بالشویک‌ها را بداخله ایران راه دهند، و اگر تجمع متجاسرین قوت پیدا کند، خیلی محتمل است که قوای او هم از دور او پاشیده، بمتجاسرین ملحق شوند و حتی خود او را هم خواه و نخواه باین کار بکشانند.

در آذربایجان هم جمعی با اسم جمعیت قیام، قیام کرده و از یکسال قبل در تبریز راه خودسری می‌روند و بعضی از بالشویک‌ها از قبیل دکتر جاوید و سید جعفر پیشه‌وری خود را جزو آنها کرده‌اند. عنوان آنها ضدیت با قرارداد و رئیس آنها شیخ محمد خیابانی یکی از وکلای مجلس دوره قبل است. اگرچه این آقا در نطقهای خود همواره خویش را طرفدار وحدت ملی و استقلال و تمامیت ایران معرفی، و همچو وانمود میکند که این ضدیت با مرکز ضدیت با قرارداد است ولی عملاً سه چهار ماه است تمام رؤسای مرکزی را از ادارات خارج کرده، حتی اسم آذربایجان را «آزادی‌ستان» گذاشته، سهل است این اسم را بالایی کاغذهای اداری هم چاپ کرده، و خیلی بعید بنظر می‌آید که این غائله بمسالمت ختم شود. علاوه بر این، طغیان کرده‌های مکرری و اسمعیل آقا (سیمینتقو) هم در نواحی سرحدی این ایالت. که تا ارومیه و خوی هم نفوذ کرده‌اند در کار، و مایه همه گونه نگرانی است.

قوای انگلیس هم بعد از شکست خوردن از بالشکویکها از بادکوبه بایران آمده، و از منجیل تا قزوین و همدان و کرمانشاهان و تا سرحد ایران و عراق عرب در

رفت و آمد، و چنین وانمود میکنند که برای جلوگیری از حمله احتمالی بالشویکهای سواحل ایران در این کشور رحل اقامت افکنده، و وزیر مختار انگلیس در تهران بیانییه‌هایی هم که اسم فرمان (!) روی آن میگذارد؛ در این زمینه صادر میکند، و باهالی تهران که خود در هیجان آوردن آنها شریک است اطمینان‌هایی میدهد. علاوه بر این، انگلیس‌ها در تربت- حیدریه خراسان هم یک قوه سه چهار هزار نفری دارند که معلوم نیست کی و چه وقت آنها را از ایران خواهند برد، و بنظر چنین می‌آید که این قوه را برای جلوگیری از حمله احتمالی بلکشویها بجانب هندوستان، در این نقطه نگاهداشته باشند. گذشته از اینها. قوه‌ای هم با اسم پلیس جنوب (اس پی آر) در فارس دارند که از ایرانیهای داوطلب با روسای انگلیسی و افسرهای هندی تشکیل کرده‌اند. بین این قوه هم با طوایف محلی که از راه وطن پرستی بر ضد آن هستند، دائما زد و خورد در کار است، و باز هم معلوم نیست که چه وقت این قوه را که در ایام جنگ، نمیدانم بچه فکر شاید بخیال تقسیم دو منطقه نفوذ قرارداد ۱۹۰۷ ایجاد کرده بودند، برهم خواهند زد، و ایرانیها را از برادرکشی خلاص خواهند کرد. قرارداد ۱۲۹۸ هم که وثوق الدوله بدون تصویب مجلس مقدمات اجرای کامل آنرا فراهم کرده، و قسمت مهم این اختلافات زائیده آن هستند، بحال خود باقی است.

ارمیناژ اسمیت در کار مالیه ایران مشغول مطالعه و گرم‌گرم تصمیمات خود را باجرا میرساند، و مقدمات جمع‌آوری سی هزار قشون با افسران انگلیس هم تهیه شده، وکلای فرمایشی وثوق الدوله هم انتخاب گشته، و برای تصدیق و تصویب قرارداد حاضرند.

جاسوسی در همه جا رواج دارد، و مطبوعات هم تحت سانسور دقیق نظمی و نارضامندی عمومی بمنتهای درجه رسیده است.

کارهای کابینه مشیر الدوله

مشیر الدوله در هیچیک از کابینه‌هاییکه در ایران تشکیل کرده است، بقدر این کابینه کم دوام خود کار نکرده است و بنظر همچو میرسد که مقتضیات کار را

موجود، و موانع را مفقود تصور کرده، و بهمین جهت با کمال اطمینان و قدرت، مشغول رتق و فتق امور شده، و از هیچگونه مجاهده کوتاه نیامده، و تا میتواند در پیشرفت امور سعی بکار میبرد.

توقیف اجرای قرارداد

مشیر الدوله توانست بانگلیس‌ها حالی کند که اجرای قرارداد بدون تصویب مجلس شورایی ملی عملی مخالف قانون داخلی و مراسم بین المللی است، و تمام این ضدیت‌ها که در سرتاسر کشور برپاست بر اثر همین عمل است و اگر ایران آرامی باید وجود داشته باشد، با این طرز عمل منافی است. انگلیس‌ها هم یا حس کرده بودند که قرارداد را نمیتوانند بزور بر ایران تحمیل کنند، یا خیلی از وکلای فرمایشی و ثوق الدوله مطمئن بوده و تصور میکردند که در آینده نزدیک میتوانند قرارداد را قانونی نمایند. در هر حال در مقابل این اظهارات مانع عملی نتراشیدند. مشیر الدوله در روزهای اول تشکیل کابینه خود بیانیه‌ای راجع بتوقیف اجرای قرارداد تا تعیین تکلیف قطعی از طرف مجلس شورایی ملی که اکثریت وکلای آن انتخاب شده بودند صادر کرده، و مردم را از عصبانیت اجرای قرارداد که واقعا کار بی‌منطق و بی‌سابقه‌ای بود بیرون آورد. ارمیتاژ اسمیت و مستر هارت بعنوان مرخصی دنبال کار خود رفتند.

این اقدام نفوذ معنوی کابینه را در نزد عامه زیاد کرد، و مردم هم در شنوایی و اطاعت خود نسبت باحکام و اوامر دولت افزودند. آزادی مطبوعات و موقوف شدن جاسوسی نیز، بیشتر بوجاهت کابینه افزوده، مردم از هر حیث راحت و امیدوار شدند، مشیر الدوله در احضار تبعیدشدگان قرارداد اقدام کرد. برادرم، آقا میرزا رضا را برای آوردن آنها تعیین، و با چند اتومبیل بکاشان روانه نمود. بعد از ده ماه تبعید، آقایان حاجی محتشم السلطنه و مستشار الدوله و ممتاز الدوله و ممتاز الملك و حاجی معین التجار بوشهری به تهران مراجعت کردند. و از طرف سران آزادی‌خواه و اصداد قرارداد استقبال شایانی از این آقایان بعمل آمده و تا یک‌هفته‌ای در منزل آقایان ازدحام و رفت‌وآمد برقرار بود.

سرکوبی متجاسرین

سرکوبی آشوب‌طلبان که در گیلان و مازندران بر عده خود افزوده بودند، و از بالشویک‌های ساحلی هم تقویت می‌دیدند نیز از لوازم بود.

قزاق‌های ایرانی، بعد از برهم خوردن دولت تزاری روس با سرکردگان روسی خود مشغول خدمت دولت بودند. ولی انگلیسها تا حدی جای روسها را در نزد روسای آنها گرفته، و عقد قرارداد و ثوق الدوله که عنقریب تمام قشون ایران را تحت امر انگلیسها می‌آورد، استراسلسکی رئیس دویزیون را بیشتر مطیع آنها کرده بود. سپهدار رشتی وزیر جنگ کابینه و ثوق الدوله هم از این اطاعت البته شکوه‌ای نداشت، ولی بعد از توقیف اجرای قرارداد. طبعاً در احساسات افسران ایرانی و روسی این دویزیون نیز تغییراتی حاصل شده، و بیشتر متوجه اوامر دولت ایران شدند.

مشیر الدوله عده‌ای از این نیرو را برای سرکوبی این متمرдин که در بیانیه خود اسم متجاسرین بآنها داد، مأمور کرد. در مازندران نتیجه خوبی از این عمل گرفت، و متجاسرین آنجا قلع و قمع شدند، در سمت گیلان که این آشوب‌طلبان تا حدود منجیل هم پیش آمده، حتی با قوای انگلیسی هم دست و پنجه نرم کرده بودند، نیروی قزاق مأمور گیلان آنها را جاروب کرده، از شهر رشت هم تا انزلی آنها را دواند. ولی در اینجا بواسطه کمکی که از طرف بالشویک‌های آب‌های ساحلی بآنها رسید، نیروی مزبور نتوانست از آنها نزع اسلحه کند، سهل است بموضع‌گیری در مقابل آنها هم موفق نشده بشهر رشت برگشت و در این محل موضع گرفت «۱».

اگرچه با این عقب‌نشینی متجاسرین قلع و قمع نشدند، ولی همین اقامت قوای قزاق در رشت، باعث عدم انتشار بالشویکها در نواحی گیلان شده، و احتمال پیوستن جنگلیها بآنها از بین رفت، و در آینده ممکن بود این نیروی شکست خورده را تقویت و متجاسرین را از انزلی هم بیرون کرد.

این اقدام کابینه مشیر الدوله، با نیمه تمامی که داشت خیلی بموقع و مناسب بود. انگلیسها هم که از توقف اجرای قرارداد ناراضی شده بودند، باید از این اقدام خشنود شده باشند. زیرا در هر حال اقامت این قوه بین آنها و بالشویکها که در

بادکوبه ضرب شست آنها را دیده بودند، فوز عظیمی بشمار می‌آمد. این قشون‌کشی از نقطه‌نظر داخلی هم قدرت دولت را در انظار زیاد کرده، سروصداهای سایر نقاط را فرومی‌نشاند. کار آذربایجان هم اگرچه در درجه دوم ولی بسیار مهم و لازم بود، که بالاخره باین زمزمه عدم اطاعت نیز خاتمه‌ای داده شود.

تجدید روابط روسیه و ایران

میدانیم که بعد از ۱۲۹۶ که سفیر تزاری روس بر اثر تغییر حکومت روسیه ایران را ترک گفت اگرچه سفارت ایران در دربار روسیه برقرار بود؛ ولی روابطی بین ایران و روسیه بالشویک در کار نبود. بالشویکها دوباره نماینده بایران فرستادند، و نماینده اولی براوین کنسول روس تزاری در اردبیل بود. این شخص وقتی بالشویکها روی کار آمدند، تلگرافی برئیس دولت بالشویک مخابره کرد، و خود را مطیع طرز جدید معرفی و انقیاد خویش را نسبت بدولت جدید اعلام نموده بود همینکه بالشویکها قدری دست و پای خود را جمع کرده، پیشرفت‌هایی برای آنها حاصل شد، ب فکر روابط با خارجه هم افتادند، و برای رام کردن روسهائی که در سایر نقاط عالم از عهد تزار بر سر کار بودند، در یکی از اعلانات دولتی خود براوین کنسول اردبیل را هم، برای همین اظهار اطاعت وزیر مختار روس در ایران اعلام داشتند. ولی برای این وزیر مختار خود اعتبارنامه‌ای نفرستادند. روزنامه‌ای که مأموریت این وزیر مختار در ضمن اعلانات آن نوشته شده بود بدست براوین افتاد، و با این اعتبارنامه (؟) به تهران آمد و چون محل سفارت در دست روسهائی سفید بود در هتلی اطای گرفت، و در بالای این اطاق بیرق داس و چکش برافراخت، و در روزنامه‌های آزاد آن روز آمدن خود را بسمت وزیر مختاری و حاضر بودن خویش را برای عقد قرارداد، مبني بر واگذاری تمام طلبها و امتیازات و الغای کاپیتولاسیون، اعلام داشت. این واقعه چنانکه سابقا هم بآن اشاره شده است، در زمستان سال ۱۲۹۶ بود.

کابینه مستوفی الممالک، که در این وقت حکومت ایران را در دست داشت،

البته، نمیتوانست با این اعتبارنامه و این وزیر مختار وارد مذاکره شود. گذشته از این، دولت بالشویک هم در روسیه گرفتار کلچاک، و چیزی نمانده بود که این سرکرده اوضاع بالشویکی را برهم زده، طرز حکومتی قدیم را معمول دارد. بنابراین براوین بی‌نیل مرام، در اوائل بهار سال ۱۲۹۷، بیرق خود را از بالای اطاق هتل محل اقامت خود پائین آورده دنبال کار خود رفت.

بعد از آن که دولت بالشویک کلک کلچاک را کنده و با دنیکن و ورانگل مشغول زد و خورد بود، مجدداً، ب فکر تجدید روابط با ایران افتاد. در کابینه قرارداد و ثوق الدوله کالامیتسف را بایران فرستاد. این سفیر در مازندران بخاک ایران قدم گذاشت، و طرحی مبنی بر شانزده ماده، که در آن تمام وعده‌های براوین را عملی میکرد، بوزارت خارجه ایران فرستاد، و حاضر بودن خویش را، برای عقد پیمان دوستی، بدولت ایران اعلام نمود. معلوم است، با سانسور روزنامه‌جات و سلیقه و ثوق الدوله، که دولت ایران را یکسره بدامان انگلیس انداخته، و مشغول بستن یا اجرای قرارداد کذائی، و خاک ایران را وسیله و راه رساندن مهمات برای ضدیت انگلیس با بالشویک‌ها قرار داده بود، باین سفیر اهمیتی نداد. حتی آمدن این فرستاده بالشویک را هم کسی توجه نکرد، و عامه خبری از سمت کالامیتسف، پیدا نکردند. همینقدر بعضیها دانستند که شخصی، باسم کالامیتسف بمازندران آمده، و، در ضمن حادثه‌ای. که محرک آن را هم نشناختند، کشته شده است.

بنابر آنچه گذشت، دولت بالشویک از فرستادن دو نفر نماینده، برای تجدید روابط هم، مثل مراسله‌ایکه قبل از اینها به اسد بهادر شارژدافر ایران نوشته، و در آن از تمام حقوق و امتیازات دوره تزاری صرن نظر کرده بود نتیجه‌ای نگرفت، و رابطه‌ای بین دولتین ایجاد نشد.

یک دو سالی از این وقایع گذشت. بالشویکها کلک دنیکن و ورانگل را هم کنده، دولت‌هائیرا که منشویکها از مملکت عظیم روسیه تزاری تشکیل، و بآنها آزادی داده بودند تصرف کرده، خود را بققاز رساندند.

دولت انگلیس، که از کمک‌های خود به کلچاک و دنیکن و ورانگل نتیجه‌ای نگرفته بود، تمام هم خود را صرف سرپا نگاهداشتن دولت قفقاز نموده، و تا

توانست آنها را بمرد و مال کمک کرده، و در این آخر سن‌گر هم کاری پیش نبرد. بالشویک‌ها بادکوبه کرسی قفقاز را گرفتند. و با ایران همسایه دیوار بدیوار شدند، سهل است، قوای خود را بعنوان تعقیب انگلیسها، آب‌های ساحلی ایران هم فرستادند، و در سواحل ایران لنگر انداختند، تا لامحاله بود و نمود و قدرت خود را بایرانی‌ها فهمانده، دولت ایران را بایجاد روابط با خود وادار نمایند، و چنان‌که میدانیم، قوای آن‌ها از ۲۰ ثور ۱۲۹۹ در آب‌های ساحلی ایران توقف نموده، و در سواحل این کشور مشغول بالشویک تراشی شده‌اند.

مشیر الدوله اول کسی بود که متوجه وضعیت شده، بعد از دو سال کج‌رویی وثوق-الدوله، ب فکر تجدید روابط با روسیه افتاد. بارشویو وزارت خارجه مراجعه و سواد مراسلات حکومت شوروی بشارژدافر ایران و مواد ارسالی کالامیتسف را گرفت، و موادی که زمینه قرارداد جدید بین دولتین بشود ترتیب داد.

در این وقت مشاور الممالک (مرحوم علیقلی انصاری) بعد از ناکامروائی در کنفرانس صلح ورسای که رئیس هیئت نمایندگان ایران بود، بسمت سفارت کبری در استانبول اقامت داشت. مشیر الدوله او را برای عقد پیمان دوستی مأمور مسکو کرد. مشاور الممالک از استانبول بققاز رفت. در آنجا اختیارنامه برای عقد قرارداد، و مواد زمینه قرارداد و دستور العمل‌های راجعه بچگونگی ورود در مذاکره را از مأمورین مخصوصی که از مرکز رسیده بودند دریافت داشت، و با همراهان خود بصوب مأموریت رهسپار گردید.

بنابراین، مشیر الدوله اول رئیس الوزرائی بود که مقدمات تجدید روابط دوستی بین ایران و شوروی را فراهم نمود، در آینده باز هم در این باب و چگونگی عقد این پیمان دوستی، شرح لازم را خواهم نگاشت.

استعفای کابینه مشیر الدوله و سبب آن

کابینه مشیر الدوله در سوم ماه عقرب ۱۲۹۹ استعفاء کرد. خود مشیر الدوله میگفت از کار خسته شده و احتیاج باستراحت دارد.

مردم سبب این استعفاء را عقب‌نشینی بی‌دلیل آتریاد رشت تا آقابابا که دست

خارجی در آن بخوبی پیدا بود حدس میزدند، و ضمناً قطع سیصد و پنجاه هزار تومان ماهیانه مساعده معمولی را، که انگلیسها از زمان کابینه وثوق الدوله بدولت ایران میپرداختند، در این استعفاء بی دخل نمی دانستند. بعضی هم میگفتند که انگلیسها میخواهند. استراسلسکی روسی رئیس قزاقخانه را عوض کنند و از خود رئیس بگمارند، و مشیر الدوله باین امر راضی نیست و بهم خوردگی میانه و اشکال تراشی انگلیسها مربوط باین موضوع است. اینها ظاهر امر و باطن مطلب غیر اینها بود. انگلیسها که از گرفتن یخ قرارداد و ماساندن آن مأیوس شده بودند، گرماگرم مشغول تدارک کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ بوده و برای عملیات خود شخص دیگری غیر از مشیر الدوله را لازم داشتند. اینجمله قدری توضیح لازم دارد.

از خواننده عزیز خواهش میکنم، با من همراهی کرده، اجازه بدهد که من برخلاف رویه خود قدری سیاست بافی کنم. زیرا کودتای ۱۲۹۹ یکی از وقایع بزرگ تاریخی این کشور است. باید در علل و اسباب آن درست دقت کرده و موجبات آن را از نقطه نظر مؤسسين آن کاملاً تحت مطالعه قرار داد. من نمیتوانم بخواننده عزیز وعده بدهم که خواندن این شرح و مطالعه این یافته های من، تفریحی داشته باشد، ولی سعی میکنم که لامحاله چیز خسته کننده ای از کار در نیاید.

سیاست بافی جز تلفیق و پس و پیش کردن مطالبی که بافنده و شنونده هر دو از آن آگاهند چیز دیگری نیست. بنابراین نمیتوانم قول بدهم که از مطالب گذشته چیزی را تکرار نکنم. منتها سعی میکنم که حتی المقدور در مکررات باشاره قناعت کنم و از بنجل آب کردن احتراز نمایم.

کودتا مسبوق بچه سوابقی بود؟

در مدت چهار سال اخیر، بخصوص از زمان کابینه آخری وثوق- الدوله، اولیای دولت ایران که دولت عظیم روسیه تزاری را تجزیه شده و این چماق بین المللی را شکسته و محو و معدوم میبنداشتند، سیاست دو طرفی منفی را که همیشه باید سیاست ایران بر آن محور بگردد، کنار گذاشته، و خود را یکسره به

دامان انگلیسها انداخته بودند. چنانکه چندبار نماینده دولت بالشویک روسیه را که وعده وا گذاشتن طلب‌های دوره تزاری و الغای کاپیتولاسیون و تمام امتیازات را هم می‌داد، رد کرده، حتی یکی از آنها، کالامیتسف در مازندران نطفه هم شده بود.

ولی بالشویک‌ها در آن روزها سرمست اصول موضوعه کارل مارکس بوده، اعتنائی باین بی‌اعتنائیها نمی‌کردند، و بهترین طرز انتشار اصول کارل مارکس و جلوگیری از امپریالیزم انگلستان را که در روسیه خود آنها را هم آرام نگذاشته، برای آنها کلچاک و دنیکن و ورنگل می‌تراشید، همراهی باملل ضعیفه، در حقیقت دستگیری از قربانیهای امپریالیزم دولت تزاری روس می‌دانستند، و بهمین جهت می‌خواستند دست افتاده‌های رژیم تزاری را بگیرند، و رفتار روسیه سابق را جبران کنند، و از اینراه دشمن عمومی برای امپریالیزم انگلستان پیدا کرده، و ریشه امپریالیزم را از جهان براندازند. هنوز مدت زیادی از مرگ کارل مارکس نگذشته، و اشخاصیکه اصول مسلم او را از خود او شنیده بودند، در میان بالشویک‌ها زیاد بودند. هنوز منظورات مادی آنها را از اصول کارل مارکس منحرف نکرده، واصل مسلم‌های خود را فدای منافع آبی نمی‌کردند. سهل است، برای جلب قلوب ملل ضعیفه و خیر رساندن بآنها، فداکاریها و گذشت‌هایی هم داشتند، و مخصوصا علاقه نشان می‌دادند که سایر ملل آنها را مردمانی عادل و منطقی و پشتیبان حق و عدالت بشناسند. اجمالا مثل امروز نبودند، که نمک بخورند و نمکدان بشکنند، و بعد از چهار سال مهمانی حالا که می‌خواهند انشاء الله زحمت را کم و گورشان را گم کنند، یک مشت قفقازی کتو گریخته را بکشور ما بریزند و بعضی ایرانیهای وامانده و از همه‌جا بیخبر را تحریک نموده، از صد یک بلکه هزار یک اهالی آذربایجان برای نهصد و نود و نه نفر دیگر آنها مدعی بتراشند، و در مملکت آرام ما آشوب برپا کنند، و بین ملت و دولت متحد ایران دوگانگی بیندازند، و از همه بدتر، بطور غیر مستقیم در کشور ما بترویج امپریالیزم پرداخته مردم این کشور را به‌خواهی از رقبای خود وادار کنند، و نمایندگان آنها در مجامع بین‌المللی اینقدر بی‌منطق حرف بزنند، که من بعد کسی بهیچ قول و قرار آنها نتواند اعتماد کند.

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

باری، بعد از آنکه بالشویکها بطوریکه میدانیم تمام طرق عادی از قبیل نوشتن بشارژدافیر ایران، و فرستادن نماینده و وعده الغای کاپیتولاسیون و امتیازات و واگذاشتن طلبهای دوره تزاری را امتحان کرده، و حتی در اعلامیه‌های عمومی خود هم این گذشت‌ها را اعلام نموده و نتیجه‌ای نگرفتند، برای اینکه بود و نمود خود را بچشم و گوش زمامداران آن روز ایران بکشند و همسایگی و توانائی خود را بعاقدين قرارداد ۱۲۹۸ «شیرفهم» کنند، مجبور شدند عده‌ای از قشون خود را که برای راندن انگلیسها از قفقاز به بادکوبه فرستاده بودند، بعنوان تعقیب انگلیسها بسواحل ایران روانه نموده، و این عده را که در کشتیهای خود در آبهای سواحل بحر خزر لنگر انداخته بودند نگاهداری کنند، و در سواحل ایران بتحریکات بالشویکی پرداخته، مردم را که از قرارداد و ثوق الدوله رنجور بودند، برضد حکومت مرکزی بشورانند و اگر از طرف قوای دولت ایران بر این یاغی‌های داخلی فشاری وارد آید، از یاغیان جانب‌داری کرده بوعده‌های همراهی خود آنها را سرپا نگاهداشته و احیانا با قوای ایران که بسرکوبی این یاغیان می‌آیند دست و پنجه نرم نمایند. تا دولت ایران مجبور شود با آنها وارد مذاکره صلح و صفا شده و رابطه بین طرفین ایجاد شود.

سیاست دوطرفی مشیر الدوله

چنانکه دیدیم، مشیر الدوله اول کسی بود که بعد از چهار سال کجروی زمامداران کشور متوجه وضعیت شده، رویه بی‌اساس سیاست یکطرفی را تغییر داده، خود را رئیس الوزراء دلسوز کشور خویش و طالب منافع مشروع همسایه‌ها، معرفی کرد. از يك طرف، اجرای قرارداد و ثوق الدوله را متوقف نموده، و برای عقد قرارداد دوستی سفیر بدربار دولت روسیه شوروی فرستاد، و از طرف دیگر برای جلوگیری انتشارات بالشویکی، قشون بجانب متجاسرین فرستاده، و زمزمه تجدید انتخابات وکلای فرمایشی و ثوق الدوله را که برای ضدیت با انگلیس آغاز شده بود خاموش نمود، تا برای هیچیک از دو رقیب مزیتی قائل نشده، و در هر حال نفع کشور خویش را رعایت کرده باشد.

منافع این سیاست برای انگلیسها

بنظر میرسد، که سهم انگلیس در این رعایت منافع کمتر از روسیه منظور شده باشد. ولی اگر بدقت ملاحظه شود، فرستادن قشون برای سرکوبی متجاسرین که در آن وقت درجه روابط آنها با بالشویکها و دلبستگی بالشویکها با آنها درست معلوم نبود، کار کوچکی بشمار نمیآید. زیرا ممکن بود همین قشون‌کشی برضد یاغیان داخلی، مقدمه جنگ با خارجی بشود، و بالشکویکها را بجانب ایران بکشاند. از این هم که تنزل کنیم، حائل شدن قشون ایران، بین بالشکویکهای ساحلی و انگلیسها که از منجیل تا قزوین موضع گرفته بودند، برای انگلیسها خیلی ذیقیمت، و قوه بی‌طرفی بود که بین این دو قوه که در بادکوبه باهم جنگیده بودند حائل شده، و از تماس مستقیم آنها با یکدیگر جلوگیری میکرد.

خواننده عزیز توجه دارد که اگر زد و خوردی بین این دو قوه پیش می‌آمد، انگلیسها نمیتوانستند جلو بالشویکها بند شوند. بالشویکها، که کلچاک و دنیکن و ورائگل، یعنی سرکردگان روسی انگلیس مآب را مغلوب، و در بادکوبه با خود آنها هم جنگیده، و آنها را بدریا ریخته، سهل است تا ساحل ایران هم آنها را تعقیب کرده،

حتی در خاک ایران هم از آنها غنیمت‌هایی بچنگ آورده‌اند، اهمیتی باین قشون شکسته که بین قزوین و منجیل جمع‌آوری شده بود، نمیدادند. پس وجود بینابینی قوه دولت ایران که سفیر آن برای عقد قرارداد دوستی بین طرفین از قفقاز در شرف حرکت بجانب مسکو است، و بالشویکها با کمال بی‌صبری منتظر او هستند، برای انگلیسها فوز عظیمی بشمار می‌آید.

از طرف دیگر، فرستادن سفیر برای عقد قرارداد بمسکو، که شاید انگلیسها این عمل را گناه نبخشیدنی مشیر الدوله، میدانستند، اگر از نقطه‌نظر انگلیس هم ملاحظه شود، بیشتر نفع انگلیسها بود. زیرا در هر حال سبب میشد که بین دولت ایران و شورویها روابط دوستانه برقرار شده، و از نزدیک شدن بالشویزم بهندوستان طبعاً جلوگیری بعمل آید.

والدین همان اولیایان محکوم با اعدام است

اگرچه بعضی معتقدند که آمدن بالشویکها بآبهای ساحلی ایران اصلاً بامر دولت شوروی، و مراکز بالشویکی نبوده، بلکه جوان ماجراجویی از بالشویکها، موسوم به اولیایان، در موقع شکست انگلیس در بادکوبه عده‌ای دور خود جمع کرده، و اسلحه و مهماتی از قفقازها که بعد از ورود بالشویکها بلاصاحب مانده بود، در چند کشتی ریخته و بعقیده خود برای تعقیب انگلیسها و دشت و فتح بالشویکی در ایران، بسمت ساحل انزلی آمده و در آنجا لنگر انداخته و کر و فری داشته است. چنانکه پس از چندیکه مراکز بالشویکی از قضیه مستحضر شده‌اند، اولیایان را به «چکا» تسلیم نموده، و این محکمه انقلابی او را با اعدام محکوم کرده است. منتها چون اولیایان در این خودسری سوءقصدی نداشته است، اولیای دولت شوروی یکنفر مستحق اعدام را پیدا کرده، با اسم اولیایان بدیار عدم میفرستند، و اولیایان واقعی را با اسم مستعار والدین بایران روانه میکنند که در ظاهر وهنی برای حکم «چکا» حاصل نشود و یکنفر جوان با حرارت و کفایت تلف نگردد، و این والدین منشی رفیق شومیاتسکی سفیر کبیر شوروی در تهران بود، و مدتی در این کشور بسر برده، و بعد از آنکه آنها از آسیا افتاده، بوطن خود برگشته است. من این جمله را از آقای علی اکبر دهخدا که با شومیاتسکی و خود والدین خصوصیت داشته است، شنیده‌ام. شاید بعضی از رجال امروز که در آنوقت برای سفارتخانه‌های هردو طرف آتش‌بیاری «ا» میکردند نیز، از این داستان بی‌خبر نباشند.

نمیتوان معتقد شد که مأمورین سیاسی و نظامی انگلیس در ایران، در آن روزها که البته همه‌گونه وسیله خبرگیری داشته‌اند، از این حقایق بی‌اطلاع بوده، یا توجهی باین وضعیت نداشته‌اند. بر فرض اینکه، موضوع اولیایان را هم از قصه‌های تاریخی و مناسبات بعد از وقوعی بدانیم که رفیق شومیاتسکی، بعد از اینها، برای اثبات بی‌سوء قصدی بالشویکها نسبت بایران، علاقه بانتشار آن داشته، و قصه‌سرایی کرده باشد، آیا همین بیکار ماندن بالشویکها در آبهای ساحلی ایران، که اقدامات نظامی خود را منحصر بهمان یکدفعه‌ای کرده بودند که از طرف قشون ایران در بندر انزلی، فشار بمتجاسرین وارد آمده بود، دلیل

باهر بی‌سوء قصدی آنها نسبت بایران نبوده، است؟ آیا تجمع قوای انگلیس در بین منجیل و قزوین، بمنزله چماق نشان دادن و تحریک بالشویک‌ها نبوده، و اگر آنها سوء قصدی بایران داشتند همین اقدام آنها را بیشتر بداخله ایران دعوت نمیکرده، و بهتر نبوده است که انگلیسها قولی را که در بدو کابینه مشیر الدوله داده بودند، عملی کرده، زودتر خاک ایران را از قشون خود پاک کنند؟ و بگذارند ایران کار خود را با بالشویک‌ها، دوستانه سروصورت داده و ضمناً هندوستان و بین‌النهرین آن‌ها هم از نفوذ انتشارات بالشویکی محفوظ ماند؟

انگلیسها چرا راه کج می‌رفتند؟

پس، این رویه که هم برخلاف میل ملت انگلیس و هم بر ضرر ایرانیها، و هم موجب ناراضامندی بالشویکها بود، یا بهتر بگوئیم بایع و مشتری و دلال هر سه را میرنجانند، برای چه مقصود، و دولت انگلیس این طرز عمل را برای حصول چه منظور اتخاذ نموده بود؟ دولت محافظه کار انگلیس در این یکی دو ساله بعد از جنگ بین الملل بوسیله مالیاتهای جنگی که از ملت وصول میکرد، توانسته بود از محازای پوزه شیر شبه‌جزیره اسکاندیناوی (سوئد و نروژ) تا سرحد ایران، از فنلاند و استونی و لتونی و لیتوانی و لهستان و چک اسلواکی و رومانی و بلغار و ترکیه، دیواری بین اروپا و روسیه ایجاد نماید، و باین وسیله مانع نفوذ عقاید کمونیستی باروپا، و بالنتیجه بانگلستان بشود و از این جهت خاطرش آسوده بود.

ولی برای هندوستان، مستعمره زرخیز قدیمی، و بین‌النهرین شکار تازه او از جنگهای بین الملل، هنوز فکری نشده، و در حقیقت این دیوار دوره بالشویزم، از سمت ایران بازمانده، و قرارداد وثوق الدوله و بدست آوردن اختیار مالی و اداری و قشونی ایران هم که باید این کل دیوار را سد کند، دچار عدم قبول ایرانیها، و بالاخره اجرای آن گرفتار توقیف و تعطیل گشته بود. پس چه باید کرد، که هندوستان و بین‌النهرین، از انتشارات این بالشویکهای خبیث مصون ماند؟

باید در ایران کودتایی برپا داشت، و دیکتاتوری برای این کشور تراشید که دست بالا کرده، به پول و قوه خود ایرانی‌ها، کل «۱» این دیوار دور بالشویزم را ببندد.

بنابراین، در این اوقات، تمام حواس مأمورین سیاسی و نظامی انگلیس در ایران، صرف برپاداشتن کودتا، و آب گرفتن خشت و گل برای بستن این کل دیوار بود، و بازار ایران را از آنچه بود آشفته‌تر میخواستند و توجهی باین اقدامات کابینه مشیر الدوله که منافع زیادی هم برای آنها داشت، نداشتند و چون میدانستند که با مشیر الدوله نمیتوانند عملیات مقدماتی کودتا را انجام کنند، اشکال تراشی‌هایی هم برای پیشرفت کار او میکردند. عقب‌نشینی آتریاد رشت، تا آقابابا، و خواستن تغییر استراسلسکی که هردو فقره، برای برپا داشتن کودتا نافع بود، از این راه بوده است.

شاید مشیر الدوله هم از تدارکات مقدماتی کودتا بوئی برده، و حساب عاقبت کار را کرده، و بموجب عادت و رویه خود که هر وقت افکار داخلی و خارجی را مخالف مصلحت ایران میدید، خود را برکنار میگرفت، این بار هم ببهانه خستگی و احتیاج بااستراحت، جاخالی کرده، و میدان را برای عملیات کودتا بلامعارض گذاشته باشد.

عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه»

جلد سوم، نشر زوار، - ۱۳۴۳. - صص ۱۴۱ - ۱۲۴

فصل دهم

توطئه مجدد روسیه شوروی و عمال داخلی آنها برضد میرزا کوچک خان

گیلان تحت حاکمیت کمونیست ها

خسرو شاکری شرح می دهد: «کودتای کمونیستی در پایان ماه ژوئیه ی ۱۹۲۰ (اوایل مرداد ۱۲۹۹)، که با قصد رادیکالیزه کردن انقلاب ایران پیش از گسترش آن به بقیه ی شرق صورت گرفت، پی آمدهای پر دامنه ای نه فقط برای جنبش انقلابی گیلان و حرکت آزادی بخش آن بلکه برای سرنوشت کمونیسم در ایران و کشورهای همسایه برجای نهاد. حکومت کمونیستی در گیلان به تناوب تا ماه اردیبهشت ۱۳۰۰ (مه ۱۹۲۱)، که ائتلاف جدیدی با جنبش جنگل از آن شکل گرفت، تداوم یافت. این دوره مهیم ترین فصل در حیات ج. ش. س. ا. را در بر می گیرد.

«... در دو اعلامیه ای که کودتاچیان در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۲۹۹ (۳ اوت ۱۹۲۰) صادر کردند، «کمیته شورای انقلابی آزاد کننده ایران» رهبری تازه ای را به قرارزیر معرفی کرد: احسان، خالو قربان، رضا خواجهی، علیخان زاده، رضا آقا زاده، بهرام آقاییف، و میر جعفر جواد زاده (پیشه وری). سه نفر نخست همکاران پیشین کوچک خان، و چهار رهبر بعدی از حزب کمونیست ایران بودند. کابینه انقلابی جدید کامبیش مثل قبل بود: احسان، کامیسر ارشد و کامیسر روابط خارجی؛ آقا زاده، کامیسر مالییه؛ جواد زاده کامیسر جنگ؛ کنگاوری، کامیسر آموزش؛ آقاییف کامیسر کشاورزی؛ علیخان زاده، کامیسر بازرگانی و ارتباطات؛ و سید جعفر محسنی، کامیسر دادگستری. (۱)

بحث انقلاب ایران در باکو

«در فاصله یکم تا هشتم سپتامبر ۱۹۲۰ (هفتم تا هفدهم شهریور ۱۲۹۹)، «نخستین کنگره ملل شرق»، تحت حمایت انترناسیونال کمونیستی، در باکو برگزار شد.

هدف آن ظاهر آندوین یک برنامه عملی برای آزادی مردم شرق بود. با این حال، قصد واقعی کنگره بهره‌گیری از پتانسیل انقلابی شرق به عنوان یک اهرم چانه زنی در مذاکراتی تجاری بود که در آن زمان بین روسیه شوروی و دولت ائتلافی لیبرال - محافظه کار بریتانیا جریان داشت.

افزون بر سلطان زاده، حیدرخان عموألی و آقازاده (که پیش از این در باکو بودند) یک هیئت نمایندگی ۲۰ نفره به رهبری روزنامه نگاران کمونیست، حسابی و ذره «به عنوان نمایندگان ایالات مختلف ایران»، در ۲۷ اوت (۵ شهریور) انزلی را برای حضور در کنگره باکو ترک کردند. بنا بر گزارشها، از ۲۰۵۰ شرکت کننده در کنگره، ۲۰۲ تن ایرانی بودند. با این حال، مهم ترین جنبش انقلابی شرق، جنبش جنگل، که تنها چند صد کیلومتر دورتر از آنجا جریان داشت - بی تردید عملاً - مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت، همچنان که رهبران کوچک خان نیز به کنگره دعوت نشد.

هرگروهی برای هدف خود در کنگره حضور یافته بود. برای مثال (همچنان که پیشتر ملاحظه شد)، کمونیست های ایرانی که با سیاست های رادیکال رفقای چپ شان به رهبری سلطان زاده مخالف بودند، به طور غیررسمی مشغول زد و بند بر سر تغییر سیاست بودند و بعداً موفق به تشکیل «کنگره» ای برای خود شدند که کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، منتخب کنگره انزلی، را برکنار کند و به جای آن کمیته جدید به رهبری حیدرخان عموألی انتخاب کند. اقدام آنان ظاهراً با پشتیبانی جدی طرفداران استالین در قفقاز، اورژونیکیدزه و همکارانش، روبه رو شد. در این تلاش ها نمایندگان کوچک خان که به تازگی از مسکو دیدار کرده بودند، کمک زیادی به آنان کردند.

دو نماینده ج. ش. س. ا. برنامه ای به هیئت رئیسه کنگره گفتند که به جز چند استثنا، هیچ یک از کسانی که به نام ایران در کنگره باکو حضور یافته اند نماینده مردم با دولت انقلابی ایران نیستند. با توجه به این که «ایران مرکز تمدن شرق است و همیشه نقش مهمی در شرق ایفا می کند»، نمایندگان کوچک خان درخواست کردند که توجه ویژه ای به مسئله ی ایران مبذول شود و در کمیته جداگانه ای که پیشنهادهای مشروحاتی به آن تقدیم خواهند کرد، مورد بحث

قرار گیرد. افزون بر این، آنان رونوشت دونامه کوچک خان به لنین و آذرگم (کمیته انقلابی آذربایجان شوروی) را در میان نمایندگان توزیع کردند. یک روزنامه گرجی گزارش داد که «این نامه ها پرازنکوهش های تمام عیار از کمونیست ها به خاطر خیانت و جنایت هایشان علیه زحمتکشان ایران بود.»

هرچند، نشانه ای در دست نیست که هیئت رئیسه مسائل مطرح شده توسط نمایندگان ج. ش. س. ا. و نامه ها را اصولاً مورد بحث قرار داده باشد، بنا بر گزارش هایی، کوچک خان اظهار داشت که نکوهش های وی «به حق» بود و «مسئولیت این اعمال (به عهده) گروه کوچکی است که به طور مستقل وبدون اجازه مسکویا باکو عمل می کردند.» به کوچک خان «اطمینان داده شد که افراد مسئول محاکمه و مجازات خواهند شد.» بنا به گزارش ها، وی پذیرفت که با بلشویک ها، باهدف رسیدن به یک اتحاد مؤثر، تجدید رابطه کند.

در جلسه هیئت رئیسه شورای اجرایی اقدام و تبلیغات (APC) منتخب کنگره باکو به شکایت های کوچک خان و همفکران حیدرخان گوش فرا داد. گروه مخالف سلطان زاده به رهبری حیدرخان به شورا گفت: «جدایی از کوچک خان به عنوان نماینده طبقات ملی و انقلابی ایران» نتیجه «نقض سیستماتیک قطعنامه حزب کمونیست ایران و تاکتیک های به توافق رسیده» و نیز «بین عملی کامل اعضای کمیته مرکزی، بود که ناتوانی شان را در جلب سایر بخش های خواهان انقلاب مردم نشان دادند.» در همین سند تصریح می شد که این تحولات «موجب آشفتگی در کلیه امور حزبی شده و... آثار تخریبی بسیاری بر آرمان انقلاب در شرق برجای نهاده است.» به گفته آقایی و پلاستون، هیئت رئیسه شورا با تصویب قطعنامه زیرا در ۱۷ سپتامبر (۲۶ شهریور) از گروه حیدرخان جانبداری کرد: «موضع ما در ایران به دلیل سیاست ناکار اعلام یک «جمهوری سوسیالیستی» در آنجا، به خطر افتاده است... اجرای زود هنگام برخی تدابیر ظاهراً کمونیستی» که به غارت آشکار (پهلومی زند)، مردم ایران را در تضاد با خود قرار داده و سیاست حکومت شاه و موضع انگلیسیان را تقویت کرده است.» (۲)

« ... به دنبال کنگره باکو، یک «تغییرسیاست» پیش آمد، که استعفای مشیرالدوله و به دست گرفتن کنترل کامل دولت ایران از سوی انگلیس به آن شتاب بخشید. در این فضای جدید، احسان و همکار نزدیک گرد وی، خالو قربان، نامه دیگری به کوچک خان نوشتند و در آن خواستار وحدت دوباره نیروهایشان شدند. (تلاش های پیشین برای سازش از طریق اعزام نماینده هرگز پاسخ «رضایت بخشی» نیافته بود.)

در این نامه کوچک خان به خاطر «سیاست بد» و تغییر دادن دیدگاههایش تحت تأثیر مشاوران و لذا خنثی شدن تلاش هایش و نیز منحرف شدن از راه آزادی مورد سرزنش قرار گرفته بود. با این حال احسان و خالو قربان امیدوار بودند که دوباره با وی متحد شوند. آنان ابراز تأسف کردند که وی پس از «به راه انداختن امر انقلاب، درخواست از نیروهای بلشویک برای آمدن به ایران و فرستادن افرادش به جنگ با دولت» به جنگ عقب نشسته بود. آنان کودتای ۹ مرداد (۳۱ ژوئیه) را به عنوان یک وظیفه «وجدانی» و «فداکاری» در راه آزادی قابل توجیه داشتند، وی را به خاطر امضای قرار داد ۱۹۱۸ با انگلیسیان نکوهش کردند. با این همه اقدامی علیه او به عمل نیاوردند - و خواستند که وقت را برای اتحاد دوباره از دست ندهند، زیرا سیاست جهانی در «تغییر و پیشرفت» است و «به تدریج به سود ما و دوستانمان جهت گیری می کند». ایشان ابراز اطمینان کردند که در «جنگ جهانی برای آزادی» آنان «بر همه موانع چیره» شوند.

کوچک خان در پاسخی بلند بالا، به تاریخ ۱۶ آبان ۱۲۹۹، از همکاران سابق خود به خاطر ابراز «احساسات دوستانه» شان سپاسگزاری کرد. وی گفت، ناسزاهای شخصی را به دیده نمی گیرد و فقط به اتهاماتی پاسخ می دهد که به انسانیت و حقیقت مربوط می شود.

وی در دفاع از تصمیمات ناشی از «سیاست بد» خود گفت که افکار عمومی سرمایه ای به مراتب بزرگتری از «آتش و شمشیر» برای یک جنبش ملی است. تبلیغات صادقانه، عشق به میهن و احترام به آداب و سنن ملت بیش از ارتش های بسیار مجهز کار است. مردم شرق، به ویژه ایرانیان، با سنت

های مذهبی و فرهنگ و تمدن غنی شان، هرگزایدنولوژی های افراطی یا خشن را بر نمی تابند. قصد همه جنبش ها نابودی یک دشمن یا ترویج یک ایده است. نابودی دشمن مستلزم نیروی نظامی است، اما ترویج یک ایده مرآت و زمان می طلبد.

وی منکر آن شد که بلشویک ها را به ایران دعوت کرده باشد، اما خاطر نشان کرد زمانی که وارد شدند «تحت شرایط معینی» آنان را پذیرفت: وی تأیید کرد که رژیم جمهوری اعلام کرده و با توجه به «پای فشاری شوروی ها» دست به عملیات انقلابی زده است. کوچک خان به آنان یاد آوری کرد که وی به این دلیل صحنه را ترک کرده بود که برخی «مأموران شوروی شرایط مورد توافق را زیر پا نهادند» و احسان و خالو قربان «در کارهای غیر قانونی» به آنان پیوسته بودند. چرا شوروی ها توافق انزلی را رعایت نکردند؟ چرا آنان جمهوری ایران را که دررشت تأسیس شد، به رسمیت نشناختند؟ چرا مسکو به تلگرام های رسمی فرستاده شده از سوی ج. ش. س. ا. پاسخ نمی داد؟ چرا نیرو پشت نیرو بدون اجازه کمیته انقلابی وارد می شد؟ چرا تبلیغات غیر مجاز کمونیستی انجام می شد؟ چرا حقوق مالکیت و حرمت زنان نقض می شد؟ چرا کالا و مواد غذایی از رشت به قفقاز برده می شد؟ کوچک خان نوشت، همه این کارها به عنوان نخستین گام در راه یک انقلاب سوسیالیستی، از رژیم جمهوری یک «مضحکه» ساخت، و او برای نجات انقلاب از سقوط، و پیشگیری از نقشه های آبوکف برای به قتل رساندن خود وی و انجام یک کودتا، به جنگل رفته است.

کوچک خان، دستاوردهای خود طی دو ماه حکومت برگیلان را برای آنان بر شمرد، ایشان انقلاب را گسترش داده و اذهان مردم را به خود جلب کرده بودند؛ مردمی که با خرسندی به آنان کمک می کردند و پول می دادند: وثوق استعفا داده بود؛ قرارداد ۱۹۱۹ به حال تعلیق درآمده بود؛ شاه مرعوب و آماده جا به جایی پایتخت به اصفهان شده بود؛ وانگلیسیان درحال عقب نشینی بودند. اگر اوضاع به همین منوال پیش می رفت، تهران ظرف یک ماه و نیم به تصرف درمی آمد و بقیه ایران نیز به آنان می پیوستند. اما طی سه ماه ونیم

گذشته کارهای احسان و متحدان بلشویک وی گیلان ثروتمند را به فقر کشانده و نفرت عمومی از انقلاب را برانگیخته است. بسیاری از بچه ها مردند و زنان مورد تجاوز قرار گرفتند. ایرانیان سرخورده از انقلاب، اکنون سوسیالیسم و بلشویسم وحشت دارند و در جنگی مقدس علیه آنان سلاح برمی گرفتند. وی گفت، فقط تغییر سیاست می تواند اعتماد مردم را بازگرداند. آنان باید به یک توافق قطعی، ناگسستگی و مکتوب با رهبران شوروی برسند، (رهبرانی) که هرگز به وعده های شفاهی پای بند نبودند. همانطور که قضیه آبوکف نشان داده بود، اشتباهات آنان جنبش آزادی خواهانه را خفه و انقلاب ایران را تقریباً از بین برده بود. اما شاید می توانستند صدمات وارده را جبران کنند. مادام که جنبش در خدمت مردم و حافظ حقوق انسان ها بود، مهم نبود چه کسی آن را رهبری می کرد. وی در پایان گفت: در حالی که تهی دستان ستم می بینند و کشور پایمال «دشمن نژاد انسانی، یعنی انگلیس» است، بیکار نشستن جایز نیست. اکنون شرایط از هر زمان دیگر آماده تر است، زیرا امپراتوری از شرایط تحمیلی انگلیسیان سرباز زده و استعفا داده است.

نامه نگاریهای بالا نتوانست همکاران سابق را دو باره متحد کند، زیرا یک روز پس از نامه کوچک خان - گزارش دستگاه اطلاعاتی انگلیس - «احزاب بلشویکی» حرکت خود را علیه نیروهای وی آغاز کردند. دیگر این که به رغم اندرز کوچک خان، آنان ظاهراً سیاست «کمونیسم جنگلی» خود را تغییر نداده بودند، زیرا سردار محیی و پدرزن احسان نیرویی ۱۹۰۰ نفره گرد آورده بودند، «تا نواحی اطراف رشت را تصرف و منابع غذایی را به کنترل خود در آورند. آنان سپس فقط به کسانی سهمیه غذا می دادند که به صفوف ایشان می پیوستند، و لذا اهالی محل را وادار به پیوستن به بلشویک ها می کردند.»

◀ بن بست نظامی و سازمان دهی دو باره ارتش ایران

پس از برکناری فرمانده روس لشکر قزاق، انگلیسیان در صدد سازماندهی دوباره نیروهای نظامی ایران برآمدند. اکنون یک وضع نه جنگ و نه صلح حاکم شد،

که طی آن انگلیسیان فشار بر نیروهای احسان و بلشویک را ادامه دادند تا مانع پیشروی آنان به سمت تهران شوند. برای مثال در اواسط آبان، ارتش انگلیس در ناحیه امامزاده هاشم واقع در جاده رشت، دست به تحریکاتی علیه نیروهای سرخ زد و در ۱۶ آبان به سوی رشت پیشروی کرد، اما آن را نگرفت. هواپیماهای نظامی انگلیس، که ماشین جنگی بسیار مهمی محسوب می شدند، یکبار در اوایل آذر و بار دیگر در ۱۲ و ۱۳ آذر بندرانزلی را بمباران کردند. «خسارت به قدری زیاد بود که هیچ نیرویی دیگر (نمی توانست) در آنجا پیاده شود.» با این همه، کمونیست ها هنوز دردی ماه ۱۲۹۹ (ژانویه ۱۹۲۱) جبهه های نظامی گیلان را در کنترل داشتند.

این فقط انگلیسیان نبودند که مانع پیشروی احسان و متحدانش بودند؛ مانع تراشی شوروی ها نیز جلو پیش روی آنان به سوی تهران را می گرفت به علاوه، نیروها وی هم کم شمار و هم از آموزش اندکی بر خوردار بودند. در اوایل آذر، احسان به یقین گفت که وی چند صد رزمنده کُرد بیشتر در اختیار نداشت که «آزمندی آنان شهادت شان را تحت الشعاع قرار می دهد.» وی مدعی بود که با ۳۰۰ ارمنی و ۲۰۰ گرجی می توانست تهران را تصرف کند! اگرچه حدود ۱۰۰۰ ارمنی و گرجی در ارتش سرخ ایران در گیلان حضور داشتند، اما وی اجازه ی فرماندهی آنان را نداشت.

مسلماً، با اجرای تدریجی طرح های حیدرخان، شرایط جبهه گیلان، دست کم در مقابل کوچک خان، باید تا اندازه ای عادی می شد. اولین اقدام ظاهراً برکناری عمید السطان، برادر سردار محیی، از حکومت رشت بود. آنگاه نوبت به دستگیری محیی و برادر مغرورش به دست انقلابیون قفقاز به اتهام ارتباط با ضد انقلابیون تهران رسید. آنان به مرگ تهدید می شدند و فقط با مداخله اعضای کمیته انقلابی نجات یافتند.

محیی سپس به باکو انتقال یافت و تحت نظر او رزونیکیزه قرار گرفت، که از دوران مشروطه وی را می شناخت. از اینرو، احسان با محدودیت بیشتری رو به رو شد. این امر می تواند فرمان دولت وی را توضیح دهد، که به پیروی از بهترین سنن مدیحه سرایی ایرانی، برای گرفتن جشن تولد نین به مدت ۳

روز دررشت و حومه آن صادر شد. تقریباً در همین اوان، کمیته ی مرکزی دوّم تحت نظر حیدر خان، موضع خود را طیّ خطابه ای به مردم ایران که متن آن در باکو منتشر شد، به تاریخ ۴ ژانویه (۱۴ دی)، آشکار ساخت. پراودا، در ۱۴ دی)، آشکار ساخت، پراودا، در ۱۴ ژانویه (۲۴ دی ۱۲۹۹)، موضع حیدر خان را به عنوان موضع رسمی حزب کمونیست ایران منتشر کرد. حزب کمونیست جدید، با تکرار این که «فقط طبقه ی کارگر» می تواند جنگ های راه افتاده از سوی امپریالیست های سود جو را متوقف کند و پرچم سوسیالیسم را بر ویرانه ای های دنیای کهنه و فاسد برافرازد، یکبار دیگر تأیید کرد که این حزب نیز خود بخشی از انترناسیونال سوّم است. اگرچه اروپای سرمایه دار «آخرین روزها»ی خود را سپری می کند، و پیروزی «در چشم انداز» است، تاریخ «قوانین خود را» دارد. یعنی آنچه را که کمونیست ها در کشورهای «پیشرفته ی سرمایه داری» اروپا می جویند، در ایران «عقب مانده» قابل دستیابی نیست. در ایران، زمینه هنوز بایستی برای یک رژیم سوسیالیستی آماده شود. از این رو کمیته مرکزی دوّم وظایف فوری خود را چنین برشمرد:

- ۱- اخراج انگلیسیان و مبارزه ای تعیین کننده برای رهایی ایران از یوغ امپریالیست های اروپایی؛
- ۲ - سرنگونی رژیم خیانت پیشه شاه، که زمانی ایران را به آدمکشان تزاری و زمانی دیگر به راهزنان انگلیسی فروخت؛
- ۳ - اعلام یک جمهوری لاینفک (تجزیه ناپذیر)، مستقل و مردمی ایران؛
- ۴ - تشکیل یک ارتش ملی برای مبارزه با امپریالیست های خارجی و دفاع از یکپارچگی جمهوری.

کمیته مرکزی دوّم تحت نظر حیدر خان، در عین این که «مصرّانه علیه تدابیرنا بهنگام سوسیالیست مآب درگیلان تأکید می ورزید، انجام اصلاحات مشخصی را اعلام کرد که مفاد آن در زمینه وضع مالیات، مالکیت ارضی و غیره، از بسیاری جهات شبیه برنامه کوچک خان بود. تدابیر دیگری نیز از سوی کمونیستهای «میان رو» اتخاذ شد، تا نظر کوچک خان را به پیوستن به ائتلاف جدید جلب کنند. در ماه فوریه (بهمن ماه) جلسه ای که با حضور

«بلشویک ها و به ریاست ابراهیم خان در مسکو» برگزار شد، تلگراف تبریکی خطاب به کوچک خان فرستاد. دیدار حیدرخان و برپایی دوباره ائتلاف در بهار ۱۹۲۱ (۱۳۰۰)، ...، از پیامدهای نمایان این تماس ها بود.

در عین حال، کوچک خان دست اندر کار تقویت نیروهای خود بود که مجموعاً به ۲۰۰۰ تن می رسیدند. ۴۰۰ تن از آنان فراریان بلشویک بودند، که ظاهراً مهاجران ایرانی آمده از قفقاز به شمار می رفتند. در همین حال، وی ظاهراً موفق شده بود که با یک کمیته مستقر در تهران به رهبری مستوفی و شامل مشیرالدوله نخست وزیر سابق، س. ا. ر. خلجالی، س. ج. کاشانی ز و برخی از همکاران نزدیک وی، با هدف گرفتن تهران و اعلام یک رژیم جمهوری، به توافق برسد. به این منظور، وی بنا به گزارش هایی درصدد امضای قرار دادی با سردار عشایر و سردار مقتدر، دو تن از سران قدرتمند و ارتجاعی ایلات آذربایجان شرقی، نیز بود. (۳)

مصطفی شجاعیان می نویسد: پیش از حدوث کودتای رشت و بعد از عزیمت میرزا به فومن، از طرف نریمان نریمانف صدرشورای جمهوری آذربایجان شوروی. با میرزا تماس هائی گرفته می شود و ضمن تماس ها موافقت به عمل می آید که حیدر عمو اُغلی، معروف به حیدر بمبی، به عنوان نظارت به ایران بیاید. اما حیدر، نه تنها پس از جریان کودتا، و نه تنها پس از جریان جنگ های کودتا و انقلاب، بلکه پس از مکاتبات و آشتی کنان احسان الله خان و خالو قربان با میرزا «با یک کشتی اسلحه به ایران وارد می شود.»

به نظرمی رسد از آنجا که شوروی عملاً متوجه شده بود که شخصیت هائی همچون احسان الله خان و خالو قربان، قابلیت ایستادگی در مقابل میرزا و خلع سلاح او را ندارند، این است که این بار می کوشد تا در برابر وی شخصیت پرسابقه و مورد تأییدی چون حیدر را قرار دهد تا با ایجاد کشمکش در میان آنها، جبهه انقلاب را بیش از پیش متشتت کند. و بدبختی اینجا بود که حیدر ضمن شجاعت، تهور و حتی اصلاتی که داشت، معهداً خیلی زود آلت دست این یا آن شخص خوش صحبت، و این یا آن سیاست ظاهر الصلاح، قرار می گرفت

کما اینکه در جریان مشروطیت به عصای دست عنصری چون جناب سید حسن تقی زاده مبدل شد و بدنبال پاره ای خوش صحبتی ها و قلنبه کوئی های این « کبوتردوبرجه» در برابر چهره ای چون ستارایستاد و در جریان تیر خوردن وی و خلع سلاح مجاهدین، به شدت مجاهدت کرد.

حیدرکه به خاطر تماس بسیارش با قفقاز و قراردادنش در کوران بحث ها و اصول تئوری انقلابی، می بایستی لافل نقش چه گوارای انقلاب ایران را بازی کند، متأسفانه بیشتر راغب بود که وظیفه ای در حد جانبازان و شجاعان دست چنم انقلاب به عهده بگیرد.

او بین زحمت و تعمق بر روی درک شرایط تاریخ و شیوه های اساسی مبارزه از یک طرف، و ایجاد حادثه، ترور اشخاص، و انفجار این یا آن قرار گاه از طرف دیگر، راه دوم را که اغلب ماجراجویانه نیز بود، رجحان می داد. و حال آن که می بایستی هردوی آنها را به شکل اصولی به هم پیوند می داد. بیهوده نیست که توده به وی نام «حیدر بمبی» را عطا کرد. این نام در واقع در برگرفته اصول حرکت و اصول قضاوت حیدر بود. این نام معرف، و بهترین معرف حیدر بود. توده، باشم توده ای خودش روی هم رفته درست قضاوت کرد.

کمیته جدید انقلاب

به هر حال پس از ورود حیدر و پس از آشتی کودتا و انقلاب، کمیته ای به نام « کمیته انقلاب ایران» به شرح زیر تشکیل شد:

میرزا کوچک خان: سرکمیسر جنگ، میرزا محمدی: کمیسر داخله و سرخوش کمیسر قضائی

سه نکته جالب در این تقسیم مشاغل به چشم می خورد:

- ۱- کنار بودن احسان الله خان از تمام مسئولیت های درجه اول.
- ۲- خارج کردن کمیسری جنگ از دست میرزا و در عوض دادن مسئولیت کمیسری مالیه به وی. دزد جواهرات و پول ها و اسلحه های انقلاب، به کمیسری دارائی برگزیده شد. (اشاره به تهمتی که کودتاجیان به میرزا زده بودند).

۳ - باز هم نامساوی بودن میرزا نسبت به سایرین که جناب مدیوانی مساوی بودن را در زمره شروط میانجی گری خویش برای راه دادن میرزا به انقلاب گذاشته بودند.

اما انتقادی که در این زمینه خصوصاً می توان و می باید به میرزا وارد دانست ، همین قبول خارج کردن کمیسری جنگ از دستش می باشد. میرزا در تحت هیچ شرایطی نمی بایستی مسئولیت قوا و ارتش انقلاب را رها می کرد. و شنیدنی است کسی که به کمیسری جنگ برگزیده شد. سرانجام دست های خود را به عنوان تسلیم ناب در برابر فتوای دشمن بالا برد و با سمت سرهنگی به استخدام رژیم ایران درآمد. رژیمی که سال ها برای سرنگونی آن اسلحه به دوش کشیده بود و جنگ ها کرده بود. ای خالو قربان هالو قربان !

جنگل و ائتلاف مجدد

اما آن چه در اینجا می بایستی ارزیابی شود این است که بدانیم چرا میرزا پس از همه این حرف ها و جریانات و پس از این که رسماً درنامه دوم خود به جناب مدیوانی هرگونه سازش و همکاری با آنها را منتفی شده اعلام کرده بود، معهداً باز هم حاضر شد که در کنار میز آشتی بنشیند و مجدداً کمیته مؤتلفه ای تشکیل دهد.

میرزا نه از روی رؤیا بافی و نه به علت ندانم کاری، از روی هیچ کدام به سوی آشتی روی نیاورد، بلکه از روی حساب ها و برنامه هائی چند به چنین عملی دست زد.

وقتی که میرزا درنامه ای که برای احسان الله خان و شرکاء می نویسد یاد آور می شود که :

شما را دوستانی می دانیم سهو کرده ، که در نتیجه سهو شما آزادی ایران خفه شده است، انقلاب شکست خورده، و ایران به آغوش اجنبی انداخته شده است، نفرت عامه به سوی شما متوجه ، و زحماتتان را بیاد داده است. و شما هنوز در مقام جبران این سهو ها بر نیامده اید.

معلوم می شود که خوش بینی و اعتقادی به هم میزهای خویش ندارد. وقتی که میرزا نامه خود را به احسان الله خان و شرکاء بدین صورت خاتمه می دهد که: به همه دوستان قدیم خواه علاقه قلبی شان باقی باشد و خواه نباشد تقدیم ارادت می نماید.

معلوم می شود که عقیده و اعتقادی به آشتی و همکاری نداشته است. وقتی که در همین نامه می نویسد: ممکن نیست در مقابل تجاوزات نوع بشر لاقید بمانیم و مظلومین و رنجبران بیچاره را زیر فشار پنجه ظالمان و متعدیات نگرسته، ساکت بنشینیم. عقیده مان ثابت و غیر قابل تزلزل است. تمامی افراد ما با حرارت سرشار برای فدا شدن در راه آزادی مهیا و بی پروا هستند، لیکن مراقبند که فعالیت ایشان به جا و به موقع صرف شود و به جای نفع موجب زیان و خسارت نگردد.

در واقع دانستگی خود را به اعمالی که می کند و مراقبت هائی را که برای انجام این اعمال بروز می دهد، ابراز می دارد. و بصورتی ضمنی یاد آور می شود که برای آشتی نیز محاسباتی انجام داده است، محاسباتی به این مبنا که اجازه ندهد «مظلومین و رنجبران بی چاره...» (در) زیر فشار پنجه ظالمان و متعدیان، جان بسپارند و انقلابشان درهم بشکند. اما چرا پس از تمام این تفصیل میرزا حاضر به آشتی شد؟

به نظرمی رسد که میرزا می خواست بدین ترتیب یک بار دیگر بر تمام مواضع انقلاب مسلط شود، کلیه ادارات و سازمان ها را تحت نظر بگیرد و آن گاه هوشیارانه مراقب اوضاع گردد تا هر آینه خلف وعده ای از طرف متفقینش دیده شد، این بار به عکس دفعه قبل که راه فومن و جنگل را پیش گرفت، رقبا را از میدان به در کند تا انقلاب مستقلاً زمام امور را در دست داشته باشد.

میرزا این برنامه خود را هرگز از یاد نبرد و تا حدود امکان آنرا عملی کرد. و دیگر به رقبا فرصت نداد تا برنامه های خود را به همان صورت قبلی تکرار کنند.

ولی متأسفانه توطئه ای که ضمن سازش شوروی - انگلیس - ارتجاع چیده شده بود، قوی تر و مخوف تر از آن بود که جنگل را به آتش نکشاند. شعله های

این توطئه از جوانب مختلف انقلاب را در محاصره گرفت. قابلیت ممتاز توطئه، همراه با قدرت نظامی مربوط به آن، به عنوان عامل خارجی، وضعف درونی انقلاب که در این میان خصوصاً تردید و احياناً بی میلی مردم نسبت به انقلاب شمشیر نهضت را کند می کرد، به عنوان عاملی داخلی، بالأخره ثمره پانزده سال انقلابات جسته گریخته آزادیخواهی سراسر ایران و هفت سال انقلاب مداوم و پرنشیب و فراز جنگل را به قبرستان دیکتاتوری و استعمار سپرد. (۴)

آشتی سران انقلاب

فخرایی بر این نظر است: « ملاقات با زمامداران شوروی در مسکو به آنجا رسید که قرار شد الیاوا عضو کمیته اجرائی حزب که گرجی الاصل بود برای بررسی اوضاع گیلان و تحقیق از علل بروز اختلافات همراه نمایندگان مزبور به گیلان بیاید اما نمایندگان جنگل در مراجعت تأخیری کنند و علتش نگاهت هوشنگ بود. ایلوا به تنهایی قدم ب خاک ایران می گذارد و لدی الورود اقدام به بررسی می نماید و چون از طرف جنگل کسی نبود که او را با توضیحات کافی به جریان آشنا کند لذا اعضاء فرقه عدالت تنها به قاضی میرود و میرزا را در گیر و دار حوادث، مقصر قلمداد می کنند بهمین جهت نمایندگان جنگل که پس از بهبودی گائوک عازم مراجعت می شوند به مجرد ورود به انزلی دستگیر و بازداشت می گردند و تمام اوراق و اسناد همراهشان ضبط می شود.

در بحبوحه این احوال که کابینه مشیرالدوله «پیرنیا» بعد از وثوق الدوله روی کار آمده بود دولت شوروی به دولت ایران اطلاع داد که حاضر است با دولت اخیر مستقیماً وارد مذاکره شود و دولت ایران بر آن شد که در ژوئیه همان سال (۱۹۲۰) نماینده ای برای مذاکره به مسکو بفرستد علی قلی خان انصاری مشاور الممالک که قبلاً کاردار سفارت ایران در پترو گراد بود و بعداً در کابینه وثوق الدوله وزیر خارجه شد و سپس رئیس هیئت نمایندگی ایران مأمورکنگره صلح و رسای آخرین سمتش سفیر کبیر در کشور عثمانی بود، مأمور می شود از

استامبول پروسیه رهسپاروزمینۀ عقد یک قراردادی را با شوروی فراهم نماید. علی قلی خان انصاری گوانکه وزیر خارجه دولت وثوق الدوله بود ولی از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ اطلاع نداشت و چون کنگره پاریس در شرف تشکیل بود دولت ایران بر اثر تحمل صدمات جنگ جهانگیر، در مقام این برآمد که نمایندگانی به کنگره اعزام و خساراتی که از جنگ بوی وارد شده است مطرح سازد:

ابتدا برای ریاست این هیئت نصر الملک در نظر گرفته شد ولی او نپذیرفت و وثوق الدوله را پیشنهاد نمود. احمد شاه از قبول وثوق الدوله سرباز زد و مشیرالدوله را انتخاب نمود این بار مشیرالدوله معذرت خواست سرانجام علی قلی خان انصاری تعیین شد که در معیت محمد علی فروغی نداء الملک رئیس دیوان عالی کشور و حسن علاء و انتظام و مسیوپرنی (مستشار حقوقی وزارت دادگستری) به کنگره اعزام شدند. انصاری عقیده داشت ضمن تشریح ضایعاتی که در خلال جنگ به کشور ایران رسیده است کمک آمریکا را بسوی ایران جلب کند اما نماینده آمریکا در جامعه ملل از این که میدید نمایندگان ایران را به کنگره راه نداده اند از طرفی بعلت بی اطلاعی وزیر، از موضوع قرارداد (که مورد موافقت ایالات متحده آمریکا نبود) چنین حدس میزد که ممکن است وزیر خارجه ایران را بدین ترتیب، محرمانه از کشورش دور کرده باشد.

مطلبی که درباره خواسته های ایران در کتاب تاریخ دیپلوماسی توضیح شده بدین شرح است. (والدیمیر پوتیمکن - جلد ۱ کتاب سوم صفحه ۳۳ و ۳۴) سیاستی غلیان آمیز و طوفان خیز بود. ایران در ایام جنگ بی طرف مانده بود ولی در ردیف مللی قرار داده شده بود که به شرکت در جامعه ی ملل دعوت شده بودند. به محض ورود نمایندگان به پاریس ممر اندومی (یادداشت) را که به امضاء وزیر امور خارجه (مشاور الممالک) بود به کنفرانس تقدیم داشتند و به اتکاء حقوق تاریخی که گویا به قرون ۱۶ و ۱۷ می رسید حکومت ایران دست کم نصف بیشتر قفقازیه را به اضافه ی تمام آذربایجان به شهر یادکوبه و ارمنستان روسیه و نخجوان و قراباغ علیا و حتی قسمتی از داغستان با شهر دربند را ادعا می کرد و نیز سرزمین بسیار وسیعی را در مشرق بحر خزر که حدّ شمالی به آرال و حدّ شرقی به «آمو دریا» می رسید به ضمیمه ی

شهرهای مرو و عشق آباد و کراسنا و دسک و خیره و غیره را توقّف داشت. رویهمرفته تمام این نواحی مساحتی در حدود ۵۷۸ هزار کیلو متر مربع را تشکیل می داد. ایران علاوه بر اینها قسمت وسیعی از سرزمین های ترکیه را ادّعا داشت محقّقاً ایران، به اطمینان و اتّکاء یکی از ممالک معظم، چنین توقّعاتی را عرضه کرده بود. بهر حال مطالبات ایران منظره ای از وضع فضای سیاسی است که کنفرانس صلح دارا بود.»

در صحت گفتار مزبور تردید است که آیا یادداشت تقدیمی هیأت به کنفرانس فی الواقع و بطور صریح حاوی و بطور صریح مطالبه ی مناطق مزبور بوده و یا فقط در خلال ذکر مصائب و تعدّیاتی که از همسایه هایمان دیده ایم به تصرّف شدن مناطق مزبور اشاره گردیده است در صورتیکه چنین اندیشه ای بی هنگام و نامناسب و غیر عملی از مغز سیاستمداران عاقل و مجربّی همچون ذکاء الملک گذشته باشد جای تعجّب است. اشاره نویسنده تاریخ دیپلوماسی به اتّکاء ایران بیکی از ممالک مسلم، برای طرح در خواست های خود در جامعه ملل دولتی است که هیچگاه به حفظ آبروی ایران معتقد نبوده و همیشه دو دوزه بازی می کرده است.

نماینده اقتصادی اتّحاد جماهیر شوروی (کراسین) در لندن درباره مسائل مبتلا به اقتصادی چنین حدس زده میشد که تحولات قریب الوقوعی در اوضاع ایران در شرف تکوین است چه، کراسین در لندن موافقت نموده بود که دولت شوروی از تبلیغات ضدّ انگلیسی در ایران دست بردارد و تمامیت ارضی کشور ایران را محترم به شمارد و روزنامه تایمز لندن در شماره ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۰ عین بیانات کراسین را با وضوح تمام اعلام داشته بود.

از طرف کابینه مشیرالدوله دوهیئت نمایندگی به جنگل فرستاده شد که بطور مستقیم با مامداران جنگل تماس بگیرند و نکات مورد نظر دولت را اعلام کنند هیئت اوّل بریاست حاجی نصیرالسلطنه که همراه سعده الله خان درویش از طهران برشت اعزام شده بودند که کاری از پیش نبردند و خود نصیرالسلطنه از طرف سرخ ها با زداشت گردید و بعداً بوساطت سید جعفر صومعه سرائی (محسنی) آزاد شد هیئت دوّم آقایان سید عبدالرحیم خلخالی و سید جلیل اردبیلی

وسید مهدی وافجه ای بودند. مقارن عقب نشینی واحدهای ارتش سرخ، قبلاً در جنگل های «تنف» و «سار» نزد میرزا آمدند و او تفضیل ماجرا های گذشته را در میان نهادو آنها که مأموریت مذاکره با انقلابیون رشت را هم داشته اند چنین مصلحت دیدند که در مرحله اول، سازش بین دودسته رهبران انقلاب را مطالعه کنند و چنانچه به نتیجه مثبت برسند در مرحله دوم ترتیب کار دولت و انقلابیون رایکجا بدهند، میرزا عبدالحسین خان شفائی مأمور شد ورود نمایندگان دولت را جهت مذاکره با انقلابیون رشت اطلاع بدهد علت انتخاب شفائی به ملاحظه ارتباطش با احسان بود که از زمان کمیته مجازات، یکدیگر را می شناخته اند. نامبرده همراه میرزا ربیع سیگاری عازم رشت شدو پس از جلب نظر زمامداران انقلاب، نمایندگان دولت وارد شهر شده و مذاکراتشان را آغاز می کنند.

هنگام تعقیب قوای جنگل بعد از شکست صومعه سرا، نیروی عمده ی جنگل ازسارودوال کوه به فومن وصومعه سرانزدیک شده درقریه «کما» متمرکز می شوند و آنجا را کانون اداری جمعیت قرار می دهند. در این وقت نامه ای از طرف انقلابیون رشت به جنگل می رسد به تاریخ ۱۴عقرب (آبان ۱۲۹۹) که مطالب آن با مطلع زیر شروع گردید:

نامه احسان الله خان و خالو قربان به میرزا:

رفیق میرزا کوچک

دو دوست قدر شناسند حق صحبت را که مدتی بیریدند و باز پیوستند برادرمحترم ما، البته این نکته را متذکر هستید که شما از بدو بروز احساسات ملی، خودتان را در مسلک احرار و مجاهدین آزادی معرفی کردید ولی گاهی به واسطه سوء سیاست و زمانی به علت آرایش نظریات و عملیات بعضی همقدمان شما، کلیه اقدامات خنثی و عقیم ماند. ما نمی خواهیم تاریخ بنویسیم و الا خاطر شما را کاملاً از ماجرا متذکر می کردیم. علی العاجله این ورقه را به ملاحظه ی ادای حقوق برادری و وظایف آزادیخواهی به شما می نویسیم. ما

وجود یک نفر برادر هم مسلک خودمان را - که کاملاً حفظ حدود مسلکی نموده، از جاده ی مستقیم آزادی منحرف نشود - معتنم می شماریم و خیلی افسوس داریم که شما کج می روید و قلوب برادران آزادیخواه خودتان را از این روش آزرده می دارید. شاهد حال و مقال ما عملیات ما است. البته در نظر دارید که برای حفظ مراتب و داد و جلوگیری از قطع ما از اعمال هرگونه اقدامات صلح جوئی خودداری نکرده تا آخرین ساعتی که وقت به جهت اصلاح امر باقی بود، گفتیم و نوشتیم و رسولهای متوالیه نزد شما فرستادیم؛ مصالح و مفاسد امور را پیشنهاد و گوشزد کردیم؛ همه را در جواب، عدم مساعدت از طرف شما شنیدیم. چنانچه عملاً هم دیدیم بعد از اینکه در یک امر خطیری اقدام کرده، جماعتی رفقای بلشویک را در خاک ایران پذیرفته، اهالی را بر علیه دولت برانگیخته، وادار نمودید؛ فرونتهای جنگ در مقابل دشمن بسته و در بادی امر همه را بلا تکلیف گذاشته، غفلتاً در جنگلها کناره جوئی نمودید. ولی ما بر طبق عقیده و مسلک و به حکم شریعت خویش به فداکاری در طریق آزادی مجبور بودیم زمام انقلاب را به دست گرفته، نگذاریم در یک چنین موقع خطیری این انقلاب مقدس محو شده، فداکاری فدائیان به هدر رود.

چنانچه درالسنه و افواه شنیده می شود، اگر بخواهید بفهمانید آن روز من صلاح خود را در کناره گیری دانستم، به شما عرض می کنیم خوب بود بیطرف بمانید و توضیح فراز و تفسیر آن را - که البته خودتان حس می نمائید - می گذاریم برای موقع دیگر. زیرا شما در لباس آزادیخواه طلوع کرده و نمی خواهیم ذیل دامن شما را در یک مکتوبی آلوده نمائیم و به این ترتیب اکتفا می کنیم:

گر هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند بجز آن یک هنر همین قدر خاطر شما را به مواد ۹ گانه ی معاهده ۱۳۳۷ هجری انگلیسها در رشت با شما و عملیات اخیر دولت ایران در آذربایجان، نسبت به شیخ محمد خیابانی و رفقای او معطوف می داریم. رفتار ما هم گویا بر خود شما معلوم باشد. رفیق عزیز حقیقت انسانیت گواه است تا به حال ما با شما از طریق خصومت و ضدیت مشی نکرده، اگر هم گاهی عملیات رولسیون پیش آمده

تماماً از راه دفاع مقامات جنگی بوده. مواقعی که ما با دشمنان آزادی جنگ داشتیم، قشون مخصوص شما - که با شما اظهار یگانگی و دوستی می کنند - عقب قشون ما را تهدید کردند؛ در حالتی که خلخال و اردبیلی، واسطه تقبیح روابط فیما بین ما و شما بودند؛ از آن مسئله هم اغماض کردیم.

برادر عزیز! یک نظری به سیاست دنیا نموده قدری به تاریخ عالم مراجعه کرده فداکاریها و حمایت این رفقا و برادران صمیمی را با یک نظر عمیق شفقت آمیز در مردمک دیده فقرا و رنجبران دنیا نگرسته، یک ساعت از روی حقیقت و بصیرت، خویشان را از تمام علاقه و آایشهای دنیا تهی کرده، از روی معنویت و یک خونی دست خود را بالای قلوب مرتعش مرعوبین بشر بگذارید؛ آن وقت در آن ساعت مهیب که یقین هر آدم پاک طینت با شرفی که خود را مکلف به تکالیف بشر بداند، در مقابل مسئولیتهای بزرگ، تمام اندامش متزلزل خواهد شد. به حالت خویشان مراجعه کرده، بدانید با چه مبارزه [ای] مواجه خواهید شد. یقین داریم در آن ساعت از روی کمال بی اختیاری آغوش شما برای ما و تمام برادران آزادیخواه باز شده، کلیه جوارح و اعضای شما را مشتاقانه به رفاقت و به اعاده یک جهتی با ما مأمور خواهید نمود.

اگر در جنگل به علت عدم ارتباط کامل با اهالی شهر از اوضاع جاریه اطلاع ندارید، به شما مژده می دهیم که سیاست دنیا در تغییر و به موافقت جمیع احرار دنیا در شرف پیشرفت است. موقع را مغتنم شمرده، تضییع وقت عزیز را ننمائیم. این نکته را بدانید که نمی خواهیم از راه موعظه و اندرز، جلب قلب شما را کرده راه خود را نزدیک یک بار خویش را سبک نمائیم. مسلماً می دانید ما با یک دسته احرار دنیا دست به دست داده در یک مبارزه عظیم وارد شده ایم که هر مانع بزرگی را خرد و هر عائق سترگی را کوچک شمرده، برای نیل به مقصود باید بکوشیم تا به مقصد برسیم. چیزی که ما راملزم به این اقدامات و اظهارات می کند، این است که اولاً راضی نمی شویم شخصی که چندین سال است در ایران لباس حریت و مجاهدت پوشیده در لباس دیگر جلوه گر شود. ثانیاً مرام عهد و میثاق برادری را با شما کاملاً و تا آخرین درجه امکان منظور و معمول داشته به طوری که از این راه دیگر برای ما هیچگونه

جای سخنی باقی نماند.

درخاتمه باقلوب پاک و کمال صمیمیت، شما را به اعاده رفاقت و برادری و مساعدت با احرار دعوت کرده، از حلقوم احرار دنیا شما را به میدان سعادت و افتخار و نیک بختی طلبیده و یادآوری می‌کنیم و یقین داریم خود شما این نکات را ملتفت و منتقل هستید که سایر رفقای مسلکی ما در منطقه های مسموم مستبدین، مقید و چشم انتظار آنها به عملیات فداکارانه ما است. معلوم است تا چه اندازه از این گونه وقایع غیرمطلوبه منتفرو این نزاعهای داخلی چقدر باعث انزجار خاطر ایشان است. همانقدر که دوستان از این پیشامدهای غیر مترقبه متألم و متأثرند، دشمنان آزادی، مسرور و شادکام بلکه از موقع استفاده می‌کنند. جواب مطلوبیه را با نهایت اشتیاق منتظریم.

احسان الله، خالو قربان، سرخوش
مهر کمیته انقلاب

پاسخ میرزا به نامه احسان الله خان و خالو قربان:

هوالحق

آقایان احسان الله خان و خالو قربان - دام اقبالهما. مراسله شریفه که آثار صمیمیت سابقه شما را تظاهر می‌داد، قلب بنده را - که محبت‌های آن دوستان قدیم همیشه در او ذخیره بود - مسرور و از بروز عواطف حقشناسی که درباره بنده فرمودید، خوشوقت و متشکرم. جواب مرقومات شما با معذرت کامل از اینکه در طی تحریر لزوماً شاید سهوهای شما را متذکر شود، معروض و شما هم از تذکر و واقعات گذشته - که سرمشق و عبرت آینده است - خاصه از کسی که همیشه صمیمانه حقائق و نصایح خود را دریغ نداشته، بدیها را می‌شمرد و نکوئیاها را متذکر می‌گردید، نباید دل‌تنگ باشید. بلکه تمام عرایض مرا خیرخواهانه و پند دوستانه تلقی کنید.

به نزد تو آن کس نکو خواه تست که گوید فلان خار، در راه تست
ایراد و انتقاد شما قسمتی که به عنوان شخص بنده مستقیماً راجع می‌شود، مثل همه فحشها و بی‌مهریهای در جرائد و مجامع شما فراموش کرده و حکومت آن

را با وجدان و انصاف خودتان واگذار می‌کنم. ولی آن قسمتی که ظاهراً به بنده متوجه ولی معنأ راجع به امور نوعی است، برای اینکه حقایق مکتوم نماند، جواب می‌گویم. سوءسیاست بنده چه بود و چه می‌گفتم؟ آقایان بلشویکها را کی دعوت کرد؟ کی نقض عهد کرد؟ چرا به جنگل منزوی شدم؟ عملیات ما و شما چه نتیجه داد؟ پایه عملیات شما بر روی چه اساس است؟ شما را چه می‌دانم و احساسات ما با شما به چه نحو است؟

سوء سیاست بنده چه بود و چه می‌گفتم؟ بنده همیشه عقیده داشته و دارم که افکار عامه، نهضت ملی را پیشرفت می‌دهند نه آهن و آتش تبلیغات صادقانه و نجیب و محترم شمردن عقاید و عادات ملی و مملکتی [را که] بهتر از صد هزار قشون و آلات ناریه است. اهالی مشرق زمین خاصه ایرانیها که همیشه مذهبی و از طریق از قافله تمدن دنیا عقب مانده اند، زیر بار هیچگونه مرام مفرط و تند و خشن نمی‌روند. کلیه ی نهضتها یا برای رفع دشمن است یا برای رسوخ عقیده. دفع دشمن جنگجویی می‌خواهد، رسوخ عقیده ملاطفت آن هم به مرور زمان بعد از امتحان وقایع گذشته و مطالعات در مکاتیبی که به آقای مدیوانی نوشته شد، آیا باز هم تردیدی در تصدیق آن دارید؟ آیا اعمال سوءسیاست از بنده بود و موافق مصالح انقلابیون اقدام نکردم؟ آقایان بلشویکها را کی دعوت کرد؟ آقای خالوقربان را یادآوری می‌کنم؛ در راه ماسوله پس از مراجعت از تنکابن، جمعیت ما به قدر ۳۰ نفر هم نبود که کاغذی از طریق انزلی به توسط مادر رحمن خان رسید و آقایان بلشویکها از ما دعوت کردند. پس از آن مکتوب نماینده ها آمدند و به همان جهت بنده با تصویب همراهان با کیفیت خطرآور رفتم لنکران و به جهت شکست حضرات در لنکران، ملاقات نشده مراجعت کردم. مجدداً توسط مکاتیب متعدده دعوت کردند تا آخرین دفعه در قریه اشکانی کاغذی از پطروسکا رسید و تصمیم خودشان را به ورود ایران نوشتند و از کیفیت دشمن و حالات ایشان خواستند. هنوز جواب آنها را نداده بودیم، انزلی را بمبارده کرده، ورود نمودند. بنده را به انزلی خواستند، رفتم. پس از مراجعت با تصویب جمعیت که شما دو نفر از اعضای عامله آن بودید و

به خواهش حاکم و اهالی رشت، در تحت مواد معینه ایشان را پذیرفتم. بعد از آن به اصرار آنها اعلان جمهوریت داده شد. عملیات انقلابی شروع گشت. در این صورت مسئول ورود آنها و اعلان جنگ با دولت ایران، انصافاً شخص بنده خواهم بود؟ چگونه است بنده را شخصاً در پذیرایی آنان مسئول و ملوم می دانید ولی پس از نقض عهد عده [ای] از کارکنان آنها که بنده را برای حفظ مصالح انقلاب و ادار به کناره گیری نمودند، شما آنها را در آغوش گرفته و با عملیات بی رویه آنها کمک کردید؟ چنانچه امروز می گویند با ما ایرانیها مشغول کارند و به دستور آنها عملیات می نمایم. کی نقض عهد کرد؟ آقایان ورود کردند که به ما اسلحه بدهند؛ نفرات هم به قدری که ما بخواهیم واردکنند؛ در امور داخلی ما مداخله نکنند؛ زمان انقلاب در دست ایرانی باشد؛ از کلیه ی اعمال افراطی و تبلیغات تند کمونیستی چون در ایران تولید مضرات می کند، خودداری و جلوگیری شود. از شما می پرسم، وفا کردند؟

در صورت نقض عهد، تکلیف چه بود؟ حکومت سویت روسیه، جمهوریت ایران را به رسمیت نشناخت؛ حتی جواب تلگراف را هم نداد و بی اطلاع انقلاب سرخ و شورای انقلاب، قشون وارد شد، تبلیغات کمونیستی و متعاقب آن دخالت و اذیتها و پس از آن کودتای شب ۱۴ ذیقعد و بعد از گرفتن زمام امور، تصرف در اموال مردم و تعرض در ناموس آنان و کشتار مردم بیطرف و بی تقصیر و حمل آذوقه و مال التجاره به قفقاز و آواره کردن مردم از خانه و زندگانی خود شروع شد. آخر الامر، جمهوریت - که اولین شرط انقلاب و اولین ماده ی آمال سوسیالیستی است - به توسط ابلاغیه و جراید ملغی گردید و چیزهای دیگر - که شرح اینجا مقتضی نیست - تمام را لابد تصدیق دارید.

چرا به جنگ آمدم؟ بعد از نقض عهد به آن صراحت و دخالتهای علنی ابیکف ها در امور و مطلع شدن ما از تهیه ی کودتا با آن وقاحت و شناخت و معاودت اعضای دوراندیش و بی غرض بلشویک به روسیه یا ملاحظه اینکه توقف بنده در رشت تولید جنگ و خرابی خواهد نمود و وجهه ی انقلاب از میان می رود، به جنگ آمدم. شما دوستان قدیم از ما بریده، به امثال ابیکف پیوسته و مرا خائن

و بدعهد و بی وفای بزرگ و دزد خواندید و راضی نشدید در بیغوله ها و دره ها و زوایای جنگل آسوده بمانیم. اردوبه تعقیب ما آمد و راه چاره را از هر طرف به ما مسدود نمود. حدّ و محّلی از برای ما قرار ندادید. معلوم نبود تا کدام نقطه می خواستید ما برویم که ما را تعقیب نکنید. هر قدر نوشتیم و گفتیم که ما بی طرف هستیم و ما را به حال خودمان بگذارید، گوش نکردید! بالاخره یک دسته را که با تبلیغات خودتان از ما بری کرده، برضد ما برانگیختند، همانها جهت عملیات رقت آور مأمورین شما در آن حدود به مدافعه برخاستند. حالا آنها دسته ی مخصوص بنده شده اند. آیا انصافاً این هم گناه من است؟

عملیات ما و شما چه نتیجه داد؟ دو ماه زمام انقلاب را به معیت یکدیگر به طور ملایمت در دست داشتیم. منجیل تا لوشان فتح شد. از طرف دیلمان، قزوین در تهدید قرار گرفت. قزاقخانه و ژاندارمری رشت تصرف شد. اداره نظام ملّی تشکیل گردید. افکار عامه ایرانیها همراه و متوجه ما بود. گیلان و گیلانی با میل و رغبت و کمک مالی و فکری و بروز احساسات همراه بودند از تمام ایران صدای مساعد بلند شد. کابینه وثوق الدوله ساقط گردید. قرارداد معروف انگلیسها، موقوف الاجرا بلکه نزدیک به الغا بود. شاه ایران از خوف، درصدد نقل پایتخت به اصفهان برآمد. انگلیسها از قزوین شروع به عقب نشینی کردند و به همان حال اگر باقی بودیم، یقین بود که یک ماه دیگر تهران مفتوح و اقلّاً نصف ایران تصفیه می شد!

سه ماه ونیم است شما به متابعت و همراهی آنها زمام انقلاب را در دست گرفته، گیلان با وسعت به طوری گدا شد که از تهیه ی معاش خود عاجز و شما هم از یک شهر گدا، مخارج یومیّه ی نفرات خود را به زحمت تهیه می کنید. مردم متنفّر شدند؛ اگر نظر دقتی به خارج از محوطه ی رشت نمایند، می بینید هزارها مردم از ترس غارت و کشتن و هتک ناموس، در جاده های قزوین و جنگلهای گیلان با حال اسف انگیزی آواره شده اند. چقدر اطفال مردند و زنها بچه سقط کردند. با همه این ترتیب، نتیجه هم گرفته نشد. انگلیس، دشمن ما - که از قزوین عقب می نشست - تا رستم آباد جلو آمد و با

شما یعنی در واقع با همه ی ماها می جنگد. شاه ایران در عوض تغییر پایتخت، تجهیزات نموده، رسماً مهاجمه می نماید. پس از دو دفعه صدمات عقب نشینی به انزلی، مجدداً با فداکاری به شهر آمده، هنوز نتوانستید تا رستم آباد خودتان را برسانید.

آتش آزادی تبریز برای این مخالفتها خاموش شد. احرار ایران از این اعمال تند افراطی نزد سایرین شرمنده بلکه مأیوس شدند. قرارداد منسوخ شده را دو دفعه شروع به اجرا نمودند. افسوس می خورم که از گیلان قدمی بیرون نگذاشتید تا ببینید تمام افراد ایرانی در مقابل شما مسلح شده و جنگ با انقلابیون را جهاد مقدّس می دانند و از ترس عملیات تند شما، یکسره مأیوس و در تحت استعداد اجانب و بیگانگان درآمدند. اسم سوسیالیستی و بلشویکی در ایران به قدری منفور شد که در خواب هم میل ندارند این حرفها را بشنوند. در صورتی که به ملایمت بهتر می توانستید پیش بروید؛ اما با تندی آن همه ضررها تولید شد. اگرچه تصدیق می کنم انقلاب همه گونه خسارت قتل و خرابی دارد ولی تصادفاً نه عمدی.

بنده را ملامت می کنید چرا به جنگل آمدم! آیا نیامده ها محفوظ ماندند؟ حاجی شیخ محمد حسن و میرزا عبدالحسین خان در انزلی، معین الرّعايا و همراهانش در منجیل، شیخ عبدالله خان شهید در رشت، فعلاً گائوک و میرصالح تلخی بی مهری شما را می چشند! همه این پیشامدها را قبلاً گفتم و نوشتم. اگر مکاتیب مدیوانی نزد شما نباشد، سواد آن در نزد سایرین موجود است.

پایه عملیات شما بر روی چه اساس است؟ شما و جمعیت حاضره بلشویک رشت، آیا مستقیماً با سویت روسیه ارتباط دارید یا خودتان مستقلاً اقدامات می کنید؟ تاکتیک و رویه شما باید معلوم شود که در آتیه چیست. اگر برخلاف گذشته است، پس می شنویم هنوز رویه گذشته تعقیب می شود؛ در حالی که لازم است وسایل محبت مردم را سریعاً فراهم کنید و اگر در آینده باید مطابق گذشته عمل نمائید، شما را متذکرمی سازم و امتحان هم کردید، محال است بتوانید قدمی برای پیشرفت آزادی بردارید ولو آنقدر بکشید و کشته شوید و

ایران را توده‌ی خاکستر کنید، اصلاً نتیجه نخواهید گرفت. هرگاه با سویت روسیه ارتباط دارید، ارتباط باید برطبق قرارداد و عهد و میثاق و بدون تغییر باشد و الا بدون قرارداد محکم و مستقیم فقط به قول چهارنفر سردرسته‌های صالح - اگر قانع شوید - ممکن است در بین کارچهار نفر قوی تر از آنها مانند امثال ابیکف وارد شده، رؤسای صالح را بیرون کرده، به اسم شما قتل و غارت نمایند و شما را بدنام کنند؛ آن وقت سویت روسیه اظهار بی اطلاعی می‌کنند و حق هم دارد!

شما را چه می‌دانیم و احساسات ما با شما به چه نحو است؟ شما را دوستانی می‌دانیم سهو کرده که در نتیجه سهو شما، آزادی ایران خفه شده، انقلاب ایران کشته شده، ایران در آغوش دشمن رفته، عامه متوجه شما گردیده و زحمات شما به هدر رفته و هنوز هم آن سهوها را جبران نکرده اید!

اما احساسات جمعیت ما! حق و حقیقت گواه است هیچگاه نظر عداوت و خصومت با شما نداشته و نخواهیم داشت. چنانچه سابقاً به وسیله آقایان خلخالی، اردبیلی و شفائی پیغام کرده ایم، باز هم همان عقیده را تکرار می‌کنیم. آقایان دوستان قدیم ما باز هم با شما طرف نبوده و نیستیم و عدم مخاصمه، نوعی کمک و دوستی است. نمایندگان سویت روسیه به عنوان مساعدت آمدند قراردادی منعقد کردند، بعد عده [ای] از آنها نقض عهد نمودند. با تفصیلی که شرح دادیم، اقدام به تجاوز کردند. خواستیم مبدأ را درست کنیم، آمدیم جنگل که آنها در اقدام خودسرانه و نقض عهد نزد زمامداران خود مسئول باشند و مخاطرات ایشان جلوگیری شود. شما دوستان قدیم، به جای آنکه آن عقیده‌ی صحیح و نافع را تصویب کنید، به سهو اشتباه از ما جدا شده و با ناقضین عهد متحد شدید و با ما ضدیت و خصومت نمودید. نصایح بی‌غرضانه و پیش‌بینی‌های عاقلانه‌ی ما را پشت پا زدید. شما دوستان قدیم ما هستید. خیلی عجیب است خودتان را طرف ما معرفی می‌کنید. ما هیچ وقت شما را دشمن نداشته و نداریم بلکه مایلیم که سهو خود را ملتفت شده، جبران کنید تا پس از آن همه زحمتهای منفور عامه نباشید. اگر هم حرفی بین ما باشد، به حکومت لیدرهای

داخلی تصفیه خواهد شد.

برای استحضار شما، این نکته را عرض می‌کنم ما راحت و آسایش بشر و حفظ حقوق آدمیت را طالبیم. به دست هرکس این امر مقدس انجام گیرد، تصدیق می‌کنیم. خائن و بی‌شرف کسی را می‌دانیم که برخلاف این عقیده عمل کند یا به اسم پیش بردن آزادی، مقاصد شخصی و سیادت خصوصی را راغب باشد. شما را مطمئن می‌کنیم عنقریب پرده برداشته شده خواهید آگاه شد که ما با ملایمت و بی‌طرفی در گوشه‌ی جنگل چقدر به انقلاب خدمت کردیم که شما با جسارت و تندوی نکرده اید بلکه سهوهای شما را نظر به علاقه‌ی قلبی و روحی که با شما داشته‌ایم، تا اندازه‌ای جبران کرده‌ایم. حالیه فرض می‌کنیم اوّل کار است آیا نباید مبادی را درست کرد؟ بدون وثیقه و عهد ثابت تغییر ناپذیر با سویت روسیه اقدام به کار نمودن، همان تجدید صدمات ماضیه و تکرار واقعات گذشته خواهد بود. زیرا دسته دیگری پیدا می‌شوند وسط کار عملیات همه را عقیم می‌گذارند. بعد از درست کردن مبدأ و عهد محکم با سویت روسیه که یقین داریم از وقایع اخیر این حدود ناراضی و دل‌تنگ و اکثر بی‌اطلاع هستند، دیگر ممکن نیست پیشامد سوئی بکند. شما هم فعلاً عملیات تند و عصبانی را کنار بگذارید. وسایل اطمینان مردم را تهیه کنید. از افکار عامه خود را مستغنی ندانید. آن وقت دعوت همه احرار بلکه تمام ایران با شما هم صدا و هم خیال خواهند شد. گمان نکنید ذکر سهوهای شما من باب ملامت و توبیخ بود، بلکه علاقه‌ی همقدمی و دوستی سابق محرّک شد شما را آگاه کنم که نوعی کنید ضررهای گذشته اعاده نشود. شما از زحمات خود نتیجه بگیرید نه ضرر.

راجع به موادّ ۹ گانه و امور دیگر با کمال اطمینان عرض می‌کنم در آتیه‌ی نزدیکی هویت انقلابی و فداکاری با تمام معنی کلمه برطبق حزم و رویه‌ی عاقلانه از این جمعیت ظاهر خواهد شد. حتی زندگانی و ارواح شهدای شما تصدیق کرده و از سوءظن‌ها و تهمتهای گذشته، به ما نادم و پشیمان خواهید شد. آقایان محترم! آیا ممکن است در مقابل تجاوزات دشمنان نوع بشر لاقید بمانیم

یا فداکاران در راه آسایش بشر را به خون آغشته دیده، ساکت باشیم؟ حاشا و کلاً عقیده ما ثابت و محکم است. تمام افراد ما با حرارت سرشاری برای فدا شدن در راه آزادی بی پروا هستند، ولی حتی المقدور مراقب و مواظبیم که فداکاریها بیهوده نشده و به جای منفعت، ضرر و منقصت عائد نگردد. اگرچه در گوشه جنگل منزوی هستیم ولی از اوضاع دنیا تا اندازه [ای] بی اطلاع نمانده، شما را نیز از اوضاع اسف انگیز امروز ایران مسبوق می سازیم. دولت انگلیس، پیشنهاد ذیل را به دولت ایران نموده و خاتمه جنگ با بلشویکها را به عهده گرفته اند.

۱- امضا و اجرای قرارداد معروف؛

۲- تشکیل پارلمان از وکلایی که در دوره زمامداری وثوق الدوله انتخاب شوند؛

۳- تسلیم قزاقخانه به انگلیسها و اخراج صاحب منصبان رومی.

کابینه مشیر الدوله قبول نکرد، استعفا داد. شاه قبول کرد و سپهدار گیلانی را مأمور تشکیل کابینه و اجرای پیشنهادات مزبوره نمود، چون مذاکرات و شرح مطالب به تحریر مکاتیب گنجایش ندارد، به این جهت درخاتمه می گوئیم: شرح این هجران و این خون جگر، این زمان بگذار تا وقت دگر. به تمام دوستان قدیم خواه علاقه ی قلبی ایشان باقی باشد، خواه نباشد، تقدیم ارادت می نمایم.

کوچک جنگلی (۵)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱ - دکتر خسرو شاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - مترجم: شهریار خواجیان - ناشر: اختران - چاپ: اول ۱۳۸۶ - ص ۲۹۹
- ۲ - پیشین - صص ۳۱۴ - ۳۱۲
- ۳ - پیشین - صص ۳۲۳ - ۳۱۹
- ۴ - مصطفی شجاعیان «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» - انتشارات مزدک - صص ۳۵۲ - ۳۴۹
- ۵ - ابراهیم فخرائی - «سردار جنگل»، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴ - صص ۳۱۸ - ۳۱۵

* ستارخان: «جناب کنسول! من می‌خواهم هفت دولت زیر سایه بیرق ایران باشد شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد!» [I]

«در جنگی که بین قوای تأمینیه دولت و مجاهدین مقیم پارک اتابک (محل کنونی سفارت شوروی) به سرکردگی ستارخان سردار ملی روی داد حیدرخان چون از مؤسسين حزب دمکرات و حکومت هم منتخب حزب بود با آن همه عوالم دوستی و رفاقت با ستارخان علیه او جنگید و در این جنگ به نفع دولت اقدام و دخالت داشت پس از سقوط کابینه مستوفی الممالک (دمکرات) و روی کار آمدن محمد ولی خان تنکابنی سپهدار اعظم (دهم ربیع الاول ۱۳۲۹ ه. ق) اعتدالیون تقویت گردیدند و آنان دولت را مجبور کردند که نسبت به عناصر دمکرات امثال حیدرخان و رسول زاده سخت بگیرد سپهدار (سپهسالار بعدی) هم دستور آنان را اجراء کرد وحیدر عمواوغلی را تبعید نمود حیدرخان به قفقازیه رفت و از آنجا به روسیه سفر کرد»

به بیان دیگر: «در اول شعبان ۱۳۲۸ دولت مشروطه که جمعاً سه هزار نفر می

شدند، به فرماندهی بیبرم‌خان، یار قدیمی ستارخان در تبریز و رئیس نظمیه وقت باغ اتابک را محاصره کردند و پس از چند بار پیغام، هجوم نظامیان به باغ صورت گرفت و آتش جنگ بین قوای دولتی و مجاهدین شعله‌ور شد. سواران دولتی عمدتاً نیروهای بختیاری و آرامنه بودند که به ظاهر خلع سلاح شده بودند و بلافاصله به استخدام دولت درآمد و به عنوان عوامل سرکوبگر عمل کردند. به عبارت دیگر سوسیال دموکرات‌های تهران افراد خود را در هیأتی قانونی مسلح نموده، اصرار بر خلع سلاح دیگر نیروهای مسلح داشتند. وقتی درب پارک اتابک به دستور بیبرم سوزانده شد، جنگ شدت گرفت.

در این جنگ قوای دولتی از چند عراده توپ و پانصد مسلسل شصت تیر استفاده کردند و به فاصله ۴ ساعت ۳۰۰ نفر از افراد حاضر در باغ کشته شدند. ستارخان هم ساعتی پس از شروع درگیری راه پشت‌بام را در پیش گرفت، اما در مسیر پله‌ها، در یکی از راهروهای عمارت تیری به پایش اصابت کرد و مجروح شد. اندکی بعد قوای دولتی او را دستگیر کردند و به منزل صمصام السلطنه بردند.

شریف کاشانی در این زمینه می‌نویسد: «... یفرم‌خان هم درب پارک را نفت زده، آتش می‌زند. بعد از چند دقیقه در سوخته، سرباز و سوار و بختیاری وارد پارک شد، از قراری که گفته می‌شود، تلفات خیلی می‌شود. با اینکه از مجاهدین اصلاً اظهار حیاتی نمی‌کنند، ولی از طرف دولتی‌ها به هر کس و هر جا فروگذار نکرده‌اند. بعد از کشتن‌ها اغلب را دستگیر و بعضی فرار کرده. آن وقت، بنای تاراج را می‌گذارند. تمام در و پنجره‌ها را می‌شکنند، و میل و فرش و چراغ و آئینه‌ها و میز و صندلی‌ها را تاراج می‌نمایند، این حرکات زیاده از حد مورد شماتت و ملامت و سرزنش خارجه و داخله می‌شود. ستارخان و باقرخان را هم می‌برند منزل صمصام السلطنه... کلیه مردم از این قضیه اظهار نفرت می‌نمایند و بدگویی می‌کنند... زنانوی ستارخان هم گلوله خورده، در بستر خوابیده» [II] و خانه نشین شد و پزشکان حاذق برای مداوای پای او تمام تلاش خود را کردند، اما معالجات به جایی نرسید و در تاریخ ۲۸ ذی الحجه ۱۳۳۲ هـ. ق (۲۵ آبان ۱۲۹۳ ش/ ۱۶ نوامبر ۱۹۱۴ م) در تهران درگذشت.

منابع:

- [I] کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران جلد دوم صفحه ۶۹۴- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، نشر صدای معاصر، چاپ پنجم ۱۳۸۴، ص ۸۴۴
- [II] دیپلماسی ایرانی

۵ - نامه میرزا به یوسف ضیاء بیک

در نهم شهریور ۱۲۹۹ کنگره ملل شرق در باکو (بادکوبه) افتتاح یافت. اساسی ترین موضوع مذاکره پیداکردن راه حل برای اختلافات دودسته جنگل و انقلابیون بلشویک بود. بعضی از نمایندگان کنگره، یوسف ضیاء بیک از انقلابیون ترک و از دوستان قدیم کوچک خان را به همین منظور به رشت روانه کردند. میرزا پس از شنیدن خبر ورود ضیاء بیک نامه زیر را به او نوشت:

۲۳ ذی الحجه ۱۳۳۸ [۵]

هو الحق

آقای یوسف ضیاءبیک - دامت شوکته العالی - دو روز قبل مژده دادند به رشت تشریف آوردید. ارادت قلبیه و اشتیاق به زیارت جنابعالی، محرک شد که به این ذریعه اقدام گردد تا بدین وسیله مراتب مودت سابقه را تحکیم نمایم. چقدر خوشوقت می شدم اگر به توفیق ملاقات موفق می گشتم تا پس از استفاضه کامل، خاطر شریفتان را از تمام دقایق واقعات ناگوار گیلان مسبوق کنم. متأسفانه به جهاتی معین برای جنابعالی، احتمال ملاقات غیرممکن می باشد. به این جهت مصمم شدم کتباً جنابعالی را از جریانات چهارماهه ی این صفحات به طور اختصار آگاه نمایم. اولاً این نکته خوشوقتم می کند که طرف مصاحبه و مکاتبه ام جنابعالی هستید که کاملاً بنده را می شناسید؛ به هیچ وجه محتاج نیست خود را به شما معرفی کنم.

بنده بعد از زحمات چندین ساله در انقلاب ایران و تحمل لطمات توقف در

جنگل، سال گذشته برای دو، سه کاغذی که از طرف فرقهٔ بلشویک رسیده بود، دلگرم شده، پیاده از بیراهه با وجود همه نوع مخاطرات و با یک مشقت غیرقابل تصوّر به لنگران رفتم تا آنان را ملاقات کرده، از عقاید و نیّات و طرز مساعدت و دوستی همدیگرمستحضر شوم. بعد از ورود به لنگران اوضاع این فرقه را در آن حدود پریشان دیده مایوسانه مراجعت کردم تا در شهر رمضان گذشته از پطروسکی کاغذی به بنده نوشتند و از بنده طلب مساعدت نمودند. دو روز بعد از آن کاغذ انزلی را با مهاجمه تصرف کردند. قوای انگلیس به رشت عقب نشست. رؤسای بلشویک ملاقات بنده را در انزلی در خواست کردند. بنده هم برای آنکه به دوست و دشمن بفهمانم که با فرقهٔ بلشویک، دوست و متمایل و عقیده صادقانه دارم و هم برای آنکه عقد موّدت را با آنها محکم نمایم تا بتوانم انگلیسیها را - که دشمن ما و آنها بودند - دفع کنم به انزلی رفتم.

بعد از ملاقات و مذاکره طولانی با دلایل کافی به ایشان ثابت کردم که اجرای بعضی از موادّ مرام بلشویک در ایران نظر به جنبه فئاتیکی و بی علمی اغلب ایرانیها نه تنها تولید اشکال می کند بلکه آنها را برضدّ ما می شوراند، نتیجه نمی بریم؛ سهل است مضرتّ خواهیم دید و در ابتدای امر الغای مالکیت دور از حزم و احتیاط است؛ زیرا غالب رؤسای ایلات و عشایر مالکند و به ایل جاهل خود فوق العاده نافذ و برای الغای مالکیت سد راه عملیات خواهند شد. بهتر این است این قضایا را مسکوت عنه گذاشته؛ پایهٔ عملیات را بر روی این مواد بگذاریم؛ الغای سلطنت، لغو کابینتولاسیون، فسخ کلیه قراردادهای، تجهیزات کامل از عموم ایرانیها و اخراج قشون انگلیس از ایران، آن وقت باقی مواد مرام را با تطبیق به حالت روحیه ی مردم - به قدری که ممکن باشد - اجرا کنیم. اگر این ترتیب رعایت شود، قول می دهم سه ماه مرکز را تصرف کرده موقعیت شایان تقدیری حاصل کنیم. حضرات تصدیق و قبول کردند. قرار شد اسلحه بدهند نفرات هم هر قدر ما تعیین می کنیم روانه نمایند و در امور داخلی ما مداخله نکنند.

همان طوری که لنین و تروتسکی اظهار کردند که هر ملّتی باید مقدّرات خود را خود عهده دار شود، زمام امور در دست ایرانی باشد، حتّی تکلیف مردم

اسلحه را قیمت بدهم، قبول نکردند. به همین طریق قرارداد ما ختم شد، به رشت آمدم، اعلان جمهوریت دادیم، تمام طبقات مردم با شادی فوق العاده و چهره های گشاده ما را پذیرفتند. همه نوع در مقام همراهی برآمدند؛ باشوق تمام مشغول کار شدیم. به منجیل هجوم کردیم. روزی که منجیل فتح شده بود، به معیت چند نفر - که اسم نمی برم و افکار عامه هويت آنها را کاملاً واضح کرده و می کند - با حملات خصمانه رشت و انزلی را تصرف و منظره های فجیعی ایجاد کردند که جنابعالی همه را به چشم دیده و بهترین شاهد صادق ما هستید. ولایتی را خراب کردند دشمن را چیره نمودند، ملت ایران را - که همه مساعد بودند - بر علیه بلشویکها قیام دادند. با کمال بیرحمی به بنده دزدی و خیانت و سازش با انگلیسها و شاه را نسبت دادند. به پسیخان و کسما و فومن هجوم کردند. هنوز هم در این حدود عده [ای] به اسم بلشویک مشغول غارت و اذیت مردم هستند و با بنده در مقام جنگ برآمدند. برای آنکه حقیقت تاحدی در حجاب بود و میل داشتیم کاملاً مکشوف شود، از مصادمه احتراز کردم، در جنگل توقف نمودم، امرار وقت کردم تا وضعیت به این طریق که ملاحظه می فرمائید منتهی شد. همان اوقات کاغذهایی که به مدیوانی نوشتم، اوضاع امروز را پیش بینی و به آنها خاطر نشان نمودم و اینک سواد آنها را خدمت جنابعالی می فرستم که ملاحظه فرمائید. اکنون انصاف جنابعالی را حکم قرار می دهم. آیا انقلاب همین است که آقایان مشغول بوده هستند؟ بعضی اشخاص فاسدکه به هرسازی می رقصدند، گاهی نوکر روس، گاهی نوکر انگلیس، زمانی کارکن آلمان، روزی مستبد و هنگامی مشروطه طلب و برای تحصیل فایده شخصی، به هر لباس ملبس شده، موجد این نحو خرابکاریها می شوند. حال آزادی طلب شده اند و بنده را دزد و خیانتکار و ضد انقلاب معرفی می کنند. اگر امثال اینها آزادی طلب و انقلابی هستند، بکشند، کشته شوند، خراب و غارت کنند تا همه ببینیم عملیاتشان چه مقدار ضرر تولید خواهد کرد! احساسات مسلمین و ایرانیها را - که بالنتیجه مستلزم نفرت عموم مسلمین از بلشویکها است - صریحاً تحریک نمودند. برای نطقهای علنی بر ضد مذهب و اسلام، مردم را شورانیدند؛ همه ما را از سیر انقلابی بازداشتند؛ انقلاب مقدس را کشتند. در اول کار و اول قدم این منظره ی

هولناک و این همه نفرت بی حدّ و حصر ایجاد شد که اصلاحش را مگر یک دست غیبی بکند.

با عملیات خود، انگلیسها را به نحوی تقویت کردند که صد هزار قشون و هزار عراده توپ آنان را این همه تقویت نمی کرد که عملیات حضرات نمود! شما انگلیسها را بهتر می شناسید که چگونه از این موانع استفاد کرده بلکه دستشان در میان آنها قویاً کار می کند. خیلی عجیب است با این همه خرابکاریها منتنبه نشدند. هنوز جمیع ابواب را به روی بنده و همراهانم مسدود کردند. رویه انگلیسها، وثوق الدوله و نیکلا را بیرحمانه به نام آزادی پیش گرفته اند. چون یقین دارم زمامداران سویت روسیه به این گونه حرکات راضی نبوده و نخواهند بود و چند نفر مردم خودسر و بی مایه، به این فضایح اقدام کرده و بالاخره ممکن است اقدام سویت روسیه، این خرابکاریها را اصلاح کند به این جهت ساکت و بیطرف مانده ام تا ضمناً به همه بفهمانم که به احدی از دشمنان دست مودت دراز نخواهم کرد و منتظرم تا سویت روسیه چه اقدامی بکند. اگر از آنها هم مایوس شویم، البته در آن صورت هریک به تکلیف ملی و وجدانی خود عمل خواهیم کرد.

کوچک جنگلی

منبع: مهرداد، سیدجعفر «نامه های میرزا کوچک خان جنگلی (سردار جنگل)» - «گنجینه اسناد» پاییز ۱۳۸۴ - شماره ۵۹ - صص ۶۶ تا ۶۴ (

فصل یازدهم

همکاری روسیه شوروی، انگلیس و رژیم کودتا ی ۱۲۹۹ در سرکوب جنبش جنگل

احمد رناسی در مورد « همکاری روسیه شوروی ، انگلیستان و رژیم کودتا ی ۱۲۹۹ » بر این نظر است « " لنین در نامه ۱۶ ژوئیه خود به چیچرین کمیسار امور خارجی می نویسد که " روتشتاین از دخالت های دفتر با کوی حزب بلشویک در روابط ایران و شوروی شکایت دارد " و ادامه آن در نامه دیگری ، بتاريخ ۱۳ اوت همانسال به روتشتاین سفیر شوروی در ایران، که با " سیاست محتاطانه وی " موافق است، ولی هنوز استدلالهای " طرف دیگر " را نشنیده است، با این همه لنین معتقد است که " دلایل اساسی " وی " غیر قابل " رد " اند. لنین سیاست محتاطانه سفیر کبیر شوروی روتشتاین را می پذیرد، که سر انجامش قرارداد ۱۹۲۱ و دستور دهنده عقب نشینی قوای روسیه از معرکه جنگ، و دوری از رو در روی با قشون دولت مرکزی ایران بود، که در نامه هایش به میرزا نیز آن اندرزهای حکیمانه !!! نهفته است، که اسلحه زمین گذاشته شود و... تا از دولت مرکزی برای اومصونیت گرفته شود. در گنج جنگل شاهد همخوابگی " شوروی لنینی دولت مقتدر مرکزی ایران - باشد. انگلیس و دلسوزی های ! رفیقانه ! - برادرانه ! ای که نسبت به استقلال ایران نشان می دهد، و در این رابطه، کوشش پذیرش نظریات خود را از " میرزا " می خواهد. میرزائی که تا رهائی کامل ، نبرد را پذیرفته است و هرگز " پرچم سرخ " را تا مرگش از خود جدا نساخت.

لنین سیاست محتاطانه کسی را قبول می کند، که علیرغم نشنیدن استدلال طرف مخالف معتقد است که " دلایل اساسی " صاحب سیاست " غیر قابل " رد " اند. و سرانجام حاصل کار این کسانی که بادید " ماتریالیسم - دیالکتیک " به قضا یا برخورد می کنند، چیزی می شود که بهتر است نوشته سلطان زاده را بیاری

گیریم" مایه کمال تأسف ماست که حوادث با چنان سرعتی رخ دادند که انقلاب ایران نتوانست زیر فشار ارتش انگلستان و ارتش شاه دوام بیاورد و شکست خورد.

ولی او نمی نویسد و یا اینکه چون خود نیز در بازیهای آن دوران گیر کرده بود، نمی تواند بنویسد که: این تأسف حاصله، که ناشی از سرعت حوادث می باشد. را، نباید فقط مدیون ارتش شاه و ارتش انگلستان دانست، بلکه نبوغ و کارآئی صاحبان "سیاست محتاطانه" و تأکید کنندگان این سیاست های ضدّ مردمی و ضدّ انقلابی (بنا به دید ضدّ کمونیست ها! و ضدّ سوسیالیست ها!) و بنا بر دید روشن و ظفرنمون (انتر ناسیونالیست ها! و...) با ارائه سیاست های محتاطانه "و تأیید از طرف "آن کسان" سبب بگل نشستن انقلاب کشوری می شوند تا به اصطلاح خود "سوسیالیسم کشوری!" را پیروز سازند. سلطان زاده هم قادر به نوشتنش نیست و از آن درمی گذرد.

آنچه گذشت، در ضمن نشان می داد، که اختلاف برسر "اصلاحات ارضی" و دوری از این شعار نیز نه از طرف میرزا (بنا بنظر فیلسوف تاریخ نویس) بود، بلکه مورد اختلاف فراکسیون های مختلفی می بود، که خود را بنام نمایندگان سازمانی بنام "حزب کمونیست ایران!" جا زده بودند و درکنگره ها از طرف مردم ایران شرکت می کردند و به بحث و گفتگو می نشستند، و آنکه از این جریانات اطلاع نداشت، در واقع "مردم ایران" بودند که چه کسانی... و خود بر گزیده، نمایندگی آنها را بعهد گرفته اند.

از آنچه گذشت دریافته می شود، شوریده فکری سرا پای رهبران شوروی و در رابطه با آنها، ایادی ایرانی آنها را گرفته بود، و عاجز بودند در مورد "انقلاب و ضدّ انقلاب" موضعی قاطع و مشخص داشته باشند، و همه این شوریدگی ها و تشنّت ها در امر تصمیم گیریها را، در آنچه که گذشت و اسناد تاریخی نشان داد، می بینیم. تاریخ عناصر و سازمان ها را می نویسد و بیرحمانه حاصل کار آنها را مورد قضاوت قرار می دهد، نه تاریخ نویسان دستور بگیر و ساخته پرداخته "خدا یگانی" که سعی بر آن دارند. برای پیاده کردن خطی "قالبی" به قلب تاریخ و تشنّت افکار، به پراکنده گوئی و دروغ پردازی روی آورند.

بله " تاریخ نرمان ها را می نویسد ، نه نرمان ها تاریخ را." چنانچه می دانیم ، ردّ و بدل نامه هائی بین میرزا و روتشتاین صورت گرفت ، وخواست هائی میرزا از او داشت که از طرف ضدّ انقلاب نمی توانست مورد پذیرش قرار گیرد. نصایح " لوید جرج" (David Lloyd George)* مشکل گشا می گردد، روابط تجارتي بسرحد عقل می آورد، و روتشتاین مشغول امضاء قرار داد.» (۱)

* ذاکری درباره شکست جنبش جنگل بر اثر همکاری روسیه شوروی، انگلستان و رژیم کودتای ۱۲۹۹ می نویسد: بررسی آسیب شناسی نهضت جنگل از زوایای گوناگون مهم و درخور توجه است، که لازم است به آن پرداخته شود و یک یک آسیبها، با درنگ و دقت کالبدشکافی شوند و فراروی اهل نظر قرار گیرند.

اما در این مقاله رابطه ی میرزا و شوروی مطرح است و نکته هایی که از این زاویه در آسیب شناسی، نقش دارند، مورد توجه قرار می گیرند، مانند: هماهنگی و همخوانی شوروی با ایران، هماهنگی و همخوانی شوروی با انگلستان، سرپیچی کمونیستها از عمل به قرارداد میرزا با ارتش سرخ و درپایان نقش سفارت شوروی و سفیر آن روتشین، در فروپاشی نهضت جنگل.

دو مورد نخست را می توان از مهم ترین سببها و علتهای نابودی نهضت جنگل دانست. معنای این هماهنگیها این بود که: شوروی، انگلستان و دولت ایران هر سه در نابودی میرزا به هماهنگی رسیده اند و زیر پا نهادن قرارداد و سربرداشتن از عمل به آن نیز، برای رسیدن به این همبستگیها و همخوانیها بوده است. تلاش سفارت روسیه شوروی نیز در راستای به حقیقت پیوستن این هماهنگیها صورت گرفته که سبب نابودی سریع نهضت جنگل شده و امکان بازسازی نیروهای جنگل را از میرزا گرفته است.

مشیرالدوله نخست وزیر، مدّتی پس از برگمارده شدن (۷ تیر ۱۲۹۹/۱۱ شوال ۱۳۳۸) در تلگرافی به تاریخ اول ماه ذیقعده ۱۳۳۸، مشاور الممالک را، که نماینده پیشین ایران در مجمع ملل بود، به سمت وزیر مختاری ایران در مسکو، برای گفت و گو و بستن قرارداد با دولت شوروی، برگمارد.

از آن جا که مشیرالدوله در آغاز کار خود، جلوی اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را گرفت، دولت انگلیس، از کمک به دولت ایران خودداری می ورزید. زیرا مدعی بود کمک انگلستان بر اساس آن قرارداد بوده و با جلوگیری از اجرای آن، دلیلی برای این کمک وجود ندارد.

در روز ۱۷ ذیقعدہ ۱۳۳۸/۱۴ مرداد ۱۲۹۹، جلسه فوق العاده وزیران برگزار شد و قرار شد که دولت انگلستان، به مدت سه ماه با دولت مشیرالدوله همکاری کند تا قرارداد به اجرا درآید. پس از این جلسه، و در همین روز، مواد هیجده گانه، نامه ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ چیچرین، به عنوان دستورالعمل، برای مشاور الممالک فرستاده می شود. از آغاز آنچه فرستاده شده چنین استفاده می شود که در ۲۸ ژوئن ۱۹۲۰ / ۵ تیر ۱۲۹۹، دولت ایران دوباره، به شوروی، به خاطر حضور نیروهایش در ایران، اعتراض می کند و وزارت خارجه شوروی در ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۰/۲۳ شوال ۱۳۳۸ همان پاسخ پیشین را می دهد و مدعی می شود:

(اکنون می توانم براساس داده های دقیق، اثباتاً اعلام نمایم که هیچ نیروی نظامی، یا دریایی جمهوری روسیه در حال حاضر در سرزمین، یا آبهای ایران حضور ندارند. نیروهایی که بنا بر ادعای شما، در مناطق مورد ذکر وجود دارند، هیچ گونه ارتباطی با حکومت ما نداشته ...)

در این پاسخ، دولت شوروی، بی طرفی خود را در برابر حکومت رشت و حکومت تهران اعلام می کند:

(حکومت روسیه، معتقد است اصل عدم مداخله، بیش تر پاسخ گویی احساسات مودت آمیز و برادری بین توده های روسی و ایرانی، همچنین روابط حسن همجواری، که حکومت روسیه، شدیداً طالب برقراری آن با ایران است، می باشد؛ زیرا ملت ایران، باید سرنوشت خود را تعیین کند.)

با این دستورالعمل، گفت و گوهای دولت ایران با شوروی وارد مرحله حساس می شود. شروع گفت و گوهای دولت ایران، همزمان است با حضور نمایندگان جنگل در مسکو.

این هیأت در ۹ اوت ۱۹۲۰/۲۳ ذیقعدہ ۱۳۳۸/۱۸ مرداد ۱۲۹۹ گزارشی برای وزیر خارجه شوروی، می فرستند و خواسته ها دولت جمهوری گیلان را مطرح می کنند.

وقتی دولت ایران، از گسیل این دو نماینده از سوی جنگلیها آگاه می شود، خبر آن را به اطلاع مشاور الممالک می رساند که از دولت شوروی یا ساویت، بخواهد که به آنها وقعی ننهاده نامید شوند.

در این مدت دولت مرکزی، با بالشویکهای رشت درگیری می شود که این درگیری به شکست بالشویکها می انجامد. مهلت سه ماه مشیرالدوله هنوز به پایان نرسیده، که سقوط می کند و کابینه سپهدار رشتی در ۴ آبان ۱۲۹۹/۱۴ صفر ۱۳۳۹/۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ تشکیل می شود. گویا دولت جدید، جسارت ادامه گفت و گورا در خود نمی بیند...»

«...باید توجه داشت که واژه متجاسرین، به بالشویکهای گیلان، گفته می شده است. یعنی پس از آن که دولت شوروی، اعلام می دارد از بالشویکهای گیلان پشتیبانی نمی کند، مؤتمن الملک، در ۷ ذیحجه ۱۳۳۸، پیشنهاد می کند: به جای بالشویک، از واژه متجاسرین استفاده شود که پیوند و بستگی به دولت شوروی پیدا نکند.

در این برهه که شهید مدرّس سخن گفته، در دوران کابینه مشیرالدوله و کابینه سپهدار اعظم رشتی، نیروهای میرزا کوچک از نیروهای کمونیستی، که در کتابهای سردار جنگل و تاریخ انقلاب جنگل، از آنها به عنوان نیروهای انقلاب هم یاد شده، جدا بوده اند. بنابراین، سخن شهید مدرّس، در سرکوبی نیروهای متجاسر، نیروهای میرزا کوچک را در بر نمی گیرد، چون آنان با دولت ایران، طرف نبودند.

گفت و گوهای شوروی و ایران ادامه می یابد و در آذر ۱۲۹۹، به نتیجه نهایی نزدیک می شود.

لنین در کنگره هشتم سراسری روسیه، ۲۲ - ۲۹ دسامبر ۱۹۲۰/۱ - ۸ دی ۱۲۹۹، درباره ایران می گوید:

(ما می توانیم امضاء شدن قراردادی را که با ایران در پیش است، تبریک بگوییم. روابط دوستانه با ایران، به علت نزدیک شدن و در آمیختن منافع اساسی تمام خلقهایی که از فشار امپریالیسم رنج می برد، تضمین شده است.)
موردهای بیست و هشت گانه قرارداد در روز ۱۸ دی ۱۲۹۹، به تصویب

دولت ایران رسید و مهلت سه ماهه، برای مبادله گذاشته شد. دولت انگلستان در این مدّت، برای حفظ منافع خود در ایران، به تلاش گسترده دست زد. در ۳ حوت (اسفند) ۱۲۹۹ کودتای سید ضیاء و رضاخان رخ داد و از ضعف کابینه سپهدار اعظم رشتی، بهره کافی را بردند. قرارداد مودّت ایران و روسیه در هشتم حوت (اسفند) ۱۲۹۹/۲۶ فوریه ۱۹۲۱ م. در مسکو به امضاء رسید. و در ۱۹ اسفند منشور الملک، به آستارا آمد. و قرارداد را برای دولت ایران مخابره کرد. امضای قرارداد پس از کودتای رضاخان اتّفاقی نیست. دولت انگلستان، بر این باور بود: با این کودتا منافع او در ایران حفظ می شود. آبرونساید، در یادداشتهای خود به طرّاحی کودتا، اقرار کرده است. (کودتای قزاقها در تهران، با علم و اطلاع سفارت انگلستان و با سازمان دهی این سفارت به وقوع پیوست.)

به جهت همین اطمینان است که قرارداد شوروی با انگلستان در ۹ مارس ۱۹۲۱/۱۹ اسفند ۱۳۰۰، به امضای دو طرف می رسد. ۱۵۰ و شوروی با بستن این قراردادها، در جهت استوار کردن آنها، گامهای بعدی را بر می دارد. در ۷ فروردین ۱۳۰۰/۱۷ رجب ۱۳۳۹، قرارداد ۱۹۱۹ توسط سیدضیاء الدّین عامل انگلیس، ملغی اعلام می شود. ۱۵۱ زیرا با وجود مهره ای مانند رضاخان نیازی به آن نبوده است.

با الغای این قرارداد، بخش مهمی از خواسته های نهضت جنگل برآورده می شود؛ اما آیا باید جنگلیها مبارزه را کنار بکنند؟

میرزا کوچک می گفت: تا اطمینان به دخالت نکردن انگلیس در ایران پیدا نکند و تا دولت ملی سر کار نیاید، مبارزه خود را پایان نخواهد داد. میرزا این مطلب را در پاسخ به نمایندگان دولت سید ضیاء، در گفت و گویی که در ۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ با میرزا داشتند، گفته است.

نمایندگان سید ضیاء، در گزارش خود از موضع میرزا در برابر انگلیس چنین گزارش می دهند:

(میرزا کوچک خان مدّعی بود هر چند قرارداد انگلیس لغو شده است، ولی دخالت مستشاران انگلیسی در امور مالیه و صاحب منصبان و معلّمین انگلیسی

در نظام و فرونت گیلان اجرای اصول مهمه قرارداد را عملاً نقض می نماید.) میرزا، برابر گزارش نمایندگان سید ضیاء، خواهان تشکیل دولت مرکزی مقتدر، مستقل و بدون دخالت خارجی بوده است:

(بالآخره اظهار داشتند که: یگانه آرزوی شورای انقلابی جنگل، تشکیل یک حکومت ملی در ایران و قطع نفوذ اجانب از امور داخله ی مملکت و تخلیه قشون اجانب از خاک ایران است. بدیهی است پس از این که اطمینان به عملیات دولت حاضر حاصل شد، از روی این اصول حاضر به مساعدت با دولت و تسلیم بالا خواهیم شد.) نمایندگان و فرستادگان سیدضیاء به نزد میرزا کوچک، در این گفت و گوها، نتوانستند وی را قانع کنند: دولتی که اکنون بر سر کار است، ملی و در جهت هدفهای راستین ملت ایران گام برخواهد داشت. از آنچه در این گزارش آمده، استفاده می شود که آنان برای جلب اعتماد میرزا، گفته اند: میرزا کریم خان رشتی نیز، در دولت نقش دارد. بیان این موضوع از سوی نمایندگان سیدضیاء، بسی مهم بود. میرزا، به کریم خان و برادرش سردار محیی، اطمینان نداشت و شاید می دانست که آنان، عامل انگلیس هستند. دهخدایی می گوید:

با این که سردار محیی، برای کوچک جنگلی، احترام قائل بود، اما وی، هیچ گاه در جایی که سردار محیی بود، نمی نشست.) شماری بر این نظرند که رضاخان، تربیت شده سردار محیی است و او رضاخان را برای کودتا آماده کرد. برادر وی، میرزا کریم خان، نقش پنهانی مهمی در کودتا داشته است. از این روی، میرزا به سیدضیاء و رضاخان، اعتماد نداشت.

نمایندگان سید ضیاء در گزارش از دیدار با میرزا می نویسند: (یکی از مسائلی که فوق العاده، باعث عدم اطمینان میرزا کوچک خان، بر دولت حاضر و موجب وحشت مشارالیه شده است، مقام و ارتباط کاملی است، به عقیده او، میرزا کریم خان در مقامات عالیه دولت جدید حائز اهمیت است. از این مسأله، بیمناک می باشد. به طوری که از بیانات میرزا کوچک خان استنباط شد، کدورتی شخصی فی مابین او و میرزا کریم خان بوده و هست که فوق العاده

هراسان و ترسناک تصوّر می کند: اقداماتی که دولت راجع به جنگل می نماید، حتماً بنا به تصویب میرزا کریم خان است.

درمقابل کلیه ی ایرادات و استنادات او، تا اندازه ای ممکن شد که اسباب اسکات و اقناع او را فراهم نماییم، مگر در این خصوص که چون توأم با احساسات درونی او بود، هر چه کردیم، این اشتباه مرتفع گردد، به هیچ وجه، زیر بار نرفته و حاضر به قبول هم نشد.

دکتر آقا خان در خاطرات خود، درباره مأموریت خود از سوی سیدضیاء برای مذاکره با میرزا کوچک، می نویسد:

(پس از چندی، از طرف کابینه سیدضیاء الدین، میسیونری، تحت ریاست مرحوم معاضدالسلطنه، که اعضاء آن شعبانی و حسین خان افسروبرادران زن معاضدالسلطنه و نویسنده بودیم، به قصد مذاکره با جنگل، به امام زاده هاشم آمدیم.

سیدضیاء الدین، به وسیله من پیغام خصوصی برای مرحوم کوچک خان فرستاده بود. خلاصه پیغام آن که: من و شما، در بدو نهضت انقلاب مشروطیت، همکار بودیم. شما آن طور تشخیص دادید و آن راه را رفتید و من این طور تشخیص داده و این راه را رفته ام. حال در سر دو راهی هستیم. حاضر شوید با هم همکاری کنیم و برای خاطر شما، حاضریم هر طور که مطمئن می شوید، عمل کنم.

در امام زاده هاشم، باراکچف آتاشه میلیتزر روسی آشنا شدم. مذاکراتی نیز با بالشویکها به عمل آمد.

من و حسین خان افسر، از بیراهه رودبار، به کسما رفتیم و با مرحوم میرزا موضوع پیغام را به میان گذاشتیم. ایشان، به هیچ وجه حاضر نشدند با سیدضیاء الدین، همکاری کنند. او را خائن و عامل انگلیس می دانست.

من به ایشان گفتم: چندی با او کار کنید و برای حفظ وضعیّت خودتان نیز، آنچه که باعث اطمینان است، از ایشان بخواهید.

به من گفت: من و همکاری با سید! من این جا را کربلا خواهم کرد.)

از طرف دیگر، در ۶ اردیبهشت ۱۳۰۰، روتشین، وزیرمختار شوروی، به ایران آمد و در ۱۶ اردیبهشت در جشن تاجگذاری احمدشاه شرکت جست و در

سخنرانی خود در این مراسم، درباره نهضت جنگل گفت: (خاطر اعلی حضرت همایونی را مطمئن می سازد که دولت متبوعه دوستدار، نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده، با نهایت صمیمیت، اقدامات لازمه را در تسریع تصفیة مسأله گیلان، اتخاذ خواهد نمود.)

احمد شاه در پاسخ وی گفت:

(یقین دارم قضیة اسف آورگیلان، در نتیجه مساعی و اهتمامات شما، هرچه زودتر خاتمه یافته و طوری نخواهد شد که سکتة به روابط دوستی دو ملت وارد آید.)

روشن شد که استبدادیان، دولت انگلیس و شوروی، با هماهنگی کامل، برای از بین بردن نهضت جنگل و کشتن میرزا برنامه ریزی کرده بودند و با تلاش و پی گیری، برنامه و نقشه خود را پیاده کردند و نهضت جنگل را از هم فروپاشاندند و عرصه را بر میرزا تنگ گرفتند، تا این که در کولاک گرفتار آمد و به شهادت رسید.

با ورود ناخواستۀ ارتش سرخ شوروی به ایران، میرزا در تنگنای شدید قرار گرفت، به گونه ای که ناچار بود برای حفظ استقلال کشور و جلوگیری از دخالت های بیگانگان، با آنها، تا جایی که مصالح کشور ایجاب می کرد، همکاری کند. ادعای آزادی خواهی رهبران شوروی و هم اندیشی و هم افقی دیدگاه میرزا در پاره ای از مسائل با آنان و هماهنگی در مبارزه با استعمار انگلیس، بنیادهای این همکاری را استوار می ساخت. با حضور نیروهای غدارو یغماگر انگلیس در ایران و گسترش قدرت اهریمنی خود در تمام زوایای حاکمیت و بخشهای اجتماع، بر سر کار بودن وثوق الدوله، عاقد قرارداد ۱۹۱۹ و... این همکاری در خور توجیه بود. میرزا، برای کاستن از آسیب های این همکاری و جلوگیری از دخالت احتمالی ارتش سرخ، قرارداد عزت مندانه و افتخارآمیزی با شرطها و قیدهای ویژه امضا کرد، از جمله، بالشویکها و کمونیستها نبایستی از مرام کمونیستی تبلیغ کنند و یا در امور داخلی ایران دخالت ورزند. و یا حق ندارند نیروهای جدیدی را وارد ایران کنند، مگر با هماهنگی و اجازه حکومت گیلان. اگر برابر پیمان نامه میرزا با ارتش سرخ و بالشویکها، عمل می شد و کمونیستها

و بالشویکها، خیانت نمی ورزیدند و جایگاه میرزا در رشت استوار می گردید، با علاقه و عشقی که مردم به وی داشتند، فتح تهران و تاراندن استعمارگران و برچیدن تخت و دیهیم تاراج گران مستبد، کاری بود آسان و شدنی. همان گونه که استقبال مردم رشت از میرزا، به خوبی جایگاه والای وی را نمایاند، در تهران نیز این شکوه آفرینی، بی گمان تکرار می شد. اما پیمان شکنی کمونیستها، تبلیغات کمونیستی که بسیاری از مردم را از صحنه بیرون راند و به استبداد، ارتجاع و استعمار مجال داد تا علیه نهضت جنگل به لجن پراکنی بپردازند، دخالت در امور انقلاب، حرکتهای زشت، تباهی آفرینها و... میرزا را به انزوای جنگل کشاند و سبب شد، قهرمانان و یلان و شجاعان جنگل، یکی پس از دیگری، به تیغ جفا از پای درآیند و یا در انزوا و سکوتی جانکاه، اسیر پنجه های مرگ شوند.

پشت پازدن کمونیستها، به قرارداد، برای رسیدن به هدفهای دراز مدّتی بود که در نظر داشتند. ارتش سرخ، در حالی وارد ایران شد که شوروی و انگلستان در آستانه گفت و گو قرار داشتند. عقب نشینی نیروهای انگلیس از انزلی و رشت، بدون هیچ گونه درگیری، حکایت از برنامه ریزی دقیق و مسائلی در پشت پرده داشت که این برآگاهان سیاسی، پنهان نبود و انگلیس بدون درگیری با شوروی، به هدفی که می خواست دست یابد، دست یافت که رویدادهای پس از این مرحله، این مطلب را به خوبی ثابت می کنند.

دولت ایران، وقتی خطر کمونیست را در بیخ گوش خود احساس کرد، به تکاپو افتاد و حاضر شد باب گفت و گو با شورویها را بگشاید.

انگلستان هم، در برابر بالشویکها و حکومت شوروی، نرمش نشان داد، زیرا نمی خواست با این قدرت جدید، رویارو، دست و پنجه نرم کند، چون بیم آن داشت در درگیریهای این چنین، رشته کار از دستش در رود. انگلیس به روزی می اندیشید که بتواند در سایه حرکتهای سیاسی و دیپلماسی و از راه نیرنگ و رام کردن رقیب پر قدرت، شوروی، پایگاه های خود را در آسیا استوار و پابرجا نگهدارد که چنین هم شد.

شوروی، برای ترساندن ایران و انگلیس، باید بازار شعارهای ضدّ امپریالیستی

و ضد استبدادی، بویژه تبلیغ از کمونیست را هرچه داغ تر نگه می داشت. از این روی، با این که با میرزا کوچک قرارداد بسته بود که در ایران از کمونیست تبلیغ نکند، اما برای رسیدن به هدف یاد شده که همانا نگران کردن و به تسلیم واداشتن استبدادیان و انگلستان باشد، پیمان را نادیده انگاشت و سیاستهای خود را دنبال کرد.

میرزا، دربرهه ای می پنداشت که کمونیستها و ارتش سرخ، خودسرانه پیمان انزلی را نادیده می انگارند و خلاف آن عمل می کنند، و سران شوروی، نظری غیر از این دارند. از این روی، نمایندگان به مسکو فرستاد، تا سران شوروی را در جریان آنچه در داخل ایران می گذرد و خودسریهای حزب کمونیست و ارتش سرخ بگذارند و نامه ای هم به لنین نگاشت و وی را در جریان امور قرارداد.

میرزا، بر این نظر بود که اگر دولت سویت (شورائی) روسیه از جریانه و رویدادهایی که در ایران می گذرد، آگاهی بیابد و دست به کار نشود و جلوی سرکشان وابسته به خود را نگیرد، دولت شوروی هم در ردیف انگلستان و استبدادیان خواهد بود.

وی در بیانیه خود پس از کودتا می نویسد:

(این نکته را به خاطرهای خود بسپارید که هیچ وقت سویت روسیه و نمایندگان درستکار آنها به حرکت و هرزگیهای ابوکف و این چند نفر راضی نیستند. سویت روسیه اگر مطلع بشوند، بلاشبهه جلوگیری خواهند کرد. اگر بعد از اطلاع، قادر به جلوگیری نشدند، آن وقت تکلیف ما این است که: کمونیستها، انگلیسیها، دولت مستبد ایران را در یک ردیف حساب کرده، به نام حفظ وطن و حفظ ایرانیت و محافظت حقوق اجتماعی از همه دفاع کنیم و یقین داریم که خدا یار و مددکار ما خواهد بود.)

برابر قرارداد میرزا با بالشویکها و ارتش سرخ، شوروی نمی باید در امور داخلی ایران دخالت کند. اما شوروی، با پیمان شکنی و نادیده انگاری پیمانی که با میرزا بسته بود، در امور داخلی ایران دخالت می کند و میرزا از این موضوع بر می آشوبد و می نویسد:

(ما معتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته ایم، لیکن، خطر، از جانب دیگر به ما روی آورده؛ یعنی اگر از مداخله خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود معنی اش این است که هیچ وقت به مقصود نخواهیم رسید؛ زیرا به جای مداخله یک دولت خارجی که تا کنون وجود داشت، مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است.)

میرزا، به دخالت شوروی در امور ایران اعتراض می کند و خواهان جلوگیری شوروی از دخالت دولت آذربایجان در ایران می گردد و می خواهد که در هر چهار مورد زیر موافقت شود:

۱. عملی ساختن قول نمایندگان روسیه سویتی که به ملت آزاد ایران داده اند. همچنین منع مداخلات آذربایجان سویتی در امور داخلی ایران بر طبق یادداشت رفیق چیچرین.

۲. شناختن اختیارات جمهوری ایران. چنانچه شوروی، عملیات فرقه اشترایی را تأیید می کند، در آن صورت لازم می آید در برنامه کار بر طبق شرایط سیاسی ایران و ممالک شرق تجدید نظر نمود.

۳. رد اموال و دارایی اتباع ایران که در آذربایجان سویتی مصادره شده است.

۴. احضار ابوکف و اعزام مجدد رفیق کاژانف؛ زیرا وجود شخص اخیر از نظر نظامی، کمال اهمیت را حائز است.)

به هر حال، دو نماینده میرزا به مسکو می روند. در ۱۵ اوت، ۱۹۲۰، گفت و گوهای خود را آغاز می کنند و در نامه ای به وزیر خارجه شوروی، نیازهای جمهوری نوبنیاد را به آگاهی وی می رسانند.

حدود یک ماه در مسکو می مانند و وقت خود را با دیدارها و گفت و گوها می گذرانند، ولی نتیجه و پاسخ روشنی دریافت نمی کنند؛ زیرا همزمان نمایندگان دولت مستبد و وابسته ایران نیز برای گفت و گو با مقامهای شوروی و چه بسا دادن امتیازهایی، در مسکو به سر می بردند.

نمایندگان میرزا در بازگشت، در کنگره ملل شرق در باکو، شرکت جستند و با گفت و گوها و دیدارهای بسیار، شماری را راضی کردند که برای گرفتاریهای جمهوری گیلان، به تلاش برخیزند.

کسانی هم به رشت می آیند. سپس حیدرخان عمواغلی، به رشت می آید و به ظاهر، هدفش از میان برداشتن اختلافهاست.

میرزا، از حیدرخان عمواغلی، استقبال می کند. در همین هنگام، احسان الله خان و خالوقربان، در نامه ای به میرزا، علاقه خود را به همکاری دوباره اعلام می دارند.

میرزا پیشنهاد آنان را می پذیرد؛ زیرا به خوبی می داند بسیاری از نیروهای فرمانبرآنان، بالشویک نیستند، بلکه مردمان عادی هستند که شناختی از بالشویک و کمونیست ندارند، پیرو فرمان فرمانده خود و سیاستهای اویند.

کمیته جدید انقلاب، با عضویت: میرزا کوچک، حیدرخان عمواغلی، خالو قربان، احسان الله خان، و میرزا محمدی تشکیل می شود.

ولی در اطلاعیه ۲۳ مرداد ۱۳۰۰، به جای احسان الله خان، نام سرخوش عضو کمیته اعلام شد. با این که کمیته جدید، جلسه های بسیار تشکیل می داد و گفت و گوهای فراوان، به خاطر ناهمگونی اعضاء، جدایی آرمانها و آرزوها، صادق نبودن وابستگان به بالشویکها و... نتیجه ای بهره نشد و کارها سامان نیافت. حیدرخان عمواغلی، کمک شوروی را بسته به اجرا و پیاده شدن عقاید کمونیستی و اصلاحات ارضی می دانست و میرزا آن را به زیان انقلاب می دانست و از پذیرش دیدگاه های وی، سر باز می زد. از میلیون مرکز، پیاپی به میرزا پیام می رسید: اگر حیدرخان عمواغلی نظر خاصی دارد، بهتر است راه خود را جدا کند.

آگاهان، میلیون و... می دانستند که حیدرخان عمواغلی، اگر به نظر خاصی برسد، آن را به اجرا خواهد گذاشت، گرچه آلودن دست خود به خون میرزا باشد. زیرا همگان دیدند که در واقعه مشروطه نیت درونی خود را آشکار ساخت و رفیق خود، ستارخان را خلع سلاح کرد، با این که ستارخان، کارهای خود را بر اساس دیدگاه های حیدرخان انجام می داد.

حرکتهای نابهنجار بالشویکها و کمونیستها و خودسریهای دسته های کرد و اعضای کمیساریا، شماری از جنگلیها را سخت دلگیر کرده بود و به شدت، در فکر رهایی از این تنگنا بودند و برآن بودند که ریشه شماری از این مزاحمان و

آزاردهندگان را قطع کنند که میرزا در پاسخ آنان اظهار داشت:
(من نمی توانم با کشتن یک عده یارانی که سالها با من همکاری کرده اند، به جرم غفلت موقتی، یا نااهلی، موافقت کنم و شما هم، این فکر را از خود دور کنید.)

میرزا دید خشمها و ناراحتیهای یاران جنگل، از حرکتهای ناشایست کمونیستها و وابستگان به بالشویکها، روز به روز، بیش تر دامن می گسترند، برای این که از رویدادهای ناگوار جلوگیری کرده باشد، پیشنهاد داد که در ملاسرا، یک فرسخی رشت، بین اعضای کمیساریا و جنگلیها، گردهمایی تشکیل شود و راه های همکاری بررسی گردد.» (۲)

◀ میانجی گری شوروی، بوسه مرگ انقلاب

به روایت خسرو شاکری : تمایل روسیه شوروی به «عادی کردن» شرایط سیاسی در ایران از سوی وزیرمختاران کشور، روتشتاین، از لحظه ی ورودش به تهران، فعلا نه، ورنه جسورانه، دنبال می شد. بنابراین، شرایط کوچک خان برای سازش سیاسی با دولت تهران روتشتاین را برآن داشت که با جنگلیان مذاکره کند. گزارش رسمی شوروی حاکی است که وی «تمایل خود را به میانجی گری بین مقامات تهران و جنگلیان ابراز داشت»، زیرا «دیپلماسی شوروی به این نتیجه رسیده بود که انگلیسیان سعی در تشویق جنگ داخلی در شمال ایران داشتند.» با این حال، این چیزی نبود که روتشتاین به همتایان انگلیسی خود در تهران گفت. وی به وابسته نظامی انگلیس گفت که : «به راه آوردن کوچک خان مستلزم این است که با وی گفتگوی صمیمانه کرد و برای او روشن ساخت که چگونه اعمالش به ایران و ایرانیان، فارغ از این که چه دولتی برسر کار باشد، زیان می رساند.» کوتاه زمانی بعد، فرستاده ای از جانب تهران و دیگری از سوی روتشتاین - که اصرار داشت در جلسه حضور داشته

باشد - به رشت رفتند تا بکوشند با کوچک خان مذاکره کنند . با ازسرگیری این مذاکرات با ساعدالدوله، رضا خان به نیروهایش دستور داد عملیات را تا اطلاع ثانوی متوقف سازند. از این رو ، گفتگوها تا اواسط مرداد به درازا کشید. اما سرانجام به دلیل بی میلی دولت به موافقت با شرایط جنگلیان شکست خورد. روتشتاین ، که هنوز امیدوار بود کوچک خان را « برسر عقل » آورد، از وزیر جنگ « دلوپس » خواست که عملیات را برای دوتا سه هفته، یا تا زمانی که یک تلاش دیگر برای مصالحه سیاسی به عمل نیامده بوده باشد، به تعویق اندازد. به گفته سفارت انگلیس ، رضا خان از دخالت روتشتاین بر آشفت و برای حل مسئله گیلان به شیوه ای که با احسان و ساعد الدوله در مازندران رفتار کرده بود، بی تابی نشان داد. (۳)

شاکری در ادامه آن می نویسد: « پس از سپری شدن ضرب الاجل دو هفته ای ، روتشتاین هنوز گامی بر نداشته بود زیرا به گفته وی - تهران نتوانسته بود ایسرا ئیلنکو (Israelenko) ، تبعه ی روس تحت تعقب مقامات شوروی را، تحویل دهد. قضیه ایسرائیلنکو بی تردید یک بهانه بود. انگیزه واقعی روتشتاین دفع الوقت برای تلاش دیگری در « بر سر عقل » آوردن کوچک خان بود. رضا خان این آخرین بهانه را « نقض عهد » خواند، و قول داد که حمله خود را پس از ۲۲ شهریور، و در پایان ایام سوگواری محرم، آغاز کند. با این حال، به گفته تاریخ نگاران شوروی، روتشتاین هم به تهران وهم به انگلیستان دروغ گفته بود، زیرا وی در ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) نامه ای به کوچک خان نوشته و پیشنهاد کرده بود که به عنوان میانجی عمل کند و طرح مصالحه ای را نیز ارائه کرده بود.

به رغم نا خرسندی رضا خان، مهلت داده شده برای مذاکرات ، بیشترین منافع را برای وزیر جنگ به دنبال داشت، زیرا فرصت دیگری برای آموزش و تجهیز افرادش فراهم کرد. و با گذشت زمان، جبهه انقلابی در اثر فشار روتشتاین بر احسان و افرادش رو به فرسایش گذاشت.

شرایط جدید کوچک خان

روتشتاین در ماه شهریورنامه ای از کوچک خان دریافت کرد، و در پی آن نماینده خود کلانتروف (Kalantarov) را، که یک دستیار ارمنی مورد اعتماد وابسته ی نظامی شوروی در تهران بود، به همراه سعداله خان درویش، نماینده ی سابق کوچک خان در تهران، به گیلان اعزام داشت. روتشتاین که از قرار معلوم در تماس نزدیک با کوچک خان بود، و «نفوذ قابل توجهی» بر او داشت، این اقدام را به انگلیسیان داد، اما ایشان بدگمان بودند که وی از نفوذ خود برای بهبود روابط خود و تهران استفاده کند. با از سر گرفته شدن مذاکرات کوچک خان و روتشتاین - که ظاهراً یک « میانجی صلح » بین تهران و جنگلیان بود - انگلیسیان با بدگمانی به این نتیجه رسیدند که وی دفع الوقت می کرد تا فصل برداشت محصول برنج در گیلان فرا رسد. در این حال، رضا خان تصمیم گرفت در صورتی که صلح حاصل نشود، ظرف دو هفته عملیات نظامی را از سر گیرد. کوچک خان این واپسین تلاش برای مذاکره با روتشتاین را پس از گفتگو با گیکالو، فرمانده نیروهای شوروی در گیلان، به عمل آورد که، بنا بر گزارشی دستورداشت « ماجرای گیلان » را، بدون به خطر انداختن « اعتبار آزادی بخش شوروی در ایران، فیصله دهد. گیکالو ضمن توضیح «وضعیت جهانی» برای کوچک خان، هشدار داد که ممکن بود انقلاب به فاجعه انجامد پس از این دیدار، کوچک خان درویش را با پیامی نزد روتشتاین فرستاد، متأسفانه از مفاد پیام اطلاع چندانی در دست نیست، جز آنکه طرح مصالعه زیر را پیشنهاد می کرد:

۱ - باید در همه عرصه های حیات ملی ایران اصلاحات بنیادی به عمل آید تا امنیت داخلی و آزادیهای اساسی برقرار شود، در عین « حفظ منافع خارجیان»

(؟) .»

۲ - همه قراردادهایی که حاکمیت ملی را محدود می سازند، لغو و همه تعهدات ضروری برای استقلال و آزادی ایران به اجرا گذاشته شوند.

۳ - امنیت گیلان باید به دست جنگلیان سپرده و هزینه های آن از درآمدهای

- محلی تأمین شود.
- ۴- والی گیلان، مسئول امور مالی، و رئیس ژاندارمری آن باید باموافقت جنگلیان منصوب شوند.
- ۵- احزاب سیاسی باید آزاد باشند و انکشاف فرهنگی شهرها و روستاهای ولایت تشویق شود.
- ۶- نیروهای دولتی باید به جبهه قزوین عقب بنشینند.
- ۷- نیروهای جنگلیان نباید از سطح کنونی شان بیشتر شوند.

◀ پیشنهاد روتشتاین برای تسلیم کوچک خان

روتشتاین در شهریور ماه پیامی برای کوچک خان فرستاد که در آن از جمله آمده بود:

من سعادت ایران را می خواهم و از برای استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت می کوشم... لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چقدر نفوذ (انگلیس) ها را زیاد کرد و به نام نیکمان لطمه زد ... به واسطه اوضاع (جدید) بین المللی، برایتان امکان نیافت با تاکتیک های خودتان دولت را مرعوب و مجبور به تغییرات کنید و یا مملکت را از نفوذ و حضور (انگلیس) ها آزاد نمایید. تکرار می کنم که این تقصیر شما نیست، بلکه به علت وضعیت بین المللی است... از آنجا که ما، یعنی دولت شوروی، در این موقع، نه تنها عملیات انقلابی را بی فایده و بلکه مضر می دانیم، این است که سیاستمان را تغییر داده و طریق دیگری اتخاذ کرده ایم... بنا به مفاد (قرارداد) فوریه ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹) ما مجبوریم دولت ایران را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم. اجبار ما منحصر است به خارج کردن قوای روس و آذربایجان از گیلان، از طرف دیگر، برطبق همان قرار داد، ما مکلف نشده ایم که در مقابل دولت از قوای انقلابی ایران حمایت کنیم...

روتشتاین گفت که انتظار داشت کوچک خان عقب نشینی و نیروهایش را خلع

سلاح کند و خود را با سیاست جدید شوروی «هماهنگ» سازد. مسلماً، گشایش راه تجاری به روسیه شوروی «یک وظیفه ملت دوستانه» و «وطن دوستانه» بود. وی هشدار داد فرمانده کل قوای کابینه قوام، رضا خان، قصد داشت تا مسئله گیلان را از راه زور پایان دهد. اما وی (روتشتاین) تاکنون از آن جلوگیری کرده و امیدوار بود که این مشکل را بطور مسالمت آمیز حل کند. وزیر مختار شوروی تکرار کرد که کوچک خان بایستی با یک نیروی حداقلی به جنگل های گیلان عقب نشینی می کرد و دولتی در گیلان با مشورت سه جانبه (دولت مرکزی و سفارت شوروی) برمی گزید. وظیفه حفظ نظم و قانون برعهده یک نیروی کوچک ژاندارمری گذاشته می شد.

روایت شوروی از رویدادها (که در روزنامه ی ستاره ایران انعکاس یافت) این بود که در اواسط ماه سپتامبر (اواخر شهریور) کلانترف، از سوی وزیر مختار شوروی و به توصیه ی دولت ایران، همراه با آقا سید افجه ای و درویش (که هردو در آن زمان دولت تهران را نمایندگی می کردند) با این پیام نزد رهبر جنگلیان رفتند: اعمال و مبارزات انقلابی وی جای قدردانی دارد، اما بستن راه ایران و روسیه شوروی دیگر قابل تحمل نیست. ایشان از کوچک خان استدعا کردند تا به این وضع به سود یک ایران مستقل، که از آغاز دغدغه خاطر وی را فراهم آورده بود، پایان دهد. اما شکست در حلّ و فصل مسئله گیلان فقط به سیاست های انگلیس خدمت خواهد کرد، که پیوسته در صدد تجزیه ایران بود. اگرچه ممکن بود شرایط کوچک خان ان قابل قبول بوده باشد، اما روتشتاین نمی توانست به کوچک خان اجازه دهد که قدرتی مستقل از دولت مرکزی داشته باشد.

ایشان برای آخرین بار از رهبر جنگلیان خواستند که پیشنهاد روتشتاین را بپذیرد. اگر وی نیروهایش را کاهش می داد و به جنگل عقب نشینی می کرد، اگر از دخالت در امور خزانه داری و کمرگات می پرهیزید، و به جنگل عقب نشینی می کرد، اگر از دخالت در امور خزانه داری و کمرگات می پرهیزید، و به بودجه تخصیصی تهران قناعت می کرد، و اگر با والی منصوب تهران مخالفت نمی کرد، قزاقان از جبهه نبرد بیرون می رفتند. روتشتاین هم چنین وعده داد که همه

مخالفان دولت بخشوده شوند. در صورت عدم پذیرش شرایط از جانب کوچک خان وزیر مختار شوروی مسئول اقدامات دولت ایران نخواهد بود. سرانجام، وی « وجدان انقلابی » کوچک خان را خطاب قرار داد و تأکید کرد که گشودن راه بین ایران و روسیه انقلابی « مهم ترین اقدام برای آزادی سیاسی و اقتصادی ایران خواهد بود. » از این رو، میرزا کوچک خان به عنوان یک انقلابی بایستی این هدف را دنبال و در خواست هایی را که از او شده بود اجابت می کرد.

پذیرش محتاطانه ی شرایط روتشتاین از سوی کوچک خان

کوچک خان در پاسخ به جدی ترین پیشنهاد شوروی ها گفت که راه انقلاب « مطمئن ترین » راه حل مشکلات ایران بود. اما، با توجه به آگاهی خوب دولت شوروی از اوضاع جهانی و اعتمادی که به « صداقت و آزادیخواهی » آنان می شد داشت، وی آماده بود که پیشنهاد روتشتاین را بپذیرد، به جنگ عقب نشیند، سکوت اختیار کند، و از آن به بعد به تماشا نشیند که چگونه روسیه شوروی، به عنوان « پناهگاه احرار عالم »، به « تعهد کتبی » خود نسبت به حیات اقتصادی ایران عمل می کرد. مذاکرات روتشتاین با کوچک خان از طریق نماینده اش کلانتروف، در سراسر ماه سپتامبر (اوایل شهریور تا اوایل مهر) ادامه یافت.

چون کلانتروف ظاهراً بیمار بود، بیماری مهلکی، نه برای کلانتروف، که برای جنبش جنگل، جای تردید است که اگر شخص دیگری پیام روتشتاین را نزد کوچک خان برده بود نتیجه فرق می کرد؛ به علاوه، رویداد مهمی یکبار دیگر جریان امور را تغییر داد. (۴)

• **شاهپور رواسانی قرارداد بازرگانی شوروی با انگلستان و نیز قرار داد دوستی ایران و شوروی پس از کودتای سوم اسفند انگلیسی ۱۲۹۹ (سید ضیا) و رضاخان در همکاری آنها در سرکوب جنبش جنگل نقش اساسی داشت و می**

نویسد: تلاش طبقه حاکم برای سرکوبی نهضت جنگل در همه ماههای سال ۱۲۹۹، سخت ادامه داشت، با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که به فرماندهی رضا خان و با پشتیبانی و خواست دولت انگلستان انجام شد، ایران یکسره زیر نفوذ وسلطه انگلستان قرار گرفت و دیگر نیاز و ضرورتی به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ یا باقی ماندن نیروهای انگلستان در ایران وجود نداشت و انگلستان می توانست در گفتگوهای بازرگانی کراسین در لندن از این امتیاز بهره برداری کند و خواست دولت شوروی یعنی مشروط کردن خروج ارتش سرخ از ایران به خروج نیروهای انگلستان از شمال ایران را با آسودگی خاطر و اطمینان بپذیرد. پس از کودتای سوم اسفند تلاش برای از میان بردن نهضت جنگل، میرزا کوچک و یارانش شدت یافت. سید ضیاء الدین طباطبائی که به خواست انگلستان پس از کودتای رضاخان رئیس الوزراء ایران شده بود کوشید با تطمیع یا زور میرزا کوچک را از سر راه بردارد و چون تطمیع مؤثر نیفتاد، به توطئه ترور میرزا دست زد. برای اجرای این خیانت، حاجی احمد کسمایی که پس از گرفتن تأمین از وثوق الدوله در تهران به سر می برد با پول و اسلحه و ۶۰ تن مسلح به گیلان فرستاده شد تا میرزا کوچک و یارانش را دستگیر و خلع سلاح کند، اما حاجی احمد در شهبسوار دستگیر و به رشت منتقل گردید و در انجام دادن مأموریت ناکام ماند؛ اما توانست در رشت با احسان الله خان دیدار کند. با وجود پرسش میرزا از احسان الله خان درباره موضوع این دیدار و گفتگوها، آنچه میان این دو تن گذشته بود، فاش نشد.

با ناامید شدن دولت کودتا از ترور میرزا، حملات نظامی قزاقان به فرماندهی رضاخان که تصمیم گرفته بود در اجرای سیاست دولت انگلستان و طبقه حاکم کار جنگل را یکسره کند با شدت ادامه یافت. حیدرخان پس از ورود به گیلان کوشید بار دیگر جبهه واحدی با سران نهضت تشکیل دهد و در نشستهای در فومن، اعضای کمیته انقلاب برگزیده شدند. در اعلامیه ای به تاریخ اول تیر ۱۳۰۰ (۲۵ شوال ۱۳۳۹-۲۲ ژوئن ۱۹۲۱) اعضای کمیته چنین معرفی شدند: میرزا کوچک خان، حیدرخان عموغلی، خالو قربان، میرزا محمدی، احسان الله خان. اما در اعلامیه ای که در ۲۳ مرداد انتشار یافت میرزا کوچک خان

بعنوان سرکمیسیس و کمیسیس مالییه، حیدر عمو اعلی کمیسیس خارجه، خالو قربان کمیسیس جنگ، میرمحمدی کمیسیس داخله و سرخوش کمیسیس قضائی معرفتی شده بودند و ذکری از احسان الله خان در میان نبود.

در آنچه به نام تزهای حیدرخان انتشار یافته، انقلابی بودن صنعتگران، پیشه‌وران و رشکسته، کارگران، دهقانان بی‌زمین، رعیت چند میلیونی پرولتر، کسبه کوچک و متوسط در ایران مورد تأیید قرار گرفته و گفته شده است این گمان که انقلاب ایران می‌تواند از همان ابتدای پرچم کمونیستی برود، بی‌چون و چرا نادرست است و در مرحله نخست باید رنگ نهضت رهایی بخش ملی داشته و هدف آن رها کردن خلق از اسارت و تثبیت استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایران باشد. در این نظریات بر نقش انقلابی خرده بورژوازی تجاری، بعنوان یگانه طبقه‌ای که توان رهبری سیاسی انقلاب را دارد تأکید شده بود. در فشرده ی برنامه حزب کمونیست ایران که در ژانویه- مارس ۱۹۲۱ انتشار یافت، همکاری با سران نهضت‌های رهایی‌بخش ملی مانند کوچک‌خان پذیرفته شده بود. پس از انتشار تزهای حیدرخان و فشرده ی برنامه حزب کمونیست ایران، میرزا در نامه‌ای اعلام کرد که چون نظریات آن کمیته که در ۶ بهمن ۱۲۹۹ انتشار یافته با نظریات انقلابیون نهضت همخوانی دارد، سران جنگ حاضر به همکاری هستند. از جمله شرایط مطرح شده از سوی سران جنگ برای توافق «غیرقابل قبول بودن مداخله خارجی، و لهذا مداخله شوروی در امور داخلی ایران در امور انقلاب گیلان» بود. با این توافق (۶ ماه مه ۱۹۲۱، ۲۹ فروردین ۱۳۰۰) جنبش انقلابی در گیلان از حالت یک پدیده ساخت دولت شوروی خارج می‌شد. گیلک درباره ی چگونگی روابط حیدرخان با اعضای حزب کمونیست ایران می‌نویسد: «حیدرخان با اینکه کمونیست بود، با این وصف از دست رفقای هم مسلک خود آسودگی نداشت و دائماً اسباب زحمت وی را فراهم می‌کردند مخصوصاً آن عده روس‌های اشتراکی در رشت مواظب عمو اوغلی بوده و تمام نامه‌ها و کارهای او را مخفیانه تفتیش می‌کردند. یک روز موقعی که در رشت بود به مشارالیه خیر رسید طرف عصر می‌خواهند او را دستگیر نمایند. آن روز با زحماتی طاقت‌فرسا به اتفاق چند نفر

از رفقای جنگلی خود از رشت فرار کرده و مخصوصاً نزدیک پست بلشویک‌ها که در بیرون شهر داشتند چند تیر به سمت وی شلیک شد ولی تیرها اصابت نکرده و به هر طریق بود موفق به فرار از شهر و پناه گرفتن در جنگل گردید. «واسماعیل جنگلی گزارش می‌دهد: «حتی طرفداران خالو قربان و احسان الله خان و سردار محیی تصمیم گرفتند به دست کمونیست‌های متحد خود عمو اغلی را ترور نمایند و اگر همراهان مرحوم جنگلی از این سوء قضیه مطلع نشده و در مقام نقل و انتقال عمو اغلی از رشت به جنگل نشده بودند عمو اغلی و رفقای او بدست شیخ اف و عدای دیگر کشته می‌شدند.»

قرارداد بازرگانی شوروی با انگلستان در ۹ مارس ۱۹۲۱ (۹ اسفند ۱۲۹۹)، ۱۶ روز پس از کودتای سوم اسفند رضاخان، به امضا رسید. پیش از آن، در ۳۱ دسامبر ۱۹۲۰ (۱۰ دی ۱۲۹۹) چپرین درباره ی گفتگوها با انگلستان به لوید جرج پیام داده بود: «بگذاریم گذشته‌ها، گذشته باشند و فصل جدیدی در راه صلح و تجارت برای تمام دنیا بکشاییم.» در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۱۰ اسفند ۱۲۹۹)، ۷ روز پس از کودتای رضاخان نیز قرارداد دوستی ایران و شوروی، به امضا رسیده بود. با این دو قرارداد سیاست رسمی دولت شوروی و رهبری حزب کمونیست روسیه (بلشویکی) بر پایه همکاری و شراکت با سیاست دولت انگلستان و دولت ایران قرار گرفت و هدف مهم این همکاری از میان برداشتن نهضت جنگل و شخص میرزا کوچک بود که این در مورد هر سه کشور اتفاق نظر داشتند. قرارداد دوستی ایران و شوروی را می‌توان بخشی از قرارداد بازرگانی و شوروی دانست. «نصرت الدوله (فیروز) وزیر خارجه کابینه و ثوق الدوله طی ملاقات و مصاحبه با نماینده رویتز اظهار عقیده کرد که اگر دول متفق با روسیه از درمسالمت درآیند اوضاع ایران به خودی خود بدون دخالت قوه قهریه تصفیه خواهد شد.» در ۶ ژانویه ۱۹۲۱ «نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران به لرد کرزن اطلاع داده بود که به مشاور الممالک وزیر مختار ایران در مسکو اطمینان خاطر داده شده است که چنانچه دولت ایران با حکومت شوروی سوسیالیستی یک پیمان دوستانه امضاء نماید جمهوری کمونیست گیلان منحل خواهد شد.»

وابستگی طبقه حاکم و دولت مرکزی ایران به دولت انگلستان تا آن اندازه بود که «سپهدار (فتح الله اکبر) نخست وزیر ایران که گیلانی بود و املاک وسیع و پرسودش را بر اثر قیام جنگل از دست داده بود مایل بود مذاکرات ایران با شوروی از طریق انگلیسی‌ها و یا لاقل با کمک و پشتیبانی آنها صورت گیرد.» پس از اینکه با پیشرفت مذاکرات کراسین در لندن و مشاور الممالک در مسکو، قرارداد دوستی ایران و شوروی آماده امضاء می‌شد «بر مطلعین سیاسی پوشیده نبود که تا انگلیسی‌ها اجازه امضای قرارداد ایران و شوروی را ندهند نخست وزیر (فتح الله اکبر) در این قضیه پیشقدم نخواهد شد.»

سرکوب قیام جنگل و شهادت میرزا در زمان کابینه مشیر الدوله که قیام‌کنندگان نهضت جنگل «متجاسر» می‌خواند رخ داد. رتشتین سفیر شوروی در ایران در ششم اردیبهشت ۱۳۰۰ (۲۶ آوریل ۱۷، ۱۹۲۱، ۱۳۳۹ شعبان) وارد تهران شد و در نطقی که در ۲۶ اردیبهشت (۲۷ شعبان ۶، ۱۳۳۰، ۱۹۲۱) در برابر احمد شاه ایراد کرد به شاه ایران قول داد که مسئله گیلان با اقدامات دولت شوروی تصفیه خواهد شد.

رتشتین در راستای سیاست دولت شوروی، مخالف ادامه یافتن انقلاب و نهضت در شمال ایران بود. چچرین در نامه‌ای به احسان الله خان، ضمن تبریک به او از جهت چشم‌پوشی از تلاش برای تصرف تهران، از میرزا کوچک جنگلی بعنوان «ماجراجو» یاد می‌کند.

با توجه به مواد توافق نامه میرزا و حیدرخان در باب جلوگیری از مداخله نیروهای بیگانه در امور داخلی ایران و انقلاب ایران و تشکیل جمهوری شورایی در گیلان در تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۰۰ و اینکه این دولت وظیفه خود می‌دانسته که نیروهای انقلابی را سازمان دهد و از گیلان پایگاهی برای حمله به تهران و ساقط کردن دولت کودتا بسازد، می‌توان از وجود دو جریان سیاسی و اجتماعی مخالف و متضاد با یکدیگر در زمینه روابط دولت شوروی با انگلستان و دولت مرکزی ایران در نهضت جنگل و در میان کارگران ایرانی مقیم باکو و اعضای حزب کمونیست شوروی آذربایجان و ایران سخن گفت: موافقان قراردادها عبارت بودند از دولت شوروی و حزب کمونیست روسیه، دولت انگلستان و

دولت مرکزی ایران؛ و مخالفان را سران جنگل (میرزا کوچک) و رهبرانی از حزب کمونیست ایران مانند حیدرخان عمو اوغلی و بسیاری از علاقمندان و طرفداران این دو تشکیل می‌دادند. علاقه دولت شوروی به همکاری با دولت مرکزی ایران به اندازه‌ای بود که در رویداد مربوط به اردیبهشت ۱۳۰۰ زمانی که احسان الله خان بی‌آگاهی و موافقت کمیته انقلاب و به اغوای ساعد الدوله پسر سپهدار تنکابنی با نیروی مسلح به تهران حمله کرد، رتشتین پس از دریافت خبر نزدیک شدن این نیرو به تهران، کسانی را محرمانه و به تعجیل نزد فرماندهان روسی نیروهای احسان الله خان فرستاد و به آنها دستور داد هرچه زودتر خود را از معرکه کنار بکشند. این امر در کنار خیانت ساعد الدوله از علل مهم شکست اردوی احسان الله خان از قزاقان دولتی شد. خروج نیروهای ارتش شوروی از گیلان در ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۱ (۵ مرداد ۱۳۰۰) آغاز شد و در سپتامبر ۱۹۲۱ (شهریور ۱۳۰۰) پایان یافت. نین پس از آگاهی یافتن از اینکه کارگران باکو سیاست دولت شوروی مبنی بر سازش با دولت مرکزی ایران اعتراض می‌کنند و قصد کمک به انقلاب گیلان را دارند، در ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۱ (۲۵ تیر ۱۳۰۰) از چپرین خواست رهبران حزب کمونیست آذربایجان را به رعایت تصمیمات کمیته مرکزی حزب ملزم کند.

همچنین در ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۱ (سوم مرداد ۱۲۰۰) دفتر کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویکی) به حزب کمونیست روسیه (بلشویکی) در قفقاز دستور داد که قرارداد (با ایران) باید اجرا و اجازه نقض آن نباید داده شود. نین استدلال‌های رتشتین درباره چگونگی اجرای قراردادها با ایران و انگلستان را تأیید می‌کرد. کارگران ایرانی در باکو در پشتیبانی از حیدرخان که به علت سالها فعالیت در میان ایرانیان مقیم قفقاز از زمان مشروطه محبوبیت و طرفداران فراوان داشت، با قرارداد شوروی و دولت مرکزی ایران مخالف و با تداوم انقلاب و نهضت جنگل موافق بودند. چپرین در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۱ (۱۹ شهریور ۱۳۰۰) در نامه‌ای به حسین اف صدر هیأت رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، از اینکه «بعضی از عناصر ناشناخته در باکو هنوز از اغتشاشات شمال ایران حمایت می‌کنند» ابراز ناخرسندی کرد. البته این عناصر

ناشناخته (!!کسانی جز کارگران ایرانی و پاره‌ای از اعضای حزب عدالت نبودند و مراد از «اغتشاشات گیلان» درنامهٔ چچرین هم انقلاب گیلان و نهضت جنگل بود. چچرین در همان نامه نوشته بود: «بدیهی است که دولت مرکزی ایران به تمام نیروهایی که در حال حاضر با میرزا کوچک ابله و احسان الله‌خان ابله تر مشغول می‌باشند احتیاج دارد.» چند ماه پیش از آن، در هفتم شوال ۱۳۳۸ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) چچرین در تلگرامی به نخست وزیر ایران اطلاع داده بود که «نهضت ملی ایران بر علیه حکومت مرکزی به هیچ‌وجه به ما مربوط نیست.» در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ (۷ مهر ۱۳۰۰) لنین خبری از چچرین دریافت کرد مبنی بر اینکه کارگران باکو می‌توانند با کارها و اعلامیه‌های خود روابط ایران و شوروی را مختل کنند. به دعوت لنین، این موضوع در سوم اکتبر ۱۹۲۱ (۱۱ مهر ۱۳۰۰) در دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه مورد بحث قرار گرفت و تصمیم گرفته شد «باید از اینکه کارگران باکو مانع اجرای سیاست دولت شوروی در ایران می‌شوند جلوگیری کرد.»

در پی این تصمیم، دولت شوروی به عضو هیأت اجرائیهٔ مرکزی کلی روسیه و رهبر حزب کمونیست آذربایجان (س.م.کیروف) دستور و اختیار داد که با سختگیری و دقت تلاش کند که به هیچ‌وجه در جنگ‌های مسلحانه در شمال ایران دخالتی نشود. برای اینکه این کنترل تضمین شود، دولت شوروی کمیسیون مخصوص نظامی از شوراهای جنگی انقلابی به باکو فرستاد که در اختیار س.م.کیروف باشد. رتشتین سفیر شوروی در تهران نیز پس از شکست احسان الله‌خان، درنامه‌ای برای ترغیب میرزا کوچک به تسلیم شدن نوشت: «...من سعی کرده و می‌کنم که ترتیبی در روابط شما با دولت ایران بدهم... از آنجایی که ما یعنی دولت شوروی در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده بلکه مضر می‌دانیم اینست که فرم سیاستمان را تغییر داده و طریق دیگری اتخاذ کرده‌ایم و شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد، ما مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم... در ملاقات اولی من با سعد الله درویش او را نظریاتم مبنی بر ضرر ادامهٔ عملیات انقلابی در شمال آگاه و خواهش کردم که شما را از این نظریات مطلع سازد تا عملاً

آنرا مجری دارید.... من گمان می‌کردم که پس از خروج قوای بیگانه و صدور تأمین نامه برای شما بوسیله من، شما یا خلع شده و یا به نقطه‌ای خوتان را کنار بکشید و منتظر موقعی می‌شوید که شاید ملت ایران شما را بیاری خود بطلبد ولی شما اینطور نکرديد و از برای کنار کشیدن و ترک عملیات شرح مبسوطی به دولت ایران و به من پیشنهاد کردید.... این اپوزیسیون با نظر من مخالف است.... پیشنهادم بقرار زیر است: قزاق‌ها عقب بنشینند بطرف قزوین و شما قوای خود را به جنگل عقب ببرید. بشما اطمینان میدهم که قزاق‌ها مجدداً پیش نیایند. همچنین از طرف شما به دولت اطمینان خواهم داد. حکومت رشت با توافق نظر ما هر سه خواهد بود و قنسول من در رشت ملتفت خواهد شد که از طرف دولت بشما تجاوزاتی نشود.

حکومت از برای حفظ امنیت یک قوه جزئی ژاندارم داده خواهد شد همچنین قوای شما باید یک عدد معین باشد که از طرف آنها برای دولت یا حکومت خطری متصور نباشد ولیکن آن عده برای محافظت شما کافی باشد. معلوم است که نه از برای شما و نه از برای حکومت نباید از خارج کمکی برسد. بالاخره به شما و عده‌ی یک مبلغی داده شود که بتوانید با آن مخارج خود و قوای خود را عهده‌دار بشوید و این مبلغ از تمام ایالات بطور سرشکن جمع‌آوری و یا عبارت خواهد بود از این که یک قسمت از مالیات‌ها را به آن اختصاص می‌دهید.»

میرزا کوچک در پاسخ خود به رشتین نوشت: «...من و یارانم در مشقت‌های فوق‌الطایفه‌ی چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی، تأمین آزادی رنجبران ستمدیده مملکت و استقلال حکومت ملی... شما... صلاح این جمعیت را در سکوت می‌بیند، من باطمینان صداقت و آزادی‌خواهی شما هم عقیده می‌شوم باین که ادامه انقلاب استقلال سیاسی و اقتصادی را جریحه‌دار میکند و نفوذ امپریالیزم انگلیس را تقویت می‌نماید و فکر ملوک الطوائفی را در تمامت خاک ایران قوت می‌بخشد... ناچارم... سکوت را گوارا بشمرم و بامید حکومت ساویت روسیه که پناهگاه احرار عالم است جمعیت خود را بصبر و آرامش تشویق و منتظر بمانم که سیاست دولت تا چه پایه منافع توده اصلی را در نظر خواهد گرفت و

از استقلال ایران دفاع خواهد کرد. بعلاوه مترصد خواهد بود که حکومت سویت روسیه در زمینه افکار آزادیخواهانه اش چقدر به ملت ایران مساعدت خواهد کرد و تعهدات کتبی شما در حیات اقتصادی مملکت چه تأثیری خواهد داشت... مقصود من و یارانم حفظ استقلال مملکت و اصلاح و تقویت مرکز است. تجزیه ی گیلان را که مقدمه ملوک الطوائفی است همچنین ضعف کشور را خیانت صریح دانسته و می‌دانم...»

در گزارشی که یکی از نمایندگان میرزا پس از دیدار و گفتگو با رتشتین در تهران تنظیم کرده آمده است: «رتشتین وزیر مختار را ملاقات کردم. در اول معلوم شد آنچه نوشته و گفته بود همه از روی دورنگی و تزویر دیپلماسی بود و فقط منافع خصوصی دولت خود را به محو وطن پرستان گیلان و شما که در رأس آنها واقع شده‌اید تشخیص داده. صحبت برادری و نوع پرستی و حمایت از احرار، همه مواعید دروغی بود و بس... باتفاق کلانتر اف سفارت روسیه رفته رتشتین را ملاقات نموده گفتم جهت انجام قضایای گیلان و مذاکره در تکالیف دولت پیشنهادات شما آمدم. رتشتین حرارت‌های مصلحانه و اصرار در مساعدت را فراموش کرده در جواب بنای مغالطه را گذاشت مثل آنکه ابدأ سطری به شما ننوشت یا کسی را به جنگل نفرستاده و فقط به بنده تکلیف کرد بدولت ایران بدون هیچ شرط تسلیم شوید اگر اندیشه دارید به روسیه بروید هر قدر پیغامات و مکاتبات او را تذکر دادم فایده نکرد همه را به طفره گذرانید بالاخره واضح شد که مقصودش یا محو جنگلی‌ها و یا آنها را بروسیه روانه کردن و برای اجرای سیاست خود بهانه در دست داشتن است.»

با توجه به آنچه در روابط دولت‌های انگلستان، ایران و روسیه شوروی رخ داد، و با توجه به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و نقشه‌های انگلستان برای ادامه سلطه بر ایران (با به قدرت رساندن رضاخان) و نگرانی دولت روسیه شوروی از جریانهای سیاسی مخالف در قفقاز و سازمانهای حزب کمونیست روسیه و آذربایجان، می‌توان به یقین گفت که هر سه دولت در سرکوبی و براندازی نهضت جنگل و از میان برداشتن رهبران انقلاب گیلان (میرزا و حیدرخان) توافق و همکاری کامل داشته‌اند. رویدادهای بعدی نشان داد که

گذشته از حملات نظامی به گیلان که با همکاری نظامی هرسه دولت انجام گرفت، سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی و افراد نفوذی این دولت‌ها در سازمانهای انقلاب گیلان و نهضت جنگل به منظور ایجاد آشوب، اختلاف و دشمنی و بدبینی در میان نیروها و رهبران انقلاب گیلان نیز بر فعالیت خود افزودند تا دولت انقلابی در گیلان را که به رغم قراردادهای بسته شده میان سه دولت تشکیل شده بود از درون متلاشی کنند. با توجه به این نکات که مدارک فراوانی درستی آنها را تأیید می‌کند، می‌توان به شرح واقعه مآسرا پرداخت. اعضای کمیته انقلاب هفته‌ای دو بار در قریه‌ای به نام مآسرا در ۹ کیلومتری رشت دیدار و درباره کارها تبادل نظر می‌کردند.

به میرزا اطلاع داده شده بود که توطئه‌ای برای درهم کوبیدنش در جریان است و به حیدرخان هم گفته شده بود که به فرماندهی ارتش سرخ دستور تلگرافی رسیده که وی را فوراً دستگیر نموده و به روسیه بازگشت دهند. اندک زمانی پیش از آن، میرزا در معرض ترور قرار گرفته بود. حیدرخان، خالو قربان و تتی چند از اعضای کمیته که از یاران میرزا کوچک بودند در مآسرا (۶ مهر ۱۳۰۰، ۶ محرم ۱۳۴۰، ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱) مورد حمله مسلحانه شماری از اعضای نهضت جنگل قرار گرفتند. میرزا کوچک در این نشست شرکت نداشت و وقتی به محل حادثه رسید که «کار از کار گذشته و مجال هرگونه ممانعت یا توضیح و یا رفع سوء تفاهم فوت شده بود.» یکی از وابستگان حسن معین الزعایا (یکی از شرکت‌کنندگان در این حمله مسلحانه) درباره تهنیه مقدمات و چگونگی واقعه می‌نویسد:

«میرزا به عکس العمل متقابل راضی نبود و معتقد بود ما شرکت نمی‌کنیم. معین الزعایا به غافلگیر کردن آنان عقیده داشت لذا بدون مشورت میرزا و با صحبت پنهانی با کائوک و دیگران اقدام کرد.» خالو قربان توانست پس از فرار به جنگل‌های اطراف خود رابه رشت برساند، اما حیدرخان که ابتدا موفق به فرار شده بود در محل پسیخان بوسیله جنگلی‌ها دستگیر و به کسما فرستاده شد و پس از چند روز که جنگ میان جنگلی‌ها و کردهای جانبدار خالو قربان شدت یافت به زیده (محل اقامت حسن‌خان آلیانی) اعزام و در آنجا نزد طالبی‌های آلیانی از

اتباع معین الرعايا زندانی شد. بر اثر واقعه ملاسرا آتش جنگ داخلی در نهضت، میان نیروهای جنگی، پاران میرزا کوچک، با کردهای طرفدار خالو قربان و پاران حیدرخان و احسان اللهخان آغاز شد و دامنه و شدت گرفت و این در حالی بود که نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان میرپنجه با حمله‌های پیوسته به سوی رشت پس می‌رفتند. به نوشته ی دو تن از شخصیت های نهضت جنگل (ابراهیم فخرایی منشی مخصوص میرزا کوچک و محمد علی گیلک) کمیسر فوائد عامه (در روابط میرزا کوچک و حیدرخان بر اثر بدگویی ها و تهمت ها ، بدبینی شدید حاکم بود. » شاهپور رواسانی «نهضت جنگل و بنیانگذار آن میرزا کوچک جنگلی» (۵)

در اینجا مکاتبات روتشتاین و میرزا کوچک خان بطور کامل در اختیار شما خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم .

مکاتبات روتشتاین و میرزا کوچک خان

۱- روتشتاین، سفیر کبیر شوروی در ایران در نامه ای که برای میرزا ارسال داشت، خود را واسطه صلح بین دولت مرکزی و جنگلیها قرار داد. روتشتاین پاسخ میرزا را در یازدهم شهریور ۱۳۰۰ دریافت کرد.

◀ نامه روتشتاین به میرزا:

رفیق محترم کوچک خان! من زیاده از حدّ از محبت‌های شما که به توسط رفیق سعدالله درویش ابلاغ شده بود و موافقت با سیاستی که من از طرف دولت شوروی مجرا می‌کنم نموده بودید، خوشوقت گردیدم و همچنین متشگرم از شرایطی که به توسط کلانتراف فرستاده و لازم دانسته بودید به دولت پیشنهاد کنید، پروگرام شرایط و درخواستهایی را که از نظر من نماینده مختار دولت جمهوری شوروی اشتراکی روس گذشت، با دقت هرچه تمام تر مطالعه کردم. لازم می‌دانم یک دفعه ی دیگر شما را متقاعد کنم براینکه من سعادت ایران را می‌خواهم و برای استقلال و آزادی خارجی و داخلی این ملت می‌کوشم و از برای همین مقصود لاینقطع در بیرون بردن قوای مسلح اجنبی از خاک گیلان

می گوئیم. من به مقصود خود رسیدم یعنی قشونی که عبارت بود از قوای روس و آذربایجان، رفتند و خوشوقتیم از اینکه اقدامات من بی نتیجه نماند و این اقدامات با نظریات تشکیلات دولتی و حزبی مسکو موافق آمد. در موقع انجام این کار فقط فکر من این بود که تنها امنیت میتواند ایران را از چنگ امپریالیستهای خارجی خصوصاً انگلستان - که نماینده سیاست سرمایه داری دنیا است و در ایران نظریات طمع کارانه دارد - اخلاص کند.

من فکر می کردم که نظریات انگلیسها این است که در شمال یکی مخالف پدیدار کنند یا اینکه نامنی را ادامه دهند و عملیات آنها افکار مرا تأیید می کرد و به واسطه این ناامنیها آنها می توانند خودشان را حافظ تشکیلات دولتی و اقتصادی معرفی کنند، با منافع روسیه ضدیت نمایند، ایجاد خوف در میان درباریان و زمامداران نموده و موقعیت خودشان را در جنوب مستحکم سازند تا سدی در جلو خطر رولسیون باشد؛ و لازم نیست من از برای شما شرح دهم که تا چه اندازه وضعیات سال گذشته گیلان، نفوذ انگلیسها را زیاد کرده و به نام نیک ما لطمه وارد آورد. حتی اخیراً هم اقدامات خودسرانه ساعدالدوله و احسان الله خان در تنکابن، کار مرا به تأخیر انداخت و بازار انگلیسها را در تهران رواج داد.

از برای همین مقصود، من سعی می کردم و می کنم که ترتیبی در رابطه شما با دولت تهران داده باشم؛ هر چند سعادت من یاری نکرده است که شخصاً شما را ببینیم اما با سابقه خوب شما آشنا هستم و خدمات سابق و پوزیسیون کنونی شما یعنی سردستگی ملیون را بسیار قیمتی می شمارم و با آن آمدی که به دوستی شما دارم، به خودم اجازه می دهم گوشزد بکنم که به واسطه وضعیّت مخصوص بین المللی از برای شما ممکن نشد با تکنیک خودتان دولت را ترسانیده و یا مجبور به بعضی تغییرات بکنید یا مملکت را از حضور و نفوذ انگلیسها آزاد نمائید. باز هم تکرار می کنم که این تقصیر شما نیست بلکه به واسطه وضعیّت بین المللی است که از زمان جنگ به این طرف روی داده است. چون که ما یعنی دولت شوروی در این موقع عملیات رولسیونی را نه تنها بی فایده بلکه مضر می دانیم. این است که فرم سیاست خود را تغییر و

طریق دیگری اتخاذ می کنیم؛ هرچند از زمان عقد قرارداد ما با ایران - که تغییر سیاست ما را نشان می دهد - چند ماه پیش نگذشته است و قلیل مدتی است که من در ایران توقّف دارم؛ با وجود این همه پیشرفت در سیاست خودمان، ملاحظه می کنیم شگّی نیست که نفوذ روحیه انگلیسها نه تنها در شمال بلکه تا یک اندازه هم در جنوب متزلزل شده است. اما هنوز از حیث وسائل مادی نفوذشان زیاد است و با وجود این، گمان می رود به کمک توده های حسّاس ملت بتوانیم این نفوذ را هم برطرف سازیم.

این نظریات، مرا وادار کردند که در رابطه شما با دولت مداخله نمایم. شما ملتقت هستید که از روی موادّ قرارداد، ما مجبور هستیم که دولت را از وجود و عملیات رولسیونرهای ایران مستخلص سازیم. اجبار ما منحصر بود فقط به خارج کردن قوای انقلابی روس و آذربایجان از گیلان. از طرف دیگر از روی همان موادّ قرارداد، ما دعوت نشده ایم که درمقابل دولت از قوای انقلابی محافظت کنیم. پس از اینکه ما عدم مداخله در کارهای ایران را قبول کردیم، نمی بایستی در مقابل دولت از هیچیک از اهالی دفاع کنیم. اگرچنانچه من یک همچو نقطه نظری را - که حقّ من است - اتخاذ می کردم، حق داشتم خود را کنار کشیده، اعلان کنم که در رابطه دولت ایران و کوچک خان انقلابی هیچ مداخلیتی ندارم. اما من این کار را نکردم چون من خود را دوست صمیمی این ملت می دانم، فقط استقلال ایران را طالبم. این بود که در ملاقات اولی من با سعدالله درویش، او را از نظریات خود و ضرر امتداد عملیات انقلابی در شمال را از این نظریات آگاه سازد تا عملاً آن را مجرا دارید.

پس از آنکه از سعدالله درویش شنیدم که میان ما توافق نظری پیدا شده است، شما حاضرید سیاست خود را با سیاست من مطابقت دهید، زیاده از حدّ مشعوف شدم. با وجود تمام این شرایط، من بالطبع گمان می کردم که پس از خروج قوای اجنبی و صدور تأمین از برای شما به توسط من، شما یا خلع سلاح شده و یا به یک نقطه خود را کنار می کشید و در آنجا منتظر موقعی خواهید بود که شاید ملت ایران شما را به یاری خود بطلبد. اما شما این طور نکردید و از برای کنار کشیدن و ترک عملیات، شرح مبسوطی مبنی بر تقاضا به دولت ایران و

من پیشنهاد کردید. مثل این بود که شما فقط به همین شرایط حاضرید به وعده های خود وفا کنید و سیاست خودتان را با سیاست من تطبیق دهید و از دخالت اجنبی - که برضد استقلال مملکت است - جلوگیری نمایید. این پوزیسیون به نظر من مخالف می آمد؛ زیرا مانند این بود که شما در صورت عدم قبول این شرایط، حاضرید که با انگلیسها در عملیاتی که برضد استقلال و آزادی این ملت اجرا می دارند، کمک نمایید.

درمواقع تخلیه گیلان از قشون روس و آذربایجان، یک مسئله دیگری هم بروز کرد. این مسئله باز شدن راهی بود که نه تنها ایران را با روسیه، بلکه با تمام دنیا متصل می سازد. به نظر من هر وطن پرست و هر ملت پرستی بیش از همه چیز باید آرزوی باز شدن این راه را داشته باشد؛ به واسطه اینکه پس از باز شدن این راه، ایران نفس راحتی خواهد کشید. این راه، ایران را از جهت اقتصاد با تمام دنیا متصل خواهد ساخت. این راه، احتیاج اقتصادی ایران را با انگلیس کم خواهد کرد و به همین درجه ضربت به نفوذ انگلیسها وارد خواهد آورد و به شما پوشیده نیست که از فقدان روابط تجارتي با سایر ممالک، تا چه اندازه فقر به ایران روی داده است و همین فقر مهم ترین حربه سیاسی و اقتصادی انگلیسها است. به همین جهت من گمان می کنم اولین وظیفه شما - که یک شخص وطن پرست و ملت دوست هستید - این است که از هیچگونه سعی در باز کردن راه گیلان دریغ نکنید واز برای کسانی که از این طریق کار می کنند اشکالات فراهم نکنید.

عوض تمام اینها، من متأسفانه می بینم که شما به واسطه پروگرام تقاضاهای خودتان در باز شدن یک همچو دریچه - که از برای حمایت ایران لازمه است - جلوگیری می کنید. حتی پس از غور در مواد تقاضانامه شما، من به نقطه نظر رسمی بر نمی گشتم. اگر آن تقاضانامه به همان فرمی که نوشته شده بود و رفیق کلانتراف به من رسانید باقی می ماند، من گمان می کنم در آن فرمی که نوشته شده تا یک اندازه قابل قبول بود، چه از برای دولت و چه از برای من. البته شما ملتقت هستید که انجام تقاضاهای شما به همان ترتیبی که توسط رفیق

کلانتراف پیشنهاد کرده بودید، در ظرف یک شب صورت پذیر نیست و یک مدّت کم و بیش تر از دست کشیدن از عملیات و تخلیه راه رشت نبودید. همینطور هم از من منتظر اجرای فوری آنها نبودید؛ زیرا بدون مقدمه و ارجاع به ادارات متفرقه و دولت، امکان پذیر نیست.

من گمان می بردم در زمینه تقاضاهایی که به توسط رفیق کلانتراف فرستاده اید، ممکن بود ما توافق نظر پیدا کنیم، اما در ردیف این تقاضا پیشنهادات دیگری به توسط سعادت الله درویش فرستادید که مشکل الاجراترند. شما می خواهید قزاقهای ایران عقب بکشیند به طرف قزوین و ایالت گیلان را بکلی در دست شما باقی بگذارند. می خواهید حکومت گیلان در دست یکی از رفقای نزدیک شما باشد و به او حکومت بلا استقلال این ایالت داده شود. همچنین می خواهید منافع این ایالت مطلقاً راجع به شما باشد الی آخر.

گذشته از این مسئله که تا چه اندازه مجزّا شدن ایالت گیلان از دولت ایران برای آزادی و ترقی این ملت مضرّ است، من می خواهم اشاره بکنم که یک همچو تقاضایی از برای هیچ دولت قابل قبول نیست. وقتی که دولت شوروی در سنه ۱۹۱۹ حاضر بود به طور صالحانه جنوب را به دنیکن و سبیریه را به کولچاک واگذار نماید (تصمیم کنفرانسی که در جزایر پولس تشکیل یافت)، به واسطه لاعلاجی بود و مسائلی او را به این کار وادار می کرد که از دایره تفتیش او خارج بود. آیا می توان امیدوار شد که دولت ایران با وجود شکست خوردن از شما، حاضر شود که مملکت و قدرت دولتی را این طور تقسیم کند. واقعاً هم وقتی یک همچو معامله را به رئیس الوزرای حالیه، آقای قوام السلطنه پیشنهاد کردم، بکلی ردّ کرد. در این صورت از برای من واضح است که با یک همچو شرایطی اگر شما در اجرای آنها اصرار داشته باشید، صلح در میان شما و دولت امکانپذیر نیست. این را هم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق، رضاخان سردار سپه، چندین دفعه از من تقاضای اجازه کرد که این مسئله را به زور اسلحه خاتمه دهد. هر دفعه من از او جلوگیری می کردم و وعده می دادم که مسئله گیلان را بدون خونریزی خاتمه دهم. اگر چنانچه حالا پس از ردّ قطعی پیشنهادات شما از طرف رئیس دولت، من خود

را کنار کشیده، اعلان می کردم که در کارهای داخلی ایران مداخله ندارم، یورش قزاقها به فرونت شما حتمی بود و گیلان مبدل به یک صحنه ی جنگ داخلی و خونریزی ملی! اما من این کار را نمی کنم به واسطه احساساتی که چه نسبت به شما و چه نسبت به ملت ایران دارم. در همانجا من به رئیس الوزرا پیشنهاد کردم که از برای آخرین قدم یک تخفیفی هم نسبت به شما منظور شود. از برای همین است که این کاغذ را می نویسیم. پیشنهادات من از این قرار است:

قزاقها عقب بنشینند به طرف قزوین. شما هم قوای خود را به جنگل ببرید. من به شما اطمینان می دهم که قزاقها مجدداً پیش نیایند. همچنین از طرف شما هم به دولت اطمینان خواهم داد، حکومت رشت با توافق نظر ما هر سه خواهد بود. قونسول من در رشت ملتفت خواهد بود که از طرف او و شما تجاوزاتی نشود. به حکومت از برای حفظ امنیت یک قوه جزئی ژاندارم داده خواهد شد و همچنین قوای شما باید در یک عدد معین باشد که از طرف آنها از برای دولت یا حکومت خطری متصور نباشد؛ ولیکن آن عدد باید برای محافظت شما کافی باشد. معلوم است که نه از برای حکومت و نه از برای شما از خارج نباید کمکی برسد. بالاخره به شما اطمینان یک مبلغی داده خواهد شد و می توانید با آن مبلغ مخارج خود و قوای خود را عهده دار شوید. یا عبارت خواهد بود از اینکه یک قسمت از مالیاتها را اختصاص خواهند داد. من یک همچو پیشنهادی را از زهر دو طرف موافق می دانم. نه دولت از شما و نه شما از دولت هیچکدام به هیچ وجه واهمه نخواهید داشت. گذشته از این، شما دارای قوای خواهید بود از برای موقعی که دولت ایران به طور قطعی خودش را به اجنبی بفروشد.

باید رفیق محترم خود را مستحضر بدارم و اطمینان بدهم از اینکه وضعیات شما و مسائلی را که ممکن است در آتیه از برای شما روی بدهد تمام را من در نظر دارم. من بکلی مطمئنم از اینکه این پیشنهادات برای آتیه مذکور به هیچ وجه مضر نخواهد بود. در عوض کمکی خواهد بود از برای برقراری داشتن امنیت در شمال و به همین گردش اقتصادی که از ایران مثل یک هوای تنفس

لازم است، به جریان افتاده، زیرپای انگلیسیها را خالی خواهد نمود. از اینکه مرکز قوتی پیدا کند از برای ملت ایران ضرری نخواهد داشت؛ زیرا از روی تجربه دیده ایم که ازسستی قوای مرکزی ملت ایران بهره مند نمی شد. بلکه استفاده آن ضعف فقط متوجه ستمگر بود. فقط یک دولت قوی مرکزی می تواند عملیات امپریالیستی را در ایران مسدود نماید و چونکه دولت مزبور لاعلاجانه به ما متکی خواهد بود، این است که عقب نشینی و تسلیم از برای او سخت تر از پیش می شود.

رفیق محترم را تصدیع می دهم از اینکه این آخرین دفعه ای است که من در روابط با دولت ایران مداخله می نمایم. از شما خواهش و التماس می کنم که مداخله ی مرا ردّ نکنید که من از روی صمیمیت فقط می خواهم در این موقع سخت به ایران کمکی کرده باشیم و همچنین شخص شما را یک نفر سردسته رشید ملّیون می دانم [و] فوق العاده محترم می شمارم. اگر پیشنهاد مرا قبول نمائید و جوابش را به توسط قاصدی که مراجعت می کند بفرستید، من مطمئنم هیچوقت پشیمان نخواهید شد. اما اگر پیشنهاد مرا ردّ کنید، من مجبور می شوم از اقدامات خود دست کشیده، با یک دردی در قلب ناظر باشم تماشای یک جنگ و یک برادرکشی را که لطمه ی بزرگی به آزادی ملت ایران وارد خواهد آورد! در خاتمه از صمیم قلب، احترامات فائقه ی خود را تقدیم می دارم.

روتشتاین

۲ - نامه میرزا در پاسخ نامه روتشتاین:

نماینده مختار جماهیر شوروی اجتماعی روسیه، رفیق روتشتاین رفیق محترم! خیلی خرسندم در مراسله اخیری که توسط رفیق کلانتراف مرقوم فرمودید، کاملاً تصدیق دارید که ایران میدان غرض رانی اجانب و متعدیان عالم بشری بوده و حیات اجتماعی دستخوش استفاده ی سرمایه داران خارجی و منفعت پرستان داخلی است. ضعف و لایابالیگری زمامداران دوره های متوالیه ی مرکز، لزوم اصلاحات داخلی را تأیید و هرگونه قیام و نهضتی را - که متضمن

اصلاحات اساسی مملکت باشد - مشروع می سازد. من و یارانم در مشقتهای فوق الطاقه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات و فشار خارجی و خانین داخلی و تأمین آزادی و آسایش رنجبران ستمدیده مملکت و استقرار حکومت ملی، و همه ی فداکاریهای بنده و احرار جنگل، برای همین مقاصد عالی بود و بس.

شما را که نماینده رسمی دولت جمهوری شوروی هستید و دولت شما را یگانه حامی و پشتیبان این مسلک و عقیده دانسته و می دانم، برای همین عقیده و اعتماد بود [که] دو سال قبل قشون سرخ سویت روسیه را - که به ایران آمدند - با یک عالم شعف و امید پذیرفتم. متأسفانه رؤسای بی احتیاط قشون سرخ و مفسدین داخلی نگذاشتند که استفاده کامل از این قوه کرده، انقلاب را پیشرفت دهیم. اگر نظریه ما برخلاف مندرجات فوق الذکر بود، شاید به اختلالات و هرج و مرجی را که تولید کرده بودند، وقعی ننهاد، همان مصائب و زحمت را که به گیلان وارد شده بود، به تمام ایران تحمیل می کردیم. ولی سعادت مملکت و طرفداری از رنجبران مجبورم کرد از تعرضات آنان جلوگیری کنم. انقلاب را در زمینه اساس موافق با حوصله و حوائج عموم سوق دهم. من علاج قطعی و نجات واقعی ملت را از کلیه ی متاعب، به موفقیت انقلاب مقدس می دانم. ولی امروز که شما با نظریات صائبه حکومت ساویت و اطلاعات وسیعه که در سیاست جاریه مملکت و قضایای بین المللی دارید و کاملاً در مراسله شریفه شرح دادید، صلاح را در سکوت و وقوف این جمعیت در امر انقلاب می دانید. من به اطمینان صداقت و آزادیخواهی شما هم عقیده می شوم که امروز ادامه انقلاب، استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت را جریحه دار نموده و نفوذ امپریالیست انگلیس را تقویت و ملوک الطوائفی را دراکناف ایران معمول می سازد. بنابراین ناچاریم برای درهم شکستن پنجه های دسیسه کارانه انگلیس، سکوت و وقفه را گوارا شمرده، به امید حکومت سویت روسیه - که محل و جای تمام احرار عالم است - جمعیت خود را به آرامش تشویق و توصیه کنیم و چنانچه در مراسله خود تصریح کرده اید، منتظر می مانیم که سیاست دولتی تا

چه پایه منافع توده اصلی را در نظر گرفته، استقلال ایران را دفاع کند. به علاوه مترصدم که حکومت سویت تا چه اندازه در زمینه آزادیخواهی خود به ملت ستمدیده ایران، اظهار مساعدت و تعهدات کتبی شما در حیات اقتصادی مملکت چه تأثیری وارد خواهد کرد. بنابراین شرایطی را در زمینه پیشنهادات شما که متضمن بقای صلاح جمعیت و جلوگیری از حدوث بدنامی در انظار احرار گردد، پیشنهاد و حتمی الاجرا می داند. البته هیئت نمایندگان جمعیت، آن را به نظر شریف خواهند رسانید یقین کنید که تأیید سیاست مشروحه در مراسله شما و حفظ مصالح مملکت، مرا و جمعیت را تا حدی قانع کرده و امیدواریم که دولت ایران نیز از سکوت جمعیت استفاده سوء نکرده، اصلاحات منظوره را در مملکت وجود خارجی دهد. ایام رفعت مستدام باد.

کوچک جنگلی (۶)

◀ توضیحات و مآخذ :

- ۱- احمد رناسی «جنبش های انقلابی ایران» - ۱۳۶۶ صص ۴۲۶ - ۴۲۴
 - ۲- علی اکبر ذاکری «میرزا کوچک و رابطه با شوروی»- سایت پرتال جامع علوم انسانی
 - ۳- دکتر خسرو شاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران"- مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - چاپ: اول ۱۳۸۶- ص ۴۱۱
 - ۴- - پیشین - صص ۴۱۶ - ۴۱۲
 - ۵- نشریه: اقتصاد «اطلاعات سیاسی - اقتصادی» آذر و دی ۱۳۸۴- شماره ۲۲۰ و ۲۱۹
 - ۶- سایت رنگ ایمان
- *دیوید لوید جرج (David Lloyd George) متولد ۱۷ ژانویه ۱۸۶۳ درگذشته در ۲۶ مارس ۱۹۴۵ (میلادی) نخست وزیر بریتانیا بود. او این مقام را در نیمه آخر جنگ جهانی اول بر عهده داشت. لوید جرج ۶ سال در میان سالهای ۱۹۱۶ (میلادی) و ۱۹۲۲ (میلادی) نخست وزیر بود. آنچه شایان ذکر است ، کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ سید ضیاء - رضاخان در زمان حکومت او صورت گرفت. "آرتور جیمز بالفور" وزیر امور خارجه وقت انگلستان در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه مشهور "بالفور" دائر بر شناسایی رسمی مبني بر اینکه "سرزمین فلسطین بعنوان وطن ملی مردم یهود" است به سود صهیونیست ها صادرکرد و لوید جرج شخصاً در کابینه با اشتیاق فراوان از اعلامیه بالفورحمایت و پشتیبانی نمود .

فصل دوازدهم

مویسی پرسیتس : «بلشویک‌ها و نهضت جنگل»

حمید اکبری مترجم کتاب «بلشویک‌ها و نهضت جنگل» می نویسد. «این اثر که توسط دکتر مویسی پرسیتس مورخ و محقق علوم سیاسی «مرکز روسی تحقیقات استراتژیک و مطالعات بین المللی» نوشته شده است با تکیه بر انبوه اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی سابق به تجزیه و تحلیل و علل و انگیزه های پیامدهای مداخله ارتش سرخ در گیلان در ۱۹۲۰) (۱۲۹۹) پرداخته است. نویسنده، به عنوان یک از متخصصان مسایل ایران و شبه قاره هند آثاری را با تکیه بر اسناد محرمانه اتحاد جماهیر شوروی پیرامون مراحل آغازین شکل گیری جنبش های کمونیستی در ایران، ترکیه، هند و چین نوشته است. که بخش اعظم آنها به زبان روسی انتشار یافته است. آن گونه که نویسنده خود می گوید، کتاب حاضر محصول سال ها کار و مطالعه اوبه روی انبوه اسناد محرمانه موجود درشش آرشیو عمده شوروی در مسکو، تاشکند و تومسک پیرامون ایجاد یک «جبهه شرقی انقلاب جهانی» توسط حزب کمونیست شوروی است. وی قبل از انتشار کتاب مهم حاضر، آثاری پیرامون نحوه شکل گیری احزاب کمونیست ایران، ترکیه، چین و هند به زبان روسی انتشار داده است. (ص ۴)

مجتبا پورمحسن در نقد کتاب تحت عنوان «روابط کوچک جنگلی و شوروی به روایت اسناد محرمانه» اینگونه بیان می کند: «اخیراً کتابی با عنوان «بلشویک‌ها و نهضت جنگل» به فارسی ترجمه و منتشر شده که در آن نویسنده با تکیه بر اسناد محرمانه دوران شوروی به اهداف کشور شوراها از مداخله در نهضت جنگل پرداخته و نتیجه‌گیری کرده که حضور شوروی در واقعه جنگل دلیلی مهم‌تر از دخالت تاریخی دول خارجی در امور ایران داشته است.

شوروی کردن ایران با وسایل خشونت‌بار

مویسی پرسیتس، نویسنده این کتاب چند دهه برای بررسی چگونگی ایجاد جبهه شرقی انقلاب جهانی در آرشیوهای شوروی تحقیق کرده و نتیجه تحقیقاتش در قالب مقالات و کتاب‌هایی منتشر شده است. اما به رغم این تلاش‌ها به گفته خود او به دلیل عدم دسترسی کامل به اسناد محرمانه رژیم شوروی تا زمان فروپاشی آن، نتوانسته بود اسنادی دال بر اهداف واقعی حزب کمونیست روسیه در نهضت جنگل بیابد. اما در ۱۹۹۲ [۱۳۷۱]، بسیاری از آرشیوهای تا آن زمان محرمانه به روی محققان گشوده شد. در پی انتشار این آرشیوها پرسیتس دریافت که بدبینی‌های مداوم او در مورد حضور نیروهای شوروی در گیلان اساس واقعی داشته است.

او به این نتیجه رسید که انقلاب گیلان در اساس، یک تلاش ناموفق از سوی بلشویک‌ها و نخستین کمونیست‌های ایرانی تحت رهبری آن‌ها برای هدایت مبارزه‌های بخش ملی در گیلان به سوی یک انقلاب سوسیالیستی به منظور شوروی کردن کل ایران با استفاده از وسایل خشونت‌بار بود.

در دوران شوروی مهم‌ترین آرشیوها محرمانه ماند و در کنار سانسور دولتی، خودسانسوری نیز حاکم بود. اما پس از فروپاشی کشور شوراهای، پرسیتس ده‌ها آرشیو و صدها پرونده، در آرشیو دولتی فدراسیون روسیه، آرشیو نظامی دولت روسیه، آرشیوهای تومسک و تاشکند و مهم‌تر از همه، منابع «مرکز روسی نگهداری و مطالعه اسناد تاریخ اخیر» را مورد مطالعه قرار داد تا به مساله صدور انقلاب از شوروی به ایران از طریق نهضت جنگل بپردازد.

او بسیاری از پروتکل‌های دفتر سیاسی (پولیت‌بورو) کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، برخی از آرشیوهای لنین، نامه‌های چیچرین، کمیساریای خلق در امور خارجی و معاون او، کاراخان و نیز نامه‌های تروتسکی رئیس «شورای جنگ انقلابی جمهوری» به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه و دفتر سیاسی و همچنین نامه‌های شخصی او به لنین و سایر اعضای رهبری

شوروی، مکاتبات گسترده روتشتاین نماینده تام‌الاختیار شوروی در تهران با کمیساریای خلق در امور خارجی و سایر مراکز قدرت، گزارش‌های فرمانده ناوگان کوچک ولگا - خزر به لنین، تروتسکی و غیره در رابطه با جریان عملیات تسخیر انزلی و رشت و نجات ناوگان روسی از اسارت دنیکین و اعلام جمهوری شوروی توسط کوچک‌خان در گیلان و... را مورد تحقیق قرار داد. (ص ۹)

چرخش از غرب به شرق

مساله جهانی کردن انقلاب کمونیست‌ها از همان نخستین روزهای سرنگونی حکومت تزار، دغدغه سران حکومت شوروی بود. لنین و رفقاییش، راه خود را بر اساس آموزه‌های کارل مارکس، فیلسوف آلمانی دنبال می‌کردند. مارکس در کتاب‌هایش از انقلاب جهانی پرولتاریا علیه ملاکین سخن رانده بود.

در سال‌های ۱۹۱۹-۲۰ [۱۲۹۸-۹۹ هجری شمسی]، حزب کمونیست شوروی و رهبری دولت نگرانی زیادی در مورد تاخیر انقلاب جهانی از خود نشان دادند. جنگ شوروی و لهستان که در آوریل ۱۹۲۰ شروع شد، فرصت انجام این کار را فراهم ساخت. آن‌گونه که لنین گفته بود وظیفه ارتش شوروی در آن جنگ این بود که زمینه آمادگی پرولتاریای لهستان را «به زور سرنیزه» فراهم کند و کارگران را برای یک انقلاب اجتماعی آماده سازد و «به شوروی‌گردانی لهستان و لیتوانیا و کشاندن کارگران آلمان و سایر کشورهای همجوار به انقلاب کمک کند.» اما همان‌گونه که لنین خود تأیید کرد، «نتیجه اصلی جنگ این بود که با از دست دادن ارتش ۱۰۰ هزار نفری، شکستی عظیم و بی‌سابقه را تحمل کردیم» و تنها توانستیم کسانی را شمارش کنیم که به اسارت گرفته شدند و یا از مرز گذشته و به آلمان عقب‌نشینی کردند.

با وجود این، نتیجه‌ای که لنین از این نتیجه فاجعه‌بار جنگ گرفت به هیچ‌وجه با طرحی که در مارس ۱۹۱۹ در هشتمین کنگره حزب ارائه داده و اعلام کرده بود که «کمونیسم را نباید از طریق خشونت معرفی کرد» سازگاری نداشت؛ طرحی که تنها پس از شکست مصیبت‌بار می‌توانست مناسب داشته باشد. به

جای آن، لنین وظیفه پیشروی از مرحله تدافعی به سوی تهاجم قطعی علیه امپریالیسم را مطرح کرد. او گفت: «ما بارها و بارها از سیاست تدافعی به سوی سیاست تهاجمی حرکت خواهیم کرد تا همه را به طور کامل در هم بکوبیم.» در واقع، استدلال لنین حاکی از قبول ناخواسته این واقعیت بود که امید به پیدایش و پیشروی خود به خود انقلاب سوسیالیستی، بدون دخالت ارتش سرخ، بر باد رفته است و در حمایت از حق قدرت شوروی برای صدور انقلاب مسلحانه و به واقع برای تجاوز بی‌حد و حصر در همه جهات به نام پیشبرد انقلاب جهانی و سقوط سرمایه‌داری، سخن می‌رانند.

راسکولنیکوف در انزلی

شخصیت داستانی رمان «جنایت و مکافات» فنودور داستایوسکی آن قدر مشهور شده است که خیلی‌ها به محض شنیدن نام راسکولنیکوف یاد رمان داستایوسکی می‌افتند. اما در ایام پس از جنگ جهانی اول، فردی به نام راسکولنیکوف، فرماندهی یک ناوگان کوچک در ولگا را برعهده داشت و هم او بود که همراه نیروهایش پا به انزلی گذاشت.

در نشست ویژه‌ای به ریاست فرمانده نیروهای دریایی جمهوری شوروی در ۳۰ ژانویه ۱۹۲۰ «کسب چیرگی بر دریای خزر» به عنوان وظیفه راسکولنیکوف تعیین شد؛ به عبارت دیگر، تصرف مجدد کشتی‌های نیروی دریایی که توسط دنیکن در بندر انزلی رها شده بود و تحت محافظت افراد انگلیسی قرار داشت. طراحی تاکتیک‌های عملیات، که آسان هم نبود، ضرورت داشت چون این خطر وجود داشت که تمامیت ارضی، بی‌طرفی ایران و حاکمیت و استقلال آن که شوروی احترام به آن‌ها را رسماً به تمامی جهان اعلام کرده بود، نقض شود. حیثیت بلشویک‌ها به عنوان تنها مدافعان آزادی مردم تحت ستم نیز ممکن بود خدشه‌دار شود.

راسکولنیکوف در ۲۸ مارس ۱۹۲۰ تلگرامی خطاب به تروتسکی از هشت‌خان به مسکو ارسال کرد و از او خواست «به او گفته شود چه سیاستی را در قبال ایران اتخاذ کند». او رونوشت‌هایی از پیام را نیز برای لنین، چیچرین

و نمیتز فرستاد.

کل جریان حوادث مربوط به شروع عملیات انزلی و حوادث پس از آن، بر وجود اهداف و وظایف محرمانه دقیق دیگر گواهی می‌داد. از قبل روشن بود که تماس‌های گوناگون میان فرستادگان نهادهای سیاسی شوروی و نیز حزب عدالت و خود راسکولنیکوف از یک طرف و کوچک‌خان از طرف دیگر، عناصر مهمی از آمادگی کلی اعزام نیروهای نظامی به انزلی بودند. کمونیست‌ها تلاش می‌کردند تا به جهان‌بینی رهبر شورشیان گیلان پی ببرند و زمینه را برای اتحاد با او و شاید گرواندن او به راه سوسیالیستی فراهم سازند. کوچک‌خان به نوبه خود به امید خرید اسلحه مایل بود با شوروی‌ها ارتباط برقرار کند و مشتاق بود تا واحدهای نظامی روسیه تحت نظارت انقلابیون ایرانی برای او ارسال شوند.

در ۳۱ مارس ۱۹۲۰ زمانی که آمادگی برای تشکیل یک واحد بین‌المللی ایرانی مجزا در ترکستان هنوز شروع نشده بود، کمیته سازماندهی محلی حزب عدالت، در گزارشی پیرامون کارهای انجام شده یک ماه و نیمه خود نوشت: «برای روشن شدن نهایی سیمای کوچک‌خان، یکی از رفقا که هنوز از سرنوشت او خبری در دست نیست، پولاتوراتسک [عشق‌آباد] را به مقصد رشت ترک کرده است.» ادارات سیاسی ارتش اول جبهه ترک و ارتش یازدهم جبهه قفقاز که مسئول بعد نظامی راحل مشکل ایران بودند، به طور مکرر نمایندگان یا قاصدهایی را به سوی کوچک‌خان اعزام می‌کردند.

کوچک‌خان با یادآوری مسائل گذشته نه چندان دور، چند بار در مورد تماس‌های قبلی خود با بلشویک‌ها سخن گفت و نوشت. او همچنین این نکته را طی نامه ۱۰ نوامبر ۱۹۲۰ خطاب به احسان‌الله خان و خالو قربان، رفقای رزمنده خود که بعدها او را ترک کردند، تذکر داد. او با یادآوری آخرین دوره مبارزه برای اعاده قدرت شوروی در آذربایجان به ویژه در باکو (مارس و اوایل مه ۱۹۲۰)، نوشت که در آن دوره او دو نامه از انزلی دریافت کرد «که طی آن‌ها بلشویک‌ها خواستار ملاقات با من شده بودند. پس از آن نامه‌های دیگر و نماینده خود را به نزد من فرستادند. به این دلیل، من با موافقت رفقای

خودم، تحت شرایط فوق‌العاده خطرناک عازم لنکران شدم، اما با توجه به شکست بلشویک‌ها در آنجا، ملاقات صورت نگرفت.» (صص ۲۶ و ۲۷)

قریب سه ماه بعد میرزا کوچک‌خان دلایل سیاسی تمایل خود برای همکاری با بلشویک‌ها را توضیح داد. او خطاب به یک مامور بخش اطلاعاتی جبهه قفقاز گفت پس از سرنگونی رژیم تزاری در روسیه و اعلام جمهوری سوسیالیستی، انقلابیون ایرانی «برای حمایت برادرانه انقلابی به شدت بر سوسیالیست‌های روسی متکی بودند... و در این رویا بودیم که با کمک آن‌ها سرانجام خود را از دست بدترین دشمن شماره دو خود [و پس از روسیه تزاری]، یعنی انگلستان نجات دهیم... حتی قبل از ورود بلشویک‌ها به آذربایجان [که در آن زمان تحت اقتدار مساواتی‌ها بود]، مایل بودم برای اطمینان از موفقیت مبارزه علیه انگلستان، با آن‌ها تماس بگیرم و به همین منظور تعدادی از [افراد] سازمان خود را به نزد بلشویک‌ها فرستادم.»

دریای خزر، دریای شوروی است

شب ۱۸ ماه مه ناوگان ولگا - خزر از باکو روانه دریای شد و در سپیده‌دم به نزدیکی انزلی رسید و گلوله‌باران حومه آن، غازیان را که محل استقرار آتشبار توپخانه و نیروهای پادگان نیرومند ۲۰۰۰ نفری سربازان انگلستان بود، آغاز کرد. همزمان، ناوشکن‌های شوروی در غرب رشت ظاهر شدند و در سمت شرق نیز سه ستون مشتمل بر «چندین هزار نیرو» تحت فرماندهی کوژانوف به ساحل انزلی حمله کردند. پیلیوف که بعدها نماینده نظامی مسکو در حکومت کوچک‌خان شد، شرح مفصل این اطلاعات را داده است. بنا به گزارش او، نیروهای کوچک‌خان در ۲۲ ژوئن به ۸۰۰۰ نفر رسیده بود که از میان آن‌ها ۵۰۰۰ یا ۶۰۰۰ نفر سربازان و افسران شوروی بودند.

در ۱۹ مه، راسکولنیکوف به لنین تلگراف زد که «ماموریت جنگی... در دریای خزر به طور کامل به اجرا درآمد»، و در همان حال روزنامه پراودا - ۲۳ مه - با غرور و شکوه تمام اعلام کرد: «دریای خزر، دریای شوروی است.»

مسکو عزم خود را برای هجوم به ایران بی‌طرف و مستقل جزم کرده بود، یا لااقل باید حفظ ظاهر می‌کرد. به راسکولنیکوف چنین دستور داده شد: «نکته مهم این است که هیچ‌گونه سوءظنی در مورد تلاش [شوروی‌ها] برای فتح برانگیخته نشود» (از دستور تروتسکی)؛ «ما باید کاملاً در سایه باشیم»، و علاوه بر این «شما باید از طریق رادیو به ما اعلام کنید که انزلی توسط کوچک‌خان فتح شده است و او خواستار ماندن تو در انزلی شده و اجازه این کار را داده است» (از دستور کاراخان)؛ باید «به حاکمان انگلستان فهماند که ... ما حاضریم عدم مداخله [در امور ایران] را به نحو موثری تضمین کنیم» (از دستور تروتسکی) و «در روابط خود با انگلستان در شرق کاملاً مسالمت‌آمیز عمل می‌کنیم» (از تصمیم دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه).

کوچک‌خان در چهارم ژوئن در جریان ملاقاتی در شهر آزاد شده رشت، سخnrانی هیجان‌انگیز و مشتاقانه‌ای به افتخار عظمت ماموریت رهایی‌بخش روسیه شوروی ایراد کرد. او حتی در میان غریو و شادی همراه با دست زدن‌های پر طنین شهروندان حاضر در صحنه، نماینده شوروی را که همراه او در کنار میز سخnrانی ایستاده بود، «به نشانه وحدت تتگاتنگ با بلشویک‌های روسیه» به آغوش کشید و بوسید. با این همه، لنین پس از دریافت پیام مربوط به این جلسه، به مطبوعات اجازه نداد تا مطالبی درباره این مراسم بنویسند.

تلاش شوروی برای کمونیست کردن میرزا و نابودی او

پس از آنکه حزب کمونیست ایران به رهبری سلطان‌زاده، زمام منافع شوروی در ایران را بر عهده گرفت، وانمود کرد که سیاستش حمایت از میرزا کوچک‌خان در راه رهایی کشور از ستمگران است، اما حزب در پس پرده خلاف این عمل کرد و کمر به نابودی میرزا بست.

شوروی نیز میرزا را تنها وسیله برای پیشبرد سیاست‌های خود می‌دانست. حزب کمونیست روسیه بود که کمونیست‌های ایران را آموزش داده بود تا استفاده از هر وسیله ممکن برای رسیدن به اهداف خود را مجاز بدانند. تنها نگرانی

بلشویک‌ها این بود که بتوانند تا هر زمان که مصلحت باشد تحت لوای حمایت از کوچک‌خان مقاصد کمونیستی خود را پنهان نگه دارند. در اصل همین نکته بیانگر پیام تلگراف دوم کاراخان به راسکولنیکوف در ۳۰ مه بود. او در آن تاریخ چنین نوشت: «تمایل کوچک‌خان به تشکیل قدرت شوروی در ایران و [دعاوی] کمیته مرکزی حزب کمونیست [نیز] که در پی کسب قدرت است... احتیاط کامل می‌طلبد»، یعنی باید تلاش کرد که مانع هرگونه شروع نابهنگام خصومت میان این دو نیرو در مبارزه بر سر قدرت شد.

دیگر کمونیست‌ها کنترل امور را در شورای جنگ انقلابی در دست می‌گرفتند. ساختارهای کمونیستی مستقر شدند و به نحو فعال سیاست‌های «کمونیسم ناب» را که توسط سلطان‌زاده مطرح شده بود، به پیش می‌بردند. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در رشت، کمیته‌های محلی حزب در رشت و انزلی، بخش‌های ویژه تحت هدایت آن‌ها، اداره سیاسی جمهوری که آن هم در رشت بود و سرانجام ارتش سرخ ایران و مراکز اصلی آن همگی تحت کنترل کامل حزب کمونیست قرار داشتند.

مدت زیادی از توافق کوچک‌خان با راسکولنیکوف نگذشته بود که کوچک‌خان پی برد ارتش سرخی که به ارتش ایران تغییر نام داد و او با اعتماد تمام آن را پذیرفته بود، نه به منظور کمک به او بلکه برای کمک به کمونیست‌ها فرستاده شده است و تنها نقطه اتکاء تضمین‌کننده مقاصد آن‌ها برای «به دست گرفتن رهبری انقلاب» است و این نکته‌ای است که کوچک‌خان درباره مقاصد آن‌ها در نامه اوت ۱۹۲۰ خطاب به مدیوانی، عضو کمیته مرکزی دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه نوشت.

شوروی‌گردانی گیلان مخالفت‌های شدیدی را در بین مردم برانگیخت و مسکو به شکلی حساب‌شده، برای محو میرزا کوچک‌خان، در افکار عمومی نقش او را در این شیوه حکمرانی برجسته کرد، حال آنکه میرزا آرمانی دیگر و برکنار از کمونیسم داشت.

کوچک‌خان در فضای غیرقابل‌تحملی که اطرافش را فراگرفته بود هر دم بیش از پیش از لحاظ اخلاقی احساس تنگی و خفقان می‌کرد. مراقبت ضمنی از او

آغاز شد و همراه آن تلاش‌هایی برای کمونیست کردن وی صورت گرفت. در جریان کار، هرازچندگاه به او یادآوری می‌شد که موقعیت خود در گیلان را مدیون روسیه شوروی است. این مساله توسط کوژانوف یکی از فرماندهان ارتش سرخ ایران افشا شد. در ۴ ژوئیه ۱۹۲۰ او شکایتی به دفتر قفقاز کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه تسلیم کرد که در آن می‌گفت به او دستور داده شده است «دائماً به کوچک‌خان فشار آورد و به او یادآوری کند... که به چه کسی... مدیون است.» با توجه به اینکه کوژانوف مایل به انجام آن وظیفه نبود، خواسته بود که «نماینده‌ای [به گیلان] اعزام شود که بتواند به مدت یک ماه روی کوچک‌خان [کار کند] و او را به گام نهادن در راه کمونیسم ترغیب کند، چون او مردی است که [تنها] آرزوی عدالت دارد.» (صص ۴۷-۴۹)

کتاب «بلشویک‌ها و نهضت جنگل» نوشته مویسی پرسیتس نشان می‌دهد که سال‌ها پیش از آنکه استالین به فکر استیلا بر ایران از طریق تصاحب آذربایجان بیافتد، سلف او، ولادیمیر لنین، به فکر صدور انقلاب کمونیستی از طریق گیلان و نهضت جنگل بود. این ظن البته از سال‌ها پیش مطرح بود، اما مستندات آن که در این کتاب آمده به خوبی ثابت می‌کند که کشور شوراهای کمتر از تصاحب ایران رضایت نمی‌داد. (۱)

به سوی ایجاد جبهه آسیایی انقلاب جهانی

توضیح اینکه، در اینجا من ۷ بخش از ۹ بخش کتاب «بلشویک‌ها و نهضت جنگل» را برای آگاهی بیشتر در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم:

به چهار دلیل جهت شرقی تلاش‌های نظامی - انقلابی بلشویک ترجیح پیدا کرد. نخست این که در آغاز سال ۱۹۲۰ پرولتاریای غرب فعالیت و تعصب انقلابی خود را از دست داده بود، هرچند، چنان که لنین پذیرفت، بلشویک‌ها برای احیای آنها «به هر اقدام در حد توانایی انسان» دست زده بودند اما موفقیتی به دست نیاورند. از این جهت رهبری شوروی به ناچار مایل بود منبع در شرق،

درکشورهای تحت ستم آسیا که درگیر یک جنبش رهایی بخش ملی قدرتمند بودند نهفته است. این باورکاملاً واقع گرایانه به نظرمی رسید که در نتیجه ورود ارتش سرخ هیأت کمک به جنبش مردم، هدایت کردن این کشورها در یک جهت سوسیالیستی با کمک فعال احزاب کمونیست محلی، نسبتاً آسان خواهد بود.

سوم، اینکه ازدوران ماقبل ازانقلاب، بیش ازیک میلیون مهاجر از شهروندان فقیر چین، ایران، کره و ترکیه در روسیه به کارمشغول بودند و بیشتر از میان این شهروندان بود که حزب کمونیست ملی کشورهای شرق، به ویژه واحدهای نظامی آن درایران، ترکیه، چین، کره که برای اجرای اندیشه های رهایی بخش انقلاب اکتبردرکشورهای خود در پناه سرنیزه های آنها آموزش یافته و آماده اجرای آن بودند. دست زد. و سرانجام اینکه مستعمرات و نیم مستعمره ها طبق روال معمول، نیروهای مسلح ضعیف داشتند و قادر به مقاومت جدی در برابر ارتش سرخ نبودند. (البته این امر احتمالاً درمورد چین صدق نمی کرد، چون ارتشهای تحت فرمان فرماندهان جنگی گاه از صدها هزار تشکیل شده بودند). درایران، درواقع تنها نیروی رزمنده موجود یک لشکر قزاق بود که درمجموع ۱۰۰۰۰ نیروی پیاده و سوار داشت و کلاً فاقد نیروی دریایی بود.

کاملاً طبیعی بود که عالی ترین محافل رهبری دولتی شوروی، اهمیت قابل توجهی به شرق داده شود. دستور شماره ۱۰۷ مورخ ۸ نوامبر ۱۹۲۰/۲۵ صفر ۱۳۳۹ هیأت رئیسه سیاسی شورای جنگ انقلابی جمهوری «به تمام هیأت رئیسه های سیاسی و ادارات سیاسی جبهه ها، ارتش ها، بخش ها و جمهوری های شرقی» شاید شاهدهی براین امر باشد. دستور مذکور می گفت: «کارسیاسی درشرق مبرم ترین وظیفه هیأت رئیسه شورای جنگ انقلابی جمهوری است... و باید با همان عزمی که انقلاب اکتبر را به بار آورد صورت بگیرد، چون بدون شعله و رشدن آتش انقلاب در شرق در بقیه جهان به ندرت آتش انقلاب برافروخته خواهد شد.» دستور فوق در ادامه می گوید: «مسئله موفقیت یا شکست درشرق شاید مسئله مرگ و زندگی انقلاب باشد.» دستور مزبور با این خواست پایان می گیرد که «به خاطر داشته باشیم که در موقعیت بین المللی کنونی [

اشاره به انقلاب معوق در غرب]، اکنون شرق برای ما بسیار مهمتر از آلمان شده است.» (۱) بحث‌ها پیرامون مسئله «انقلاب جهانی و شرق» در مطبوعات و بویژه در روزنامه حیات ملیت‌ها، و البته در میان رهبری کشور صورت می‌گرفت.

یک سند جالب، یعنی تلگرام مورخ ۴ ژوئن ۱۹۲۰ / ۱۷ رمضان ۱۳۳۸ تروتسکی خطاب به چیچرین که رونوشت آن برای لنین، کامنوف، کرسستینسکی و بوخارین فرستاده شده نمونه جالب چنین بحث‌هایی است. لنین در حاشیه‌ای آن سند یادداشت‌هایی به جای گذاشته است که به ما اجازه می‌دهد موضع او را در مورد مسئله مداخله نظامی قدرت شوروی در جنبش‌های بخش ملی در شرق مورد داوری قرار دهیم.

تروتسکی که در آن زمان خارج از مسکو به سر می‌برد برای بیان نظر خود پیرامون مسئله مربوط و احتمالاً به منظور پایان دادن به مداخله شوروی در ایران که درست در همان زمان آغاز شده بود شتاب به خرج داده مداخله‌ای که قبلاً در آوریل ۱۹۲۰ رجب - شعبان ۱۳۳۸ با مشارکت خود تروتسکی به تصویب لنین رسیده بود؛ و طرح تهاجم به بخارا نیز قبلاً از بالا تصویب شده بود. (۲) در گرما گرم جنگ دشوار با لهستان، تروتسکی اندیشه‌ای را که قبلاً خود او در اوت ۱۹۱۹ / ذی‌قعدة ۱۳۳۷ به هنگام پیشنهاد اعزام یک نیروی مسلح به افغانستان و هند به منظور به راه انداختن انقلاب در لندن و پاریس بیان کرده بود، مورد ارزیابی مجدد قرارداد. اکنون او مطلب متفاوتی نوشت: «تمامی اطلاعات مربوط به اوضاع درخیه، ایران، بخارا و افغانستان دال بر این است که انجام یک انقلاب تحت هدایت شوروی در این کشورها در این لحظه مشکلات بزرگی برای مامی آفریند»، چون «تا زمان استحکام اوضاع در غرب و بهبود اوضاع صنعتی و حمل و نقل ما، اعزام نیروی شوروی در شرق کمتر از جنگ در غرب خطرناک نیست.» در اینجا تروتسکی به روشنی شکست‌های جبهه لهستان را در نظر داشت. اما لنین چنین خطری را مشاهده نکرد و در حاشیه تلگرام نوشت: «چه؟»، یعنی چه خطری؟ تروتسکی، در ادامه، محدود کردن اقدامات شوروی به تهدید، استفاده از نیروی نظامی در مرزهای

شرقی را پیشنهاد می کرد، اما می گوید باید «از برداشتن گام هایی قابل محاسبه یا اقدامی که می تواند کمک نظامی ما را به دنبال آورد خود داری کرد.» بنا به نوشته او باید «برای رسیدن به توافق با انگلستان در رابطه با شرق» و خود داری از برخورد نظامی با آن به هر اقدامی ممکن دست زد.

لنین، به سهم خود، به یک چنین فرصتی برای «به توافق رسیدن» اعتقاد نداشت و در حاشیه نوشت: «کراسین [در جریان مذاکرات با لوید جورج] دقیقاً همین کار را می کند. اما این کارنومید کننده است.» بدین ترتیب لنین حامی اعمال نفوذ نظامی بر شرق شد و پیشنهاد تروتسکی را نپذیرفت. لنین به ظاهر تحت تأثیر این واقعیت نیز بود که اعزام نیرو به ایران، که مدت ها قبل از این تصویب شده بود، در آن زمان (۸ مه) با موفقیت به پیش می رفت، در عین حال هیچ گونه اعتراض شدید و ویژه ای را از جانب انگلستان به دنبال نداشت. علت این مسئله به ویژه آن بود که نیروهای انگلستان از چند سال قبل خود ایران را تحت اشغال داشتند و انزلی و رشت را که قبل از ۱۹۱۸ در تصرف ارتش تزاری بود، در اختیار گرفته بود.

رهبری شوروی برای مبارز [برسرایران از ژانویه / ربیع الاخره ۱۳۳۸ از دوجبهه - یعنی ترکستان و قفقاز] «جبهه ترک» و «جبهه قفقاز» - کاملاً آماده شد. ناوگان کوچک نظامی ولگا - خزر تحت فرماندهی اف. اف. راسکو لینکوف، که تابع ارتش یازدهم جبهه قفقاز بود، نیروی عملیاتی اصلی بود. اما به جبهه ترک، و ارتش اول آن نیز نقش مهمی در مداخله داده شده بود. وظیفه این نیرو نه تنها آموزش کادرهای نظامی و تقویت نیروهای مهماجم شوروی در ایران در شمال غرب، یعنی در جهت حمله اصلی بود، بلکه وظیفه وارد کردن ضربه تکمیلی در شمال شرق، در استان خراسان، را نیز برعهده داشت. در حدود ۲۵ ژانویه، (۳) فرونزه فرمانده جبهه ترک طی تلگرامی به تروتسکی رئیس شورای جنگ انقلابی جمهوری، خواستار شتاب بخشیدن به ارسال اسلحه برای جبهه شد، چون «هزینه مربوط به سازمان نیروهای انقلابی در سرزمین ایران و هند بسیار زیاد می شود.» (۴) برطبق طرح مقام مافوق، «شورای تبلیغات بین المللی» که در تاشکند مستقر بود در ۱۱ مارس یک در

خواست رسمی از جبهه ترک کرد که از سوی م. صبحی رئیس و رهبر نخستین کمونیست های ترک در روسیه، و سلطان زاده، رئیس اداره سازمانی همان شورا و رهبر حزب عدالت، سازمان کمونیست های ایران در قفقاز ترکستان به امضاء رسیده بود. آنها خواستار «اجازه شروع تشکیل واحدهای نظامی ایرانی از میان کارگران ایران در آسیای مرکزی» شدند.

به طور مسلم، منظور آنان مهاجران ایران، یا به عبارت دقیق تر، لومپن ها و مستمندانی بودند که بسیاری از آنان در آن زمان در ترکستان زندگی [بر اساس این درخواست] « این واحدها قرار بود اساس ارتش سرخ آینده ایران را تشکیل دهند.» این درخواست به دلیل فقدان پرولتاریای صنعتی در ایران مطرح شد و به همین دلیل بود که کمونیست ایرانی به جزسربازان شوروی کسی را نداشتند که به او تکیه کنند. در صورتی که قوایی بین ۲۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر از ارتش شوروی در اختیار آنها گذاشته شود و آگاه « مردم زحمتکش ایران نه تنها از شر امپریالیست های انگلیسی رها خواهند شد بلکه برای همیشه از دست استثمارگران خود آزاد شده و به خانواده برادر جمهوری های شوروی خواهند پیوست.» (۵) اندیشه شوروی کردن تمام ایران، که درخواست تجسم یافت، قصد واقعی بلشویک ها را بیان می کرد، البته از این واقعیت بگذریم که چشم انداز تضمین حمایت ارتش سرخ برای کمونیست های ایرانی که از حمایت جدی در کشور خود برخوردار نبودند. بسیار الهام بخش بود. موافقت شد تا به درخواست صبحی و سلطان زاده پاسخ مثبت داده شود. دستور شماره ۱۸۷ مورخ ۲۵ آوریل / ۶ شعبان ۱۳۳۸ به جبهه ترک می گفت که « هر چه سریع تر یک نیروهای بین المللی اعزامی ایرانی از طرق استخدام داو طلبان تشکیل شود.» (۶) این نیرو در تاشکند تشکیل شد، و سپس به پولتوراتسک (عشق آباد) که به مرزهای ایران نزدیک تر بود، و سرانجام به کراسنو دسک انتقال یافت. تعداد نفرات این نیرو دائماً در حال تغییر بود، اما هرگز از ۱۸۰۰ نفر فراتر نرفت. لومپن ها و مستمندان ایرانی از پیوستن به این نیرو اکراه داشتند. روشن است که اندیشه یک انقلاب سوسیالیستی در ایران، که توسط تعلیم گران سیاسی به آن منظور آموزش می دیدند، برای آنها بیگانه بود.

وظیفه اساسی دومی که توسط فرماندهی عالی ارتش سرخ به عهده جبهه ترک گذاشته شد، بی ثبات کردن و تخریب رژیم شاه در استان های ایرانی و در ترکمنستان، به ویژه در خراسان، بود. در اینجا امکان شوروی کردن خراسان با کمک خُدو خان، یک سرکرده شورشی کرد، نادیده گرفته نشد بود. به این منظور، جبهه ترک مسئولیت سازماندهی و حمایت از قیامهای مسلحانه ضد حکومتی توسط ایلات همیشه شورشی- و در صدر همه آنها کردها و ترکمن ها - و نیز خان های فنودال که دار و دسته های مسلح خاص خود را داشتند و همواره به غارت راهها مشغول بودند. به عهده داشت. قرار بود جبهه ترک برای متحدان آتی خود اسلحه، پول، مشاوران نظامی، و حتی سرباز و تعلیم دهندگان سیاسی از حزب عدالت تدارک ببیند. در ۷ ژوئیه ۱۹۲۰ / ۲۰ شوال ۱۳۳۸، فروزنه طی تگرامی برای کامنوف، فرمانده کل قوا که رونوشت آن برای تروتسکی هم فرستاده شد، گفت: «من آموزش یک جنبش شورشی (در ایران) را با حمایت فعالانه خودمان کاملاً عملی می بینم؛ ما منتظر [ورود] شورشیان کرد و ایرانی هستیم. ما از قبل کارهایی در این جهت انجام داده ایم.» علاوه بر این، قرار بود جبهه، امیربخارا را سرنگون کند، و عبارت دیگر بخارا را به شوروی ملحق سازد. فروزنه پس از پیشنهاد فهرست گسترده ای از درخواست های تدارکات نظامی و مالی برای جبهه، تلگرام خود را چنین پایان برد: «معتمد تحت شرایطی که شرح آن در بالا آمد قادر خواهم بود وظیفه قلع و قمع امیربخارا [و] کار بیرون کردن انگلستان از شمال شرق ایران را انجام دهم. منتظر دستور نهایی شورای جنگ انقلابی جمهوری در رابطه با مسئله فوق الذکر هستم» (۷)

در ۲۳ اوت ۱۹۲۰ / ۸ ذیحجه ۱۳۳۸، دستور دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه راجع به تسخیر بخارا دریافت شد. در ۲۹ اوت / ۱۴ ذیحجه فتح، غارت و به زیر یوغ آوردن بخارا بر طبق طرحی که از مدت ها قبل ترسیم شده بود آغاز شد، و در ۸ سپتامبر / ۲۴ ذیحجه جمهوری شوروی خلق بخارا اعلام شد. این اقدام نظامی در تاریخ شوروی به «انقلاب خلق بخارا» معروف است. نقش بسیار مهم، و هر چند کمی جبهه ترک در به اجرا گذاشتن مداخله

طراحی شده در ایران نیز بدین گونه بود. با این حال رخداد‌های تعیین کننده ای که در آستانه تکوین بود در جهت ولگا - خزر جریان داشت.

عملیات انزلی و وظایف آن

وظیفه استراتژیک نظامی ناوگان کوچک ولگا - خزر تحت فرماندهی راسکولینکوف در اجلاس ویژه ای به ریاست فرمانده نیروهای دریایی جمهوری شوروی در ۳۰ ژانویه ۱۹۲۰ / ۹ جمادی الاول ۱۳۳۸ معین؛ و در «کسب چیرگی بردریای خزر» (۸) خلاصه شد؛ به عبارت دیگر، تصرف مجدد کشتی های نیروی دریایی که توسط دنیکن در بندر انزلی رها شده بود و تحت محافظت افراد انگلیسی قرار داشت. طراحی تاکتیک های عملیات، که آسان هم نبود، ضرورت داشت چون این خطر وجود داشت که تمامیت ارضی، بی طرفی ایران و حاکمیت و استقلال آن که شوروی احترام به آنها را رسماً به تمامی جهان اعلام کرده بود نقض شود. حیثیت بلشویک ها به عنوان تنها مدافعان آزادی مردم تحت ستم نیز ممکن بود خدشه دار شود. حتی فرماندهی عالی ارتش سرخ نیز جرأت نمی کرد مسئولیت انجام چنین وظیفه ظریفی را به عهده بگیرد. موافقت لنین برای این کار لازم بود، که آن هم گرفته شد. راسکولینکوف در تلگرامی که به تاریخ ۲۸ مارس ۱۹۲۰ / ۸ رجب ۱۳۳۸ خطاب به تروتسکی از هشترخان به مسکو ارسال کرد و رونوشت های آن را نیز برای لنین چیچرین و نمیتز (فرمانده نیروهای دریایی Komorski) فرستاد، خواسته بود «به او گفته شود چه سیاستی را در قبال ایران اتخاذ کند.» در این تلگرام او سه سیاست ممکن را مشخص کرد: ۱. محاصره انزلی؛ ۲. عملیات زمینی، یعنی عملیات جنگی در داخل خاک ایران؛ و ۳. مذاکرات دیپلماتیک در مورد باز پس گیری ناوگان روسی. (۹)

در ۲۰ آوریل / ۱ شعبان ۱۳۳۸، تروتسکی پیش نویس دستورالعمل زیر خطاب به راسکولینکوف را برای لنین و چیچرین ارسال کرد: «پاکسازی دریای خزر از ناوگان روس های سفید با همه وسایل ممکن باید به اجرا درآید. اگر پیاده شدن در ساحل ضروری باشد... باید به کاردست زد» چون «ایران

خود قادر به خلع سلاح کشتی های گشتی [روسهای] سفید نیست. « در ادامه پیشنهاد شده بود به تهران اطمینان داده شود که: « تمامیت ارضی ایران از نظر ما غیر قابل نقض است و به محض پایان وظیفه جنگی از « بیرون خواهیم رفت. » لنین پس از خواندن این سند، در حاشیه های آن نوشت: « با این پیشنهاد کاملاً موافقم. » (۱۰)

بدین ترتیب، از میان سه شق ممکن، پیاده شدن نیروها در خشکی انتخاب شد. شیوه مسالمت آمیز مسئله علی رغم واقع گرایانه بودن کامل آن، رد شد. نخست اینکه راسکولینکوف از قبل می دانست که ناوگان گشتی [روس های] سفید یا تحت نظارت مقامات ایرانی قرار داشت و یا انگلیسی ها. نکته دوم، و به ویژه مهم، این بود که دولت ایران چند روز قبل از آغاز عملیات یادداشتی را از طریق فرمانده رزمناو روز ۱ لوکزامبورک (از ناوگان ولگا - خزر) در باکو به دولت شوروی تسلیم کرد که می گفت ایران « بازگشت بلاد رنگ تمام کشتی های دارای پرچم روسیه آذربایجان را به بنادر روسیه و آذربایجان تضمین می کند، » و « آماده است تا هر چه زودتر پیمانی را با دولت های آذربایجان و روسیه امضا کند. » (۱۱)

در چنین اوضاع غیر منتظره ای طبیعی است که فکر راسکولینکوف باید هر چه سریع تر، به طور مستقیم از طریق تلفن، و نه تلگراف، محتوی یادداشت ایران را به مرکز ابلاغ کند و حمله به انزلی را یکی دو روز به تعویق اندازد و برای دریافت تصمیم جدید مسکو به منظور اجتناب از خون ریزی صبر کند. اما این کار صورت نگرفت.

راسکولینکوف یادداشت ایران را روز ۱۴ مه / ۲۵ شعبان ۱۳۳۸ از طریق تلگراف به مسکو فرستاد، که در ساعت ۳ و سی دقیقه صبح روز ۱۸ مه / ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ (۱۲) به دفتر تروتسکی رسید؛ یعنی درست زمانی که ناوگان ولگا - خزر، بدون اینکه منتظر پاسخ مسکو باشد، در حال پیشروی به سوی انزلی بود و برای شلیک اولین گلوله باران توپخانه خود به روی کارکنان و مواضع انگلستان آماده می شد.

عجیب این است که چیچرین در پاسخ به یادداشت ایران در ۲۰ مه / ۲ رمضان

۱۳۳۸ گفت که یادداشت را همان روز دریافت کرده است. اما عجیب تر اینکه او به هیچ وجه نسبت به اعلام آمادگی تهران برای برگرداندن ناوگان سرقت شده روسی توسط گارهای سفید عکس العملی نشان نداد. (۱۳)

ظاهراً پایان مسالمت آمیز مسئله به مذاق دولت شوروی خوش نمی آمد، چون بازگشت ناوگان گاردهای سفید به روسیه به هیچ وجه تنها هدف نبود، و شاید هم از سایر وظایف اصلی مقرر شده برای ناوگان ولگا - خزر مهم نبود. اخراج انگلیسی ها از انزلی و تصرف این بندراز جمله این اهداف بود. فراهم ساختن بنیادهای جبهه شرقی انقلاب جهانی امری ضروری بود؛ برای رسیدن به این هدف می بایست با کوچک خان تماس برقرار می شد و ، به بهانه حمایت همه جانبه از او، مداخله مسلحانه در جنبش رهایی بخش ملی تحت رهبری او صورت می گرفت، و سپس آن جنبش را به جانب یک راه سوسیالیستی و سرانجام شوروی کردن ایران سوق می یافت. در صورتی که راسکولینکوف بر اساس منطق طبیعی اوضاع که در بالا بیان شد عمل می کرد، فرصت مداخله نیروهای شوروی در کیلان را از دست می داد بدین وسیله مانع اجرای سایر وظایف خود، به ویژه از دیدگاه لنین و بسیاری از رفقای نظامی خود می شد.

کل جریان حوادث مربوط به شروع عملیات انزلی و حوادث پس از آن، بروجود اهداف ووظایف محرمانه دقیق دیگر گواهی می داد. از قبل روشن بود که تماس های گوناگون میان فرستادگان نهادهای سیاسی شوروی و نیز حزب عدالت و خود راسکولینکوف، از یک طرف، و کوچک خان، از طرف دیگر، عنصر مهمی از آمادگی کلی اعزام نیروهای نظامی به انزلی بودند. کمونیست ها تلاش می کردند تا به جهان بینی رهبر شورشیان کیلان پی ببرند. و زمینه را برای اتحاد با او و شاید گرواندن او به راه سوسیالیستی فراهم سازند. کوچک خان به نوبه خود به امید خرید اسلحه مایل بود با شوروی ها ارتباط برقرار کند، و مشتاق بود تا واحدهای نظامی روسیه تحت نظارت انقلابیون ایرانی برای او ارسال شوند.

در ۳۱ مارس ۱۹۲۰ / ۱۱ رجب ۱۳۳۸، زمانی که آمادگی برای تشکیل یک واحدین المللی ایرانی مجزادر ترکستان هنوز شروع نشده بود، کمیته سازماندهی

محلی حزب عدالت، درگزارشی پیرامون کارهای انجام شده یک ماه و نیم خود نوشت: «برای روش شدن نهایی سیمای سیاسی کوچک خان، یکی از رفقا که هنوز از سر نوشت او خبری در دست نیست، پولاتور اتسک [عشق آباد] رابه مقصد رشت ترک کرده است.» (۱۴)

ادارات سیاسی ارتش اول جبهه ترک و ارتش یازدهم جبهه قفقاز، که مسئول بعد نظامی راه حل مشکل ایران بودند، به طور مکرر نمایندگان یا قاصدهایی را به سوی کوچک خان اعزام می کردند.

کوچک خان خود با یادآوری مسائل گذشته نه چندان دور، چند بار در مورد تماس های قبلی خود با بلشویک ها سخن گفت و نوشت. او همچنین این نکته را طی نامه ۱۰ نوامبر ۱۹۲۰ / ۲۷ صفر ۱۳۳۹ خطاب به احسان الله خان و خالوقربان، رفقای رزمنده خود که بعدها او را ترک کردند، تذکر داد. او با یادآوری آخرین دوره، مبارزه برای اعاده قدرت شوروی در آذربایجان، به ویژه در باکو (مارس و اوایل مه ۱۹۲۰)، نوشت که در آن دروغ [او] دونا مه از انزلی دریافت کرد» که طی آنها بلشویک ها خواستار ملاقات با من شده بودند. پس از آن نامه های دیگر و نماینده خود را به نزد من فرستادند. به این دلیل، من با موافقت رفقای خودم، تحت شرایط فوق العاده خطرناک عازم لنکران شدم، اما با توجه به شکست بلشویک ها در آنجا، ملاقات صورت نگرفت. هنگامی که بازگشتم [احتمالاً به فومن - اردوگاه او در جنگل که چندان از رشت دور نبود. م. پ] آنها خواستار دیدار مجدد با من شدند و باز دیگر با چند نامه مرا به آنجا دعوت کردند، و سرانجام در دهکده اشکن نامه ای از آنها از پتروروسک دریافت کردم ناوگان ولگا - خزر در سوم آوریل ۱۹۲۰ / ۱۴ رجب ۱۳۳۸ وارد پتروروسک شد] که در آن قصد خود برای ورود به ایران را به اطلاع من رساندند و سئوالاتی از من در باره موقعیت انگلستان [که کشور را در اشغال داشت] پرسیدند.» (۱۵)

بعد، در ژانویه ۱۹۲۱ / جمادی الاول ۱۳۳۹ کوچک خان دلایل سیاسی تمایل خود برای همکاری با بلشویک ها را بیان کرد. او خطاب به یک مأمور بخش اطلاعاتی جبهه قفقاز گفت: «پس از سرنگونی رژیم تزاری در روسیه و اعلام

جمهوری سوسیالیستی» انقلابیون ایرانی» برای حمایت برادرانه انقلابی به شدت برسوسیالیست های روسی متکی بودند...، و در این رؤیا بودیم که با کمک آنها سرانجام خود را از دست بدترین دشمن شماره در خود [و پس از روسیه تزاری]، یعنی انگلستان نجات دهیم... حتی قبل از ورود بلشویک ها به آذربایجان [که آن زمان تحت اقتدار مساواتی ها بود]، مایل بودم برای اطمینان از موفقیت مبارزه علیه انگلستان، با آنها تماس بگیرم و به همین منظور تعدادی از [افراد] سازمان خود را به نزد بلشویک ها فرستادم.» (۱۶)

یکی منابع مهم باقی مانده گزارش مورخ ۱۹ اوت ۱۹۲۰ / ۴ ذیحجه ۱۳۳۸ تحت عنوان «در مورد حوادث ایران» است. م. اسرافیلوف نویسنده این گزارش بعدها نماینده دولت شوروی سوسیالیستی در حکومت انقلابی کوچک خان درگیلان شد. گزارش می گوید که «قبل از شروع عملیات جدی علیه انزلی... ملاقاتی میان رفیق راسکو لینکوف و... میرزا کوچک خان به منظور برقراری روابط متقابل آینده و عملیات مشترک علیه انگلستان صورت گرفت.» (۱۷)

وسرانجام ر. آبوکوف کمیسر واحدهای زمینی ناوگان در ۱۹ مه / ۱ رمضان خطاب به مردم انزلی اعلام کرد که «دعوت کوچک خان رهبر انقلابی ایران یکی از دلایل ورود کشتی های نظامی شوروی به ایران بود.» (۱۸)

بدین ترتیب موافقت و تصویب لنین برای تهاجم به ایران مستقل کسب شد. تماس با کوچک خان بر قرار گردید، و احتمالاً یک تفاهم غیر مکتوب اولیه نیز با او بر سر همکاری نظامی به دست آمد. طی اقامت ناوگان در باکو از اول تا ۱۷ مه / ۱۲ تا ۲۸ شعبان، تکمیل تعمیرات و سایر آماده سازی های کشتی ها برای عملیات جنگ امکان پذیر شد. حالاً می شد عملیات را آغاز کرد.

شب ۱۸ ماه مه ناوگان ولگا - خزر از باکو روانه دریا شد، و در سپیده دم به نزدیکی انزلی رسید و گلوله باران حومه آن غازیان را که محل استقرار آتشبار توپخانه و نیروهای پادگان نیرومند ۲۰۰۰ نفری سربازان انگلستان بود، آغاز کرد. همزمان، ناوشکن های شوروی در غرب رشت ظاهر شدند و در سمت شرق نیز سه ستون مشتمل بر «چندین هزار نیرو» تحت فرماندهی ای. ک. کوژانوف به ساحل انزلی حمله کردند. آ. پیلوف که بعدها نماینده ی نظامی

مسکو در حکومت کوچک خان شد، شرح مفصل این اطلاعات را داده است. بنا به گزارش او نیروهای کوچک خان در ۲۲ ژوئن / ۵ شوال به ۸۰۰۰ نفر رسیده بود که از میان آنها ۵۰۰۰ یا ۶۰۰۰ سربازان و افسران شوروی بودند. (۱۹) علاوه بر این، در ۱۵ مه / ۲۶ شعبان یک هنگ سواران لنگران در غرب به حرکت درآمد و پس از عبور از مرز ایران شهر آستا را فتح کرد و با همکاری مشترک یکی از کشتی‌های ناوگان ولگا - خزر در امتداد ساحل به سوی انزلی به حرکت درآمد. نیروهای انگلیسی مقاومت مختصر و ناموفقی از خود نشان دادند. آنها بندر را ترک و به داخل شهر عقب نشینی کردند. راسکو لنینکوف ادعا کرد که انگلیسی‌ها ده نفر از نیروهای خود را از دست دادند، در حالی که ستون‌های اعزامی شوروی یک کشته و سه مجروح به جای گذاشتند. تمامی ناوگان دنیگین - شامل ده رزمناو و هفت کشتی کمکی - به همراه مقادیر زیادی از تدارکات نظامی به تصرف درآمدند. در ۱۹ مه، راسکو لنینکوف به لنین تلگراف زد که «مأموریت جنگی... در دریای خزر به طور کامل به اجرا در آمد»، (۲۰) و در همان حال روزنامه پراودا - ۲۳ مه / ۵ رمضان - با غرور و شکوه تمام اعلام کرد: «دریای خزر، دریای شوروی است.»

مسکو، که عزم خود را برای هجوم به ایران بی طرف و مستقل جزم کرده بود، می‌بایست از آن عمل «شرمگین» باشد و در ۲۳ / ۵ رمضان مه کمیساریای خلق در روابط خارجی یادداشتی به تهران فرستاد و در آن گفت که راسکو لنینکوف «بدون کسب دستور» از مقام مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به ابتکار خود دست به این عملیات زده است و «دولت روسیه شوروی تا پایان عملیات فوق‌الذکر، در مورد تحولات در انزلی اطلاعی دریافت نکرده بود.» (۲۱) حوادثی که روی داد، و ما تنها از تلگرام طولانی ۲۲ مه / ۴ رمضان راسکو لنینکوف به تروتسکی و رونوشت آن به لنین (۲۲) به آنها پی می‌بریم، همانند یادداشت چیچرین پرابهام بودند. در حالی که راسکو لنینکوف در ۲۰ مه اعلام کرده بود که نیروهای شوروی قصد مداخله در امور داخلی ایران را ندارند و «تنها به منظور بازگرداندن تجهیزات نظامی خود و ناوگان روس‌های سفید آمده‌اند»، سه روز بعد، یعنی در ۲۱ مه / ۳۱ رمضان به

حاکم انزلی گفت: « با توجه به پذیرایی مشتاقانه جمعیت محل از نیروهای دریای سرخ»، که کاملاً درست بود، « ناوگان شوروی حتی پس از تخلیه تجهیزات نظامی در انزلی باقی خواهد ماند.»

راسکو لنینکوف، بدون اینکه منتظر واکنش تهران به چنین شگفتی «مطبوعی» باشد، اقدام در جهت طرحی را که از قبل انتخاب شده بود، آغاز کرد. او سه دسته پیاده را در نیروهای هیأت اعزامی شوروی ادغام کرد و گورژانوف رابه فرماندهی آن گماشت. سپس به قصد آشکار ادامه فتوحات، از تروتسکی پرسید آیا می تواند «دست های او را برای پیشروی عمیق تر به داخل ایران باز بگذارد؟» راسکولینکوف بدون اتلاف وقت برای کسب دستورمسکو، تماس های خود با کوچک خان آغاز کرد. پس از گفتگوهایی با فرستاده وی، ترتیب ملاقات بسیارمهم و تعیین کننده میان راسکولینکوف و اورژنیکیدزه از یک طرف و کوچک خان از طرف دیگر داده شد و در ۲۷ مه / ۹ رمضان در کشتی بخارکورسک تحقق یافت. (۲۳) فرصت مداخله شوروی در جنبش رهایی بخش ملی و امید به تبدیل تدریجی آن به یک انقلاب سوسیالیستی، به این ملاقات بستگی داشت. گفت و گو ها به یک توافق شفاهی منجر شد. کوچک خان، خود در رابطه با آن چنین نوشت: «من اعتماد خود را به ارتش سرخ روسیه و تمایل به ماندن نیروهای آن در ایران را برای یک مبارزه مشترک علیه نیروهای اشغالگر انگلیسی و شاه ابراز داشتم.» (۲۴) در رابطه با تحویل سلاحهای شوروی در برابر پرداخت مقداری وجه، و کمک پرسنلی نیز، « بدون اینکه آنها درامور داخلی ما حق مداخله داشته باشند،» (۲۵)

توافق شد. اعلام [استقرار] قدرت شوروی درگیلان که نمایندگان مسکو برآن اصرار داشتند. بنا به نوشته ۲ ژوئن / ۱۵ رمضان اورژنیکیدزه به لنین « غیر قابل بحث بود. » و «کوچک خان حتی با طرح مسئله ارضی موافقت نکرد.» (۲۶) با وجود این فشاربرکوچک خان ادامه پیدا کرد، و درنتیجه برکمک نظامی سریعی که بر طبق تصمیم دفترسیاسی حزب کمونیست (پولیت بورو) با حضورلنن در ۲۵ مه، (۲۷) و نیز بر طبق دستورات تروتسکی در ۲۶ مه (۲۸) و دستورات ۲۳ و ۳۰ مه کاراخان (۲۹) به کوچک خان داده شد، مؤثر واقع

شد. به راسکو لنینوف چنین دستور داده شد: « نکته مهم این است که هیچ گونه سوءظنی در مورد تلاش [شوروی ها] برای فتح برانگیخته نشود.» (از دستور تروتسکی)؛ « ما باید کاملاً در سایه باشیم»، و علاوه بر این « شما باید از طریق رادیو به ما اعلام کنید که انزلی توسط کوچک خان فتح شده است و او خواستار ماندن تو در انزلی شده و اجازه این کار را داده است» (از دستور کاراخان)؛ باید « به حاکمان انگلستان فهماند که... ما حاضریم عدم مداخله [در امور ایران] را به نحو مؤثری تضمین کنیم» (از دستور تروتسکی) و « در روابط خود با انگلستان در شرق کاملاً مسالمت آمیز عمل می کنیم» (از تصمیم دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه). (۳۰) تروتسکی اشاره کرد که برای اثبات این امر اقدام زیر ضروری است: « نخست اینکه هیچ گونه مداخله نظامی تحت پرچم روسیه، یا به وسیله نیروهای نظامی اعزامی روسی صورت نگیرد. بر عدم مداخله ما [در امور داخلی ایران] تأکید قطعی شود. دوم این که با اعزام تعلیم دهندگان، داوطلبان، و اعطای پول و غیره کمک های همه جانبه به کوچک خان داده شود و قلمرو تحت اشغال ما به او واگذار شود. سوم این که چنانچه برای موفقیت مبارزه آینده کوچک خان، مشارکت کشتی های جنگی ضروری باشد، این کشتی ها باید تحت پرچم جمهوری آذربایجان قرار گیرند، و کمک به کوچک خان به طور کلی از سوی این جمهوری صورت بگیرد.» اجازه دهید شرط دیگر مورد نظر تروتسکی را یاد آوری کنیم: « به طور محرمانه جهت تشکیل یک سازمان وسیع شورایی و نگه داشتن آن در ایران کمک کنید» (۳۱) در اینجا تروتسکی احتمالاً در ذهن خود همان نکته مورد نظر کاراخان را می پروراند که طی نامه ای به راسکو لنینوف یاد آوری کرده بود « ما به تأسیس و استقرار یک ساختار قدرت جدید به شیوه شوروی... بدون این که محتوای اجتماعی ما را داشته باشد، اعتراض نخواهیم کرد.» (۳۲) چون بعد تزریق محتوای سوسیالیستی به داخل شکل شورایی آسان تر خواهد بود. شرایط مسکو تا حد امکان به مورد اجرا گذاشته شد. در ۶ ژوئن/ ۱۹ تروتسکی فرستاده شد، اظهار داشت که نیروهای اعزامی شوروی منحل شده است « اما در تأیید درخواست های فوری رفیق میرزا کوچک خان

ستون های اعزامی و لشکرپیاده نظام دریایی و داوطلبان موجود در خدمت ایران که از حکومت انقلابی ایران تدارکات و جیره و هزینه دریافت می کنند، وارد رشت شدند.» (۳۳) سربازان انگلیسی بدون هیچ گونه درگیری شهر را ترک کردند.

همین واحدهای شوروی (یعنی ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ نیرو) بودند که به نکته اتکاء عمده واحدهای اعزامی از باکو، پولتوراتسک (عشق آباد) و کراسنوو دسک تبدیل شدند. بدین ترتیب راسکولنیکوف بود که ارتش به اصطلاح سرخ ایران ایران را بنیان گذاشت. در ابتدا احسان الله خان فرماندهی این ارتش سرخ ایران تابع آن بود، کارگارتلی (شاهپور) ژنرال سابق ارتش تزاری را به فرماندهی آن گماشت. (۳۴)

اما بعد معلوم شد که ایجاد یک ارتش واحد غیرممکن است چون خود کوچک خان ودوتن از نزدیکترین همراهان آن زمان او، یعنی احسان الله خان و خالو قربان نیز نیروهای نظامی خاص خود را داشتند. اما در اولین هفته ها، تمامی نیروهای مجزای چهار گانه کم و بیش با هماهنگی و موفقیت عمل می کردند.

همان گونه که راسکولنیکوف نوشت، کوچک خان از این نکته خشنود بود که علاوه بر «داوطلبان» سازنده ارتش سرخ ایران، مربیان نظامی، یک دستگاه توپخانه کوهستانی و یک گردان ارتباطات برای او فرستاده شده بود. با این همه، قرار بود، ماشین های زرهی، هواپیما، تفنگ و مسلسل نیز به زودی از باکو وارد شود. تبدیل وعده های کمک فرماندهی شوروی به کمک واقعی، که مجانی هم بود، چنان سریع صورت گرفت که احتمالاً تأثیر بسیار شدید بر کوچک خان گذاشت و او را متقاعد ساخت که حمایت ضروری روسیه به او و تنها به او به عنوان رهبر قدیمی جنبش رهایی بخش ملی ایران محدود خواهد بود. او احتمالاً دچار یک هیجان شادی بخش شد و امیدهای نوید بخشی نسبت به پیروزی سریع بر شاه و نیروهای اشغالگر انگلیسی پیدا کرد.

کوچک خان در چهارم ژوئن / ۱۷ رمضان در جریان ملاقاتی در شهر آزاد شده رشت سخنرانی هیجان انگیز و مشتاقانه ای به افتخار عظمت مأموریت رهایی بخش روسیه شوروی ایراد کرد. او حتی در میان غریب و شادی همراه با دست

زدن های پر طنین شهروندان حاضر در صحنه، نماینده شوروی را که همراه او در کنار میز سخنرانی ایستاده بود، « نشانه وحدت تنگاتنگ با بلشویک های روسیه» به آغوش کشید و بوسید. با این همه، لنینی پس از دریافت پیام مربوط به این جلسه، به مطبوعات اجازه نداد تا مطلبی در باره این مراسم بنویسند. (۳۵) در اینجا « شرمگینی» بلشویک ها بار دیگر خود را نشان داد، چون نیروهای شوروی می بایست بر طبق وعده های دفتر سیاسی حزب و تروتسکی، در زمان در شوروی، در باکو باشند، در حالی که به جای آن بر طبق گزارش راسکولنیکوف فکر « پیشرفت عمیق تر در ایران را در سر می پروراندند.» (۳۶)

اما کوچک خان از واکنش لنین اطلاعی نداشت و احساس شادی و سپاسگزاری از قدرت شوروی در او، و تنها نه او بلکه در تمامی مردم گیلان که از اشغال انگلستان آزاد شده بود، مالا مال بود. در این روزها - ۵ تا ۹ ژوئن / ۱۸ تا ۲۲ رمضان - که برای ایرانی ها بسیار فرحبخش به نظر می رسید، بیشتر کارهایی که در گیلان انجام شد به شیوه شوروی انجام گرفت. نخست این که کوچک خان یک شورای جنگ انقلابی به ریاست خود تشکیل داد و دودو کمونیست شوروی یعنی ای. گوژانوف و ب. آبوکوف کمیسر ستون های اعزامی را نیز در آن وارد کرد. چنین وضعیتی بی سابقه بود. آیا واقعاً ممکن بود که رفقای شوروی در نهاد حکومتی یک کشور دیگر مشارکت کنند؟ در ششم ژوئن / ۱۹ سوال راسکو لنینکوف از مسکو خواست تا در مورد این موضوع اظهار نظر کند و در عین حال پیشنهاد کرد که این دو نفر به طور رسمی به شهروندان ایران در آیند. دفتر سیاسی حزب فوراً در ۸ ژوئن به این شرح به راسکو لنینکوف پاسخ داد: « چنانچه رفقا آبوکوف و گوژانوف نخواهند شهروندی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را داشته باشند، مانعی بر سر راه اخذ تابعیت برای آنها وجود ندارد.» (۳۷)

احسان الله خان و کامران آقایی نماینده حزب کمونیست ایران (عدالت سابق) در اولین کنگره کمونیست ایران در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۰ / ۵ شوال ۱۳۳۸، نیز به عضویت شورای جنگ انقلابی در آمدند.

دوم که، راسکولنیکوف به مرکز اطلاع داد که بر طبق یک گزارش رسمی، دولت انقلابی موقت کوچک خان «تحقق سوسیالیسم براساس اصول رفیق لنین را در الویت خود قرار داده است. [اما]، در حال حاضر .. معتقد است که تنها باید یک شعار را مطرح کرد: یعنی خروج انگلیسی ها [و تنها] پس از تسخیر تهران که نیاز به حمایت خان ها کاملاً از بین رفته باشد... انتقال زمین به روستائیان را اعلام خواهد کرد.» (۳۸)

سوم این که با وجود این دولت موقت انقلابی تشکیل جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران را اعلام کرد و خود را شورای کمیسرهای خلق خواند. بدین ترتیب، چیزی که تنها چند روز قبل کاملاً غیر ممکن به نظر می رسید، روز دوم ژوئن ممکن شد. در جریان کار، در حالی که راسکولنیکوف آن خبر را به تروتسکی گزارش می کرد ذکر این نکته را ضروری دید که بگوید همه این اتفاقات «بدون هیچ گونه اعمال نفوذی از سوی ما» روی داد. (۳۹) کابینه (هیأت) وزرای جمهوری جدید، گرچه به پیروی از الگوی شوروی خود را شورای کمیسرهای خلق می خواند، یک کمونیست هم در میان اعضای خود نداشت. برنامه این جمهوری، به استثنای مبارزه مسلحانه با انگلستان و شاه، خواستار حمایت از مالکیت خصوصی و اسلام، برابری همه نژاد های بشری و ابطال تمام پیمانهای نابرابر تحمیل شده بر ایران از سوی سایر قدرتها بود. در اینجا بیش از هر چیز منظور پیمان نا عادلانه ای بود که در ۱۹۱۹ با انگلستان امضا شد و از سوی مجلس مورد تصویب قرار نگرفت. (۴۰)

بدین ترتیب در قلمرو کوچکی از شمال ایران، که تنها ۴۰ کیلو متر مربع مساحت داشت، جمهوری بورژوا-دموکراتیک گیلان تشکیل شد و به طور موقت رژیم شاه را از حکومت انحصاری در کشور محروم کرد. این دستاورد برای کمونیست ها کافی نبود، و این حقیقت به زودی آشکار شد.

راسکولنیکوف در ۱۰ یا ۱۱ ژوئن / ۲۴ رمضان به مسکو فراخوانده شد، و سرانجام مسئولیت های فرماندهی ناوگان بالتیک را به عهده گرفت.

اینک کوچک خان می بایست با کسانی روبرومی شد که از روسیه برای جانشینی راسکولنیکوف اعزام شده بودند. این افراد چهره های چپ گرای

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به رهبری سلطان زاده بودند. (۴۱) آنها در ۲۳ ژوئن / ۶ شوال در اجلاس اولین کنگره حزب گرد هم آمدند و روی هم رفته مأموریت خود را حمایت از کوچک خان و نبرد او برای رهایی ملی در کشور نمی دانستند. کمونیست ها مایل بودند هرچه زودتر او را از میان بردارند و یک انقلاب سوسیالیستی در ایران، وبدین وسیله در کل شرق به راه اندازند.

مقاصد واقعی اکثریت چپ گرای حزب کمونیست ایران از دید مسکو پنهان نبود، چون این مقاصد به هیچ وجه مخفی نبود، و دقیقاً این حزب کمونیست روسیه بود که کمونیست های ایران را آموزش داده بود تا استفاده از هر وسیله ممکن برای رسیدن به اهداف خود را مجاز بدانند. تنها نگرانی بلشویک ها این بود که بتوانند تا هر زمان که مصلحت باشد تحت لوای حمایت از کوچک خان مقاصد کمونیستی خود را پنهان نگه دارند. در اصل همین نکته بیانگر پیام تلگراف دوم کاراخان به راسکو لنینکوف در ۳۰ مه / ۱۲ رمضان بود. او در آن تاریخ چنین نوشت:

« تمایل کوچک خان به تشکیل قدرت شوروی در ایران (۴۲) و [دعاوی] کمیته مرکزی حزب کمونیست [نیز] که در پی کسب قدرت است... احتیاط کامل می طلبد»، (۴۳)

یعنی باید تلاش کرد که مانع هرگونه شروع نا به هنگام خصومت پیمان این دو نیرو در مبارزه بر سر قدرت شد.

در فاصله ای بسیار اندک، در اوایل ژوئیه / اواسط شوال، کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به این نتیجه رسید که زمان سرنگون کوچک خان فرارسیده است. مدتی بعد، در ۲۸ ژوئیه / ۱۲ ذی‌عقده سلطان زاده، این نکته را در اولین کنگره کمینترن به شکل تئوریک و بسیار انتزاعی به صورت علنی بیان کرد. او با طرح بی اساس بودن آینده تحول به ظاهر گسترده جنبش بورژوا - دموکراتیک در ایران به مفهوم واداشتن توده ها به رفتن در آغوش ضد انقلاب است.» او گفت که در ایران « باید به ایجاد و حمایت از یک جنبش راستین کمونیستی به

عنوان وزنه مقابل تمایلات بورژوا - دموکراتیک دست زده .» (۴۴) کوچک خان رهبری تمایلات مذکور درگیلان به عهده داشت.

کمونیست های ایرانی که نسبت به این مأموریت تاریخی آگاهی داشتند، مایل بودند تا با حمایت سربازان شوروی کنترل اوضاع را در جمهوری گیلان دست بگیرند. درست است که در آغاز مقاصد واقعی خود را پنهان می کردند، و با صدای رسا در مورد همکاری نزدیک خود با کوچک خان سخن می گفتند و برخلاف تمایل خود از اوحامیت می کردند، اما تنها سهم کوچکی در فعالیت شورای جنگ انقلابی به عهده داشتند. در همان حال جایگاه خود را به شدت درگیلان مستحکم می کردند و در تمام امور جمهوری شوروی جدید التأسیس مداخله می کردند، هرچندکه طبق وعده ای که به راسکو لنینکوف و اورژنیکیدزه دادند، نمی بایستی چنین کاری می کردند.

حکومتی متشکل از دو رکن مستقل درگیلان در حال شکل گیری بود. از یک سو شورای کمسیرهای خلق، که مدیریت امور جمهوری را به عهده داشت، به ریاست کوچک خان در حال انجام وظیفه بود، اما از سوی دیگر کمونیست ها کنترل امور را در شورای جنگ انقلابی در دست می گرفتند. ساختارهای کمونیستی مستقر شدند و به نحو فعال سیاست های «کمونیسم ناب» را که توسط سلطان زاده مطرح شده بود، به پیش می بردند. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در رشت، کمیته های محلی حزب در رشت و انزلی، بخش های ویژه تحت هدایت آنها، اداره سیاسی جمهوری، که آن هم در رشت بود، و سرانجام ارتش سرخ ایران و مراکز اصلی آن همگی تحت کنترل کامل حزب کمونیست قرار داشتند.

مدت زیادی از توافق کوچک خان با راسکو لنینکوف نگذشته بود که کوچک خان پی برد ارتش سرخی که به ارتش ایران تغییر نام داد، و او با اعتماد تمام آن را پذیرفته بود، نه به منظور کمک به او بلکه برای کمک به کمونیست ها فرستاده شده است و تنها نقطه اتکاء تضمین کننده مقاصد آنها برای «به دست گرفتن رهبری انقلاب» است، و این نکته ای است که کوچک خان در باره مقاصد آنها در نامه [اوت ۱۱۹۲۰ / ۲۱ ذیقعد ۱۳۳۸] خطاب به مدیوانی،

عضو کمیته مرکزی دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه (کابورو) تصریح کرده است. (۴۵) قبلاً در اواخر ژوئن ۱۹۲۰ / شوال ۱۳۳۸ کوچک خان به آبوکف گفته بود که کمک شوروی باید به پول، محصولات اسلحه و تجهیزات نظامی محدود شود. (۴۶) ارتشی که از تهیدستان ایرانی در ترکستان و آذربایجان تشکیل شده بود به هیچ وجه مناسب جنگ در جبهه نبود، اما ابزار بسیار مؤثری در دست کمونیست ها در پشت جبهه بود.

[حزب کمونیست ایران] با کمک نیروهای ویژه، مالیات های طاقت فرسایی، آن هم معمولاً سه ماه پیش، از روستائیان و پیشه وران دریافت می کردند و آنها را وامی داشتند تا برای پرداخت مالیات به مأموران جمع آوری مالیات ها، به فروش وسایل خانه یا دام های خود دست بزنند. همه تلاش ها برای خلاص شدن از دست زمینداران و به راه انداختن یک انقلاب ارضی با شکست مواجه شد. طبقه روستایی از دریافت زمین خود داری می کرد چون به دوام کمونیست ها و قواعدی که سعی در تحمیل آن داشتند، بی اعتقاد بودند. علاوه بر این، به دلیل غارت و چپاول خود در جریان جمع آوری مالیات، احساس نفرت شدید نسبت به آنها داشتند. آ. خانوکائوف یکی از اعضای حزب کمونیست ایران که با دیدگاههای چپ گرایانه موافق نبود، طی گزارشی به مسکو (در ۲۱ مارس ۱۹۲۱ / اول فروردین ۱۳۰۰) نوشت: « روستائیان از ما کناره گیری خارج شدند.» (۴۷) غارت گستاخانه ساکنان شهر و روستا، که به طور مکرر توسط افراد اراتش سرخ به منظور تأمین غذا و پوشاک صورت می گرفت، عامل نفرت مردم از آنها بود.

شوروی گردانی تشکیلات حکومتی گیلان نیز نقشی بسیار منفی ایفا کرد. این کار که ظاهراً از نظر کمونیست ها آغاز راه سوسیالیستی برای ایران بود، در واقع پایگاه اجتماعی جنبش رهایی بخش ملی را نیز تضعیف کرد. قابل درک است که تجار و دیگر عناصر بورژوازی و زمیندار که کوچک خان از حمایت مالی آنها برخوردار بود، به شدت از سیاست شوروی کردن ناراضی بودند. اعتراضات آنها به ویژه، زمانی گسترده در میان مردم دست زدند. کمونیست ها در میدان های شهر، خیابان ها و بازارها، و نیز در روستاها سخنرانی برپا

می کردند و خواستار سرکوب فیزیکی بورژوازی، مصادره اموال آن ها و پایان دادن به تجارت خصوصی شدند. به گمان مردم آتش سوزی که بهترین بازار رشت را نابود کرد کار کمونیست ها بود. سخنرانی های عمومی و مکرر شورشگران علیه اسلام، شریعت و حجاب باعث اعتراضات و خشم توده مذهبی شد. خانوکائوف یاد آور می شود که «تمامی این مسائل در نهایت باعث بی اعتباری [بلشویک ها] در میان توده ها شد» (۴۹)

، و درعین حال کوچک خان را از حمایت نیروهای اجتماعی مهم در مبارزه رهایی بخش محروم ساخت.

«در راه نابودی کوچک خان»

خصوصیت کمونیست های، ایرانی نسبت به کوچک خان، که محرمانه برای سرنگون او آماده می شدند، روز به روز بیشتر آشکار می شد. و. گ. تاردوف، رئیس دفتر اطلاعاتی شوروی در ایران، طی یک گزارش عادی به مقامات ارشد خود نوشت که چپ گرایان حزب کمونیست ایران «اندکی پس از توافق راسکو لنینکوف و اورژنیکیدزه با کوچک خان، توطئه ای را علیه کوچک خان تدارک دیدند.»

(۵۰) واقعیت این است که سرنگونی کوچک خان حتی قبل از توافق مورد نظر مهمترین عنصر استراتژی سیاسی حزب کمونیست ایران محسوب می شد. یکی از خبرنگاران همان دفتر به نام چلینگاریان طی یادداشتی ی به نام «اولین روزهای ورود بلشویک ها در انزلی» در مورد فعالیت تبلیغاتی دوتن از فرستادگان کمیته مرکزی حزب عدالت، یعنی جواد زاده [پیشه وری بعدی - م] و به ویژه بهرام آقاییف سخن می گوید که در آستانه ورود سربازان شوروی، در ۲۲ یا ۲۳ مه / ۴ یا ۵ رمضان با مأموریت آماده سازی گشایش اولین کنگره حزب کمونیست ایران وارد انزلی شدند. به نوشته چلینگاریان، کشتی بخار در حالی که یک رشته موزیک نیز بر عرشه آن را همراهی می کرد «در ساحل پهلوی گرفت و رفیق بهرام آقاییف از همان عرشه کشتی خطاب به جمعیتی [که در ساحل جمع شده بودند] شروع به سخنرانی کرد و گفت پایان دوره ملاکان و زمینداران

فرا رسیده است، و به زودی کمونیست ها در ایران مبارزه علیه طبقه بورژوازی را که سزاوار کشته شدن و نابودی هستند شروع می کنند.» نویسنده در ادامه می نویسد که جنبه مهم دیگر تحریک آقایف این بود که «از همان آغاز او یک موضع جدی علیه کوچک خان اتخاذ کرد و او را دنیکین آینده ایران خواند که هر چه زودتر باید نابود شود.» (۵۱) گرچه چنین سخنرانی هایی بازتاب راستین سیاست های بلشویک ها و چپ گرایان حزب عدالت بود، اما در آن لحظه برای هردوی آنها حکم خودکشی را داشت، چون موضع تاکتیکی وقت خود در حمایت از کوچک خان و همکاری با او را از بین می بردند. راسکو لنینکوف طی تلگرام مورخ ۶ ژوئن ۱۹۲۰ / ۱۹ ژوئن ۱۳۳۸ به تروتسکی، که رونوشت آن برای لنین و چیچرین فرستاده شد، با ظرافت فعالیت این دو شخص را «بی کیاستی» خواند و گفت که آقایف باید به باکو بازگردانده شود، و جواد زاده تحت نظارت ویژه ب. آبوکوف قرارگیرد. (۵۲)

رهبری حزب عدالت نیز، که در ۲۳ ژوئن / ۶ شوال برای گشایش اولین کنگره حزب کمونیست در انزلی گرد هم آمده بود، به نوبه خود به سرعت رابطه خود با ب. آقایف را قطع کرد. گرچه اقدامات تنبیهی درمورد این آشوبگریش از اندازه صریح و صادق ازمدتی قبل اتخاذ شده بود، کمیته مرکزی منتخب جدید حزب کمونیست نیز در ۲۵ ژوئن / ۸ شوال «تاکتیکهای رفیق آقایف را برای جنبش انقلابی کنونی در ایران زیان بار دانست» و بنابراین «او را از هرگونه کار حزبی در این کشور منع کرد» و در اجلاس ۲۷ ژوئن / ۱۰ شوال خود به «دستگیری» آن بیچاره و «فرستادن او به باکو» به خاطر اعمال خطا حکم داد. (۵۳) درمورد این که کمیته مرکزی کمونیست ایران چگونه خواست اقدامات تنبیهی را، که درمورد آنها قبلاً تصمیم گیری شده بود به اجرا بگذارد، پاسخ روشنی وجود ندارد و با این همه، این مسئله کمیته مرکزی را نگران نمی کرد. کمیته مرکزی تنها به قطع رابطه علنی با آقایف نیازمند بود. اما این نیز به وجود طرح های پنهانی برای خلع کوچک خان از قدرت دلالت می کرد. خانوکائوف عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به هنگام گزارش به

استالین در نوامبر ۱۹۲۰ ربيع الاول ۱۳۳۹ نوشت که چپ گرایان کمیته مرکزی « خود به من گفتند که طرح سرنگونی کوچک خان از قبل طراحی شده است چون او مانع پیشروی بیشتر به سوی کمونیسم بود.» (۵۴)

آمدگی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران برای کسب قدرت در گیلان با تصویب و مشارکت فعالان کمیته مرکزی کمونیست آذربایجان صورت گرفت که لازم دانست بدون کسب موافقت مسکو یک نهاد حزبی ویژه تحت کنترل خود در باکو، یعنی دفتر ایران حزب کمونیست آذربایجان را تأسیس کند. این هیئت دربرگیرنده دو نماینده از هر یک از کمیته های مرکزی حزب کمونیست روسیه (نریمانوف و مدیوانی)، حزب کمونیست آذربایجان (میکویان و لومینا دزه) و حزب کمونیست ایران (بنیادزاده و علی خانوف) می شد. (۵۵) همه این افراد چپ گرایی رادیکالی بودند که در واقع تنها منافع خاص کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان را نمایندگی می کردند.

دفتر ایران از درهدایت «انقلاب» ایران و تمامی فعالیت کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، به ویژه در امر قلع و قمع میرزا کوچک خان و تغییر جهت سریع جنبش رهایی بخش ملی گیلان در راه سوسیالیسم از حق انحصاری برخوردار بود. کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان به شوروی گردانی هر چه سریعتر ایران سخت علاقه مند بود، چون این تحول نوید انضمام آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی را در پی داشت. قابل ذکر است که به اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران توصیه شده بود تمام مسائل مربوط به «انقلاب» را بدون توجه به مسکوبه دفتر ایران ارجاع دهند. (۵۶)

دفتر ایران اولین اجلاس خود را در ۸ ژوئیه / ۲۱ شوال برگزار کرد، و ظاهراً در آن زمان بود که رساله «درباره وظایف جاری حزب کمونیست ایران» (۵۷) را، که چیرکی آتی کمونیست ها را بر گیلان پی می گذاشت، به تصویب رساند.

رساله مذکور، اگر نگوییم یک سند مزورانه و دو پهلو، اما سندی بسیار پیچیده است. در ورای این نکته که سرنگونی شاه، اخراج انگلستان و رهایی ملی کامل و رستاخیز ایران مهمترین وظایف حزب کمونیست هستند، تقبیح واقعی

جنبش رهایی بخشی ملی نیز در سन्द پنهان است، چراکه هرگونه همکاری با بورژوازی و قشر زمیندار و به عبارتی مشارکت کنندگان اصلی مبارزه علیه اتحاد انگلستان - شاه را ممنوع می کند. رساله با طرح تقاضای شروع فوری انقلاب ارضی و بدین ترتیب قلع و قمع زمینداری بزرگ (بند ۲ رساله)، و حذف زمینداران از جبهه ضد انگلیسی و ضد شاه (بند ۱)، به واقع بورژوازی ملی را از آن جبهه اخراج می کرد، چون بورژوازی ملی در آن زمان نه از لحاظ اقتصادی و نه از لحاظ سیاسی از زمینداران جدا نبود. تغییر و تحولات عمیق در عرصه زراعی که در رساله پیشنهاد شده بود، غیر واقعی به نظر می رسید، چون روستاییان ایران، که در قید تعالیم دینی بودند، مطلقاً برای غصب و تصرف زمین اربابان آمادگی نداشتند.

سومین بند رساله نیز قابل ذکر است؛ در حالی که رساله مزبور انجام تبلیغات و تحریک اصول اساسی برنامه کمونیستی در میان توده های وسیع مردم رابه حزب کمونیست تجویز می کرد، در عین حال، خواستار آن بود که در این فرایند با «هرگونه محدودیت و انحراف» مقابله شود. روشن است در خواست همکاری مداوم با کوچک خان و نیروهای بورژوازی تحت رهبری او دقیقاً از همین نوع انحراف ها و محدودیت ها به شمار می رفت. بدین ترتیب، رساله به شکلی تلویحی، با تشریح دستورات دو بند نخست، چرخش از حمایت جنبش رهایی بخشی ملی به سوی یک جریان نوین در جهت انقلاب سوسیالیستی را اعلام می کرد.

بند چهارم گمراه کننده، و عمدتاً مبهم بود. با این همه، معنی آن ساده بود. این بند از جمله خواستار «تلاش برای فلج ساختن تدریجی اقتدار شخصی رهبران امروزی جنبش رهایی بخشی ملی ایران» می شد تا به «نفوذ گسترده حزب [کمونیست] در میان توده های مردمی پیرو آنان [یعنی رهبران ملی]» دست یابد.

با توجه به فقدان نفوذ کمونیستی در میان توده های وسیع زحمتکشان، رساله به دو شرط گریزناپذیر اشاره می کند که حزب کمونیست ایران را قادر می ساخت تا وظایف مطرح شده در بند قبل را انجام داده و رهبری جنبش انقلابی ایران

را برعهده بگیرد. «نخست و مهم تراز همه» «سازماندهی واحدهای نظامی [تحت رهبری حزب کمونیست ایران] از میان کارگران ایرانی خارج از ایران و توده های کارگر داخل ایران» بود (بند ۶).

امید کمونیست ها به ارتش [سرخ ایران - م] بود، چون تنها با کمک این ارتش بود که احتمالاً می توانستند یک شیوه توسعه سوسیالیستی را بر مردم ایران تحمیل کنند. دوم این که، باید این اصل الزامی را رعایت می شد که «همه کمک های [ارسالی از روسیه] به انقلاب ایران [شامل اسلحه پول و نیروها انسانی] تنها از طریق سازمان کمونیستی می توانست صورت بگیرد» (بند ۵).

اینها تزه‌ها، وبه واقع برنامه ای بودند که فعالیت حزب کمونیست ایران در راه سرنگونی کوچک خان، نابودی جبهه متحد همه نیروهای ضد امپریالیست و ضدشاه را که تازه در آستانه شکل گیری بود، و استقرار یک هژمونی کمونیستی در کشور را تعیین می کرد. با اتخاذ این تزه‌ها، سیاست های حزب کمونیست ایران در یک جهت سوسیالیستی فعال تر علنی تر هدایت شد. (۵۸) در ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۰ / ۲۳ ش.ال، کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران سرانجام دیدگاه رسمی خود را درباره کوچک خان با اتحاد یک تصمیم کاملاً محرمانه در مورد مسئله رسماً بیان کرد: ۱- نابودی کوچک خان و حکومت او که دیگر رهبران جنبش رهایی بخش ملی نیستند؛ ۲. افزودن شعارزیربه شعارهایی رهایی ملی: «حتی یک مثقال برنج هم به اربابان ندهید» و «زمین برای مردم» (۵۹) پس از این عمل، رهبران حزب کمونیست شوروی به ویژه چهره مهم ووبا نفوذ آنان ب. ل. آبوکوف، و عنصر منتخب کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در کنگره اول، رفتار دیکتاتورمآبانه آشکاری را در گیلان آغاز کرد و به کوچک خان فهماند که کاملاً به حزب کمونیست وابسته است و دیگر به خودی خود هیچ اهمیتی ندارد. در ۹ ژوئیه / ۲۲ شوال، بود و مدیوانی که هزار دست یونیفورم سربازی ارسالی از روسیه به او تسلیم شده بود، اعلام کرد که پس از این همه کمک ها تنها از طریق حزب کمونیست ایران صورت خواهد گرفت. (۶۰) کوچک خان در فضای غیر قابل تحمیلی که

اطرافش را فرا گرفته بود هر دم بیش از پیش از لحاظ اخلاقی احساس تنگی و خفقان می‌کرد. مراقبت ضمنی از او آغاز شد و همراه آن تلاش‌هایی برای کمونیست کردن او صورت گرفت. در جریان کار، هر از چند گاه به او یادآوری می‌شد که موقعیت خود در گیلان را مدیون روسیه شوروی است. این مسئله توسط ژوئیه ۱۹۲۰ / ۱۷ شوال او شکایتی به دفتر قفقاز کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه تسلیم کرد، که در آن می‌گفت به او دستور داده شده است «دائماً به کوچک خان فشار آورد و به او یادآوری کند... که به چه کسی .. مدیون است.» با توجه به اینکه کوژانوف مایل به انجام آن وظیفه نبود، خواسته بود که «نماینده ای [به گیلان] اعزام شود که بتواند به مدت یکماه روی کوچک خان [کار کند] و او را به گام نهادن در راه کمونیسم ترغیب کند، چون او مردی است که [تنها] آرزوی عدالت دارد.» (۶۱)

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در تلاش برای کسب قدرت مخفیانه زمینه ایجاد شکاف در گروه حاکم در گیلان را آماده می‌کرد. اهمیت بسیار زیادی به این مسئله داده شد. پروتکل شماره ۹ اجلاس ۱۳ ژوئیه / ۲۶ شوال کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به ایراد «یک گزارش ویژه توسط رفیق ترونین در مورد سازماندهی یک گروه انقلابی [یا چپ‌گرای] طرفدار حزب کمونیست ایران [در حکومت کوچک خان] اشاره می‌کند که مایل است در جهت یک خط فعالیت مشترک در ایران با کمیته مرکزی ارتباط برقرار کنی.» و این که «ریاست این گروه به عهده احسان الله خان است» [و خالو قربان و برخی چهرهای دیگر در آن شرکت دارند.] (۶۲) کوچک خان به تلخی پذیرفت که حزب کمونیست ایران به برخی از موفقیت‌ها در راه رسیدن به هدف خود جهت ایجاد تفرقه در جبهه او نایل آمده است. او طی درخواستی خطاب به طرفداران خود نوشت که کمونیست‌ها «دو تن از رفقای بی ارزش ما را به سوی خود کشانده‌اند، و آنها را به کسب موقعیت رهبری ترغیب کرده‌اند... تا بدان وسیله اذهان ما را مسموم کرده و درامور جمهوری نفاق ایجاد کنند.» (۶۳) زمینه‌سازی‌ها برای محو کوچک خان ادامه پیدا کرد. ب. مدیوانی فرستاده دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (۶۴)

و عضو دفتر ایران در جلسه ۲۰ ژوئیه / ۴ ذیقعه دفتر ایران پیرامون اوضاع و وظایف انقلاب در ایران گزارش داد. گزارش او لحن سخنان ارباب مغرور و خود خواه و مالک نیروهای عظیمی را داشت که تنها او قادر است در ایران دست به انقلاب بزند و بدین وسیله برای مردم ضعیف و بی خردی که هنوز از طوفان انقلابی به دور هستند، نقش یک ولی نعمت را بازی کند. او خاطر نشان ساخت که «انقلاب در ایران به هیچ وجه قادر نیست با نیروهای خود پیش برود و همچنان به مواضع فتح شده چسبیده است. چنانچه انقلابیون ایرانی به حال و روز خود گذاشته شوند، انگلیسی ها ممکن است هر لحظه به رشت و انزلی بازگردند.»

به گفته مدیوانی وظیفه اصلی این است که «حزب کمونیست ایران باید هرچه سریع تر رهبر جنبش انقلابی شود و موفقیت پیشاتر را در کشور به دست آورد.» این ترها به طور آشکار زمینه تحولات تأسف باز بعدی نیروهای بورژوا - دموکراتیک رهبری کننده جنبش رهایی بخش ملی در گیلان را پی ریزی می کرد. با این همه، مدیوانی که احتمالاً مایل نبود تصمیم محرمانه ۱۰ ژوئیه / ۲۳ شوال کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران را، که بدون اطلاع دفتر ایران اتخاذ شده بود، فاش سازد، بیان بسیار شفافی از مقاصد چپ گرای کمونیست در رابطه با کوچک خان راعرضه کرد: «اگر کوچک خان در جهت تبدیل شدن به یک چهره انقلابی عمده پیشرفت نکند؛ به ناچار باید از بین برود، و بسیار محتمل است که این ضرورت بسیار زود فرا برسد.» (۶۵) از محتوای بیانیة مدیوانی آشکار می شود که به کوچک خان، که سالیان دراز در رأس جنبش رهایی بخش در گیلان قرار گرفته بود، اجازه وقت اضافی برای «رشد» داده نخواهد شد.

اما کوچک خان که از مدت ها قبل پی برده بود که باد از کدام سو می وزد در برابر توطئه گران کمونیست پیشدستی کرد. در ۱۹ ژوئیه / ۳ ذیقعه، در آستانه سخنرانی مدیوانی در دفتر ایران، با نیروهای خود عازم جنگل فومن شد، یعنی به پایگاه اصلی نیروهای مسلح او در جنگ جهانی اول از آنجا علیه نیروهای اشغالگر تزاری و انگلیسی در ایران جنگیده بود.

با وجود این عزیمت کوچک خان که در نتیجه تحریک آگاهانه کمونیست ها صورت گرفت برای آنها نا بهنگام بود، چون هنوز برای سرنگونی او و کسب قدرت آمادگی آن ها کامل نشده بود. تنها در ۲۷ ژوئیه / ۱۱ ذی قعدة بود که رهبران اقدام طرح ریزی شده، یعنی آناستاز میکویان و بود و مدیوانی از باکو به رشت آمدند و یک جوخه ضریب ویژه نظامی متشکل از ۹۰۰ نفر به همراه آنها وارد رشت شد. (۶۶) آن گاه در ۳۰ ژوئیه / ۱۴ ذی قعدة اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران مشترکاً با حضور گروه چپ تحت رهبری احسان الله خان که از حکومت کوچک خان انشعاب کرده بود برپا شد.

شرح بعدی اجلاس توسط خانو کائف یکی از شرکت کنندگان، در پیام ارسالی به استالین در نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع الاول توصیف شده است. اولین فردی که شروع به سخن کرد نماینده حزب کمونیست ایران بود که با کینه تمام کوچک خان را به خیانت به آرمان انقلاب متهم کرد و «سرنگونی او» را پیشنهاد داد. اما، مشارکت کنندگان غیر عضو کمیته مرکزی اعتراض خود را [به این سخنان] نشان دادن. آنها گفتند «این حرف را باور نمی کنند» [چون تنها حدس و گمان بود]. در پاسخ گفته شد در حالی که ناچارند «دریست های خود حاضر باشند.» (۶۷) «کمیته مرکزی مسئولیت را به عهده می گیرد» تصمیم گرفته شد که «میرزا کوچک خان را از قدرت خلع شود»، طرفداران او دستگیر شده و ساختمان های دولتی به اشغال در آیند. سپس اعلام شد که «در ایران آزاد قدرت به شوراهای منتقل شده و یک کمیته انقلابی موقت جمهوری شوروی ایران [و نه گیلان] تشکیل شود.» (۶۸) هدف اصلی کودتا توسط آتاساز میکویان ترسیم شد که طی گزارشی پیرامون اوضاع جاری اظهار داشت «به دلیل تکامل تاریخی انقلاب ایران، حزب کمونیست ایران باید قدرت را به دست گیرد» (۶۹) کودتا در شب ۳۱ ژوئیه / ۱۵ ذی قعدة به اجرا گذاشته شد. ارتش سرخ ایران تعقیب واحدهای نظامی کوچک خان را که در رشت مانده بودند و به فومن عقب نشینی می کردند آغاز کرد. ده ها نفر کشته شدند و برخی نیز به اسارت در آمدند. (۷۰)

حکومت دو گانه به پایان رسید، و حزب کمونیست که به واقع از هیچ حمایتی

از سوی مردم بر خوردار نبود، به حزب حاکم در گیلان تبدیل شد. اما کمونیست ها مقام ریاست دولت را به احسان الله خان غیر عضو که به جانب آنها آمده بود سپردند. احتمالاً از این جهت دست به این کار زدند که سلطه کامل خود در کمیته انقلابی را پنهان سازند و آن را برای عموم مقبول تر کنند. به همین دلایل بود که میکویان و مدیوانی سه مشارکت کننده دیگر کودتا از گروه جناح چپ را به مقام های بلند پایه در کمیته انقلابی رساندند: خالو قربان (فرمانده، کل قوا)، رضا (خزانه دار دولت) و جعفر (کمیسر مالی). هیأت وزیران چهار کمونیست و دو چهره عادی دیگر را در برمی گشت. (۷۱)

به زودی یک برنامه حداکثر طلب اعلان شد: در این برنامه نه تنها اخراج نیروهای اشغالگر انگلیسی و سرنگونی سلطنت بلکه ملی شدن تمام وسایل تولید، مصادره تمام زمینهای زمینداران و انتقال آن به کشاورزان خواسته شده بود. حرکت به سوی تهران ضروری ترین و مهمترین کار اعلام شده بود. کمونیست روزنامه چاپ باکو کودتای ۳۱ ژوئیه / ۱۵ ذیقعه را به عنوان پدیده ای چون «اکتبر ایرانی» و نیز گذار جنبش گیلان به راه سوسیالیستی را مورد ستایش قرار داد. (۷۲) به جای حمایت از جنبش رهایی بخش بورژوا - دموکراتیک، که لنین و کنگره دوم کمینترن به آن ابزار وفاداری لفظی کردند، کمونیست های شوروی در ایران در عمل سیاست سرکوب مسلحانه جنبش بورژوا دموکراتیک را در پیش گرفتند. به ارتش سرخ ایران گشایش یک جبهه جدید عملیات نظامی علیه کوچک خان محول شد. بنا به دستور ۱۱ اوت ۱۹۲۰ / ۲۶ ذیقعه کارگارتلی فرمانده کل قوای ارتش سرخ ایران، یک نیروی ویژه پیاده نظام و سواره نظام به ریاست کریم خان «به منظور قلع و قمع سریع و قطعی دار و دسته های کوچک خان» تشکیل شد. (۷۳) کوچک خان شد نوشت «اکنون سربازان کمیته انقلابی [رشت] از یک سو مرا به طور لاینقطع مورد حمله قرار داده اند، و از سوی دیگر انگلستان و حکومت شاه مرا تهدید می کنند.» (۷۴) گروههای مسلح کوچک خان در موقعیت وخیمی گرفتار شدند؛ با وجود این با برخورداری از حمایت مردم، توانستند حملات را دفع کنند و باقی بمانند.

کناره گیری کوچک خان و کودتای ۳۱ ژوئیه / ۱۵ ذیقعدة، جنبش انقلابی در گیلان را از داشتن یک شخصیت ملی محروم کرد، ماهیت استعماری تهاجم شوروی و هدف اشغال به اصطلاح ارتش سرخ ایران را فاش ساخت و نارضایی مردم نسبت به آن، نسبت به روسیه شوروی و نسبت به بلشویک ها به حد اعلاى خود رساند. نکته مهم این است که در آن زمان یک چنین بررسی صورت گرفته بود. نویسنده این بررسی، یعنی و.گ. تاردوف رئیس دفتر اطلاعات و شوروی در ایران در آوریل ۱۹۲۱ / رجب ۱۳۳۸ گزارش داد که پس از کودتای ۳۱ ژوئیه / ۱۵ ذیقعدة و عزیمت کوچک خان به فومن، «انقلاب در دست سایر انقلابیونی افتاد که حاضر بودند [آن را] به امر یک بیگانه [شوروی] و به خاطر پول بیگانه [شوروی] ادامه دهند. به انقلاب گیلان لحن و رنگ نوعی مشغله امپریالیستی شوروی داده شده بود.» (۷۵) جی. اس. فریدلند نماینده شورای جنگ انقلابی ارتش اول جبهه ترک در گیلان اوضاع را به همان نحو تیره توصیف کرد. اوطی یادداشتی برای شورای جنگ انقلابی اداره متبوع خود به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ / ۲۷ ذیحجه ۱۳۳۸، نوشت «عقب نشینی نیروهای سرخ به جبهه خصومت آشکار مردم محل با بلشویک ها را برملا می سازد... توده ها نه با حزب کمونیست ایران، و نه با ارتش سرخ، بلکه با خان ها، بورژوازی و قزاق ها علیه کمونیست ها و علیه ارتش سرخ همکاری می کنند، بر اساس بنیادهای مذهبی و ملی به طور کلی علیه روسها تحریک شده اند.» (۷۶)

شکست اولین پیشروی نظامی به سوی تهران

حکومت جدید احسان الله خان که یک تشکیلات کمونیست خواه بود، درجوی خطرناک و خصم آلود، تصمیم به اجرای طرح هایش گرفت. در ۱۱ اوت / ۲۶ ذیقعدة پیشروی نظامی را به سوی تهران آغاز کرد و با این کار امید داشت که با اولین پیروزی ها بر شاه و سربازان انگلستان، روستائیان را تشویق کند تا برای زمین جنگند و بدین وسیله انقلاب سوسیالیستی یک بنیاد محکم طبقاتی پیدا کند، و در همان حال ارتش سرخ ایران از همراهی و حمایت مردم

برخوردار شود. اما هیچ گونه پیروزی به دست نیامد. ارتش سرخ ایران متحمل تلفات سنگین شد و حتی در ۲۰ اوت / ۵ ذیحجه ناچار شد شهر رشت را رها کند، و گرچه چهار روز بعد به شکرانه ورود فوری هنگ تفنگداران ۲۴۴ از باکو بنابه دستور اورژنیکیدزه شر را دو باره فتح کرد اما باردیگر وحشت زده از شهر گریخت و تا ۲۳ اکتبر / ۹ صفر ۱۳۳۹ پس از یک جنگ سنگین، موفق به فتح مجدد آن نشد. (۷۷)

بدین ترتیب ارتش سرخ طی دو ماه و نیم جنگ حتی یک گام به پیش برنداشت، و از نظر نیروی انسانی، آن هم نه به بخاطر کشته کنندگان و مجروحان بلکه بیشتر به خاطر فرار اعضای آن و پیوستن آنها به دشمن، تلفات سنگین متحمل شد. بیش از ۴۵۰۰۰ نفر از ساکنان رشت از این شهر ویران و غارت شده گریختند و چندین هزار نفر از آنها به کوهستان ها رفتند و در آنجا در شرایط سخت آب و هوایی سرگردان شدند. شورای جنگ انقلابی ارتش یازدهم در اوایل سپتامبر / اواسط ذیحجه به جبهه قفقاز گزارش داد که جنگ مداوم در گیلان تنها «به شکل اشغال و فتح منطقه از سوی واحدهای روسی امکان پذیر است، چون ایرانیان مایل به جنگیدن نیستند و در همه جهات پراکنده شده اند.» به همین نحو هنگ تفنگداران دوم آذربایجان نیز مناسب جنگ نبود. در گزارش آمده است «می توان گفت که تمامی نیروهای ارتش سرخ ایران تنها به هنگ ۲۴۴ و یک گروه آموزشی محدود هستند.» (۷۸) گ. پ. خوشچوسکی، نماینده دوم شورای جنگ انقلابی ارتش یکم جبهه ترک در گیلان در دوم نوامبر ۱۹۲۰ / ۱۹ صفر ۱۳۳۹ به شورای جنگ انقلابی متبوع خود گزارش داد؛ در حالی که قبل از سومین حمله به رشت و تسخیر آن در ۲۳ اکتبر / ۹ محرم ۱۳۳۹، ارتش سرخ ایران از ۳۰۰۰ نیرو تشکیل می شد، با آغاز نوامبر نیروی آن به ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر کاهش یافت. خوشچوسکی می افزاید «و اگر سر بازان ما، که از لحاظ آذوقه و تدارکات در وضع بدی قرار دارند تا دو هفته دیگر یا همین حدود بدون جایگزینی در مواضع خود باقی بمانند، زیر باران های پی در پی مولد مالاریا از ارتش سرخ ایران باقی نخواهد ماند.» (۷۹)

اوضاع فاجعه بار در جبهه تجسم آشکار شکست سیاست «کمونیسم ناب»

سلطان زاده و شیوه های نظامی اجرای آن با استفاده از فتوحات خارجی (شوروی) بود. بنابراین، پس از نخستین فرار ارتش سرخ ایران از رشت و اعتقاد قاطع فرماندهی که فرار دوم نیز به زودی در پی خواهد آمد، کمونیست ها از « ضرورت بازگشت به جنبش رهایی بخش ملی» روسیه با توجه به این واقعیت ها سخن از عقب نشینی را آغاز کرد و جان کلامش این بود که « ما باید به جنبش رهایی بخش ملی نزدیکتر شویم، [چرا که] مرحله انقلاب ملی هنوز پشت سر گذاشته نشده است». (۸۰) مسلم اسرافیلوف کاردار موقت روسیه شوروی در حکومت کوچک خان در گزارشی، احتمالاً به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، خاطرنشان ساخت: « به هر قیمت ممکن باید با میرزا کوچک خان رابطه مجدد برقرار ساخت، چون او [بر خلاف احسان الله خان] مظهر مقتدر مبارزه رهایی بخش ملی ایران علیه بردگی انگلستان است». (۸۱)

در اوت / ذیحجه همان سال، مدیوانی عضو دفتر ایران به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، خود گام هایی را به سوی آشتی با کوچک خان برداشت. در آغاز نامه ای به کوچک خان نوشت و تلاش کرد همه تقصیرها را متوجه او کند که با کمونیست ها قطع رابطه کرده است، اما پس از دریافت یک پاسخ شدید، در اوایل سپتامبر / اواسط ذیحجه پیشنهاد کرد که طی یک ملاقات شخصی با او در باره همکاری مجدد مذاکره کنند. در یازدهم سپتامبر / ۲۷ ذیحجه کوچک خان طی نامه ای موافقت خود را اعلام کرد. با این همه، در آن زمان هیچ پیشرفتی حاصل نشد. (۸۲)

به دنبال این ابتکارات، اقداماتی سازمانی به منظور پنهان ساختن اقتدار کمونیست ها در ساختارهای حکومتی گیلان صورت گرفت. در اواخر اوت / اواسط ذیحجه، دفتر قفقاز کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه تصمیم گرفت « همه کمونیست های نماینده حزب کمونیست ایران را از حکومت بیرون بکشد و با این کار جنبش را بر مجرای ملی استوار سازد. » (۸۳)

بدین ترتیب کابینه احسان الله خان، که از اول اوت تا دوم سپتامبر / ۱۶ ذیقعه تا ۱۸ ذیحجه از اعضای اصلی اش برخوردار بود، از کمونیست تصفیه شد و در

اواسط سپتامبر اعضای جدید که اغلب از میان عناصر بورژوازی و زمیندار بودند، به کابینه پیوستند. (۸۴) اندکی پس از آن کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران محل اقامت خود را از رشت به باکو تغییر داد. (۸۵) اما این مانورها تغییری اساسی ایجاد نکرد. کمونیست های کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که اهرم های اقتدار نیرومندی در دست داشتند، مواضع چپ گرایانه خود در سیاست های ارضی را کنار نگذاشته و هنوز کاهش بهره مالکانه روستائیان و کمک به فقرا را مد نظر داشتند و به جریان سرکوب گرایش بورژوا - دموکراتیک در گیلان ادامه دادند. آنها نه تنها از گفت و گو با کوچک خان برای یک همکاری جدید خوداری کردند، بلکه به محاصره اردوگاه او در فومن توسط سر بازان خود ادامه دادند. خود احسان الله خان که در گیر مخاصمات مداوم علیه سر بازان شاه، نیروهای انگلیسی یاری کننده آنها، و کوچک خان که او را به دشمن خود تبدیل کردند، بود، در مورد امکان تغییر و تحول اجتماعی بسیار بدبین بود. احسان الله طی گفت و گویی با و مورزاکوف مخبر شورای تبلیغات و عمل، در اکتبر ۱۹۲۰ / صفر ۱۳۳۹ به این نکته اشاره کرد که «تنها پس از تسخیر تهران است که می توان از هرگونه تغییر و تحول اجتماعی سخن گفت.» (۸۶) ظاهراً او معتقد بود که تنها دستاورد واقعی اش بستن پیمان با روسیه شوروی است. در آن زمان می بایست شایعاتی پیرامون این مسئله پراکنده شده باشد، و مورزاکوف در ملاقات بعدی اش با احسان الله خان در ۲۰ نوامبر / ۸ ربیع الاول ۱۳۳۹ از او پرسید این مسئله حقیقت دارد یا نه. پاسخ احسان الله خان بسیار روشن بود: «پیمان به واقع در ۱۸ اکتبر / ۴ صفر ۱۳۳۹ بسته شده بود، و روسیه در راستای آن قول داد برای حکومت انقلابی ایران اسلحه، مهمات و در صورت نیاز نیروی نظامی ارسال کند.» (۸۷) طرف شوروی تعهدات خود را به موقع انجام می داد، و تقریباً به طور منظم سربازان آذربایجانی را به گیلان می فرستاد. قبل از آن در اکتبر / صفر ۱۳۳۹، یک هنگ متشکل از ۹۰۰ نفر و یک نیروی سواره نظام به تعداد ۴۰۰ نفر که «به افتخار ۲۶ کمیسر باکو نام گذاری شده بود» و در پایان نوامبر / اواسط ربیع الاول نیز یک واحد ۳۰۰۰ نفری، وارد گیلان شد. (۸۸)

احسان الله خان به نوبل خود از مورزاکوف خواست به فرمانده شوروی اطلاع دهد که او به یک واحد ۵۰۰۰ نفری متشکل از روس ها، یک میلیون تومان پول ایرانی و از آن بیشتر به افسران سیاسی نیازمند است. (۸۹)

طبیعی است که مورزاکوف در مورد تعهدات طرف ایرانی پیمان سئوالاتی داشت. اما احسان الله خان هیچ چیزی را در این رابطه افشا نکرد، از نشان دادن متن پیمان خود داری کرد. او حتی نام اشخاصی را که از طرف شوروی این سند را امضا کرده بودند فاش نکرد و می گفت « این مسئله کاملاً محرمانه است». (۹۰) این رازمدت ها بعد در تلگرام ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۱ / ۸ ذیقعه ۱۳۳۹ چیچرین به فنودور روتشتاین فرستاده شوروی در تهران فاش شد. در این تلگرام آمده بود که: « با توافق با حکومت احسان الله خان، گلاوریبای [اداره شیلات شوروی] ما در سازماندهی صنعت ماهیگیری در سواحل ایران کاری فوق العاده انجام داده است... صید بزرگی نصیب خواهد شد. چنانچه حکومت احسان الله خان توسط نیروهای شاه از آنجا اخراج شوند، همه این ها از دست خواهد رفت.» پس از مدتی، اقداماتی صورت گرفت تا اطمینان حاصل شود که اتحاد شوروی سوسیالیستی امیتاز لینازوف [سرمایه دار روسیه دوران تزاری] را همچنان [در ایران] در دست خواهد داشت. (۹۱) بدین ترتیب احسان الله خان نیز به تعهدات خود در مقابل روسیه شوروی وفادار می ماند.

واکنش مسکو به شکست های گیلان: طرح کاراخان

مسکو در ابتدایه حوادث مربوط به کناره گیری کوچک خان، کودتای ۳۱ ژوئیه / ۱۵ ذیقعه و به قدرت رسیدن احسان الله خان در گیلان با خیال راحت و حتی گاه با دیدی مثبت می نگریست. در ۳ اوت / ۱۸ ذیقعه، چیچرین طی یک نامه رسمی به ل. ب. کامنوف، که در آن زمان در لندن به سر می برد، نوشت: « شایعاتی وجود دارد که از این که کوچک خان خود را پنهان ساخته، و ظاهراً به سوی انگلیسی ها گریخته است.» اما « این نکته به هیچ وجه اهمیت ندارد و

فرمانده [سابق] کل قوای او [احسان الله خان]، که گرایش بیشتری [از کوچک خان] به چپ دارد، جای او را گرفته است. ایران شوروی بدون او هم به حیات خود ادامه می دهد. و چیچرین، که نشان می دهد بینش بسیار ضعیفی نسبت به ماهیت مسئله مورد بحث دارد، در ادامه نوشت: « کوچک به عنوان یک چهره مردمی سودمند است، اما به علت نداشتن هیچ گونه درکی از خط مشی انقلابی و تنبلی و احتیاط بیش از حدش، بیشتر زیان بخش است. او نمی تواند بی باک و متور باشد، در حالی که این همان صغتی است که در حال حاضر بیش از هر چیز مورد نیاز است. فرمانده کل قوای او بهتر قادر است این نقش را ایفا است.» (۹۲) برخلاف چیچرین، واکنش لنین که نامه مفصل مجاب کننده و صاقانه کوچ خان را در مورد تحولات کیلان در چهارم اوت / ۱۹ ذیقعه دریافت کرده بود، و احتمالاً سریع آن را خوانده بود، آن بود که یک یادداشت مختصر مطرح کند: «در مورد ایران. ۱. به دفتر سازمانی [کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه] (۹۳) ۲. به کمیسیون پاولویچ (از طریق چیچرین).» (۹۴)

نه نظری و نه قضاوتی! با این همه، او نامه را به آرشیو نسپرد، بلکه آن را به جریان انداخت، بدین ترتیب آن نامه نگرانی هایی را برانگیخت؛ ارزیابی ها و حتی اقداماتی می توانست به دنبال آید.

در چهارم اوت / ۱۹ ذیقعه چیچرین، که اکنون تحت تأثیر پیام کوچک خان، که آن را قبل از لنین خوانده بود، خوشبینی بی پایه روز گذشته اش را از دست داده بود، نامه ای رسمی خطاب «به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه» (۹۵) نوشت. و اکنون نظری به کلی برخلاف آنچه روز قبل نوشته بود داشت. پیام بسیار هشداردهنده است، و باتوجه به مشکلات قریب الوقوع در ایران تاحدی سراسیمه و آشفته به نظرمی رسد و چیچرین معتقد بود که «عزیمت کوچک خان حادثه ای بسیار مهم است.. و ممکن است به شکست انقلاب ایران منجر شود». البته او می باید از عبارت درست تر «شکست داخلی شوروی» استفاده می کرد، چون تنها با نیروی به اصطلاح ارتش سرخ ایران بود که به اعمالی در گیلان اقدام شد که کمونیست ها و پس از آنها تاریخ نگاری شوروی، آن را «انقلاب» نامیدند؛ این اعمال اعتراضات مردم محلی، و نه حمایت

آنها را برا نگیخت. اما از مردی که در سازمان دهی تهاجم و شوروی به ایران مشارکت داشته است، جز این انتظاری می رود؟

سپس چیچرین در مورد اوضاع فوق العاده وخیم گیلان نوشت، «وضعیت آن قدر وخیم است که ما [کمیساریای خلق در امور خارجی] پیشنهاد می کنیم دفتر سیاسی (پولیت بورو) بدون لحظه ای درنگ، شخص مقتدری ... از رفیق مدیوانی را با اختیارات تام به ایران اعزام کند» تا «کارها را [در گیلان] روبه راه کند». این سند به مثابه شداری دیگر زمانی انعکاس پیدا کرد که علاوه بر [ایران] موقعیت سربازان شوروی به ویژه در جبهه های جنگ علیه ورنانگل و لهستان رو به وخامت آشکار گذاشته بود. این هشدار مهم بود و به زودی چنان نظر بلشویک ها را جلب کرد که ناچار شدند دست به اقدامات احتیاطی بزنند تا دیگر پول ها و سربازانشان با بی دقتی و بی پروایی به گیلان سرازیر نشود.

در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ / ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۸، دفتر سیاسی (پولیت بورو) با حضور و. ای. لنین، گ. ی. زینوویف، ان. ای. بوخارین و سایرین تصمیم گرفت تا ش. ز. الیه وا، رئیس سابق کمیسیون ترکستان را که زیر نظر پارلمان شوروی و حکومت کارمی کرد، برای پی بردن به میزان وخامت اوضاع در گیلان و اتخاذ تدابیر قاطع برای عادی ساختن امور به گیلان اعزام کند. به الیه وا اختیار داده شد تا به «فرخوانی، دستگیری و محاکمه افرادی که در حوادث ژوئیه /شوال دست داشتند» دست بزند. (۹۶) به دنیال ورود فرستاده دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه گزارشاتی تهیه شد که در آنها وی نسبت به فعالیت رهبری کمونیستی در گیلان و فرماندهی ارتش سرخ ایران دیدگاهی بسیار منفی داشت. در نتیجه، ا. میکویان و ب، مدیوانی از سروکار داشتن با امور ایران ممنوع شدند و دفتر ایران در حدود ۱۰ سپتامبر / ۲۶ ذیحجه منحل شد. (۹۷) با این همه مدت ها چارجویی وضع فاجعه آمیز جبهه های جنگ علیه نیروهای لشکر قزاق شاه غیر ممکن بود. شکست پی در پی ارتش سرخ ایران که در اواسط اوت اوائل ذیحجه آغاز شده بود، ادامه یافت و در یک رشته تلگرام های شتاب زده از فرماندهی این ارتش به جبهه قفقاز، دفتر قفقاز و سر فرماندهی ارتش یازدهم منعکس شد که در آنها در خواست فوری و ضروری و سریع

برای اعزام «واحدهای روسی خالص» مطرح شده بود. واقعیت این بود که واحدهای ایرانی و آذربایجانی برای جنگ کارکشته نبودند. دریک مورد خاص، یکی از این تلگرام ها در ۱۶ اوت / ذیحجه ۱۳۳۸ به باکو فرستاده شد. (۹۸) یعنی پنج روز پس از این که یک هنگ آذربایجانی مرکب ۱۳۶۰ نفر در اطراف رشت، یعنی درحوزه نیروهای ذخیره خط مقدم مستقر شده بود. (۹۹) علی رغم این مسئله، در ۱۹ اوت / ۴ ذیحجه دفتر سیاسی حزب (پولیت بورو) درخواست اورژانسی از رئیس دفتر قفقاز کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه را که مسئول اعطای کمک به گیلان بود (۱۰۰)

مورد بررسی قرارداد. او در آن تلگرام خواستار کسب اجازه برای فراهم ساختن نیروهای نظامی [اضافی] برای اعزام به یاران [دریک مأموریت نجات] شد. «دفتر سیاسی حزب با صراحت این درخواست را رد کرد. به دلیل شدت یافتن جنگ با لهستان قوای و رانگل، وضع ملت شوروی به شدت بدتر شده بود. (۱۰۱) پس از آن، در ۲۰ اوت / ۵ ذیحجه، تروتسکی با دستور خود تصمیم فوق را کامل کرد، و به اورژانسی از چین تلگرام زد: «مسئله تغییر مسیر نیروها از قفقاز به سوی شرق مطرح نیست. وظیفه محوری جمهوری در هم شکستن و رانگل است. حتی یک سرباز یا یک گلوله را نباید از این جبهه دور ساخت.» (۱۰۲) با وجود این، اورژانسی در عمل این ممنوعیت ها را نادیده گرفت. همان گوه که قبلاً اشاره شد، او در ۲۳ اوت / ۸ ذیحجه در تلاش برای نجات رشت و انزلی، هنگ ۲۴۴ لشکر بیست هشتم روسیه را، که شهر رشت را در مدت کوتاهی نیروهای شاه پاکسازی کرد، از باکو به گیلان فرستاد. (۱۰۳) حوادث فاجعه آمیز گیلان تمامی نهادهای حزب کمونیست روسیه را به فعالیت بیشتر واداشت. در ۲۵ اوت / ۱۰ ذیحجه، دفتر سازمانی (اورگ بورو) کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه در نهایت به درخواست ۶ اوت / ۲۵ ذیحجه دفتر ایران پاسخ داد، و این دفتر را مجاز شمرد تا در روسیه و اُکراین به بسیج ایرانی های مشغول خدمت در ارتش ها و مؤسسات روسیه دست بزند و آنها را در واحدهای ارتش سرخ ایران به خدمت بگیرد. (۱۰۴)

اما اقدامات فوق نتوانست تغییر عمده ای در جبهه به وجود آورد. ارتش سرخ ایران تلفات سنگینی را متحمل می شد و پیروزی های نادر آن شکست های دردناک به دنبال داشت. هدف مورد نظر بسیار دور از دسترس بود.

در چنین وضعیت وخیمی، یکی از پلنوم های عادی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه در ۲۰ سپتامبر / ۶ محرم ۱۳۳۹ تشکیل جلسه داد پلنوم مذکور «پیشنهاد کمیسارتزیای خلق درامور خارجی در مورد ایران» را مورد بررسی قرارداد. لنین، تروتسکی، استالین، زینوویف، کامنوف، بوخارین و سایرین، در این جلسه حضور داشتند. پلنوم نامه ل. کاراخان «خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در ۹ سپتامبر / ۲۵ ذیحجه» (۱۰۵)

را در رابط با راه های شوروی کردن بیشتر ایران را مطالعه کرد. این کار می بایست یابه سرعت، از طریق افزایش تعداد سربازان شوروی، یعنی سرعت بخشیدن به مداخله و سرنگونی مسلحانه و سریع شاه صورت بگیرد، و یا شیوه ای متفاوت، از طریق اعمال نفوذ طولانی و مسالمت آمیز در ایران. گزینش دوم متضمن عقب نشینی سربازان شوروی و برقراری روابط دوستانه با حکومت شاه، اما حمایت همه جانبه شوروی از نیروهای ملی دموکراتیک داخل وبه ویژه نیروهای کمونیستی در ایران، وتلاش اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی برای حفظ پایگاه دریایی در انزلی به هر قیمت بود.

تأمل بیشتر در نامه کاراخان خالی از ارزش نیست. نویسنده این نامه، بدون اینکه خود بخواهد تعریفی از سیاست شوروی در رابطه با ایران به دست می دهد که روتشتاین آن را «مبهم ودو پهلو» می خواند؛ سیاستی که به بلشویک ها فرصت می داد تا مداخله نظامی در داخل کشور را با تکذیب رسمی این واقعیت آشکار و بیانیه های متعدد کمیساریای خلق درامور خارجی درارتباط با شناسایی حق ایران به بر خورداری از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ترکیب کند. (۱۰۶)

کاراخان توضیح می دهد که مجبور است «یک سؤال کلی درمورد سیاست خودمان در ایران دوره بعد» و درارتباط با حوادث قاجعه آمیز گیلان طرح کند. او حوادث مذکور را این گونه توصیف کرد:

« فرو پاشی حکومت شوروی [درگیلان]...، عقب نشینی از رشت و خطر بیرون رانده شدن از ایران توسط نیروهای مسلح انگلیسی - ایرانی » هم در گرما گرم بی اعتنایی و احساسات خصمانه ایرانی ها، کارخان در حالی که سرکوب نظامی نیروهای ملی - انقلابی کوچک خان توسط ارتش سرخ ایران را صرفاً تجسمی از « اشتباهات سیاسی و بی سلیقگی سیاسی » می دانست، قبول کرد که « قضیه انقلاب در استان گیلان [انزلی و رشت] کاملاً به گل نشسته است »، و « مداخله [شهروندان شوروی] در انقلاب ... و ارباب نمای آنها در یک کشور تسخیر شده همه مردم را به سرعت علیه ما مسلح کرد، و دیدگاه های خصمانه آنها نسبت به انگلستان را کاهش داد و حتی باعث شد تا محافل معامله گر [به آغوش آنها] بپرند.»

با وجود این کارخان که ایران را تقریباً درآستنه شوروی شدن احتمالی می دید، نوشت، « درحال حاضر از دست دادن ایران و رها ساختن آن به دامن انگلستان (دو مقام نشانه ضعف ما) ضربه به جدی به ماست..» نویسنده در اینجا دو راه برای بیرون رفتن از آن وضعیت پیش بینی کمی کرد، یعنی همان راههایی که در صفحات قبل به آنها اشاره شد، و کاملاً « به منابع نظامی ما بستگی دارد.» او در رابطه با راه نخست، یعنی خط مداخله مداوم و فزاینده، نوشت: «نیروهای [شوروی] موجود در انزلی با یک نیروی اعزامی هشت تا ده هزار نفره تقویت می شوند، که تسخیر تهران و سرنگونی حکومت شاه، را برای ما کاملاً تضمین می کند و برای مبارزه بعدی و اخراج کامل انگلستان از ایران کاملاً کافی است.» [در ادامه آمده است]، « یک حکومت غیر کمونیستی ام به شیوه شوروی در تهران تشکیل شده و از عناصر ملی - دموکراتیک دعوت خواهد شد تا به آن ملحق شوند. سیاست این حکومت بیشتر متمایل به کشاورزان خواهد بود، بدون (درحال حاضر) اینکه منافع سرمایه تجاری به خطر افتد.» این دستورالعمل کارخان به سیاست جا افتاده شوروی تبدیل شد. هنگامی که این سیاسی از طرف شوروی ها در اروپا و آسیا به ویژه، در دوره بعد از پیروزی بر آلمان نازی به اجازه درآمد، کاملاً موفق بود. کارخان پس از شرح جزئیات اولین خط احتمالی سیاست شوروی در ایران،

سیاست دوم را ترسیم کرد: «ما نیروهای خود را بیرون خواهیم راند و در عین حال انزلی را تحت کنترل نظامی خود نگاه می داریم. با حکومت شاه در تهران (مه روابط خودمان را با آن قطع نکرده ایم. [هرچند که به واقع علیه آن اعلام جنگ کرده ایم] و تا همین روزهای اخیر با آن مکاتبه داشته ایم] تماس می گیریم، نمایندگی دیپلماتیک خود را به تهران می فرستیم و به منظور تشویق و تبلیغ) با لغو پیمان ها، امتیازات، حقوق ویژه و بازگردان زمین ها و اموال غصب شده) با حکومت شاه یک پیمان دوستی خواهیم بست. [اکنون] مشخص می شود که تمام این پیشنهادها که برای مردم شوروی مقدس به نظر می رسید، از نظر کاراخان، تنها وسایل مناسبی برای کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه در جهت رسیدن به اهداف مورد نظرش بود.

کاراخان بعد به کمیته مرکزی اطلاع داد که علی رغم مداخله شوروی، امکان عقد یک پیمان دوستی با ایران کاملاً موجود است. زیرا همان طور که می دانیم «سفیر دولت شاه هم اکنون به سوی ما در حرکت است... مقصد او مسکواست، و هم اکنون از ترکستان (۱۰۷) گذشته و ظاهراً قصد دارد از طرف حکومت وحشت زده شاه با ما روابط دوستانه برقرار کند.»

در ادامه، کارخان ضمن اشاره به رئوس فعالیت های احتمالی دفتر نمایندگی شوروی در تهران در صورت امضای پیمان ایران - شوروی، اشاره می کند که «هدف [این دفتر نمایندگی] سازاندهی، شکل دادن و حمایت مادی از عناصر ملی - دموکراتیک و ضد انگلیسی از یک طرف، کمونیست ها از طرف دیگر و بدین ترتیب انجام یک کار حساب شده برای یک دوره نسبتاً دراز مدت خواهد بود». کارخان راه حل اولیه خود را در مورد مسئله ایران چنین به پایان برده و خاطر نشان ساخت: «کمیته مرکزی باید در مورد اینکه کدام یک از دو راه حل را در پیش بگیرد تصمیم گیری کند.» با این همه، اوسعی کرد که تا با طرح نظر خود بر ماهیت تصمیم دفتر سیاسی کمیته مرکزی کمونیست روسیه تأثیر بگذارد. کاراخان علی رغم شکست شوروی گردانی گیلان که طرحی هوشیارانه بود و خود نیز آن را می پذیرفت، تأکید داشت: «به لحاظ سیاسی خط [مشی] اول هم اکنون ضروری است چون تأثیری بسیار سریع به جای

خواهد گذاشت و ضربه ای به انگلستان وارد خواهد ساخت که... ثابت خواهد کرد ما مستقیماً تهاجم خود را به شرق هدایت می کنیم تا با سیاست انگلستان در قبال خود [مقابلہ کنیم]: این به آن در «علاوه بر این «موفقیت [ما] در ایران» (که در صورت انتخاب این راه حل کارخان شکی نسبت به آن نداشت). «می تواند موقعیت ما در جبهه لهستان» و همچنین جبهه و رانگل را بهبود بخشد.

در پایان نامه، کارخان ضمن تأکید بر جنبه ضد انگلیسی مداخله شوروی در ایران واقعیت «تهاجم ما در شرق» را پذیرفت، و محیط بسته پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه نیز از این قاعده مستثنی نبود. با وجود این، بر خلاف توصیه کارخان، پلنوم تصمیم گرفت «به کمیساریای خلق در امور خارجه دستور دهد تا دومین راه حل پیشنهادی، یعنی مذاکره با حکومت شاه را دنبال کند و در عین حال با تمام وسایل کنترل ما بر انزلی غلبه انگلستان را تضمین کند.» (۱۰۸) به نظرمی رسید که این تصمیم ناگزیر متضمن عقب کشیدن سربازان [شوروی از ایران است. اما در این راه حل ذکر خاصی از این موضوع نمی شود، هر چند که از گفت و گوها با تهران به ویژه درباره انزلی، که مستلزم حضور نظامی و تحت کنترل شوروی ماندن آن بود، سخن می گوید.

برای آمادگی جهت تخلیه سربازان هیچ گامی برداشته نشد. مداخله ادامه پیدا کرد... این مداخله به نحوی رخ داد که حتی لنین خود تقریباً در طرح وظیفه عملیاتی نظامی جبهه انزلی مشارکت مستقیم کرد. در ۲۴ سپتامبر / ۱۰ محرم، اروژنیکیدزه با طور مستقیم از باکو یادداشتی برای لنین، استالین و چیچرین فرستاد. او در این یادداشت نوشت: «ما [باردیگر] رشت را رها کردیم و اکنون در ۱۳ ورستی (۵/۱۴ کیلومتری) انزلی هستیم. من یک ناوشکن و دو کشتی دیگر تحت پرچم آذربایجان... به انزلی می فرستم. فکر می کنید این کار ممکن است؟ منتظر پاسخ هستیم.» لنین طی یادداشتی پاسخ داد: «از تروتسکی و کرسینسکی توصیه خواسته ام.» کرسینسکی تنها پاسخ داد: «معتقدم که اعزام ناوشکن با تصمیمات پلنوم متناقض نیست و [من] از آن طرفداری می کنم.» (۱۰۹) احتمالاً در آن لحظه تروتسکی در مسکو نبود و بنابراین لنین به

منظورشانه خالی کردن از اتخاذ تصمیم شخصی، امر را از کامنوف، فرمانده کل قوا جویا شد؛ و او در همان روز ۲۴ سپتامبر / ۱۰ محرم به جبهه قفقاز تلگراف کرد که «ارسال کشتی ها به انزلی با هیچ اعتراضی مواجه نیست.»

اما، اجزاه دهید گفت و گوی مستقیم تلفنی لنین با اورژنیکیدزه را مرور کنیم. لنین خواستار جزئیات مسئله می شود: «چه کسی پیشروی می کند، با چه قدرتی و عملیات اعزام ناوشکن چه تضمینی در بردارد؟» اورژنیکیدزه پاسخ داد: «بیش از دو هزار قزاق و ژندارم ایرانی به سوی رشت پیشروی می کنند. آن گونه که متخصصان نظامی می گویند اعزام ناوشکن ما را قدرمی سازد تا انزلی را در کنترل خود داشته باشیم.» اورژنیکیدزه خود را به این مسئله محدود نکرد و گفت و گو را با ناراحتی به پایان برد. به گفته او «به طور کلی باید گفت که در رابطه با مسئله ایران باید در مورد یکی از دو راه تصمیم گرفت، یا یک ضربه وارد کنیم و یا با حکومت شاه صلح کرده و انزلی را ترک کنیم. وضع کنونی زیاد قابل دوام نیست.» (۱۱۰) اما لنین به این اظهار نظر مخاطب خود پاسخ نداد. و شاید فکر می کرد که اگر چنین باشد بهتر است مذاکرات با تهران از موضع قدرت صورت بگیرد.

در طول این دوره مداخله، تهران چند بار تمایل خود را به قراری روابط دوستانه با مسکو نشان داد، اما پاسخ متقابل دریافت نکرد. مشاور الممالک سفیر فوق العاده ایران در راه خود به مسکو، نخست از ترکستان [؟] دیدار کرد و سپس در اکتبر ۱۹۲۰ / محرم - صفر وارد باکو شد. در آنجا، با رهبران جمهوری ن. نریمانوف، رئیس شورای کمیساریای خلق [جمهوری آذربایجان]، و م. د. گوزینوف، رئیس کمیته انقلابی دیدار کرد. سپس گ. ک. اروژنیکیدزه با سفیر ملاقات کرد و در مورد پیشرفت مذاکرات دو بار در ۱۴ و ۱۷ اکتبر / ۳۰ محرم و ۳ صفر با تلفن مستقیم به مسکو گزارش داد. بر طبق گزارشات او سفیر مسئله عقب نشینی سربازان روسیه شوروی از ایران، و «مطلوبیت از بین بردن جبهه [رشت] و امضای یک پیمان ترک مخاصمه میان مسکو و تهران» (۱۱۱) را مطرح ساخت. نریمانوف در پاسخ به سفیر ایران، بدون

هیچ گونه طفره دیپلماتیک پاسخ داد که سرابازان موجود [در گیلان] و آن هایی [واحدهای تازه نفس] که روز بعد از اینجا [باکو] از عازم شده اند [در واقع] آذربایجانی هایی هستند... که هدف آنها دفاع از منافع آذربایجان و کمک به نیروهای انقلابی علیه انگلستان است». (۱۱۲) اورژنیکیدزه به نوبه خود «به طور ضمنی به سفیر گفت که هیچ یک از سرابازان ما در ایران نیستند و بنابراین بحث ترک مخاصمه میان روسیه و ایران مطرح نیست»، [اما] اشاره کرد که ما آماده ایم میان حکومت ایرن و حکومت آذربایجان میانجی گری کنیم» (۱۱۳)

سفیر از سر نزاکت دیپلماتیک نخواست درگیر بودن حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مداخله را ثابت کند، چرا که از سپتامبر ۱۹۲۰ / ذیحجه ۱۳۳۸ به بعد این موضوع برای جامعه بین المللی آشکار شده بود. در آن زمان، گ. چیچرین کمیساریای خلق، نامه ای از زغفار خان [جلال کفیل سفارت] ایران در لندن در تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۲۰ / ۲۳ ذیحجه دریافت کرد. (۱۱۴) در این نامه آمده بود که «با اظهار تأسف» نیروهای اعزامی حکومت ایران که به منظور «خاموش کردن شورش» به گیلان رفته اند گروهی از سرابازان را اسیر کرده اند که در میان آنها یک عضو هنگ ۲۴۴ لشکر ۲۸ ارتش سرخ به نام میخائیل شوتوف از استان استاوروپول [روسیه] دیده می شود. هنگام بازجویی، او فاش کرد که «هک وی متشکل از ۸۰۰ روسی توسط کشتی از باکو حرکت کرده و در انزلی پیاده شده اند. افسران این هنگ همگی روسی بودند»، و فرماندهی هنگ را شونین به عهده داشت. یادداشت فوق با تأسف اشاره می کرد که این «حادثه غیر قابل قبول» در زمانی رخ می دهد که سفیر فوق العاده دولت ایران «برای حل تمام مسائل جاری و برقراری روابط دوستانه میان دو ملت به منظور گفت و گو با حکومت شوروی به مسکو رفته است».

یادداشت فوق باعث ایجاد تحرک در بالاترین محافل رهبری نظامی و دیپلماتیک کشور شد. طبیعی است، که خود چیچرین نخستین کسی بود که آشفته شد. او به محض دریافت این یادداشت، یک یادداشت خشم آلود برای ای. م اسکالیانسکی

، معاون کمیسراری خلق در امور نیروی دریایی فرستاد. « حادثه زشتی روی داده است: ما مدعی هستیم که هیچ یک از سربازان ما در ایران نیستند و سرباز به آنجا نمی فرستیم. اوضاع به واقع فضاحت باز است.» (۱۱۵) اسکالیانسکی پس از خواندن یادداشت با آن موافقت کرد، و امور را « واقعاً فضاحت بار» خواند، و دستور داد که فرستاده ای نزد کامنوف فرمانده کل قوا و شخص رئیس ستاد او برود تا اقدامات ضروری اتخاذ شود (۱۱۶) در اقدام بعدی چیچرین نامه ای برای نریمانوف دربارکوش نوشت، « این رسوایی چگونه روی داد؟» چون قرار بود واحدهای گیلان تحت نام داوطلبانی قرار می گرفتند که در خدمت ایران هستند! « باید اقدام مقتضی به عم آید.» (۱۱۷) یک رشته تلگرام های بی پرده و عذر خواهانه از کامنوف فرمانده کل قوا، (۱۱۸) و. م. گیتزر فرمانده جبهه قفقاز، از رؤسای ستاد و ادارات عملیاتی از کمیسرهای نظامی و غیره و رد و بدل شد.

گرچه روایت بلشویکی عدم مداخله در این عملیات نفی شد، با وجود این تصادفاً نه برای اولین آخرین بار به بازی پنهان کاری ادامه دادند و به طور رسمی نقش میانجی های داوطلب برای حل کشمکش فرضی موجود در میان ایران و آذربایجان را بازی کردند. جبهه قفقاز به نوبه خود با سرو صدای تمام و به کرات واحدهای قومی آذری را، علی رغم ناتوانی کامل آنها در انجام وظیفه جدی به ایران فرستاد. و مورزاکوف مخبر شورای تبلیغات و عمل پس از مشاهده این پدیده، در یک گزارش محرمانه، با خشم نوشت: « این مسئله هیچ کس را متقاعد نمی کند و ثابت نمی کند که روسیه شوروی اصل عدم مداخله در امور ایران را رعایت می کند.» (۱۱۹) در ۲۰ سپتامبر / ۶ محرم ۱۳۳۹، پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونسنت روسیه، که برای شروع گفت و گوها با تهران بر سر برقراری روابط مبتنی بر یک پیمان مصمم شده بود، دستور داد که: رفیق استالین مسئولیت « تنظیم سیاست ما در قفقاز و شرق را» (۱۲۰) به عهده بگیرد، در اصل، تا جایی که به شرق مربوط می شد، این گام در جهت بررسی صحت تصمیم اتخاذ شده در مورد ایران بر داشته شد. اما استالین نتوانست حوادث گیلان را کاملاً درک کند. وی در ۱۶ نوامبر ۱۹۲۰ / ۴ ربیع

الاول طی تلگرامی [با عنوان] « تنها به لنین » نوشت: « به وطر قطع مسلم شده است که کوچک خان، درعین با ما بودن، همزمان وارد مراداتی با حکومت شاه نیز شده است. » این تعبیر نو ظهوری بود که کمونیست های چپ گرا - یعنی سازمان دهندگان سرنگونی کوچک خان - دائماً در توجیه عملکرد خود عنوان می کردند.

در نتیجه گزارش تلگرامی استالین، حمایت شوروی که پس از ۳۱ ژوئیه / ۱۵ ذیقعدۀ ۱۳۳۸ از کوچک خان نصیب احسان الله خان شده بود، یک توجیه جدید، چند غیرمنصفانه، پیدا کرد. احسان الله خان حتی یک صدم اقتدار عظیمی را که سلف او با شایستگی در میان مردم بر خوردار بود نداشت - مردی با هوش سرشار، ذهن مستقل، شهامت واقعی و محبوبیت فراوان. در باره احسان الله خان چه می توان گفت؟ درگذشته یک تروریست انقلابی بود، و اکنون درگیلان یک فرمانده جنگی متوسط و سیاستمدار چپ افراطی، و معتاد به مواد مخدر؛ با این همه، مجری وفادار دستورات شوروی نیز بود.

استالین نیز نوشت که « کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران باید تجدید سازمان شود » به جای سلطان زاده و برخی اعضای دیگر، یک انقلابی قدیمی ایرانی، یعنی حیدرخان و چندتن از کارگران ایرانی باکو وارد آن شدند. (۱۲۱) اما واقعیت تا حدی متفاوت بود. در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۰ / ۲۹ محرم ۱۳۳۹، شورای تبلیغات و عمل تصمیم به انحلال کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران گرفت، چون گروه چپ گرای سلطان زاده که نقش مسلطی در آن داشتند به جریان ماجرا جویانه « کمونیسم ناب » آن هم علی رغم نتایج زیان بار آن در گیلان و انتقاد از این جریان طی اولین کنگره خلق های شرق در ۱۰ سپتامبر / ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۸، ادامه می دادند. (۱۲۲) ریاست کمیته مرکزی جدیدی که در اکتبر / محرم تشکیل شد، به عهده حیدرخان بود. اما کمیته مرکزی قدیم از تصمیم شورا سرباز زد. و دو مرکز، که مواضع متضادی در مبارزه سیاسی داشتند، به موجودیت خود در حزب کمونیست [ایران] ادامه دادند.

ریاست کمیته مرکزی جدیدی که در اکتبر / محرم تشکیل شد، به عهده حیدرخان بود. اما کمیته مرکزی قدیم از تصمیم شورا سرباز زد. (۱۲۳)

و دو مرکز، که مواضع متضادی در مبارزه سیاسی داشتند، به موجودیت خود در حزب کمونیست [ایران] ادامه دادند. (۱۲۴) حیدرخان و تره‌ایش که یک برنامه تغییر و تحول انقلابی دموکراتیک بود، و کمیته مرکزی جدید که با در سیاست های « کمونیسم ناب » مواضع معتدل و هوشیارانه ای اتخاذ کرد، در ۶ مه ۱۹۲۱. ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰، پس از مذاکرات طولانی، امضای توافق بر سر همکاری جدید با کوچک خان را امکان پذیر ساختند. شرایط این توافق عبارت بود از: غیر قابل قبول بودن مداخله خارجی، و لهذا مداخله شوروی در امور انقلاب گیلان؛ تشکیل یک کمیته انقلابی به ریاست کوچک خان؛ دفاع مشترک از ایالت گیلان و دوستی با روسیه، گرجستان، آذربایجان و غیره. اما طرفین توافق برداشت ها و قرائت های متفاوت و حتی متضادی از این شرایط داشتند؛ بی دلیل نبود که گروههای مسلح خود را حفظ کردند، و علیه یکدیگر کماکان کینه ورزیدند.

کوتاه سخن، ترکیب جدید مشکوک و مخاطره آفرین بود، و اندکی بعد سقوط آن نیز فرا رسید. گروه سلطان زاده، که مبارزه عناد آمیزی را جهت بدنام کردن حیدر خان در کمینترن آغاز کرده بود، او را به یک ناسیونالیست بورژوا متهم می کرد و با تمام قوا این مسئله را مطرح می ساخت. استالین نیز با گزارش تلگرافی خود نقش مهمی در فراهم ساختن زمینه انشعاب بعدی ایفا کرد. وی در این گزارش از برکناری کوچک خان که عمده ترین و مرگ بار ترین خطای چپ گرایان کمونیست بود، حمایت کرد. با وجود این، او پذیرفت که « در ایران تنها وقوع انقلابی بورژوازی امکان پذیر است » که شعارهای آن اخراج انگلستان، تشکیل یک دولت جمهوری، بر پایی مجلس مؤسسان، و بهبود وضع کشاورزان در برابر خان بود.

حرکت بعدی پیاده کردن تراضلی او، یعنی ضرورت « تشکیل یک ارتش ملی » بود (جای پای خود را محکم می کردند) دریایان، گزارش آمده بود که « دستورات مربوطه قبلاً به کمونیست های ایرانی » (۱۲۵) و البته به شرکای شوروی آنها که همه حرکات ایرانیان را در کیلان هدایت و کنترل می کردند » داده شده است » و گزارش او نمونه برجسته حاکمیت کمیته مرکزی حزب

کمونیست روسیه بر سر نوشت احزاب کمونیست سایر کشورهاست. راه حل پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه غیر قابل تغییر بود و حکومت شوروی سرانجام پیشنهاد تهران را، که چهارمین آنها در یک سلسله پیشنهادات بود، برای گفت و گوهای مستقیم به منظور برقراری روابط دوستانه میان دو کشور پذیرفت. (۱۲۶) در نوامبر ۱۹۲۰ / صفر ۱۳۳۹، مشاور الممالک سفیر ایران پس از یک ماه و نیم سفر به مسکو رسید و گفت و گوها شروع شد. گفت و گو های دشوار بود که مبادله یادداشت های مکرر را به همراه داشت و بیش از سه ماه به طول انجامید.

طرف شوروی، که در آن چیچرین کمیساریای خلق در امور خارجی و معاون اول کارخان شرکت داشتند، در نقش ظاهر شد. نخست به عنوان نماینده رسمی حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مذاکرات برای برقراری روابط مستمر حُسن همجواری و برادری میان مردم ایران و روسیه « برای آینده»، و دوم به عنوان میانجی نوعی مذاکرات میان باکو و تهران پیرامون عقب نشینی فوری سر بازان آذربایجانی از ایران، موضوعی که سخت مورد علاقه ایران بود. می بینیم که حکومت شوروی کماکان، از قبول مداخله در ایران به عنوان مداخله خود « شرمگین» بود. سفیر ناچار بود چنین وانمود کند که او نیز به این امر باور دارد.

دو طرف به سرعت بر سر برقراری روابط دیپلماتیک عادی به توافق اصولی دست یافتند و دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه در ۱۵ نوامبر / ۳ ربیع الاول ۱۳۳۹ روتشتاین را به عنوان نماینده شوروی در ایران منصوب کرد. (۱۲۷) اما تقریباً شش ماه طول کشید تا او به تهران برسد.

گفت و گو ها پیرامون اعطای حق حضور قانونی کمونیست ها در ایران، که نمایندگان شوروی بر آن اصرار داشتند، تاحدی کش داده شد. طرف ایرانی به نوبه خود مایل بود تا با اعطای این حق به همه احزاب سیاسی موافقت کند به شرطی که فعالیت آنها قوانین اساسی کشور را نقض نکند و در جهت سرنگونی دولت و نظم اجتماعی ایران نباشد. در ۲۶ ژانویه / ۱۶ جمادی الاول کارخان به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه نوشت که با فشاریهای شوروی ممکن

است» امضای پیمان را پیچیده کند و تصویب آن را در مجلس غیرممکن سازد.» (۱۲۸) در نسخه نهایی پیمان، همه بندهای مشروط طرفین، شده بود. مسئله عقب نشینی سربازان بسیار پیچیده تر بود، چون همانگونه که قبلاً ذکر آن رفت، طرف شوروی قصد داشت کنترل انزلی را در دست داشته باشد. اما، در چهارم دسامبر ۱۹۲۰ / ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳۹، دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه به ناچار مقرر کرد که موافقت می شود به حکومت آذربایجان اطلاع دهیم که ما قول خواهیم داد که سربازان را از رشت و انزلی بیرون بکشیم و ضمناً معتقدیم که انگلیسی ها هر چه سربازان خود را زودتر از ایران تخلیه کنند، این کار آسان تر خواهد بود.» (۱۲۹) کوتاه سخن، مسکو عزیمت نیروهای شوروی از ایران را به تخلیه واحدهای انگلیسی از ایران موکول کرد. در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ / ۱۰ ربیع الثانی، کارخان یادداشت ویژه ای برای مشاور الممالک در رابطه با این موضوع فرستاد و تشکیل یک کمیسیون انگلیسی - آذربایجانی را به ریاست نماینده ایران به منظور ارائه طرح عقب نشینی همزمان نیروهای انگلیسی و آذربایجانی از ایران پیشنهاد داد. (۱۳۰)

خلاصه اینکه، در پیمان در دست تهیه، یک کلمه هم در باره خروج نیروهای مسلح روسی از ایران گفته نشد، توگویی که این که این نیروها هرگز در ایران نبوده اند و معهدا دولت روسیه شوروی در فصل اول معاهده بیانیه یشین خود در تقبیح « سیاست جابرانه (nasil`nicheskoi po;itiki) امپراطوری روسیه نسبت به ایران ...» را از نو تأیید کرد.

طرفین متعاهدین پذیرفتند که از «... ورود دستجات و تشکیلات و حتی اشخاص منفرد را که مقصودشان ضدیت با دولتین ایران و روس و یا دول متحده با روسیه باشد... در خاک خود جلوگیری نمایند و نیز باید از دستجات و تشکیلات فوق در ترتیب قوای مسلحه و تجهیز قشون در خاک خود ممانعت نمایند.» (فصل پنجم) و علاوه بر این براساس فصل چهارم معاهده متعهد شدند « از دخالت در امور داخلی یکدیگر با کمال جدیت احتراز ... » کنند. (۱۳۱)

سرانجام در ۲۶ فوریل ۱۹۲۱ / ۱۷ جمادی الاخر، پیمان شوروی - ایران در رابطه با برقراری روابط دوستانه امضا شد و در ۲۰ مارس / ۱۰ رجب

به تصویب پارلمان شوروی رسید. اما پیمان هنوز به تصویب مجلس [شورای ملی] نیازمند بود. روشن بود که ارتش به اصطلاح سرخ ایران مشمول مواد فوق الذکر پیمان شده و می بایست هرچه سریعتر از کشور خارج شود، درست همانند سربازان انگلیسی که مردم ایران خواستار خروج آنها بودند و حکومت تهران می بایست این مسئله را تحقق بخشد.

تخلیه ارتش سرخ از ایران و شکست دومین پیشروی نظامی به سوی تهران

ورود نیروهای شوروی به ایران بیش از دو روز به طول نیجامید، و این در حالی است که حتی اگر تأخیر حاصله در حرکت ناوگان ولگا - خزر از باکو را در مقام نقطه آغاز عملیات نیز حساب کنیم. در مقابل، تخلیه و احدهای ارتش سرخ، که از تاریخ امضای ایران و شوروی شروع شد، و این خروج را اجتناب ناپذیر می ساخت، بیش از هشت ماه به طول انجامید. این گام که از مدت ها قبل به تعویق افتاده بود، مخالفان بسیار زیادی داشت. آنها هنوز امید داشتند که افزایش اندک نیروهای سربازان، آن هم تنها به اندازه یک لشکر، برای سقوط تهران کافی باشد. از جمله کسانی که به چنین امیدهایی چشم بسته بودند، قبل از همه رهبری [جمهوری] آذربایجان به ریاست نریمانوف، خود اورژنیکیدزه چهره اصلی حفظ حضور نظامی شوروی در کیلان، ن.ف. گیگالو، یکی از کمونیست ها و فرمانده کل قوای جدید ارتش سرخ ایران، و انقلابیون کیلان، یعنی احسان الله خان و خالو قربان به ویژه اولی بود که ریاست کمیته انقلابی کیلان را از ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ تا ۶ مه ۱۹۲۱ / ۹ مرداد ۱۲۹۹ تا ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ به عهده داشت. (۱۳۲)

تاریخ امضای پیمان ایران و شوروی نزدیک می شد که احسان الله خان، گیگالو رضا سرخوش عضو کمیته انقلابی درمورد پیمان قریب الوقوع به لنین اعتراض کردند. به نوشته آنها: «شاه را نمی توان انتخاب مردم دانست و هر پیمانی که شاه با هرکس منعقد کند موجب نا رضایتی مردم بوده و مردم آن را

به رسمیت نخواهند شناخت.» (۱۳۳)

علاوه بر این، در ماه مارس / رجب گیکالو حتی مبارزه عمده جدید را علیه تهرائن طراحی کرد و ضمن مشورت با احسان الله خان و خالو قربان در باره آن، به آنها توضیح داد که پیمان ایران و شوروی به هیچ وجه مانع اقدامات خود مختارانه انقلابیون ایرانی نیست و بلشویک ها، اورژنیکیدزه و کیکالو، آن ها را بی پناه نخواهند گذاشت. (۱۳۴) تصادفی نیست که در اینجا نام اورژنیکیدزه به میان می آید، چون او واقعاً میان ضرورت اطاعت از فرامین دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه و تمایل خود در همراهی با مقاصد تهاجمی رهبران باکو که با آنها در تماس مداوم بود، سرگردان مانده بود. به ویژه رهبران باکو به شدت به این پیمان اعتراض داشتند. در ۱۰ آوریل ۱۹۲۱ / ۲۱ فروردین ۱۳۰۰ هنگامی که اورژنیکیدزه در جلسه ای در باکو با حضور نریمانوف، قزایف کمیسر نظامی جمهوری آذربایجان و گیکالو درخواست ضمنی مسکو در مورد «منحل کردن جمهوری گیلان» را به اطلاع آنها رساند، قزایف با خشم پاسخ داد: «مسکو ممکن است اعلام کند جمهوری گیلان باید از بین برود، اما آذربایجان یک جمهوری مستقل است و نه تنها از نابودی آن [اجتناب] می کند، بلکه بر عکس ... هر نوع کمکی را از نظرنیروی انسانی و مالی در اختیار آن قرار خواهد داد.» (۱۳۵)

حکومت ایران در یک جهت مخالف بر مسکو فشار وارد می ساخت تا به شیوه های گوناگون با بیشترین سرعت خروج سربازان شوروی از کشور را تضمین کند. اول از همه، در مه ۱۹۲۰ / رمضان ۱۳۳۸ کابینه وثوق الدوله از طرق راسکولینکوف یادداشتی را برای حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در اعتراض به بمباران انزلی و پیاده شدن سربازان شوروی در آن بندر فرستاد و خواستار باز خوانی فوری آنها نه تنها از بندر، بلکه از آستارا و اردبیل شد، که علی رغم عدم وجود «هیچ نیروی ضد انقلابی روسیه» در آن نقاط، سربازان روسی وارد آنجا شده بودند. تهران برای بازگشت اموال ربوده شده توسط سربازان، قطع تبلیغات انقلابی فشار می آورد چون «ایران به هیچ

وجه آماده استقبال از انقلاب روسیه « نبود، و به نوبه خود بی درنگ دست به اقدام زد و به عناصر ضد انقلابی روس اجازه نداد تا در ایران حضور داشته باشند. در پایان، اظهار تمایل شده بود « برای برقراری مجدد روابط و تقویت دوستی» با دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مذاکره کند. (۱۳۶) تهران، مدت ها به روتشتاین اجازه ورود به ایران را نمی داد. او که در ابتدای ماه مارس / اواخر جمادی الثانی در سرراه خود به تهران وارد پلوتوراتسک (عشق آباد) شده بود، بارها ناچار شد در مورد دلایل چنین تأخیر بدون توضیحی استفسار کند. دولت ایران باز هم در اواخر مارس / فروردین پاسخ داد که از دین او خوشحال خواهد شد، اما او باید ابتدا به انزلی رفته، و با توجه به اینکه انگلستان تا آن زمان از ایران خارج شده است جمهوری شوروی و جبهه [شوروی] هردو را [در آنجا] از میان بردارد تا پس از آن قادر به « سفر به تهران » باشد. در ۲۴ مارس / ۴ فروردین، روتشتاین به چیچرین نوشت که « این موکول کردن ورود خود به عقب نشینی سربازان ما » را با خشم رد کرده است چون هیچ سربازی در اینجا حضور ندارد. شاید برخی فشارهای مسکو باعث شد تا او اجازه آمدن به ایران را پیدا کند. روتشتاین تنها در ۲۵ آوریل ۱۹۲۱ / ۵ اردیبهشت ۱۳۰۰ وارد تهران شد. (۱۳۷)

واقعیات دیگری را نیز می توان ذکر کرد. یک بار، در اوایل مه ۱۹۲۱ / نیمه اردیبهشت، هیأت نمایندگی پس از ملاقات با آبی洛夫 معاون شورا به تنها چیزی که پی برد این بود که نه او و نه همکارانش قادر به حل مسئله نیستند، و تنها در خواست آنها را به اطلاع مسکو می رسانند. (۱۳۸)

حکومت ایران در عرضه تجاری نیز وارد عمل شد. در پایان دومین هفته مه ۱۹۲۱ / اواخر اردیبهشت ۱۳۰۰، قایق بزرگ کشتی بازرگانی متعلق به ونشتورگ [بنگاه تجارت خارجی شوروی] که همراه با کالاهای خود به آستارا وارد شده بود، مورد پذیرش قرار نگرفت. معلوم شد که دولت [ایران] دستور « قطع تمام روابط تجاری با روسیه شوروی » در امتداد تمامی خطوط ساحلی ایران را « به دلیل عدم رعایت پیمان و عدم عقب نشینی [روس ها] از

گیلان تا اول مه « صادر کرده است. (۱۳۹)

خود داری تهران از پیروی از سرمشق پارلمان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تصویب بدون تأخیر پیمان ایران و شوروی در مجلس شورای ملی عامل جدید بود برای فشار آوردن بر بلشویک ها. اما ایرانی ها گفت وگو با روستاین را شروع کردند و در پی آن بودند که برخی شرایط و مفاد پیمان که دستیابی به آنها به زمان نیاز داشت، را به نفع خود تغییر دهند. بنابراین تصویب پیمان به هر طریق ممکن به تعویق افتاد و سرانجام در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۱ / ۲۵ آذر ۱۳۰۰ به تصویب رسید.

در گیلان کماکان بلا تکلیفی حکفرما بود و خط سیر تحولات سیاسی از یک افراط به یک تفرط دیگر در نوسان بود. قبلاً ذکر شد که در ۱۰ آوریل / ۲۱ فروردین اورژنیکیدزه از جانب مسکو، رسماً خواستار انحلال جمهوری و شوروی در گیلان شد، اما این حادثه روی نداد. در دومین هفته آوریل / اواخر فروردین، اولین دستور تخلیه سربازان رسید، اما بزودی لغو شد، (۱۴۰) و در عین حال درد ۷ مه / ۱۷ اردیبهشت دستور جدیدی از فرمانده کل ارتش یازدهم در رابطه انحلال ارتش سرخ ایران و ایجاد یک بریکاد تفنگداران مرزی که همانند سابق تحت فرماندهی گیکالو باقی می ماند، رسید. (۱۴۱) در واقع همه چیز به لغو عنوان آشکار شوروی ختم شد. بلشویک ها مدت ها در مورد راه های جایگزین درنگ داشتند: آیا سربازان را از گیلان خارج کنند یا نه؟ تلاش های ایرانیان برای بهبود مفاد پیمان (امضا شده، اما تصویب نشده) به نفع خود، آنها را وادار کرد تا ناخواسته پاسخ منفی بدهند. برعکس، شرایط و مفاد پیمان که از طرف شوروی نه تنها امضا بلکه تصویب نیز شده بود، یک پاسخ مثبت می طلبد.

در ۱۷ مه ۱۹۲۱ / ۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۰، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه با شرکت لنین، استالین، مولوتوف و غیره پس از شنیدن « پیشنهاد اورژنیکیدزه در مرد ایران»، کمیسونی را (با عضویت س. کامنوف. اورژنیکیدزه و چیچرین) منصوب کرد که « وظیفه داشت همان شب از یک

دیدگاه سیاسی، دیپلماتیک و استراتژیک مسئله امکان عقب نشینی فوری سربازان از انزلی و رشت و نیز تضمین های لازم برای اطمینان از نا توانی انگلستان در اشغال این مناطق را مورد بررسی قرار دهد.» (۱۴۲) معلوم بود، که از نظر سیاسی، مسئله خروج سربازان از گیلان حتی سه ماه پس از امضای پیمان ایران و شوروی به هیچ وجه حل و فصل نشده است. برای بررسی این مشکل به یک اجلاس پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه نیاز بود. این اجلاس روز بعد، در ۱۸ مه / ۲۸ اردیبهشت تشکیل شد و تصمیم گرفت «تا دستور کمیسیون در رابطه با خروج سربازان ما از ایران را تأیید کند.» (۱۴۳) خوب سرانجام چه تصمیم گرفته شد؟ عقب نشینی یا نه، و اگر آری در چه محدوده زمانی؟ تصمیم به گونه ای اتخاذ شد که راه ابتکار رهبری محلی را باز می گذاشت، و این رهبری بر همین اساس به نفع خود از استفاده کرد. همراه این چکیده صورت جلسه پلنوم که امضای مولوتوف، منشی کمیته مرکزی، و قهر، و مهر گرد کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه را داشت، صفحه کوچک متن تایپ شده بدون هرگونه عنوان یا امضایی ضمیمه شده بود که به تمامی سئوالاتی که در ۱۷ مه / ۲۷ اردیبهشت دفتر سیاسی مطرح کرده بود پاسخ می داد و بنابراین دستور کار کمیسیونی را که همان لحظه توسط همان دفتر سیاسی تأسیس شده بود مشخص می کرد.

در این سند اشاره آمده بود که «از نظر سیاسی عقب نشینی نیروهای اشغالگرما از انزلی [و رشت] ضروری است.» توجه کنید که از آغاز حضور نیروهای ارتش سرخ در ایران این نخستین بار بود که یک سند رسمی، و البته محرمانه، شوروی آنها را نیروهای اشغالگر می خواند. اجازه دهید به بررسی این نکته پردازیم که چرا تخلیه سربازان ضروری تشخیص داده شد. پاسخ متقاعد کننده بود. نخست اینکه، «چون نیروهای اشغالگر در انزلی و رشت [که بیشتر از آذربایجانی ها و ایرانی ها تشکیل می شدند] در معرض از هم پاشیدگی کامل بوده و برای نبرد مناسب نیستند حضور مداوم آنها در آنجا تضمینی علیه هجوم انگلستان نیست.» دوم، به این خاطر که «بیرون آمدن و احدهای ما از ایران

تمامی نارضاییتی توده ای مردم علیه خارجی ها را منحصرراً متوجه انگلستان ساخته و موقعیت آنها را در ایران بسیار مشکل تر خواهد کرد.» سوم، بدون تخلیه واحدهای شوروی «خلاص شدن از دست گروههای احسان الله خان و دیگران که خود را به نیروهای ما چسبانده اند و باید بر طبق پیمان، منحل شوند برای غیرممکن خواهد بود.» لازم به ذکر است که احسان الله خان سزاوار رفتار بهتری بود، چون او پس از حذف کوچک خان از صحنه پوشش اصلی مداخله شوروی بود و وفادار ترین مجری اراده رهبران شوروی، به ویژه اورژنیکیدزه، احتمالاً نویسنده اصلی آن سند محسوب می شد.

در این مصوبه کمیسیون پرسش های صرفاً نظامی مربوط به تلاش احتمالی نیروهای اشغالگرانگلیسی برای تصرف انزلی در صورت رفتن سربازان شوروی را نیز مورد بررسی قرار می داد. نتیجه گیری اصلی این بخش از سند را می توان در این نظر خلاصه کرد که تخلیه واحدهای ارتش سرخ از گیلان وسیله بسیار مؤثرتری برای مخالف با انگلستان بود تا آوردن نیروهای تازه نفس شوروی به انزلی. با این همه، این تذکر در سند دیده می شود که در صورت لزوم گسترش دامنه مداخله را نیز می توان مد نظر قرار داد. موقعیت برتر شوروی در دریای خزر و نزدیک بودن به باکو این کار را ممکن می ساخت. (۱۴۴) تخلیه سربازان شوروی از گیلان، نه به فوریت بلکه از اواسط ژوئیه / اواخر خرداد آغاز شد، و در طول ژوئیه / تیر و مرداد ادامه یافت و احتمالاً در [سپتامبر] ۱۹۲۱ / مهر ۱۳۰۰ خاتمه یافت. به طور کلی می توان گفت که در آن لحظه وضع جالبی به وجود آمده بود. طرف شوروی تا حد امکان تخلیه سربازان را طولانی میکرد، و طرف ایرانی نیز تصویب پیمان ایران و شوروی را به تعویق می انداخت. به این طریق هر دو طرف قصد داشتند اختلاف مربوط به فصل سیزدهم پیمان را، که به موجب آن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی امتیازات نفت و ماهیگیری در شمال ایران را حفظ کرد، به نفع خود حل کند. تهران خواستار حذف آن ماده، و روتشتاین خواستار حفظ آن بود. اختلاف مدت ها به طول انجامید. چپچیرین به تاریخ ۷

دسامبر ۱۹۲۱ / ۱۶ آذر ۱۳۰۰ به روتشتاین تلگرام زد: « باید توجه داشت که عزیمت نیروهای ما از ایران براساس یک پیمان صورت می گیرد، و اگر این پیمان، بی اعتبار شود تعهد ما به خروج سربازان نیز همین گونه می شود (یعنی این نیروها هنوز در ایران باقی می مانند - م . پ). وی تلگرام خود را این گونه پایان داد: « قاطع باش.» (۱۴۵)

با این همه، شوروی ها ناچار شدند دست از نفت بکشند، اما نبرد « سرسختانه» بر سر امتیاز ماهیگیری لیا نازوف ادامه یافت. قبل از آن در ۱۴ ژوئیه / ۲۳ تیر، چیچرین به روتشتاین تلگراف زد که: « این مسئله آن قدر برای ما اهمیت دارد که می توان به هر اقدام قطعی متوسل شد.» (۱۴۶) سرانجام، مالکیت شوروی بر امتیاز ماهیگیری تأمین شد. (۱۴۷) همان گونه که قبلاً اشاره شد، مجلس [ایران] سرانجام در ۱۵ دسامبر / ۲۴ آذر پیمان را تصویب کرد. تا جایی که به انگلیسی ها مربوط است، آنها نیروهای خود را در ابتدای ژوئن / نیمه خرداد از ایران خارج کرده و سبب شده بودند که نا رضایتی ساکنان محلی متوجه ارتش سرخ شود. (۱۴۸)

اما مهمترین نکته قابل ذکر است که اورژنیکیدزه و گیکالو با استفاده از برخی ابهامات مربوط به قاعده خروج سربازان که از سوی پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه وضع شده بود، در «آخرین لحظات» یک بار دیگر تلاش کردند تا با به حرکت در آوردن ناگهانی نیروهای تحت فرماندهی احسان الله خان تهران را فتح کنند. با این کار، آنها امیدوار بودند تلفات عظیم و پول های تلف شده در این دوره دوازده ماهه مداخله به نام شوروی گردانی ایران و ایجاد جبهه شرقی انقلاب جهانی را توجیه کنند. بعدها، پس از شکست کامل آن عملیات، احسان الله خان خطاب به دیو. گوپنر (D. Yu. Gopner) (۱۴۹) سیاستمدار شوروی گفت که « او کاملاً از حساس بودن آخرین عملیات آگاه بود» (عملیاتی که در استان مازندران در جهت تهران صورت گرفت)، اما او « با انجام این کار دستورات رفیق اورژنیکیدزه را اجرا کرد.» (۱۵۰)

چیچرین نیز ضمن اشاره به سایر منابع مدعی است که نریمانوف و

اورژنیکیدزه از انقلابیون گیلان «سرسختانه حمایت کردند»، و حتی اورژنیکیدزه «آنها را به سوی تهران به راه انداخت» آن هم درست در زمانی که مسکو خواستار کنار گذاشتن چنین کارهایی بود. چیچرین بر دورویی هر دوی آنان تأکید کرد، زیرا زمانی که در مسکو بودند، وانمود کرده بودند که هیچ نقشی در این نوع عملیات ندارند. (۱۵۱) همان طور که در بالا ذکر شد، اندیشه پیشروی به سوی تهران قبلاً در مارس ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹ / فروردین ۱۳۰۰) توسط گیکالو مطرح شد و سپس از سوی اورژنیکیدزه مورد حمایت قرار گرفت؛ در اوایل مه / اردیبهشت ۱۳۰۰ او این طرح را به احسان الله خان پیشنهاد کرد تا فرماندهی پیشروی آینده، از قلمرو استان مازندران به سوی تهران را به عهده گیرد. این پیشنهاد با کمال میل مورد استقبال احسان الله خان قرار گرفت، چون تحقیر ناشی از واگذاری ریاست کمیته انقلابی پس از توافق ۶ مه / ۹ فروردین را به کوچک خان جبران می کرد. ذکر این نکته نیز لازم است که اورژنیکیدزه غیر از احسان الله کسی را نداشت که به او روی کند، چون کمیته انقلابی جدید التأسیس پس از ۶ مه بر اصل تقبیح جریان سوسیالیستی و مداخله شوروی در امور داخلی خود و نیز عقب نشینی بی قید و شرط واحدهای ارتش سرخ از گیلان تکیه می کرد. در اواخر مه ۱۹۲۱ / اوایل خرداد ۱۳۰۰، احسان الله خان با کمک گیکالو و کاملاً مستقل از کمیته انقلابی، یک نیروی ۳۰۰۰ نفری پیاده و سوار نظام مجهز به دو توپ کالیبر سه اینچی در منطقه لاهیجان ایجاد کرده بود. بنیاد این نیرو را واحدهای داوطلب شوروی تشکیل می دادند که یک واحد بزرگ مسلسل و اسکادران سواره نظام نیز در بر داشت. احتمالاً ادعا می شد که همه این ها از ارتش سرخ ایران که به تازگی منحل شده گریخته اند و این باعث می شد تا مسکو از مسئولیت «سریچی» آنها از فرامین خود آسوده شود. اسیمرنوف، یلیسیف، دوبلینسکی، شاختاخیتسکی و سایر فرماندهان شوروی ارتش سرخ سابق ایران، فرماندهی واحدهای مجزای آن را به عهده گرفتند. (۱۵۲) در اول ژوئن / ۱۱ خرداد گیکالو به اورژنیکیدزه و نریمانوف تلگراف زد که حرکت سربازان به سوی تهران از

طرق استان مازندران آغاز شده است و افراد احسان الله خان در منطقه لاهیجان «به سوی قزاق ها در حال پیشروی هستند.» او در پایان اضافه کرد که: «هیچ راه ممکن وجود ندارد که بتوانم مانع اقدامات آنها شوم.» (۱۵۳) این مکاتبه عجیب میان دو شخصی که مسئولیت تخلیه سربازان شوروی را عهده داشتند، ممکن است یک هدف در برداشته باشد، و آن توجه خود در برابر مسکو، و ایجاد اسنادی دال بر عدم مداخله آنها در عملیات مازندران، یعنی عملیاتی که خود آن را سازماندهی کرده بودند و سربازان شوروی در آن شرکت داشتند.

موضوع زیرانکار ناپذیر بودن این نتیجه گیری را تأیید می کنند: در ۱۵ و ۱۶ ژوئن / ۲۵ و ۲۶ خرداد اجلاسی با شرکت اورژنیکیدزه، رئیس جبهه قفقاز کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، نریمانوف عضو جبهه قفقاز گیکالو فرمانده وقت بریکاد مختلط مرزی که به جای ارتش سرخ ایران تشکیل شده بود، و میرصالح مظفر زاده و میرزا مخامندی [؟] (۱۵۴) نمایندگان میرزا کوچک خان در باکو تشکیل شد. در این اجلاس تصمیم گرفته شد که سلاح های واحدی در حال تخلیه از گیلان را که در آستانه خلع سلاح قرار داشتند، به انقلابیون گیلان، و بیش از همه به سربازان احسان الله خان بدهند. اکنون گیکالو تدارک جبهه مازندران را با همه وسایل مورد نیاز، و حتی نیروهای ذخیره شروع کرده بود. در پایان ژوئن / اوایل تیرماه، به وسیله یک کشتی بخار ۳۰۰ نفر از ابوالجمعی ارتش سرخ را همراه با مسلسل و تجهیزات به شهبوار که در ۱۴ ژوئن / ۲۴ خرداد به تصرف احسان الله خان در آمده بود، اعزام کرد؛ سپس یک واحد توپخانه کوهستانی با توپ و گلوله به همان مکان فرستاده شد. (۱۵۵) گیکالو، که احتمالاً پروای گستاخی در برابر مسکو در دل نداشت، پس از جلسه باکو دستوری را خطاب به سربازان شوروی، که بخشی از آن ها هنوز در رشت و انزلی حضور داشتند، صادر کرد و اعلام داشت اشخاصی که به نیروهای احسان الله بپیوندند از این به بعد فراری محسوب نخواهند شد. (۱۵۶)

در ضمن، نیروهای اعزامی احسان الله خان که با هیچ مقاومت شدیدی رو به رو نشده بودند به پیشروی ادامه می دادند. این موفقیت های اولیه سربازان وی، که مواضع مهمی را در ساحل دریای خزر در مازندران فتح کرده بودند، ظاهراً نه تنها توسط خود احسان الله خان [بلکه توسط دیگران - م] نیز اساسی و غیرقابل برگشت قلمداد شد. به هر جهت در ۱۳ ژوئیه / ۲۲ تیرپس از یک ماه تأخیر روزنامه ایزوستیا چاپ مسکو شرح پرآب و تابی از اقدامات نظامی و سیاسی نیروهای اعزامی او در نیمه اول ژوئن / اواسط خرداد را منتشر کرد. خلاصه عملیات ازپس راندن واحدهای قزاق شاه توسط شرکت کنندگان در نبرد- «سربازان روسی»- در اطراف رودسرخن می گفت- متن تلگرامی از احسان الله خان به نریمانوف رئیس شورای کمیسرهای خلق آذربایجان نیز ذکر شد که در آن احسان الله خان از جمهوری های شوروی و کمینترن خواسته بود به مردم مازندران که «علیه حکومت شاه به پا خاسته اند» کمک کنند. (۱۵۷)

چیچرین، که آن زمان از کردار اورژنیکیدزه، نریمانوف و گیکالو آگاه نبود، با فرستادن نامه ای به دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه، فوراً به انتشار سندی که به نوشته او از احسان الله خان رسیده بود واکنش نشان داد. چیچرین اشاره کرد که «ما هیچ رابطه ای با او نداریم و حمایت خود را [از او] قطع کرده ایم» اما از سند منتشر شده «می توان استنتاج کرد که در عمل به کمک به احسان الله و کوچک و شورشیان آنها علیه حکومت ایران ادامه می دهیم.» نویسنده سپس می گوید انتشار آن سند «درست در همان لحظه ای صورت می گیرد که ... نیروهای به اصطلاح داو طلب با برخی از کشتی ها به بنادر ایران برده می شوند.» تا از شورشیان حمایت کنند. آن گاه چیچرین به دفتر سیاسی اطلاع داد که سفیر ایران طی یک یادداشت اعتراضیه ویژه، توجه وی را به این تقارن شگفت معطوف ساخته و تذکر داده است که «به نظر می رسد که پیمان ایران و شوروی برای آذربایجان یک نامه مرده [سند بی اعتبار - م] است.»

قبلاً ملاحظه کرده ایم که اظهارات سفیر کاملاً موجه بود. چیچرین، به نوبه خود، به دفتر سیاسی توصیه کرد که به باکو پیشنهاد کنند تا « بیانیه ای در ایزوستیا به چاپ برساند مبنی بر اینکه سند منتشر شده ۱۳ ژوئیه / ۲۶ تیر به خطا چنین می رساند که حکومت آذربایجان از احسان الله خان حمایت می کند. اما در واقع، آذربایجان از او حمایت نمی کند و هیچ رابطه ای با او ندارد.» متن این بیانیه، که به کلی عاری از حقیقت بود، به رأی اعضای دفتر سیاسی گذاشته شد. درحاشیه نامه چیچرین این خطوط دست نوشته را می خوانیم: من طرفدار پیشنهاد چیچرین هستم. لنین» سپس می خوانیم « من به پیشنهاد چیچرین رأی می دهم . گ. زینوویف.» امضای بعدی ناخواناست و پس از آن امضای تروتسکی و کاراخان به چشم می خورد. (۱۵۸)

به نظر می رسد که علت نگرانی زیاد چیچرین و پس از او دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه از این بود که دعاوی بلشویکی مبنی بر عدم مداخله مسکو در ایران به دلیل بازگشت واحدهای ارتش سرخ به روسیه اندکی پس از پایان عملیات انزلی، یعنی در اواسط ژوئن ۱۹۲۰ او آخر خرداد فاش شده است. فرض بر این بود که سربازان آذربایجان شوروی هستند که از پیروزی ازالگوی روسیه خود داری کرده و در گیلان مانده اند. (۱۵۹)

معنی این بازی بی ارزش استقلال باکو مدت ها قبل برای تهران روشن شده بود، و اکنون سفیر ایران برای دلخوشی چیچرین، آذربایجان، نه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، را به خود داری از بیرون کشیدن سربازان و بی احترامی به پیمان ایران و شوروی متهم می کرد. اما در این مورد، رهبری باکو واقعاً با حمایت از عملیات احسان الله خان در مخالفت با پیمان عمل می کرد، هر چند که این کار را مشترکاً با همکاری اورژنیکیدزه نماینده مرکز انجام می داد. بنابراین، دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه شوروی با تکرار مجدد بیانیه مربوط به بی گناهی مسکو در مداخله، در واقع با دستور دادن به رهبران باکو برای امضای یک انکار نامه جعی از جانب خود در ایزوستیا، آنها را مهار کرد.

حال به وضعیت افراد احسان الله خان برگردیم، که هنوز با موفقیت از طریق استان مازندران به پیشروی ادامه می دادند. در پایان هفته دوم ژوئن. اوایل تیرماه، نیروی تحت فرمان احسان الله خان، که تماس خود را با نیروهای پلیسیف و اسمیرنوف از دست داده بود، دست به پیشروی زد و «دلیرو ارتفاعات کوهستانی را که از آنجا راه به سوی دشت تهران و تهران بازبود، به اشغال خود در آورد.» پایتخت تنها کیلومتر از این نقطه فاصله داشت. با این همه به دلیل فقدان شناسایی جدی، احسان الله خان نتوانست ظهور ناگهانی نیروهای دشمن را به موقع ردیابی کند. نیروهای ۲۰۰۰ نفری قزاق به واحد پلیسیف که عقب مانده بود یورش برده و آن را وادار به عقب نشینی کرد؛ در ضمن به گروه اسمیرنوف نیز اجازه نداد به کمک آنها بیاید. احسان الله خان که خود را در انزوای کامل می دید، نتوانست از این موقعیت که روی هم رفته چندان دشوار هم نبود راه فرار پیدا کند. او عدم توفیق پلیسیف و لسمیرنوف را «خیانت روس ها» دانست، از سر وحشت و پریشانی تمام عملیات را شکست خورده اعلام کرد و در ۲۴ ژوئیه (۲ مرداد) یک عقب نشینی طولانی را آغاز کرد تا به لاهیجان رسید و در آنجا توقف کرد. (۱۶۰)

بدین ترتیب تلاش مستقل اورژانسی، نریمانوف و گیکالو برای تغییر جریان حوادث، توقف تخلیه نیروهای روسی و اطمینان از پیروزی مداخله در هیأت نیروهای انقلابی ایرانی به پایان خود رسید. کمیته انقلابی کوچک خان با عملیات مازندران مخالف بود زیرا اعتقاد داشت که برای تسخیر تهران به حداقل دو لشکر مجهز کامل (یعنی ۲۰,۰۰۰ سرباز) که در دسترس نبود، نیاز بود. بنابراین، در حوالی ۸ ژوئن / ۱۸ خرداد از احسان الله خان خواست به رشت بازگردد، اما او از این کار امتناع کرد. بر این اساس در ۳۰ ژوئیه / (۸ مرداد) پس از شکست عملیات، کمیته انقلابی احسان الله خان را از عضویت خود برکنار کرد. (۱۶۱)

پس از شکست عملیات مازندران، دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه سرانجام به شکست مداخله در ایران کاملاً پی برد و برای اولین بار اقدامات

قطعی برای پایان دادن تلاش های خودسرانه مقامات گوناگون در باکو، از جمله دفتر قفقاز کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه در ادامه مداخله نظامی امور ایران به عمل آورد. در سوم اکتبر ۱۹۲۱ / ۱۱ مهر ۱۳۰۰، دفتر سیاسی حزب در جلسه ای با شرکت لنین، تروتسکی، استالین، مولوتوف و سایرین، و با حضور اورژنیکیدزه، چیچرین، رادک و دیگران، تصمیم گرفت تا: « رفیق کیروف را مسئول [امر] نظارت ویژه بر اجرای صحیح تصمیم کند... از کوچک خان و عناصر نظیر او حمایت نکند، و به ویژه اطمینان حاصل کند که هیچ گونه قاچاق اسلحه و سایر اقلام نظامی [به ایران] صورت نمی گیرد. رفیق کیروف را شخصاً مسئول نظارت دقیق و مؤثر [این امر کند - م] واز او بخواهد تا در مورد این مسئله گزارش های ماهانه ارائه دهد.» (۱۶۲)

جنبش دیر پای رهایی بخش گیلان که از آغاز جنگ اول شروع شد و از ۱۹۱۸ با انگلستان و شاه می جنگید، به پایان خود رسید. جنبش با خود داری از تبدیل شدن به یک پدیده تحت پوشش مداخله شوروی در ۶ مه ۱۹۲۱ / ۲۹ فروردین ۱۳۰۰، خود را از حمایت مادی روس ها محروم کرد، چون بلشویک ها خواستار شوروی کردن ایران بودند و نه فقط رها ساختن آن از اقتدار شاه و انگلستان. موقعیت مالی کمیته انقلابی نیز وخیم شد. گروه وسیع تجار و زمیندارانی که قبلاً از کوچک خان حمایت می کردند، مدت ها پیش گیلان را ترک کرده بودند، و آن دسته عناصر خرده بورژوازی که باقی ماندند به اندازه کافی ثروتمند نبودند تا از او حمایت مالی کنند. مردم بیش از پیش از انقلابیون رو گردان می شدند. آنها از جا و خوراک دادن به مداخله گران و مقامات شورشی و خشونت آنها خسته شده و اعتقاد خود به امکان مبارزه انقلابی طاقت فرسا و بی ثمر را از دست داده بودند.

در یک چنین اوضاع و احوالی بود که میان رهبران گیلان شکافی افتاد که به نبردی خونین تبدیل و به نابودی حقیقی یاسیاسی تمام پیش کسوتان این بازی منجر شد. به عبارت صحیح تر، این فرایند غم انگیز با عزیمت احسان الله خان به قصد عملیات مازندران و اخراج علنی او از کمیته انقلابی در ۳۰ ژوئیه / ۸

مرداد آغاز شد.

کوچک خان می بایست بذر کودتای ضد کمونیستی را در گیلان در اوایل اوت ۱۹۲۱ / اوایل شهریور ۱۳۰۰ کاشته باشد. او به دلایلی متعدد از این مسئله هراس داشت که کمونیست ها یک بار دیگر، همانند ژوئیه ۱۹۲۰ / مرداد ۱۲۹۹، برخلاف نظر وی برای کسب مواضع فرماندهی در گیلان، تلاش کنند. او در صدد بود تا از دست حیدرخان، که به برجسته ترین چهره جمهوری گیلان پس از ۶ مه / ۲۹ فروردین تبدیل شده بود، و سایر کمونیست هایی که همچنان مقام های مهم حکومتی را در نهادهای مرکزی و محلی اش داشتند، خلاص شود. او همچنین قصد داشت خالو قربان کمیسر خلق در امور نظامی را که قبلاً فرمانده کم رتبه یک نیروی اعزامی گرد بود اما مشارکت فعال در کودتای ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ / ۹ مرداد ۱۲۹۹ داشت، و سرانجام سرخوش کمیسر خلق در امور قضایی را که حامی حیدرخان و خالو قربان بود، از میان بردارد.

خیزش مسلحانه طرفداران کوچک خان همزمان در صبح ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ / ۷ مهر ۱۳۰۰ در سه محل آغاز شد. در رشت، کمیته محلی حزب کمونیست درهم کوبیده شد. دبیر و برخی از کارگزاران دیگر کشته شدند و کریم خان رئیس ستاد خالو قربان مجروح شد؛ در انزلی زد و خورد کوتاه بود با مجروح شدن یکی از حامیان خالو قربان، و محمد خان حاکم بندر پایان یافت؛ در جنگل (ملاسرا) ساختمان محل اجلاس حکومت در همان ساعات محاصره به توسط جنگجویان کوچک خان به آتش کشیده شد. حیدر خان، سر خوش و خالو قربان که با عجله از خانه در حال اشتغال به بیرون می آمدند، راه فرار در پیش گرفتند. اما حیدرخان دستگیر، در عرض چند روز کشته شد، سرخوش دستگیر شد و تنها خالو قربان توانست فرار کند. او صبح روز بعد به رشت آمد و در رأس نیروهای اعزامی خود که آنجا مانده بودند، مبارزه مسلحانه با کوچک خان را آغاز کرد. (۱۶۳) جنگ میان آنها بر رشت با موفقیت گاه به گاه یکی از دو طرف ادامه یافت. در ۲۱ اکتبر / ۲۹ مهر خالو قربان به نیروهای شاه پیوست و از رضا خان وزیر جنگ مقام سرهنگی گرفت و به اتفاق واحدهای قزاق در ۱۳

اکتبر / ۲۱ مهر وارد رشت شد. نبردها با سربازان کوچک خان شدید و طولانی شد. اما کوچک خان از شکست در عملیات ۲۳ - ۲۱ اکتبر / ۲۹ مهر تا آبان به همراه گروه کوچکی از حامیان خود به کوهستان گریخت و سرانجام در آنجا توسط نیروهای مخالف خود از پای درآمد. در اوایل نوامبر. اواسط آبان، جسدیخ زده کوچک خان را پیدا کردند و سراو را به تهران آوردند. (۱۶۴)

در ۷ نوامبر / ۱۶ آبان نیروهای دولتی وارد انزلی شدند. در همان روز احسان الله خان با یک کشتی بخار شوروی به باکو وارد شد. در ۹ نوامبر / ۱۸ آبان، استان گیلان در اختیار حکومت شاه درآمد.

بدین ترتیب، مبارزه ضد امپریالیستی و ضد شاه در گیلان، که در ۱۹۱۴ شروع شده بود، در نوامبر ۱۹۲۱ / آبان ۱۳۰۰ به نحو غم انگیزی به پایان راه دشوار خود رسید. تحول طبیعی این مبارزه به نحو خشونت باری مخدوش شد و در نتیجه مداخله مسلحانه ارتش سرخ به شد تضعیف شد. مداخله شوروی که در لباس کمک به جنبش رهایی بخشی ملی کوچک خان صورت گرفت، در واقع به عملیاتی برای سرکوب و تحمیل قهری یک نظام سوسیالیستی به شیوه شوروی بر مردم تبدیل شد. اما تلاش نظامی لینینیست ها برای شوروی کردن ایران، سکان قدرت قراردادن کمونیست های ایران و بدین ترتیب بازکردن راه برای انقلاب جهانی در شرق، عقیم ماند شکست مذکور کلمات پیشگویانه لنین را که می گفت «کمونیسم نباید به شیوه ای خشونت بار معرفی شود» (۱۶۵) در مورد تأیید قرارداد وبر عکس بطلان اظهار نظر دیگر او را به اثبات رساند که می گفت «مسائل بزرگ زندگی خلق را باید تنها از طریق زور حل کرد» (۱۶۶).

نتیجه گیری

بدین تیب، ملاحظه می شود که آرشیوهای شوروی سه روایت متفاوت به ما عرضه می کنند. این روایات از نظر اهمیت، طرح و موقعیت و طول زمان با هم متفاوت اند اما در اساس، معنی و شیوه خشونت اعمال شده یا طراحی شده به هم شباهت دارند. همه آنها بیانگر پیاداری ایمان بلشویک ها به ضرورت،

امکان و اجتناب ناپذیری انقلاب سوسیالیستی جهانی و اراده شکست ناپذیر آن بر ای انجام آن به هر قیمتی، از جمله به قیمت جان فرزندان بی شمار مردم روسیه می باشند. قربانیان آنها به واقع بی شمار بودند و شاید دلیل بود که من نتوانستم در میان هزاران صفحه از پرونده های ارشیوی مربوط به «انقلاب» گیلان حتی یک یادداشت یا گزارش عملیاتی پیدا کنم که ارقام خاص تلفات، مجروحان یا گمشدگان واحدهای به اصطلاح ارتش سرخ ایران را ذکر کرده باشد؟

به طور کلی در طول بررسی آرشیوهای موضوع گیلان و درک این نکته از آن زمان که انقلاب گیلان» نام دیگر مداخله مسلحانه شوروی در شما غربی ایران بود، همیشه در تعجب بودم که آیا درست است که در میان افراد با هوش و زیرک- خبرنگاران، فرستادگان کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، و شورای تبلیغات و عمل، و نیز رده های گوناگون نظامی، و سرانجام در میان مأموران کمینترن، حتی یک نفر هم وجود نداشت که محرمانه ووبه تفصیل تحولات گیلان را به دقت بررسی کند و آشکارا و صریحاً آن را مداخله بنامد؟ چنین افرادی وجود داشتند (ونان و اظهارات آنها در این کتاب ذکر شده است) و آنها در مکاتبات مخفی خود حتی جرأت کردند در مورد امپریالیسم شوروی در ایران و غیره بنویسند، اما اصطلاح «مداخله» ذکر نشد.

با وجود این، سرانجام، در میان آخرین گزارشات به گزارش و اوسترووسکی، فرستاده کمینترن به گیلان، بر خوردم که در آن یک تعریف دقیق از آنچه را که در ایران می گذشت پیدا کردم. فکر می کنم ذکر چند فقره مهم از بازتاب های اندیشه و اوسترووسکی در مورد ترازنامه صدور انقلاب شوروی به ایران، برای خواننده نیز جالب باشد.

در سپتامبر و اکتبر ۱۹۲۱ / شهریور و مهر ۱۳۰۰، هنگامی که شکست فضاحت بار قریب الوقوع «انقلاب گیلان» کاملاً آشکار بود، او به ویژه نوشت که «کمونیسم به شکلهای زشتی که در اثر مداخله شوروی مخدوش شد به ایران [و بدین وسیله به شرق به عنوان یک کل] آورده شد، و به همین دلیل بود که

مورد پذیرش قرار نگرفت و « تلاش روسیه انقلابی برای ایجاد یک دولت جدید وابسته به سیستم شوروی در ایران، از طریق مداخله، با موفقیت قرین نشد.» اوسترووسکی در ادامه نوشت: « شکست مداخله روسیه در ایران تأثیر معکوس بر جنبش انقلابی آن گذاشت.. [چون] توده های وسیع مردم را از انقلاب بیزار کرد.» و سرانجام: « نیروهای انقلابی بومی .. قادر نبودند از مداخله مابه نفع خود بهره برداری کنند.. و اقدامات فرمانده نظامی ما صرفاً ارتش سرخ را در موقعیت دشواری قرار داد و حیثیت فرمانده نظامی ما صرفاً ارتش سرخ را در موقعیت دشواری قرار داد و حیثیت سیاسی ما را در شرق به باد داد.» (۱۶۷)

حوادث گیلان این را نشان می دهد که سیاست های شوروی در ایران (و نه تنها در آنجا، بلکه در بخارا و خیوه نیز)، به تقلید از الگوی پراپراژنسکی انجام گرفت که، همان طور که می دانیم، معتقد بود: پرتاریای پیروزمند باید در کشورهای عقب مانده نه از بورژوازی ملی- انقلابی که قیام مردم خود را رهبری میکند، بلکه تنها از اقلیت دارای ذهن کمونیستی حمایت کند، حتی اگر این اقلیت به کلی بی اهمیت باشد. و باید حمایت خود را از [این اقلیت-م] ادامه دهد تا قدرت را از اکثریت تحررهبری ناسیونالیست های بورژوا بگیرد.» (۱۶۸)

اگرچه، همان که قبلاً گفتیم، لنین به هنگام تهیه دست نویس اولیه نظریات خود در باره مسئله ملی و استعماری در دومین کنگره کمینترن صادقانه نسبت به این آراء پراپراژنسکی اعتراض کرد، ما به هنگامی که همین خط ایران دنبال میشد در قبال آن سکوت تأیید آمیزی اتخاذ کرد، و هنگامی که ارتش های جبهه ترکستان همین خط مشی را در بخاران به مرحله عا در آوردند، با توان تمام از آن حمایت کرد. (۲)

◀ توضیحات و مآخذ:

۱ - سایت تاریخ ایرانی : مجتبا پورمحسن «روابط کوچک جنگلی و شوروی به روایت اسناد محرمانه» - شنبه ۲۳ آذر ۱۳۹۲

۲ - موسی پرسیس «بلشویک‌ها و نهضت جنگل» - برگردان ، حمید احمدی - نشر شیرازه - ۱۳۷۹ - صص ۱۰۰ - ۱۴

پی‌نوشت‌ها :

«(۱) Rtskhidni, f. 122, op. 1, d. 261, 1. Without No.

(۲). RGVA, f.33988.op.2.d.119, 1.57.

(۳)

See Trotsky Papers , Vol.II, doc. No. 556(London – Paris, 1964), p.208.

(۴)

شورای تبلیغات بین‌المللی برای شرق در دسامبر ۱۹۱۹ برای انگیختن شورانقلابی در کشورهای مجاور آسیا - هند، افغانستان، ایران بخارا، شرق و غرب چین تأسیس شد.

(۵). RGVA, f.110, op.I, d.74, II320 – 321.

(۶) Ibid, f.7321, op.I, d.42, 1.1.

(۷)

Ibid, f.33988, op.2, d.242, II.36-37.

(۸)

Ibid., d. 119.II.68 -69

(۹)

RTsKHIDNI, f.5, op.1, d.2444, 1.3.

«(۱۰)

Ibid., f. 5, op.1, d.26119, 1.1.

See Dokumenty vnshnei politik SSSR, Vol.II (Moscow, 1958) pp. (۱۱)

537 - 538

- RTsKHIDNI, f.17, op. ,d. 100,11. 1.2. (۱۲)
 (۱۳)
 Dokumenty vnshnei politik SSSR, Vol.II (Moscow,1958) pp. .535 -
 537
 (۱۴)
 RTsKHIDNI, f.495, op.90, d.9, 1.15.
 Ibid., d. 49. 1.24. (۱۵)
 برای آگاهی از متن فارسی نامه که از لحاظ جزئیاتی چند با متن فوق تفاوت دارند بنگرید
 به فخرایی، سردار جنگل، ۱۳۶۲، ۳۲۰ م.
 Ibid., d. 48. 1.2 ob. (۱۶)
 Ibid., d. 15. 1.28. (۱۷)
 Ibid., d. 15.11. 1-2 . (۱۸)
 (۱۹) بنگرید به گزارش نماینده رسمی شوروی در گیلان ('Doklad o Persic') در:
 GRAF, f.5402, op 1, a, 156, I. 6.
 و پیام پیلایوف در : RTsKHIDNI, f.495, op 90, d, 15 , I. 6.
 (۲۰)،
 GRAF, f. 130, op 14, d, 473, I. 19.
 (۲۱)
 Dokumenty vnshnei politik SSSR, Vol.II (Moscow,1958) pp. .542 -
 543
 RGVa, f. 33988, op. 2., d, 256,11.209 - 210 (۲۲)
 (۲۳).
 See V. Murzakov, Persidskaya revolutsiya . Sobytiya mai- sentyabr`
 1920 Doklad Sovctu propagandy I deistviya . 4X. 1920` , in
 RTsKHIDI, f. 495, op. 90, d. 16 1.2 ob. Ibid., f. 2, op. 2, d. 361, 1.6.
 Ibid., f. 2, op. 2, d. 361 , 1.6 (۲۴)
 495 , op. 90, d. 49 , 1.6(۲۵)
 GRAF, f. 130, op. 4, d, 4643, I. 102. (۲۶)
 RTsKHIDNI, f. 17, op. 3, d, 83, I. 1.(۲۷)•
 Ibid., f. 562, op. 1, d. 21 ,11. 10- 11.(۲۸)

Ibid., 1.9 and 1.17. (۲۹)

Ibid., f. 17, op. 3, d. 83 ,1.1. (۳۰).

(۳۱)

Ibid., f. 562, op. 1, d. 21 ,1.11

Ibid., 1.17. (۳۲)

Ibid., 11.23-26.(۳۳)

(۳۴)

کارگارتلی در اواخر سال ۱۹۱۹ به خدمت حکومت مساواتی ها که حکومت جمهوری آذربایجان را در دست داشتند درآمد. وی پس از چیرگی شوروی برآن حدود(آوزریل ۱۹۲۰) «توسط بخش ویژه دستگیر و درآستانه اعدام قرارداشت» ولی یک نفر او را نجات داد و به فرماندهی قشون سرخ ایران منصوب شد.

(Ibid., f. 495, op. 90.d. 15, 1.40.)

Ibid., f. 2, op. 1, d. 24130 ,1.1. (۳۵) .

RGVa, f. 33988, op. 2., d. 256,1.209 (۳۶)

(۳۷)

RTsKHIDNI, f. 17, op 3, d, 86 , I. 3.

Ibid., f.562, op. 1, d, 21 , II. 23-24 (۳۸)

1 Ibid., 1.47. (۳۹).

(۴۰)

See M. Reza Gods, Iran v XX veke. Politicheskaya istoriya (Mscow, 1994), pp. 90- 91

(۴۱) سلطان زاده درفاصله سال های ۲۳ – ۱۹۲۰ عضو کمیته اجراییه کمینترن بود.

(۴۲) این اظهارنظره فقط بازتابی ازافسانه گرایشات سوسیالیستی میرزا کوچک خان را در خود دارد بلکه بیانگر رجاء واثق کاراخان به توانای راسکولنیکوف و اورژنیکیزه در متقاعد ساختن کوچک خان به لزوم شوروی گردانی نیزبود.

RTsKHIDNI, f. 506, op. 1, d, 21 , I. 17. (۴۳)

See 2-oi Kongress Kommunisticheskogo Internationaala, Senothet (۴۴)

(Petrograd, 1921), pp. 141, 143 .

RTsKHIDNI, f. 465, op. 90, d, 49 , I. 29. (۴۵).

RTsKHIDNI, f. 495, op. 90, d, 7 , I. 1. Ob. (۴۶)

(۴۷)

GRAF, f. 5402, op. 1, d, 519, I. 2.

Ibid. (۴۸)

RTsKHIDNI, f. 495, op. 90, d, 47, I. 130 (۴۹)

RTsKHIDNI, f. 495, op. 90, d, 15, II. 2. Ob.3 ob.; F., 562, op.1, (۵۰)

d.21, 1.26.

(۵۱).

Ibid., f.562, op. 1, d, 21, 1.26.

Ibid., f. 495, op. 90, d, 5, 1.1.(۵۲)

Ibid., d, 7, 1.4 ob. (۵۳)

(۵۴).

See Ye.S. Shipova – Tardova. Obzor deyatelnosti Iranskogo biuro`,

ibid., f. 64, op. 1, d. 20, 11. 19-20.

(۵۵) بنگرید به نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به کمیته مرکزی حزب کمونیست

روسیه (بلشویک) مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰. رونوشت به چیچرین. زینویف

Ibid., f.5, op. 2, d, 144, 1.4

(۵۶)

RtsKHIDNI, ., f.64, op. 1, d, 20, 1.21.

(۵۷) به هر حال در ۹ ژوئیه / ۲۲ شوال مدیوانی که از باکو به رشت رسیده بود، این آراء

را به همراه داشته و آن ها را به اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در گیلان

بودند تحول داد. بنگرید به :

Ibid., f.5, op. 2, d, 144, 1.4.

(۵۸)

See V. Murzakov. Persidskie revolutsiionnye sobytiya`, in GRAF, F, F,

5402, op.1, d. 41, 1. 14; ibid., d. 34, 1.7.

(۵۹)

RTsKHIDNI, f. 495, op. 90, d, 7, 1.1 ob.

(۶۰)

RTsKHIDNI, f.64, op. 1, d, 5, 122.

(۶۱)

Ibid., f. 495, op. 90, d, 5, 1.1

Ibid., f. 495, op. 90, d, 49, 1.16. (۶۲)

ibid., protocol zasdanyya politbiruo (۶۳) در مورد اختیارات مدیوانی بنگرید به

Tsk Pkp (B) of 29 VII. 1920 in RTsKHIDNI, f. 17, op. 3, d. 98, 1.1.

Ibid., d,20, 11.32-33. (۶۴)

(۶۵)

V. Murzakov, Doklad o. Persidskoia revolutsii; ibid., f. 495, op. 90. D.

16, 1. 13 ob.

Ibid.,f. 495,op. 90, d. 7. 1.4. (۶۶)

Ibid., d. 5. 1.3. (۶۷)

(۶۸)

RGVS f.110, op 1, d, 84, 1, 11.

(۶۹) برای آگاهی از پیام خانوکائوف به استالین بنگرید به :

RTsKHIDNI, f.495, op. 90, d, 7, 1, 4.

(۷۰)

بنگرید به تلگراف میکویان به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، رونوشت به چیچرین در

RTsKHIDNI, f. 64, , op. 1, d, 20, 1, 24; Murzakov, O persidskikh so bytiyakh s kontsa sentyabrya po 20 okyabrya 1920 g., in ibid., f. 495 .

op. 90, d. 16, 2-45

۷۱

[اعضای حکومت انقلابی عبارت بودند از احسان الله خان، سرکمیسر و کمیسر خارجه؛ خالو قربان، کمیسر جنگ، سید جعفر (محسنی) کمیسر فوآند عامه، حاج محمد جعفر کنگاوری

کمیسر فرهنگ، فخرایی، سردار جنگل ، ۱۳۶۲ ، ص ۲۷۲].م.

(۷۲)

Kommunist (Baku), 3 August 1920

(۷۳)

RGVS f.157, op 7, d, 43, 1, 8.

(۷۴)

RTsKHIDNI, f.495, op. 90, d, 43, 1, 8.

Ibid., d. 44, 1. 56. (۷۵)

(۷۶)

RGVS f.110, op 1, d, 84 , 1, 11.

(۷۷)

Dohlulnaya zapiska vtorogo Upolnomochennogo RVS 1 armü Turkfronta v Ghilanc G.P. Khvoshchevskogo`, in TsGASA, F 157 , F. 157, op. 8, d. 8, 1.21; V. Murzakov, Persidskie revolutsionnye sobytiya`, in GARF, f. 5402, op. 1, d. 41, 11.30,32

(۷۸)

RTsKHIDNI, f.85, op. 8, d, 23 , 1.277.

(۷۹)

RGVA, f. 157, op. 8, d, 8 , 11.21- 22.

(۸۰)

بنگرید به گزارش جی . اس. فرید لند (G.S.Fridland) به شورای انقلابی جنگ سپاه اول جبهه ترک ، در

RGVA, f. 110, op. 1, d, 84 , 11.

(۸۱)

RTsKHIDNI, f.495, op. 90, d, 15 , 1.32.

(۸۲)

Ibid., d. 17 , 11. 5-6; d. 49, 1.23.

(۸۳)

op. cit., RGVA, f. 110, op. 1, d, 84 , 11. : بنگرید به پاسخ فرید لند در :

(۸۴)

Ibida.

(۸۵)

RTsKHIDNI, f.495, op. 32, d, 1 , 44.

(۸۶)

V. Murzakov, Doklad II. Persidskaya revolutsiya (s kontsa sentyabrya po 20 oktyabrya 1920 g.) , Ibid., d.16, 11.46-47

(۸۷)

V. Murzakov, Doklad Sovetu propagandy I deystviya ot 20.XI. 1920 g., ibid., 1.71

(۸۸)

V. Murzakov, Doklad II . ibid., 11.42-43;

همچنین بنگرید به یادداشت وی خطاب به شورای تبلیغات و عمل، مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۲۰

. ibid., 1. 75.

(۸۹)

V. Murzakov, Doklad II ; ibid., 1. 46.

(۹۰).

See Doklad Sovetu... ot 20.XI. 1920 g., ibid., 1.71.

Ibid., F. 5, op. 1, d. 2113, 1. 9. (۹۱)

RTsKHIDNI, f.2, op. 2, d, 359 , 1.1. (۹۲)

برخلاف چیچرین، واکنش لنین که نامه مفصل مجاب کننده و صافانه کوچ خان را در مورد تحولات گیلان در چهارم اوت / ۱۹ ذیقعه دریافت کرده بود، و احتمالاً سریع آن را خوانده بود، آن بود که یک یادداشت مختصر مطرح کند: « درمورد ایران. ۱. به دفترسازمانی] کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه [

(۹۳) احتمالاً لنین فراموش کرده بود که م. پاولویچ ، با آن که با تحولات گیلان ارتباط نزدیکی داشت، عضو « کمیسیون امور ایران» نبود؛ کمیسیونی که کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در ۱۷ ژوئیه ۱۹۲۰ برپا کرد و کمیته در ۵ اوت از آن خواست که با توجه به آخرین نامه کوچک خان فعالیت هایش را تشدید کند. بنگرید به :

Ibid., F. 17, op. 2, d. 32, 1. .1, and 33, 1. 1.

(۹۴)

Ibid., d. 361, 1. 7.

(۹۵)

Ibid., F. 17, op.3, d. 101, 1. 1.

Ibid., F. 17, op. 3, d. 101, 1. 1. (۹۶)

(۹۷)

See `O rabort seretariata Kavbiuro TsK PKP (B) s 10.IX po 1.XII. 1920`, ibid., F64 , op. 1, d. 20, 1.69.

- RGVA, F.195, op.3 d. 1071, 1.34. (۹۸)
 RTsKHIDNI, F.64, op.1. d. 20, 1.47. (۹۹)
 (۱۰۰) از همان اوایل کار، از ۷ ژوئیه ۱۹۲۰ دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در اجلاسی که داشت تصمیم گرفت «رفیق سرژو» اورژنیکیدزه را مأمور سازماندهی کمکی بنماید که حزب ما به حکومت جدید ایران [کوچک خان] می کند.»
 (۱۰۱)
 Ibid., F. 17, op. 3, d. 103, 1.2.
 (۱۰۲)
 Ibid., F. 64, op. 1, d. 25, 1.129.
 (۱۰۳)
 RGVA, F. 33988, op.2, d. 201, 1.77.
 (۱۰۴)
 RTsKHIDNI, F. 17, op. 112, d. 64, 11.2, 68.
 (۱۰۵)
 Ibid., F. 5, op. 2, d. 208, 1. 1.
 (۱۰۶)
 See Rotshtein`s letter to Chicherin of 20 July, Ibid., F. 5, op. 1, d. 2153,
 1.1.
 (۱۰۷)
 [مشاور الممالک که پیش از انتصاب به سفارت فوق العاده مسکو سفارت ایران در استانبول را بر عهده داشت از طریق قفقاز به روسیه رفت، از این رو « ترکستان مزبور صحیح نیست.]
 (۱۰۸)
 RTsKHIDNI, F. 17, op. 2, d. 34, 1.1.
 (۱۰۹)
 RGVA, F. 33988, op.2, d. 151, 1.385.
 (۱۱۰)
 Ibid., d. 151, 1. 385
 (۱۱۱)

RGVA, F. 130, op. 4, d. 464, 1.81.

Ibid., II. 788-79 (۱۱۲)

(۱۱۳).

Ibid., 1.81.

(۱۱۴)

RGVA, F. 33988, op.2, d. 201, 1.80.

Ibid., 1. 78. (۱۱۵)

Ibid.,. (۱۱۶)

(۱۱۷)

Ibid., 1. 85

Ibid., 1. 86. (۱۱۸)

۱۱۹

RTsKHIDNI, f. 495, op. 90, d. 16 , 1. 51.

(۱۲۰)

Ibid., f. 17 , op. 2 d. 34, 1. 3.

(۱۲۱).

RTsKHIDNI, f. 2, op. 2, d. 451 , 1. 1.

(۱۲۲)

Ibid., f. 495 , op. 90 d. 5, 11. 7-9.

(۱۲۳)

Ibid., f. 495 , op. 90 d. 5, 11. 12, 14. .

(۱۲۴)

M.A. Persits, "O programmykhustanovkakh pervykh kommunistov Iran . Iyun` 1920 – sentayar ` 1921 ; Bor` ba = a sotsial` nyiprogressna Vostoke (Moscow, 1990), pp. 239 – 240

(۱۲۵)

Ibid., f. 2, op. 2, d. 451, 1.2.

(۱۲۶)

تهران نخستین بار در ۱۴ مه ۱۹۲۰ / ۲۵ شعبان ۱۳۳۸ در یادداشتی که توسط فرمانده کشتی روزا لکزامبورک به کمیساریای تسلیم شد، این پیشنهاد را مطرح کرد. برای بار دوم

این مطلب را طی یادداشت اعتراضی مفصلی که در اواخر ماه مه / اوایل رمضان از طریق راسکو لنینکوف به امور خارجه تسلیم کرد، خاطر نشان ساخت و برای نوبت سوم نیز در خلال مذاکرات سفیر ایران با ارژونیکیدزه - سرپرست دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در باکو
(۱۲۷)

RTsKHIDNI, f. 17, op. 3, d. 121, 1. 3.

(۱۲۸)

Ibid., f. 5, op. 2, d. 208, 11. 5-6.

(۱۲۹)

Ibid., f. 17, op. 3, d. 126, 1.1.

(۱۳۰).

See Dokumenty vneshnei politik SSSR, Vol. III) Moscow, 1959=, p. 492.

(۱۳۱)

Ibid., pp, 535, 538.

تخلیه ارتش سرخ از ایران وشکست دومین پیشروی نظامی به سوی تهران
ورود نیروهای شوروی به ایران بیش از دو روز به طول نیجامید، و این در حالی است که حتی اگر تأخیر حاصله در حرکت ناوگان ولگا - خزر از باکو را در مقام نقطه آغاز عملیات نیز حساب کنیم. درمقابل، تخلیه و احدهای ارتش سرخ، که از تاریخ امضای ایران و شوروی شروع شد، و این خروج .

(۱۳۲)

احسان الله خان در ۶ مه / ۱۶ اردیبهشت یعنی پس از آن که پس از توافق اتحادی که حاصل شد و در نتیجه آن کوچک خان از نو فرماندهی نهضت جنگل منجر شد که از این منصب برکنار شده بود.

RTsKHIDNI, f 5, op. 1, d. 2198. 1. 3. (۱۳۳)

(۱۳۴).

See Summary Information Bulletin NO. 4 of 14 December 1921,

Ibid., f. 544, op. 3, d. 77, 1. no NO.

- Ibid., f. 5, op. 1, d. 2198, 1. 11. (۱۳۵)
(۱۳۶).
- Ibid. , f. 562, op. 1, d. 21, 11. 1-3.
(۱۳۷)
- Ibid. , 1.9.
(۱۳۸)
- Ibid. , f. 544, op. 3, d. 63, 1.no. NO.
(۱۳۹).
- Ibid. , f. 495, op. 1, d. 481, 11. 23-23 ob. .
(۱۴۰)
- به نقل از یادداشت ۴ ژوئیه ۱۹۲۱ / بخش اطلاعات شورای تبلیغات و عمل
No. 41, Ibid. , f. 544, op. 30, d. 71, 1n. No.
(۱۴۱)
- Ibid. , f. 544, op. 1, d. 77, ` . no No.
(۱۴۲)
- Ibid. , f. 17, op. 3, d. 165, 1.2.
(۱۴۳)
- RGVA, f. 33988 op. 2, d. 403, 1.44.
(۱۴۴)
- Ibid., 1. 45.
(۱۴۵)
- RTsKHIDNI, f 5, op. 1, d. 2113. 126.
(۱۴۶)
- Ibid., 1.9.
(۱۴۷).
- See S,S. Sventitsky, Persia Ocherk ekonomiki I vneshnei torgovli (Moscow, 1925) pp. 98-99
(۱۴۸)
- RTsKHIDNI, f 5, op. 1, d. 2198. 1.
(۱۴۹)

د. یو. گوپنر (D. Yu. Gopner) سرپرست دایره روابط خارجی کمیساریای خلق برای امور خارجه روسیه شوروی در ترکستان بود. وی در اواخر سال ۱۹۲۱ با توافق روتشتاین به تهران رسید و بر ضد خط مشی فعالانه و مبنی بر عدم کمک به نهضت گیلان و انحلال آن سخن گفت.

(۱۵۰)

RTsKHIDNI, f 495, op. 90, d. 22. 1. 42.

(۱۵۱)

نامه چیچرین به رادیک مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۲۱ / Ibid., 1. 39.

(۱۵۲)

بنگرید به گزارش و. ا. استروفسکی Politicheskoe sostoyanie revolutsionnoi Persii k nachalu avgusta 1921 g., in RTsKHIDNI, f. 495, op. 90, d. 46, 11. 46, 11. 45-46 et. Al.;

یادداشت دایره اطلاعات شورای تبلیغات و عمل مورخ ۹ اوت ۱۹۲۱ / No. 56:

Ibid., f. 544, op. 3, d. 71, 1. No No.

(۱۵۳)

Information Bulletin NO. 4 of 14 December 1921, Ibid., f. 544, op. 3, d. 77, 1. no NO.

[۴] (۱۵۴)

این نام Mirza Mokhamendi - شناخته نشد؛ می دانیم که گائوک معروف به «هوشگ» همراه با مظفرزاده به نمایندگی از نهضت جنگل رهسپار شوروی شده بود.م.]

(۱۵۵)

Information Bulletin NO. 1 of 14 December 1921, Ibid, Izvestia, 13 July 1921 , p.2.

(۱۵۶)

Information Bulletin NO. 4 of 14 December 1921, Ibid., f. 544, op. 1, d. 77, 1. no NO.

(۱۵۷).

See Deistviya revolutsionerov, Izestia, 13 July 1921 , p.2.

(۱۵۸).

نامه ۱۴ ژوئن ۱۹۲۱ / چیچرین به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه)

بلشویک) در : 1-2. 11. RTsKHIDNI, f. 2, op. 2, d. 740. (۱۵۹).

در ۱۱ اوت ۱۹۲۱ / چیچرین طی تلگرافی به روتشتاین در تهران نوشت: «چرا در یادداشت های [فعلی] خود درباره خروج نیروهای ما از گیلان سخن می گویند؟ نیروهای ما آنجا را سال پیش، هنگامی که راسکولنیکوف مراجعت کرد، ترک گفتند و تنها نیروهای آذر بایجانی در آنجا هستند». RTsKHIDNI, f. 5, op. 1, d. 2113, 1. 17. (۱۶۰).

See report by V. Ostrovsky, "Politicheskoe sostozanie revolutsiionnoi Persii K nachalu avguta 1921 g.", in RTsKHIDNI, f. 495, op. 90, d. 46, 11. 46- 48 ob. (۱۶۱)

یادداشت دایره اطلاعات شورای تبلیغات و عمل، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۲۱ / No. 59, n RTsKHIDNI, f. 544 , op. 3, d. 71, 1.no No.

(۱۶۲)

RTsKHIDNI, f. 17, op. 3, d. 210. 1. 3 (۱۶۳)

V. Ostrovsky, Raskol revolutsiionnykh sil v Gilane , in RTsKHIDNI, f 495, op. 90, d. 47, 11. 40- 45. (۱۶۴)

Ibid., f. 544, op. 3, d. 44, 1. no NO . (۱۶۵)

V.I. Lenin, VII s` ezs RKP (B) Doklad o partiinoi programme`, Polnoe sobranie sochinenii, Vol. 38, p. 162. (۱۶۶)

V.I. K istoi voprosa o diktature`, Polnoe sochinenii, Vol. 41, p. 375. Lenin ,

فصل سیزدهم

پیرامون کوچک خان جنگلی و تحریف استعماری تاریخ آن (۱)

خسروشاکری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در مقاله ای تحت عنوان «پیرامون کوچک خان جنگلی و تحریف استعماری تاریخ آن» می نویسد:

گفتن ندارد که چهره‌های تاریخی برآمده از تاریخ‌اند، و چهره‌های گوناگون از تقاطع عوامل گوناگون تاریخ. در ایران چهره‌های تاریخی کم نبوده‌اند-چه از گونه‌ی خدمتگزار مردم چه از گونه‌ای که ظاهراً به نام منجی کشور و منافع مردم برخاسته‌اند، اما در جمع‌بندی تاریخی واقعیت عمل آنان و ارونی‌آنی بوده است که خود نمایانده‌اند یا مبلغان‌شان پیرامون‌شان افسانه بافته‌اند، افسانه‌هایی که در پرتو نور درخشان واقعیت‌ها و تحلیل‌های تاریخی پنبه میشوند، اما همواره این افسانه‌زدایی زمان می‌طلبد.

در دوران معاصر، در عصری که برخلاف گذشت‌های دور، هنگامی که مردم خود قهرمانان ملی خویش را خود برمیگزیدند، قلم تاریخ نویسی عمدتاً در دست صاحبان قدرت‌های تبلیغاتی بوده است، خادمان به منافع مردم و کشور همواره شناسایی لازم را در اذهان مردم نمی‌یابند، چه قدرت پروپاگاندا ایدئولوژیک، که به نام تاریخنگاری به خورد مردمان داده میشود، آنچنان نیرومند است که توانایی تفکر و ارزیابی را از مردمان سلب میکند، اگرچه این گونه پروپاگاندا همواره کارا نیست و اثر منفی خود را نمیتواند گذارد.

در سده‌ی بیستم میلادی، چندین تن از کسان، که در ایران کوشیدند خود را در خدمت کشور و مردم بینوای آن قرار دهند، آماج پروپاگاندهیستریک دشمنان مردم، استقلال، و آزادی ایران قرار گرفتند، هر یک به نحوی. به ارونه، برخی، که خود مینمایاندند مبلغان‌شان هم در «خدمتگزاری» آنان در مطبوعات و دیگر ابزار قابل استفاده‌ی تبلیغات، بویژه در کتب تاریخی، با توسل به ایجاد برخی از مظاهر تمدن جدید توسط ایشان، چنان وانمود میکردند که آنان «خدمتگزار»

ایران و ایرانی بودند، چنان لطمات سنگینی به سیر فرهنگی کشور وارد آوردند که نمیتوان مطمئن شد که آیا خسارات وارده جبران پذیر خواهند بود یا نه. خطای عامدانه‌ای که اثر تبلیغات صاحبان منافع بزرگ در ایران در اذهان ایجاد توهم کرده است این است که گویا برخی محصولات تمدن جدیدمانند گسترش خیابان‌ها و جاده‌ها، ایجاد ارتش و پلیس مدرن، کارخانجات مدرن، ویران کردن آثار تاریخی و بناکردن ساختمان‌های زشت و بی‌قواره‌ی «مدرن»، تلفن، تلگراف، و جزآن‌ها - به موازات گسترش فساد اخلاقی و اجتماعی به جای گسترش فرهنگ، دانش، و انکشاف شخصیت‌های متعادل، شکیبا، آینده‌نگر، خدمتگزار جامعه، بانیان آن‌ها را به شخصیت‌های تاریخی بدل کرده است، غافل از آنکه آن آثار تمدن در دوران معاصره‌مپای گسترش و انکشاف سرمایه داری در جهان اموری اجتناب ناپذیر بوده اند و معمار واقعی آن‌ها سرمایه‌ی در جستجوی بهره بوده است، نه چهره‌های تراشیده و پرداخته‌ی دستگاه‌های پروپاگاندا سرمایه جهانی که بایستی اعمال آن «شخصیت»‌ها را توجیه میکرد و خرمن‌دانه جلوه میداد.

از این دست‌اند دو شاه پهلوی، که به قول خود پسر، پدراش را «آنان» آوردند و بردند و، سپس، او را هم آوردند و بردند؛ آوردن و بردن‌هایی - که اگر سخن پسر را درست بفهمیم - در خدمت همان گسترش و انکشاف سرمایه و بهره‌ی روزافزون بود. پس اینان مهره‌هایی بیش نبود و همین که سائیده میشدند میبایستی به دور افکنده میشدند.

به وارونه‌ی ایشان، چهره‌هایی بودند که دستگاه‌های پروپاگاندا خادم سرمایه‌ی در حال گسترش در پهنه‌ی جهانی میبایستی از آنان چنان تصویری ارائه میشد که گویا آنان مسبب همه‌ی بدبختی‌های ایران بودند. نخستین اینان میرزا کوچک خان، موجد و رهبر نهضت جنگل بود. دومین آنان دکتر تقی ارانی، دانشمندی، که در دوران تحصیلات عالی در جمهوری وایمار (Weimar) آلمان به مارکسیسم گروید، و سومی دکتر محمد مصدق بود، که، اگرچه از خانواده‌ای اشرافی برخاسته بود، با تحصیلات عالی در فرانسه و سوییس، توانست

چهره‌ای شود که جز برآیندی متعالی و سازگار از فرهنگ سنتی ایران و فرهنگ مدرن اروپایی نبود. هر سه‌ی این چهره‌ها، در عین شباهت هایشان، تفاوت‌هایی با یکدیگر داشتند که باز محصول دوران‌های تاریخی و محیط‌های آموزشی ایشان بود. هر سه آماج تبلیغات منفی صاحبان و حامیان گسترش و انکشاف سرمایه‌ی جهانی بودند، و میتوان گفت که حتی هدف تبلیغات «دوستان» دشمن شادکن نیز قرار گرفتند.

شخصیت و منش کوچک خان

کوچک خان در عهد مشروطیت طلبه‌ی جوانی بود که، نه فقط به آن نهضت گروید، بلکه عشق‌اش به میهن آنقدر بود که، برخلاف برخی از مشروطه‌خواهان برجسته، پس از سرکوب مشروطیت در نتیجه‌ی همدستی دو قدرت بزرگ حاکم در ایران، همچنان به کوشش خود برای رهایی ایران از چنگ استعمارگران ادامه داد و نهضتی را پایه ریخت که دوست و دشمن را انگشت به دهان طلسم کرد. به همین جهت کارگزاران استعمار، در عین حداکثر تقلا برای نابودی وی - و اگر نشد، خریدن او - استقلال‌طلبی را در ایران از ریشه برکنند.

در آن زمان که کالدول، کاردار سفارت آمریکا، گزارش می‌داد که: «ایران سرزمین افراط و تفریط‌هاست؛ ثروتمندان بسیار ثروتمند و تن‌آسایند، در حالی که تهیدستان چنان نیستند که در آمریکا دیده میشود، بل همواره گرسنه‌اند و اغلب از گرسنگی میمیرند؛ وحتی در این وقت از سال (شهریور) مواد غذایی بالاترین قیمت‌ها را طی نسل‌ها دارد و نایابی غله، میوه، و حبوبات به واقع هشداردهنده است، توده‌ی وسیعی از مردم، که اقشار دهقانی را تشکیل میدهند، فقط به خوردن نان بسنده میکنند؛ در نانواپیهای عمومی جمعیت زیادی گرد می‌آیند... و اغلب دست خالی باز میگردند... گدایان زیاد میشوند و صدها تن از آنان خیابان‌ها را پر کرده و با وضع رقت باری گریه و گدایی میکنند» گزارشی دیگر از سوی هیأت مبلغان مذهبی امریکایی به سرپرستی کشیش سی. ا. موری، آورد که: «این‌جا [در رشت در دوران کوچک خان] نیاز به کمک... به هیچ‌وجه ناشی از وضعیت محلی نیست... مردم نیازمندکمک، آن هزاران تنی اند که از خانه‌های

فقر زده‌ی خود در جلگه‌ها و دهات مرتفع دور از رشت، میگریزند. هم اکنون دو زن، یکی از آنان با همسرو سه فرزنداش... چیزی برای خوردن نداشتند و از این رو به رشت آمدند که فکر میکردند غذا در آن فراوان و ارزان است. مطلقاً چیزی جز لباس‌های ژنده‌ی خود ندارند و کاری نیز برای آنان پیدا نمیشود. اما، در مقایسه با وضعیت دهشتناک حاکم بر دیگر نقاط ایران، درگیلان تحت نظارت کوچک‌خان، قحطی به گفته‌ی وزیرمختار آمریکا، مهارشد. هیأت‌های مذهبی آمریکایی در رشت، پول امداد را پس فرستادند و «گفتند به دلیل تدابیر مؤثری که این ایلیاتیها [یعنی، جنگلیان] به کار گرفته‌اند، به کمک ما نیازی نبود.» یک سال و اندی بعد، موری رئیس هیأت آمریکایی موفقیت جنگلیان‌ها را ستود: در حالی که دیگر ایرانیان متمکن در تهران، همدان، قزوین، زنجان، مشهد و سایر جاها با ننگ تمام تقریباً هیچ‌کاری نکردند... [جنگلیان] ماهانه ۱۰ هزار دلار صرف مراقبت از پناهندگان قحطی‌زده‌ای میکنند که [از دیگر نقاط ایران] به رشت می‌آیند، و میکوشند که آنان را در میان دهکده‌های مجاور تقسیم کنند و اسکان دهند.» به گزارش موری، به محض این که جنگلیان مجبور به عقب‌نشینی شدند و شهرها در گیلان به دست انگلیسیان افتاد، نه فقط قیمت‌ها بالا رفت، بلکه کالاهای ضروری همچون بنزین «بسیار کمیاب» شد، زیرا به تصرف انگلیسیان برای تأمین هدف‌های جنگیشان درآمد. این گفته با اعلامیه‌ی جنگلیان در متهم کردن انگلستان به احتکار مواد غذایی همخوانی داشت. این تفاوت بر فاصله‌ی معنوی بین یک رهبر مردمی و ستمگران حاکم بر دیگر نقاط ایران پرتو می‌افکند.

میرزا کوچک خان رهبر جنبش جنگل تنها به فکر کمک به کسانی نبود که از دیگر نقاط ایران برای لقمه نانی به گیلان مهاجرت میکردند. این جنبه از شخصیت وی جزئی از خلق و خوی وی همچون یک مبارز سیاسی بود. آورده‌اند، از آنجا که تلاش برای اقدام جمعی انجمن‌ها، مجلس، وحتی احزاب اروپایی‌مآب شکست خورده بود، ایرانیان به استقبال یک رهبر باجذب (کاریز ماتیک) میشتافتند. رهبر آینده‌ی جنبش جنگل، که در ۱۲۶۰-۱۲۵۹ ه.ش. در رشت چشم به جهان گشوده بود، حتی در هیأت یک مرد جوان، سیمای تأثیر

گذاری داشت: بلند بالا، خوش اندام، باچشم‌های آبی درخشان، و چهره‌ای «پولادین حاکی از اراده‌های آهنین»، حتی زمانی که لبخند میزد. وی دستان و بازوان بلند و نیرومندی داشت.

یکی از کارگزاران استعمار، که استقلال‌طلبی کوچک خان را بر نمی‌تابید، طی یک سرگذشت خصمانه، از او تصویری «دمدمی و بدگمان» در عین حال «درستکار و مؤمن» همچون یک «کرامول بدون شخصیت و دانتونی عاری از تصمیم» به دست داد، مقایسه‌ای بین آن دو انقلابی خونریز با انقلابی رقیب قلبی چون کوچک خان به هیچ وجه صحت نداشت. در عین آوردن اینکه وی دچار «تعصب مذهبی و عشق به خرافات» بود، آن کارگزار نمی‌توانست «اصول میهن‌دوستی»، «نزاکت و پارسایی روشن‌بینانه و در عین حال متعصبانه» وی را مورد توجه قرار ندهد.

گفته شده است که وی دارای «جذبه‌ی خاصی» بود. یکی از سرسخت‌ترین دشمنان‌اش، جوادزاده پیشه‌وری، یکی از رهبران کمونیست ایران، وی را «پرهیزکار، بزرگ منش، با چشمانی نافذ و باباهت» توصیف کرد. دوست و دشمن در او چهره‌ی یک میهن‌دوست سرسخت، مدافع آرمان‌خواه عدالت، صریح‌اللهجه، اما متواضع، بی‌علاقه به منافع یا افتخار شخصی، را می‌دیدند. به گفته‌ی وابسته نظامی فرانسه در تهران، کوچک خان «صدایی نرم و اقناع‌کننده» و «چهره‌ای روحانی» داشت و مورد علاقه‌ی دهقانانی بود که در او به چشم «منجی» مینگریستند. مراتب میهن‌دوستی، بزرگواری، و عشق او به عدالت مورد تأیید میسیونرهای مذهبی آمریکایی در رشت نیز بود. وی زندگی پارسایانه‌ی ای پارسایانه‌ی داشت و هر زمان که لازم بود، سخن میگفت؛ فردی صادق و شکیبا، با خلق و خوی ملایم و خویشتن‌دار توصیف میشد. میرزا از انتقام‌جویی نفرت داشت، و حتی نسبت به دشمنان مهربان بود و تمایل داشت آنان را به جای مجازات، نصیحت کند. ازین رو، با اینکه از او چون «سردار» (فرمانده) اسلام یا حتی «شاه گیلان» نام میبردند، برخی بر آن بودند که وی چون «رهبر انقلابی»، «فاقد شهامت لازم» بود، چون از دید آنان یک رهبر انقلابی بایستی مخالفان‌اش را میکشت!

وی افزون بر زبان عربی و الهیات اسلامی، بر اشعار کلاسیک فارسی مسلط و بسیاری از آنها را از بر بود؛ به حماسه‌ی شاهنامه فردوسی عشق میورزید و حتی از نام مستعار فریدون، نام پادشاه حماسی عهد باستان، که تاج و تخت سلطنت ایران را پس از درهم شکستن سلطه‌ی یک متجاوز خارجی بازپس گرفته بود، استفاده میکرد. بنا بر گزارش‌هایی، وی در عین برخورداری از استعداد شاعری، «باورغریبی» به استخاره داشت، که به گفته‌ی منشی‌اش، هنگام تردید و دودلی، همیشه به آن روی می‌آورد. «در اموری که نتیجه‌ی آن معلوم نیست، مشورت با خداوند [استخاره] زیان‌بخش نیست و کمترین سود آن این است که شخص از تصمیمی که می‌گیرد، پشیمان نخواهد شد.»

یکی از کارگزاران روسیه‌ی تزاری به نام مارچنکو مینویسد که کوچک در عنفوان جوانی فرا گرفته بود که از همه‌ی آنچه نماینده‌ی ستم اروپاییان بود متنفر باشد از تجربه‌های سیاسی اولیه‌ی وی اطلاعی در دست نیست، اما شاید این تفکر طی اقامت موقت‌اش در تهران حاصل شده بوده باشد، یعنی زمانی که اعتراضاتی علیه سفر شاه به اروپا، همراه با مبالغی وام از قدرت‌های اروپایی، در گرفته بود. او نسبت به استثمار دهقانان بی‌توجه نبود؛ وی در دفاع از دهقانان لشت نشا (علیه زمینداران بزرگ، امین الدوله و فخرالدوله) نیز شرکت داشته بود.

او مردی با وجدان بود. سال‌ها بعد، او از واقعه‌ی عجیبی یاد میکرد که طی آن ناخواسته گدایی را کشته بود که با سماجت زیاد از او پولی را که نداشت درخواست میکرد. میرزا از اصرار این گدا از کوره در رفته و ضربه‌ای بر گدای سمج وارد آورده بود، ضربه‌ای که بلافاصله وی را کشته بود. میرزا کوچک‌خان وحشت زده بود یگراست نزد بیرم‌خان، رئیس پلیس تهران و یکی از فرماندهان کمیته‌ی ستار، که میرزا در سال ۱۲۸۸ به آن خدمت کرده بود، رفت و خود را تسلیم کرد. اما بعد با رضایت بستگان آن مقتول آزاد شد. آن گدا باید تنها کسی بوده باشد که به‌دست این رهبر انقلابی تصادفاً کشته شده بوده باشد.

هنگامی که مجموعه‌ی یک نیروی ۲۵۰ نفری نیروهای سرکوب جنگلیان

مجبور به تسلیم شدند و خود رئیس پلیس و دستیاران ارشدش به اسارت درآمدند، رئیس قدرتمند پلیس خود را به پای کوچک‌خان انداخت و درخواست بخشش کرد و میرزا پذیرفت، اما، به‌رغم اعتراض میرزا، زندانیان اشراف زاده، توسط رزمندگان انتقام‌جوی جنگلی «قطعه قطعه شدند.» کوچک‌خان، که از این کار هم‌زمان‌اش خشمگین شده بود، بقیه‌ی زندانیان را آزاد کرد و به رفقایش گفت که وی کمتر از آنان از خائنان نفرت نداشت، اما ایشان (جنگلیان) «انقلابی» بودند، «نه آدمکش.»

اتهام‌های بی‌اساس و روایت‌های مغشوش

حضور چند زندانی جنگی آلمانی و اتریشی (که پس از انقلاب فوریه از روسیه به ایران گریختند) به دست بسیاری بهانه داد تا کوچک‌خان و جنبش او را مُتَمَم به همکاری با امپریالیست‌های آلمانی کنند. تاریخ‌نگاران شوروی عصر استالین، ناظران انگلیسی و فرانسوی، و تاریخ‌نگاران آمریکایی دوران جنگ سرد، جملگی - بدون کوچکترین مدرکی- مدعی شدند که میرزا کوچک‌خان همراه دولت امپراتور آلمان بود. امری که به هیچ وجه صحت نداشت. با اینکه عملاً هیچ اطلاعی درباره‌ی دیدگاه‌های رسمی مقامات روسیه‌ی تزاری نسبت به جنگلیان طی نخستین مرحله‌ی آن جنبش، که طی آن تلاش‌های کوچک‌خان عمدتاً متوجه اشغال ایران از سوی روسیه بود، در دست نیست و شگفت اینکه در نوشته‌های شورویان درباره‌ی جنبش جنگل هرگز به گزارش‌های دیپلمات‌های تزاری اشاره‌ای نرفته است، و نیز هیچ پژوهشگر خارجی اجازه نیافته است به بررسی پرونده‌های دیپلماتیک در بایگانیهای روسیه بپردازد، دیدگاه‌های دو مقام رسمی سابق روسیه، مارچنکو و نیکیتین، که طی جنگ جهانی اول در ایران مقیم بودند، درچه‌ای به نظرات روسیه در این باره می‌گشایند. نیکیتین، کنسول روسیه در رشت، که سه سال پس از جنایات سال‌های ۱۲-۱۹۱۱ در شمال ایران گذرانده بود، طی گزارشی ۲۵ سال پس از انقلاب اکتبر سیاست‌های تزاری در ایران را به باد انتقاد گرفت. وی نوشت، روسیه ایران را به یک «تحت‌الحماهی اعلام نشده» (inavoué Protectorat)، نه رسمی، که غیر رسمی، تبدیل کرده بود.

ازین رو، وی جنبش جنگل به رهبری «انقلابیون ملی» را جنبشی دانست که دولت مرکزی تهران از آن واهمه داشت، زیرا جنبش آنان بر پایه‌ی «احساسات میهن دوستانه» استوار بود. با این حال، ارزیابی نیکیتین متناقض به نظر میرسد و گویی نقش دیپلماتیک وی مانع مشاهده‌ی بیطرفانه‌اش میشد. وی، در حالی که کوچک‌خان را «فرمانده» اتحاد اسلام میدانست، (کاملاً به اشتباه)، تصریح کرد که روحانیت نفوذ فزاینده‌ای در جنبش جنگل پیدا کرده بود، زیرا بیشتر اعضای «سنای» جنگل «ملایان» بودند. نیکیتین هم چنین تأیید کرد که تدارکات نظامی کوچک‌خان و نیز شهرت وی به خارج از سرحدات گیلان گسترش یافته بود، و اینکه «از دید عناصر ملی ایرانی» وکسانی که میخواستند پرچم میهن‌دوستی را یک بار دیگر به اهتزاز درآورند، وی «امید و جلوه‌ی شکوه دموکراسی» بود. ازسوی دیگر، نیکیتین به نقل ازگریگوریف، مأمور کنسولی روسیه‌ی تزاری، گفت که جنگلیان با استفاده از نفوذ خود در «وضع مالیات‌های سنگین» بر مردم رشت و انزلی، که موجب نارضایتی تجار شده بود، «بپیروا و بیپیروا» عمل میکردند. به گفته‌ی وی توجیه جنگلیان این بود که اداره‌ی «یک تشکیلات با نیروی آزادبخش بدون پول» ناممکن بود. آنگاه وی در یادداشتی متضاد، بدون هیچگونه استنادی، نوشت که جنبش جنگل، برغم ظاهر نوع دوستانه‌ی آن، در حقیقت ثروتمندان را ثروتمندتر و تهیدستان را فقیرتر کرده بود!

در مورد شخصیت میرزا کوچک‌خان، نیکیتین گیج و سردرگم مینماید، زیرا وی رامردی «ساده» و «آرام» می‌شناخت که آرمانی رادنیبال میکرد و مخالف انباشت ثروت شخصی بود.

م. مارچنکو، در تقابل کامل با نیکیتین، در ۱۹۲۰ (۱۲۹۹)، به طور حیرت‌انگیزی کوچک‌خان را یک «آلمانی انقلابی در کشور ایران» خواند. وی برآشفته از انقلاب روسیه و موفقیت بلشویکها، که بسیاری در آن زمان آن را «توطئه‌ی آلمانی» میدانستند، مدعی شد که «آلمان انقلاب را [به ایران] آورده، چون میداند که رویدادهای روسیه همواره پژواکهایی در ایران داشته است.» با این حال، وی پس از دیدار با کوچک‌خان، او را یک «ماجراجوی هوشمند، با روحیه‌ای سرزنده، مبتکر، عزمی آهنین، و بسیار آگاه از کشور و مردم اش»

یافت. همچنین، وی نمیتوانست محبوبیت و قدرت وی را انکار کند. در همین زمینه، وزیر مختار انگلستان در تهران، مارلینگ، در ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) به او گفته بود که «وی در شگفتی است که چرا کوچکخان نبرد خود را به تهران نمیکشاند.»

از دوران‌های بسیار کهن، بهترین تکنیک برای ارائه‌ی اطلاعات دروغین این بوده است که یک ادعای سیاسی با ذکر ساده‌ی واژه‌ی «دلیل» طرح شود، بدون آنکه عملاً آن را ارائه کنند. مثلاً، اتهام مارچنکو از این قرار بود: «ثابت شده است که کوچکخان از سفارت آلمان در تهران کمک هزینه دریافت میکرده است... با توجه به دستوراتی که از سفارت آلمان گرفته بود» ارتشی ده تا دوازده هزار نفری تشکیل داد. «بنابراین، کوچکخان، مکه‌ای جدید در رشت آفرید.» اقتدار وی «زیاد و شهرت اش گسترده بود، بویژه در میان مردم فرومایه‌ای که مأموران ماهر ذهن‌شان را به کار گرفته بودند.» مارچنکو در مقاله‌ای که در یک نشریه‌ی فرانسوی منتشر شد، با در هم کردن همان نیمه حقایق و نیمه اکاذیب، مدعی شد که آلمانیان «انقلابی بلشویکی-روستایی در روسیه و انقلابی ناسیونالیستی را در ایران سازماندهی کردند.» آلمانیان با بازی شیر یا خط با بلشویکها و ضدبلشویکها... قدرت را به کوچکخان، این لنین ایران، تفویض و از او به‌عنوان مسؤل بخش ایران انقلاب جهانی استفاده کردند! «مارچنکو، که نه از اخلاق بویی برده بود و نه از اندیشه‌نشانی در او یافت میشد، کوچکخان را نیز یک «هوادر آلمان» و هم یک «عنصر ملی» نامید. وی رزمندگان جنگلیان را نیز «راهزنانی وجیه»ی مسلح به سلاح روسی و آکنده از «نفرت همه‌جانبه نسبت به انگلیسیان» توصیف کرد.

با این حال، این دیگر آلمانیان نبودند که کوچکخان را در ۱۹۲۰ تحت «کنترل خود داشتند»، زیرا مارچنکو معتقد بود تبلیغات جنگلیان در این زمان توسط یک «کمیته‌ی ایرانی در مسکو» طراحی و تغذیه میشد، کمیته‌ای که موجودیت آن تا به امروز ناشناخته مانده است! مارچنکو برای پرهیز از ذکر عملیات مشترک نظامی ژنرال‌های انگلیسی و روس‌های سفید در ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹، دست به «خیال‌پردازی» زد و گفت که پس از پیروزی متفقین «کوچکخان به

طور موقت از سوی رهبران چرخاننده‌اش (manipulateurs dirigeants) کنار گذاشته شد؛ از این رو، وی ناپدید شد و در افغانستان پناه گرفت... تا دوباره در ۱۹۲۰ سربلند کند»!

تحریفات تاریخ‌نگاران استالینیستی

با اینکه بعد به نحوه‌ی برخورد استالینیست‌ها به جنبش جنگل خواهیم پرداخت، در این جا بد نیست برخی تحریفات چشمگیرتر به قلم دو تن از نمایندگان تاریخ‌نگاری استالینیستی را نشان دهیم:

م.س. ایوانف طی سال‌ها از کارشناسان صرفاً شورویان در امور ایران به شمار می‌آمد و شاید نخستین مورخی بوده باشد که تاریخ جنبش جنگل را از دیدگاه تاریخ رسمی به تحریر در آورد. وی در اثر خود که در سال ۱۹۵۲ انتشار یافت (Ocherki Istorii Irana)، همانند مأمور تزاری مارچنکو، نوشت که مأموران ترک-آلمانی «با استفاده از تبلیغات عوام‌فریبانه‌ی پان اسلامی، تلاش کردند تا جنگلیان را در خدمت منافع جبهه‌ی آلمان-ترکیه درآورند.» بین کوچک‌خان و آلمانیان یک خط ارتباطی برقرار شد. وی مدعی شد که اطلاعاتی در اختیار داشت که بنابر آن میرزا کوچک‌خان پیش از آغاز جنبش جنگل با وابسته‌ی نظامی آلمان در تهران ملاقات کرده بود. (ایوانف منبعی برای این «اطلاعات» به دست نمیدهد!) به علاوه، برخلاف همه‌ی اسناد موجود، وی ادعا کرد که سرگرد فون پاخن، یک زندانی جنگی آلمانی - که پس از انقلاب فوریه از روسیه گریخته و به‌طور پنهانی وارد جنگل‌های گیلان شده بود - در فاصله‌ی تابستان ۱۹۱۷ و سپتامبر ۱۹۱۸ به کار آموزش نظامی نیروهای کوچک‌خان پرداخته بود و آموزش جنگلیان را در عملیات جنگی به عهده گرفته بود. ایوانف تصریح میکند که آلمانیان مهمات جنگی در اختیار کوچک‌خان گذاشتند، و نتیجه گرفت که، به این ترتیب، مأموران آلمان «موفق شدند از جنبش جنگل در جهت منافع خود استفاده کنند.» ایوانف حتی این اتهام بدیع را اختراع میکند که آلمانیان کوچک‌خان را واداشتند تا «گروهی داوطلب را به جبهه‌ی کرمانشاه-همدان بفرستد که به عملیات ترکان و آلمانیان یاری رسانند» در حالی که یکی از

سرمداران دولت کرمانشاه سلیمان میرزا اسکندری متحد بعدی شوروی بود. گویی تقسیم کاری شده باشد، دیگر مورخ شوروی، خانم ایوانوا، کوچک‌خان را در خدمت انگلیسیان تصویر میکند. وی با کشیدن خط قرمزی پررنگ بین رهبر جنگلیان و پیروانش، از وی تصویری به مثابه یک «بورژوا-اناسیونالیست» با دیدگاه‌های «کهنه‌پرستانه‌ی اسلامی» ارائه میکند که برای «حفظ نظم فئودالی» در کشور مبارزه میکرد. این بانوی «محقق» قرارداد صلح جنگلیان و انگلیسیان در تابستان ۱۹۱۸ را نه یک «برست-لیتوفسک جنگلیان»، که قرارداد تسلیم به امپریالیست‌های انگلیسی میخواند. او در ادامه میگوید: «بهرغم این حقیقت که جنگلیان انقلابی خواستار ادامه‌ی مبارزه با انگلیسیان بودند، کوچک‌خان در ۱۲ اوت ۱۹۱۸ (۲۲ مرداد ۱۲۹۷)، شرایط انگلیسیان را پذیرفت.» وی حتی میرزا را متهم به تسلیم شدن به وثوق‌الدوله‌ی طرفدار انگلستان در ژانویه‌ی ۱۹۲۰ (دی ماه ۱۲۹۸) میکند. همچون ایوانف، وی مراحل بعدی تاریخ جنگل را با همان شیوه‌های ایدئولوژیکی استالینیستی بررسی میکند: حذف و تحریف تمام عیار. این نوع «استدلال» را همه‌ی تاریخ‌نگاران استالینیستی به کار گرفته‌اند.

رابطه بلشویکها با نهضتی‌ها

دلایل چندانی در دست نیست که تا پیش از مه ۱۹۱۹ (اردیبهشت ۱۲۹۸) بلشویکها آشکارا علاقه‌ای نسبت به جنبش جنگل نشان داده بوده باشند، به جز آن اولتیماتوم مه ۱۹۱۸ (اردیبهشت ۱۲۹۷) که کمیته‌ی بلشویکی جنگی-انقلابی (WRC) در گیلان صادر کرد. نخستین تلاش کوچک‌خان در برقراری تماس با انقلابیون قفقازی در تابستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) صورت گرفت، و بلشویکهای قفقازی و ایرانی نیز در صدد ایجاد رابطه با وی برآمدند.

دو گزارش کوتاهی که، این مقام به باکو فرستاد، پایه‌ای برای دیدگاه‌های بعدی بلشویکها نسبت به جنبش جنگل در گیلان شد. وی هدف اولیه‌ی جنگلیان را «آزادی ایران از زیر سلطه‌ی خارجیان، اخراج ارتش‌های آنان، و تشکیل ارتشی با توان جنگندگی» توصیف کرد، وی روشن ساخت که اصلاحات ارضی هدف نهایی آنان بود. سقوط تزاریسیم چنان وظیفه‌ی آنان را تسهیل کرد

که جنگلیان بهزودی بر ایالت گیلان مسلط شدند و برخی از نیروهای قزاق و سایر سربازان نیز به آنان پیوستند. این بلشویک ایرانی اظهار داشت که جنگلیان مالیات سنگینی بر ثروتمندان، از جمله اتباع روسی، بستند و املاک بزرگی چون املاک سپهدار را مصادره کردند. بنابر برخی گزارش‌ها، جنگلیان «مسئولیت‌شناسی اداری و اقتصادی» و نیز «لیاقت و صداقت اجتماعی و سیاسی» خود را در اداره‌ی ایالت به نمایش گذاشتند. در زمان قحطی ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) که روزانه ۵۰۰ تن میمردند، جنگلیان به مبارزه با احتکار برخاستند و با اتخاذ تدابیر به‌موقع از بروز فاجعه‌ی مشابهی در گیلان جلوگیری کردند. آنان در بهبود وضعیت اجتماعی تلاش زیادی به خرج دادند؛ برای نخستین بار خدمات اجتماعی جایگاه مناسبی یافت، و جنایت و دزدی از بین رفت. در حالی که امتیازات و حقوق ویژه‌ی روس‌ها برچیده شد، با خارجیان محترمانه رفتار می‌کردند. جنگلیان برابری همه‌ی ساکنان استان، چه خارجی چه ایرانی، را رعایت میکردند.

نوشته‌ی یک بلشویک آذری شناخته شده به نام افندی^۱، توجه را به این نکته جلب میکرد که که امپریالیست‌های «انگل» اروپایی نگاه خود را به ایران همچون مهره‌ی مهمی از شطرنج سیاسی پس از جنگ معطوف کرده بودند. اما، به‌رغم آنکه دولت تهران «به‌ساز» دیپلماسی انگلستان «میرقصید»، مردم عادی ایران «ذخیره‌ای تمام نشدنی از رزمندگان» برای اخراج انگلیسیان از آب و خاک خود به شمار می‌آمدند. از میان این «جنگجویان مردمی» در این وضعیت، یکی از «چهره‌های سرشناس» کوچک‌خان بود که رهبری گروهی معروف به «برادران جنگل» را برعهده داشت. افندیف وی را به عنوان «مردی که محکم و استوار به انجام حملاتی علیه ارتش در حال عبور انگلستان می‌پردازد»، «یک آرمان‌گرا»، بسیار شبیه به «پوپولیست‌های» روس در دهه‌ی ۱۸۷۰، «به‌یقین یک سازمان دهنده‌ی پر انرژی، و یک مرد مصمم» توصیف کرد. افندیف که فرهنگ ایران را به خوبی میشناخت، خاطرنشان کرد: در ایران مهد شعر و ادب و فلسفه، مردم به آرمان‌های بزرگ و افراد بلند پرواز عشق می‌ورزند، کوچک‌خان همان تجسم ایده‌ی رهایی است. حتی موی بلند وی

به رغم جوانی، بر تصور مردم از حس فداکاری‌اش اثر میگذارد. رفقای هم رزم و هم نظرانش، که سخت درهم تنیده‌اند، با بیرحمی و بدون تزلزل در پی هدف‌هایی‌اند که با آنان پیوند خورده‌اند. افندیف، ضمن صحبت از قدرت آنان در منطقه، تأکید کرد که دولت شاه از جنگلیان همچون آتش «میترسید» چنانکه انگلیسیان «جرت نزدیک شدن» به مقرّ کوچک‌خان را نداشتند، مقری «که همه‌ی ایرانیان معترض و شورشی، طبق معیارهای ضدانگلیسی» در آن مأوا گرفته بودند.

افندیف با مرور ناآرامی‌های سیاسی حاصل از قرارداد اوت ۱۹۱۹ (مرداد ۱۲۹۸) ایران و انگلستان که «ایران مستقل» را به یک «مستعمره‌ی انگلیس» تبدیل کرده بود، به فرصت‌طلبی سیاسی دولتمردان ایرانی اشاره برد، که نه انگلیسی دوست و نه روس دوست واقعی، بلکه «طلا پرست» بودند. وی برای اثبات آماده بودن وضعیت برای تبلیغ انقلابی، به توصیف عملکرد زمین خوارانه‌ی کارگزاران دولتی و خوانین ایلات پرداخت که به شکل فزاینده‌ای بار خاطر دهقانان تهیدست میشدند.

دیگر مقامات شوروی دیدگاه‌های خود را درست پس از پیاده شدن نیروهای شوروی در بندر انزلی در ۱۸ مه ۱۹۲۰ ابراز کردند. دریاسالار راسکونیکف اظهار داشت: «کوچک‌خان زمانی ملا بوده بود، اما توهم وی نسبت به مذهب با دیدن این که چگونه مردم‌اش توسط انگلیسیان استثمار میشدند زوده شد و قبای خود را با تفنگ تعویض کرد. وی با گریز به کوه‌ها گروهی اندک از مردان استوار اراده را گرد آورد و به مدت ۷ سال جنگ سختی را برای آزادی ایران علیه انگلیسیان به راه انداخت. انگلیسیان به کرات نیروهای به مراتب قویتری را برای شکست وی اعزام کردند، که نتیجه‌ای در بر نداشت. جمعیت محلی از کوچک‌خان حمایت میکردند و همیشه وی را از نزدیک شدن نیروهای انگلیسی آگاه میساختند.»

راسکونیکف رهبر جنگلیان را به عنوان یک «آرمان‌خواه و انقلابی» که درگیر مبارزه «برای آزادی ایران از یوغ انگلستان است» توصیف کرد: «وی با آشنایی کامل به عملیات نظامی... در انجام عملیات چریکی تواناتر است... [و

با توجه به [وضعیت طبیعی و جغرافیایی منطقه... پیروزی کوچک‌خان مسلم به‌نظر میرسد.] یک بانوی روزنامه‌نگار شوروی که راسگولنیکف را همراهی میکرد، کوچک‌خان را «قهرمان ملی ایران» نامید که انگلیسیان برای سر وی یک «کیسه‌ی طلا» جایزه گذاشته بودند. وی چنان تحت تأثیر کوچک‌خان قرار گرفته بود که هنگام خروج وی سوگمندانه نوشت: «کسی دیگر صدای ملایم و زنگ‌دار وی را نمیشنود؛ و دیگر سیمای باستانی این قهرمان ایرانی را نخواهد دید.» و پرسید «کی و کجا ما دوباره یکدیگر را خواهیم دید؟»

وزینسنسکی، رئیس دایره‌ی شرق کمیساریای روابط خارجی شوروی، در گفتاری مشابه، کوچک‌خان را «صدر دولت انقلابی»، «یکی از فعال‌ترین انقلابیون مشروطه‌ی ایران در ۱۹۰۸ (۱۲۹۷)،» و «عنصری ملی با نفرت سوزان از اسپرکنندگان ایران، انگلیسیان، و دولت خودفروش تهران» خواند. وزینسنسکی خاطر نشان کرد که پس از اعلام ابطال قراردادهای ظالمانه‌ی روسیان با ایران از سوی تروتسکی، «کوچک‌خان گرایشی قطعی به روسیه‌ی شوروی پیدا کرد و با انرژی بیشتری به مبارزه با انگلیسیان پرداخت.» گفته میشود که وی از «حمایت گسترده‌ی توده‌های مردم، که او را همچون یک قهرمان میپرستیدند» برخوردار بود. وزینسنسکی پس از عدم موفقیت در برقراری تماس با کوچک‌خان از طریق نماینده‌ی اعزامی شوروی کولومیتسِف، سرانجام «موفق» به برقراری ارتباط با کوچک شد.

دیدگاهی کمی متفاوت‌تر درباره‌ی جنگلیان راسلطان گالیف (قلیاف)، سرشناس‌ترین کمونیست مسلمان ولگا-تاتار به دست داد که در آن زمان شخصیت مهمی در کمیساریای استالین به‌شمار می‌آمد. گالیف که با تاریخ جدید ایران به خوبی آشنا بود، پس از تکرار نکات برجسته‌ی زندگی گذشته‌ی کوچک‌خان، و تحسین وی به مثابه یک چریک انقلابی، نسبت به استحکام جمهوری تأسیس شده از سوی وی ابراز تردید کرد، چه «کاملاً کمونیستی» نبود. از این‌رو، دست‌کم از نظر بلشویک‌های دل‌مشغول انقلاب در شرق، کوچک‌خان و جنبش جنگل نمایانگر عنصری مثبت در معادله‌ی انقلاب جهانی به‌شمار می‌رفتند. از آن‌جا که اصلاحات ارضی یکی از دردسرها و آفرین‌ترین مسائل - اگر نه دردسرها و آفرین‌ترین

آنها- پس از شکل‌گیری ائتلاف جنگلیان-کمونیستی در مه ۱۹۲۰ (اردیبهشت ۱۲۹۹) بود، کمونیست‌های قفقاز، نبرد «با فئودالیسم» و قدرت خوانین در ایران را برای پیشبرد انقلاب به سوی نتیجه‌ی منطقی آن از هر نظر ضروری میدیدند. مهم‌تر اینکه، درباره‌ی «ارتباط آلمانی» جنگلیان، هر چند شورویان در این زمان از فعالیت آلمانیان و هم‌دستان ایرانی‌شان در ایران طی جنگ آگاه بودند، هیچ یک از نوشته‌هایشان حاکی از آن نبود که حضور چند افسر آلمانی و اتریشی در میان جنگلیان بر خودفروختگی آنان به امپریالیسم آلمان دلالت داشت.

جنگلیها از نگاه انگلیسیان

دیدگاه تاریخ‌نگاران انگلیسی نیز چه در بیانیه‌های رسمی و چه در گزارش‌های محرمانه، کمتر متناقض نیست. کوتاه زمانی پس از وقوع انقلاب در روسیه، ا.سی. ادواردز، بر سر راه خود به مشهد، «شنیده بود که شماری... [اتریشی] فراری، از مرز گذشته، وارد ایران شده، و مورد پذیرایی مأموران آلمانی قرار گرفته‌اند.» این اطلاعات پایه‌ی بسیاری از اتهامات علیه جنگلیان قرار گرفت. از همین رو، سرگرد داناویو یک افسر نیروهای تحت فرماندهی ژنرال دانسترویل، جنگلیان را «دستیاران ایرانی» بلشویکها «با کمک هزینه‌ی آلمان» دانست. داناویو، هر چند جنگلیان را «دستیار» مینامید، اما آنان را نیرویی جدی میدید که بایستی به حساب‌شان می‌آوردند: در جنگ‌های این کشور رهبری پُرهیبت به نام کوچک‌خان ظهور کرد که مُقدر بود تأثیر درخورد ملاحظه‌ای بر وضعیت نظامی منطقه‌ی خزر بگذارد. کوچک‌خان یک ایرانی برخوردار از فرهنگ خاص و رفتاری پالوده، شهامت، جذابیت شخصی و توان روحی بالا بود. به‌علاوه، وی اطلاعات کمی از نهادهای سیاسی اروپا و علم حکومت‌داری معمول در غرب نداشت. او به عنوان مظهر «ایران جوان» خود را از جمله هواداران اصلاحات میدانست و با موعظه‌ی بینش ملی ایرانی، در گسترده‌ترین معنای آن، اعلام کرد که به یکسان دشمن آشتی‌ناپذیر بیکفایتی حکومت در داخل و مداخله‌ی خارجی است: «نیروهای تازه نفس مجذوب حقوق

کافی [کذا] و امکان غارت و تاراج، از میان دهقانان مرعوب شده و خم شده در زیر بار مالیات، به صفوف نیروهای وی پیوسته و به سرعت با آموزش نظامی افسران آلمانی و ترک یک تشکل قابل تحمل نظامی پیدا کردند... ارتش وی... به سرعت رشد کرد و طولی نکشید که کوچک‌خان خود را در چنان موقعیت نیرومندی یافت که به فکر سرپیچی از تهران و دولت لرزانش افتاد، و یک [حکومت] نیمه مستقل برپا کرد.»

گزارش‌های نادقیق، چه مغرضانه چه غیر مغرضانه، مانع از حمایت نیروهای پیشرو اروپا از این جنبش رهایی بخش شد. از آن جمله، تلاش تایمز لندن مورخ یکم سپتامبر ۱۹۲۰ (۱۰ شهریور ۱۲۹۹) بود در ارائه‌ی تصویری از جنگلیان به مثابه «یک ایل نافرمان ایرانی» برجسی که حتی پیش از پایان جنگ از سوی و. ا. ر. دیکسون به آنان زده شده بود. دیکسون، «کوچی» [کذا] خان را «رئیس یک ایل ایرانی» خوانده بود. دیکسون با قصدجا انداختن وجود دسیسه‌ی آلمانیان، افزود: «کمتر تردیدی در این باره وجود دارد که دست و مغز راهنمای این جنبش از تهران عمل کند.»

سرگرد ل. ج. ادواردز، افسر پیشین اطلاعات ارتش انگلستان در تهران، که گزارش‌های مفصلی برای وزارت‌خانه اش می فرستاد، به یاد می‌آورد که «نام کوچک‌خان جنگلی در خلال ایام پس از جنگ برای همه‌ی خوانندگان روزنامه‌ها در انگلستان آشنا بود. وی همان داستان معمول را تکرار کرد که پس از وقوع جنگ جهانی اول، کوچک‌خان «به دام یک حزب طرفدار آلمان افتاد و به جنگل کسما در غرب رشت اعزام شد تا حملاتی را علیه روسیان سازمان دهد؛... در ۱۹۱۷ کوچک‌خان را در رأس سازمانی یافتیم به نام... اتحاد اسلام، و در توافق نزدیک با مأموران آلمانی و بلشویک... این وضع تا مه ۱۹۲۰ ادامه یافت، یعنی زمانی که بلشویکها از باکو وارد انزلی شدند و مورد استقبال کوچک‌خان قرار گرفتند که خود را رئیس کمیساریای جمهوری شوروی ایران به مرکزیت رشت نامید.» ژنرال موپرلی نیز یک بار دیگر با نگاه از وجوه منشور هفت‌رنگ امپراتوری انگلیس، ادعا کرد که جنگلیان «در همکاری با بلشویکها» کنترل بندر انزلی را به دست گرفته بودند.

ژنرال دانسترویل، که سخت درگیر کارزار علیه کوچک خان بود، به هنگام سخنرانی در انجمن آسیای مرکزی (لندن) هدف‌های میهنی وی را به ریشخند گرفت، هر چند نتوانست ستایش خود را از کوچک خان پنهان دارد: «هدف ارزشمند وی همانا در این جمله خلاصه میشود: ایران برای ایرانیان!» دانسترویل به عنوان بخشی از تشکیلاتی که به وثوق‌الدوله نخست وزیر و اعوان و انصارش رشوه داد تا ایران را تحت‌الحمایه‌ی انگلستان قرار دهند، به کوچک خان پندمیداد «که تأکید بر پیشرفت اخلاقی از هر چیز دیگری ضروری‌تر است... این چیزی است که می‌خواهم به این مُصلح متعصب، کوچک‌خان بگویم.» اینجا این پرسش مطرح میشود که چرا هرگز چنین پندی به سیاستمداران فاسد ایرانی داده نمیشد، به همان کسانی که انگلیسیان برای ادامه‌ی سلطه‌ی خود بر ایران به آنان متکی بودند.

کریستوفر سایکس، یک مقام دیگر استعمار انگلیس، به طور گریزناپذیری همان دیدگاه را به دست میدهد: «در جنگل‌های گیلان در ساحل خزر، قیام هولناکی به رهبری یک مرد برانگیخته‌ی بدوی به نام میرزا کوچک‌خان، شکل گرفته که مشاوران آلمانی به وی یاری می‌رسانند.» سرپرسی سایکس، سخاوت کمتری نشان میدهد. وی رهبر جنگلیان را پیش‌تر «یک پیشخدمت و بعدها عامل سپهدار»، زمین‌دار ستمگر گیلانی، میخواند. وی بدون عذاب وجدان میگوید که کوچک‌خان پس از برکناری محمدعلیشاه به گیلان بازگشت «تا در آنجا به شغل پردرآمد ربودن ایرانیان ثروتمند و اخاذی از آنان بپردازد.» ژنرال انگلیسی در ارتباط با ورود بلشویکها به ایران کوچک‌خان را «ماهگیری ناقلا در آب‌های پر تلاطم» مینامد.

آنان که در خدمت منافع انگلستان در ایران بودند نیز بیشترین تلاش خود را به عمل آوردند تا شهرت کوچک‌خان و جنگلیان را لوٹ کنند. روزی وی را حقوق بگیر انگلستان مینامیدند و دیگر روز متحد بلشویکان «بیخدا.» اتهام اخیر عمدتاً از سوی روزنامه‌ی رعد در تهران زده میشد که خود حقوق بگیر انگلستان بود. جنبش جنگل و رهبر آن حتی در گزارش‌های محرمانه‌ی مقام‌های انگلیسی در ایران بی‌نصیب نمی‌ماندند. تصویری که از آنان به دست داده میشد، به میزان

امیدواری این مقامات به جلب نظر مساعد کوچک‌خان نسبت به تلاش «بی‌منت» آنان در جهت تضمین «استقلال و رفاه ایران» بستگی داشت. مثلاً، کاردار دوم انگلستان در رشت «تحت تأثیر» رهبر جنگلیان قرار گرفت، که در او «نه چیزی از نوع شرارت و ستم، بلکه در عوض صداقت در هدف و خواست‌های میهنی» میدید. سروان ویکهام، مأمور سیاسی نیروهای انگلستان مستقر در شمال ایران (نورپرفورس)، در ۷ فوریه ۱۹۱۹ (۱۹ بهمن ۱۲۹۷) کوچک‌خان را «دارای رفتاری دوستانه و صریح» یافت، اما «بسیار نامحتمل» دید که «بتوان او را با پیشنهاد حمایت ما از وی بعنوان حاکم یا تصدی هر مقام دولتی دیگر اغوا کرد.» چنانکه ملاحظه شد، ویکهام طی گزارش کامل خود از این برخورد و ملاقات اظهار داشت که کوچک‌خان «تأثیر مساعدی» بر وی نهاده‌بود: «احساسی جز این نمیتوانست به من دست دهد که او مردی استثنایی، کهنه پرست، و یک فدایی است، و تجربه‌ی گذشته نشان داده است که بیگمان به قول خود پایبند است.» با این حال، از آن جا که کوچک‌خان تن به خواست‌های انگلستان نداد، ویکهام دو ماه بعد دست به «تلاش طاقت‌فرسایی برای بی‌اعتبار کردن کوچک‌خان» زد «تا چهره‌ی واقعی» او را چون «یک شورشی و راهزن» نشان دهد.

این شرح‌ها و وصف‌ها نشان میدهند که جزیره‌ای راستگویی‌های گاه‌بگاه، گزارش‌های محرمانه‌ی انگلیسیان به طور منظم و برنامه‌ریزی شده‌ای تصویری از کوچک‌خان را همچون یکی از دست پروردگان آلمان یا بلشویکها به دست میدادند. چهار دهه بعد، یک «مارکسیست» انگلیسی همان تصویر کژتاب را تقریباً بدون هیچ‌گونه حک و اصلاحی بازتولید کرد. بدین ترتیب، لوسیین ری (Lucien Ray) در نشریه‌ی نی یو لفت ریویو (New Left review) چنین تصویری از کوچک‌خان عرضه کرد: «در ۱۹۱۵، وی همراه با احسان‌الله‌خان، یک برنامه‌ی اصلاحات اجتماعی را طی جلساتی در تهران تدوین کرد و به زادگاهش گیلان گریخت. در آن جا به گروهی از غارتگران جنگلی پیوست و هسته‌ی مرکزی ارتش چریکی انقلابی را به وجود آورد. این شورش تا سال ۱۹۱۷ ابعاد ملی یافت و یک مشاور نظامی آلمانی به نام فون پاخن نیز به این

چریکها پیوست.»

تنها صدایی که از کوچکخان دفاع کرد، صدای یک انسان شریف، سیدامیرعلی، یک انگلیسی مسلمان تبار بود که کمتر اهمیت سیاسی یافت. امیر علی، از جمله، گفت: «اگر با ملاحظه و سخاوتمندی با ایران رفتار شود، اگر احساسات و عواطف مردم آن به دقت از نظر گذرانده شود، و اگر استقلال آن با صداقت تمام محترم شمرده شود، خواب آن را هم نخواهیم دید که دسیسه‌ی خارجی در وفاداری ایران به انگلستان خللی ایجاد کند.» وی علیه حتی بارقه‌ای از تلاش برای «مصری کردن» [تحت‌الحمايه کردن] ایران هشدار داد. ظاهراً، امیر علی خوش نیت و خام، شیوه‌های استعماری بریتانیا را در نیافته بود، زیرا طبیعی بود انگلیسیان وثوق آماده به خدمت را، که برای تبدیل ایران به یک تحت‌الحمايه‌ی انگلستان رشوه‌ی شگفتی دریافت داشته بود، به کوچکخان، که میگفت: «ایران برای ایرانیان» ترجیح دهند. از این رو، کوچکخان باید به عنوان یک «عامل» آلمان یا بلشویسم پرداخته میشد.

یکی از نخستین خارجیان مقیم ایران که درباره‌ی کوچکخان اظهار نظر کرده سروان ژرژ دوکروک، وابسته‌ی نظامی فرانسه در ایران، بود که همچنین با بیان آرای خود به استمرار دیدگاه‌های موجود کمک کرد. وی نیز بین برداشت شخصی خود و آنچه که همکاران نزدیک انگلیسی‌اش میگفتند به گسیختگی دچار شده بود: «انگلیسیان [در ایران] با این نظر موافقاند که کوچکخان، رهبر شورش، انسانی درستکار، میهن‌دوستی ایرانی، و کسی است که اسلحه به دست گرفته تا سرزمین خود را از یوغ بیگانه آزاد کند. آنان میگویند که وی شخصاً مرد شریفی است و نباید بابت برخی اجحافات افرادش مقصر شناخته شود. آنان [در خلوت] وی را قهرمان استقلال ملی میدانند و میگویند که کوچکخان همیشه [پیشنهادهای آشتی جویانه‌ی] بلشویکها را رد کرده است. روزنامه‌های ایرانی [چون رعد] عقیده‌ی دیگری دارند و کوچکخان را متهم میکنند که مردیست در دسرافزین بدون هدف‌های شخصی.»

با این حال، نظر شخصی دوکروک مشابه نظر مارچنکو بود: «کوچکخان، این آموزگار متواضع و بی‌اهمیت، با نمایندگان اعزامی کمیته‌ی اتحاد و ترقی

(CUP) تماس گرفت. فرستادگان آلمان، که در اجرای مانوری جنگی بودند، و طرح‌های آن بی‌تردید توسط لودندورف چیده شده بود، وارد ایران شدند تا جنبشی را برای وحدت مسلمانان برانگیزند.» وی افزود که کوچک‌خان جنگلیان را در گیلان علیه روسیه تحریک میکند. از نظر دوکروک کاملاً آشکار بود که «بی‌گمان، کوچک‌خان هر چه باشد، شورش‌اش با پشتیبانی تسلیحاتی و آموزشی آلمانیان و ترکان در خدمت... سیاست دولت‌های محور و علیه متفقین است.» دوکروک در گزارش دیگری خاطرنشان کرد: «کوچک‌خان به نحوی منظم و منظم دست به تاراج میزد. وی به مردم خراج میبست، اما عدالت را رعایت میکرد. اموال کارگزاران ثروتمند ایرانی را مصادره میکرد، اما راه‌ها و مدارس را حفظ کرد. با اخذ درآمدهای گمرکی، وی حکومت [ایران] را کلافه کرد. اما نیرویی در اختیار داشت که نهاد استقلال گیلان [کذا] شد. وی با اعلام اینکه اسلحه به دست گرفته تا خارجی‌ها را از ایران بیرون کند، اعتمادبه‌نفس ایرانیان را بالا برد.»

نگاه آمریکاییان به جنبش جنگل

دیدگاه‌های ناظران آمریکایی آن زمان، هر چند منصفانه‌تر از بقیه، اما تحت تأثیر فضای سیاسی‌ای بود که انگلیسیان و حامیان‌شان شکل داده بودند. مثلاً، وزیرمختار ایالات متحده در تهران، که فقط چند روزی را در رشت گذرانده بود، همان تصویر کلیشه‌ای -یعنی، «ایلیاتیهای جنگل»- از جنگلیان را به واشنگتن منتقل و این ایده را به اذهان متبادر کرد که «آنان گروهی نامتمدن و بینظم‌اند که به دشواری میتوانند مبارزان استقلال ملی و دولت مشروطه باشند». کاردار آمریکا در قزوین، که آشکارا تحت نفوذ انگلیسیان بود، در گزارش ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ (۹ آبان ۱۲۹۷) خود، جنگلیان را یک «حزب» سیاسی ایرانی توصیف کرد که به جنگلیان یا «ساکنان جنگل یا بیشه شهرت دارند [که] باعث بی‌نظمی قابل توجهی در منطقه‌ی سرحدی دریای خزر شده‌اند.» چند ماه بعد، کاردار ایالات متحده گزارشی آگاهانه‌تر و، بنابراین، منصفانه‌تر فرستاد: «[این] جنگلیان، تحت رهبری میرزا کوچک‌خان ۱۸ ماه

است که علیه دولت سر به شورش نهاده‌اند. این مرد عضو حزب به اصطلاح دموکرات است و، هر چند با دشواری زیاد میتوان اطلاعات موثق و واقعی درباره‌ی وی به دست آورد، و گزارش‌ها نیز بسیار متفاوت‌اند، جملگی بر این نکته اتفاق نظر دارند که وی بسیار میهن دوست، صمیمی، و خوش نیت نسبت به ایران است، اگر چه تا حدی خیال‌پرداز و شاید فاقد قدرت تشخیص، و غرق در شور و احساسات است.»

هیأت مذهبی آمریکایی پیرامون جنگلیان گزارش داد که، در حالی که حاجی احمد کسمایی، دوست جدید انگلیسیان و وثوق در تهران، و طرفدارانش «مصراغه از قتل‌عام ارامنه دفاع میکردند، میرزا کوچک‌خان فرمان شدیدالحنی صادر کرد مبنی بر اینکه هر کس آزاری به ارامنه یا اموال‌شان برساند شدیداً مجازات خواهد شد، و فرمان وی جز چند مورد استثنایی اجرا شد.» کشیش موری در پایان گزارش ملاحظات زیر را درباره‌ی کوچک‌خان ارائه داد: «به باور من، وی فارغ از اینکه آرمان‌های وی برخطا باشد یا نه... کاملاً [آگاه،] میهن‌پرستی صدیق، و مردی با ویژگیهای شرافتمندانه است. او تلاش کرده رشومخواری، غارت و بسیاری از حاشیه‌های یک نیروی مسلح [اشغالگر] در ایران را بزداید... وی متعهد شد که از اشخاص و اموال غیرنظامی محافظت کند... تحسین کنندگانش بیشتر وی را، نه به خاطر مهابت و توانایی در جنگ، بلکه از لحاظ مهربانی، عشق، صمیمیت صادقانه، وفاداری به رفاه کشورش، [حس] عدالت‌خواهی، [و] حقیقت‌گویی‌اش میستایند... من با چند افسر انگلیسی ملاقات کرده‌ام که [به‌طور خصوصی] تحسین و احترام خود را نسبت به او ابراز داشته‌اند. و فکر میکنم که اگر وی به تنهایی فرماندهی جنگلیان را بر عهده گرفته بود، زیان‌های جانی و مالی و آسیب به تجارت و کشاورزی، که به‌باور من جملگی ناشی از اقدامات حاجی احمد نادان و کهنه پرست است، به بار نمی‌آمد.» چنین تصویرهایی محصول جنگ سرد سریع‌الانجمادی بود که پس از پایان جنگ جهانی اول آغاز شد و به‌معناری برای نوشته‌های آکادمیک بعدی تبدیل شد.

درباره رابطه جنگلیان با آلمانیان

منشی ایرانی سفارت آلمان در تهران پیش و پس از جنگ جهانی اول در خاطرات خود با صراحت کامل از تماس‌های محرمانه بین سیاستمداران ایرانی (از جمله افسری جوان که بعدها رضاشاه شد) و آلمانیان سخن می‌گوید. با این حال، مطلقاً ذکری از هر گونه تبانی بین کوچک‌خان و دیپلمات‌های آلمانی در تهران به میان نمی‌آورد. در بررسی جامعی که یک پژوهشگر آلمان غربی درباره‌ی نقش ایران در سیاست شرقی آلمان طی جنگ جهانی اول به عمل آورد، تماس‌ها و حتی معاملات مالی این سیاستمداران با دیپلمات‌ها و مأموران آلمان را با سند و مدرک نشان می‌دهد، اما صحبتی از ارتباط بین جنگلیان و سفارت آلمان به میان نمی‌آورد، امری که اسناد بایگانی‌های وزارت خارجه‌ی آلمان نیز تأیید می‌کنند. اما کسانی که کوچک‌خان را متهم به همکاری با آلمان می‌کردند هرگز سخنی از تماس رضاخان با آلمانیان به میان نیاوردند؛ همان قزاقی که پس از سرکوب نهضت جنگل شورویان «نماینده‌ی بورژوازی ملی» ایران می‌خواندند.

نخستین اشاره به کوچک‌خان در یک گزارش وابسته‌ی نظامی آلمان در قسطنطنیه (استانبول) به برلین در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۱۶ (۲۹ بهمن ۱۲۹۴) آمد، که در آن درباره‌ی گزارش‌های مربوط به درگیری نظامی جنگلیان با نیروهای تزاری در اواخر ۱۹۱۵ (دی - بهمن ۱۲۹۴) پرس و جو می‌شد. قسطنطنیه، که پایگاه دیپلماتیک آلمان در ارتباط با عملیات شرق بود، عملاً هیچ چیزی درباره کوچک‌خان نمی‌دانست. این گزارش، که وی را «رهبر رزمندگان سواره نظام آزادیبخش ملی» به حساب می‌آورد، احتمالاً بر پایه‌ی اطلاعاتی دریافتی از سفیر ایران (که «وزن زیادی» برای اخبار مربوط به شکست روس‌ها به دست جنگلیان قایل میشد) تنظیم شده بود. همچنان که پیش‌تر ملاحظه شد، پس از انقلاب فوریه در روسیه، دیپلمات‌های آلمانی نگران جذابیت فزاینده‌ی روسیه‌ی نو برای «ملیون» ایرانی بودند. در ۴ ژوئیه ۱۹۱۷

(۱۴ تیر ۱۲۹۶) کنسول آلمان در موصل، ووسترف، به برلین گزارش داد که کوچکخان، «با فرض خروج نیروهای روسیه»، عملیات جنگی علیه آنها را موقتاً به حال تعلیق در آورده بود. این اقدام ظاهراً آلمانیان را خوش نیامد، زیرا زومر در ۱۲ اوت (۲۲ مرداد) گزارش داد که «شخص مورد اعتماد» وی کوچکخان را «از محتوای دستورالعمل شماره ۱۸» (که ماهیت آن مبهم مانده است) «آگاه» کرده و «پایداری در مبارزه علیه روسیان» را به او یادآوری و «پاسخ مقتضی از وی نیز دریافت کرده است.» این نخستین گزارش تماس، هر چند غیرمستقیم، یک دیپلمات آلمان در تهران با کوچکخان است. این گزارش متأخر بر این امور است.

ووسترف و دیگر دیپلمات آلمانی به نام بلوشر، در گزارشی از موصل به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۱۷ (۱۳ شهریور ۱۲۹۶) به وزارت خارجهی آلمان گفتند که «کوچکخان جنگ خود را دنبال میکند، اما از فقدان سلاح و مهمات شکایت دارد.» به این دلیل، زومر، کاردار آلمان در تهران «با وی ارتباط برقرار کرد.» زومر در گزارشی که پیش‌تر، در ۱۲ اوت (۲۲ مرداد) فرستاده بود، هرگونه شکی در باره‌ی «تنبانی» بین مأموران آلمانی در ایران و جنگلیان را برطرف میکند. وی آشکار می‌کند که افسران اتریشی که پس از تشکیل دولت کرنسکی از اسارت روسیان گریخته بودند بنا به ابتکار خودشان مورد «میهمان‌نوازی» کوچکخان قرار گرفتند، امری که احتمالاً به دلیل شهرت میرزا به عنوان یک رهبر ضدروس و مردی عدالتخواه بود. این گزارش روشن می‌کند که کوچکخان صریحاً از این چند افسر خواسته بود که در کوهستان‌ها بمانند و رزمندگان وی را آموزش دهند. سفارت اتریش از این جریان اطلاع نداشت تا اینکه افسران یادشده در صدد کسب اجازه برای ماندن برآمدند.

نشانه‌های دیگری نیز حاکی از آن است که تماسی بین جنگلیان و آلمانیان تا پیش از تابستان ۱۹۱۷ برقرار نشده بود. از جمله، گزارش‌های اسرای غیرنظامی آلمانی، که از روسیه گریخته و از طریق گیلان به سرزمین امن عثمانی رفته بودند، اطلاعات ناچیزی آنان درباره‌ی جنگلیان به دست دادند. این



۱ - لیوتنان اشتریخ
۲ - مائزر فن پاشن، ۳ - سلطان داود خان، ۴ - علی اکبر خان زرشکی

اطلاعات بلافاصله به برلین ارسال شد، که نشان‌دهنده‌ی کمبود اطلاعات آلمانیان از جنبش جنگل است. اگر تماس‌های پیچیده‌ای بین جنگلیان و قدرت‌های محور، آن چنانکه مثلاً گزارش‌های انگلیسیان متبادر میکرد، وجود داشته بود، دیپلمات‌های آلمان چنان اطلاعاتی سطحی را به عنوان «اخبار مهم» به برلین نمیفرستادند. افزون بر این، واکنش کنسول آلمان در موصل، ووسترف، به تلگرام ارسالی از سوی براوین، نخستین فرستاده‌ی شوروی، از طریق سفارت آلمان در تهران در ۶ ژوئن ۱۹۱۸ (۱۷ خرداد ۱۲۹۷)، نشان از جهل وی داشت. (برغم ادعاهای وارونه‌ی استالینیستی، تلگرام براوین پیشنهاد میکرد که دولت شوروی باید «در هماهنگی با دولت آلمان، بلافاصله با فرستادن سلاح، مسلسل سنگین، فشنگ و نیروی کمکی، از کوچک‌خان حمایت کند») ووسترف افزود که «حمایت تسلیحاتی و آموزشی از کوچک‌خان و اقدامات ضد انگلیسی او ارزش زیادی برای منافع ما دارد.» یک یادداشت داخلی وزارت خارجه‌ی آلمان در برلین نیز حاکی است که تا پیش از تابستان ۱۹۱۸ (۱۲۹۷) رابطه‌ای برقرار نشده بود. طی تابستان ۱۹۱۸ که جنگلیان درگیر رویارویی دشواری با انگلیسیان بودند، گزارش‌های متعدد آلمانیان، در فضایی خوشبینانه یک «اتحادی نامشروط» را بین جنگلیان و آلمانیان در ایران پیش‌بینی میکرد. از آنجا که هیچ‌یک از این امیدهای خوشبینانه به واقعیت نپیوست، باید پذیرفت که جنگلیان با آلمان همراهی نکردند. گذشته از این‌ها، بی‌اعتمادی کوچک‌خان به مأموران آلمانی و اتریشی، که در خدمت جنگلیان بودند، نیز این اتهام را، که گویا وی خود را به آلمانیها فروخته بود، بی‌اعتبار می‌کند. این موضوع را یک پزشک آلمانی اهل ریگا، که در ارتش تزاری خدمت میکرد، ولی به ایران گریخت و چند ماهی را نزد جنگلیان در گیلان گذراند، گزارش و تأیید کرد. در ژوئیه‌ی ۱۹۱۸ (تیر ماه ۱۲۹۷)، دکتر کلا (Klau) به هیأت نمایندگی آلمان در قسطنطنیه گزارش داد که، به گفته‌ی سرگرد فون پاخن، برغم آنکه میرزا کوچک‌خان «احترام والایی» برای افسران اتریشی-آلمانی خدمتگزار خود قائل بود، با «نوعی بی‌اعتمادی» به آنان مینگریست. دکتر کلا در طول دوران حضور خود هرگز از کوچک‌خان یا

افسران اتریشی-آلمانی به نیت واقعی رهبر جنگلیان پی نبرد. این بدگمانی، در گفتگوی بین فون پاخن و یک کارمند کنسولگری آلمان در شیراز نیز بروز کرد، که طی آن وی از مقادیر سلاح، مهمات و دیگر تجهیزات نظامی در اختیار کوچکخان، اظهار بی‌اطلاعی کرده بود.

پس از شکست جنگلیان و امضای «قرارداد صلح» با انگلیسیان در اوت ۱۹۱۸، ظاهراً دیدگاه کوچکخان نسبت به آلمان تغییر کرد. بنا بر گزارش ووستروف، میرزا کوچکخان شخصی به نام مصطفی‌خان را به تبریز فرستاد تا ووستروف را از اوضاع در گیلان آگاه کند، و سروان، ودیگ یکی از افسران آلمانی را که نزد او پناهنده بود، نزد ژنرال فون کرس در تفلیس اعزام کرد تا درخواست خرید تجهیزات نظامی کند. همچنین، به نظر میرسد که برخی افسران و مقامات آلمانی در قفقاز بر آن بودند که به جنگلیان یاری برسانند. چنین بود، مثلاً، مضمون يك «درخواست عاجلانه» در سپتامبر ۱۹۱۸ از جانب يك مقام نظامی آلمان در قفقاز به نام والدبرگ که در نظر داشت تجهیزات جنگی و کارشناس برای جنگلیان گسیل دارد، اما این حرکت از قرار معلوم مشروط بود، زیرا آلمانیان، بنا بر گزارش، از «قرارداد صلح» کوچکخان با انگلیسیان ناخشنود بودند. کوچکخان که قرارداد را امضا کرده بود، افسران اتریشی-آلمانی را که نزد او در جنگل‌های غیرقابل دسترس گیلان مانده بودند، مرخص کرد و آنان نیز در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۸ (یکم مهرماه ۱۲۹۷) وارد کنسولگری آلمان شدند.

تعامل ترکها با جنگلیان

در ۱۲ اکتبر ۱۹۱۸ (۲۱ مهر ۱۲۹۷)، مصطفی‌خان به کوچکخان اطلاع داد که سروان ودیگ با تجهیزات درخواستی بازگشته بود، اما ووستروف، کنسول آلمان، «اجازه نمیدهد» که آنان را به گیلان بفرستد، زیرا بر این باور بود که «آتش‌بس» بین جنگلیان و انگلستان «در جهت مخالف سیاست‌های» آلمان بود. به عوض، مصطفی‌خان مقادیری کمک نظامی از ترکان دریافت کرد. وی به

کوچک‌خان گزارش داد که با «بیاری دوستانه‌ی کاظم پاشا و یوسف ضیاء بگ ۱۹۶ محموله مهمات و تجهیزات جنگی تحویل گرفته بود» که در حال حمل با شتر از تبریز بودند. در این جا دو امر مسلم واجد اهمیت است. اولاً، از کوچک‌خان خواسته شد که فوراً برای هزینه‌ی حمل سلاح پول بفرستد. ثانیاً، کنیون، مأمور اطلاعاتی انگلیس، گزارش داد که به ازای این سلاح‌ها کوچک‌خان «مبالغ هنگفتی» پرداخت کرده بود که از منبع ۱۰ درصد مالیات (عُشریه) تحصیل شده بود، «با این هدف که از دولت ایران سرپیچی کند، مگر آنکه آن دولت با خواست‌های او دایر اصلاحات موافقت کند.» این امر نشان می‌دهد که درخواست کمک (خرید اسلحه) متوجه ترکان بود، زیرا آلمانیان از ارائه‌ی کمک سرباز زده بودند. با این حال، این موضوع مانع وابسته نظامی فرانسه نشد که چنین نتیجه‌گیری کند: «[نامه‌ی مصطفی خان] هرگونه تردیدی را نسبت به مشارکت آلمان و کمیته‌ی [ترک] اتحاد و ترقی در اغتشاشات گیلان از میان برمی‌دارد.» با این همه، مصطفی‌خان و تجهیزات و مهمات نظامی همراهش، سروان و دیگر، و دو همراه وی، تا اواخر اکتبر (اوایل آبان) -یعنی تا دو هفته مانده به اعلام آتش‌بس بین قدرت‌های اروپایی- به مقصد نرسیدند.

خلیل پاشای عثمانی طی نامه‌ای به کوچک‌خان در ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۸ (۴ مهر ۱۲۹۷)، از نقشه‌های کلی ترکان و آلمانیان برای اشغال قفقاز جنوبی خبر داد. آنان نه تنها به موافقت جنگلیان، بلکه به همکاریشان هم نیاز داشتند. زیرا نیروهای ترکیه مشکل می‌توانستند به‌طور غیرمنتظره وارد گیلان شوند. فون کرس، برای شیرین کردن دهان یا نرم کردن موضع کوچک‌خان به همان شیوه‌ای متوسل شد که در مورد دیگر رهبران سیاسی ایران مثل سلیمان میرزا و تقی‌زاده‌ی «دموکرات» که از آغاز جنگ با آلمانیان همکاری میکردند، به‌کار گرفت: تملق و چاپلوسی. فون کرس در دو نامه‌ی خود به رهبر جنگلیان «توانائی»، «سیاست خردمندانه»، «تجربه» و «بویژه مهربانی» وی نسبت به زندانیان آلمانی را ستود، مراتب «احساسات دوستانه»ی خود را به «دوست گرامی و با شهامت» خود ابراز داشت، و آمادگی آلمان را برای ارائه‌ی «همه نوع کمک»، از جمله «پول، تفنگ، مهمات، اسلحه، و مسلسل‌چی» که وی «درخواست کرده

بود،» اعلام کرد. یک «نشان افتخار و هدیه‌ای شاهانه» همراه با «سکه‌ی طلایی ضرب شده در برلین به نام دولت ایران [برای] مخارج ضروری» نیز فرستاده شد. همچنین، به وی گفته شد که چنانچه «تحت فشار دشمن یا بنا به خواست» خودش، مایل به ترک ایران باشد، «مقدم او همیشه در برلین [به عنوان] میهمان امپراتور گرامی داشته خواهد شد.» پیشنهادهایی که به دشواری برای کوچک‌خان پذیرفتنی بود، که پس از سال‌ها جنگ با نیروهای اشغالگر روس و انگلیس، به بهای تحمل خسارات جانی و مادی فراوان از اشغال کشورش برای منافع یک قدرت بزرگ در قفقاز حمایت کند. بنابراین، تلاش ژنرال فون کرس برای برانگیختن حمایت کوچک‌خان از طرح آلمان-ترکیه به نتیجه‌ی عکس انجامید. سندی حاکی از موافقت میرزا به همکاری با نقشه‌ی آلمانیان در دست نیست.

درواقع، پاسخ سر بالای کوچک‌خان باید آلمانیان را رنجانیده بوده باشد، چنانکه آنان از فرستادن کمک نظامی (فروش اسلحه) نامشروط برای جنگلیان که پیشنهاد کرده بودند، سر باز زدند. از این‌رو، تعجبی ندارد که ووستروف در اکتبر ۱۹۱۸ چنان موضع سرسختانه‌ای را در مقابل اصرار مصطفی‌خان به نیاز مبرم جنگلیان به سلاح و مهمات اتخاذ کرده باشد.

در مورد ترکیه، دیگر متحد قدرت‌های محور، که بسیار دیر و در آستانه‌ی آتش‌بیس به جنگلیان سلاح فروخته بود، چند توضیح در دسترس است. پرونده‌های انگلیسیان از برخی مکاتبات بین ترکان و کوچک‌خان خبر میدهند. نامه‌ای به تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۱۸ (۲۸ بهمن ۱۲۹۶) از عبیدالله - ظاهراً یک مقام ترک ساکن تهران که با دموکرات‌هایی همچون مستوفی در ارتباط بود - گویای بسیاری از مسائل است. عبیدالله، که خود را یکی از طرفداران استقلال ایران نشان میداد، با اشاره به کمک ترکان به دموکرات‌هایی چون سلیمان میرزا، اسکندری، و نظام‌السلطنه‌ی مافی، آمادگی ترکیه را برای ارائه‌ی کمک «حداکثری» به جنگلیان اعلام کرد. وی با مباحثات به ارتش ترکیه «که از همان خمیره‌ی نیاکانشان هستند که چهره‌ی جهان را کاملاً دگرگون کرده اند» - اشاره‌ای به چنگیزخان، که باید قاعدتاً ریشه‌ی چندش‌آوری بر اندام کوچک‌خان



افسران عثماني - ردیف اول از چپ براساس: ۱ - اسماعیل که نو دیماران رشت وسیئله هولیبمای انگلیسی به قتل رسیده، ۲ - جواد خان نراکتی، مترجم اسطان، ۳ - سلطان علی اکبر خان سیاه بوش، ۴ - مین باشی یوسف بیگا، ۵ - بوز باشی یعقوب بیگا، ۶ - گروهبان عصر افندی، ۷ - نایب مصطفی قزوینی

وارد آورده بوده باشد. گفت که ترکیه «نفوذ خارجیان در ایران را بر می‌افکند و استقلال آن را کاملاً تأمین خواهد کرد!» وی بی‌توجه به تأثیر وعده‌ی «آزادی» ایران به سیاقی که چنگیزخان به آن عمل کرده بود، از سر لطف و منت رهبر جنگلیان را به خاطر «اشتباهات» گذشته‌اش سرزنش کرد. وی یک نقشه‌ی دو مرحله‌ای را پیشنهاد کرد. عبیدالله به کوچک‌خان گفت که اگر او از این «دستورات» پیروی کند، «مشکلی در دسترسی به سلاح، نیرو، و پول» نخواهد داشت. کوچک‌خان پاسخ داد که هر چند «دستورات» وی «فوق‌العاده عالی» بودند، مایه‌ی تأسف بود ترکیه گزینه‌ی فرستادن «کمک تسلیحاتی» را کنار می‌گذاشت. عبیدالله «مضمون نامه‌ی وی را درک نکرد [که] هدفش این نبود که سلاح به هر قیمتی بایستی برای او از طریق ترکیه فرستاده می‌شد»، زیرا این امر دشواری بود. وی اضافه کرد که «همه‌ی وعده‌های دولت‌های ترکیه و آلمان مبنی بر فرستادن نیرو، سلاح، و مهمات جنگی برای کمک به ایران، تهی از آب در آمدند.» کوچک‌خان، نامه‌ی خود را با حاشیه‌ای به پایان میرساند که باید ترکان را بیشتر ناخشنود کرده بوده باشد: «در وضعیت کنونی، به عقیده‌ی من مسئله‌ی اساسی و ضروری تأمین وحدت گیلان، آذربایجان و قفقاز است [بی‌تردید، چون جزئی از خاک ایران]. من این را مهم‌ترین گام میدانم.»

در یک نامه‌ی رمزی (که انگلیسیان مشکلی در خواندن آن پیدا نکردند)، عبیدالله، پس از داد سخن دادن درباره‌ی پیروزی قریب‌الوقوع ارتش ترکیه و ستایش از کوچک‌خان به عنوان «فرزند شایسته‌ی مردم ایران»، به این بحث پرداخت که، اگر در حرکت به سوی همدان اهتمام نکند، «گناه حاکمیت استبداد بر مردم ایران» بر گردن او خواهد افتاد. پاسخ کوچک‌خان سرسختانه‌تر بود. وی به طرف ترک گفت: «تا زمانی که شخصاً قدرت را به دست نگرفته و وارد تهران نشوم، برایم ناممکن است که در هر راهی وارد و خود را بی‌اعتبار کنم.» در واقع، کوچک‌خان بی‌زاری خود را از رفتار آمرانه‌ی ترکان در جلسه‌ی ملاقات با اوکشات در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۸ (۳ آبان ۱۲۹۷) پنهان نداشت. وی ترکانی را که بالا دست‌های عبیدالله نزد او فرستاده بودند تا به وی ملحق شوند،

دست به سر کرد و به آنان گفت که به تهران بروند، زیرا او، مطابق قرارداد صلح، «اختلافات خود را با انگلیسیان حل کرده و کاملاً بیطرف است.» در حین نامه‌پراکنیهای ناخشنودانه‌ی عبیدالله با کوچک‌خان، مک لارن گزارش داد که، برغم حضور ملایان طرفدار ترکیه در صفوف جنگلیان، میرزا «مطلقاً از پذیرفتن افسران و سربازان ترک به صفوف نیروهایش خودداری کرد. این امر ملایان را بر آن داشت تا در ۱۶ مه (۲۷ اردیبهشت) دست به سوء‌عقد نافرجامی علیه جان وی بزنند که به مرگ چندین تن انجامید.»

شگفت این است که آن گروه از پژوهشگران آلمانی که درباره‌ی ایران مطلب نوشته‌اند، علناً دیدگاهی را میپراکنند که اساساً اختلافی با دیدگاه انگلیسیان طی جنگ اول جهانی و پس از آن ندارد. دو نمونه از این دست نوشته‌ها برای کار ما کفایت خواهد کرد. درسرگذشت غیررسمی متحد ایرانی آلمان نازی، و برای توجیه نقش و «رسالت تمدن آور» که خواهیم دید عملیات سرکوب جنگلیان را رهبری کرد، کوچک‌خان به عنوان «یک رئیس قبیله‌ی چادرنشین» -یعنی یک شورشی نامتمدن- تصویر شد که «درایالت شمالی گیلان پرچم استقلال برافراشت، درحالی که اوضاع ایران رو به وخامت گذاشته و مردم، انگلستان را مسؤول میدانستند.» از نظر هربرت فون ملزیگ، کوچک‌خان «مأمور آلمان» نبود، اما زبان مبهم به گرفته این معنا را به ذهن متبادر می کند که وی ارتباطاتی با انگلیسیان داشته بود، که ایرانیان معمولاً همه‌ی گرفتاریهای خود را از آنان میدانند. از نظر سی. بروکلمن، مورخ عصر هیتلری که در حوزه‌ی تاریخ مسلمانان مطالعه میکرد، کوچک‌خان «آلت دست بلشویکها» بود.

چگونگی مقابله کوچک خان با شایعه‌ها

درباره‌ی دیدگاه جنگلیان در خصوص این مسایل، در مقابله با شایعات به هنگامی که جنبش درگیر یک مبارزه‌ی مرگ و زندگی با دشمنان خارجی بود، روزنامه‌ی جنگل تأکید کرد که منابع مالی آنان از کمک‌های مردم، از همه‌ی اقشار گیلان -یعنی روحانیون، دهقانان، مغازه‌داران، بازرگانان، خرده مالکان- تأمین میشد. همچنان که ملاحظه شد، نیش وکنایه‌ها بویژه از زمانی که

انگلیسیان منافی در شمال ایران یافتند آغاز شده بود. با توجه به چنین شایعاتی که به شهرت جنگلیان آسیب میرساند، تدابیری جدی اتخاذ شد. ابتدا میرزا حسین‌خان کسمایی، مسؤول تحریریهی آن شماره از جنگل که از آلمانیان ستایش کرده بود، برکنار شد. آنگاه، جنگل به رد اتهامات روزنامه‌ی روسکویه سلو (Ruskoie slovo) پرداخت که جنگلیان را طرفدار آلمان نامیده بود، و بار دیگر هدف خود را آزادی و حفظ تمامیت ملی و ارضی ایران اعلام کرد. نویسندگی جنگل از اتهام همکاری با دولت مسلمانی همچون ترکیه ابراز شگفتی کرد، هر چند که جنگلیان به عنوان مسلمان در تقلا با اتحاد با همگی کسانی بودند که به دین واحدی تعلق داشتند. اگر اتهامات از «وحدت سیاسی» جنگلیان با ترکان خبر میداد، پس باید «دقیقاً و آشکارا اعلام میشد که همچون در عمل، تفاوتی بین عثمانی، آلمان، روسیه و انگلیس وجود ندارد.»

بررسی پرونده‌های دیپلماتیک آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در ارتباط با کوچک‌خان و جنبش وی، یک امتیاز سه‌گانه دارد. نخست، اتهام همکاری کوچک‌خان با امپریالیست‌های آلمانی طی جنگ قابل تأیید نمیشود؛ دوم، این پرونده‌ها اشتباهاتی را بروز میدهند که بیشتر ناظران تاریخ ایران نو درباره‌ی کوچک‌خان و جنبش او مرتکب شده‌اند؛ و سوم، این پرونده‌ها نشان میدهند که تا چه اندازه تحریف حقایق تاریخی میتواند به شکل دادن سیاست روز و توجیه آن با نگاهی به گذشته، کمک کند.

مدارکی که مرور کردیم، از جمله شهادت واساگنی ارمنی، کوچک‌خان را از اتهامات ناروایی تبرئه میکند که دیپلمات‌ها، روزنامه‌نگاران، و حتی پژوهشگران طی ۷۰ سال بر علیه او اقامه کردند. کسانی که هدفشان، نه پژوهش پرشور واقعیات بی‌احساس، بل توجیه لجوجانه‌ی سیاست‌هایی بوده است که فکر میکردند در جهت منافع ملی قوم-محوری آنان قرار داشت. بنابراین، حقایق تاریخی در مذب خودپسندیهای ملی منظم‌اً قربانی شده‌اند.

پس از اختلافاتی که در فردای بازگشت دریادار راسکولنیگوف بین کوچک‌خان و سران حزب کمونیست ایران -با بهتر، مسؤولان دفتر قفقاز حزب

کمونیست روسیه شوروی- پیش آمد و ائتلاف جنگلیان با آنان خاتمه یافت، دو مسئول بلشویک در ایران، آناستاس میکویان و بودی مدیوانی، از طرف دفتر قفقاز به کوچک خان گفتند که او با آغاز مذاکره با دولت تهران به نهضت «خیانت» کرده بود. همین «شایعات» را نمایندگان کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست در جمعی از فعالان حزبی تکرار کردند که با حاضر به قبول آن‌ها نشدند: «ما را به ایران آوردند، [آنجا که] ابوگف تزار بود ... اکنون تزار مدیوانی است. اکنون ما را از ایران بیرون میرانند. خطای ما این است که، بدون اعتراض به نمایندگان دولت فدرال روسیه‌ی شوروی و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه، از اوامر اطاعت میکنیم. این گام درستی بود... ما نمیتوانستیم سرپیچی کنیم، چون احزاب کمونیست در جهان باید از مرکز جنبش کمونیستی اطاعت کنند. آنانی که از دستورالعمل‌های مرکز اطاعت نمیکند کمونیست نیستند.» [۲]

از سوی دیگر، دستیابی به اسناد شوروی، از جمله، این نکته را روشن کرد: در حالی که تاریخنگاری استالینی، همانند برخی از رقیبان در غرب، کوچک خان را به همکاری با دشمن کرد، اسناد بسیاری در عکس آن ادعا را ثابت میکنند. دستیابی به نامه نگاری‌های بین کوچک خان، لنین، تروتسکی، و کمینترن، از یک سو، و بین کوچک خان، مدیوانی، ک.م. حزب کمونیست ایران، همچون احسان‌الله خان و یاران اش، از دیگر سوی، این برداشت را تقویت میکند:

الف - باور ساده لوحانه‌ی کوچک خان به «نیک‌خواهی» رهبران شوروی، در عین انتساب همه‌ی خطاها و سیاست‌های اشتباه به رهبران و کادرهای محلی، [۳] به ترتیبی که کوچک خان انتظار داشت نمایندگان لنین و تروتسکی به ایران بروند و حقیقت را مستقر سازند. [۴]

ب - عدم عنایت رهبران شوروی به تمناهای کوچک خان، از یک سو، و رفتار آمرانه‌ی فرستادگان شوروی چون مدیوانی با وی، که به او گفت: «با اقدام برای عشق به بشریت، به شما توصیه میکنم، اگر موافق اید که دیگر بار در خدمت بشریت باشید، آماده خواهیم بود با رفقایم صحبت کنم تا شاید شما را

بپذیرند، طبیعتاً به این شرط که در جریان امور شما برابر دیگران باشید و شخصاً در امور دخالتی نکنید.»

ج - یاحتی پس از اعمال فشار کافی از جانب رفقای قدرتمند حیدرخان عموغلی، چون نریمانف و اردژونیکیدزه، بر رهبری میکویان-مدیوانی در گیلان، این دوهنوز با تحکم کوشیدند کوچک خان را ترغیب کنند که: «اگر شما میخواهید در خدمت رهایی مردم ایران قرارگیرید، ما خواهیم توانست زبانی مشترک بیابیم، با شما دیدار کنیم، و سخن بگوییم!» [۵]

نهضت جنگل شکست خورد و کوچک خان، همانند بسیاری از رهبران خیر خواه ایران، در راه آزادی و استقلال ایران جان باخت. شکست نهضت او تنها به عامل بسیار مؤثر قرارداد تجاری روسیه شوروی و بریتانیا - که اهم آن تجارت در برابر پایان دادن به کمک به نهضت‌های ضد استعماری در خاورزمین بود- بستگی نداشت. سیاست‌های متخذه از جانب کوچک خان نیز آنقدر بسیج کننده برای سراسر ایران نبود تا همه‌ی ناراضیان، ستمدیدگان، بویژه دهقانان و کسبه‌ی فقیر را در جبهه‌ای گسترده سازمان دهد. ناتوانی در سازماندهی نیروهای مردمی همواره یکی از علل شکست‌ها در ایران معاصر بوده است. شخصیت کاریزماتیک، اگرچه در هر مبارزه‌ای نقش مهمی ایفا میکند، اما اگر نتوان مردم را به حقوق خود آگاه نمود و بر اساس آن آگاهی سازمان داد، نهضت دیر یا زود شکست میخورد. صداقت، پاکدلی، درستکاری، دلیری، و درایت سیاسی همه باید دست به دست هم بدهند تا نهضتی پیروز شود، چه، چنانکه در بالا آمد، دشمن قوی است، ابزارهای گوناگون در اختیار دارد، و حتی پس از خاموش شدن نهضت و نابودی سران آن نیز برای ایجاد یأس و نومیدی در نسل‌های آینده به تخریب چهره‌ی خدمتگزاران مردم دست می‌یازد و نام آن را «تاریخ» میگذارد، تاریخی که ما تاریخ استعماری می‌شناسیم

◀ توضیحات و مآخذ :

۱- این مقاله به درخواست مهرنامه هفتگی نوشته شد و در شمار ۸ آذرماه ۹۳ به چاپ رسید. برای منابع این مقاله، خواننده می تواند به کتاب زیر رجوع کند: خسرو شاکری، میلاد زخم. جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، تهران ۱۳۸۶.

توضیحات:

- ۱ - منبع: آرشیو کشوری فدراسیون روسیه: (GARF, 5402/1/34/6-6ob).
- ۲ - برای مثال، باور کوچک خان در مضمون نامه به لنین و تروتسکی، بتاريخ ۱۸ ذیقعه ۱۳۳۸ قمری (۴ اوت ۱۹۲۰)؛ ترجمه‌ی روسی آن در: (RTsKhIDNI,) 30/495/90/17).
- ۳ - نامه‌ی کوچک خان به دوست آلمانی-ولگا گائوک (هوشنگ) و مظفرزاده، بتاريخ ۱۸ ذیقعه ۱۳۳۸ قمری (۴ اوت ۱۹۲۰)؛ در آرشیو حزب کمونیست شوروی: (RTsKhIDNI, 495/90/12/52).
- ۳۴- نامه‌ی وی بتاريخ دهم سپتامبر ۱۹۲۰؛ در آرشیو حزب کمونیست شوروی: (RTsKhIDNI, 495/90/17).

◀ خسرو شاکری

خسرو شاکری زند (تولد - ۶ آبان ۱۳۱۷ تهران- وفات ۹ تیر ۱۳۹۴ پاریس)، مورخ نهضت ملی و تاریخ سیاسی معاصر ایران، نویسنده و اندیشمند مبارز بود. وی از فعالان جبهه ملی در خارج از کشور و نیز از بنیانگذاران کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) بود. شاکری از رهروان برجسته و دیر پای راه مصدق و استاد بازنشسته تاریخ مؤسسه تحقیقات عالی علوم اجتماعی پاریس بود. که در اثر سکتة مغزی در یکی از بیمارستانهای پاریس درگذشت.

برادرش علی شاکری می نویسد: «در اولین سالهای سفرش به آمریکا و اقامت در آن کشور به قصد تحصیلات دانشگاهی، که تصور می کنم هنوز جبهه ملی نه در اروپا تشکیل شده بود و نه در آمریکا، نامه ای به احمد آباد خطاب به دکتر



مصداق نوشت که در آن از وی خواسته بود که نخست وزیر مح بوب اما محصور ایران وی و دانشجویان خارج از کشور را با راهنمایی های خود کمک کند.

دکتر مصداق که مردی به نهایت مبادی آداب بود و از جمله هیچ نامه ای را بی پاسخ نمی گذاشت و نسبت به جوانان و دانشجویان مهر و توجهی خاص داشت و ارجی ویژه می گزارد در نامه ای تشویق آمیز به او توصیه کرده بود که از سخنرانی های وی در مجلس چهاردهم شروع کند، و دستور داده بود که دو مجلد کتاب های زنده یاد

حسین کی استوان زیر عنوان نطق های دکتر مصداق در مجلس چهاردهم را که حاوی صورت جلسات آن دوره ی مجلس شورای ملی بود برای وی بفرستند. او از دریافت آن پاسخ و این کتاب ها بسیار شادمان شده بود و اعتقاد محکمی که به مصداق داشت با این حادثه بسی شدید تر شد. این خبر را با ما هم در میان گذاشت و آن کتاب ها را که ما نمی شناختیم به ما داد و ما هم سفارش دادیم که از ایران برایمان بیاورند؛ بعد از تشکیل جبهه ملی در خارج از کشور هم، بخصوص در اروپا آن کتاب از اولین کتاب هایی بود که خواندن آن را به اعضاء جبهه ملی توصیه می کردیم. او سالها بعد از آن بارها اصل آن نامه را جست و جو کرده بود و از اینکه هرگز آن را نیافت بسیار متأسف بود و خود را نمی بخشید.»

او بعنوان یک مؤرخ «به گردآوری، تنظیم و نشر اسناد و بررسی تاریخ جنبش چپ و کارگری در ایران» پرداخت. از وی تاکنون کتاب های زیادی چون

«جمله انقلاب مشروطه» و «انکشاف سوسیال دموکراسی»، «میلاد زخم» درباره جنبش جنگل، کتابی درباره تقی ارانی، «اسناد سوسیال دموکراسی ایران» و «غروب شوکت» «جناب اشرف» احمد قوام السلطنه» و... منتشر شده است.

فصل چهاردهم ورود ارتش سرخ به ایران

در یادداشت‌های گریگوریکیان تحت عنوان «شوروی و جنبش جنگل: یادداشت‌های یک شاهد عینی» آمده است: روز سه شنبه هجدهم ماه مه ۱۹۲۰ (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹) کشتی‌های جنگی دولت شوروی در مقابل انزلی و غازیان صف کشیدند و بدون اعلان جنگ، چندین گلوله ی توپ به طرف غازیان خالی کردند. جهت و دلیل رسمی این حرکت کشتی‌های جنگی شوروی این بود که چون کشتی‌های ضدانقلابی ژنرال دنیکین وعده‌ی زیادی از افسران و تابعین ایشان در انزلی بودند و امنیت دریای خزر را تهدید می‌کردند، بدین جهت رئیس فлот [ناوگان] سرخ شوروی ولگا و خزر برای حفظ امنیت دریای خزر مجبور شد انزلی را تصرف کند، تا بتواند [ناوگان] ضد انقلابی و اتباع وی را روانه‌ی روسیه نماید.

انگلیسی‌ها در بندر غازیان و انزلی دارای استحکامات و ساخلو بودند ولی به بمباران‌های روس‌ها جواب ندادند و فوری شروع بمذاکره نمودند و از طرف نمایندگان مقیم انزلی نیز برای مذاکره اقدام گردید و به این جهت بمباران غازیان به زودی متوقف گشت.

هنگامی که کشتی‌های دولت شوروی بمباران غازیان را شروع نمودند از طرف حسن روده‌م، که در بین رشت و انزلی واقع شده، عده‌ای از لشکریان سرخ در پشت قوای انگلیس پیاده شدند. سربازان انگلیسی در این محل نیز مقاومت نکردند. و اجازه دادند که لشکریان سرخ در آنجا استحکامات بسازند. می‌گویند فقط یک افسر هندی نیز خالی می‌کند و در اثر این حرکت خود مقتول می‌شود.

حمله‌ی کشتی‌های سرخ به انزلی و غازیان صبح زود شروع شد و در اثر

مذاکرات نمایندگان ارتش انگلیس و دولت ایران با سران بلشویک ها بمباران متوقف شد. ظهیر همایون از طرف حکومت گیلان و ژنرال شامپانی، فرمانده کل قوای انگلیس مقیم ایران، و ماژورادموندس، رئیس سیاسی قوای انگلیس ساعت هشت صبح روز سه شنبه بیست و هشتم ثور ۱۲۹۹ برای اینکه با رئیس قوای سرخ رسماً داخل مذاکره شوند و علت ورود آن ها را استفسار کنند، از رشت به انزلی رفتند.

کاژانوف فرمانده کل قوای روس، به اتفاق حاکم انزلی تا خمام (۱۴ کیلو متری رشت) رفت و از نمایندگان فوق الذکر استقبال کرد و آن ها را تا انزلی راهنمایی نمود. نمایندگان ایرانی از کاژانوف و آبوکف، که معاون کاژانوف بود، استفسار می نمایند که چرا کشتی های سرخ غازیان را بمباران نموده و رعایت بی طرفی و دوستی دولت ایران را نکرده اند؟ در جواب، فرمانده قوای سرخ اظهار می دارد: « نسبت به دولت ایران ابداً نظرسویی نداشته و قصد ورود و توقف در خاک ایران را هم نداریم. بمباران مان ما هم متوجه خاک ایران و اهالی آن نبوده و گلوله های توپ خود را به محلی انداختیم که اسلحه و مهمات ما را ضبط نموده و دشمن در آنجا می باشد و مقصود از این اقدام، گرفتن کشتی های دنیکیین با تمام قوا و اسلحه ی او بوده و در این محل منتظر برخورد با آن ها بودیم غیر از این، مقصودی نداشته و تقاضایی نمی کنیم.»

ساعت دو بعد از ظهر، هیئت نامبرده به رشت عودت نمود و از طرف ژنرال شامپانی به آن ها امیدواری داده شد که با مقامات عالییه ی خود، ترتیب مذاکره و قرار استرداد کشتی ها و مهمات و اسلحه ی دنیکیین را به روس ها خواهد داد. موقع مذاکرات، فرمانده قوای روس اظهار کرده بود که بنا بود قوای امدادی بیاید و عده ای هم به طرف اردبیل و بعضی نقاط دیگر اعزام شده اند، ولی فعلاً عده ای اعزامی را احضار و به بادکوبه هم اطلاع داده شده است که قوا نفرستند و به حال انتظار باقی بمانند.

عده ای قوای روس ها به طور صحیح معلوم نبود. زیرا تقریباً پانصد نفر فقط از کشتی ها پیاده شده بودند و دیگران در کشتی ها مانده بودند. تعداد کشتی ها بالغ بر بیست فروند بود و بین آن ها کشتی های بزرگ زره پوش هم بود، ولی

کشتی‌ها تماماً داخل حوزه‌ی بندر نشده بودند و در اطراف توقف کرده بودند. قبل از این گفته بودم که چند فروند کشتی جنگی ژنرال دنیکین در انزلی پناه گرفته بودند. این کشتی‌ها در نزدیکی بندر پتروسک از کشتی‌ها سرخ شکست خورده و فراراً به بادکوبه آمده بودند ولی چون دولت آذربایجان به فرمانده آنان پیشنهاد کرده بود که زیر لوای جمهوری آذربایجان خدمت کنند، بدین جهت فرمانده آنان کشتی‌های خود را به انزلی آورده و انگلیسی‌ها آن‌ها را خلع سلاح نمودند و قسمتی از اسلحه‌شان را به قزوین فرستادند و رهبران‌شان را در بازداشتگاه تحت نظر نگاه داشته بودند.

پس از بمباران غازیان از طرف کشتی‌های سرخ و پیاده شدن ملاحان سرخ در انزلی، از افسران و ملاحان کشتی‌های دنیکین پرسیده شد که آیا نمی‌خواهند تسلیم لشکریان سرخ شده و عودت به میهن‌شان نمایند؟ فقط دو یا سه نفر حاضر به تسلیم شدند، ولی دیگران که تقریباً ۷۰۰ نفر بودند خواستند از انزلی به طرف جنوب بروند. (در آن ایام عده‌ای از قوای آدمیرال کولچاک با دولت شوروی در سیبری خاوری مشغول مبارزه بودند. اکثریت افسران و ملاحان کشتی‌های دنیکین میل داشتند برای شرکت در جنگ‌های سیبری خاوری به ولادی و ستک بروند) مقامات نظامی انگلیسی‌ها وسایل حرکت آنان را از راه مرداب و پیربازار تهیه کردند و آن‌ها را روانه‌ی رشت نمودند.

در نتیجه مذاکرات انگلیسی‌ها قرار شد کلیه‌ی اسلحه و لوازم کشتی‌های دنیکین را که به قزوین فرستاده بودند، به روس‌ها مسترد نمایند و روس‌ها در انزلی بمانند و کشتی‌ها و اسلحه‌را که دریافت و حمل نمودند خودشان هم از ایران بروند و تاروژی که روس‌ها در انزلی باشند، انگلیسی‌ها نیز در منجیل بمانند. روس‌ها حق رفتن به رشت را نداشتند و انگلیسی‌ها موظف بودند که تمام گیلان را تخلیه نمایند.

در جوابی که چیچرین، کمیسر امور خارجه‌ی شوروی، به وسیله‌ی ای راسکو لینکف رئیس فلوت سرخ بحر خزر و ولگا به رئیس الوزرای دولت ایران داده است، اظهار می‌دارد که دولت شوروی قبلاً از میل و نقشه‌ی حمله‌ی فلوت سرخ به ایران خبر نداشته است و فقط پس از حمله، به دولت شوروی خبر داده شده است. ولی در هر حال درباره‌ی این اقدام رئیس فلوت سرخ، نامبرده اظهار نار

ضایتی نکرده و برعکس اظهار امیدواری می نماید که بدین وسیله راه تجارت و ارتباط پستی و رفت و آمد بین ایران و روسیه باز خواهد شد. عین تلگراف به مضمون ذیل است:

راسکو لینگف، کماندان

فلوت روسیه و آذربایجان

عقب نشینی بقیه گارد سفید و فلوت ژنرال ضد انقلابی دنیکن به بندر انزلی، صیانت تجارت بحری را در دریای خزر تهدید می نمود و منبع مخاطرات دائمی برای قشون سرخ و اولیای امور دولت سویت در تمامی نواحی سواحل بحر خزر بود.

روابط روسیه بلشویکی با ایران قطع می شد و به تجارت روسیه و ایران ضربت غیرقابل علاجی وارد می آید.

آقای وزیر امور خارجه ی ایران کاملاً محق هستند که در یادداشت اخیر خود از این قطع روابط که نه روسیه و نه ایران مقصر نیستند شکایت نموده اند.

ظاهراً برای اینکه به این اوضاع خطرناک غیرقابل تحمل خاتمه داده شود، کماندان فلوت جمهوری در بحر خزر بدون امر دولت سویت مرکزی اقدام به حمله احتیاط کارانه ای کرده است که غرض از آن حفظ منافع روسیه و ایران و خاتمه دادند به حضور آخرین بقایای قوای انتظامی و بحری دنیکن بوده است.

نظریه این اقدامات، در هیجدهم ماه مه، دسته قشون اشغالیه بریتانی انزلی را تخلیه نمود و دسته قشون جمهوری اقداماتی نمود تا از امکان اینکه قوای سابقه ژنرال دنیکن بعضی نقاط را در این محل اشغال کند جلوگیری شود.

از وقایع اتفاقیه در انزلی، دولت سویت روسیه فقط وقتی استحضار حاصل نمود که حوادث مزبور خاتمه یافته بود.

از طرف دولت سویت اختراماً اظهار می دارم که به دسته ی قشون سویت امر شده است همین که احتیاج نظامی مرتفع گردید آزادی و صیانت کشتیرانی در بحر خزر تأمین شد، بر اساس موادی که در یادداشت مورخه ی یست و ششم ژوئن ۱۹۱۹ ذکر شده است، خاک ایران را تخلیه نماید. یعنی مطابق مواد سوم

و هفتم که مدلول آن به قرار ذیل است:
 ماده سوم- بحر خزر برای کشتیرانی، تحت بیرق ایران، آزاد اعلان شده است.
 ماده ی هفتم- دولت شویت حاضر است درباب تحویل تأسیسات تجارتي روسیه در انزلی با ملت آزاد ایران قرارداد منعقد نماید.
 آقای وزیر امور خارجه اجازه دهید در خاتمه اظهار اطمینان نمایم که خاتمه ی سعادت‌مندانة ی پیش آمدهای انزلی می تواند به روابط حسنه ملل ایران و روسیه که بر اساس استقلال کامل و شخصیت هر دو ملت است، مساعدت نماید.
کمیسر امور خارجه ، چیچرین

اهالی انزلی و غازیان در تمام طول مذاکرات نمایندگان طرفین، در ساحل دریا جمع شده و تماشا می کردند. وحشت زیادی که بر اثر صدای اولین گلوله توپ به آن ها مستولی شده بود پس از چند دقیقه به کلی مرتفع گردید و چون خطر جانی به تماشاچیان نرسید، لحظه ای آسوده وساکت منتظر نتیجه مذاکرات بودند ولی همین که انگلیسی ها شروع به تخلیه ی منازلشان نمودند، عده ای از تماشاچیان شروع به غارت انبارهای آن ها کردند و عده ی دیگری فوراً بیرق های سرخ و بیرق ایران را روی خانه ها به خصوص کنار دریا نصب کردن و با صدای رسا فریاد می زدند: «زنده باد ایران»، «زنده باد روسیه ی سویت»، «نابود باد انگلستان»، «نابود باد وثوق الدوله و خائنین».

و موقعی که چند فروند از کشتی های سرخ وارد بندر گردید، هیجان اهالی به اعلاى درجه رسیده بود و زنده باده و مرده بادهای قطع نمی گردید. دسته های موزیک کشتی ها «انترسیونال» و سرود ملی ایران را می نواختند و هیجان را بیش تر و زیادتر می کردند.

به علاوه، ملاحان سرخ روزنامه ها و ابلاغیه های زیادی به زبان فارسی و ترکی و انگلیسی و روسی بین اهالی پخش می کردند و مردم متینگ های مفصلی تشکیل دادند و برضد انگلستان و دولت شاه ایران نطق های مفصلی ایراد کردند. در تمام مدت روز، رفت و آمد و اجتماع درکوچه ها و میدان ها و به خصوص در ساحل دریا قطع نمی شد و حتی زیادتر می گردید.

هوفن، رئیس گمرکات شمال، بدن اینکه اداره ی امور را به کسی تحویل دهد، از انزلی فرار کرد. ولی مأمورین دیگر دولت، مانند نایب الحکومه، رئیس نظمیّه و رئیس بلدیّه و دیگران در محل مأموریت های خود مانده بودند، ولی اهالی به آن ها اهمیتی نمی دادند.

نزدیک ظهر، چند نفر از مجاهدین میرزا کوچک خان وارد انزلی شدند و اهالی با کف زدن از آن ها پذیرایی نمودند. رئیس بلدیّه ی انزلی، به همراه چند نفر از اعضای انجمن بلدی و معتبرین شهر نزد فرمانده ساخلوی سرخ رفته و از طرف اهالی شهر ورود و پیروزی آن ها را تبریک گفت و اظهار امیدواری نمود با همکاری قشون سرخ روسیه انقلاب بزرگی در ایران شروع شود و دهقانان و کارگران ایران از فشار سرمایه داران و مالکین نجات یابند.

در همان روز میرزا کوچک خان نیز به انزلی رفت و شروع به مذاکره با سران دستجات سرخ برای عقد قرارداد اتحاد نمود و در اولین جلسه طرفین تصمیم گرفتند با هم متحد شده و انقلاب را در ایران توسعه دهند. (راجع به این قرارداد بعداً صحبت خواهد شد).

در شهر رشت هم ساکنین در اثر ورود روس های سرخ به انزلی و تخلیه ی انزلی از طرف ساخلوی انگلیس، اظهار شادی و سرور نمودند و به یک دیگر مژده می داند و تبریک می گفتند. ولی چون انگلیسی ها از شهر نرفته بودند. بدین جهت از تظاهرات و تشکیل میتینگ ها خود داری می کردند. به علاوه در رشت زیاد بودند کسانی که با ورود بلشویک ها به رشت و تخلیه رشت از طرف ساخلوی انگلیس مخالف بودند. این اشخاص عقیده داشتند که ورود واحدهای سرخ به رشت سبب اغتشاشات و انقلابات می گردد و گیلان دو باره میدان زد و خورد خواهد شد.

عده زیادی از اهالی می خواستند از شهر به طرف جنوب بروند ولی حاکم رشت و مأمورین دیگر دولت مرکزی، آن ها را از این خیالشان منصرف نمودند. چندین بار از طرف حاکم گیلان اعلام گردید که روس ها فقط برای بردن کشتی ها و مهمات و اسلحه خود به انزلی خواهند رفت و انگلیسی ها نیز از گیلان خواهند رفت و قوای مسلح دولت قادر به حفظ امنیت در این ولایت می

باشد و برای اینکه مردم اطمینان کامل حاصل کنند که در رشت و ولایت گیلان امنیت و را حتی به طور صحیح برپا خواهند ماند، حاکم گیلان با میرزا کوچک خان ملاقات کرد و درباره ی امنیت شهر و ولایت مذاکره کرد و خاطر جمعی حاصل کرد که میرزا بر ضد دولت شاهنشاهی دست به اقدامی نخواهد زد. و در موقع لزوم برای حفظ امنیت و صلح با احمد خان حاکم گیلان همکاری خواهد کرد.

بنا به خواهش چند نفر از دوستان برای ملاقات با میرزا کوچک خان به پسیخان رفتم (رئیس هیئت اتحاد اسلام ستاد خود را نزدیک شهر رشت آورده بود) میرزا شاد و مسرور بود و موزری را که سران قوای اعزامی روس به وی تقدیم کرده بودند، سرمیز دیدم. پس از احوالپرسی، راجع به اوضاع و پیش آمد ها صحبت شد.

میرزا گفت: «قراردادی با سران قوای اعزامی روس منعقد نموده و امیدوار است دو باره انقلاب را شروع کند و این بار می خواهد تا تهران برود و وثوق الدوله و امثالشان و نیروی انگلیس را از ایران بیرون کند.»

پرسیدم: «پس باید منتظر حمله ی شما به ساخلوی انگلیس در رشت باشیم؟» او جواب داد: «نخیر، من تصمیم دارم به قوای انگلیس حمله نکنم تا آن ها تمام گیلان را تخلیه کنند. پس از اینکه آن ها به منجیل رسیدند، شروع به حمله بر آن ها خواهم کرد. نمی خواهم گیلان میدان جنگ شود و واحدهای جنگی، احتیاج به کمک مستشاران روسی نخواهید داشت؟»

میرزا کوچک خان جواب داد: «نخیر. به علاوه کازانوف و همکارانش هیچ میل ندارند با فرستادن مستشار، انگلیسی ها را نسبت به خویش مظنون سازند.» پرسیدم: «آیا صحیح است که شما به میرزا احمدخان حاکم گیلان قول داده اید که برای حفظ امنیت در گیلان، با قوای دولتی همکاری کنید؟»

میرزا گفت: «بله»

سؤال کردم: «در صورت شروع انقلاب علیه دولت مرکزی، قزاق ها با شما مخالفت نخواهند کرد؟»

وی پاسخ داد: «گمان نمی کنم زیرا قزاق ها به وطن و شاه خدمت می کنند، نه

به وثوق الدوله و امثالش و به علاوه کاپیتان بولاتسل رئیس قزاق های مقیم گیلان، شخصاً با کاژانوف ملاقات کرده و آن دو وعده دوستی به یکدیگر داده اند. خاطر جمع هستم که ژاندارم ها در مبارزه با دولت مرکزی ایران شرکت خواهند داشت و قزاق ها بی طرف خواهند ماند.»

در موقع خدا حافظی پرسیدم: «چه طور شد که به این زودی در اولین ملاقاتتان با سرای قوای روس توانستید قراردادی منعقد سازید؟»
میرزا پاسخ داد: «آن ها روی خوش به ما نشان دادند.»

درباغ منزل میرزا کوچک خان، احسان الله خان را دیدم. او شخصی درویش مانند و روشن دل و ساده دل بود. پس از دست دادن با من، مرا با دونفر از سربازان روسی آشنا کرد، و گفت: «این رفقا در اداره تشکیلات نظامی با ما همکاری خواهند کرد.» احسان الله خان روسی نمی دانست آن دو نفر نیز فارسی و فرانسه حرف نمی زدند. چند دقیقه رل مترجم را بازی کردم و معلوم شد که چند نفر از روس ها در پسیخان برای مطالعه ی اوضاع و وسایل جنگ و انقلاب اقامت دارند.

در همان باغ، یک نفرارمنی را دیدم که با دو نفر ملاح روسی زیر درخت ها گردش می کرد. این ارمنی که آرامیان نام داشت، چندی قبل از تفلیس به ایران آمده بود و تقریباً مشغول هیچ کاری نبود. احسان الله خان گفت: «رفیق لئون آرامیان سابقه ی دوستی با ما خان نامبرده دارد.»

در باغ دو نفر دیگر را دیدم که لباس نظامیان هندی برتن داشتند. احسان الله خان گفت: «اینها از صف لشکریان هندی انگلستان فرار کرده و برای نبرد با انگلیسی ها نادماً آمده اند و می گویند به زودی عده ی زیادی از هندی ها از قشون انگلیسی ها فرار کرده و با ما متحد خواهند شد و هم چنین ادعای کنند که در هندوستان کلیه ی مردم منتظر انقلابیون ایرانی بوده و همین که به سرحدات هندوستان نزدیک شدیم با ما متحد خواهند شد.»

احسان الله خان مرا تا ساحل رودخانه همراهی کرد و در موقعی که سوار کشتی می شدم گفت: «به زودی انقلاب ملل خاوربرضد سرمایه داران باختر زمینی شروع خواهد شد و امیدوارم با کمک و همراهی رفقای روسی، به زودی ایران، عراق، هندوستان، برمه، چین و ملل دیگر خاور را از تسلط سرمایه

داران انگلیسی و امریکایی و ژاپنی آزاد کنیم.»

در موقع مراجعت داخل درشکه از خود پرسیدم: «آیا میرزا کوچک خان میرزا احمد خان ومن و دیگران را گول می زند؟ آیا اطرافیانش او را فریب می دهند؟»

شرح وقایع آتیه جواب این سؤال ها را خواهد داد.

میرزا کوچک خان پس از اتمام اولین دور مذاکرات خود با سران واحدهای سرخ و بازگشت، مکتوبی توسط نماینده ی اتحاد اسلام مقیم رشت، شیخ محمد حسن، به کنسول انگلیس فرستاد که ضمن اظهار ارادت و دوستی پیشنهاد کرده بود در صورتی که لشکریان انگلیس میل و نیروی کافی برای دفاع از گیلان ندارند زودتر از گیلان بروند که از خونریزی و خرابی جلوگیری شود.

کنسول انگلیس توسط همان شخص جوابی نوشته و انگلیس داده شده، واحدهای انگلیس از گیلان خارج خواهند شد و اظهار امیدواری کرده بود میرزا کوچک خان در آینده خواهد توانست از خونریزی و خرابی جلوگیری نماید.

شیخ محمد حسن این مکتوب کنسول را پس از ده روزه میرزا کوچک خان رسانید، در صورتی که هر روز از رشت به پسیخان می رفت و با وی ملاقات می کرد. تاکنون معلوم نشده چرا نماینده ی میرزا چنین رفتار کرده است.

شیخ محمد حسن این مکتوب کنسول را پس از ده روز به میرزا کوچک خان رسانید، در صورتی که هر روز از رشت به پسیخان می رفت و با وی ملاقات می کرد. تاکنون معلوم نشده چرا نماینده ی میرزا چنین رفتار کرده است.

میرزا در اولین ملاقات خود با سران واحدهای روس به طور اصولی موافقت و همکاری آن ها را جلب کرد و خود نیز وعده ی همکاری به آن ها داد. ولی تا روز بیست و سوم مه (مطابق دوم جوزا و سوم شعبان) از طرف دولت مسکودستور مثبتی به راسکو لینکف امیرالبحر و ارژونیکیدزه نماینده سیاسی سپاه یازدهم ارتش سرخ نرسیده بود. در دستوری که از طرف کارخان در تاریخ بیست و سوم ماه مه به دو نفر رؤسای روسی داده شده بود چنین می خوانیم: میل کوچک خان به تشکیل دولت شوروی در ایران و کمیته حزب اشتراکی و به خصوص میل مشارالیه به تمرکز کلیه امور کشور و قوای دولتی در دست

خود را باید با احتیاط زیاد مورد مطالعه قرارداد، زیرا از احساسات ایرانیان مقیم انزلی، رشت و ولایت های هم جوار با آذربایجان (قفقاز) نمی شود نتیجه گرفت که کلیه ی ایرانی ها دارای همین احساسات می باشند. عجالتاً مقصد اصلی قیام در ایران فقط متحدکردن کارگران و دهقانان و حتی سرمایه داران و دموکرات ها و اشتراکیون با هم و اعلان جنگ به انگلیسی ها و استحکام اساسی دموکراسی در ایران باید باشد.

کاراخان، معاون کمیسرخارجه دولتی شوروی، در ضمن دستور داده بود که اگر تشکیلات جدید که میرزا کوچک خان می خواهد بدهد، ظاهراً شبیه به تشکیلات دولتی و اداری روسیه شوروی می باشد اساساً باید فرقی با تشکیلات روسی داشته باشد تا مردم تصور نکنند که میرزا کوچک خان و دولت جدیدش نماینده دولت شوروی روسیه هستند.

از دستور بالا معلوم می شود که :

۱- خود میرزا کوچک خان خواهان تشکیل دولتی مانند دولت شوروی روسیه و حزب اشتراکی (کمونیست) مانند حزب کمونیست روسیه بوده است.

۲- کمیساریای امور خارجه ی مسکو برضد تشکیل چنین دولتی و چنین حزب جدیدی در ایران بودند و برخلاف نظر میرزا در کمیساریای نامبرده عقیده داشتند که هر اقدامی که انقلابیون ایران می کنند باید برای دموکراسی، یعنی برای تشکیل دولت آزادی خواه مشروطه یا جمهوری باشد.

۳- کمیساریای امور خارجه ی مسکو میل داشت هر اقدامی که در ایران می شود مطابق افکار کلیه ی ایرانیان باشد، صرفاً مطابق تمایلات ساکنین انزلی، رشت و یا ولایت های دیگر هم مرز با آذربایجان قفقاز و این اقدامات با همکاری کلیه طبقات و احزاب به عمل آید.

از این دستور کاراخان هم چنین معلوم میشود که تا روز بیست و سوم ماه مه ۱۹۲۰، کمیساریای خارجه شوروی تصمیم نگرفته بود که آیا ریاست انقلاب ایران را به میرزا کوچک خان واگذار نماید یا به شخصی دیگر.

روز بیست چهارم مه (سوم جوزا و چهارم شوال) یعنی یک روز بعد از رسیدن دستور کاراخان به نمایندگان شوروی و دومین مذاکره میرزا کوچک

حان با اشخاص نامبرده، برای ملاقات با میرزا به پسیخان رفتم. ضمن صحبت از مشارالیه پرسیدم: «درحالی که احمد خان حاکم گیلان و عده ای از ساکنین شهر رشت، و بنده چندین بار از جناب عالی خواهش کردیم قوه مسلح خود را وارد شهر نمایید، چرا تا حال به این خواهش های مردم ترتیب اثر نداده اید؟»

او در جواب گفت: «اولاً عجالتاً شهردرامنیت بوده و لزومی ندارد درامران دخالت کنم. ثانیاً می خواهم به خوبی درک کنم که آیا روس ها و انگلیسی ها نسبت به رشت چه رفتاری خواهند کرد. انگلیسی ها می گویند می خواهند از رشت و گیلان بروند. روس ها هم می گویند که میل ندارند به رشت بیایند. به علاوه حتی اگر انگلیسی ها از رشت بروند تا نفهم روس ها چه خیال دارند، قشون خود را وارد رشت نخواهم کرد.»

پرسیدم: «شما دو بار با روس ها مذاکره کرده اید. چه طور شد که تا حال به خیالات و نقشه هایشان پی نبرده اید؟»

در جواب گفتند: «کارکردن با بلشویک ها سخت تر از کارکردن با انگلیس ها است. بلشویک ها همان روس های نیکلایی هستند که در ایام امپراطوری ما به خشونت رفتاری کردند. انقلاب سه ساله نتوانسته روح و عقایدشان را اساساً عوض کند. انقلاب شش ساله ی جنگل نیز قادر نبوده روح و اخلاق مجاهدین ما را تغییر دهد. در ایام امپراطوری روس اگر بر ما فشار می آوردند، ما داد و فریاد کرده و از افکار عامه ی دموکرات ها و آزادیخواهان دنیا کمک می خواستیم. ولی اگر از طرف دولت انقلابی روسیه بر ما فشار بیاورند، ما از هیچ کس نمی توانیم کمک بخواهیم. زیرا روس های انقلابی خواهند گفت که کلیه اقداماتشان برای پیشرفت انقلاب بین المللی و آزادی ملل کوچک انجام می وشد. با انگلیسی ها می شود حرف زد و اگر آن ها حرف های حساسی ما را نپذیرند، خواهیم گفت که انگلیسی ها ظالم و دشمنان کشور ما هستند و می خواهند ما را خفه کنند. به علاوه آن ها با اوضاع کشورمان آشنا هستند و زودتر حرف ما را خواهند فهمید و خاطر جمع باشید که انگلیسی ها با صد هزار نفر قشون نمی توانند ما را محو کنند و تشکیلات ما را به هم بزنند، زیرا

به افکار عامه ی ملت و کارگران کشور خود و دنیا احترام می گذارند . ولی روس های انقلابی با صد نفرمی توانند برای انهدام ما تمام جنگل ها را آتش بزنند و کسی حق نخواهد داشت اعتراضی کند یا چیزی بر علیه آن ها بگوید، زیرا آن ها ما را آلت و مزدور سرمایه داران خارجه خواهند نامید و امحای تشکیلات مان را برای نفع و فتح انقلاب لازم خواهند دانست.»

از این اظهارات میرزا کوچک خان فهمیدم که تا آن روز بین سران واحدهای روس و هئیت اتحاد اسلام توافق نظر کامل حاصل نشده است و بعداً وقتی با مضمون تلگراف فوق الذکر کاراخان آشنا شدم، به خوبی برایم واضح شد که چرا میرزاچنین اظهاراتی درباره انگلیسی ها و روس های انقلابی کرده بود.

از کوچک خان پرسیدم: « آخرین ملاقات ما، گفتید که روس ها روی خوش به شما نشان دادند.»

وی گفت: «بله، بله، آن ها روی خوش به من نشان دادند و من حاضر به همکاری با آنان گردیدم.»

سؤال کردم: « اگر آن ها روی خوش به شما نشان ندهند چه خواهید کرد؟»
میرزا جواب داد: « دوباره در جنگل ها پنهان می شوم و سعی می کنم بی طرف بمانم و اگر به ما حمله کردند از خود دفاع می کنیم، ولی هرگز ما به آن ها حمله نخواهیم کرد.»

این مصاحبه را مفصلاً در اینجا درج کردم تا قارئین محترم بدانند که میرزا کوچک خان اوضاع آتیه را پیش بینی کرده و نقشه خود را قبلاً تهیه دیده بود.
روز بیست و ششم ماه مه (پنجم جوزا و هفتم رمضان) تروتسکی، کمیسر جنگ شوروی ، دستورات ذیل را به راسکولینکف دریا سالار فلوت (ناوگان) سرخ ولگا و بخر خزر داد:

- ۱ - عدم دخالت در امور ایران به نام روسیه.
- ۲ - اخراج واحدهای مسلح روسی از ایران و کشتی های جنگی سرخ از آب های ایران.
- ۳ - کمک به میرزا کوچک به وسیله ی دادن کارشناس و پول و داوطلب و غیره.

- ۴- تحویل اراضی تحت اشغال و احدهای سرخ به میرزا کوچک.
 ۵- درموقع لزوم بایدکشتی های جنگی در اختیار میرزا کوچک گذارده شود، ولی نه با پرچم روسیه، بلکه تحت پرچم آذربایجان شوروی.
 ۶- به میرزا کوچک باید به نام آذربایجان شوروی همراهی کرد.
 ۷- از دادن تشکیلات شوروی که آرزوی میرزا کوچک است نباید جلوگیری کرد.

۸- با اقدامات خودتان باید به انگلیسی ها بفهمانید که میل نداریم درکشورهای خاوربرضد ایشان اقدام نماییم.

پس از دریافت دستور فوق، راسکو لینکف وارژونیکیده باردیگر با میرزا کوچک خان ملاقات کرده و تصمیم گرفته شد چند روزدیگر، یعنی پس از رفتن آخرین سرباز انگلیسی از رشت، میرزا وارد رشت شده و اداره امور را در دست بگیرد.

قبل از این گفته بودیم که اهالی رشت نیز می خواستند کوچک خان وارد رشت بشود و اداره امور را برعهده بگیرد. هم چنین گفته بودیم که نماینده دولت مرکزی، یعنی حاکم گیلان، هر روز به پسیخان می رفت و در باره امنیت گیلان و رشت با وی مذاکره می نمود و از او خواهش می کرد به رشت آمده و شخصاً امور را اداره کند. **مأمورین عالی مقام دیگر دولت نیز به خدمت میرزا کوچک خان رسیدند و از مشارالیه کمک می خواستند.** هر روز هزار نفر از اهالی به پسیخان می رفتند. این دهکده، امام زاده ای برای اهالی رشت شده بود.

کنسول انگلستان نیز قبل از حرکت خود از رشت، میرزا کوچک خان را در پسیخان ملاقات کرده و در ضمن اظهار کرده بود: « ما عجالتاً از گیلان می رویم این ولایت را به شما می سپاریم و امیدواریم که به خوبی امور این جا را اداره کنید و نگذارید میدان رزم های خونین شود.»
 میرزا در جواب از همراهی هایی که کنسول نامبرده به هیئت اتحاد اسلام کرده بود اظهار تشکر نمود و قول داده بود که تا آخرین سرباز و فرد انگلیسی از گیلان خارج نشود هیچ اقدامی بر ضد آن ها نخواهد کرد.

کنسول گیلان فقط ده دقیقه در پسیخان ماند. وی به شهر بازگشت و روز دوم از رشت حرکت کرد. قبل از مشارالیه، کارمندان بانک شاهی و کنسولگری و اتباع انگلستان از شهر رفته بودند.

باید گفته شود از روزی که قرار شد انگلیسی ها از گیلان بروند، ریاست بانک شاهی طی اعلانی از مشتریان خود درخواست کرد وجوهی را که در بانک دارند پس بگیرند و اسکناس هایی را که در دست دارند به بانک داده و قران نقره بگیرند. ولی در مدت پانزده روزی که بانک در رشت باز بود هیچ یک از تجار یا کسبه برای گرفتن پول خود یا عوض کردن اسکناس به پول نقره به بانک مراجعه نکردند بانک کلیه موجودی خود را از رشت برد.

ورود میرزا کوچک خان جنگلی به رشت

قبل از حرکت کنسول انگلستان از رشت، کنسول و کارمندان کنسولگری روسیه ی امپراطوری درهای کنسولخانه را مهر و موم کردند و کلیدها را به یکی از کارمندان سپردند و از رشت رفتند. کنسول های افتخاری فرانسه و ترکیه و اتباع دول بیگانه، قبل از کنسول روسیه شهر را ترک کرده و رهسپار تهران شده بودند. بنابراین در رشت از نمایندگان و اتباع دول خارجه حتی یک نفر نمانده بود.

میرزا احمد میرزا احمدخان، حاکم گیلان پس از رفتن واحدهای انگلیس و اتباع و کنسول های خارجی از رشت، مالکین و تجار و مأمورین عالی مقام دولت را دور خود جمع کرد و آن ها پس از چندین روز مذاکره تصمیم گرفتند نمایندگانی را از طرف ساکنین رشت رسماً به پسیخان نزد میرزا کوچک خان فرستاده و از او به نام ساکنین گیلان درخواست کنند به رشت آمده و اداره ی امور ولایت را به دست گیرد.

ملاقات میرزا با نمایندگان شهر رشت، حضار را متأثر ساخت. وی با عده ای از حاضرین دست داد و چند نفر از آن ها را بوسید. برخی از حضار گریه می کردند ولی معلوم نبود برای چه گریه می کنند؟

نمایندگان رشت به امید که میرزا کوچک خان «خطر» اشتراکیون را از شهر

دور خواهد کرد، نزد او آمدند و می خواستند او را به شهر ببرند، ولی خود میرزا «خطر» اشتراکیون را به عهده گرفته و می خواست وارد شود. رشتی ها تا روز ورود میرزا کوچک به رشت نمی دانستند که نمایندگان اشتراکیون روسیه و هیئت اتحاد اسلام از باختر و نمایندگان و واحدهای مسلح اشتراکیون روسیه از شمال وارد رشت می شوند.

میرزا موقع مذاکره با نمایندگان شهر رشت، گفت: «من فقط برای حفظ و تأمین شغل، سرمایه، عصمت و مذهب تمام ایرانیان زندگی می کنم و جمعیت جنگل را فقط و فقط برای رسیدن به این هدف ها تشکیل داده ایم. ما برای خدمت به وطن و ملت حاضر هستیم.»

او پس از اظهار کلمات فوق گفت بنا به دعوت نمایندگان مردم رشت، به رشت می آید و قول داد رهبری مبارزه با انگلستان را به عهده بگیرد. بعد از ظهر روز جمعه چهاردهم جوزا (مطابق شانزدهم رمضان ۱۳۳۸ و چهارم ژوئن ۱۹۲۰) که قرار بود میرزا کوچک وارد شهر رشت شود، افراد نظمیه تحت ریاست ماژور رکن الدین خان مختار و افراد ژاندارمری تحت ریاست سرهنگ فتحعلی خان، مجهز شده و آسایش و امنیت را در شهر و اطراف آن حفظ می کردند. دوباره نمایندگان از طرف اهالی شهر برای پیشوا تا پسیخان رفتند و عده ی زیادی از اهالی نیز تاپسیخان و تنگ و آتشگاه و تقریباً تمام اهالی شهر درجاده ی پسیخان- رشت جمع شدند و منتظر ورود میرزا بودند. پولداران با درشکه تا پسیخان رفته و به رئیس هیئت اتحاد اسلام و عده ی کمک مادی و معنوی را می دادند. کوچک خان آشنایان خود و حتی مأمورین دولت شاهنشاهی را می بوسید. مردم دست می زدند و هورا می کشیدند. میرزا گاهی نطق های مختصر سر جاده ایراد می کرد و مکرر وعده می داد که ناموس و شخصیت و ثروت و دین ایرانیان را حفظ خواهد کرد.

میرزا از پسیخان تا رشت (هفت کیلومتر) پیاده آمد. چند نفر از همکارانش با او همراه بودند و آن ها نیز پیاده آمدند. چون اهالی جاده را گرفته بودند، آن ها مجبور بودند که خیلی آهسته راه بروند. نمایندگان شهر و مالکین و تجاری که برای پیشواز با درشکه رفته بودند، با درشکه هم از پشت او آهسته می آمدند.

چند نفر از نمایندگان قشون سرخ روسیه نیز با درشکه به دنبال میرزا وارد شهر شدند. هوا خیلی لطیف بود.

بخشی از اهالی شهر در سبزه میدان جمع شده بودند و منتظر ورود میرزا بودند. در وسط باغ، در محل موزیک، احسان الله خان و کاژانوف و گائوک و چند نفر دیگر از سرکردگان جنگل و روس ها منتظر ورود وی بودند. جمعیت باغ با فریادهای زنده باد و هورا، میرزا را نزد احسان الله خان و رفقاییشان راهنمایی نمودند.

از طرف نمایندگان اشتراکیون روسیه، پرچم سرخی که روی آن « زنده باد روسیه ی شوروی»، « زنده باد ایران آزاد» نقش کرده بودند، به میرزا کوچک خان تقدیم شد و پرچم سرخی نیز که از طرف نمایندگان فرماندهی فلوت ولگا و بحر خزر داده شده بود در روی میز ممتوج بود.

میرزا کوچک موزری را که اشتراکیون روسیه به او داده بودند در کمر و نشان افتخاری را که از دولت سویتی گرفته بود بر سینه ی خود داشت.

در سبزه میدان میتینگ مفصلی ترتیب داده شده بود. کاژانوف، احسان الله، میرزا کوچک خان و دیگران نطق های آتشین و جانسوزی ایراد کردند. کاژانوف از طرف دولت شوروی اظهار رضایت و خوشحالی کرد و تبریکات خود را به ملت آزاد ایران تقدیم نمود گفت:

لوی سرخ جهانی در فضای ایران نیز موج زده و کلیه ی طبقات زحمتکش ملل خاور را به زیر سایه ی خود دعوت می کند. قشون سرخ دهاقین و کارگران و سربازان انقلابی روسیه که ارتش های ژنرال های سفید، دنیکین و کولچک و یودنیچ را نابود و قشون های بیگانه را از روسیه بیرون کرده است، حاضر به همراهی با انقلابیون ایران و ملل دیگر خاور زمین است و فداکاری لازم را خواهد کرد تا انگلیسی ها را از ایران، بین النهرین و هندوستان بیرون کنند. طبقات زحمت کش ملل آسیا باید به گرد رئیس انقلاب شرق، رفیق میرزا کوچک جمع شده و انگلیسی ها، شاه، سرمایه داران و مالکین و جابرین را نابود ساخته و آزادی و استقلال خود را تأمین نمایند. از طرف و به نام دولت شوروی و روسیه قول می دهیم که تا سرمایه داران و جابرین

داخلی و خارجی محو نگردند و از ایران نرویم. زنده باد رفیق لنین ناجی ملل خاور زمین، زنده باد دقیق تروتسکی رئیس کل قشون سرخ کارگران و دهاقین و سربازان انقلابی، زنده باد رفیق میرزا کوچک رئیس انقلاب شرق. عده ای زیادی از حضار که با زبان روسی آشنا بودند از نطق کاژانوف راضی نشدند، زیرا آن هایش منتظر نبودند که درسبزه میدان رشت، درحضور نمایندگان دولت شاهنشاهی ایران، راجع به انقلاب برضد شاه و سرمایه داران ایران صحبت شود. برعکس آن ها عقیده داشتند که نطق هایی بر ضد انگلیسی ها ایراد خواهد شد و زندگانی معمولی در شهر ادامه خواهد یافت.

نطق کاژانوف را گائوک نام آلمانی از روسی به فارسی ترجمه کرد. ولی عقاید سوسیالیستی کاژانوف در ترجمه گائوک تبدیل به عقاید اتحاد اسلامی گردید. مثلاً کاژانوف کلیه ی زحمتکشان کشورهای خاورزمین را دعوت به مبارزه با جهانگیران و سرمایه داران داخلی و خارجی کرده بود، ولی گائوک با ترجمه خود، مسلمین دنیا را دعوت به مبارزه با انگلستان و سرمایه داران اروپا می نمود.

بعدها نیز گائوک که مترجم رسمی شده بود، مضمون سوسیالیستی نطق های نمایندگان شوروی را در ترجمه های خود تبدیل به عقاید اتحاد اسلامی می نمود. نمی دانم این آلمانی با حالت روحی ایرانی ها به خوبی آشنا بود و نمی خواست آن ها به وسیله نطق های سوسیالیستی روس ها منزجر نماید یا اینکه سیاست شخصی خود را داشت و می خواست از موقعیت خود استفاده نماید. (۱)

«میرزا کوچک خان قبل از ختم میتینگ از سبزه میدان رفت و به منزل مدیر الملک آمد. من قبل از میرزا کوچک خان به منزل مدیر الملک رفتم. در تالار بزرگ طبقه ی دوم منزل مذکور، نمایندگان کلیه طبقات رشت و اطراف جمع شده بودند. در میان این جمعیت چند نفر از مأمورین عالی رتبه ی دولت شاهنشاهی را نیز مشاهده کردم. امجد السلطنه پسر بزرگ مدیر الملک مرحوم از واردین پذیرایی می کرد. مدیر الملک یکی از مالکین بزرگ گیلان و فرزندانش صاحب ملک و ثروت هستند.

وارد تالار شدم، ولی به اطاق هم جوار راهنمایی ام کردند. در این اطاق ،

ارژونیکیدزه و راسکولینکف و میرصالح مظفر زاده و دو سه نفر دیگر منتظر آمدن میرزا کوچک خان بودند. اطاق نیم تاریک بود، زیرا پرده های پنجره ها از دخول نور زیاد به اطاق جلوگیری می کرد. ارژونیکیدزه کنار دیوار در تاریکی نشسته بود، ولی راسکولینکف تقریباً در وسط اطاق (طاق تنک بود) جا گرفته بود و هر دو لباس های سویل بر تن داشتند.

ارژونیکیدزه را در ایام انقلاب مشروطه در انزلی ملاقات کرده بودم. کمیته حزب سوسیالیست دموکرات هنجکیان در بادکوبه او را به کمیته حزب در انزلی معرفی کرده بود (من آن ایام، یعنی در ایام انقلاب مشروطه، نماینده مختار کمیته مرکزی این حزب در ایران بودم).

ولی راسکولینکف را ندیده بودم. مظفرزاده ما را به یکدیگر معرفی کرد. ارژونیکیدزه حرف نمی زد. راسکولینکف پرسید: «در باره ی این اقدام میرزا کوچک چه عقیده ای دارید؟»

گفتم: «عجالتاً تا عملیات آتیه ی نزدیک میرزا را نبینم نمی توانم اظهار عقیده بکنم، ولی گمان انقلاب سوسیالیستی در این مملکت طرفدار پیدا نکند و شما پس از امضای قرار دادی با انگلیسی ها، از ایران بروید.»

راسکولینکف اظهار داشت: «شما در اشتباه هستید. کارگران و کشاورزان ایران طرفدار انقلاب سوسیالیستی هستند. و خواهید دید که به زودی انقلابیون ایران تحت ریاست میرزا کوچک، تهران را اشغال کرده و تمام ایران را به تسلط خود در خواهند آورد. ما همکاری کنیم یا نکنیم، انقلابیون ایران وظیفه خود را انجام خواهند داد.»

صحبت ما طول نکشید. از صداهای «زنده باد» فهمیدم که میرزا کوچک خان وارد حیاط خانه شده است. همه برای استقبال او تا سرپله ها رفتیم. میرزا پس از بوسیدن ما، وارد اطاق تنگ شد و چندین دقیقه با مهمان بیگانه خود صحبت کرد و با اجازه حضار از این اطاق خارج شد و برای ملاقات نمایندگان اهالی و مأمورین دولت شاهنشاهی به تالار بزرگ رفت.

چند نفر از حضار و رود میرزا را تبریک گفته و اظهار امیدواری کردند که امنیت و راحتی در ولایات ادامه داشته باشد. میرزا در جواب آن ها یک

باردیگر قول داد که از شخصیت، ناموس، ثروت و دین مردم تا آخرین قطره ی خون خود دفاع خواهد کرد و چون یکی از حضار گفت که بانک شاهی در اثر رفتن از رشت، صدمه بزرگی به اقتصاد و تجارت گیلان زده بدین جهت میرزا گفت: «من از کنسول انگلیس خواهش کردم به بانک اجازه داده شود در رشت بماند و به معاملات خود ادامه دهد و قول هم دادم که بانک را تحت حمایت شخص خود نگه دارم، ولی خیلی افسوس می خورم که این پیشنهادم پذیرفته نشد.»

میرزا در تالار نتوانست بماند زیرا به او اطلاع دادند که مهمان های روس قبل از حرکتشان به انزلی می خواهند او را ملاقات کنند. من اجازه مرخص شدن خواستم ولی میرزا دستم را گرفت و با خودش به اطاق نیم تاریک و تنگ راهنمایی کرد و گفت: «در ترجمه کمک خواهید کرد.»

حسن کردم که مهمانان روس در حضور من نمی خواهند صحبت کنند. ولی میرزا گفت که من از دوستان او هستم و به عنوان مترجم در حضور وی می باشم.

راسکولینکف رو به من کرد و گفت: «از رفیق میرزا کوچک بپرسید کی خیال دارد کمیته انقلابی - نظامی را تشکیل دهد؟»

میرزا کوچک خان در جواب گفت و من ترجمه کردم: «عجالتاً تصمیمی نگرفته ام و پس از مذاکره با رفقا روز را معین خواهیم کرد.»

راساکو لینکف روبه من کرد و گفت: «از رفیق میرزا کوچک بپرسید چرا تا حال تصمیمی درباره ی تشکیل انقلابی - نظامی نگرفته اند؟»

میرزا پاسخ داد: «به کارهای مهم تری مشغول بودیم.»

راسکولینکف با ارژونیکیدزه صحبت مختصری کرد و بعد به من گفت: «به رفیق میرزا کوچک بگویند که رفیق ارژونیکیدزه باید امروز از ایران برود و میل دارد تا قبل از حرکت خود از ایران، کمیته تشکیل شده باشد.»

میرزا بعد از سکوت مختصری گفت: «امشب کمیته را تشکیل خواهیم داد.»
راسکولینکف و ارژونیکیدزه خداحافظی کردند. آن ها قول مراجعت داد، به انزلی رفتند. من هم از حضور میرزا مرخص شدم.

شب همان روز در حضور ارژونیکیدزه، راسکولینکف، کاژانوف، گانوک، میرزا کوچک، میر صالح مظفرزاده و احسان الله خان، کمیته انقلابی ایران با عضویت اشخاص ذیل تشکیل شد: میرزا کوچک رئیس کمیته، احسان الله خان دوستدار فرمانده ارتش سرخ انقلابی، کاژانوف، حسن ایلپاتی، میر صالح مظفرزاده و گانوک. گانوک رئیس امور کمیته بود.

کمیته چنین نا امید شد: کمیته ی انقلاب سرخ ایران» (۲)

اعلان جمهوریت شوروی ایران

« روز ورود میرزا کوچک خان، تمام اهالی شهر مشغول پذیرایی و استماع نطق های مختلف بودند. شب همان روز، امجد السلطنه عده ی زیادی از محترمین شهر و مأمورین دولت مرکزی و سران هیئت اتحاد اسلام را به افطار دعوت نموده بود و منزل او که مقر حکومت انقلابی گردیده بود پراز جمعیت بود. مجاهدین میرزا کوچک نیز در شب مذکور در خانه های اعیان برای صرف افطار دعوت داشتند.

روز دوم، میرزا و همکاران ایرانی وی مشغول دیدو بازدید بودند ولی خود وی به مذاکرات با همکاران روس خود ادامه می داد. مردم کلیه قسمت های شهر برای دیدن رئیس انقلاب جمع می شدند و با تبادل افکار و گفتشان را می گذراندند. فقط جوانان، به خصوص جوانان روشنفکر مانند کارکنان انجمن ادبی فرهنگ و طرفداران دیگر انقلاب، اجتماعات نموده و مشغول تبلیغات و ترویج عقاید انقلابی بودند. دکان ها و بازار تقریباً بسته و مردم بیکار بودند، ولی امنیت و آرامش در شهر ادامه داشت و هیچ سوء تفاهمی یاجر و بحثی بین مردم پیش نیامد.

ملاحان سرخ روس در کنسولگری روس، واقع در بیرون شهر کنار جاده عراق منزل کرده بودند و داخل شهر نمی شدند و گاهی عده ای از مردان برای تماشا از شهر بیرون رفته و در مقابل کنسولگری روس جمع می شدند، ولی ملاحان با آن ها تماس نداشتند.

گرچه راه تهران بازبود و مردم می توانستند بدون جواز از شهر به تهران یا به اطراف شهر بروند، ولی هیچ یک از اهالی در آن دو روز از رشت حرکت نکرد، زیرا مردم در انتظار بودند.

روز سوم ورود میرزا کوچک، یعنی شانزدهم جوزا ۱۲۹۹ روستای انقلاب به همراه عده ی کثیری از جمعیت شهر، دست های مجاهدین و دسته ی موزیک گردان ملاحان روس بر سرمقبره و محل اعدام شهید دکتر حشمت رفتند. دکتر حشمت نماینده ی هیئت اتحاد اسلام در لاهیجان و رئیس مجاهدین جنگل در آن سامان بود و یکی از سالم ترین و قداکارتترین انقلابیون جنگل به شمار می رفت. در سال ۱۲۹۷، دولت وثوق الدوله برای خلع سلاح های جنگلی ها، قزاق ها را به گیلان فرستاد. عده ای از مجاهدین و سرانشان تسلیم نیروی دولت شاهنشاهی شده بودند. دکتر حشمت نیز خواست با مجاهدین خود تسلیم نیروی دولت مرکزی شود. وی از ستاد قزاق ها مبلغی دریافت نمود تا بقیه حقوق مجاهدین را بپردازد و بعد تسلیم شوند، ولی عده ای از مجاهدین و سردسته های آن ها خواستند تسلیم شوند و از طرف دیگر میرزا کوچک خان از فومن فرار کرده و به لاهیجان رسیده بود. دکتر حشمت که شنیده بود دیگر میرزا کوچک با همراهان خود در فومن تسلیم شده است، وقتی فهمید وی از تسلیم شدن صرف نظر کرده و به جنگ با قزاق ها ادامه می دهد و با مجاهدین خود از لاهیجان فرار کرده و به تنکابین رفته است، پس از چند برخورد با قزاق ها، شکست خورد و تسلیم شد. مجاهدین وی نیز تسلیم شدند. داد سرای نظامی، دکتر را محکوم به اعدام نمود و حکم اعدام فوراً اجرا شد. مجاهدین مدتی در زندان بازداشت شده و بعد مرخص گردیدند.

سردار معظم « تیمورتاش » در آن ایام حکمران رشت بود و موقع بازجویی از دکتر حشمت اعمال نفوذ نموده بود. دکتر شجاعانه زیردادر رفت و ریسمان را با دست خود به گردنش انداخت. کلیه ی حضار، حتی مأمورین نظامی از دلاوری وی تا حال هم تعریف می نمایند.

امروز که طی این سطور از مرگ دکتر حشمت یاد می کنم، نمی توانم همکاری های وی در مورد فراریان ترک و ارمنی از بادکوبه را ذکر نکنم. دکتر حشمت

تقریباً ۳۰۰۰ نفر ارمینی را از مرگ نجات داد، زیرا هیچ فرقی بین اتباع ایران و ترک و ارمینی های فراری از روسیه یا ترکیه قایل نمی شد (اگر مسئله ی گرفتن پول از ستاد قزاق ها پیش نیامده بود شاید دکتر اعدام نمی شد و مانند رفقا و هم مسلکان دیگر خود مدتی در زندان مانده و آزاد می شد).

پس از زیارت مقبره و محل اعدام دکتر حشمت، میرزا کوچک خان با دوستانش در بالکن عمارت کارگزاری جمع شدند. میدان کارگزاری از جمعیت پر بود و مجاهدین و حتی قزاق ها و ژاندارم ها نیز حضور داشتند. افراد نظمی برای حفظ امنیت و نظم تحت نظر رکن الدین مختار در میدان حاضر بودند. کاپیتان بولاتسل رئیس آتریاد قزاق های ساخلوی رشت و چند نفر از افسران روسی و ایرانی قزاقخانه و کلنل فتحعلی رئیس ژاندارمری و چند نفر از همکارانش در میدان و بالکن کارگزاری حضور داشتند.

میرزا کوچک پس از ایراد نطق مختصری به نام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» اصول سلطنت را در ایران ملغی و تأسیس جمهوریت شوروی ایران را رسماً اعلان کرد و دوباره وعده داد که حکومت جمهوری شوروی ایران جان و مال عموم اهالی را حفظ خواهد کرد و کلیه ی قروض دولت شاهنشاهی ایران را لغو و باطل نموده و با کلیه ی اقوام به تساوی رفتار خواهد کرد.

موسیقی مترنم بود و فریادهای زنده باد و صداهای شاد فضای میدان را پر کرده و دقیقه ممکن نشد که اعلامیه رسمی جمعیت انقلاب سرخ خوانده شود. پس از اینکه صدای موسیقی و شادی قطع گردید، منشی جمعیت نامبرده، اعلامیه ی ذیل را قرائت نمود:

بیانیه اعلام جمهوری سوسیالیستی در گیلان توسط جنگلیان

هو الحق

فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل

هیچ قومی از اقوام بشر به آسایش و سعادت نائل نمی گردد، به سیر شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی شود، مگر به حقوق خود واقف گشته، کاملاً ادراک کند

که خدای متعال همه‌ی آنها را آزاد آفریده، [و] بنده و ذلیل همدیگر نیستند. طوق بندگی یکدیگر را نباید بگردن بیندازند. همچنین به ابناء جنس خود حق ندارند حاکم مطلق و فعال مایرید باشند. تمام انبیاء اولیاء متقنین و بزرگان، جمیع فلاسفه و حکما و همه‌ی سوسیالیست‌های سابقه و حالیه‌ی دنیا، کلیه غمخواران جنس بشر، هر کدام به نوبه خود در این عالم ظهور نمودند که همه‌ی افراد انسان را از مزایای این حق مشروع طبیعی‌شان آگاه کنند.

با این کیفیت، يك دسته از اصناف مخلوق که بصورت انسان و بسیرت از هر درنده‌ی بی‌رحم‌تر و قسی‌القلب‌تراند به نام پادشاه، وزیر، حاکم، رئیس و امثال آنها جهت شهوترانی و آزار انسانی که به هر طریق غیر مشروع بود، به ابناء جنس خود مسلط شده، به جان و مال و عرض و ناموس و همه‌ی هستی و ماحصل زندگی و جمیع قوائد حیاتی آنها دخالت کرده، راحت خود را در زحمت مردم، بقای خود را در فدای مردم، لذت و کامرانی خود را در رنج و ناتوانی مردم دانسته، بلکه بالاتر، خلقت خود را فوق خلقت سایرین تصور کرده و می‌کنند. نه به کتب آسمانی واقعی، و نه به قوانین و نصایح انسانی وقری، و نه به درماندگان مسکین و رنجبران بیچاره ترحمی. صفحات تاریخ فجایع عملیات آنها را به ما نشان داده، و شواهدحسی کافی است که چه کرده و می‌کنند. بیچاره مردم، همان مردمی که از اصول خلقت و از حقایق و دایع طبیعت بی‌خبرند مانند گوسفند خود را تسلیم این ستمکاران نموده، دم کاردهای برنده‌ی این سلاخان بی‌رحم دست و پا زده، مطیع صرف، بلکه خود را بنده و برده‌ی آنها دانسته، در عالم ذهن و تصور خود خطورن داده که روزی ممکن است سلاسل عبودیت این عزیزان بی‌جهت از هم گسیخته و از زیر بار اسارت و بندگی این خدایان مصنوعی بتوان شانه خالی نمود.

گاهی از میان این طبقه مظلوم رنج‌کش يك نفر با اشخاص معدود و معینی برای آگاهی سایر مظلومین، برای تحصیل حقوق مشروع آدمیت، برای قلع و قمع ریشه‌ی جور و اعتساف طبقات ستمگر با تحمل هر نوع مذلت و مشقت و با هر گونه فداکاری قیام کرده، که شاید اصول مساوات و عدالت را مجری، رسوم

ظلم و تعدی را محو، و مظلومین را از قید رقیت و بیچارگی نجات دهند. ایران که یکی از قطعات دنیا [ست]، اهالی ایران که يك قوم از اقوام ساکنین دنیا هستند قرن‌ها است در دست استبداد سلاطین جور، امراء خودسر، خوانین جاه‌طلب، روسای شهوتران، اربابان بی‌رحم و فتوت صورت خرابه مهیبی را بخود گرفته، که عابر، هر ناظر، [و] هر متفکری از منظره اسفناک آن و ساکنین آن گرفتار بهت و حیرت می‌شود.

در قرون اخیر سیاست جهانگیرانه همسایگان همسایه آزار ما (دولت متجاوز انگلیس و حکومت جابره‌ی تزارهای سابق روسیه) ضمیمه‌ی مظالم حکمداران شهوت‌پرست ایران شده، برای اسارت این قوم مظلوم در صحنه‌ی این خرابه آسف‌آور به تمام قوه عرض اندام کرده، و بهترین وسیله‌ی اسارت این کشور را همدستی و تقویت سلاطین و امراء و بزرگان این سرزمین دانسته، با جمیع قواء خود تسلط آنها را به سایرین تحکیم و تاکید می‌کردند. این قصابان مسلخ ایران استفاده از مقاصد همسایگان طماع کرده، آنچه را که در قدرت و توانائی خود داشتند درباره‌ی زیردستان اعمال نموده، ذره‌ای از مظالم خودداری نکرده، حال ایران و ایرانی به این منوال باقی بود تا [در] سنه ۱۳۲۴ عده [ای] از متفکرین و اشخاص حساس، مطلع و دلسوز حقیقی این قوم رنج دیده، که از حقوق ملیت و از خصوصیات خلقت خود و همه مطلع بودند، بنای مطالبه‌ی حقوق ملی را گذاشته، آزادی و حریت را که حق مشروع همه بود خواستگار شدند. بتدریج انقلاب شروع شده و محمد علی شاه سابق مخلوع، مجلس ملی تشکیل، احمد شاه فرزند او به سلطنت مشروطه منصوب گردید.

بدبختانه، برای عدم تفکر و تعمق پیشقدمان آزادی بهر طریقی بود همان امراء و خوانین ستمگر زمام ریاست مشروطیت را در دست گرفته، انقلاب را به نفع خود سوق دادند. بالجمله، این انقلاب و این نهضت و این فداکاری ملت بیچاره بجای منفعت مضرت تولید نموده، سابق به اسم سلطنت مستبده، این دفعه به نام سلطنت مشروطه، همان سلطه و اقتدار جور و ظلم را اعاده دادند. مردم که برای احساس هوای آزاد تا حدی از خواب غفلت و مستی جهالت بیدار شدند، بنای ستیزه و مقاومت گذاشته که قطع ایادی جابرانه‌ی مرتجعین حقیقی و

مستبدین به لباس مشروطه را نمایند. آنها باز هم به اتکای قوای همسایگان بنای معارضه گذاشته، فجایع خونین ۱۳۳۰ ق را در قطعات شمالی ایران [تجاوزات روسیه‌ی تزاری در آذربایجان و گیلان برای تعطیل مشروطیت] ظاهر نموده، درباره‌ی ایرانیان با حمایت امراء تزاری و کمک‌های باطنی انگلیس به شکنجه، ظلم و تعدی گرفتار کردند. چیزی نگذشت که عمر این مدت تطاول سپری، جنگ بین‌المللی شروع شده، موقع استفاده‌ی مظلومین این سرزمین رسید. قسمت بزرگی از احرار و عناصر فداکار در حدود غرب و جنوب ایران، عده‌ای از فدائیان گیلان در جنگل دارالمرز بر ضد خائنین ایرانی و همسایگان متجاوز قیام کردند.

پادشاه ایران که همه‌ی آرزوهای بیچاره ایرانی را زیر پا گذاشته، عوض همراهی با ملت و سعی در اختلاص آنها با امراء و مرتجعین مملکتی با قوای انگلیس و نیکلا متفق گشته، فداکاران غرب و جنوب را محو نموده، عطف توجه به حدود گیلان نمودند. در این اثنا، به همت غیورانه جوانمردان روسیه حکومت ظالمانه نیکلا و همدستان او را منهدم کرده، جمهوری سویت [را] تاسیس نمودند. از سمت شمال روایح آزادی و همراهی وزیدن گرفته، از این حدود اطمینان کامل حاصل شده تا حدی به مساعدت آنها مستظهر گشته [است]. ولی، از طرف دیگر، دچار پنجه‌ی قاهرانه انگلیس‌ها شده، و انگلیس‌ها نیز با قوای خود و قوای دولت مرتجع ایران بساط مشروطیت و آزادی را برچیده و پنجه‌های قاهرانه‌ی خود را به جسد این کشور بطوری فرو برده که مظالم قرون سابقه برای این خاطرهای سهمگین جدید محو شد.

مجلس ملی را منحل، حکومت‌های نظامی در ایالات و ولایات تاسیس، قراردادی شوم را با دولت ایران در غیاب شورای ملی (که هیچ قراردادی بدون تصویب شورای ملی رسمیت ندارد) برای بلع ایران منعقد کرده، بعضی از جرایم معلوم‌الیهویه را مزدور خود نموده و آنها را برای مغلظه و اشتباه اذهان خارجه و ادار نموده که ملت ایران را از این قرارداد راضی جلوه دهند، و تحت تأثیرات حکومت‌های نظامی و تحدید اردوهای مسلح انگلیسی و عده‌ای ناخلفان ایرانی شروع به انتخابات نموده، همان مفت‌خواران قدیم، همان ستمگران مردم‌آزار را

به وکالت منتخب نموده، که در موقع افتتاح مجلس بدون تامل قبaleی مالکیت ایران را تسلیم او کنند.

شاه غافل را به مهمانی برده، تلگرافخانه‌ها و پستخانه‌ها را [تحت] سانسور گذاشته، در غالب نقاط ایران اردوهای منظم نگاه داشته، طرفداران حریت، تنقیدکنندگان قرارداد را مشؤم، یعنی فرزندان دلسوز و حساس این آب و خاک را اعدام و حبس و تبعید کرده، همه‌ی موجبات اسارت را مجدداً تهیه نموده، قوای احرار جنگل ایران را، که پنج سال [و] نیم است باتلاقی هر گونه مشقت‌های طاقت فرسا در مقابل قوای ظالمه انگلیس و ایران و مرتجعین مظلوم آزار و اربابان القاب و مناصب دروغی قیام کرده، و با اشد مصیبت‌ها و لطمات مقاومت کرده که روزی موفق براحت طبقات زحمتکش شود، و این قوه‌ی ملی را، که در زوایای جنگل گیلان آخرین مایه‌امید احرار سایر ولای [آ]تی که مقهور قوای خصم گشتند بوده مانع کلی مقاصد خود دانسته، و یگانه عامل موثر در جلوگیری از اجرای خیالات خود فهمیدند، در مقام محو این قوم نیز بر آمدند. آثار فضایح تاریخی آنها در گیلان قرن‌ها زبوده نخواهد شد، و از سمتی دولت انگلیس با آن اسلحه خود (تزویر) روسیه آزاد را با فرزندان ناخلف خود (طرفداران نیکلا) بطوری مشغول نمود که به هیچ یک از مظلومین جوار خود نتوانستند معاونتی کنند. چندی نیز این روزگار مشاهده شد، ولی خدای قاهر، که هیچگاه بندگان خود را از نظر رأفت دور نداشته، و راضی نخواهد شد که ودایع خویش را تا ابد اسیر چنگال قهر ستمکاران نماید، دست قهرمانان خود در روسیه را از آستین انتقام بیرون آورده، عقیده‌ی سوسیالیستی و رفع ظلم دشمنان بشری را توسعه و بسط دادند.

باز هم وقت و موقع استفاده به ظلم دیده‌های ایرانی و قوای ملی جنگل، که ذخیره‌ی همه‌ی احرار ایران است، داده، که حالیه این قوه ملی به استظهار کمک و معاونت عموم نوع‌پروران دنیا و به استعانت اصول حقه‌ی سوسیالیستی برای نجات ایرانی و اقوام دیگر، که از ظلم هر ظالم متجاوز داخل در مراحل انقلاب سرخ شده، و خود را به اسم جمعیت انقلاب سرخ ایران موسوم کردند، که، به نیروی فداکاری و از خودگذشتگی، هر قوه را که برای اسارت جنس انسانی

تهیه و تشکیل شده در هم شکسته، اصول عدل و برادری را، نه تنها در ایران، بلکه در میان تمام طوایف مختلفه، بدون ملاحظه‌ی نژاد، محکم نماید؛ و مطابق این بیانیه، عموم رنجبران، زحمتکشان و فلاح و کارگر، و جمیع اصناف تعب کشیده را متوجه می‌کند که جمعیت انقلاب سرخ ایران آمال خود را در تحت مواد ذیل، که به تعقیب آن به تمام قواء عامل خواهد بود اعلان می‌کند:

۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوریت شوروی را رسماً اعلان می‌کند.

۲- تشکیل حکومت موقتی جمهوری و حفاظت جان و مال عموم اهالی را بشارت می‌دهد.

۳- هر نوع قرارداد و معاهده را که دولت ایران قدیم و جدیداً با هر دولتی منعقد کرده لغو و باطل می‌داند.

۴- حکومت جمهوری همه‌ی اقوام بشری را بلا تفاوت با این آمال شریک دانسته، و درباره‌ی آنها به تساوی رفتار کرده، و حفظ شعائر اسلامی را نیز از فرائض می‌داند.

رشت، به تاریخ ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۳۸ [۱۶ خرداد ۱۲۹۹] موقع قرائت این ابلاغیه و به خصوص پس از قرائت آن، قزاقان چندین دفعه شعار «زنده باد احمد شاه» را تکرار کردند. گرچه آن‌ها مسلح نبودند، ولی مجاهدین با آن‌ها طرف مشاجره نگردیدند و حتی از بین آن‌ها نیز چند نفر با قزاق‌ها هم صدا شده و فریاد زدند «زنده باد احمد شاه». شعار «زنده باد احمد شاه» تأثیر عمیقی بر حضار نمود و گرچه جوانان فریاد می‌کردند «زنده باد جنگل»، «زنده باد کوچک خان» ولی اکثریت جمعیت مثل اینکه خود را گم کرده و نمی‌دانستند چه شعاری بدهند.

قزاق‌ها با صف از میدان کارگزاری خارج شدند و تحت فرماندهی چند نفر وکیل باشی به قزاقخانه مراجعت نمودند. در کوچه کلیسای ارامنه، عده زیادی از ارامنه مقابل در کلیسا و بالکن منزل گالوستیان جمع شده بودند. قزاق‌ها حین عبور از میان آن‌ها، چندین بار شعار دادند «زنده باد احمد شاه» و با خواندن سرود شاهی راه خود را پیمودند. در موقع مراجعت قزاقان، هیچ یک از افسران

با آن ها همراه نبودند.

عصر روز هجدهم و شب نوزدهم رمضان، مضمون ابلاغیه جمعیت انقلاب سرخ و فریادهای «زنده باد احمد شاه» موضوع بحث و تبادل افکار مردم بود. عده ی زیادی از مالکین و تجار و کسبه راضی بودند از این که جمعیت کلیه قراردادها و معاهداتی را که دولت ایران قدیماً و جدیداً با دولت های بیگانه منعقد کرده بود لغو و باطل می کند و وعده ی حفظ جان و مال عموم اهالی و به خصوص شعائر اسلامی می دهد، ولی از اعلان جمهوریت شوروی و جنگ با انگلیسی ها و خلع سلطنت قاجاریه راضی نبودند. آن ها اظهار عقیده می کردند انگلیسی ها که تمام دنیا را تحت نفوذ خود در آورده و کلیه ی دولت های بزرگ را مغلوب کرده اند در جنگ با جنگلی ها و روس ها نیز فاتح خواهند شد و نفوذ شاهان قاجار در ایران بیش تر خواهد شد و گیلان دوباره میدان جنگ می گردد و ویران می شود و دولت مرکزی تهران که قبل از این، با گیلانیان خوش رفتاری کرده است، پس را فتح در این جنگ جدید، انتقام جنگلی ها را از اهالی گیلان خواهد کشید.

اعلان دولت جمهوریت شوروی و نام بردن از عقاید سوسیالیستی و وعده آزادی ملت ایران و اقوام دیگر از ظلم انگلیس سبب وحشت طبقات پولدار گردید. فقط فریاد «زنده باد احمد شاه» قزاقان، آن ها را از آتیه ی نزدیک امیدوار می ساخت.

عملجات و صنعتکاران از خود رأی نداشتند و هر چه از طرف پولداران گفته می شد قبول می کردند. حتی عده ای از روشنفکران از موضوع ابلاغیه ی جمعیت انقلاب سرخ ناراضی بودند. زیرا آن ها طرفدار جنگ و مبارزه با انگلیسی ها و وثوق الدوله بودند، ولی بقای سلطنت قاجارها را نیز می خواستند.

مجاهدین جنگل که مدت شش سال با میرزا کوچک خان همراه بودند و تحت فرماندهی اوبا قزاق های ایران و سربازان انگلیسی و قزاقان روسی جنگیده و تمام این فداکاری ها را به نام احمد شاه قاجار و مشروطه ی ایران کرده بودند، به خوبی نفهمیدند که چرا من بعد برضد احمد شاه قاجار هم خواهند جنگید. و در

نتیجه این ناهمی بود که عده ای از آن ها با قزاق ها هم صدا شده و شعار «زنده باد احمد شاه» می دادند.

در شب هیجدهم رمضان، یعنی چندساعت پس از اعلان دولت شوروی و طرفداری از عقاید سوسیالیستی و امیدواری به کمک دلاوران روسی برای آزادی ایران و اقوام دیگر از ظلم انگلیسی ها، رئیس جمعیت انقلاب سرخ ایران، میرزا کوچک خان جنگلی افطار را در خانه ی یکی از اشراف بزرگ شهر صرف کرد. در موقع افطار، همکاران نزدیک وی و چند نفر از مأمورین عالی مقام دولت و عده ی زیادی از اعیان و اشراف و تجار درجه اول حضور داشتند. ولی صحبت از موضوع ابلاغیه به میان نیامد. فقط میرزا بار دیگر قول داد از جان و مال و دین و عصمت مردم بدون فرق بین قوم و مذهب دفاع کند. سر سفره ی افطار، چند نفر از روحانیون درجه اول شهر هم حضور داشتند و فرایض اسلامی خود را به جا آوردند.

میرزا شخص مسلمان و متدین و متعصبی بود و در کلیه ی اقدامات خود کمک الهی را می طلبید، وی کلیه ی فرایض یک نفر مسلمان متدین را انجام می داد. و عقیده داشت که فقط به کمک خدا تا حال از کلیه ی خطرات جان سالم به در برده و من بعد هم فقط به کمک خدا خواهد توانست به هدف اجتماعی و سیاسی ملی خود برسد.

میرزا کوچک خان و اطرافیان او طرفدار مالکیت شخصی بودند و عقیده داشتند که مالک باید با زارع خوش رفتاری نماید و او را از سهم خود از حاصل اراضی محروم نکند. ولی عقیده نداشتند که اراضی را باید از مالکین گرفته و بین زارعین تقسیم کنند. و هم چنین عقیده نداشتند که کالاهای تجار را گرفته و در انبارهای ملی جمع کنند و یا به مردم بفروشند و پول آن را برای احتیاجات دولت خرج کنند. کوچک خان سوسیالیست نبود ولی طرفدار همراهی و کمک به مردم و طبقات عاجز و ستمده بود.

مردم شهر چون میرزا و عقایدش را به خوبی می شناختند، بدین جهت دور او جمع شده و حاضر به همکاری با او و همراهانش بودند. گرچه مضمون ابلاغیه

مورخ هجدهم رمضان سبب وحشت شهری ها، به خصوص پولداران شده بود، ولی اینها عقیده داشتند که خود میرزا کوچک از مضمون ابلاغیه راضی نبوده و تحت نفوذ کاژانوف و گائوک مجبور شده است ابلاغیه را با این مضمون منتشر سازد.

اطرافیان میرزا کوچک نیزگاهی بین دوستان و نزدیکان می گفتند که میرزا بر خلاف تمایلات خود، شرایط روس ها را قبول کرده است و امیدوار است لنین را راضی کند که در ایران عقاید سوسیالیستی را منتشر نسازد. تا انتشار ابلاغیه ی مورخه هجدهم رمضان، میرزا کوچک محبوب بود. پس از انتشار آن، او را مظلوم دانسته و بیش از پیش او را محتاج به همکاری و دوستی می داستند.

در انشای ابلاغیه ی مورخه هجدهم رمضان، کاژانوف و گائوک نفوذ به خرج دادند، ولی نفوذ گائوک بیش تر و مآثرتر از کاژانوف بود. کاژانوف فارسی نمی دانست و گائوک در موقع ترجمه، معنی اظهارات طرفین را مطابق میل خود تغییر می داد. درست است که کاژانوف عقیده داشت که عقاید سوسیالیستی را باید آهسته و متدرجاً تبلیغ کرد، ولی در هر حال راضی نمی شد که جمعیت انقلاب سرخ، با «به نام خدا» به اهالی مراجعه نماید. در ترجمه روسی ابلاغیه، کلمه ی «هوالحق» و کلمات «حفظ شعائر اسلامی» موجود نیست. مسلم است که گائوک کلمات فوق را در ترجمه ی روسی نوشته است.

میرزا کوچک خان در شب نوزدهم رمضان، پس از افطار مذاکرات خود را با اعضای کمیته انقلاب سرخ ایران ادامه داد و هیئت حکومت جمهوری شوروی ایران را تشکیل و مدیران دوایر دولتی را انتخاب کرد و اعلان ذیل را در روز نوزدهم رمضان ۱۳۳۸ (هفدهم جوزا ۱۲۹۹) منتشر ساخت:

«به عموم اهالی محترماً اعلان می شود»

کمیته انقلاب سرخ ایران پس از تشکیل حکومت سویت جمهوری و ابلاغ رسمی آن به تمام اهالی، اشخاص ذیل را برای دوایر مملکتی به کمیسری تعیین نموده

و معرفی می کند که عموماً درامورات مربوط به آنها مراجعه کرده و اگر از هر دایره خلاف صحت و قانون مشاهده کنند بدون ملاحظه ابلاغ نمایند:

میر شمس الدین	کمیسیون داخلی
سیدجعفر	کمیسیون خارجی
میرزا محمدعلی پیربازاری	کمیسیون مالی
محمودآقا	کمیسیون قضایی
حاجی محمدجعفر	کمیسیون پست و تلگراف و تلفن
آقا ناصرالله	کمیسیون معارف و اوقاف
میرزا محمدعلی خمایی [گیلک]	کمیسیون فوائد عامه
میرزا ابوالقاسم فخرایی	کمیسیون تجارت
میرزا کوچک	سرکمیسیون و کمیسیون جنگ

مورخه ۱۹ شهر صیام - مطابق ۱۸ جوزا ۱۳۳۸ [خرداد ۱۲۹۹]

کمیته انقلاب سرخ ایران

کمیسیونهای ملی دولت انقلابی غیر از حاجی محمدجعفر کنگاوری، همه گیلانی بودند.

محمود آقا و آقا نصرالله، پسران یکی از روحانیون متنفذ رشت و مالکین بزرگ گیلان بودند و محمود آقا عمامه سفید برسر داشت ولی آقا نصرالله بدون عمامه بود. این دو برادر از اعضای هیئت اتحاد اسلام (جنگل) بودند و مدتی نیز با میرزا و به خصوص با دکتر حشمت همکاری می کردند. پس از اصلاح اوضاع گیلان و استقرار صلح و آرامش در آن سامان، محمود آقا به همراه چند نفر از جوانان، روزنامه طلوع را در رشت منتشر ساخت و از طرف اهالی لاهیجان دودوره به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد و بعد به وکالت دعاوی مشغول شد. آقا نصرالله پس از شکست انقلاب گیلان، مدتی ریاست قسمت حسابداری شهرداری رشت و بعد کفالت امور شهرداری را عهده دار بود...» (۳)

» - کاژانوف و گائوک نیز پس از انتخاب خود به عضویت شورای جمهوری انقلابی ایران، اسامی خود را به اردشیر و هوشنگ تغییر دادند. درحالی که کاژانوف همیشه اسم مبدل خود یعنی اردشیر را استعمال می کرد، گائوک هر دو اسم را به کار می برد و گاهی خود را گائوک، گاهی هوشنگ و گاهی نیز گائوک - هوشنگ معرفی می کرد.

چند نفر از مستشاران بیگانه دوایردولت انقلابی ایران، مانند ترونین، مستشار اداره ی سیاسی، از هر دو اسم خود (ترونین و فریدون) استفاده می کرد. ولی دیگران مانند دکتر کوالوف، مستشار اداره ی حفظ الصحة، فقط اسم اسلامی خود و بعضی ها هم مانند کوک اوف، مستشار اداره ی تأمینات، فقط اسم بیگانه ی خود را به کار می بردند. ژنرال کارگارتلی، فرمانده کل ارتش سرخ ایران که پس از کاژانوف به این مقام رسیده بود، خود را شاهپور می نامند. ولی چون قبل از انقلاب، در ایام جنگ بین المللی گذشته، یکی از رؤسای ارتش امپراطوری روسیه بود و در ایران زندگی می کرد بدین جهت بالاچاردر حضور آشنایان قدیم خود، اسم اصلی اش را به کار می برد.

از نمایندگان دولت شوروی روسیه و یا قشون سرخ، آن هایی که در خدمت دولت جمهوری انقلابی ایران نبودند ولی در ایران کار می کردند، احتیاج به تغییر اسمشان نداشتند زیرا رسماً خود را نمایندگان دولت شوروی، ارتش سرخ و یا حزب کمونیست روسیه معرفی می کردند و مثل هیچ دخالتی در امور دولت جمهوریت انقلابی ایران نداشتند. مدیوانی، آبوکف، بولله، اسرافیلوف، تامو شوکی، کیگالو، موروز، گوسف، اوسیپوف، بریگادزه، آلفاریوف و امثالشان اشخاصی بودند که هرگز از اسامی اسلامی استفاده نکردند.

روز نوزدهم رمضان، از طرف نمایندگان دولت شوروی روسیه بنا بر وعده ای که از طرف چیچرین کمیسر امور خارجه به ملت ایران داده شده بود، کلیه ی مؤسسات ذیل متعلق به روسیه ی امپراطوری و یا به اتباع روس را به نمایندگان دولت جمهوری انقلابی ایران تحویل دادند: شعبات بانک استقراضی روس و ایران در آنزلی و رشت؛ راهداری خانه های (راستاو) رشت و عراق)

پاخیتوف) وخام و پیربازار و نمایندگی پهلوی؛ شرکت راه شرکت نامبرده؛ خانه ها و انبارهای شرکت حمل و نقل قفقاز و مرکوری در رشت؛ انبارهای نفت برادران رمضانوف و نوبل و غیره. « (۴)

پس از خلع سلاح قزاقان ایران

« میرزا کوچک خان رئیس دولت شوروی ایران و همکارانش عقیده داشتند که « پرو پاگاندا از طرف فرقه ی اشتراکی در ایران عجلتاً ممکن نیست، زیرا پروپاگاندا نیست ها شرایط زندگانی ملت ایران را نمی شناسند و ملت ایران را و ادارا خواهند کرد که به طرف دشمنان انقلابیون بروند. وی موقع مذاکرات با نماینده ی کمیته مرکزی حزب اشتراکی روسه و فرمانده نیروی سرخ بحریه اشغال کننده ی انزلی و اطراف، چندین بار عقیده ی خود را بیان کرده و از ایشان قول گرفته بود که در ایران پروپاگاندا عقاید اشتراکی به عمل نیاید و برای اینکه کازانوف بتواند عضویت کمیته انقلابی ایران را قبول کند، تروتسکی به او اجازه داده بود که تبعیت ایران را بپذیرد و اسم خود را تبدیل به یک اسم ایرانی نموده و برای آزادی ایران با میرزا کوچک در انقلاب همراه و مستشار نظامی آن کمیته بشود.

ولی پیشینیان حزب اشتراکی ایران (عدالت) با رئیس فلوت سرخ و نماینده ی کمیته ی مرکزی حزب اشتراکی روسیه وارد بندر انزلی گردیده و شروع به تبلیغات عقاید اشتراکی کمونیستی بودند و پس از رفتن آن دو شخص، مرکزشان را در رشت قرارداد و به تبلیغات و تشکیلات شان توسعه داده و در مدت کمی بیش از ۳۰۰ نفر از جوانان رابه در خود جمع کردند.

میرزا چندین بار جلوگیری از تبلیغات و عملیات ایشان را از مقامات روسی مقیم انزلی خواست، ولی در خواست هایش بدون اثر ماند و برعکس سبب شد که بین اشتراکیون و جنگلی ها اختلاف و نفاق تولید گردد. آبوکف که یکی از نجبای قفقاز شمالی و از دوستان صمیم ارژونیکیزه بود، ریاست و زنش که بولله نام داشت و زنی قشنگ و مجرب و زبردست بود، منشی گری کمیته ی

مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) را برعهده داشت. آن‌ها در عملیات خود مستقل بودند و از هیچ مقام روسی مقیم ایران اطاعت نمی‌کردند و از دولت شوروی ایران می‌خواستند که به زودی دست به تصرف املاک و ثروت مالکین و سرمایه‌داران بزنند.

هر روز عصرها، در میتینگ‌های سبزه میدان، نماینده حزب اشتراکی ایران (عدالت)، جوادزاده خلخالی که با زبان فارسی آشنا نبود، به ترکی نطق می‌کرد. ولی همین که نطق خود را با کلمه ترکی یولداش‌لار (رفقا) شروع می‌کرد، مردم که با کمال دقت نطق فارسی زبانان را استماع می‌کردند، متفرق می‌شدند، ولی جوادزاده در حضور چند نفر باقی‌مانده به نطق خود ادامه می‌داد.

در هر حال، حزب اشتراکی روزبه روز بیش از پیش در بین جوانان و نظامیان نفوذ پیدا می‌کرد (قسمت بزرگی از دستجات دولت شوروی ایران از اکراد مرکب و تشکیل شده بودند) و از طرفی نفاق و اختلاف بین مجاهدین نیز ایجاد شده بود (جوانان اشتراکی، دسته‌ی مسلح خود مرکب از رفقایشان را داشتند) در آن ایام، یعنی چند روز پس از خلع سلاح قزاقان، چند هزار نفر نظامی ترک از بادکوبه وارد رشت شدند. آن‌ها از افراد ارتش سرخ آذربایجان بوده و «قزل عسگر» نامیده می‌شدند. بین‌ها ترک‌های عثمانی نیز بودند و فرمانده‌شان، جمیل نام، سرهنگ ترک عثمانی و رئیس ستادشان نصرت نام، سرگرد ترک، بودند و ریاست هر دسته‌ی آن‌ها را افسران ترک برعهده داشتند. این افسران ترک عثمانی پس از تسلیم ارتش ترک به متفقین، بادکوبه مانده و داخل ارتش ملی آذربایجان شده بودند.

ورود این دستجات ترک سبب افزایش ناراحتی اهالی و به خصوص دولت شوروی ایران گردید، زیرا آن‌ها بدون اجازه‌ی دولت شوروی ایران وارد شده و گرچه برای تقویت قوایی که در جبهه‌ها بودند آمده بودند، ولی در شهر شهرت داشت که آن‌ها فقط برای تقویت حزب اشتراکی برضد دولت شوروی ایران به ایران آمده‌اند.

فی الحقیقه تعداد اکراد و اتراک در ارتش سرخ ایران دقیقه به دقیقه زیادتر می

شد، ولی تعداد گیلانی ها و مردم فارس زبان دیگر خیلی آهسته افزایش می یافت و این حالت، مردم رشت را مضطرب می ساخت.

روزی مرحوم حسین خان کسمایی که یکی از شهیرترین پیشوایان انقلاب مشروطه بود، عده ای از دوستانش را در منزل خود [در رشت] جمع کرد. من هم یکی از دعوت شدگان بودم. پس از صرف چای، مشارالیه نطق مفصلی در باره اوضاع سیاسی و اقتصادی و تجاری گیلان و ضعف دولت میرزا کوچک خان و عملیات و تبلیغات اشتراکیون نموده و پیشنهاد کرد که برای تقویت دولت میرزا کوچک و جلوگیری از ازدیاد نفوذ اشتراکیون، شعبه ی حزب دموکرات ایران را تشکیل داده و وارد کارزار سیاسی بشویم

چند نفر از حضار (هیچ یک از کارکنان جنگل در آن جلسه حضور نداشت) با حسین خان هم عقیده بودند و تشکیل چنین کمیته ای را واجب مفید می دانستند و خاطر جمع بودند که دولت میرزا کوچک همراهی لازم را با ماها خواهد کرد. بنده اظهار مخالفت کرده و گفتم: تشکیل حزب دموکرات در رشت و گیلان نه فقط بی فایده، بلکه برای مؤسیسن و دولت میرزا کوچک خان خطرناک است، زیرا مطابق اصولی که در روسیه شوروی معمول شده، در کشورهای شوری هیچ حزبی غیر از حزب اشتراکی حق وجود ندارد و ضد انقلابی محسوب می شود و ثانیاً اتحاد اسلام در تمام مدت تسلط خود در گیلان، مخالف تشکیل احزاب سیاسی غیر از خودش بوده و تقریباً اصول معمول شده در روسیه را در گیلان هم معمول کرده است. بنابراین هر اقدامی برای تشکیل یک حزب جدید سبب تولید نفاق در بین احزاب شده و به زبان دولت میرزا کوچک و ساکنین گیلان تمام خواهد شد.» چند نفر از حضار با من هم عقیده گشته و از جلسه خارج شدیم. حسین خان چندین جلسه ی دیگر نیز در منزل خود تشکیل داد، ولی موفق به تشکیل کمیته ی حزب دموکرات نگردید.

در ایام انقلاب مشروطه، حسین خان از پیشوایان حزب اجتماعیون - عامیون بود و مدتی نیز با حزب دموکرات همراهی می کرد ولی عضویت هیئت اتحاد اسلام جنگل را نداشت و چند سال خانه نشین بود.

اختلاف نظری که بین میرزا کوچک و همکارانش از یک طرف و نمایندگان

روس های اشتراکی از طرف دیگر از روز اول مذاکرات آنان شروع شده بود روز به روز بیش تر و سخت تر گردید و بالاخره سبب اختلافات بین کوچک خان و چند نفر از دوستان و همکارانش گردید.

عمده ترین سبب اختلافات، آرزوی اشتراکیون به تبلیغ عقاید اشتراکی و حاضر کردن افکار عامه برای اجرای مرام بلشویکی در گیلان جلوگیری خواهد کرد. اشتراکیون روس و ایرانی برعکس عقیده داشتند که فقط و فقط از کارگران و دهقانان امید کمک باید داشت. کوچک خان عقاید بین المللی نداشت و منافع هر ایرانی را بدون فرق طبقه و مذهب مقدس می دانست، ولی اشتراکیون عقاید جهانی داشتند و حاضر به فداکردن منافع طبقات پولدار ایران برای پیشرفت انقلاب بین المللی اشتراکی بودند.

در ایام تسلط دولت مساوات در آذربایجان، تجارت و داد و ستد در آن کشور آزاد بود و تجار ایران در بازار بادکوبه رل مهمی بازی می کردند. به علاوه آنها به واردات و صادرات کالا مشغول بوده و در شهر انبارهای پر از کالا داشتند. تجار ایران در انبارهای گمرکات بادکوبه نیز کالاهای زیادی داشتند. پس از اشغال بادکوبه که از طرف حزب اشتراکی تحت ریاست نریمانوف تشکیل شده بود، کلیه کالاهای تجار ایران مانند کلیه کالاهای تجار آذربایجانی و روسی و بیگانگان را مصادره نموده و تجار ایرانی از ثروت محروم گردیدند و بعضی از آنان به وطن خود عودت نموده و بعضی ها در بادکوبه ماندند. در گیلان، تجار نامبرده از دولت کوچک خان تقاضا کردند که از دولت آذربایجان شوری استرداد کالاهای تجار ایرانی یا قیمت شان راجواهد. دولت میرزا کوچک توسط دونفر از تجار ایرانی مقیم بادکوبه داخل مذاکره با دولت آذربایجان شد که آن دولت نیز وعده داد کالاهای تجار ایرانی را به صاحبان خود رد خواهد کرد.

تجار ایرانی به میرزا کوچک قول داده بودند که قسمت بزرگی از کالاهای خود را در اختیار دولت انقلابی برای ادامه جنگ برضد انگلیسی ها و دولت شاهنشاهی ایران بگذارند، ولی چون کالاهایشان مسترد نگردید. آن ها نیز به

دولت انقلابی کمکی را که وعده داده بودند، نکردید.

دولت انقلابی ایران یعنی دولت میرزا کوچک خان تحت فشارتجار، چندین بار با مقامات شوروی مقیم انزلی و رشت و با دولت آذربایجان مذاکره نمود و چون مذاکرات بی ثمر ماند، بدین جهت دولت انقلابی در نامه ای که به شخص لنین رئیس کمیسر های ملی روسیه ی شوروی نوشت از کالاهای تجار بادکوبه یاد آوری کرد.

در مکتوب فوق، خود میرزا کوچک عیناً چنین نوشته:

دولت آذربایجان برضد تمام اعتراضات جمهوریت ایران و بدون حق تمام اجناس و مال التجاره اتباع ایران را تصرف کرد، در صورتی که آذربایجان قول داده بود که مال التجاره و اجناس فوق را برای رفع حوائج قشون سرخ و ملت به ایران برگرداند. حتی قول داده بود که اگر اجناس و مال التجاره فوق مصرف به جای دیگر شده باشد، در عوض آن مال التجاره و اجناس دیگر بدهد. ولی امروز او (دولت آذربایجان) به ما پیشنهاد می کند قرارداد جدیدی را امضا بکنیم که به وسیله قرارداد مذکور تمام حقوق ملت ایران را محو کند؛ در صورتی که کمک به ملت ایران، یگانه اساس تسلط سویتها در ایران می باشد. سبب سوم تولید اختلافات، جلوگیری از حرکت اتباع ایران از بادکوبه و چهارمین علت، تحویل ندادن کلیه ی مؤسسات دولت امپراطوری روسیه و اتباع آن ها به دولت شوروی ایران بود.

براوین، بعد نریمانوف و چیچرین و سپس راسکولینکف وعده ی تحویل کلیه مؤسسات روسیه امپراطوری و اتباع آن ها را به ملت آزاد ایران داده بودند و پس از تشکیل دولت شوروی ایران، یک قسمت از آن ها، مانند شعبات بانک استقراضی روس و ایران واقع در بندر انزلی و رشت و راهدارخانه ها (راستاو) و غیره از طرف روس ها به نمایندگان دولت شوروی ایران تحویل داده شد. ولی پرت انزلی و مؤسسات کشتیرانی و کشتی ها و امثالشان را پس ندادند. میرزا کوچک برای استرداد آن ها چندین بار نزد نمایندگان قشون سرخ اقدام کرد و بالاخره مایوس گردید و مستقیماً به لنین رئیس کمیسر های ملی شوروی

روسیه مراجعه نمود. مذاکرات و یادآوری دائمی از وعده های داده شده و به خصوص مخالفت میرزا کوچک با انجام تبلیغات اشتراکی، اختلاف موجود را کم کم به دشمنی رسانید و سبب سوء ظن طرفین نسبت به یکدیگر گردید. مطابق قرارداد منعقد فیما بین، میرزا کوچک خان عهده دار شده بود که وجوه و ارزاق لازم برای افراد و دستجات ارتش های سرخ روس و ایران از طرف دولت شوروی ایران تهیه گردد ولی در اثر ازدیاد افراد قشون سرخ، وجوه لازم برای تهیه ی ارزاق و غیره به سختی تهیه می شد. این قضیه هم یکی از سبب های مهم اختلاف گردیده بود و برای رفع احتیاجات پولی، دولت شوروی ایران مقرر کرد که از اهالی مبلغی جمع شود. فرماندهی کل قوای مسلح دولت شوروی و اشتراکی ایران را رسماً احسان الله خان دوستدار برعهده داشت. ولی رئیس حقیقی کلیه ی نظامیان روس و ایران کاژانوف بود. دستجات ایران زیر نظر احسان الله خان عمل می کردند و خود وی نیز تحت اختیار و فرماندهی کاژانوف قوای نظامی ایران را اداره می کرد.» (۵)

کودتا

«در روز جمعه نهم ژوئیه ۱۹۲۰ (مطابق بیست و دوم شوال ۱۳۳۸ و هجدهم سرطان ۱۲۹۹) میرزا کوچک خان، رئیس کمیته انقلابی و دولت شوروی ایران، بدون مشورت همکاران روس خود، از رشت رفت و در فومنات مشغول عملیات گردید. کارمندان دیگر کمیته ی انقلاب و کمیسر ها در مقام خود ماندند و امور را اداره می کردند. ولی اختلاف در بین همکاران ایرانی میرزا کوچک خان ادامه داشت. احسان الله خان دوستدار رسماً طرفداری از اشتراکیون می کرد و کمیته ی مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) و کارمندان کمیته ی انقلابی ارتش سرخ روس نیز از او پشتیبانی می کردند و عده ای از اشخاصی

که از اوضاع مطلع بودند از رشت خارج شدند و به طرف فومنات رفتند و در دهات دور دست منزل کردند.

از جبهه ی منجیل خبر می رسید که ارتشیان انگلیس محاصره شده و به زودی افراد قشون سرخ به قزوین خواهند رسید. مبلغین در متینگ های معمولی عصر ها، وعده ی اشغال قزوین و تهران را می دادند، ولی رسماً این اخبار تأیید و این وعده ها عملی نمی شد.

در اوایل ماه اسد، آناستاس میکویان (Anastas Mikoyan) و بودو مدیوانی را در سبزه میدان ملاقات کردم و پرسیدم که برای چند مدت به رشت آمده اند، در جواب من، مدیوانی گفت که خودش در رشت ماندنی است، ولی میکویان به زودی به بادکوبه و از آنجا به مسکو مراجعت خواهد کرد.

اسم میکویان را در روزنامه زیاد چاپ کرده اند و خوانندگان می دانند که او کمیسر تجارت خارجی و یکی از نزدیکترین همکاران استالین می باشد و رل مهمی در روسیه بازی می کند. در آن ایام انقلاب گیلان، میکویان کارمند دفتر ایران، تشکیلات کمونیستی بود و برای بازرسی به گیلان آمده بود.

گمان می کنم اکثر خوانندگان ارجمند، بودومدیوانی را از یاد نبرده اند، زیرا این شخص قبل از انقلاب چند سال در انزلی و رشت نماینده تجارتخانه ای خوشتاریا بود و در ایام انقلاب گیلان، بیش از شش ماه امور سیاسی ارتش سرخ و دولت انقلابی ایران را اداره می کرد. پس از انعقاد قرارداد دوستی ایران و شوروی، مدیوانی نماینده ی تجارتي شوروی در ایران بود و با بازرگانان تهران و شهرستان های روابطی داشت و به خصوص بازرگانان گیلان از مشارالیه راضی و ممنون بودند. در ایام انقلاب گیلان، وی برای اداره ی امور گیلان آمده بود.

ژنرال کارگاراتلی که یکی از همکاران ژنرال باراتف در جنگ با ترکیه بود و مدتی در ایران اقامت داشت، به همراهی مدیوانی از بادکوبه به رشت آمد و عهده دار فرماندهی قشون سرخ گردید و اسم گرجی خود کارگاراتلی را با یک اسم ایرانی (شاهپور) عوض نمود. مدیوانی به او مساعدت می کرد. قبل از ورود ژنرال کارگاراتلی، کاژانوف از ایران رفته بود.

میکویان و مدیوانی چند دفعه میرزا کوچک را به رشت خواستند، ولی به قول مدیوانی، میرزا کوچک در خواست آن ها را نپذیرفته و به تدارکات جنگ با قشون سرخ مشغول بود و به قول همان دیوانی، میکویان و خودش شروع به مذاکره با احسان الله خان برای تشکیل یک کمیته ی انقلابی و یک دولت اشتراکی جدید نمودند. در این مذاکرات رضا خواجهی رئیس اداره ی سیاسی قشون سرخ ایران و سید جعفر وزیر (کمیسر) امور خارجه و خالو قربان معاون رئیس قشون سرخ ایران و حتی سردار محیی شرکت داشتند.

در روز بیست و نهم ژوئیه (مطابق دوازدهم ذیقعده و هفتم اسد) کمیسرهای ملی دولت انقلابی و کارمندان کمیته ی انقلابی که از طرفداران میرزا کوچک بودند از رشت خارج شده و به فومن رفتند. در رشت، سید جعفر کمیسر خارجه و کنگاوری وزیر فرهنگ و احسان الله خان و خالو قربان و رضا خواجهی مانده و امور را اداره می کردند و رؤسای ادارات و حتی رؤسای چندین دسته ی نظامی اطاعت به اوامران ها نکرده و در ادارات و در دستجات نظامی خودسری حکم فرما بود.

در روز سی و یکم ژوئیه (مطابق چهاردهم ذیقعده، نهم اسد) به همراهی سربازان سرخ روس و سربازان سرخ ایران، کودتا به عمل آمد و دولت جدیدی در تحت ریاست احسان الله خان دوستدار تأسیس گردید.

هیئت دولت جدید مرکب بود از اشخاص ذیل:

احسان الله خان	رئیس دولت و کمیسر خارجه
خالو قربان	کمیسر جنگ
سید جعفر	کمیسر پست و تلگراف
سید جعفر جوادزاده	کمیسر کشور
آقا زاده	کمیسر دادگستری
آقایف	کمیسر فواید عامه
کنگاوری	کمیسر فرهنگ

چهار نفر از کمیسرهای نامبرده از همکاران دائمی میرزا کوچک، یک نفر از

وزیران میرزا کوچک و سه نفر (جواد زاده، آقازاده و آقاییف) از اشتراکیون بودند.

کودتا را بلومکین بنا بر حکم میکویان و مدیوانی اداره کرد. در گزارشی که از طرف روس ها چاپ شده گفته می شود:
برنامه دولت جدید:

۱- تشکیلات ارتش سرخ ایران مطابق تیپ ارتش سرخ روسیه و حمله بر تهران

۲- لغو اختیارات مالکین و امحای اصول ملوک الطوائفی

۳- رفع احتیاجات اصلی کارگران شهر و دهات.

گرچه دولت جدید انقلابی قرار بوده که اراضی مالکین را در بین دهقانان کند، ولی برای مدتی نخواست این قرار را منتشر کند.

در گزارش نامبرده هم چنین گفته شده «کارگزاران و سرمایه داران جزء، دهقانان و افراد ارتش، با شادمانی کامل کودتا را قبول کردند و یک نفر سرباز هم از جبهه خارج نشد و برعکس در اثر کودتا، قسمت های جبهه تقویت یافت.»

دو روز پس از کودتا، در شهر اعلام نمودند که انگلیسی ها منجیل را تخلیه کرده و به طرف قزوین عقب نشستند.

به مناسب کودتا و اشغال منجیل در شهر چراغانی کردند و در سبزه میدان و کلوپ ها نطق های مفصل ایراد گردید.

گرچه در ابلاغی [روس ها گفته شده بودی که سربازان سرخ ایرانی در جاهای خود مانده و کودتا آن ها را مأیوس نساخته، بلکه به آن ها قوت قلب بخشیده، ولی در حقیقت عده ای از آن ها به جنگل، نزد میرزا کوچک فرار نمودند. بدین جهت هم سربازان سرخ روس و ایرانی در تحت فرماندهی افسران روس آن ها را تعقیب کرده و خواستند خلع سلاح نمایند و رزم ها در بیرون شهر رشت و در دهات دور رشت تا فومنات واقع شد.

بر طبق ابلاغیه ی فرماندهی لشکریان سرخ، حمله ی آن ها در اول ماه اوت شروع شد و در چند روز اول رزم، قوای میرزا کوچک عقب رفت و ۵۱ نفر اسیر و ده دستگاه توپ و مسلسل های زیاد و گلوله و لاوزمات دیگر به

دست لشکریان سرخ افتاد. به قول همان ابلاغیه، میرزا کوچک خان دارای ۲۰۰ الی ۳۰۰ سرباز بود.

برطبق ابلاغیه ی دیگری، چند دست از لشکریان سرخ و دسته هایی که داوطلبانه در دهات تشکیل و مسلح شده بودند، پشت صفوف انگلیسی ها شروع به زد و خورد کرده و پل لوشان را خراب کردند. انگلیسی ها نیز پل منجیل را خراب کرده بودند.

در روز سوم اوت در شهر شهرت یافت که دولت شاهنشاهی نیروی تقویتی برای ژاندارمری مقیم مازندرات فرستاده و انگلیسی ها عده ای را به زنجان فرستادند تا عقب نیروهای سرخ را تهدید کنند و از طرف دولت آذربایجان بادکوبه نیز هزار نفر به رشت فرستاده شد و گیلان، کمونیست ها جوانان را مسلح کردند.

در عصر همان روز، طرفداران میرزا کوچک که در شهرمانده بودند، ابلاغیه ی ذیل میرزا کوچک خان را در شهر رشت منتشر ساختند.

سندی منتشر نشده از سردار جنگل میرزا کوچک خان

سندی منتشر نشده از سردار جنگل: آخرین بیانیه سیاسی - نظامی میرزا کوچک خان؛

هو الحق

خطاب به برادران مجاهدین؛

شش سال است هر یک از برادران غیور متعاقب یکدیگر زحمت اقامت جنگل و مجاهدت در راه ترقی ایران و ایرانی را اختیار کرده در طریق سعادت وطن قدم شدید. و در این مدت صدماتی را که خودتان بهتر می دانید تحمل کردیم با قشون امپراطوری روس، با قوای استبدادی دولت ایران، با اردو انگلیس، با منافقین داخلی جنگ نمودیم. انواع مرارت ها، گرسنگی ها، برهنگی ها، دربه

دری ها دیده ایم، به این امید که روزی موفق شویم ایران را از وجود خائنین و مستبدین تصیفه کرده قشون بیگانه را خارج نماییم، پایه های عدالت را محکم کنیم، با این حال امرار حیات می کردیم تا چندی قبل قشون سویت روسیه، انزلی را به بمبارده کرده تصرف نمودند، قشون انگلیس به رشت عقب نشست. و نمایندگان بلشویک مرا به انزلی خواستند، رفتم با آنها ملاقات و مذاکرات کردم قرار شد با ما به دو

چیز مساعدت بکنند، یکی اینکه به ما اسلحه بدهند قیمت بگیرند آنها اسلحه دادن را قبول کردند ولی قیمت نخواستند. و دیگر اینکه نفرات هر قدر لازم داشتیم و تعیین کردیم روانه کنند خود سر نفرات نیاورند و به امورات داخل مملکت ما مداخل نکنند. و همه را قبول کردند ما هم بعد از این قرارداد آنها را با احترام پذیرفتیم پس از ورود ایشان به رشت چند نفر اشخاص مجهول به اسم ایرانی و به عنوان فرقه عدالت بدوا در انزلی و بعد در رشت آمدند که زمام امورات مملکتی را در دست بگیرند از اینکه مردمانی بودند از عادات ایرانی بی اطلاع و دارای مذاق افراطی و دخالتشان موجب ضرر بود با براهین صحیحه ایشان را متقاعد کردم. و روزی گذشت همین عده به اسم کمونیست با تحریک ابوکف که یک نفر نماینده ریاست طلبی است بنای فساد و خودسری گذاشت شروع به مداخله در امورات و ادارات کردند. هر روز تحکیمات نموده تقاضاهای غیر مشروع کرده اشکال تراشی های مختلف نموده قشون و نفرات بی اجازه و اطلاع حکومت جمهوری وارد کرده و دو نفر از رفقای نا اهل ما را که شماها بخوبی از حال آنها مسبقید به طمع ریاست با خود همراه کردند. حواس و اوقات ما و حکومت جمهوری را صرف مفسده و فتنه انگیزی خودشان کردند هر قدر تصیحت نمودیم و سختی موقع را به ایشان نشان دادیم مخاطرات نفاق را گفتیم متنبه نشدند. و در وقتی که نفرات و مجاهدین و ژاندرم های ملی به ریاست معین الرعایا و کلنل فتحعلی خان به اتفاق قشون بلشویک در منجیل و رودبار با انگلیس ها مشغول جنگ بودند کمونیست ها با دستور ابوکف مقداری عده به اسم فرستادن فرونت بی اطلاع ماها به رشت وارد کردند. به سردهستگی آن دو نفر رفیق منافق در رشت و انزلی ریخته شلیک کردند دوایر را تصرف

کردند خواستند امرا و رؤسا دوایر جمهوری را دستگیر کنند من که مسبوق قضایا بودم و دیدم در رشت بمانم باید جنگ کنم و جنگ هم دشمن را قوت داده باعث خانه خرابی است. و ناچار آمدم فومن، رؤسای دوایر جمهوری و مجاهدین هم شهر را تخلیه کرده آمدند.

آنوقت کمونیست های خود سر با عده مکفی در پسیخان به مجاهدین هجوم نموده شلیک کردند چند نفر را کشتند. مجاهدین ناچار به مدافعه حاضر شدند. من متوجه پرخاش آنها شده با تلفن آنها را فرمان عقب نشینی دادم. آنها نیز به سمت فومن آمدند و مخالفین به این مقدار قناعت نکرده و به تعاقب ماها و مجاهدین به فومن و لولمان و صومعه سرا آمده ما هم برای اینکه به آنها نزدیک نباشیم که شاید مصادمه شود آمدم در کوهپایه های جنگل منزوی شدیم. و آنها بعد از دخالت در دوایر رشت و انزلی و غارت خانه ها و اموال مردم مشغول شده با چوب و شکنجه و حبس از مردم شروع به گرفتن پول نموده اداره ارزاق را که به آنها آذوقه میداد با سایر دوایر چابیده معین الرعايا حاج شیخ محمد حسن و فتحعلیخان و جمعی دیگر از کارکنان و مجاهدین را گرفته در جاهای کثیف حبس کردند. و اجزای اداری ارزاق را به اسم اسیر در شهر گردش دادند. با بیان نامه ها و نطق هائی در مجامع به من هتاکي و فحاشي نموده خیانت و سازش با شاه و انگلیس ها را به من نسبت دادند. و در حالیکه جاسوسان انگلیس در میان آنها مشغول کارند و حرکات آنها دشمن را قوت می دهد. بعد خودشان رؤسای دوائر معیین کردند جمعی از خودشان را هم با آن دو نفر رفیق منافق ما ضمیمه کرده و آن دو نفر را مغلوب اکثریت خود نموده آلت قرار دادند که به اسم آنها و دست آنها شاید شماها و مردم را ساکت کرده ولی مقاصد خودشان را انجام دهند. ولی را به وحشت انداختند طوری که بازار و دکاکین تعطیل شد. هر شب به خانه های مردم بیچاره می ریزند اموال شان را غارت می کنند. آن قتل و غارت هائی که در بادکوبه نمودند مخصوصاً علاوه از بیست میلیون تومان مال ایرانی را بردند مکرر قول گرفتن دادند رد کنند نکردند. در گیلان و سایر جاهای ایران می خواهند همانطور معامله کنند. این مختصری از وضعیات این مدت بود که برای اطلاع شما نوشتم. اینک به

تشریح حالات آنها به اختصار می پردازم این کمونیست ها هستند و چه می گویند محرک شان کی است. و ابوکف و دو نفر از هم خیالان او که می خواهند به این دسایس با دست این چند نفر ایرانی های صوری و دو نفر رفیق منافق ما زمان امورات ایران را به عنوان انقلاب در دست بگیرند. کمونیست های فعلی خود سر را داخل عملیات نموده و هر قدر نمایندگان سویت روسیه از حرکات آنها جلوگیری نمودند مفید نشد بلکه به دسایس خودش یکی دو نفر از آنها را متهم نمود آنها برای کشف قضایا به مسکو رفته حالا که این ها معرفی شدند و وضعیات مملکت را با وجود این حوادث می نویسم . حال گیلان و اختلافات داخلی او را بدست این حضرات که می بینید. اما خارج از گیلان انگلیس ها با من دشمن و به محو ما کمر بسته اند. و دولت ایران و مستبدین از هر طرف مشغول مهاجمه به ما هستند آقا میرزاعلی اکبر، مجتهد اردبیلی، و سایر علمای اردبیلی برای حرکات افراطی کمونیست ها اعلان جهاد به آذربایجان و شاهسون ها داده و آنها تا حدود ماسوله آمدند که به ما ها بتازند وضع طالش را که خودتان بهتر می دانید با این همه بلیات و هجوم دشمنان کمونیست ها هم در رشت شروع به این عملیات خصمانه نموده که فعلا ماها از طرفی در فشار دشمنان و از طرفی در فشار کمونیست ها هستیم. در این صورت آنها به دشمن تقویت می کنند یا ما؟ آنها خیانت می کنند یا ما؟ فردا وقتی که دشمن به خانه ما وارد شد این عده منافق با اموال غارت شده گیلان فرار می کنند . و اهل عیال و زندگانی شماها باید به دست دشمن بیفتد و آن دو نفر رفیق جاهل نتیجه ای که می برند فقط روسیاهی است. و اما عقاید من و رفقا در مقابل همه این ها گفته و می گویم باید استقلال ایران محفوظ باشد. باید ملت ایران در دست ایرانی باشد . باید مقدرات ایران در عهده ایرانی باشد. چنانکه لنین و تروتسکی و براوین و نمایندگان صحیح العصل سویت روسیه همین عقیده مرا داشته و دارند . کمونیست ها حق دخالت ندارند. عقاید و مسالک آزاد است ولی نه بطوریکه مخالفت انتظامات اجتماعی باشد . و با انگلیس ها چرا طرفیم؟ برای اینکه در ایران آمدند دخالت در امورات ما کردند . هر چه گفتیم نرفتند با دولت ایران چرا طرفیم؟ برای اینکه ظلم می کند و به جان و مال مردم تعدی و تجاوز می

کند. و کمونیست ها وقتی که دخالت در امور داخلی ما کردند قتل و غارت و تعدی نمودند آنها هم مثل انگلیس ها به دولت ایران و مستبدین ضرر خواهند داشت. بلکه چون این ها به اسم دوستی آمدند ضررشان موثر تر خواهد بود. بر فرض اینکه این عده ایرانی باشند با بی اطلاعی از اوضاع وطن با این اخلاق و عادات افراطی با این مسلک و عقیده حاضر در مقابل کرورها ایرانی نمی توانند حاکم مایرید باشند در این صورت تکلیف شماها چیست؟

بیدار باشید فریب نخورید در تحت لوای کلمه اتحاد و اتفاق همه چیز خودتان را در خودسری و افراط این آقایان حفظ هر که مداخله در امور داخلی شما کرد او را دشمن بدانید < هر که بی طمع و صمیمانه با شما مساعدت کرد آنها را دوست فرض کنید. آنهایی که تخم نفاق کاشتند از جامعه ملیت خود اخراج کنید و این نکته را به خاطرهای خود بسپارید که هیچوقت سویت روسیه و نمایندگان درستکار آنها به حرکات و هرزگی های ابوکف و این چند نفر راضی نیستند. و سویت روسیه اگر مطلع بشوند بلاشبهه جلوگیری خواهند کرد. اگر بعد از اطلاع قادر به جلوگیری نشدند آنوقت تکلیف ما این است: کمونیست ها - و انگلیس ها- و دولت مستبد ایران را در یک ردیف حساب کرده به نام حفظ وطن و حفظ ایرانییت و محافظت حقوق شهروند اجتماعی از همه دفاع کنیم و یقین داریم که خدا یار و مدد کار ما خواهد بود.

زنده باد جمهوری ایران

مرده با انگلیس و خائنین

پست باد منافقین

با امضا و مهر میرزا کوچک خان جنگلی

در لولمان هم یک نسخه از ابلاغیه ی ذیل به مجاهدین و سربازان سرخ، به دست سربازان سرخ افتاد که از زبان روسی به فارسی ترجمه مینمایم:
رفقا و برادران من، در بین شما، پرووکاتورها جا گرفته و می خواهند ما را با یکدیگر دشمن بنمایند. بدانید که آن ها فقط برای منافع شخصی خود کار می کنند و خود را کومونیست می نامند. برای اینکه بدانید که آن ها چه کاره هستند، از

وطن خواهان حقیقی بپرسید. بروید به منازل آن ها و ببینید که آن ها چه قدر خوب و در آسایش زندگی می نمایند، در صورتی که شما را به تحمل رنج و زحمت مجبور می سازند. آن ها به شما می گویند که من دشمن شما می باشم. این دروغ محض است؛ باور نکنید، من دوست شما هستم و دشمن مشترک ما، انگلیسی ها می باشند. به تبلیغات پرووکاتورها ارزش ندهید. من با شماها خوش رفتاری نمودم، ولی خودتان و پیشوایتان با من بد رفتار کردید. پس از سوء تفاهمی که در بین ماها پیش آمد کرد، من ۳۰ نفر از همکارانتان را که از طارم می آمدند ملاقات نمودم. از ایشان بپرسید و بدانید که من چه قدر خوش رفتاری با ایشان نمودم. من از آنها پذیرایی دوستانه کردم و به ایشان خرج سفر دادم و روانه ی رشت نمودم. ولی رفقای شما، یعنی آن هایی که شما را گول می زنند، مجاهدین و افسران مرا که با شما متحداً بر علیه دشمن مشترک می جنگیدند دستگیر و زندانی نمودند. کدام اشخاص مرتکب چنین علمی می شوند؟

رفیق، شما را به کمک من فرستاد... آیا این قسم کمک می کنید؟ من عین حقیقت را به شما گفتم. من شما را برادران و دوستان خود دانسته و با شما جنگ نداشته و نخواهم داشت. کمیسرهای شما، شما را مجبور کردند که بدون هیچ جهتی وبدون سب حمله بر مجاهدین بنمایید. مجاهدین نیز از خود دفاع کردند. وقتی که شنیدم که آن ها را با شما در زد و خورد هستند فوری حکم عقب نشینی را به آن ها دادم، زیرا من دوست شما بوده و می خواهم این دوستی محفوظ باشد. من در جنگل می باشم و خواهم ماند، تا اینکه هیئت از عامی خود که برای پاره ای مذاکرات و حل قضیه با دولت شوروی به مسکو فرستاده ام، مراجعت کند.

(امضاء) میرزا کوچک خان

پس از رفتن میرزا کوچک و همکارانش از شهر، روزنامه ی جنگل ارگان رسمی دولت جمهوری شوروی ایران تعطیل شد و روزنامه ی انقلاب سرخ ارگان اداره سیاسی ارتش سرخ ایرانی مدتی منتشر نشد. ولی شماره ی معمولی روزنامه ی کامونیست در تاریخ چهارشنبه هیجدهم ذیقعه ی ۱۳۳۸ (مطابق

چهارم اوت ۱۹۲۰) یعنی چهار روز پس از کودتا منتشر شد و تحت عنوان «انقلاب سرخ» مقاله ای در باره ی اوضاع منتشر ساخت.

روزنامه ی کامونیست ناشر افکار کمیته ی مرکزی فرقه ی کمونیست (بلشویک) ایران بود و به مدیریت م.ج. جواد زاده خلخالی و تحت بازرسی بانوبالله منشی کل حزب کمونیست (بلشویک) ایران و شوهر او آبوکف نماینده ی حزب کامونیست روسیه در ایران منتشر می شد.

جوادزاده مدیر روزنامه ی کامونیست، در هیئت دولتی که به ریاست احسان الله خان دوستدار، یک روز قبل از کودتا تشکیل شده بود، سمت وزیر (کمیسر) داخله را داشت.

اینک مقاله ی روزنامه ی کامونیست بدون یا نقطه یا کلمه ای تغییر آورده می شود:

انقلابی که در عرصه ظهور، به صورت اکثریت عرض اندام نمود، بلاشک جهان را فرا گرفته، جهانیان را به آرزوی خود خواهد رسانید. جهان را بنگر! ببین دریای انقلاب که از عرق جبین فعله و بخار دل رنجبر و به وجود آمده چگونه تلاطم کرده و کاپیتالیزم دنیا را دارد به چه نحو هجوم می برد.

موج های آن یکی بر دیگری برتر، لطمه های آن از یکدیگر مهیب تر، یک طوفان پر شدت و مدهشی را تشکیل می دهد که خس و خاشاک نزدیک به ساحل را در اعماق خود غرق کرده، موجودیت ساحل نشینان عشرت پرست را بلرزه می آورد، هر مانعی را که به هوای سرکردن آن ساخته گردد از بن برمی اندازد.

بلی انقلاب به جوش می آید، انقلاب طغیان می کند، اگرچنانچه به عایقی برخورد اوج کرده، هرگونه مانع و حایل را بدون اعتنا به هستی او زیر موج های با مهابت خود وارون می نماید.

این گونه انقلاب، موانع به هر درجه مشکل را پشت و پازده، به سرحد ایران را فرا رسیده و بر یکی از ایرانیان که تا دیروز از ترس انگلیس و عاملین او (

کابینه ی وثوق الدوله (در زوایای تاریک جنگل متواری و دقایق یک رنگی را می گذراند، فرصت آن را داد که درسایه ی جریان انقلاب ، از غاصب ایران و دشمن خود انتقام بگیرد. زهی کوتاه بینی و بدبختی که بی هیچ مطالعه به تاریخ دو ساله ی خود مظالمی را که از انگلیسی ها دیده به کلی فراموش و تلخی ها وارد از وثوق الدوله را با التمام منسی داشته باز هم به جنگل رفت. آیا می دانید که این شخص کیست؟

او میرزا کوچک خان است که سال ها به هر مقصد باشد نامی به آزادی طلبی داشته و این دو ماه اخیر نزدیک بود که حیات جدید عالم نیز اسمی و رسمی را بدارد. لکن «از کوزه همان برون تراود که در اوست!» و چه قدر علاقه دار سعادت او بود که بر یکی از نمرات سال دهم روزنامه ی رعد امرار نظری می کرد.

روزنامه رعد که اورگان کابینه وثوق الدوله یا خود یکی از نشریات سفارت انگلیس است، میرزا کوچک را تا قدرت قلیمه اش، تقبیح کرد، دزدی و یغماگری او را به اعماق عالم می کرد و ذیخق هم بود، زیرا که منافی مقاصد انگلیس حرکت می نمود. حالا هم شاید این فرار کرد نشر تقدیر و تحسین نماید، چرا که موافق پلنتیک انگلیس است.

چه غفلت عمیقی است که بدون مذاقه به تقبیح دیروزی و تقریر امروز اقدام کورکورانه بشود!!!

این طور حرکات بی جا اگر به امید منفعت و رتبه می شد باز آن قدرشایان مذمت نمی بود، ولی کمال تأسف از این است که این رویه وقتی اتخاذ شد که اساس سرمایه داری عالم درتزلزل و آرزوهای عیاشی و استراحت در سلک آرزوهای هبا و هدرمسلوک است.

این تقصیر قلم است که سرکشی کرده، دارد که کسی را از کرده های خود آگاه می دارد، والا ما هرگز افکار خودمان را بر دایره ی اشخاص محدود نکرده، تمام جهان را به سوی مقصد خود دعوت می کنیم و با صدای رسا می گوییم: «رنجبران مسالک اتحاد کنید» و اعتقاد داریم که در این طوفان به مأمول

خودمان نائل می آیم. بنابراین مسئول و مجبوریم که مقتضیات انقلاب را به جا آریم و تا امروز هم اوامر آن را اطاعت کردیم. هر چیزی که بر سر راه پیشرفت آن واقع می شود، دفع آن اولین وظیفه ی انقلابیون است. این است که اشخاص لایقی هم که موجب بطوء انقلاب بودند از سرکار اخراج و امورات به ایادی و وظیفه شناس تفویض شد. بنا به حسیات حق شناسی و آزادی خواهانه ی متصدیان امور که سرکار آمده اند، امیدوارم که هر چه زودتر وظایفی را که انقلاب سرخ به عهده ی ایشان محول می کند موافق تاکتیک فرقه ی کامونیست انجام داده، بیرق آزادی را در تمام نقطه ایران نصب و به استخلاص شرق از امپریالیزم جدیدیت فوق العاده نمایند. (۶)

پاینده انقلاب ما – زنده باد قشون سرخ ما (۱)

تهدیدهای بلشویکی

اصغر شیرازی در کتاب «ایرانیّت، ملیّت، قومیت» جنبش جنگل را اینگونه بررسی می کند: همان طور که پیشتر اشاره شد، اشغال خاک ایران توسط سپاهیان روسی با فروپاشی سلطنت تزار و برپایی حکومت شوروی در آن کشور پایان نیافت. در حالی که در فاصله میان ۱۲۹۷ و ۱۲۹۹ بخشی از سپاهیان زیر فرمان حکومت تزار خاک ایران را ترک کرد، در هیجدهم مه همان سال (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹) نیروی نظامی روسی و قفقازی جدیدی، این بار به فرمان حکومت شوروی از طریق بندر انزلی وارد سرزمین ایران شدند. آنها این کار را با دو بهانه مختلف و يك قصد اصلی انجام دادند. بهانه اول تصرف ناوگان جنگی دنیکین، ژنرال تزاری بود که در بندر انزلی لنگر

انداخته و غیرفعال بود؛ بهانه دیگر حضور سپاهیان اشغالگر بریتانیایی بود که هنوز در ایران استقرار داشتند و دولت انقلابی شوروی و دامن گستری آن در خطه های جنوبی و شرقی دریای خزر را تهدید می کردند. اینها را از این جهت بهانه می دانیم که دولت ایران آمادگی خود برای توقیف آن ناوگان و تحویل آن به دولت روس را از پیش اعلام کرده بود. تهدید بریتانیا هم آن چنان نبود که ورود نیروهای روسی به خاک ایران را توجیه کند. بنابر این منظور اصلی شوروی از اعزام نیرو به ایران گسترش دامنه انقلاب بلشویکی به خاک ایران و در فراسوی آن به دیگر سرزمین های آسیایی بود. این تصمیمی بود که سران دولت شوروی پس از ناامیدی از گسترش انقلاب سوسیالیستی در اروپا گرفته بودند. آنها که شرط موفقیت انقلاب در روسیه را جهانی شدن آن می دانستند، با مشاهده ناکامی این طرح در غرب به شرق امید بستند.

اهمیت تلاش در این سو را می توان در دستوری خواند که « هیئت رئیسه شورای جنگ انقلابی » جمهوری شوروی در ۸ / ۱۱ / ۱۹۲۰ به تمام « هیئت های رئیسه سیاسی جبهه ها »، ارتش ها و جمهوری های شرقی شوروی داد، جایی که او آن تلاش را میرم ترین وظیفه آنها خواند. آنها « باید با همان عزمی که انقلاب اکتبر را به بار آورد » این کار را انجام می دادند، زیرا « مسئله موفقیت در شرق شاید مسئله مرگ و زندگی انقلاب » بود (پرسیس، ۱۳۷۹ ، ص ۱۷ و بعد). [۱] گسترش به سوی شرق که پیش از این دستور آغاز شده بود، مقدماً و ترجیحاً از آسیای مرکزی و ایران می گذشت.

اشغال بندر انزلی با به توپ بستن آن توسط ناوگان جنگی روسیه و پیاده شدن سربازان روسی در آن شهر در ۱۸ / ۵ / ۱۹۲۰ (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹) آغاز شد و با ورود نیروهای بیشتر روسی و قفقازی در گیلان و شمال خراسان تا اوائل ۱۹۲۱ ادامه یافت. [۲] جنبش گیلان به رهبری میرزا کوچک خان فرصت خوبی برای شوروی بود تا اشغال انزلی را به رنگ حمایت از جنبشی انقلابی و ضد استعماری در آورد. کوچک خان این فرصت را به آنها داده بود. جنبش جنگل در نهایت ضعف بود و نیاز شدید به یاری داشت، به خصوص یاری نیروهایی که از نظر او انقلابی و ضد استعماری بودند. میرزا

در ملاقاتی که با فرمانده ناوگان جنگی نامبرده، کمیسر عالی قفقاز، سرگو اورژنی کیدزه و نمایندگان حزب عدالت داشت، از آنها اسلحه، پول و نیروی انسانی طلب کرد. آنها این فرصت را غنیمت شمردند و به خواست های او، حتی بیش از آنچه انتظار داشت پاسخ موافق دادند. آنها قول دادند که آن طور که میرزا کوچک خان شرط کرده بود، رهبری او را بپذیرند، هر مقدار اسلحه که از شوروی بخواهد تسلیم نمایند و در امور داخلی جمهوری انقلابی مورد توافق دو طرف که قرار شد در تهران تشکیل شود، دخالت نکنند (همان، ص ۳۱؛ فخرایی، ۱۳۴۶، ص ۲۴۴؛ شاکری، ۱۳۸۶، ص ۲۳۷ و بعد). [۳] ولی پذیرش رهبری میرزا با هدفی که آنها دنبال می کردند، مغایرت داشت. آنچه هدف آنها اقتضا می کرد، استفاده از این فرصت برای پیاده کردن نیرو در گیلان، نفوذ در جنبش جنگل و مقامات فرماندهی آن، سلب اختیار از میرزا کوچک خان، بلشویکی کردن جنبش، گسترش دامنه آن و در نهایت فتح تهران با نیروهایی بود که بدین ترتیب در گیلان و خراسان م یخواستند فراهم آورند. کسانی که به دنبال این اهداف بودند، از چند نیرو تشکیل می شدند: حزب کمونیست شوروی در دو جبهه قفقاز و ترکستان، نیروهای حزب کمونیست ترکستان و جمهوری آذربایجان و نیروهای فرقه عدالت (حزب کمونیست) ایران. رهبری همه اینها با حزب کمونیست و دولت شوروی در مسکو بود. وظیفه هر دو جبهه آماده سازی نیروهای نظامی و سیاسی لازم جهت اعزام آنها به گیلان و شمال خراسان، تصرف رهبری جنبش و استفاده از آن برای ایجاد انقلاب بلشویکی در ایران بود. کار اصلی با رزمندگان جبهه قفقاز بود که باید از راه گیلان به تهران می رسیدند. رهبری آن نیرو با حزب کمونیست شوروی در قفقاز بود.

پس از آن نوبت به حزب کمونیست جمهوری آذربایجان می رسید، که در فوریه ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) در باکو تشکیل شده و در هفتم اردیبهشت همان سال با ورود ارتش سرخ به باکو و انحلال دولت حزب مساوات قدرت را به دست گرفته بود. حزب عدالت نیز توسط اعضای ایرانی در شعبه باکو از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در ۵ / ۳ / ۱۲۹۶ باکو تشکیل شد. تمرکز فعالیت

حزب عدالت در باکو و دیگر مناطق قفقاز تا ۱۲۹۸ ش آن را با مسائل سیاسی روسیه و قفقاز، مبارزه میان جریان های سیاسی و قومی این منطقه و ایرانیان ساکن در آن درگیر کرده بود. جای حزب در این درگیری ها همواره در کنار گروه های کمونیست به خصوص بلشویک بود. با تشکیل حزب واحد کمونیست در قفقاز که به پیروی از تصمیم کنگره هشتم حزب کمونیست شوروی در مارس ۱۹۱۹ (اواخر اسفند ۱۲۹۹) انجام شد، و با ادغام حزب عدالت و همت و تشکیلات حزب کمونیست شوروی در باکو در حزب کمونیست جمهوری آذربایجان فعالیت حزب عدالت در قفقاز، از جمله در رابطه با جنبش گیلان، به طور کامل در زیر پوشش و هدایت حزب کمونیست آذربایجان قرار گرفت. حزب عدالت از همان سال تأسیس شعبه هایی نیز در آستارا، تبریز، اردبیل، بابل، مشهد و جاهای دیگر ایجاد کرد. اعضای این شعبه ها از برخی از اعضای فرقه اجتماعیون عامیون و مهاجران بازگشته به ایران تشکیل م یشد. عده ای از کادرهای آن نیز پیش از ادغام شعبه های آن در قفقاز به ایران باز گشته بودند.

[۴]

در حالی که فرقه عدالت در ۱۲۹۶ ش انقلاب ایران را بورژوا دموکراتیک می خواند و از این رو خواهان تشکیل جبهه مشترک با گروه های بورژوایی بر علیه نظام مشروطه ایران بود، دو سال بعد حکم به رسیدن ایران به مرحله انقلاب پرولتری داد و خواهان استقرار این نظام در این جامعه شد. دلیل این پرش مرحل های تحول مفروضی بود که انقلاب اکتبر، به اعتقاد خوش باوران، در سراسر دنیا ایجاد کرده و جامعه جهانی را به سمت سوسیالیسم سوق داده بود. انعکاس این باور را می توان از جمله در شماره ۳۹ روزنامه حریت (۲۲/۱۲/۱۹۱۹) مطالعه کرد، یادر شماره ۵۳ همان روزنامه با این عبارت: «ایران آبستن انقلاب است. آن هم انقلاب پرولتری» بنابراین با این تصور بود که فرقه عدالت به جنبش جنگل می نگریست، رهبران، کادرها و اعضای خود را به گیلان می فرستاد تا آن را با اتکا به پول، اسلحه و نیروهای روسی، ترکستانی و قفقازی و با نفوذ در آن جنبش آن را به مقدمه ای برای انقلاب سوسیالیستی ایران تبدیل کنند. [۵]

به توپ بستن بندر انزلی و پیاده شدن نیروی نظامی در آن بندر، گرچه به بهانه های مذکور آغاز شد، ولی به ماندن آن نیرو در آن منطقه و اضافه شدن نیروهای دیگر به آن انجامید. این کار با موافقت لنین صورت گرفت (پرسیتس، ۱۳۷۹، ص ۲۹). تروتسکی رعایت احتیاط در انجام آن را لازم می دید، تا به نام حکومت شوروی در نیاید (همان، ص ۲۴). قرار بود همه کارها به نام حزب کمونیست آذربایجان و ترکستان صورت گیرد. [۶] در اواخر ژوئن ۱۹۲۰ از مجموع نیروهای هشت هزار نفره انقلابی پنج یا شش هزار نفر سرباز و افسر روسی و قفقازی بودند (همان، ص ۲۹). این تعداد با ورود نیروهای دیگری از باکو، عشق آباد و کراسنودسک بیشتر نیز شدند. [۷] با اتکای به این نیرو نفوذ در جنبش جنگل و تسلط بر رهبری آن آسان بود. در « شورای جنگ انقلابی » که در ۱۹۱۹/۳/۱۹ به ریاست میرزا کوچک خان در رشت تشکیل شد، کوژانف و آبوکف، دو کمونیست روسی نیز شرکت داشتند. مسکو صلاح را در آن دید که این دو نفر تابعیت ایران را بپذیرند. بعداً دو کمونیست دیگر، به نمایندگی از فرقه عدالت (احسان الله خان و کامران آقاییف) به آنها اضافه شدند (همان، ص ۳۵). در ۱۲۹۹ / ۴ / ۲ فرقه عدالت در اولین کنگره خود که در انزلی برگزار شد، تمایل خود را به سرنگون کردن میرزا کوچک خان آشکار ساخت (همان، ص ۳۷). [۸] این تمایل در ۱۲۹۹ / ۶ / ۹ به اجرا گذاشته شد. میرزا کوچک خان را از ریاست حکومت انقلابی گیلان خلع و احسان الله خان را به جای او نشاندد. جمهوری گیلان عملاً به دست کمونیست ها افتاد. قدم بعدی حرکت به سمت تهران بود، که در ۱۲۹۹ / ۵ / ۲۰ به فرماندهی احسان الله خان آغاز شد. اما این حرکت شکست خورد و حرکات بعدی نیز بی نتیجه ماندند. اعزام ۴۳۰۰ سرباز جدید از جمهوری آذربایجان به گیلان در اکتبر و نوامبر آن سال نیز چاره ساز نشد (همان، ص ۶۱). صدور انقلاب پرولتری به ایران متوقف شد. برای دولت شوروی دیگر چاره ای جز کنار آمدن با دولت ایران نماند. به ناچار پیمان مودت با ایران را پذیرفت و امضای آن را در ۱۳۰۰ / ۱ / ۲۱ به اطلاع دولت ایران رساند.

با این همه خروج نیروهای شوروی از ایران هشت ماه دیگر به دراز کشید.

علت این دیرکرد امتناع حزب کمونیست قفقاز و به خصوص حزب کمونیست جمهوری آذربایجان از قبول این شکست بود.

اورژنی کیدزه، نریمانوف، رئیس کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، گیگالو، فرمانده کل قوای ارتش سرخ در ایران، احسان الله خان و خالو قربان هنوز به فتح تهران امید داشتند (همان، ص ۸۳). گیگالودر تلگرافی که ۳/۱۱ / ۱۳۰۰ به اورژنی کیدزه و نریمانوف زد، آنها را از حرکت ارتش سرخ از راه مازندران به طرف تهران آگاه کرد. اما این حرکت این بار نیز با شکست به پایان رسید (همان، ص ۹۲). [۹]

در حالی که در نظر حزب کمونیست شوروی تمامی ماجرا اقدامی در جهت گسترش انقلاب در فراسوی مرزهای روسیه بود، برای جمهوری آذربایجان معنایی بیش از آن داشت. تشکیل جمهوری سوسیالیستی در ایران به دست نیروهای نظامی روسی، قفقازی، ترکستانی و نیروهای حزب کمونیست ایران - که خود سخت تحت کنترل مستقیم حزب کمونیست آذربایجان قرار داشت - می توانست راه را برای الحاق آذربایجان ایران به جمهوری آذربایجان باز کند. برای حزب کمونیست آذربایجان شوروی گردانی ایران «نوید انضمام آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی را در پی داشت». (همان، ص ۴۶) «دفتر ایران» که این حزب بدون کسب موافقت مسکو تشکیل داده بود، با شرکت دو نماینده از کمیته مرکزی هر یک از احزاب کمونیست روسیه، آذربایجان و ایران در باکو تشکیل می شد. تشکیل این دفتر نشان از اهمیت ویژه ای داشت که جمهوری بلشویکی شده مزبور به این ماجرا می داد. هدف این دفتر هدایت انقلاب ایران و تمامی فعالیت های حزب کمونیست ایران در گیلان بود. قرار بر آن بود که حزب کمونیست ایران تمام مسائل مربوط به انقلاب را بدون توجه به مسکو به این دفتر ارجاع دهد (همان، ص ۴۵ و بعد). بنا بر این اینکه تمامی عملیات مربوط به ارسال اسلحه و نیروی نظامی انسانی را به نام حزب کمونیست آذربایجان انجام می دادند، تنها به علت پنهان ساختن دخالت مسکو در تجاوز نبود. حزب کمونیست آذربایجان این تقلب را مغتنم می شمرد و در برداشتن بهره خود از آن سعی می کرد.

آنچه در جبهه ترکستان برای جنبش گیلان انجام شد، نیز نتیجه چندان‌ی نداشت. نتیجه تنها نیرویی حداکثر ۱۸۰۰ نفره بود که به قول پرسیتس از میان کارگران، تهیدستان و ارادل و اوباش ایرانی مقیم ترکستان تشکیل شد (همان، ص ۱۹ و بعد). [۱۰] مسئولیت تشکیل این نیرو را «شورای تبلیغات بین المللی» به عهده داشت که با شرکت فرقه عدالت در تاشکند به وجود آمده بود. قرار آن بود که این نیرو توسط نیروهای شوروی تقویت شود. ژنرال «فرونزه» فرمانده عالی ارتش سرخ در ترکستان در تلگرافی که در تاریخ ۱۲۹۸/۱۲/۲۰ به تروتسکی زد، اعلام داشت که اگر قوایی مرکب از بیست تا سی هزار نفر از ارتش شوروی به این نیرو اضافه شود، «مردم زحمتکش ایران نه تنها از شر امپریالیست‌های انگلیسی رها خواهند شد، بلکه برای همیشه از دست استثمارگران خود آزاد شده و به خانواده برادر جمهوری‌های شوروی خواهند پیوست» (همان).

گرچه این انتظار برآورده نشد و نتیجه‌ای جز سرهم‌سازی آن نیروی ۱۸۰۰ نفره نداشت. هر چند کمک چندان‌ی از جبهه ترکستان به جنبش گیلان نرسید، ولی این جبهه در شمال خراسان فعال شد. فعالیت آن در این بخش کمک مالی و نظامی به نیروهای «همیشه شورشی» کردی، ترکمنی و دیگر قدرتمندان محلی بود (همان، ص ۲۰ و بعد؛ خسروپناه و باست، ۱۳۸۸، ص ۹۱ و بعد). مرکز فرماندهی این فعالیت‌ها در عشق‌آباد تحت سرپرستی «گابای گالاکف» بود. طبق ادعای این شخص دامنه فعالیت مرکز به اکثر شهرهای اصلی خراسان و تمام روستاهای قوچان گسترش یافته بود. یکی از نیروهای شورشی برخوردار از حمایت این مرکز «خداوردی» کرد بود. امید جبهه ترکستان به این شورش آن چنان بود که به مسکو وعده شورشی گسترده در خراسان را می‌داد. ولی این بار نیز امید پایه محکمی نداشت. سرانجام در اوان اردیبهشت ۱۹۲۱ شورش خداوردی سرکوب و خوداودستگیر و تیرباران شد (خسروپناه و باست، ۱۳۸۸، ص ۱۴۲ و بعد).

یکی دیگر از شورش‌هایی که امید استفاده از آن را در خاطر مقامات شوروی

برانگیخت، شورش محمدتقی خان پسیان در خراسان بود. علت این امید نماینده ای بود که پسیان برای طرح درخواست کمک نظامی به تاشکند فرستاد. خبر شورش و اعزام نماینده را جبهه ترکستان در ۱۳۰۰/۷/۱۸ به لنین داد. او نیز دستور استفاده از این شورش را صادر و مسئول ایجاد جمهوری احتمالی شوروی خراسان را نیز تعیین کرد. ولی، این دستور زمانی صادر شد که شورش سرکوب شده بود (پرسیتس ۱۳۷۹ ص ۱۰۴ و بعد). ابراهیموف از شرکت تشکیلات حزب کمونیست ایران در مشهد در این شورش صحبت کرده است. به قول او پسیان از آن تشکیلات تقاضای یاری کرده بود (۱۳۶۰ ، ص ۲۳۴ و بعد). در این تاریخ بیش از پنج ماه از ورود روتشتین، اولین سفیر شوروی با تشریفات نظامی کامل به تهران گذشته بود. ورود او با آن تشریفات نشان نقطه پایانی بر سیاست صدور انقلاب به ایران از جانب شوروی بود.

روسیه و تهاجم ایدئولوژیک

ترسی که مشروطه طلبان و دیگر ایرانیان این دوره از جانب بلشویسم و حکومت شورایی روسیه احساس می کردند، تنها از فعالیت های تهاجمی نظامی آنها ناشی نمی شد، بلکه ریشه در عنصر ایدئولوژیک آن تهاجم نیز داشت. نفوذ و تأثیر این عنصر بادوام تر بود و با خاتمه تجاوزات نظامی پایان نمی یافت. این عنصر از سه سازه تشکیل می شد:

۱. تبلیغ انقلاب اجتماعی که با شعار مبارزه با فئودالیسم و مصادره مالکیت ارضی طبقه مالک ایران را تهدید می کرد؛ ۲. دموکراسی پرولتاری که سلطنت مشروطه، پارلمانتاریسم و آزاد یهای دموکراتیک را منکر می شد؛ و ۳. نظریه دایر بر وجود ملت‌های مختلف در ایران و حق تعیین سرنوشت تا جدایی آنها از ایران.

تجربه گیلان هر سه جنبه این مجموعه نظری را به صورت کم و بیش واضح به نمایش گذاشت. مسئله ارضی یکی از موضوعات اصلی مورد اختلاف میان

کوچک خان و کمونیست‌ها بود. گرچه میرزا مخالفتی با حل رادیکال این مسئله نداشت ولی اجرای آن را در آن زمان زودرس می‌دانست. دموکراسی پرولتری در شکل رفتار کمونیست‌ها با میرزا کوچک خان و اهالی گیلان خود را نشان داد. این تجربه در عین حال درسی بود در معنی حق تعیین سرنوشت و در اینکه این حق به چه مرجعی تعلق دارد.

نارسایی ایدئولوژی خود را در شکست تجربه گیلان در عمل نشان داد ولی شکل بادوام‌تر آن در قالب برنامه حزب کمونیست و دیگر آثار نوشتاری آن باقی ماند و در جنبش‌های کمونیستی و قوم‌گرایانه بعد مؤثر شد. پیش از مرور برخی از این آثار اشاره به اختلافی که در نظریات جناح تندروی حزب کمونیست ایران، به رهبری سلطا نزاده و جناح نسبتاً معتدل آن، به رهبری حیدرخان عمواوغلی، به خصوص درباره مرحله انقلاب در ایران وجود داشت را لازم می‌دانیم. [۱۱] پیش از این قول خسروپناه در باب تحول نظر حزب در میان سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۸ را نقل کردیم. ولی جناح معتدل حزب موافقت چندانی با این تحول نداشت. در صورت جلسه نخستین نشست کنگره اول این حزب که در ۱۲۹۹ / ۴ / ۲ در بندر انزلی برگزار شد، غالب گویندگان بر فقدان شرایط انقلاب پرولتری در ایران تأکید می‌ورزیدند و مبارزه بر علیه امپریالیسم انگلیس و شاه و حامیان آنها را شعار مناسب با آن زمان می‌دانستند. با وجود این در مقدمه برنامه‌ای که در این کنگره به تصویب رسید، سخن - گرچه نه چندان واضح - از آن می‌رفت که «امکانات بسیار وسیع انقلابی» موجود گذار از مرحله ملی به مرحله اجتماعی را ایجاب می‌کند. [۱۲]

شکست تجربه جنگل و شمال خراسان و نزدیکی دولت شوروی به دولت ایران گرایش معتدل در حزب را قویتر ساخت. یکی از نشانه‌های این روند مقاله‌ای بود در شماره ۶۸ روزنامه حقیقت (۱۳۰۱) به مناسبت اول ماه مه که در آن جملاتی از این قبیل به چشم می‌خورد: «ما» ایران را از جهت اقتصاد امروز محتاج يك تغییرات دموکراسی و بورژوازی می‌دانیم [...] شاید سوسیالیست بودن در ایران موضوع ندارد [...] ایران امروز مساعد برای الغاء مالکیت خصوصی نیست» (شاکری، اسناد، ۱۳۶۱، ج ۱۱، ص ۱۷ و بعد). این نرمنش

در سخنرانی آقازاده در سومین کنگره کمینترن قدری تعدیل یافت. تأکید گفته او بیشتر بر آماده سازی توده های کارگری و دهقانی برای مبارزه انقلابی و تصرف قدرت پس از پیروزی انقلاب بورژوازی بود (همان، ۱۹۸۰، ج ۳، ص ۴۸). از طرف دیگر جناح تندرو به رهبری سلطان زاده بر موضع خود پا می فشرد و آن را به صورت های گوناگون توجیه می کرد. از جمله به صورت ابداع اصطلاح ملت ها و دولت های پرولتری در مقاله «جنبش ملی در خاور» منظور از این اصطلاح مردم کشورهای مستعمره خاور بود. او آنها را از این رو پرولتری می نامید که میان رابطه آنها با دولت های استعمارگر و رابطه کارخانه داران با کارگران در جوامع سرمایه داری شباهت هایی می دید.

همان طور که کارگران بدون نابودسازی سرمایه داری آزاد نمی شوند، ملت های پرولتری هم جز به شرط واژگون ساختن این نظام در کشور خود آزادی خود را به دست نمی آورند. شرط دیگر موفقیت آنها اتحادشان با پرولتاریای جهانی است (شاکری، آثار سلطان زاده، ج ۲، ص ۴۴ و بعد). سلطان زاده در کنگره دوم انترناسیونال سوم گفت: در حال حاضر مسئله عبارتست از متشکل کردن جنبش کمونیستی خالص و کمک به آن». (ابراهیموف، ۱۳۶۰، ص ۲۱۴)

مخالفت حزب کمونیست با دموکراسی «بورژوازی»، «پارلمانی» - عبارت دیگر «دیکتاتوری طبقه بورژواها و مالکان» - به طور آشکار در مقدمه مراننامه مصوب کنگره اول آن بیان می شود. این مخالفت به نام دفاع از «دموکراسی پرولتری»، یا «شورایی» یا «دیکتاتوری طبقه کارگر» انجام می شود. «از آنجا که همه آزادی ها، اگر در تضاد با رهایی کار از یوغ سرمایه باشند، دروغی بیش نیستند قدرت شورایی نمی تواند از سلب حقوق سیاسی از سرمایه داران صر فنظر کند». وظیفه حزب پرولتاری این است که بدون هیچ گذشتی علیه پیش دآوری های دایر بر ماهیت مطلق حقوق و آزادی ها مبارزه ایدئولوژیک کند. «قدرت شوراییاز اماکن، چاپخانه ها و انبار کاغذ بورژوازی سلب مالکیت خواهد کرد و آنها را کاملاً در اختیار کارگران و سازمانهای آنها خواهد گذاشت». قدرت جدایی بین سازمان های شورایی مخالف تفکیک قوای حکومتی است و «جدایی بین سازمان های نماینده توده ها را از میان بر می

دارد» (شاکری، اسناد. ج ۶. ص ۸۹ و بعد شاکری. ۱۳۸۶. ص ۲۰۰ و بعد. ص ۲۶۳ و بعد).

در برنامه تصویب شده در کنگره انزلی هنوز سخنی از «حق تعیین سرنوشت ملل ایران تا حد جدایی»

نمی رود. آنچه در این برنامه با عنوان «قلمرو مناسبات ملی» آمده اشاره ای است به اینکه «در ایران پانزده ملیت و فرقه مذهبی زندگی می کنند» و اینکه «حزب باید برای اتحاد فدراتیو همه ملیت های ساکن ایران جهد کند» و تقریباً دو سال بعد از تاریخ تشکیل این کنگره جواد پیشه وری (با نام مستعار پرویز) در مقاله ای که با عنوان «حکومت مرکزی و اختیارات محلی» نوشت و در روزنامه حقیقت (۱۳۰۱/۳/۱۸) منتشر کرد، نظام فدراتیو را برای ایران زود هنگام دانست. علتی که او بیان می کرد، بی علم و جاهل بودن اکثریت اهالی مملکت بود: «ما حالا آدم هایی را که بتوانند تهران را اداره کنند، نداریم و به طریق اولی اداره کردن ممالک کوچک امکان ندارد». آنچه او در آن زمان مناسب حال ایران می دانست، «تشکیل انجمن های ولایتی» بود. او در همین مقاله در ضمن نقد گرایش های پان ترکیستی و پان اسلاویستی مخالفت خود را با تفکیک ملت ایران به ترک و کرد و لر و غیره اعلام کرد و گفت که اینها همه «ایرانیّت را فوق تمام احساسات می دانند». او مخالف حمل قیام های خیابانی و پسیان بر تجزیه آذربایجان یا خراسان بود، نیز وجود «احساسات مختاریت» در میان اهالی محل را نادرست می خواند. همچنین «شرارت ایلات و کردها» را از آثار ملوک الطوائفی قدیم «می شمرد طرح تفاوت های قومی در میان آذربایجانی ها، خراسانی ها، عرب ها و گیلانی ها را «دیوانگی» می دانست و معتقد بود که «احساسات و عادات امروزه تمام سکنه ایران ایرانیّت همه را ثابت می کند» [...] ایرانیّت مافوق همه اختلافات است». او این را که «بعضی نویسنده های بی فکر، آذربایجان را ترک [نامیده]، یا فلان ایل را ایرانی ندانسته درباره آنها سیاست علی حده تعقیب می کنند» را رد می کرد «این مسئله را خطرناک تر از سیاست دولت» می خواند. [۱۳] (۲)

◀ توضیحات و مأخذ :

پی نوشت ها :

- ۱ - گریگور یفیکیان « شوروی و جنبش جنگل: یادداشت های یک شاهد عینی» به کوشش برزویه دهگان، نشر اختران - ۱۳۸۶ صص ۹۲ - ۶۹
 - ۲ - پیشین، صص ۹۸ - ۹۵
 - ۳ - پیشین، صص ۱۲۲ - ۱۰۷
 - ۴ - پیشین، صص ۱۲۳ - ۱۲۲
 - ۵ - پیشین، صص ۱۴۱ - ۱۳۵
 - ۶ - پیشین، صص ۱۸۱ - ۱۶۹
- ۲ - اصغری شیرازی «ایرانیّت، ملیّت، قومیت» توسط نشر جهان کتاب - ۱۳۹۵، صص ۵۷۱ - ۵۶۱

پی نوشت ها :

- ۱ - غالب اطلاعات مربوط به این مبحث به کتاب پرسیتس اتکا دارد. او این کتاب را بر مبنی اسنادی نوشته است که تازه پس از فروپاشی نظام شوروی در روسیه آزاد و قابل مطالعه شدند. برای آشنایی با نگاه تجلیلی یکی از اعضای حزب کمونیست ایران به این حزب و فعالیت آن در جنبش جنگل نک به: ابراهیموف (۱۳۶۰)
- ۲ - کنستانتین برویانوسکی، یکی از کارشناسان عمده بلشویک در سال ۱۹۱۸ درباره اهمیت ایران برای گسترش انقلاب شوروی به سوی شرق نوشت : « انقلاب ایران کلید انقلاب در کل شرق است [...] برای موفقیت انقلاب در شرق، ایران نخستین کشوری است که باید به فتح شوروی ها درآید. هزینه آن هرچه باشد. ایران باید از آن ما شود و به انقلاب تعلق گیرد». (شاکری، ۱۳۸۶، ص ۱۹۳)

- ۳ - بعداً به موارد دیگر این توافق اشاره خواهد شد. برای شرح این روابط قبل از پیاده شدن نیروی بلشویکی شوروی به انزلی توسط شاکری نك. به: بررسی برجسته او درباره این جنبش (شاکری، ۱۳۸۴، ص ۲۱۲ و بعد).
- ۴ - نك به اطلاعات شاکری درباره تشکیلات فرقه در ایران (۱۳۸۶، ص ۱۹۶ و بعد).
- ۵- بخشی از اطلاعات درباره فرقه عدالت که در کنگره اول آن به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد، برگرفته از کتاب خسروپناه و باست درباره این فرقه است. شاکری (۱۳۸۶، ص ۱۹۵ و بعد) نیز دارای اطلاعات سودمندی در این باره است.
- ۶ - در تلگراف ۲۶ مه ۱۹۲۰ کمیسر جنگ شوروی به فرماندهی نیروی دریایی دریای خزر آمده است: «به میرزا کوچک باید به نام آذربایجان شوروی کمک کرد» نك به: فخرایی (۱۳۴۶، ص ۲۶۱)
- ۷ - ولی بنا بر اطلاعات شاکری این تعداد اغراق آلود است. او می نویسد: در اواسط تیر ۱۲۹۹ از هفتصد تا هشتصد ملوان روسی، هفتصد تا هشتصد بلشویک ایرانی اهل باکو و ۱۷۰۰ جنگلی نام می برد (۱۳۸۶، ص ۲۷۹). این تعداد طبق اطلاعات دستگاه های اطلاعاتی انگلیس در اوائل اسفند ۱۲۹۹ به هفت هزار نفر رسید. از این عده چهارصد نفر از نیروهای منظم ارتش روسیه بودند (همان، ص ۳۹۲). همین طور که می بینیم ارقام اخیر به ارقام درون متن نزدیک تر هستند. نیز نك پاورقی شماره ۹۰ صفحه ۶۹۰.
- ۸ - پرسیتس سند این تمایل را معرفی نمی کند. ولی در برنامه مصوب کنگره اول حزب این جمله دیده می شود: «این تمام این اوضاع و احوال موقعیتی با امکانات بسیار وسیع انقلابی ایجاد می کند که با توجه به ضعف بورژوازی باید لامحاله از [مرحله] ملی به [مرحله] اجتماعی تغییر یابد». نك به: شاکری (اسناد، ۱۳۵۵، ج ۶، ص ۸۸).
- ۹ - اسناد مورد استفاده شاکری نیز این نافرمانی باکو و دفتر قفقاز حزب کمونیست شوروی را تأیید می کنند (۱۳۸۶، ص ۴۲۵)
- ۱۰ - شاکری تعداد نیروهای داوطلبی را که حزب عدالت در آسیای مرکزی

از میان

ایرانیان مهاجر بسیج کرده بود از قول گزارشی از آژانس خبری شوروی در ۲۳/۳/۱۲۹۹ نزدیک به سی هزار تن نقل کرده است (۱۳۸۶ ، ص ۱۹۹)

۱۱ - برای آشنایی با کشمکش درونی حزب در این باره نك. به: مقدمه خسرو شاکری در در جلد چهارم آثار آ. سلطان زاده. همین طور به: ابراهیموف (۱۳۶۰). ابراهیموف از وجود دو کمیته مرکزی صحبت می کند، به ریاست هر يك از دو شخص نامبرده. در ۱۹/۸/۱۹۲۱ (اواخر مرداد ۱۳۰۰ ، ص ۲۲۳ و بعد). کمیته مرکزی سومی نیز در باکو تشکیل شد. ۱۶۹ نماینده در کنگره آن کمیته شرکت کردند. او نام اعضای این کمیته را نمی آورد .

۱۲ - ابراهیموف (۱۳۶۰ ، ص ۱۹۲) می نویسد این کنگره رأی به سوسیالیستی نبودن مرحله انقلاب ایران داد. ولی او در عین حال اضافه می کند که به نظر این کنگره ایران در مرحله انقلاب دموکراتیک خلق بود و این که حزب پرولتاریا باید سعی در کسب هژمونی بر این انقلاب می کرد.

۱۳ - نك به مجموعه مقالات او در روزنامه حقیقت، در: رئیس نیا (۱۳۷۷ ، ص ۳۱۶). رئیس نیا این مقاله را در شماره بیستم مجله گفتگو (۱۳۷۷) بررسی می کند.

فصل پانزدهم

حیدرخان عمواغلی و واقعه مآسرا

به روایت خسرو شاکری: پس از بازگشت حیدرخان به ایران و امضای دو قرارداد با رهبر جنگلیان در ماههای اردیبهشت و مرداد ۱۳۰۰، که نقطه اوج آن اعلام جمهوری جدید شوروی ایران بود، روابط بین جنگلیان و متحدان پیشین کمونیست شان کاملاً تنش آلود شد و بدگمانی متقابل پس از آغاز مذاکره بین کوچک خان و دولت تهران و بین کوچک خان و روتشتاین، به عنوان میانجی تهران، شدت گرفت. پیشنهاد شوروی ها، که عملاً به منزله تسلیم به رضاخان بود، به دشواری توانست اطمینان کوچک خان را نسبت به صداقت متحدان سابقش جلب کند. از این رو، صفوف انقلابیون دچار سوء تفاهمات و مخالفت های جدی نسبت به اهداف انقلاب و نیز نفوذ مشخص حیدرخان عمواغلی و کوچک خان شد. این وضع با حادثه مآسرا به نقطه اوج خود رسید. ستاره ایران، در تهران، با اطلاعات جمع آوری شده از منابع نزدیک به سفارت شوروی، شرح زیر را از حادثه به دست داد.

وقتی نمایندگان دیپلماتیک شوروی در سپتامبر ۱۹۲۱ (شهریور ۱۳۰۰) به رشت رسیدند، شهر در کنترل نیروهای خالوقربان، حیدرخان و گردها بود (خالوبه تازگی از کوچک خان، بریده و به حیدرخان پیوسته بود، « که نفوذ فراوانی « به هم زده بود). کوچک خان، که هنوز در جنگل به سر می برد، از خالو خواست که امور مالیة گیلان را به وی بسپارد، امری که در قرارداد اخیرشان مقرر شده بود. اما احسان، خالو و حیدرخان از این کار سرباز زدند. گروه کوچک خان متهم به این شد که برای از بین بردن سلطه حیدرخان و بازگرداندن نفوذ فراگیر خود، تصمیم گرفته بودند برخی از دیگر رهبران گروه حیدرخان و خالو قربان - را حذف و دست به « عملیات تروریستی » بزنند.



حیدرخان عمو اوغلی

در نتیجه، گفته می‌شد که نیر دیوان زخمی، محمد خان کُرد، شهردار انزلی و منصوب خالو قربان، کشته شد، و تلاش نافرجامی برای سوء قصد به جان کریم خان در رشت صورت گرفت.

در ۶ مهر، کوچک خان از حیدرخان عمو اوغلی و خالو قربان خواست که برای مذاکره دربارهٔ پیشنهادهای روتشتاین در مقر خودش در ملا سرا حاضر شوند. در حین مذاکرات، خانهٔ محل ملاقات آتش گرفت و به حیدرخان تیر اندازی شد. حیدرخان و خالو از مهلکه گریختند و به رشت باز گشتند.

ستارهٔ ایران در ادامهٔ گزارش خود نوشت در شب ۹ مهر نیروهای کوچک خان به رشت حمله بردند، رویدادی که تلفاتی از هرسو برجای گذاشت. در همان شب چند تن از افراد کوچک خان به مقر حزب کمونیست، آنجا که حیدرخان، سرخوش، میرباقر، شیخ تبریزی و ارباب زاده خوابیده بودند، حمله کردند. سه نفر آخری درجا کشته شدند، و حیدرخان و سرخوش دستگیر و به جنگل برده شدند. روز بعد، نیروهای خالو و احسان به رشت حمله بردند و افراد را از رشت بیرون راندند، اما وی فردای آن روز رشت را باز پس گرفت. بنابر گزارش هایی، حدود ۶۰۰ تن از مردم در این درگیری ها کشته شدند. میرزا کوچک خان در همایشی در میدان مرکزی رشت (که منابع دیگری آن را نقل نکرده اند)، از آزاد کردن شهر رشت از دست کمونیست ها ابراز شادمانی کرد. وی از مرگ رفقای حیدرخان اظهار تأسف کرد، به رسم احترام بر جنازهٔ آن بوسه زد و این درگیری را یک سوء تفاهم خواند.

زمانی که خاوین (Khavin)، کنسول شوروی و کلانتروف به رشت رسیدند، آرامش تا اندازه ای به شهر باز گشته بود. پس از آنکه خاوین در جای خود مستقر شد، احسان و خالو به دیدار وی رفتند، و آمادگی خود را برای تحقق خواست های روتشتاین- پایان فعالیت های انقلابی- اعلام کردند. کلانتروف از آنان پرسید که آیا چیزی دربارهٔ قرارداد پیشنهادی بین وزیر مختار شوروی و رهبر جنگلیان می دانستند؟ پاسخ ایشان منفی بود. وی سپس نامه ای به کوچک خان نوشت و به وی ۲۴ ساعت مهلت داد (تا اکتبر - ۱۱ مهر) تا با پیشنهاد شوروی ها موافقت کند. دو انقلابی موافقت کردند که انزلی

را ترک کند، و نیروهای شوروی بدون خونریزی دو باره وارد رشت شدند. حیدرخان به رغم «کوشش‌ها» ی رفقاییش برای نجات جان وی و سرخوش، کشته شد، کم و کیف مرگ وی کماکان در هاله ای از رمز و راز باقی مانده، هرچند گزارش های گوناگونی در این باره به دست داده شده است. ایران در ۱۸ مهر ۱۳۰۰ (۱۰ اکتبر ۱۹۲۱) گزارش داد که حیدرخان را نیروهای کوچک خان هنگام فرار از زندان کشتند. منابع کمونیست معمولاً این جنایت را (بدون هیچ مدرکی) به خود کوچک خان نسبت می دهند. همکاران کوچک خان، همچون فخرائی و اسماعیل جنگلی، در حالی که این اتهام به کوچک خان را رد می کنند، اظهار میدارند که حیدرخان پس از شکست جنبش به دست گاردهای گروه حسن خان معین الرعایا، از یاران رهبر جنگلیان، کشته شد.

روایت دیگری از حادثه ملاسرا، که در زیرانبوهی از تعبیر و تفسیرهای تاریخی استالینستی مدفون شده، از این قرار است که احسان، حسابی و پارتونف گرجی جلسه ای برای قتل کوچک خان ترتیب دادند زمانی که کوچک خان از طریق دو تن از یاران سابقش، شاه غلام و شاه رضا، از این خبر آگاه شد، به پسیخان رفت. نقشه آنان به هم خورد، و توطئه گران برسر این که آیا همکاری با کوچک خان را ادامه دهند یا نه دچار اختلاف نظر شدند. جلسه دیگری در انزلی بین حیدر خان، احسان، حسابی، ذره و شخصی به نام داداش (از محارم رهبر کمونیست، آخواند زاده) برگزار شد تا نقشه قتل دیگری را بریزند. داداش نتوانست این توطئه را تاب بیاورد و کوچک خان را از آن آگاه کرد. وقتی که میهمانان، ظاهراً برای دیدار با رهبر جنگلیان، وارد شدند، وی ساختمان محل دیدار را به آتش کشید.

همه به جز حیدرخان، فرار کردند. وی دستگیر و سپس توسط حسن معین الرعایا و بدون آگاهی کوچک خان کشته شد. این گزارش با روایت سپهرمخوانی دارد. البته همه روایت های این حادثه ممکن است فقط شایعه بوده باشد. شگفت انگیز، و درعین حال رسوایی برانگیز، این است که شوروی ها هرگز خاطرات حسابی و ذره، و دوتن از بازماندگان حادثه مذکور را منتشر نکردند.

البته اگر این دو جرئت می کردند خاطرات خود را بنویسند! خاطرات خواجهی، یکی از وزرای احسان، از جمله، گزارش به قرار دست اولی از حادثه ملاسرا به دست می دهد. بنابراین روایت، قرار بود جلسه ای با شرکت ۶ رهبر دولت جدید در مقر آن برگزار شود. یکی از یاران کوچک به حالت فرار از ساختمان بیرون آمد و ساختمان آتش گرفت. سرخوش در آتش کشته شد، اما حیدر خان و خالو قربان موفق به فرار شدند. اما اسماعیل جنگلی، برادرزاده کوچک خان، حیدر خان را دستگیر و به قتل رساند. اما این شرح دست دوم از حادثه را نیز باید با تردید نگریست، زیرا خالو بیش از یک سال بود که با کوچک خان دشمنی می ورزید و به تازگی نیز با وی اختلاف شدید پیدا کرده بود. به علاوه، آماده می شد که تسلیم دولت تهران شود.

جودت، کمیسر فرهنگ در دولت احسان - کمونیست ها شرح باز هم متفاوتی از حادثه ملاسرا به دست می دهد. در سراسیمگی حاصله، عده ای فرار کردند و بقیه در آتش جان باختند. حیدرخان دستگیر و سپس توسط افراد کوچک خان کشته شد. روایت جودت پرسش مهمی را در باره اصل حادثه بر می انگیزد. اظهارات وی در باره آنچه «ظاهر» حادثه می نامد، تردید انگیز است.

این مجموعه گزارش ها بدون شرح گزارش مقامات انگلیسی کا مل نخواهد شد. بنابراین روایت، پس از دعوی ۲۲ سپتامبر (۴۱ شهریور) بر سر مسائل مالی و تسلیحات، کوچک خان از خالو قربان خواست که در ۲۸ سپتامبر (۷ مهر) برای شرکت در یک جلسه به مقر وی در کسما برود. خالو قربان هنگام ورود دستگیر شد. در ۲ اکتبر (۱۰ مهر) ۴۰۰ تن از افراد کوچک خان به رشت حمله کردند و ۱۸ ساعت آنجا را در کنترل خود داشتند. حین حمله، جنگ کنان به مقر خالو قربان در خانه سردار متعمد وارد شدند، ۱۳ تن در این میان کشته شدند و افراد کوچک خان پول و مهمات موجود در آنجا را ضبط کردند. در این درگیری ها ۱۰۰ تن، از جمله سرخوش، کمیسر دادگستری، و فرضی، کمیسر مالی، کشته شدند. به گزارش انگلیسیان،

حیدرخان در همین درگیری ها « زخمی شد و سپس جان سپرد. » افزون بر آن، حدود ۳۰۰ تن نیز از میان جمعیت محلی کشته شدند. در شامگاه ۳ اکتبر (۱۱ مهر)، کوچک خان رشت را تخلیه و خالو قربان را آزاد کرد. روز بعد خالو قربان نمایندگانی به مقر نیروهای دولتی در منجیل اعزام داشت و آمادگی خود را تسلیم اعلام کرد. رضا خان، پس از دریافت این خبر، تهران را در ۱۰ اکتبر (۱۸ مهر) به مقصد شمال ترک کرد.

تازه ترین افشاگری در خاطرات کوچک پور، یک نظامی بسیار نزدیک به کوچک خان، دیده می شود. وی چیز تازه ای به معلومات ما در باره حادثه ملا سرا نمی افزاید، اما از کودتایی سخن می گوید که کوچک خان قصد داشت با همدستی شوروی ها علیه حزب کمونیست انجام دهد. بنا به گزارش کوتاه کوچک پور، روتشتاین (از طریق وابسته نظامی خود کلانتروف) به رهبر جنگلیان اطلاع داده بود که شوروی ها به این نتیجه رسیده بودند که ایرانیان خود بایستی برای انقلاب شان می جنگیدند و شوروی ها در این راه از آنان حمایت می کردند. از این رو قرار شد در ظهر ۱۷ اکتبر (کذا) (۲۵ مهر) طرح کودتا را به اجرا گذارد. با چنین تفاهمی کوچک خان دستور انجام یک کودتا در انزلی را به کوچک پور داد تا دو کار گزار مهم کمونیست، مشیری رئیس امور مالی و محمد گُرد را بکشد. کوچک خان همچنین به وی گفت که، در صورت درخواست وی، سلاح بیشتری از کشتی های شوروی در بندر تأمین خواهد شد. کوچک پور افراد خود را برای کشتن مشیری فرستاد، اما گفته شد که وی عازم رشت شده بود. به علاوه، معلوم شد که دشمنان کوچک خان نیز از کشتی های شوروی سلاح دریافت می کردند، چیزی که با دستورات کوچک خان نمی خواند.

کوچک خان پس از شنیدن گزارش کوچک پور کاملاً سردرگم شد و حادثه ملا سرا را به خاطر آورد. ظاهراً، این گزارش به بازی دو طرفه شوروی ها اشاره دارد: برانگیختن جنگلیان و کمونیست ها به حمله به یکدیگر و وارد آوردن صدمات جبران ناپذیر به مناسبات دو گروه.

حقیقت حادثه ملا سرا و رشت هر چه بوده باشد، در اصل مسئله تغییری

نمی دهد، این که ، این رویدادها در برهه ای تعیین کننده روی دادند و تأثیری فوری بر رویدادهای آتی گذاشتند و نیز مهر و نشانی تاریخی بر همهٔ ارزیابی ها از جنبش و رهبر آن زدند. (۱)

◀ ناصرعظیمی درمقالهٔ پژوهشی خود بنام «کوچک خان، واقعهٔ مَلاَسرا و دستگیری حیدر عمو اوغلی» بطور مفصّل توضیح می دهد: روایتی که شاهپور آلیانی از واقعه ی مَلاَسرا به دست می دهد می تواند شاهدهی براین واقعیت باشد

واقعه مَلاَسرا : جنون یا توطئه؟

روایت ها و تفسیرهای گوناگونی از واقعه ی مَلاَسرا در روز ۷ مهرماه سال ۱۳۰۰ خورشیدی از جانب افراد گوناگون به دست داده شده است. ما در اینجا واقعه ی مَلاَسرا را از زبان شاهدان عینی بدون هیچ دخالتی بازگو و قضاوت آن را به خوانندگان فرهیخته واگذار می کنیم. از یاد نبریم که این واقعه که در ظهر یک روز پنجشنبه ی آفتابی در اوایل پاییز روی داد، هنوز سایه های آن از روشنایی آن بیشتر است. درمورد این واقعه در میان نویسندگان انقلاب جنگل، بیش از هر موضوعی اختلاف نظر وجود دارد. در سایه ماندن حقیقت واقعه که ما آن رانقطه ی پایان خود خوانده ی انقلاب گفته ایم ، از عوامل گوناگونی سرچشمه می گیرد لیکن اثرات زمانه ی تدوین تاریخی (زمانه ای که تاریخ نویسی در ایران زیر تاثیر شدید جزمیت ایدئولوژیک قرار داشت)، یکی از عوامل مهمی است که مهمتر از دیگر عوامل به وارونه سازی وقایع مَلاَسرا منجر شده است. زیرا نگاه ایدئولوژیک به وقایع تاریخی و جزمیت متأثر از آن می تواند به وارونه کردن حقیقت بیانجامد. برای فراتر رفتن از نگاه ایدئولوژیک و ارائه ی بی طرفانه ی وقایع، ما ترجیح می دهیم گزارش این واقعه را از زبان شاهدان مستقیم ، همان گونه که خود نقل کرده اند، بازگو کنیم. بدون این که داوری ارزشی نماییم. بر این باوریم که اگر موفق به این کار شده باشیم، خوانندگان فرهیخته خود بهترین داوران این روایت ها خواهند بود.

یکی از شاهدان مستقیم واقعه ی مَلاَسرا محمد علی گیلک (خمامی) بود. او که

در دولت اول انقلاب جنگل به عنوان کمیسر فوائد عامه و از نزدیکان کوچک خان محسوب می شد، یکی از افرادی بود که به نمایندگی از طرف جنگلی ها درخانه ی مآسرا برای رایزنی کمیته ی پنج نفری انقلاب در همان روز در محل حضور داشت و خود شاهد تمام واقعه ای بوده که در آن روز در آنجا اتفاق افتاده و او به چشم خود دیده است. او در کتاب خود (انقلاب جنگل) می نویسد: «کمیته ی پنج نفری [انقلاب] در هر هفته يك روز در محل معروف به مآسرا دريك فرسخ و نیمی جنوب غربی رشت در يك خانه دهاتی حاضر شده و آنجا مذاکرات لازمه را بعمل آورده و پس از ختم جلسه هریک پی کار خود میرفتند. آخرین جلسه کمیته در روز پنجشنبه ۲۶ محرم الحرام سال ۱۳۴۰ هجری قمری [۷ مهر ۱۳۰۰ خورشیدی] در محل مذکور تشکیل گردید. در آن روز حیدر عمو اوغلی، خالوقربان با چند نفر از نفرات کرد، سرخوش شاعر رشتی و سه نفر از افراد جنگل (میرزا محمد کرم محله ای، آقاحسام و نویسنده [گیلک]) که هیچیک از جریان امر اطلاع نداشتند حاضر شدند. مرحوم کوچک خان و میرزا محمد مهدی انشایی [دونفر از اعضای کمیته ی پنج نفری] نیامده بودند. برای آنکه درجه ی سوء ظن افراد وارد در انقلاب معلوم شود و مخصوصاً واضح گردد که چطور دو نفر رفیق نسبت به یکدیگر با روح عدم اعتماد مواجهه میشدند ناچار به ایراد این نکته مبادرت میورزد. در آن روز جمعی از افراد جنگل با هم از رشت حرکت کرده و با آنکه بعضی از آنها کم و بیش به جریان واقعه آشنا بودند مع الوصف نه تنها موضوع را به رفقای سه گانه خود اظهار نکرده بلکه لاقلاً آنها را از رفتن در خانه ای که باید در معرض جریان حوادث نامطلوبی واقع گردد منع نمودند. وقتی بعد از خاتمه قضایا علت این امر پرسش شد جواب دادند آنها نیز بی خبر بوده اند. بهر حال اینطور استنباط میشد که سه نفر افراد جنگل برای آنکه رفع شبهه از سایرین بعمل آید باید قربانی شوند.

يك ساعت به ظهر مانده بود حاضرین همه کسل و نمیدانستند برای چه میرزا دیر کرده است. هریک در گوشه ای دراز کشیده مشغول صحبت کردن بودند. ناگهان صدای چند تیر بلند شد. کم کم باران گلوله بطرف خانه باریدن گرفت. از بروز این واقعه در هریک از حاضرین حالت بهت پدید آمد. هیچکس

نمی‌توانست بفهمد موضوع چیست. تیر از کجا و برای چه این خانه را بمباردمان میکنند. در عرض چند دقیقه معلوم شد خانه محاصره و تیر برای اهل خانه انداخته میشود. در این نقطه دو خانه پوشالی [با شیروانی پوشیده از کاه برنج] به یکدیگر متصل و اطراف آن خالی و مملو از درخت بود. صدای تیر که به درب و دیوار خانه می‌خورد کاملاً معلوم ولی اشخاصی که تیر می‌انداختند دیده نمی‌شدند. یکی بعد از دیگری خود را به زمین پرت کردند.

.. عمو او غلی بدون آنکه به گلوله اعتناء کند یا اندکی فکر کرده و تصمیم بگیرد، طرفی از راه جنگل را انتخاب کرده و از همان طرف بنای دویدن گذاشت. وقتی جنگل را تمام کرده به جاده رسید، کنار جاده پستی از افراد جنگل را مشاهده نمود باز هم بدون آنکه فکر کند بطرف پست رفت و از افراد پست اسب خواست تا به رشت برود. آنجا او را شناخته دستگیرش نمودند. خالو قربان و یک نفر گرد مسلح و سه نفر اعضاء جنگل در همانجا ماندند. این گردشجاع با نهایت متانت با موزری که داشت شروع به جنگ نمود و از جلو آمدن مهاجمین جلوگیری میکرد. افراد جنگل کوچکترین اسلحه‌ای با خود نداشتند و در حالت بهت و حیرت بودند. زیرا از دو طرف به مرگ تهدید میشدند... سرخوش شاعر از این خانه به خانه دیگر فرار کرد و در آنجا در گوشه‌ای خود را مخفی کرد. مهاجمین پس از یک ساعت تیر انداختن هردو خانه را آتش زدند و این وقتی بود که محصورین فرار کرده بودند. فقط سرخوش بعزت ماندن در خانه آتش گرفته بود و سوخت... خالو قربان سالم‌اً از معرکه جان بدربرد و چون راه را میدانست از بیراهه به رشت آمد» (محمد علی گیلک ۱۳۷۱ صص ۴۹۳ - ۴۹۴ تاکید از ماست). در نقشه ی ۲ موقعیت خانه ای در روستای مآسرا که افراد کمیته ی انقلاب در آن مورد حمله قرار گرفتند، نشان داده شده است.

یادآوری کنیم که به گفته محمد علی گیلک در میان سه جنگلی حاضر در این خانه یعنی میرزا محمدگرد محله ای، آقا حسام و محمد علی گیلک (نویسنده کتاب انقلاب جنگل)، کاس آقا حسام (خیاط) یعنی دوست و هم‌رزم سابق کوچک خان نیز در این خانه در موقع حمله حضور داشت. کاس آقا حسام همان کسی است که حمله کنندگان مدعی شده اند که خبر توطئه از جانب حیدرخان را او به

حسن خان آلیانی اطلاع داده است (به این نکته باز خواهیم گشت).
نقشه ی ۲- در این نقشه موقعیت روستای مآسرا در نقشه ی کوچک بالادر
غرب رودخانه ی پسیخان و بین رشت و فومن نمایانده شده است. موقعیت دقیق
خانه ی مورد استفاده ی کمیته ی پنج نفره ی انقلاب برای جلسات هفتگی خود
به صورت شماتیک با توجه به جاده های امروزی نمایانده است (ترسیم این
نقشه با استفاده از کارمیدانی و بررسی از افراد محلی توسط نگارنده برای
نخستین بار تهیه شده است).

گفته های یان کولارژ شاهد دیگر واقعه نیز گفته های «گیلک» را تایید و تکمیل
می کند. به رغم این که در این زمان او جزو افراد جنگلی محسوب می شد و
در «کیش دره» ی آلیان در نزدیکی خانه ی حسن خان آلیانی ساکن و زیر نظر
حسن خان به جنگلیان خدمات فنی نظامی ارائه می داد و تا حدود زیادی نیز ضد
بلشویک بود ولی با این حال گفته های او خالی از آلودگیهای ایدئولوژیک - سیاسی
بوده و می تواند بی طرفانه باشد. از این رو اجازه بدهید به تفصیل واقعه از
زبان «یان کولارژ» بپردازیم که همان روز در رشت حضور داشت و به
دستور جنگلیان از رشت فراخوانده شده بود و در مسیر حرکت خود چند دقیقه
قبل از حمله به خانه ی مذکور، بدان پای نهاده بود. لازم است یادآوری کنیم که
کولارژ به گفته ی خود هر ۵ روز یک بار برای خرید و استراحت از کیش دره
ی آلیان به رشت می رفت و سپس از مسیر مآسرا- فومن به خانه ی
خود، «کیش دره» بر می گشت: «اواخر سپتامبر [اوایل مهر] چند روزی را در
رشت گذراندم. غلامرضا [پیشخدمت شخصی کولارژ که جنگلی ها در اختیار او
گذاشته بودند] را با وسایلی که خریده بودم با اسب به خانه فرستادم و خودم در هتل
ماندم.

یک روز صبح زود بیدارم کردند، در راهرو یکی از افراد جنگل ایستاده
بود. ظاهراً برای فروش تنباکو به بازار آمده بود، اما دستور داشت مرا بیدار کند
و پیام کوچک خان را به من برساند: «باید فوراً به جنگل برگردم». در سرم جرقه
زد: «جریانی در کار است». در عرض چند دقیقه آماده شدم. پیشخدمت هتل برای
من به دنبال وسیله نقلیه یا اسب می گشت. در ایران وقتی هنوز کسی از هیچ چیز

خبرندارد، گاریچی ها در سرا از همه چیز خبردارند. این بار هم همین طور بود. کسی دیگر حاضر نبود به جنگل برود. پس از چانه زدن زیاد و پیشنهاد کردن کرایه چند برابر، بالاخره، سرایدار، يك كُرد را راضي كرد تا مرا با خودش ببرد. ساعت هشت صبح بود که از رشت خارج شدم... پس از چند لحظه رشت پشت سرمان بود و به طرف صومعه سرا می رفتیم. راه از جنگل عبور می کرد. از پسیخان وارد شدیم. تقریباً در فاصله يك كيلومترى ما کلبه ای چوبی قرار داشت. در جلوی آن دشت کوچکی با درختانی منحصر به فرد گسترده بود و از پشت، جنگل به آن چسبیده بود. جاده ما از میان دشت و کنار کلبه، در جنگل محو می شد. دفعات بسیاری از کنار این کلبه رد شده بودم و همیشه به نظرم خالی و رها شده می آمد. تعجب کردم، چون در بالاخانه افرادی را دیدم و از کلاه شان شناختم که ایرانی و کُرد ها هستند. ایرانی ها کلاه گرد کوچکی داشتند و کلاه کُرد هاکمی بلندتر و شبیه سیلندر های خودمان اما بدون لبه بود.

در بین آنها حیدرخان هم بود که مرا شناخت و دستور ایست داد و مرا به بالا نزد خود خواند. در جنگل بعضی مواقع با فومف [یکی از یاران حیدر] و حیدرخان ملاقات هایی داشتم. رفتارشان همیشه مؤدبانه بود. گاریچی به سایه رفت [روز آفتابی] و من از پله ها به بالاخانه رفتم. روی حصیر چند مرد نشسته بودند که بسیار رسمی به من خوش آمد گفتند و حیدرخان مرا با آنها آشنا کرد. از بین آنها خالو قربان نماینده رضاخان [احتمالاً کولارژ باتوجه به این که خالو قربان چند روز بعد به رضاخان پیوست، او را اشتباهاً نماینده ی رضاخان می نامد] و کریم خان خالو کریم [از حزب کمونیست ایران را که هر دو کرد بودند به یاد دارم. بقیه همراهان آنها را افراد دیگری تشکیل می دادند. گفتند منتظر کوچک خان هستند و قرار است که با او در اینجا ملاقات و مذاکره کنند. با یکدیگر تقریباً درگوشی حرف می زدند و بسیار هیجان زده به نظر می رسیدند. متوجه شدم که نگرانی از بی اعتمادی خاصی در بین آنها وجود دارد. نا آرامی و بی طاقتی آنها را با دستور کوچک خان که باید برگردم، به هم ربط دادم. هیجان زدگی آنها به من هم سرایت کرد. انتظار کشیدن برای کوچک خان در آنجا را قبول نکردم، استکان چایم را سرکشیدم و بعد از گفتگوی کوتاه ی به روسی

با حیدرخان، از همگی خداحافظی کردم و خارج شدم. همه چیز آن خانه آتش به وجود می زد.

چهارصد متری از آنجا دور شده بودیم که صدای انفجار چند نارنجک بلند شد. حدس ام به یقین پیوست: «آغاز جنگ جدید». علاقه ای به بازگشت به میدان زد و خورد نداشتم و گاریچی هم همین طور رو به جلو پرواز می کردیم. اندکی بعد به جمعه بازار [در نقشه ۱ مرجل] رسیدیم. در اینجا چند مجاهد از بین بوته ها بیرون پریدند و ما را متوقف کردند. چندتایی از آنها مرا شناختند و راه باز کردند تا برویم. کمی دورتر کوچک خان و گائوک را دیدم که با چند تن از مجاهدان در چهارراهی پخش شده و منتظر بودند که جنگ در پیسخان به کجا می انجامد. در ته دل ایمان داشتند که همه چیز خوب پیش خواهد رفت. کوچک خان مرا در آغوش گرفت و صمیمانه خوش آمد گفت. از اینکه پیش او بازگشته ام خوشحال بود... درگوراب زرمیخ خبردار شدم که در جنگل های اطراف پیسخان [نزدیک ملاسرا] حسن خان کیش درّه ای با لشکری بزرگ مخفی بوده بدون جلب توجه چند لحظه قبل از ورود من به آنجا رسیده بودند. آمدن من سبب تاخیر در حمله آنها شده بود. مرا شناخته و صبر کرده بودند تا از آنجا خارج شوم» (یان کولارژ ۱۳۸۳ صص ۱۵۸-۱۶۰).

دکتر شاهپور آلیانی نوه ی حسن خان آلیانی که با «میرزا احمد واقعی» یعنی شاهد ماجرا و منشی کوچک خان که توسط حسن خان جانشین اسماعیل جنگلی شده بود در این رابطه گفتگو کرده است. او از کسانی بود که با حسن خان آلیانی در طراحای این حمله همدست بوده و بنابراین روایت او می تواند بخشی از پازل این واقعه را تکمیل نماید. روایت نقل شده از او گویای این است که کوچک خان موافق حمله به خانه ی ملاسرا نبوده است و از این رو سازماندهی و ابتکار عمل این جریان را حسن خان و احتمالاً تیمسار ثقی به عهده داشته است.

در هر حال در واقعه ی ملاسرا همه چیز از یک گردهم آیی در خانه ی حسن خان آلیانی شروع می شود که ظاهراً کشف توطئه ای را از طریق کاس آقا حسام دریافته بود. دکتر آلیانی این واقعه را از زبان میرزا احمد واقعی یعنی کسی که در طراحای حمله شرکت داشت و دستگیر کننده ی حیدرخان بوده چنین

نقل می کند: «کاس آقا[حسام] خیاط که دوست میرزا و جاسوس جنگلیان بود، خبر می دهد که حیدرخان نیت شومی در سردارد و شرکت شما در این جلسه برابر با نابودی همه شماست. میرزا به خبرهای کاس آقا خیاط اعتمادی نداشت و می گفت: «او به دوطرف می زند».

معین الر عایا[حسن خان آلیانی]، میرزا و گاوک و تیمسار ثقفی و چند نفر دیگر را در منزل خود در «زیده»[در این زمان حسن خان از روستای کیش درّه به زیده نقل مکان کرده بود که محلی ها به آن عمارت حسن خان می گفتند] گرد می آورد[و] جلسه ای تشکیل می دهد. این که نویسندگان نوشته اند این جلسه در فومن بوده، منظور همان زیده است. در این جلسه تصمیم مهمی گرفته نمی شود. زیرا میرزا به عکس العمل متقابل راضی نبود و معتقد بود ما شرکت نمی کنیم[منظور کوچک خان این بوده که مادر جلسه ی مآسرا که گویا به گفته ی حسن خان و بنا به قول کاس آقا حسام توطئه ای در کار بوده، شرکت نمی کنیم]. معین الر عایا به غافلگیر کردن آنان عقیده داشت. لذا بی مشورت میرزا و با صحبت پنهانی با گاوک و دیگران، اقدام کرد. چون معتقد بود اگر حیدرخان در این جا موفق نشود جای دیگر ضربه خود را خواهد زد و ما نباید این فرصت را به او بدهیم. اگر جلسات ما نیز مکرر گردد تا میرزا متقاعد شود، حیدرخان از قضیه آگاه می شود.

در پی این نظر، معین الر عایا و گاوک و گروهی دیگر به همراه آلیانی ها[این آلیانی ها همان افرادی هستند که کولارژ آن ها را يك لشکر ارزیابی می کند]، عصر روز قبل از جلسه، به طرف مآسرا حرکت می کنند و خود را در نزدیکی آن خانه در باغ توتی [این توتستان بعدها به باغ چای ارباب رفیعی معروف شد و تا امروز باقی مانده است] پنهان می کنند تا ببینند که نشانه های توطئه دیده می شود یا خیر. افراد مسلح بیشتری می آورند یا نه؟ اگر اوضاع عادی بود میرزا را فراخوانند و در جلسه شرکت کنند و گرنه پیش دستی نموده، حمله برند و نیرنگ آنان را به خودشان بازگردانند...

پس از چندی افراد مسلح بسیاری گرد می آیند و سنگر میگیرند و همانند میدان جنگ خود را آماده می کنند. از این جا به درستی گفتار خبر دهنده [منظور کاس

آقا حسام خیاط] پی می برند. حیدرخان بر تعداد نگهبانان افزوده بود و بجای کردها که با جنگلیان آشنا بودند و ممکن بود نجنگند، گروهی دیگر که احتمالاً لرها بودند [را] اجیر کرده بود. جنگلیان به سوی آن ها حمله ور شدند و جنگی سخت درگرفت. تعدادی از افراد حیدرخان کشته و زخمی شدند و از جنگلیان نیز تعدادی زخمی گشتند. حیدرخان و خالو قربان از بالکن منزل پایین پریدند. سرخوش که در دکر داشت خود را در داخل بخاری پنهان کرد. وقتی که خانه را آتش زدند او همان جا سوخت» (شاهپور آلیانی، ۱۳۷۵، صص ۱۵۰-۱۵۱ داخل قلاب و تاکید از ماست).

این روایتی است که احمد خان واقعی از واقعه به دست داده است. به گفته ی او خالو قربان راه ها را خوب می شناخت و گریخت اما حیدرخان در پسیخان دستگیر شد.

واقعیت این است که این روایت با روایت های دیگر شاهدان عینی تفاوتهایی دارد. در مورد آوردن افراد مسلح توسط حیدرخان برای حمله به جنگلیان، نه گیلک و نه یان کولارژ هیچکدام این موضوع را تأیید نمی کنند و گیلک فقط از یک گرد مسلح در میان حاضرین سخن گفته است. حضور خود کاس آقا حسام که ظاهراً هشدار داده بود که حیدرخان قصد حمله به جنگلیان را در آن خانه دارد، در میان گروه سه نفری جنگلیان همان طور که گیلک گفته است نشان از بی خبری موضوع حتی توسط جنگلیان حاضر از حمله داشت.

در اینجا لازم است به نکته ای اشاره کنیم که در وقایع جنگل نباید نقش آن را نادیده گرفت. همان طور که «چپ نمایی» می توانست به قول یحیی دولت آبادی «بالشویک مصنوعی» خلق کند، در نقطه ی مقابل سهل گیری و مسامحه ی بیش از اندازه در تشکیلات جنگل می توانست به نفوذ مأموران نظمیه ی دولت مرکزی و به ویژه مأموران آموزش دیده ی انگلیسی کمک کند تا در تار و پود تشکیلات جنگل نفوذ نمایند. ذکر دو نمونه می تواند به این بحث کمک بیشتری نماید و بدون این که گرفتار تئوری بسیار رایج توطئه شده باشیم، این ایده را تقویت می نماید که شاید ممکن است طراح و برنامه ریزان اصلی این واقعه در پشت این حادثه پنهان بوده اند.

چنان که گفتیم یان کولارژ تکنیسین چکسواکی که در دستگاه نظامی جنگلیان نقش مهمی به عهده داشت و به سبب موقعیتی که در تعمیر و نگهداری کارگاه اسلحه ی جنگلیان داشت و به ویژه به سبب این که محل استقرار او در کیش درّه یعنی نزدیک خانه ی حسن خان بود، عنصر مهمی از نظر دسترسی به آمار و اطلاعات این تشکیلات به حساب می آمد. با این حال او خود نقل می کند چگونه هنگامی که هر دو هفته یک بار از «کیش درّه» درآلیان یعنی محل سکونت خود به رشت می آمد، با این که از تمام جزئیات اسلحه و اسرار نظامی جنگل باخبر بود، درخانه ی میرزا یوسف خان شفقی که از یاران و یاوران دولت مرکزی بود و در تعقیب جنگلی ها در شفت و فومن بعدها نقش محوری ایفا کرد، اقامت نموده و کسی متعزّض او نمی شد. هر چند باید بلافاصله تاکید کنیم که کولارژ چنان که از خاطراتش بر می آید انسان درستکاری بوده و در وفاداری و تعهد او به جنگل نمی توان شك کرد. دست کم تا موقعی که سندی معتبر در دست نداشته باشیم نمی توانیم چنین بیندیشیم. ما فراموش نمی کنیم درجایی که حیثیت انسانی در میان است باید به غایت محتاط و محافظه کار باشیم و از گمانه زنی بی پروا بپرهیزیم. با این حال این نکته را نیز با توجه به نوشته ی یان کولارژ نمی توانیم نادیده بگیریم: «مدتی پس از ورودم [به جنگل] با غلامرضا [خدمتکاری که جنگلیان در اختیار او قرار داده بودند] برای خرید وسایل مورد نیاز از کیش درّه به رشت رفتیم... در رشت نزد یوسف خان شفقی به سر بردم. اموالش بیشتر در شفت بود و فقط باغ بزرگی در رشت با خانه ای در آن داشت. سرایدار خانه خبر داشت که ما می آییم و همیشه مرا همانند مهمان آقای خود خوش آمد می گفت و بعدها هم چندی در آنجا زندگی کردم. بسیار کم به هتل می رفتم، مگر در موارد استثنایی» (کولارژ، ص ۱۵۳ تاکید از ماست). بدیهی است یان کولارژ اساساً یک فرد سیاسی و انقلابی نبود و چندان هم به این امر اهمیت نمی داد که میرزا یوسف خان کیست و ممکن است چه هدفی از در اختیار قرار دادن خانه ی خود به کسی که در تشکیلات جنگل یکی از مسئولان تعمیر و نگهداری اسلحه هاست، دارد بلکه این رهبران جنگل بودند که می باید از درز کردن اخبار سری جنگل بیم به دل راه می دادند. ولی با آن که

غلامرضا پیشخدمت کولارژ به خوبی می دانست که او درخانه ی یوسف خان شفتی اقامت می کند هیچ عکس العملی از طرف رهبران جنگل تا پایان رفت و آمد کولارژ به خانه یوسف خان دیده نشد.

دومین نمونه، پیوستن پر راز و رمز کلنل فتحعلی خان ثقفی و عبدالحسین خان ثقفی بود که جزو مقامات بالای ژاندارمری دولت مرکزی تا روزهای قبل از پیروزی انقلاب جنگل در خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی بودند ولی بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب جنگل به تشکیلات جنگلیان پیوستند. کلنل فتحعلی خان به هنگامی که اسرای جنگلی را پس از تسلیم شدنشان در واقعه ی تسلیم دکتر حشمت از رشت به تهران و سپس به سمنان تبعید کردند، او رئیس ژاندارمری سمنان بود. محمدحسن صبوری یکی از اسرای جنگلی که خاطرات خود را در کتابی به نام «نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل» به رشته ی تحریر در آورده در این زمینه اطلاعاتی از او در این موقعیت دولتی به دست داده که بیان آن بی فایده نیست. صبوری از برخورد مناسب تر او با اسرای جنگل نسبت به دیگر فرماندهان نظمیه سخن می گوید. اما در یکجا می نویسد که او و همکاران او در سمنان برای روزهای متوالی از او و دیگر اسرای جنگلی بازجویی های دقیقی به منظور اطلاع از موقعیت نظامی و اسلحه ی جنگلیان و کوچک خان به عمل آوردند. از جمله خود کلنل فتحعلی خان ثقفی او را به پرسش گرفته بود: «مدت یک ماهی که از موضوع دعوت ما به ورود ژاندارمری می گذشت، روزی کلنل فتحعلی خان در حیات کاروانسرا [محل نگهداری اسرا] به ژاندارمی گفت که چند روز پیش کسی با من صحبت کرده بود، او را به نزد من بیاورید و من احضار شدم و رفتم خدمت کلنل. پس از سلام گفت سئوالی از تو دارم و به من راست بگو. گفتم چشم اگر اطلاع داشته باشم خواهم گفت. محرمانه از من سئوالی کرد که این عده [جنگلیان اسیر] چکاره بوده و صاحب منصبان آنان که ها بودند و چند دفعه با قزاقها جنگ کرده و کجا دستگیر شده اند. مطالب را فهمیدم که می خواهد از من اطلاعاتی [درباره ی جنگلیان] کسب کند...» (محمد حسن صبوری دیلمی ۱۳۵۸، ص ۱۳۶).

صبوری سپس نحوه ی بازجویی های طولانی اسرای جنگلی را توضیح می

دهد و می نویسد که پس از اتمام بازجویی ها «کنل فتحعلی خان تمام رونوشت استنطاقهای ما را برای تهران فرستاد» (همان، ص ۱۴۰). اما صبوری، کنل فتحعلی خان را بار دیگر زمانی ملاقات می کند که او در زمره ی انقلابیون برای حرکت از پسیخان به رشت و به دست گرفتن قدرت توسط کوچک خان در خرداد سال ۱۲۹۹ خورشیدی است: «شب را در باغ مزبور اقامت داشتیم و فردا در پسیخان خدمت میرزا کوچک خان رسیدیم. دیدم جلسه دارند و خلوت کرده اند. ولی چون مطلع شدند که من در بیرون منتظر هستم اجازه دادند داخل شوم. دیدم حوزه ایشان مرگب از بیست و دو نفر میباشد و کنل فتحعلی خان و سلطان عبدالحسین خان [تیمسار ثقفی] با یک عده ی دیگر از صاحب منصبان نظامی ژاندارمری که چند ماه قبل از طرف دولت مأمور تشکیل اداره ژاندارمری رشت شده بودند در این مذاکرات شرکت دارند. وقتی داخل اتاق شدم کنل فتحعلی خان به محض دیدن من خجالت کشید. زیرا زمانی که درسمنان توقیف بودیم ایشان سمت فرماندهی ژاندارمری سمنان را داشت. من هم بادیدن این وضع، ایشان را بوسیدم و گفتم ما در راه آزادی و استقلال ملی جانفشانی میکنیم و ملاحظه گذشته را نباید کرد» (همان، ص ۱۵۳).

محمدعلی گیلک درباره ی کنل فتحعلی خان و سلطان عبدالحسین خان [تیمسار ثقفی] می نویسد: «حکومت انقلابی [جنگل] بمجرد صدور بیانیه و معرفی کمیسرها [در خرداد ۱۲۹۹ یعنی پس از پیروزی انقلاب جنگل] شروع به تحویل گرفتن ادارات نمود. از روسای دوائر دولتی [در رشت] ... فقط کنل فتحعلی خان ثقفی رئیس ژاندارمری گیلان به کار پذیرفته شد» (گیلک، ص ۲۷۹). در باره ی سلطان عبدالحسین خان (تیمسار ثقفی) نیز او می نویسد: «سلطان عبدالحسین خان ثقفی خواهرزاده ی کنل فتحعلی خان ثقفی از جمله صاحب منصبانی بود که دربدو ورود بلشویکها جزو اداره ی ژاندارمری گیلان به انقلابیون پیوسته و بعداً کوچک خان به جنگل آمد و به ریاست قوا منصوب شد و بعد از ختم غائله ی گیلان مجدداً داخل قشون دولتی گردید» (همان، ص ۴۸۹). محمد علی گیلک سپس در واقعه ی مآسرا انگشت اتهام را به سوی عبدالحسین خان ثقفی معروف به تیمسار ثقفی می گیرد و او را

تلویحا در به راه انداختن حمله به خانه ی مَلاَسرا مقصّر می داند(نگاه کنید: گیلک ۱۳۷۱ صص ۴۸۹-۴۹۰). یادآوری کنیم که دکتر شاهپور آلیانی می نویسد که پس از خاموشی جنگل، حسن خان آلیانی باز هم به این دلیل که تیمسار ثقفی و محمّد حسین آیرم (سپهبد آیرم بعدی) از افسران مخالف انگلیس بودند با آن ها رابطه بر قرار کرده بود تا کودتایی علیه رضا شاه ترتیب دهند ! بدین ترتیب هنوز این پرسشی که در آغاز طرح شد می تواند به قوّت خود باقی بماند که آیا این واقعه ناشی از جنون و نفرت ایدئولوژیک بوده است یا توطئه ای به تحریک عناصر نفوذی دولت مرکزی و به ویژه سازمان جاسوسی انگلیس؟ با توجّه به این که بررسی بیشتر رابطه ی کوچک خان با این واقعه شاید بتواند به پاسخ این پرسش کمکی کرده باشد، روی آن اندکی مکث می کنیم.

کوچک خان و واقعه ملاسرا

درمورد رابطه ی بین واقعه ی ملاسرا و کوچک خان تا کنون هواداران و مخالفان ایدئولوژیک او مواضع گوناگون و اغلب درون ایدئولوژیک متفاوتی اتخاذ کرده اند و به نظر می رسد کمتر به هدف پژوهش بی طرفانه و برای کشف حقیقت کوششی به عمل آمده باشد. این مواضع بیشتر بردو مطلبی استوار بوده است که فخرایی در سردار جنگل که تقریباً تنها منبع جنبش و انقلاب جنگل در پیش از انقلاب در ایران محسوب می شد، استوار بوده است. فخرایی در ارتباط با این واقعه می گوید که در مصاحبه با حسن خان آلیانی پس از شکست جنگل از او شنیده است که «چنانچه ما باین کار [یعنی حمله به ملاسرا و دستگیری حیدرخان] دست نمیزدیم آنها یعنی عمو اوغلی و احسان و خالو و دیگران سبقت میکردند و مانند دفعه پیش یا همه ماها را میکشتند و یا بخفت و خواری همه را بزنجیر میکشیدند» (فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۴۲۰). فخرایی همچنین درجایی دیگری از کتاب سردار جنگل خود نیز می نویسد که «مکرّر از میرزا شنیده شد که میگفت باید عمو اوغلی را محاکمه کرد» (فخرایی، ص ۳۶۹). این دو مطلب به

اندازه ی کافی در شرایط بی خبری از تناقضات درون تشکیلات جنگل و فضایی که پس از حمله به خانه ی مآسرا خلق شده بود می تواند به این نتیجه ی کلی بیانجامد که جنگلی ها به صورت کلّیتی یکپارچه و متحد به رهبری کوچک خان تصمیم به دستگیری و نهایتاً کشتن حیدر عمواغلی گرفتند و البته این نتیجه گیری به غایت نادرست است. اجازه بدهید در این زمینه مکتب بیشتری کنیم و دلایل خود را ارائه نماییم.

درجایی از این نوشته گفته ایم که اطلاعات یاران رشتی میرزا پس از انتقال مقرّ اصلی تشکیلات جنگل به زیده و آلیان از درون این تشکیلات و به ویژه تصمیماتی که در نشست های رهبران آن پس از پیروزی انقلاب جنگل و زمانی که جنگلیان دوباره از رشت در اثر اختلاف با جناح بلشویکی انقلاب به فومنات و آلیان برگشتند، دست کم در بسیاری موارد به هیچوجه دست اول نبود. زیرا آنها به درون این تشکیلات به دلیل موانعی که حسن خان در پیش پای آنها گذاشته بود، دسترسی نداشتند. به ویژه از زمانی که میرزا احمد واقعی با برنامه ریزی حسن خان به عنوان منشی کوچک خان جای خواهر زاده ی او اسماعیل جنگلی را گرفت، دسترسی به اطلاعات درون تشکیلات جنگل برای آنها بسیار دشوار شده بود. روایت ناقص و دست دومی همین واقعه ی مهمّ مآسرا از جانب فخرایی یکی از این دلایل می تواند باشد که فخرایی آن را در مصاحبه با حسن خان، فقط در یکی دو جمله نقل می کند و خود چیز قابل توجّهی به آن نمی افزاید. محمّد علی گیلک نیز تنها ناظر واقعه است و در کتاب خود چیز زیادی دست کم در باره ی حمله کنندگان و دلایل آن به ما نمی گوید. گیلک حتّاً هنگامی که به دنبال کشف حقیقت ماجراست تنها به این اکتفا می کند که «وقتی بعد از خاتمه قضایا علّت این امر پرسش شد جواب دادند آنها نیز بی خبر بوده اند. بهر حال اینطور استنباط میشد که سه نفر افراد جنگل برای آنکه رفع شبهه از سایرین بعمل آید باید قربانی شوند». به عبارت دیگر گیلک به اشاره ای مبهم می گوید که حمله کنندگان (که ماهیت آنان را روشن نمی کند) می خواستند سه نفر از جنگلیان شرکت کننده در کمیته را به عنوان قربانی رفع

سوء ظنّ به قربانگاه بفرستند.

چنانکه پیشتر گفته شد منبع اصلی نوشته ی فخرایی حسن خان آلیانی بوده است. اما حسن خان تمام داستان را به فخرایی نگفته است. روایتی که دکتر شاهپور آلیانی از واقعه به نقل از میرزا احمد واقعی ارائه می کند به نظر از صداقت بیشتری برخوردار است. یادآوری کنیم که دکتر شاهپور آلیانی علاوه بر این که نوه ی حسن خان است، منابع او برای نوشتن کتاب نیز همگی دست اوّل و از کسانی بوده است که به طور مستقیم در رابطه با تشکیلات جنگل بوده اند و او آنها را در صفحه ی ۱۲ کتاب خود به طور کامل معرفی کرده است. همچنین او در خانواده ای بزرگ شده که مادر او همسر میرزا نعمت الله یکی از فرماندهان خوشنام جنگلی از قوم آلیان بود که تا آخرین لحظه ی زندگی در کنار میرزا وفادارانه باقی ماند.

ما بخشی از روایتی را که دکتر آلیانی از واقعه ی مآسرا ارائه کرده و در بالا ذکر کرده ایم، نیازی به تکرار مجدد آن نمی بینیم اما تاکید بر برخی نکات برای ارتباط کوچک خان با این حادثه روشن کننده است. در آن گفته ها از قول دکتر آلیانی دیدیم که کوچک خان به توطئه ای که حسن خان آن را به خبر کاس آقا حسام مربوط می کرد باور نداشت و در جلسه ای که حسن خان با اصرار در خانه ی خود تشکیل داده بود به گفته ی آلیانی «تصمیم مهمی گرفته نمی شود زیرا میرزا به عکس العمل متقابل راضی نبود و معتقد بود ما شرکت نمی کنیم» (ص ۱۵۰). همچنین ظاهراً در جلسه ی دیگری که باز هم حسن خان پی گیر برای کشاندن پای میرزا به این واقعه بوده با عدم شرکت میرزا روبرو می شود و او با زهم اقدامات خشونت بار را نفی می کند و به گفته ی دکتر آلیانی هنگامی که حسن خان توطئه را «در منزل خود در زیده به گوش دیگر زعماء و همکاران می رساند باز هم میرزا تحت تاثیر دیگران قرار می گیرد و با شرکت نکردن در این جلسه می خواهد قضیه را منتفی کند که معین الرعایا با گاوک تماس می گیرد و می گوید که باید علاج واقعه را قبل از وقوع کرد» (شاهپور آلیانی، ص ۱۸۸). به نظر می رسد که حسن خان به تدریج به مواضع کوچک

خان مظنون می شود که ممکن است از طرف او یا طرفدارانش در تشکیلات جنگل خبر حمله به بیرون درز کند و به گوش حیدر برسد. زیرا دکتر آلیانی می نویسد که حسن خان معتقد بود که «اگر جلسات ما مکرر گردد تا میرزا متقاعد شود، حیدرخان از قضیه آگاه می شود، (همان، ص ۱۵۰). از این رو آنها بدون اطلاع میرزا به همراه تیمسار تقی رهبری این عملیات را به عهده می گیرند و در نتیجه با افراد مسلح زیادی «روز قبل از جلسه به طرف مآسرا حرکت می کنند» (همان، ص ۱۵۰). یاد آوری کنیم که دکتر آلیانی می گوید که گاوک نیز همراه آنها بوده است ولی این گفته با گفته ی یان کولارژ مطابقت ندارد زیرا کولارژ گفته است که او گاوک را پس از واقعه در نزدیکی جمعه بازار دیده است که همراه کوچک خان به محل رسیده بودند. در حال آنها که ظاهراً نتوانسته بودند میرزا را از رفتن به جلسه ی مآسرا منصرف کنند با تسلطی که بر تشکیلات جنگل داشتند چنان ترتیب داده بودند که میرزا پس از حمله در مقابل عمل انجام شده قرار گیرد. اسماعیل جنگلی که حمله کنندگان را «افراطیون جنگل» می نامد در خاطرات خود می نویسد که: «برای اجرای این تصمیم به لطایف الحیل از رسیدن بموقع کوچک خان به جلسه ممانعت بعمل آوردند و با دستجاتی که از پیش نامزد کرده بودند به محلّ جلسه مآسرا تاختند... کوچک خان موقعی به محلّ واقعه رسیده بود که کار از کار گذشته بود» (خاطرات اسماعیل جنگلی به کوشش اسماعیل رائین، ص ۲۴۰). این گفته ی اسماعیل جنگلی توسط یان کولارژ نیز تایید می شود که پس از حمله در حوالی جمعه بازار (مرجقل) به کوچک خان و گاوک برخورد می کند: «کمی دورتر [از جمعه بازار] کوچک خان و گائوک را دیدم که با چند تن از مجاهدان در چهار راهی پخش شده و منتظر بودند که جنگ در پسیخان به کجا می انجامد» (همان، ص ۱۶۰). لازم است یادآوری کنیم که از مرجقل (جمعه بازار) تا مآسرا هفت کیلومتر فاصله است که در آن زمان فاصله ی کمی نبود و با پای پیاده بیش از یک ساعت و نیم فاصله ی زمانی محسوب می شد.

پس از دستگیری حیدرخان توسط میرزا احمد واقعی نیز بلافاصله «آلیانی ها

او را به زیده بردند که حتی میرزا فرصت صحبت با او را پیدا نکرد» (دکتر شاهپور آلیانی، همان، ص ۱۵). به عبارت دیگر در حالی که کوچک خان در جمعه بازار حضور داشت و دستگیر کنندگان نیز حیدر را از همین راه به زیده و آلیان بردند ولی او را به کوچک خان نشان ندادند. به باور نگارنده این که فخرایی بدون ذکر منبع می گوید که «مکرر از میرزا شنیده شد که میگفت باید عمو اوغلی را محاکمه کرد» به هیچوجه تأیید اعمال به قول اسماعیل جنگلی «افراطیون جنگل» نبوده است. در صورت صحت گفته ی کوچک خان، اگر گفته ی او را از متن واقعه و از فضایی که افراطیون خلق کرده بودند انتزاع کنیم بی تردید این مفهوم از گفته های کوچک خان برداشت می شود که باید کار حمله کنندگان را با محاکمه ی حیدرخان تکمیل کرد. اما اگر به فضای جزئیّت و خشونت که افراطیون پیش و پس از واقعه بوجود آورده بودند توجه کنیم این جمله ی کوچک خان بی تردید به این معنی بوده است که نباید به اقدامات جنون آمیزی در باره ی حیدرخان دست زد بلکه لازم است که مطابق قانون به اتهام وارد شده به او درچارچوب موازین قضایی بررسی کرد. در آن فضای رعب و خشونت و کارزار نفرت انگیزی که امروزه به خوبی می شناسیم توسط افراطیون به طور آگاهانه به منظور ایجاد شرایط نفرت و انتقام جویی بدوی و غیرمتمدّنه ترتیب داده بودند، فقط با چنین موضعی می شد به آرام کردن اوضاع دست زد و از اقدام جنون آمیز جلوگیری به عمل آورد. او دریافته بود که تنها شاید از این طریق بتوان رفتار عقلانی تری را به جای رفتار افراطیون جایگزین کرد. شاید او رفتار جنون آمیزی را که بعدها اتفاق افتاد پیش بینی کرده بود. یادآوری کنیم که در میان تمام طرف های اصلی این واقعه تنها کوچک خان و حیدر عمو اوغلی دارای سابقه و وجوه مشترک مبارزاتی از انقلاب مشروطه تا آن زمان بودند. از این رو در این زمان نام و آوازه ی آنها برای هر انگیزش سیاسی در سراسر ایران کافی بود. آن دو برخلاف دیگران عمیقاً آرمانخواه و برای صرفاً به روزی مردم و پیشرفت ایران پای به میدان گذاشته بودند و به صداقت راه خود به جدّ اعتقاد داشتند در حالیکه به مقاصد

آرمانخواهی طرف های دیگر در گیر در این ماجرا نمی توان چندان مطمئن بود. از این رو موضع کوچک خان در این واقعه به رغم این که به نظر می رسد نفوذ و اقتدارش در اواخر انقلاب بر تشکیلات جنگل بیش از هر زمانی تحلیل رفته بود، قابل درک است.

واقعیت آن است که در مهر ماه ۱۳۰۰ یعنی زمانی که دیگر هیچکدام از یاران اولیّه کوچک خان در تشکیلات جنگل درکنار او در زیده و آلیان حضور نداشتند و مهمتر این که همه چیزگواه آن بود که سرنوشت جنگل رو به پایان دارد، او بیش از هر زمانی تسلط خود را بر تشکیلات جنگل از دست داده و این حسن خان، تیمسار ثقفی و... بودند که در خفا همه چیز را هدایت می کردند. چنان که شاهپور آلیانی از قول میرزا احمد واقعی که در محور این ماجرا قرار داشت نقل می کند که کوچک خان به اقدامات حسن خان و همدستان او در این واقعه مظنون شده بود و همین امر موجب شد تا آنها نتوانند پای کوچک خان را به این ماجرا بکشانند.

پس از حمله به مآسرا نیز روند حادثه به گونه ای که افراطیون طراحی و سازمان داده بودند پیش رفت. زیرا بلافاصله پس از حمله به خانه ی مآسرا و دستگیری حیدر، حمله به رشت که در دست خالوقربان بود شروع شد و جنگی در گرفت که ۱۶ روز مداوم و بی وقفه (به گفته ای ۱۷ روز) طول کشید تا آن که خالوقربان خود را در ۲۳ مهر ماه به سردار سپه تسلیم کرد و پس از آن بود که بنا به گفته ی اسناد سفارت انگلیس نیروهای دولتی در ۱۵ اکتبر (۲۵ مهر) وارد رشت شدند (به کوشش غلامحسین میرزا صالح، ص ۵۵) و جنگلیان که نیمی از شهر رشت را اشغال کرده بودند به عقب نشینی سریع وادار شدند و با شتاب به پسیخان بازگشته و در آنجا سنگر گرفتند. اوضاع چنان به سرعت پیش رفت که هیچ کس پیش بینی نمی کرد. زیرا اکنون نه فقط قوای دولتی سردار سپه به دنبال جنگلیان برای حمله به فومن و آلیان روان بودند بلکه قوای خالوقربان (که اکنون توسط سردار سپه، سالار منصور نامیده می شد) و جلال چمنی (که به سبب سابقه ی جنگلی بودن مواضع جنگلیان را با جزئیات می شناختند)، قوای

سردار مقتدر تالش، برهان السلطنه تارمی و میرزا یوسف خان شفتی از هرسو در تعقیب شیخ کوچک خان به سوی زیده و آلیان روان بودند. (۲)

◀ بازنگری واقعه ملا سرا : توطئه چه کسی ؟

شاکری می نویسد: تاریخ نگاران استالینیست مرتباً کوچک خان را مسئول مرگ حیدرخان، رهبر «میانہ رو» کمونیست، در واقعه ملا سرا می دانند. با این حال، اسناد بر فرضیه دیگری دلالت دارند. فرضیه ای که پرتو قابل ملاحظه ای بر پیچیدگی های مربوط به برچیدن بساط جنبش انقلابی و قربانی کردن آن در پیشگاه منافع ملی (Pa raison d etat) می افکند.

ویکتور سرژ (Victor Serge)، یک کمونیست برجسته فرانسوی مطلع از قضایای درونی، که تا اواخر دهه ۱۹۲۰ از نزدیک در امور کمینترن با تروتسکی همکاری داشت، شرح زیر را به دست می دهد:

در ۱۹۱۹ حزبی [عدالت] با آرمان های انقلابی روسیه شکل گرفت... هسته مرکزی این حزب جدید را انقلابیون اصیل باکو و رزمندگان مسلمان جنگ داخلی [روسیه] تشکیل می دادند که در بین شان ماجراجویان طبعاً پر شمار بودند. این حزب تا ۱۹۲۰ حیات کم رنگی داشت. در این مرحله در مناطق ساحلی خزر و عمدتاً در گیلان، یک جنبش شورشی را به راه انداخت که با موفقیت های چندی نیز روبه رو شد و روزنامه های مسکو از آن با نام انقلاب یاد کردند. در این که وضعیت اجتماعی ایران برای این جنبش مساعد بود، شکی نیست. رژیم قدیم، که هم پدر سالار و هم غیر انسانی بود، با فقر و فساد دست و پنجه نرم می کرد. با این حال، ابتکار عمل و بخش مهمی از نیروهای فعال [جنبش شورشی] از ناحیه روسیه تأمین می شد. یک روشنفکر ایرانی به نام کوچک خان، رهبر ملی جنبش بود. تصویر وی سال ها در موزه انقلاب [در مسکو] باقی بود... من دلایل زیادی دارم که او را یک آرمانخواه و مبارز صادق بدانم. دو تا سه هزار پارتیزان نخبه از زمره کسانی که در جنگ داخلی روسیه شرکت کرده بودند و بسیاری از آنان زبان این کشور را نمی دانستند.

ارتش انقلابی را تشکیل می دادند. این ارتش تحت فرماندهی رفیق من، یاکف بلومکین، قرار داشت، همان کسی که سفیر آلمان در مسکو، میرباخ، راکشته بود و بعدها نخستین ارتش جمهوری خلق مغولستان را سازمان داد و سرانجام به خاطر ملاقات با تروتسکی در استانبول در ۱۹۲۹ تیر باران شد.

بلومکین و کمیسرهایش تحت فرمان مستقیم مسکوبودند و نه کمیته اجرایی کمینترن، که به لحاظ تئوریک تنها قدرت صلاحیت دار به شمار می رفت. آنان به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه وفادار بودند. به همین منوال بود که یک روز در گرما گرم رزم دستور یافتند « که جنبش را متوقف و منحل کنند. » [چون] کمیته مرکزی لنین متقاعد شده بود پیچیدگی های وضعیت بین المللی رو به فزونی داشت، وی خط مشی آشتی جویانه ای نسبت به انگلیس و فرانسه در پیش گرفت و در این اوضاع « انقلاب ایران » امری زائد - خجالت آور - می نمود. کوچک خان و رفقاییش از این تصمیم سرپیچی کردند، و از این رو تصمیم به نابودی آنان گرفته شد.

من نمی دانم چگونه کار کوچک خان را تمام کردند، فقط از دهان بلومکین شنیدم که تصمیم گرفته شد، چنانچه وی به سرپیچی خود ادامه دهد و جنبش را منحل نکند، او را بکشند.

حال بیاییم، به طور خلاصه، « دستورات سرّی » پاولوفسکی و نیز « طرح روسیه » را که یکی از همکاران روتشتاین در اوایل آوریل ۱۹۲۱ (اواسط فروردین ۱۳۰۰) برای دیپلمات ایرانی مقیم باکو تعریف کرد، مورد بررسی قرار دهیم. این طرح شامل برپایی « کمیته آزادیبخش ایران » می شد که به جنگل - یعنی مرکز عملیات کوچک خان - عقب نشینی می کرد. انقلابیون ایرانی و قفقازی نیز به آنجا می رفتند و سلاح و مهمات آنان تأمین می شد. چند افسر روس هم تعیین شدند تا نیروهای نظامی کمیته آزادی بخش ایران را سازمان دهند. « طرح روسیه » در « زمان مناسب » به اجرا گذاشته می شد. کدام عملیات و توسط چه کسانی ؟ ظاهراً توسط مأموران شوروی همچون شاپور (گار کالتسکی)، بلومکین و فرمف (والدین) که در خدمت کمیته آزادی

بخش ایران بودند، یا با حیدرخان، کوچک خان و احسان همکاری می کردند. این که حیدر خان از این طرح آگاه بود یانه، اهمیت بی ندارد. اسناد موجود اشاره ای به دخالت آگاهانه ی او ندارند. در واقع، یک سناریوی کامل تر او را از شرکت آگاهانه در این طرح برکنار می داشت. در پرتو طرح گزارش شده روسیان «دستورات سرّی» پاولوفسکیو «خیانت» تفنگچیان شوروی در خدمت احسان، شرح بلومکین از ما وقع را کاملاً باور کردنی می نماید. در واقع، تنها مانع بر سر راه اجرای چنین طرحی ظاهراً بدگمانی شدید کوچک خان، به ویژه پس از تجربیات تلخ دوران پر آشوب فعالیت سیاسی اش، بود. به یاد داشته باشیم که وی در ۱۲۹۶، ۱۲۹۷ (۱۹۱۷ و ۱۹۱۸) هرگز به چند افسر آلمانی در خدمت خود اعتماد نداشت که اطلاعات دقیقی در باره میزان سلاح و مهمّات خود به ایشان بدهد. برای او طبیعی تر بود که خود نقشه هایی اضطراری برای [دفع] حملات غافلگیرانه به مقرّش تهیه ببیند. همین بیانگر خود داری وی از آمدن به رشت پس از آشتی مجدد با کمیته آزادی بخش است. شکست چنان طرحی ظاهراً مسکو را از طرح اولیه اعلام شده به بلومکین باز نداشت. پس با توجه به احتیاط فوق العاده کوچک خان، واقعه مأسرا ظاهراً به جای طرح اولیه شکل گرفت.

مأموریت کامو در گیلان

در تابستان ۱۹۲۱ (۱۳۰۰)، لنین یک تروریست بلشویک با تجربه و مورد علاقه خود را به نام تریپتروسیان، که نام مستعارش کامو بود، به عنوان « نماینده تجاری » روسیه شوروی در ایران منصوب کرد. این انتصاب، در اوج تلاش های روتشتاین برای پایان دادن به جنبش انقلابی، حکایت از آن داشت که یک طرح نابودی دیگر در شرف تکوین است.

کاموبه خاطر عملیات متهورانه موفق خود شناخته شده بود، و لنین همیشه وی را به سرّی ترین مأموریت های تروریستی اعزام می کرد. لنین در نامه ای به اسکیلیانسکی و میگلا در ۱۹۱۹، یعنی در زمانی که جنگ داخلی هنوز بیداد

می کرد، از «رفیق ویژه ای کامو- نام برد که «کاملاً» اورا می شناخت و مردی با «وفا داری مطلقاً استثنایی، شجاعت و انرژی (به ویژه در ارتباط با عملیات انفجاری و حملات جسورانه)» بود. وی مسئول سازماندهی یک «جوخه ویژه تخریبی و غیره برای انجام عملیات در پشت خطوط دشمن» بود. لنین در دسامبر ۱۹۱۹ (دی ماه ۱۲۹۸) به ی. استاسووا دستور داد که «هیچ کس در هیچ جا هرگز نباید از نام مستعار کامو استفاده کند و باید بلافاصله نامی دیگر، نامی جدید، جایگزین نامش شود، و شهری که کامو در آن حضور دارد نیز فقط باید با نام رمز ذکر شود.»

در پایان جنگ داخلی، کامو در تسخیر باکو توسط نیروهای شوروی شرکت داشت. از آن پس، به توصیه لنین به یک آکادمی نظامی فرستاده شد. اما در ژوئن ۱۹۲۱ (خرداد ۱۳۰۰) وی درخواست کرد که از درس خواندن معاف شود و به کار عملی انقلابی بپردازد. لنین رضایت داد و کامو وارد کمیساریای ملی تجارت خارجی و به ایران اعزام شد، و در اوت ۱۹۲۱ (مرداد ۱۳۰۰) به ایران رسید. وی چند صبحی پس از مرگ کوچک خان، ظاهراً در ژانویه ۱۹۲۲ (دی ماه ۱۳۰۰) ایران را ترک گفت. در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۲ (۲۳ تیر ۱۳۰۱) سوار بر دوچرخه با یک اتومبیل تصادف کرد و روز بعد جان سپرد. این موجب کنجکاوی است که تاریخ نگار شوروی آروتونیان باید تصویری از دوچرخه داغان شده وی را منتشر کند. گویی وضعیت مرگ یک تروریست درجه یک که در یک حادثه ساده رانندگی کشته شده ممکن است سؤال برانگیز شود. مسئله دیگری که کمتر پرسش برانگیز نیست لنین است که برخلاف احسان و یارانش، واسیلی کارکالتسلی، افسر پیشین تزاری که بلشویک شده بود و مأموریت یافت با نیروهای کوچک خان همکاری کند، به همراه ۵ عضو خانواده اش، پس از شکست جنبش از بازگشت به روسیه سر باز زدند و «ترجیح دادند» که در زندان های ایران بمانند. آیا او از عاقبت کار کامو برای خود بیم داشت؟ دانسته نیست.

این پرسش ها به طور طبیعی مطرح می شود: چرا بایستی شخصی که مطلقاً چیزی از تجارت خارجی نمی دانست، از درس دانشگاهی خسته شده و

خواستار « کار عملی انقلابی » بود، برای مأموریت تجاری به شمال ایران اعزام شد، یعنی دقیقاً به جایی که هرتلاشی به عمل می آمد تا جنبش انقلابی آن متوقف شود؟ چرا هیچ اشاره یا پاسخی در کارهای منتشر شده لنین به نامه کامو ذکری از پیشنهاد لنین به وی در گرفتن یک « شغل پاک » در هیئت تجاری شوروی در ایران وجود ندارد؟ آیا نام او دوباره به صورت رمزآمده بود؟ آیا لنین یک اسم رمز دیگر برای وی در نظر گرفته بود؟ مادامی که بایگانی های شوروی به روی تاریخ نگاران باز نشود ، نمی توانیم به این پرسش ها پاسخ دهیم. با این حال ، برپایه قرائن و نشانه های موجود می توان در باره آنها گمانه زنی کرد.

البته مهم ترین عنصر این معما این است که هر دو طرف در گیر در واقعه ملاسرا ادعا می کردند که در زمان برگزاری جلسه ای در یک خانه مورد حمله قرار گرفته بودند. هر دو طرف متهم به توطئه علیه دیگری می شدند. با توجه به شرح بلومکین، و نیز « طرح روسیه » در ایجاد کمیته آزادی بخش ایران، شرایط غیر عادی حضور کامو در ایران در آن زمان، خروج وی پس از مرگ کوچک خان، و پایان کار اسرار آمیز خود او ، منطقی است پرسیده شود که آیا وی عملاً به ایران اعزام شده بود تا نقشه ای را مشابه آنچه به بلومکین داده شده بود به اجرا گذارد.

اگر پاسخ مثبت باشد، توضیح آن ساده خواهد بود که چرا هر دو طرف دیگری را به نابودی خود متهم می کردند. آنان ناآگاه از « طرح روسیه » که در بالا ذکر آن رفت ، احتمالاً زیر آتش طرف سومی قرار گرفتند و نادانسته طرف مذاکره خود را به بازی کثیفی متهم کردند. (۳)

◀ توضیحات و مآخذ:

۱- دکتر خسرو شاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران-چاپ: اول ۱۳۸۶ - صص ۴۲۰ - ۴۱۶

۲- منبع: ناصر عظیمی «کوچک خان، واقعه ملاسرا و دستگیری حیدرعمو اوغلی»

Nazimi_db@yahoo.com

۳ - دکتر خسرو شاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - صص ۴۳۴ - ۴۳۱

زندگینامه حیدرخان عمو اوغلی

رحیم رئیس نیا می نویسد: حیدرخان عمو اوغلی، از نخستین رهبران چپ ایران. در مورد ملیت و زادگاه او اختلاف است. محمد قزوینی که حیدرخان را از نزدیک می شناخته، وی را از رؤسا و ارکان مجاهدان خارجی، یعنی غیر ایرانی، دانسته است که در اوایل مشروطه، داوطلبانه به ایران آمد (رجوع کنید به ۱۳۶۳ش، ج ۹، ص ۱۷۹، ۲۳۳-۲۳۴؛ همو، ۱۳۲۵ش، ص ۳۹-۴۰). عباس اقبال آشتیانی نیز (۱۳۲۵ش الف، ص ۶۲) او را از مردم قفقازیه و از اتباع دولت روسیه تزاری شناخته است، ولی به گفته کسروی (۱۳۸۱ش، ص ۴۴۸)، وی از مردم سلماس بود و در قفقاز بزرگ شد.

در حالی که فریدون بازرگان، که خود سلماسی بود و پدرش، پدر و جد حیدرخان را به خوبی می شناخت و خود در مدت اقامت حیدرخان در روسیه، با وی مراوده داشت، حیدرخان را ایرانی و از ایل افشار ارومیه دانسته است. به گفته وی، پدر حیدرخان که در شهرهای قازص و آکساندروپول (گومری امروزی) به تجارت پارچه و فرش اشتغال داشت، حیدرخان را در یازده سالگی به روسیه برد (ص ۶۱-۶۲). برخی نیز به استناد خاطرات حیدرخان عمو اوغلی و

اسناد خانوادگی وی که برادرش مصطفی در اختیارشان گذاشته است - تاریخ تولّد او را ۱۷ محرم ۱۲۹۸/ ۲۰ دسامبر ۱۸۸۰ و محلّ تولّدش را ارومیه دانسته اند. به نوشته اینها، علی اکبر افشار، پدر حیدر، که حکیم داروساز (عطار؟) بود، شش سال پس از تولّد حیدر، همراه خانواده اش به قفقاز مهاجرت کرد و در شهر آکساندروپول ساکن شد (رجوع کنید به علی امیرخیزی، ص ۸۹؛ رائین، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۷۰، به نقل از رضا روستا؛ شمیله، ص ۱۵-۱۸). او پس از قبول تابعیت روسیه، نام خانوادگی تاری وردیف یافت که به فرزندانش و از جمله به حیدر نیز منتقل شد (تقی زاده، ۱۳۷۲ش، ص ۱۱۰).

حیدر در ۱۳۰۵/۱۸۸۸ به مدرسه ابتدایی روسی رفت و سپس در مدرسه متوسطه ایروان و مدرسه پلی تکنیک تفلیس ادامه تحصیل داد. در همین ایام، با افکار انقلابی چپی آشنا شد و فعالیت انقلابی خود را آغاز کرد. او پس از پایان تحصیلات و دریافت دیپلم مهندسی برق در ۱۳۱۸/۱۹۰۱، در نیروگاه برق شهر باکو و کارخانه ی مقالبافی و تأسیسات استخراج نفت حاجی زین العابدین تقی یف، سرمایه دار معروف، به کار پرداخت (رجوع کنید به شمیله، ص ۱۸-۲۳؛ رئیس نیا، ص ۱۴ به بعد؛ قزوینی، ۱۳۶۳ش، ج ۹، ص ۲۳۴). حیدرخان که به هنگام اقامت در شهرهای ارمنی نشین و گرجی نشین با زبانهای ارمنی و گرجی و نیز در دوران تحصیل با زبانهای روسی و فرانسه و آلمانی آشنا شده بود، در جریان مسافرتهايش به اروپا، با سه زبان اخیر بیشتر آشنا شد (شمیله، ص ۲۲؛ رائین، ج ۲، ص ۱۷۰، به نقل از همو).

حیدرخان، به قولی، در محیط کارش در روسیه به عمواغلی معروف شد (شمیله، ص ۲۳). به قولی دیگر، عمواغلی نام مستعار تشکیلاتی او بود که بعدها از نام اصلی اش معروفتر شد (علی امیرخیزی، ص ۹۰). حیدرخان، به نوشته خودش، به هنگام مسافرت اول مظفرالدین شاه به فرنگ در ۱۳۱۸ که در جستجوی مهندسی مسلمان برای احداث کارخانه چراغ برق بود به استخدام دولت ایران درآمد و پس از مدتی با وسایل لازم روانه ی خراسان شد (رجوع کنید به اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵ش الف، ص ۶۳). اگرچه محمد قزوینی هم

(۱۳۲۵ش، ص ۴۰) استخدام عمو اوغلی را در زمان مراجعت شاه از سفر اول دانسته، استخدام وی در سفر دوم شاه در ۱۳۲۰ نیز محتمل است (رجوع کنید به اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵ش الف، ص ۶۳، پانویس ۱). حیدرخان از شعبان ۱۳۲۰ تا رجب ۱۳۲۱ در مشهد بود و در شورش مردم در صفر ۱۳۲۱ برضد حاکم خراسان، که به استعفایش منجر شد، نقش داشت. وی همچنین برای تشکیل «یک فرقه سیاسی به دستور روسیه» تلاش بسیار کرد اما موفق نشد و به ناچار روانه تهران گردید. در تهران، ابتدا در «ماشینخانه»، سپس در تجارتخانه روسی و بالاخره در اداره چراغ برق حاج حسین آقا امین الضرب استخدام شد. او با استفاده از امکانات شغلی اش به فعالیت سیاسی در زمینه ترویج و تبلیغ مشروطه خواهی پرداخت (ریاضی، ص ۱۵۲-۱۵۳؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵شالف، ص ۶۶-۷۰، به نقل از حیدرخان عمو اوغلی) و پس از صدور فرمان مشروطه، برای تشکیل فرقه اجتماعیون در تهران تلاش کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵ش الف، ص ۷۰، به نقل از همو؛ آدمیت، ۱۳۵۴ش، ص ۱۹؛ رضازاده ملک، ص ۳۹ به بعد). او به یاری فداییان باکو، برای ترساندن مستبدان، در خانه ی برخی رجال قاجار از جمله علاءالدوله (حاکم تهران) بمب منفجر کرد (رجوع کنید به اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵ش الف، ص ۷۰-۷۱، به نقل از همو). بعدها هم در عملیات قتل میرزا علی اصغر خان اتابک، صدراعظم، در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (رجوع کنید به تقی زاده، ۱۳۴۹-۱۳۵۸ش، ج ۲، ص ۲۱۲؛ کسروی، ۱۳۸۱ش، ص ۴۴۸-۴۴۹؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵ش ب، ص ۴۹-۵۱، به نقل از حیدرخان عمو اوغلی) و سوء قصد به جان محمد علی شاه در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ (رجوع کنید به ملکزاده، ج ۳، ص ۶۲۲؛ کسروی، ۱۳۸۱ش، ص ۵۴۲-۵۴۳، ۵۵۰) نقش عمده ای داشت.

پس از سوء قصد به جان شاه، حیدرخان به همراه چند تن دیگر دستگیر شد (کسروی، ۱۳۸۱ش، ص ۵۵۰). وی و یکی دیگر از متهمان که از اتباع روسیه بودند، به سفارت آن کشور تحویل داده شدند ولی مدارکی به دست نیامد که دال بر اثبات اتهام آنان باشد (کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۱۷۰). در حالیکه شایع بود روسها میخواهند حیدرخان را به سیبری بفرستند، شاه در نتیجه ی فشار

انجمنهای انقلابی و برخی نمایندگان مجلس، به «استخلاص کسی که... او را قطعاً شریک در قصد کشتن خود» میدانست، تن در داد (دولت آبادی، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ کسروی، ۱۳۸۱ش، ص ۵۵۰-۵۵۱؛ شیخ الاسلامی، ص ۵۱، ۶۰؛ برای آگاهی بیشتر در مورد اعتراض و فشار انجمنها رجوع کنید به مساوات، سال ۱، ش ۲۴، ۲۳ ربیع الآخر ۱۳۲۶، ص ۵-۶؛ اتحاد، سال ۱، ش ۱۲، ۲ ربیع الآخر ۱۳۲۶، ص ۱-۳؛ نیز برای آگاهی از نتایج و عواقب این ترور رجوع کنید به استبداد صغیر*). حیدرخان عمواغلی به مناسبت شغل و فعالیت‌های انقلابی اش در این دوره، به حیدر برقی یا چراغ برقی و نیز حیدر بمبی یا بمببست معروف شد (رجوع کنید به قزوینی، ۱۳۲۵ش، ص ۳۹؛ رئیس‌نیا، ص ۴۸؛ شاکری، ۲۰۰۱، ص ۲۰۷).

حیدرخان پس از آزادی عازم قفقاز شد و در پی به توپ بسته شدن مجلس در ۲۳ جمادالاولی ۱۳۲۶ و آغاز مقاومت مردم تبریز، حمایت مالی ثروتمندان مسلمان قفقازی را جلب کرد و داوطلبان گرجی را برای یاری فداییان مشروطه خواه تبریز تشویق نمود. ظاهراً وی پیش از پایان مرحله اول مقاومت مسلحانه ی تبریز در نیمه دوم رمضان ۱۳۲۶، به تبریز رفت و به زودی از ارکان انقلاب آذربایجان گردید (رجوع کنید به کسروی، ۱۳۸۱ش، ص ۷۸۹-۷۹۳؛ طاهرزاده بهزاد، ص ۴۳۸-۴۳۹) و با فرستادن جعبه ای که در آن بمب تعبیه شده بود برای شکرالله خان شجاع نظام مرنندی، از سرداران استبدادخواه که راه جلفا - تبریز را بسته بود، او را از سر راه برداشت (اسماعیل امیرخیزی، ص ۲۱۹-۲۲۳؛ کسروی، ۱۳۸۱ش، ص ۸۰۰-۸۰۴). حیدرخان پس از انجام دادن مأموریتی از سوی انجمن ایالتی آذربایجان در تصرف خوی و سروسامان دادن به امور آنجا، مصدر خدمات مهمی در آذربایجان شد (رجوع کنید به کسروی، ۱۳۸۱ش، ص ۸۳۷، ۸۷۳-۸۷۶؛ اسماعیل امیرخیزی، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ رضازاده ملک، ص ۱۶۳ به بعد).

حیدرخان عمواغلی که پس از فتح تهران در اواخر جمادی الآخره ۱۳۲۷، خود را به این شهر رسانده بود، در تشکیل و سازماندهی فرقه دموکرات ایران فعالانه شرکت کرد (آدمیت، ۱۳۵۴ش، ص ۹۵، ۱۳۶، ۱۳۹). او در این

دوره، به سازماندهی ترور سیدعبدالله بهبهانی* متهم شد (همان، ص ۱۴۶-۱۴۷). این ترور به ترورهای دیگری منجر گردید (ملکزاده، ج ۶، ص ۱۳۳۸). وی در عین حال به اتفاق فداییان زیر فرمانش، در خلع سلاح مجاهدان در پارک اتابک (۳۰ رجب ۱۳۲۸) شرکت داشت. در جریان همین خلع سلاح بود که ستارخان* زخمی و خانه نشین شد (اسماعیل امیرخیزی، ص ۵۴۶؛ کسروی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۴۰-۱۴۶؛ ملک زاده، ج ۶، ص ۱۳۴۶).

حیدرخان که تلاشهای زیادی برای تحکیم موقعیت فرقهٔ دموکرات و توسعهٔ تشکیلات آن انجام میداد و به همین منظور به نقاط مختلف کشور مسافرت می کرد (رجوع کنید به بهار، ج ۱، ص ۵؛ نامه های مشروطیت...، ص ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۵۱؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵شالف، ص ۷۶؛ رضازاده ملک، ص ۱۸۱، ۲۰۲)، سرانجام زیر فشار دولت سپهدار و به خواست حکومت روس در رجب یا شعبان ۱۳۲۹ از ایران خارج گردید (کسروی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۵۷؛ رضازاده ملک، ص ۲۰۳؛ رئیس نیا، ص ۱۹۱ به بعد؛ نیز برای آگاهی از گزارش متفاوتی مبنی بر اخراج حیدرخان رجوع کنید به صادق، مجموعه ۱، ص ۱۸۹-۱۹۹، ۳۲۱؛ ملکزاده، ج ۶، ص ۱۳۶۷). آنگاه در سر راه خود به اروپا، در روسیه به دروغ به محمدعلی میرزای مخلوع قول داد که برای بازگرداندن تاج و تختش به او کمک کند و مبلغ گزافی از وی گرفت و بعدها استدلال کرد «غرض این بود که از پول محمدعلی شاه که مایهٔ قدرت و فساد او بود کاسته شود» (رضازاده ملک، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ نوائی، ص ۵۷). حیدرخان سالها در اروپا اقامت کرد و با لنین و ایرانیان مهاجر پاریس و برلین تماس داشت (در مورد مناسبات حیدرخان و لنین رجوع کنید به رضازاده ملک، ص ۲۱۷؛ شاکری، ۲۰۰۱، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ و درباره مناسباتش با مهاجران ایرانی رجوع کنید به قزوینی، ۱۳۲۵ش، ص ۴۰؛ همو، ۱۳۶۳ش، ج ۹، ص ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۳۴؛ شبیانی، ص ۱۱۲-۱۱۳، ۱۸۰، و جاهای دیگر؛ آدمیت، ۱۳۴۰ش، ص ۳۳۵؛ رضازاده ملک، ص ۲۱۳-۲۱۷).

حیدرخان در زمان جنگ جهانی اول به «کمیته ملیون ایرانی» پیوست که در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ با حمایت مالی دولت آلمان، برضد روس و انگلیس، در برلین

تشکیل گردید (رجوع کنید به بهنام، ص ۷ به بعد) و به مأموریت از طرف همان کمیته به بغداد رفت و در همین مسافرت بود که لباس قشون عثمانی به تن کرد (رجوع کنید به نوائی، همانجا؛ رضازاده ملک، ص ۲۱۶). در همان زمان، مذاکراتی بین او و مقامات نظامی آلمان برای سازماندهی یک نیروی نظامی صورت گرفت ولی چون حیدرخان خواهان فرماندهی مستقل خودش بود و به سبب مخالفت برخی از ایرانیها، به ویژه نظام السلطنه مافی، توافقی بین حیدرخان و آلمانیها حاصل نشد (رجوع کنید به گرکه، کتاب ۲، ص ۷۹۶، ۹۵۳-۹۵۲؛ اتحادیه، کتاب ۱، ص ۱۵۷). گروهی گویا قصد داشتند که حیدرخان را جانشین نظام السلطنه مافی کنند (سنجایی، ص ۳۵۴؛ دولت آبادی، ج ۳، ص ۳۵۴) و به ادعایی، حتی طرحی برای ترور نظام السلطنه در دست اقدام بود که کشف گردید و حیدرخان به استانبول فرستاده شد (اعظام قدسی، ج ۱، ص ۳۶۶؛ اتحادیه، کتاب ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸).

حیدرخان از استانبول به اروپا برگشت و با در گرفتن انقلاب ۱۹۱۷ روانه روسیه شد و در پتروگراد و آسیای مرکزی به فعالیت انقلابی پرداخت (شمیده، ص ۶۲ به بعد؛ علی امیرخیزی، ص ۹۳-۹۴). او مدتی پس از شرکت و ایراد سخنرانی در کنگره خلقهای خاور که در ذیحجه ۱۳۳۸/ سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو برگزار شد (رئیس نیا، ص ۲۴۵-۲۵۲؛ برای متن سخنرانی رجوع کنید به سیف پور فاطمی، ص ۱۶۹-۱۷۱) و انتخاب شدن به صدارت کمیته ی مرکزی دوم حزب کمونیست ایران (پرسیس، ص ۷۶-۷۷)، به منظور ایجاد آشتی بین دسته های رقیب در جنبش جنگل و تشکیل دوباره جبهه متحد ضد استعماری و استبدادی در اوایل مرداد ۱۳۰۰ به گیلان آمد. مذاکرات بین سران نهضت جنگل، به تشکیل کمیته ی جدید انقلاب با شرکت میرزا کوچک خان جنگلی* و حیدرخان عمواغلی و اعلان جمهوری شورایی گیلان به سرکمیسری میرزا و کمیسری خارجی عمواغلی در اواسط مرداد منجر شد (رضازاده ملک، ص ۲۴۹-۲۴۸؛ فخرائی، ص ۳۲۶-۳۲۹). لیکن به علی، جبهه ی متحد و جمهوری شورایی چندان نپایید و تشدید اختلافات میان اعضای کمیته ی انقلاب به درگیریهای مسلحانه میان نیروهای آنها و از هم پاشیدن نهضت انجامید

(رجوع کنید به جنگل*، نهضت؛ برای تحلیلی از دیدگاههای حیدرخان عمو اوغلی درباره نهضت جنگل رجوع کنید به شاکری، ۱۳۸۶ش، ص ۲۶۶). حیدرخان عمو اوغلی که در جریان حمله طرفداران میرزا به محل اجلاس اعضای کمیته در اوایل مهر ۱۳۰۰ به اسارت درآمده بود (رجوع کنید به فخرائی، همانجا؛ پرسیتس، ص ۹۹-۱۰۰)، چند روز بعد به دستور حسنخان آلیائی، از یاران میرزا، به قتل رسید (آلیائی، ص ۸۸-۸۹، ۱۴۸-۱۵۳). در مورد اینکه اعدام حیدرخان با اطلاع میرزا یا بدون آگاهی وی صورت گرفته، نظرهای متضادی ابراز شده است (رجوع کنید به رئیس نیا، ص ۳۴۷-۳۵۱؛ شاکری، ۲۰۰۱، ص ۲۰۸) و بنابه نظر رواسانی (ص ۲۲۳)، وی «تحت شرایطی که هنوز به درستی مورد تحقیق قرار نگرفته و روشن نشده است، کشته شد».

منابع:

فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه ی نهضت مشروطیت، تهران ۱۳۴۰ش؛ همو، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران ۱۳۵۴ش؛ شاهپور آلیائی، نهضت جنگل و معین الرعایا (حسنخان آلیائی)، با همکاری و ویراستاری علی رفیعی جیردهی، تهران [؟] ۱۳۷۵ش؛ منصوره اتحادیه، رضاقلیخان نظام السلطنه، تهران ۱۳۷۹ش؛ حسن اعظام قدسی، خاطرات من، یا، روشن شدن تاریخ صدساله، تهران ۱۳۴۹ش؛ عباس اقبال آشتیانی، «حیدرخان عمو اوغلی»، یادگار، سال ۳، ش ۵ (دی ۱۳۲۵ الف)؛ همو، «قاتل حقیقی میرزا علی اصغر خان اتابک»، همان، سال ۳، ش ۴ (آذر ۱۳۲۵ ب)؛ اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز ۱۳۳۹ش؛ علی امیرخیزی، «حیدر عمو اوغلی»، دنیا، سال ۱۱، ش ۴ (۱۳۵۰ش)؛ فریدون بازرگان، «راجع بمرحوم حیدرخان عمو اوغلی»، یادگار، سال ۳، ش ۸ (فروردین ۱۳۲۶)؛ محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران ۱۳۲۳-۱۳۶۳ش؛ جمشید بهنام، برلنیاها: اندیشمندان ایرانی در برلن، ۱۹۱۵-۱۹۳۰، تهران ۱۳۷۹ش؛ حسن تقی زاده، زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن

تقی زاده، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۷۲ش؛ همو، مقالات تقی زاده، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۴۹-۱۳۵۸ش؛ یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، تهران ۱۳۶۲ش؛ اسماعیل رائین، حیدرخان عمواغلی، ج: ۲ اسناد و خاطره های حیدرخان عمواغلی، [تهران] ۱۳۵۸ش؛ رحیم رضازاده ملک، حیدرخان عمواغلی، [تهران ۱۳۵۲ش]؛ شاپور رواسانی، نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، [تهران ۱۳۶۸ش]؛ محمدیوسف ریاضی، عین الوقایع: [وقایع ایران، ۱۲۳۱-۱۳۲۴ق]، چاپ محمدآصف فکرت، تهران ۱۳۷۲ش؛ رحیم رئیس نیا، حیدر عمواغلی درگذر از طوفانها، [تهران] ۱۳۶۰ش؛ علی اکبر سنجابی، ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران: خاطرات علی اکبر خان سنجابی، سردار مقتدر، تحریر و تحشیۀ کریم سنجابی، تهران ۱۳۸۰ش؛ خسرو شاکری، میلاد زخم: جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، ترجمه شهریار خواجهان، تهران ۱۳۸۶ش؛ علی شمیده، آزدلیق قهرمانی: حیدر عمواغلی، تبریز ۱۳۵۰ش؛ عبدالحسین شیبانی، خاطرات مهاجرت: از دولت موقت کرمانشاه تا کمیته ملیون برلن، چاپ ایرج افشار و کاوه بیات، تهران ۱۳۷۸ش؛ جواد شیخ الاسلامی، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، تهران ۱۳۶۷ش؛ صادق صادق، خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۶۱-۱۳۷۴ش؛ کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، تهران ۱۳۳۴ش؛ ابراهیم فخرائی، سردار جنگل: میرزا کوچک خان، تهران ۱۳۶۶ش؛ محمد قزوینی، «وفیات معاصرین»، یادگار، سال ۳، ش ۵ (دی ۱۳۲۵)؛ همو، یادداشتهای قزوینی، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۶۳ش؛ کتاب نارنجی: گزارشهای سیاسی وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ی ایران، ج ۱، ترجمه حسین قاسمیان، به کوشش و ویراستاری احمد بشیری، تهران: نشرنور، ۱۳۶۷ش؛ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران ۱۳۸۱ش؛ همو، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران ۱۳۷۸ش؛ اولریش گرکه، پیش به سوی شرق: ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول، ترجمه پرویز صدری، تهران ۱۳۷۷ش؛ مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت

ایران، تهران ۱۳۶۳ش؛ نامه های مشروطیت و مهاجرت از رجال سیاسی و بزرگان محلی به سیدحسن تقی زاده: سالهای ۱۳۲۵ قمری به بعد، چاپ ایرج افشار، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ش؛ عبدالحسین نوائی، «حیدر عمواغلی و محمّدامین رسولزاده»، یادگار، سال ۵، ش ۱ و ۲ (شهریور - مهر ۱۳۲۷)؛
 Cosroe Chaqueri, *Origins of social democracy in modern Iran*, Seattle 2001; Moisei Aronovich Persits, *A shamefaced intervention: the Soviet intervention in Iran, 1920-1921*, Moscow 1999; Nasrollah Saifpour Fatemi, *Diplomatic history of Persia, 1917-1923: Anglo- Russian power politics in Iran*, New York 1952.

◀ پویا پویایی در توضیح «انقلاب مشروطه در خاطرات حیدرخان عمواغلی»
 می نویسد:

۴۹ (آذرماه ۱۳۲۵ خورشیدی) و شماره - متن زیر در نشریه وزین و معتبر یادگار، شماره ی چهارم صفحه ی ۵۱ ۶۳ (دی ماه ۱۳۲۵ خورشیدی)، چاپ شده است برای اطلاع علاقمندان به تاریخ مشروطه ر ۱ - پنجم صفحه ی ۷۴. دوباره نویسی کردم. تلاش کرده ام که رسم الخطی را که متن در نشریه یادگار چاپ شده است رعایت کنم از آنجا که در متن اشاره به عکس مسیو نوز بلژیکی در لباس ملایی شده است، این عکس و عکس دیگری در همین موضوع را از کتاب تاریخ مشروطه ایران نوشته ی شادروان احمد کسروی اسکن کرده ام و در انتهای متن آورده ام. توضیحات این دو عکس از شادروان کسروی است با این امید که انتشار دوباره ی متن حاضر کمکی هر چند کوچک به آگاهی علاقمندان درباره ی گوشه کوچکی از تاریخ مشروطه باشد

مرحوم میرزا ابراهیم خان منشی زاده که یکی دیگر از جمله همین آزادیخواهان صدیق و پر حرارت و از فداکاران و جانبازان صدر مشروطه است ... وقتی در صدد بوده است که تاریخ تفصیلی نهضت مشروطیت و ترجمه احوال مشروطه خواهان بزرگ را گرد آورد و برای این کار اسناد و

مدارک و یادداشت های نفیسی گرد آورده بوده است که قسمت مهمی از آنها بدبختانه از میان رفته فقط پاره ای اوراق متفرق آن باقیست که به محبت آقای مهندس احمد منشی زاده فرزند آن مرحوم تحت اختیار نگارنده گذاشته شده است از جمله این اوراق شرحی است که در طی آن حیدر خان عمواوغلی تفصیل احوال خود را از بدو ورود بایران تا موقع قتل اتابک (از حدود سال ۱۳۲۰ قمری تا ۲۲ رجب ۱۳۲۵) برای مرحوم منشی زاده تقریر کرده و آنرا آن مرحوم به خط خود نوشته است چون این شرح شیرین و جذاب حاوی بسی مطالب تاریخی و دقایق راجع بمشروطیت ایران است ما ابتدا آن را بعین عبارت با پاره ای توضیحات نقل میکنیم بعد بتکمیل احوال مرحوم حیدرخان میپردازیم،

*** اینست عین تقریرات: آن مرحوم «در باکو با چند نفر ایرانی مربوط بودم، مظفرالدین شاه در سفر اول بفرنگ با میرزا علی اصغر خان اتابک مقتول یک نفر مهندس مسلمان لازمشان شده بود که در مشهد مقدس کارخانه ی چراغ برق را دایر کند. چون در آن زمان بین مسلمانها مهندس چراغ برق بسیار کم بود لهذا مسلمانهای باکو مرا معرفی نموده ماشین Otto Deuz و لوازم چهارصد چراغ را خریداری نموده بسمت خراسان حرکت کردم (اگرچه خرید اشیاء بتوسط حکیم (الملک بود ولی من که بواسطه ی اتابک معرفی شده بودم این سمت را قبول کردم پس از دایر کردن کارخانه ی مزبور در مشهد که حکومت شاهزاده نیرالدوله در آنجا بود و بعضی وحشیگریهای خلاف وجدان انسانی مشاهده مینمودم از آنجایی که از سن دوازده سالگی در روسیه داخل در امور سیاسی بوده و هیچ زمان تحمّل بعضی مضرات اقتصادی را نمیتوانستم بیاورم چطور میشد که در ایران متحمّل پاره ای و وحشیگریها شده و ساکت باشم چیزی که اثر فوق العاده در قلب من نموده و بتعجب من می افزود آن بود که میدیدم حاکم در عین حرکت و عبور از کوچه و بازار عده ی کثیری از فرّاشها و آدمهای مفتخوار تقریباً بعدّه چهارصد نفر جلو و عقب خود انداخته و کسانی را که نشسته بودند بزور آنها را بلند کرده و حکم بتعظیم کردن می نمودند چون این قسم ترتیبات را مطلقاً ندیده بودم و ضمناً متولی باشی ضریح

مطهر نیز از این حرکات معمول میداشت چون کار من راجع بتولیت بود. لهذا روزی متولّی باشی مرا بخانه خود خواسته شروع ببعضی تحقیقات نمود بتوسط یک نفر از نوکرهایش که مدتی با من بود وارد اطاقی شدم، جمعی نشسته و خود متولّی باشی در بالا در یک طرف بخاری و حاجی وزیر نیز در طرف دیگر بخاری جلوس کرده و یک صندلی در نزدیک آنها بود، من

مخصوصاً روی آن صندلی نشستم ولی سایرین تماماً دو زانو روی زمین جلوس کرده بودند متولّی باشی از من سؤال کرد آیا شما میدانید که ادب چیست؟ جواب دادم بلی میدانم ادب چیست اگر مایل باشید. حاضریم که برای شما تشریح کنم

پرسید بسیار خوب بگویید ببینم ادب چیست؟ جواب دادم ادب عبارت از آنست که انسان حرکتی را ناشی نشود که مردم او را دیوانه خطاب کنند، آنهم جزء اخلاق محسوب میشود چنانکه دروغ نگفتن و دزدی نکردن و مردم را فریب ندادن تماماً در جزء ادب محسوب است، هر کس که دارای این شرایط چهارگانه باشد او را آدم مؤدب میشود. گفت گفت صحیح ولی رسوم بزرگ و کوچکی در بین شما هست یا نه؟ شماها ببزرگان احترام باید بکنید یا نه؟ گفتم بلی احترام بزرگان را ما محفوظ میداریم اما نه آن بزرگانی که شما خیال میکنید، ما بزرگ کسی را می گوئیم که دارای علم باشد. چون زبان فارسی را خوب نمی دانستم لذا تمام صحبتهای ما بتوسط مترجم رد و بدل میشد. از اینگونه صحبتهای من بسیار متغیّر شد و تغیر او از آنجا معلوم شد که صحبت ما در عوض اینکه در خصوص کارها تحقیق و تکمیل شود بواسطه همان حرکت من که بدون اجازه روی صندلی نشستم مبدل بیک غرض و هوای نفسانی شد و این را کسر شأن خود شمرد، من برخاستم و خداحافظی کرده بیرون آمدم ولی او از فرط اوقات تلخی جواب خداحافظی مرا نیز نداد، این جواب ندادن او اسباب دلخوشی من شد و حتم کردم که دیگر با او ملاقات نمی کنم. در آن زمان متولّی باشی سهام الملک بود که به جای نصیرالملک شیرازی برقرار شده بود چون چراغ برق یک چیز تازه در ایران بود لهذا اهل خراسان اغلب بتمشای کارخانه آمده من بهمین ملاحظه تقریباً با تمام اهل

خراسان از وضع و شریف آشنا شدم از این تحقیری که من نسبت به متولّی باشی کردم فقط یک مقصود عمده در مدّ نظر و خیال داشتم و آن عبارت بود از اینکه باهالی خراسان که عاری از تمدّن و فهم پاره ای مسائل بودند حالی کرده بفهمانم که متولّی باشی نیز یکی از جنس بشر است و از آسمان نازل نشده، با او هم ممکن است همان رفتار را مجری داشت که با سایر طبقات مردم مجری میدارند و چون او دارای پول و تمّول است یا بواسطه دادن رشوه و بترتیبات دیگر صاحب این مقام گشته ممکن است که مطلقاً لیاقت آنرا نداشته باشد روزی در اوّل شب کسی بعجله وارد کارخانه شده گفت که جناب آقای متولّی باشی برای تماشای کارخانه می آید خوب است که چراغ جلو بفرستید. من هیچ اعتنایی به حرف او نکرده حتّی دادم دروازه ی کارخانه را نیز بستند. پس از آنکه آمد و بقدر نیم ساعت در پشت در منتظر شد بواسطه یکی از اجزاء ورودش را قبول کرده اجازه ی باز کردن در را دادم وقتی که وارد کارخانه شد ابتدا اعتنایی باو نکرده، پس از قدری گردش مراجعت نمود، مقصود اصلی من از این تحقیرات همانا بصرافت انداختن و حالی کردن بمردم بود که تکلیف و وظیفه ی شخصیت بشریت را درک نمایند در بدو ورود من بشهر خراسان منظره ی هولناکی مشاهده نمودم که از آن منظره اهالی خراسان حاکم جدیدی را تحسین و تمجید کرده میگفتند که این حاکم خوب حاکم سفاکی بوده و خواهد توانست حکومت کند ولی طبع من و قلب من از این منظره بسیار منزجر و متنفّر بود و آن حرکت را برخلاف وجدان و انسانیت یعنی وحشیگری صرف تصوّر مینمودم و آن عبارت بود از اینکه شخصی را شقّه کرده یک نصفه بدن را بیک طرف دروازه و نصفه ی دیگر را بیک طرف دیگر آویخته بودند و من این منظره وحشیگری را نمیتوانستم از مدّ نظر خود محو سازم

پس از مدّت قلیلی اتفاق دیگری که از این سفاک بعرضه شهود رسید آن بود که با عموم ملاکین متفق شده گندم را انبار و احتکار کرده بر قیمت آن افزودند بقسمی که نان را مردم بسختی تحصیل کرده بقیمت گزاف میخریدند. از این احتکار بر قیمت نان خیلی افزوده شد که فقرا و ضعفا از خریدن آن عاجز بودند نظر باینکه من با اغلی از اهالی آشنا شده بودم همین گرانی نان را دست آویز

نموده اهالی را بر علیه حاکم ظالم تحریک و تحریص نموده آنها را بهیجان آوردم که بر عزل حکومت اجماع و قیام نمایند، رفته رفته هیجان غربیی در مردم ظاهر شده دفعتماً ازدحام کرده عزل حاکم را خواستار شدند. در ضمن هیجان عمومی خراسان چندین خانه هم تاراج شد که یکی از آنها خانه نایب التولیه بود که بیست خم شراب از منزلش بیرون آوردند. نایب التولیه شخصی بود از سرکشیکهای حرم مطهر حضرت رضا که سالی چهل هزار تومان از دهات موقوفه حضرتی عایدی داشت و این شخص یکی از پنج نفر سرکشیکها بود که در نوبت خود می آمد و چراغهای حرم مطهر را روشن میکرد. نقیب السادات از ملاکین عمده خراسان محسوب میشد که با حاکم همدست شده بود و باین ملاحظه مردم بخانه ی دویست ساله ی او ریخته تاراج کردند. دو خم از آن شراب را در دم بست دروازه ی صحن گذارده بعبابین میگفتند که این شرابها از خانه نقیب السادات سرکشیک حرم مطهر بیرون آمده است که ظاهراً خود را تقدیس مینماید. در این قضیه پسر کوچک نقیب نیز مقتول شد و او را در کشیکخانه دفن کردند ولی خودش در حرم حضرت رضا متحصن شد، اما من بر ضد این ترتیبات بوده مطلقاً راضی و مایل نبودم که بقدری ذره ای اسباب غارت و تاراج پیش بیاید.

چون شخص من از ترتیبات حکومتی ایران بطوریکه باید مطلع نبوده و نمیدانستم که عموم حکومتهای ایران بهمین ترتیب و منوال سلوک مینمایند لهذا در خیال خود تصور میکردم که پس از عزل این حاکم سفاک ظالم حاکم دیگری که می آید از اعمال حکومت سابق منتبه شده اقدام بکارهای بد و مردم آزاری و بی قانونی نکرده با خلق خدا بعدالت رفتار خواهد کرد اما متأسفانه نتیجه بعکس شده حاکم دیگری که وارد شد همان کارها را دنبال کرده مطلقاً منتبه نگردید، آن وقت من ملتفت شدم که عموم حکومتهای ایران قانون نداشته و هر یک از آنها بقوه ی دفاعیه و استبداد شخصی سلوک کرده هر چه بخواهند و خیال کنند در حق اهالی و رعایا با کمال سهولت و آسانی میتوانند بموقع اجرا بگذارند بدون اینکه ترس از مجازات قانونی داشته باشند

این هیجان تقریباً سیزده روز طول کشید، ازدحام مردم بقدری زیاد شد که در

صحن حرکت کردن ممکن نبود، (نیرالدوله از حکومت معزول و رکن الدوله منصوب گردیده بطرف خراسان حرکت کرد. پس از ورود رکن الدوله تغییرات و تبدیلات تازه ای در اهالی بروز نکرد و هنوز اسمی از مشروطه در میان نبود، گاهی که من بعضی صحبتها در این باب با آنها میداشتم آنرا حمل بر یک چیز فوق العاده کرده مطلقاً ملتفت نمیشدند که نتیجه ی آن چه خواهد شد حتی میگفتند که شخص نمیتواند با پادشاه صحبت کند و زبان آدم در هنگام ملاقات با سلطان میگیرد زیرا ممکن است که فوراً حکم کند سر آدم را ببرند. در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم هر چه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم یک فرقه ی سیاسی بدستور روسیه تشکیل بدهم ممکن نشد چون کله های مردم بقدری نارس بود که سعی من در این ایام بی نتیجه ماند و مطلقاً معنی کلمات مرا درک نمیکردند. در این مدت فقط یک نفر مشهدی ابراهیم نام میلانی را که کارخانه گیلز سازی آورده مشغول ساختن گیلز سیگار بود با خود همعقیده یافتم که میتوانستم با او صحبت فرقه ای بمیان آرم چون دیدم کوشش من در خراسان بیفایده مانده لذا در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ بسمت طهران عازم شدم. پس از دو روز به نیشابور رسیدم. حاکم معزول شده شاهزاده نیرالدوله را که اطراف نیشابور املاک شخصی او بود و خود نیشابور هم تیول وی و حکومتش نیز با خود او بود دیدم که پس از مراجعت از خراسان یکنفر را در آنجا بدار زده بود پس از آنکه وارد طهران شدم بعد از چند ماه در ماشینخانه مستخدم شده بدین ملاحظه با جمیع صنعتکاران طهران آشنا شدم. چون مقصود عمده ی من آشنا شدن با مردم و شناختن آنها بود لهذا از اداره ماشینخانه استعفا کرده در تجارتخانه روسی حمل و نقل ایران مستخدم شدم و بدین جهت با اغلبی از تجار و غیره آشنا گردیدم، پس از یکسال اشتغال در آن اداره استعفا نموده در اداره چراغ برق حاج حسین آقا امین الضرب مستخدم شدم که کارهای الکتریسیته عموماً تحت اختیار من و سرکشی بامور آن بعهدۀ من محول بود در این سه اداره که مستخدم شده بودم با خیلی اشخاص آشنایی پیدا کرده بعضی از آنها را لایق دیده پاره ای مذاکرات در میان می آوردم، فقط چیزی که بآنها می گفتم این بود که دولت باید قانونی را دارا باشد که آن قانون

را منتخبین ملت بمشورت برای مملکت داری وضع کرده باشند، که سلطان و وزراء و حکام دارای اختیارات و اقتدارات محدود باشند، که هر چه دلخواه آنهاست نتوانند مجری دارند در این موقع راهی با بعضی علما پیدا کرده بودم، اهالی طهران بواسطه عکس انداختن مسیو نوز (۷) رئیس گمرکات در لباس آخوندی بهانه ای بدست آورده تبعید او را می خواستند، کم کم ماده غلیظ تر شده مردم می گفتند که ما عدالت و عدالتخانه می خواهیم

پس از تفصیلات مسجد جمعه و رفتن بحضرت معصومه قم اول کسانی که بسفارت انگلیس متحصّن شدند طلاب مدرسه سپهسالار بودند که هر یک را پنج هزار دینار پول داده بسفارت فرستادم، چون مشغول سیم کشی چراغ برق بمسجد سپهسالار بودند و من هم برای سرکشی بانجا می رفتم لهذا با طلاب صحبت کرده موفق شدم پس از آنکه اجتماع زیادی در سفارت انگلیس از هر طبقه مردم جمع شدند مظفرالدین شاه ناچار شد که خواهش ملت را اجابت کند. از طرف ملت چند فقره پیشنهاد شده بود که یکی از آنها دست خط مشروطیت ایران و افتتاح مجلس شورای ملی بود، یک فقره مراجعت علما از قم، فقره دیگر عزل عین الدوله صدر اعظم بود پس از مراجعت علما از قم مظفرالدین شاه دستخطی در باب مشروطیت داد که بعضی نواقص داشت، اشخاصی که با ما همعقیده بودند از خارج شدن مردم از سفارتخانه مانع شده آن فرمان را قبول نکردند تا اینکه شاه مطابق میل و پیشنهاد ملت یعنی مجتمعیین سفارت فرمان مشروطیت را امضا نمود از آنجایی که متحصّنین سفارت مطلقاً اطلاعی از وضع مشروطیت نداشته و ترتیب آنرا مسبوق نبودند فلذا هیئتی از عالمان مملکت همیشه دستورالعملهای باطنی خودشان را بآنها تلقین مینمودند که من هم جزء آن هیئت مشغول کار بودم میتوانم بگویم که اغلب دستورها از خانواده مرحوم صنیع الدوله بیرون می آمد زمان انتخاب وکلا رسید، جهد کاملی داشتیم که اشخاص عالم برای وکالت انتخاب شوند، یک حوزه غیر منظمی که از خوبان اهل بازار تشکیل داده شده بود که مواقع لازمه بالضروره جمع شده و شورمی نمودند سعی کردیم که آنها را تحت یک اصولی آورده منظم نمائیم و باین نقشه موفق شده دو قسم حوزه تشکیل شد، یکی حوزه ی خصوصی که

عبارت از هفت نفر بود، دیگری حوزه ی عمومی که اشخاص زیاد از خوبان اهل بازار در آنجا عضویت داشتند**

و کلاً انتخاب شدند، رفته رفته انجمنها تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه ی ما بهم خورده و هرکس در انجمنی عضویت پیدا کرده حوزه ی عمومی ما از هم پاشید، پس از آن من ماندم و همان هفت نفر حوزه ی خصوصی که با فرقه اجتماعيون عاميون کارگری روسیه ارتباط داشتیم پس از آنکه بفرقه اجتماعيون عاميون روسیه اطلاع داده شد که در طهران فرقه اجتماعيون عاميون تشکیل داده شده و هست از آنجا بشخص من نوشتند که لازمه ی دستورالعمل را بشعبه ی مسلمانها و ایرانیها در قفقاز داده شده است. و شما شعبه آنرا در طهران افتتاح کرده معاً با آنها کار کنید چند نفر از وکلا که با فرقه اجتماعيون عاميون مسلمانهای قفقازیه رابطه داشتند با هم ارتباطی پیدا کرده معاً کار میکردیم تا اینکه در یک جلسه پس از شور زیاد قرار بر آن شد که برای ترسانیدن مستبدین (که در آن زمان باسم انجمن خدمت حوزه ای تشکیل داده و با محمد علی میرزا ارتباط باطنی داشته و برای تخریب اساس مشروطیت کار میکردند) یک بمبی به خانه وزیر مخصوص انداخته شود چند نفر از فدائیهای باکو که در طهران بودند مأمور این خدمت شدند اما از عهده ی اجرای آن برنیامده بمب را در خانه وزیر مخصوص گذاشته فرار کرده بودند. چون مستبدین از مشاهده منتبه نشده باز مشغول فساد و شرارت بودند لذا رای داده شد که شب بمبی بخانه علاءالدوله انداخته شود که صدای آن بگوش اهالی برسد، مقصود از این مسئله فقط ترسانیدن مستبدین بود و بس، باین جهت شب ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ من تنها در پی این مأموریت برخاسته تقریباً هفت ساعت از شب گذشته بمب بزرگی را که همراه داشتم در در خانه علاءالدوله ترکانیده بطرف باغ وحش حرکت کردم. شب بسیار تاریک بود، دو نفر سرباز از جلو پستخانه بدنبال من آمدند، دو نفر دیگر از بالا یعنی از روبروی من، من از پیاده رو خیابان میرفتم که این چهار نفر بهم ملحق شده بدنبال من افتادند. نقشه من بر آن بود که از کوچه میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء خود را بدیوار عقبی یا شمالی حیاط کارخانه چراغ برق برسانم چون تیر قطور و بلندی

در حیاط کارخانه نصب بود که سیمهای چراغ برق در بالای آن وصل بود و من قبل از وقت طناب محکمی بآن بسته و سر طناب را از بالای دیوار شمالی حیاط کارخانه رد کرده بطرف کوچه انداخته بودم که هنگام مراجعت از کار آن طناب را گرفته ببالای دیواری که تقریباً چهار ذرع ارتفاع داشت رسانیده و از طرف دیگر همان تیر را گرفته داخل حیاط بشوم

وقتی که نزدیک کوچه میرزاعلی اکبرخان رسیدم محض اینکه تعاقب کنندگان عقب مرا رها کرده برگردند برگشته چند تیر هفت تیر برای آنها خالی کردم، آنها فرار کرده من جلو رفتم. سر خیابان لختیها که رسیدم پلیس پیرمردی سرش را از رختخواب بیرون آورده گفت کی هستی چه خبر است؟ من فقط در جوابش گفتم خفه شو بگیر بخواب. پلیس گفت چشم اطاعت دارم و فوری سر را زیر لحاف پاره خود کرد و خوابید سر کوچه میرزاعلی اکبرخان رسیده بآن کوچه پیچیدم، سگ زیادی بدور من جمع شده از حرکت مرا مانع آمده بی اندازه پارس میکردند و من بهر شکلی بود آنها را دور کرده جلو میرفتم. در این بین چند نفر قزاق از عقب من آمده نسبت به من بنای شلیک و تیراندازی را گذاشتند. چون شب بسیار تاریک بود لهذا نمیتوانستند مرا ببینند فقط بهوای پارس سگها تیر خالی میکردند. چون در پشت حیاط کارخانه تقریباً وصل بآن خانه یکی از صاحبمنصبان قزاقخانه موسوم به محمد باقرخان میرپنج که حالیه امیر تومان است واقع شده لذا قزاقها از آنجا بیرون آمده مرا دنبال کرده بودند. خانه میرزا علی اکبرخان نرسیده کوچه تنگی است که بدست چپ یا بطرف مشرق میرود که من میبایست از آن کوچه عبور کرده خود را به طنابی که سابقاً ذکر آن شد برسانم. از شدت پارس سگها و ازدیاد آنها چند قدمی از آن کوچه تخطی کرده جلو رفتم، بعد مجدداً برگشته داخل کوچه شدم و ضمناً گلوله تفنگ قزاقها هم مثل باران شدید از بالای سر و اطراف من میگذاشت، بهر ترتیبی بود خودم را بطناب مذکور در فوق رسانیده طناب را گرفته بالا جستم، در این حین سگی از عقب پای مرا گرفت که من بیک لگد محکمی آنرا از خود دور کردم که تگه دهنه شلوار من از عقب سر بدهان او ماند ولی آسیبی به پا وارد نشد با کمال چستی و چالاکی بالای دیوار رسیده فوری بواسطه تیر سابق

الذکر از طرف دیگر سرازیر شده داخل حیاط کارخانه شدم، همه در خواب بودند سایر اتاقها بسته و مقفل بود فقط جایی که من میتوانستم تا صبح در آنجا بوده و کسی از حال من واقف نشود آهنگر خانه بود که زمین آن بسیار مرطوبی و هیچوقت آفتاب را بخود ندیده بود. من وارد آهنگرخانه شده جایی را بی رطوبت نیافتم که بتوانم قدری در آنجا بنشینم لهذا تا صبح سرپا ایستاده و از رطوبت زمین آنجا درد رماتیسم پپاهای من عارض شد

اتفاق مختصری که در آنجا در خیال من پیش آمد این بود که صدای پایی در شیروانی سقف آهنگرخانه بگوشم

رسید، خیال کردم که تعاقب کنندگان از ترتیبات من درست ملتفت شده اینست که بپام آهنگرخانه آمده اند، لهذا هفت تیر خود را بدست گرفته بیرون آمدم که مدافعه کنم و ضمناً صدای پای در بالای آهنهای شیروانی تند و سریعتر بگوش میرسید ولی پس از آنکه بیرون آمدم هر چه تفحص کردم سایه‌بزرگی که قابل اعتنا باشم ندیدم بعد ملتفت شدم که صدای پا از گربه ای بوده است که در بالا جست و خیز کرده میپریده و میدویده است، اطمینان حاصل کرده مجدداً داخل آهنگرخانه شدم نزدیک طلوع آفتاب شد دربان را صدا کردم گفتم که در را باز کند. دربان از بودن من در آنجا که تمام درها بسته و مقفل بودند زیاده از حد در تعجب و توحش پرسید که در مقفل بود شما از کجا و کی وارد اینجا شده اید؟ من جواب دادم چون کار لازم فوری در اینجا داشتم هر چه در را کوبیدم تو بیدار نشدی ناچار شدم که بزحمت زیاد از این دیوار بالا بیایم حالا زود باش در را باز کن که میخواهم بروم. دربان در را باز کرد و من از آنجا خارج شده مستقیماً بمنزل مدیرالصنایع آمدم که بخوابم. همینکه برای خواب حاضر شدم دفعتاً در را با کمال عجله کوبیدند. باز به خیال خود تصور کردم که از کار من اطلاع کامل حاصل کرده در پی من آمده اند. هفت تیر را برداشته حاضر مدافعه شدم زیرا بنا نبود که کسی بآنجا بیاید، بعد معلوم شد که کوبنده در دو نفر یهودی بودند که میخواستند اشیاء کهنه و قدیم خریداری نمایند، در را محکم بسته روی تخت دراز کشیده بخواب رفتم چون در یوم ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ در مدرسه ی صدر اجتماعی از طلاب و اهالی بود که میبایست من هم

بآنجا بروم لهذا بعد از ظهر بآن طرف حرکت کرده وارد مدرسه شدم. حاجی خان خیاط هم در آنجا بود و بمحض دیدن من بدون ملاحظه در حضور جمعی بطور شوخی گفت باز این چه بساطی است که فراهم آورده دیشب در خانه ی. علاءالدوله بمب انداخته اید؟ من از این حرف او خنده ای کرده دست وی را گرفته فشار دادم که ساکت بشود طرف عصر که اجتماع متفرق شد با حاجی خان بطرف خیابان لاله زار آمدم که ببینیم واقعه ی دیشب چه تاثیری در افکار مردم داده است. بلی این مسئله تاثیرات فوق العاده در مردم داده است حتی اروپائیهای مقیم طهران نیز عقیده پیدا کرده و میگفتند که ایران دیگر ایران سابق نیست، دیگر ملت بحقوق خود واقف شده حق گرفته شده از دولت را بخوبی نگاهداری خواهند کرد. تقریباً یکماه که از این واقعه گذشت تمام آن اثرات از نظر مردم محو شد و مستبدین بیش از پیش بر فساد خود افزوده مشغول کار بودند و ضمناً میرزاعلی اصغر خان اتابک ... که محمد علی میرزا او را مخصوصاً برای انهدام اساس مشروطیت از فرنگ بایران آورده بود هفتاد نفر از وکلای پارلمان را بدادن پول و وعده و غیره طرفدار و حامی خود قرار داده و آنچه که میل داشت باکثرت آراء از پیش میبرد

خیانتهای سابقه میرزاعلی اصغر خان ابدأ منظور نظر نبوده مجدداً شروع به خیانتهای پی در پی کرده اتصلاً بدون آنی استراحت در کار انهدام اساس مشروطیت بود چنانکه شیخ فضل الله مجتهد را نیز پول داده تحریک کرده با جمعی هواخواهانش بحضرت عبدالعظیم فرستاد و آن غائله را بر پا نمود حوزه مخفی اجتماعيون عاميون طهران که مرحوم حاجی ملک المتکلمین و آقا سید جمال واعظ نیز در آن حوزه حکم اعدام اتابک را فرستادند. کمیته مجری هم حکم « کمیته مجری » عضویت داشتند اعدام اتابک را رای داده به تقسیم به سه جوقه چهار نفری و در تحت ریاست من « تروریست » را به هیئت مدهشه که عبارت از دوازده نفر بودند فرستادند. کمیسیون مخصوص از برای تعیین اسلحه یعنی اینکه ترور با بمب بشود یا با اسلحه دیگر منعقد گردید پس از مشورت زیاد تعیین اسلحه شد و باکثرت آراء بمب و اسلحه دیگر را صلاح ندیده بنا شد که با رولور این کار انجام پذیرد. در هیئت مدهشه قرعه کشیده شد

بنام عباس آقا بیرون آمد، دو نفر هم برای او محافظ قرار داده شد. چندین دفعه به قیصریه عمارت ییلاقی اتابک در شمیران رفته که من هم با آنها بودم و ممکن نشد که کار انجام پذیرد.

خبر داده شد که فردا ۲۲ رجب (۸) اتابک پپارلمان خواهد آمد. روز جمعه ۲۱ من و عباس آقا و میرزاعلی اکبر و حسن آقا برادر عباس آقا بحمام رفتیم. فردا پپارلمان رفته بلیطی برای عباس آقا گرفته شد که در جزء تماشاچیان پپارلمان رفت ولی ما در حیاط و در مجلس راه رفته صحبت میکردیم، دو ساعت و نیم از شب اتابک بیرون آمده با سید عبدالله مجتهد صحبت کنان بطرف در می آمدند. تقریباً شش قدم بدر مانده سیدی برای تظلم سید عبدالله را نگاه داشت ولی اتابک جلو آمد در حالتیکه چندین لاله در جلوش می آوردند. همینکه دو قدم ونیم « ادامه می دهد » یادگار «: در اینجا نشریه « بدبختانه این قسمت از سرگذشت حیدر خان که تقریر خود اوست بهمین جای ناتمام ختم میشود نگارنده ندانستم که آیا او آنرا همچنین ناتمام گذاشته یا نسخه ای که در دست ماست نا تمام است. »

- ۱ - این همان کارخانه ایست که بمباشرت حاجی محمد باقر رضایوف میلانی بدستور مظفرالدین شاه از روسیه خرید و برای روشن کردن آستانه و بالای خیابان بمشهد آورده شده و در ۱۳۲۰ شروع بکار کرده است
- ۲ - توقف مظفرالدین شاه در باکو در سفر اول او بفرنگستان حین مراجعت از ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۱۸ تا ۲۵ آن ماه طول کشید.
- ۳ - این کلمه در متن فقط بخط روسی نوشته شده.
- ۴ - ابتدای حکومت حاجی سلطان حسین میرزا نیرالدوله بر خراسان بیستم شوال ۱۳۱۸ قمری است بعد از فوت محمد تقی میرزا رکن الدوله.
- ۵ - محمد یوسف هروی در کتاب عین الوقایع در صادرات سال ۱۳۲۱ قمری چنین مینویسد « بلوای بیجهت اغلب اهالی مشهد بر ضد ایالت کبری نیرالدوله بدستور العمل چند نفر اعیان که عداوت سابقه با شاهزاده ی معظم الیه داشتند و بگرانی نان اقدام نموده بتحریک اهالی پرداختند و چندین زن را بفساد وا داشتند درماه صفر و آن اغتشاش مایه خسارت زیاد

بملت و دولت و ایالت شد ... بازار آشفته بود و هنگامه غریبی روی داد تا باشاره مفسدین اول بخانه و منازل یوسفخان بیگلر بیگی بعد بخانه جناب نقیب الاشراف نایب التولیه سرکشیک ریخته اسباب و اموال دفینه آن سید جلیل را بتاراج بردند و گندم و جو و آلات حدیدیه و خشبیه و مسینه و غیره که از چندین سال ذخیره داشت همه بیغما رفت و مردمان بیرحم درختان گل و گلدان های مرتب را بر هم شکسته بدتر ... از این بخرابی ابنیه و امارات او جد و جهد داشتند در آنوقت والی والا تبار معظم که طرف شدن با ملت را بی ثمر دانسته بود تلگرافی از فرمانفرمایی استعفا داده پس از چند روز روانه ی طهران شد .»

۶ - مقصود از این رکن الدوله شاهزاده علی نقی میرزا پسر محمد تقی میرزا رکن الدوله است که در ۱۳۱۸ فوت کرده بود. ورود علی نقی میرزا رکن الدوله بمشهد بعد از عزل نیرالدوله روز یکشنبه غره جمادی الاولی از سال ۱۳۲۱ قمری صورت گرفت

۷ - مسیو نوز بلژیکی با پنج تن از همشهریان خود در اواخر سال ۱۳۲۰ بخد مت ایران استخدام و بریاست گمرک منصوب و سال بعد وزیر پست و تلگراف و خزانه دار کل و رئیس اداره تذکره و عضو شورای دولتی شد و چون در همین ایام مردم طهران عکسی از او در لباس آخوندی بدست آوردند بر ضد او قیام نمودند و عزل او را خواستار شدند

۸ - اشتباه است باید ۲۱ باشد زیرا که اتابک در روز شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ بقتل رسید بنابراین جمعه ۲۰ نه ۲۱ می شود .

* پویا پویایی «انقلاب مشروطه در خاطرات حیدرخان عمو اوغلی» - ۲۱ مرداد ۱۳۸۴ . منبع: سایت جمهوری

◀ محمود محمود که پیش از به سلطنت رسیدن رضا شاه پهلوی نام خانوادگیش پهلوی بود در یادداشت های خود راجع به حیدر عمو اوغلی که چند ماهی در خانه او مخفی بوده چنین اظهار نظر می کند :

" حیدرخان معروف به حیدر عمو اوغلی مردی با روح انقلابی و خیلی رشید و با ایمان مدیری فکور و نفوذ کلامش فوق العاده بود یارانی داشت که سر سپرده وی بودند حیدرخان در دوره ی اول مجلس در اجرای مقاصد و منویات انجمن

آذربایجان و در پیشرفت کارهای انقلابی صمیمانه مجاهدت می کرد. نقشه کشتن میرزا علی اصغر خان اتابک و بمب انداختن در خانه علاءالدوله و سوء قصد به محمد علیشاه را حیدر خان کشید و پیروان او اجراء کردند این کارها با نظر و تصویب تقی زاده انجام می گرفت. در دوره ی دوم مجلس فرقه دمکرات ایران تأسیس شد و اشخاص ذیل از جمله اعضای کمیته مرکزی این حزب بودند: تقی زاده، وحیدالملک شیبانی، حاج میرزا باقر آقای قفقازی، سلیمان میرزا، مساوات، رسول زاده، میرزا احمد خان عمارلوی و من. حیدرخان عمو اوغلی هم عضو این حزب بود. حاج میرزا باقر آقا، رسول زاده، مساوات و حیدر عمو اوغلی مؤمن حقیقی و صاحب شهامت اخلاقی و صحت عمل بودند. حاج میرزا باقر آقای قفقازی واسطه ی فرقه ی اجتماعیون قفقاز با انجمن آذربایجان بود. "حیدر عمو اوغلی در قتل سید عبدالله پیشوای اعتدالیون در تاریخ نهم رجب ۱۳۲۸ ه. ق. متهم گردید و در حدود یک ماه در شهربانی توقیف بود و بعد آزاد شد. شادروان محمود در یادداشت های خود در این باب می نویسد:

"سید عبدالله بهبهانی به دست یاران حیدر عمو اوغلی کشته شد چند روز پس از قتل بهبهانی تقی زاده تصمیم گرفت از ایران برود و به من گفت دیگر نمی تواند در تهران بماند و از من خواست که ترتیب مسافرت او را محرمانه فراهم آورم همان شب که بهبهانی کشته شد چهار نفر تروریستی که مأمور قتل او شده بودند (در رأس آنها حیدر اردبیلی هم اسم حیدر عمو اوغلی بود) در لباس خرده فروش دوره گرد از تهران خارج شدند ولی حیدر عمو اوغلی دستگیر و در نظمیۀ توقیف شد. حیدرخان اندکی بعد از رهایی از توقیف (شعبان ۱۳۲۸ ه. ق) از طرف حزب دمکرات به مأموریت مخفی میان ایل بختیاری رفت و در ربیع الاول ۱۳۲۹ ه. ق به تهران برگشت چون به حضرت عبدالعظیم (شهر ری) رسید مرا از ورود خود آگاه ساخت شبانه نایب ابراهیم نوکر خود را به آنجا فرستادم حیدرخان به منزل من وارد شد و چند ماهی در حیاط بیرونی به طور مخفی می زیست و اهل خانه او را عمو جان خطاب می کردند. شبی یفرم رئیس نظمیۀ که آزادی خواه با ایمان و با حزب دمکرات باطناً همکار

بود توسط آرسن ارمنی برادر بوغوس (که این هردو از اجزاء نظمیه بودند) پیغام فرستاد که به مقامات دولتی اطلاعاتی درباره ی محلّ اختفای آن شخص مهمان رسیده و صلاح است هرچه زودتر از ایران برود وسایل رفتن حیدرخان از ایران فراهم گردید حیدرخان در لباس چهار وادار (چهار پادار) از تهران به مشهد و از راه عشق آباد به روسیه و از آنجا به فرانسه و سویس رفت و در اروپا به همکاران لنین پیشوای انقلاب روسیه پیوست . در نتیجه حوادثی که منجر به اولتیماتوم روسیه گردید من هم به اروپا رفتم بعضی اعضای حزب دمکرات از جمله تقی زاده ، وحید الملک شیبانی ، حسین قلی خان نواب – مازر استوار برادر عیال من و خود من در لندن جمع شدیم حیدرخان نیز به لندن آمد و چند جلسه گرد هم بودیم و بعد متفرّق شدیم و هرکس به سویی رفت ، منبع: آدمیت، فریدون: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطت، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۴۰، صص ۳۳۵ - ۳۳۴.

◀ از نظر شاکری: حیدر عموغلی (تاری وردیف (متولّد ۱۸۹۰ / ۱۲۶۹ خ) در یک خانواده مهاجر ایرانی در قفقاز به دنیا آمد، در گنجه بزرگ شد در مدرسه صنعتی تفلیس تحصیل کرد و در آنجا از طریق انقلابیون بومی ، همچون استالین، نریمانف، اورژونیکدزه و عزیز بکف با سوسیالیسم آشنا شد. وی به عنوان یک مهندس جوان به ایران آمد تا در یک شرکت برق در مشهد مشغول کار شود.

حیدر طی جنبش مشروطه یک دفتر محلی برای حزب سوسیال دموکرات (SPD)، که توسط ایرانیان مهاجر در قفقاز تشکیل شده بود، تأسیس کرد. وی نقش مهمی در دفاع از مشروطیت پس از کودتای ۱۲۰۸ (۱۹۰۸) بر عهده داشت. اقدامات افراطی وی موجب شهرت اش تحت عنوان حیدر بُمبی شد که سرانجام نیز به تبعیدش انجامید.

حیدرخان در مرحله دوم جنبش مشروطه حزب سوسیال دموکرات را ترک کرد و به حزب اصلاح طلب دموکرات پیوست . در تبعید ، به پاریس ، استانبول و برلین رفت. در جنگ بزرگ [اوّل] در ارتش عثمانی ثبت نام کرد و

در صفوف قدرت های محور جنگید و با کمیته ایرانی طرفدار آلمان در برلین در تماس بود. پس از انقلاب اکتبر در میان ایرانیان، آذری ها و آسیای مرکزی ها در پترو گراد به کار پرداخت. وی همکاری نزدیکی با کمیساریای شوروی در امور ملّیت ها داشت. آن نهاد وی را به آسیای مرکزی فرستاد و در آنجا یکی از رهبران حزب عدالت شد. اگرچه حیدر خان در کنفرانس حزب عدالت در آوریل ۱۹۲۰ (فروردین ۱۲۹۹) در تاشکند حضور داشت، به شکل توجیه ناپذیری در کنگره انزلی در خرداد ۱۲۹۹ (ژوئن ۱۹۲۰) غایب بود.

حیدرخان به جناح «میانه رو» حزب کمونیست ایران تعلق داشت. در کنگره سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹) باکو، وی به ریاست کمیته مرکزی دوم حزب برگزیده شد. در اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) به تبریز رفت اما دستگیر و اخراج شد و سپس به تأسیس دوباره یک دولت ائتلافی جنگلی - کمونیستی در گیلان پرداخت که جمهوری شوروی گیلان نامیده شد. در این دولت وی کمیسر روابط خارجی شد. زمانی که جلسه ای برای رفع بدگمانی های متقابل بین کوچک خان و او ترتیب داده شد، محلّ جلسه مورد حمله قرار گرفت و حیدرخان توسط افراد کوچک خان به قتل رسید. در همین حال، میرزا کوچک از جانب نیروی دولتی به فرماندهی رضا خان تحت پیگرد قرار گرفت. حیدرخان که تاریخ نگاران استالیسینست در اتحاد شوروی و ایران با احترام از او یاد می کنند، مورد احترام بسیاری ملّی گرایان ایران و شورونست های آذری نیز هست. با این حال، دارة المعارف بزرگ شوروی، از ذکر همکاری وی با ارتش عثمانی در جنگ بزرگ] اول [چشم پوشی می کند، و سلطانزاده همکار و رقیب وی در حزب کمونیست ایران تا اندازه ای از او، به دلیل همکاری با کوچک خان، با استهزا یاد می کند.

منبع - دکتر خسرو شاکری - "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" - صص ۵۳۷ - ۵۳۶ و در باره «حیدرخان عمواغلی» نگاه کنید به خسرو شاکری، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱۹، تهران، انتشارات پادزهر، ۱۳۶۴، - صص ۱۷ - ۹

فصل شانزدهم

شکست جنبش جنگل و شهادت میرزا کوچک خان

حاصل درس تجربه و آموخته‌ها از جنبش جنگل و شکست این جنبش از اینقرارند: شرکت دادن عناصر وابسته به روسیه شوروی، منطقه‌ای ماندن این جنبش، قدرت طلبی، هژمونی طلبی و تشبث بعضی از رهبران آن، امکان دادن به مداخله و تحریکات روسیه شوروی و انگلستان در درون جنبش و بکاربردن خواستگاه طبقاتی، قومی و منافع فردی و ایده نئولوژیک اعضاء.. و سرانجام تجزیه و انشعاب‌ها در درون.

سرنوشت احمد کسائی‌ها، احسان الله خان‌ها و خالوقربان‌ها و بیانگر ضعف و ناهمگونی و کاستی‌های هسته اولیه در رهبری جنبش و عدم وجود وحدت تشکیلاتی و ضعف نظری و عملی جنبش بود. اصول مشترک از سوی همه یکسان تنظیم‌کننده نظر و عمل نبودند.

وجه المصلحه قرار دادن بخشی از مبارزان جنبش جنگل به سرکردگی احسان الله خان، توسط روسیه شوروی، بهنگام سازش با انگلیستان و حکومت مرکزی درسی سخت کارآ بود. اما، پس از آن، متأسفانه، پیشه‌وری و دیگر رهبران فرقه دمکرات آذربایجان، حزب توده و... از آن آزمون درس عبرت نگرفتند و نوکری و سرسپردگی به ارباب را پیشه‌ی خود کردند. هنوز هم بعضی از سازمان‌ها و گروه‌ها و اشخاص این رویه را در قبال قدرتهای مسلط خارجی و بیگانگان ادامه می‌دهند. ناگفته نماند که برخی از این گروه‌ها با تکیه و تأکید بر "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و "جنبش‌رهای بخش ملت..."، "یکپارچگی ملی" و «استقلال و تمامیت ارضی ایران» است که خدشه دار می‌کنند و زیر سنوال می‌برند و در نهایت، اهدافی همچون تجزیه ایران را تعقیب می‌کنند.

دیگر اینکه، علی‌رغم برخی ساده‌انگاری‌های میرزا کوچک خان و نظر

خوشبینانه اش نسبت به سیاست روسیه شوروی و شخص لنین، او همچنان بر اصول استقلال ایران و آزادی مردم ایران پایدار و استوار ماند و در این راه جان خود را از دست داد.

چگونگی شهادت میرزا و سرانجام جنبش جنگل اینگونه بود:

از منظر ابراهیم فخرایی: واقعه ملاسرا طلیعه ی یک جنگ هفت روزه بین جنگلیها از یکسو و کردها و روس ها از سوی دیگر گردید. نورمحمد خان تهمتن (یکی از سردسته های جنگل) به رشت حمله برد و تا قرق کارگذار که محل ثبت اسناد حالیه پیش راند و کریم خان گُرد و اتباعش را که در خانه قوام زاده سکنی داشتند بیرون کرد.

نفرات علی دیلمی و عباس نیکوئی (بهادر نظام) و نایب علی آقا خان شهیدی و احمد علی خان وسید ابراهیم خان مشیری همراه چریک های صادق خان کوچکی و درویش خان در قسمت چمار سرا و پسیخان با قوای مخالف می جنگیدند خالو قربان که عرصه را بخود تنگ دید همراه حاجی محمد جعفر کنگوری نزد سردار سپه (وزیر جنگ) رفته سلاح کمربش را بازو تسلیم شد و وزیر جنگ ماژورش را باو رد کرد و درجه سرهنگی بوی داد و او تمام همراش را به آینده ای درخشان نوید داد.

سخن را در اینمورد به کلنل سالار نظام (سرلشکر کوپال منوفی) می دهیم که آنزمان آجودان سردار سپه و تحت عنوان چگونه انقلاب گیلان خاموش شد یادداشت های روزانه اش را در مجله ی ژاندارمری انتشار داد که بعداً در مجله خواندنیها از شماره ۶۸ الی ۷۴ سال دهم نقل شده است.

چهارشنبه ۱۹ میزان - جمعی از رشت آمده منتظر تشریف فرمائی حضرت اشرف (مقصود سردار سپه است) بودند که اجازه تحصیل کنند خالو قربان که سرپرستی اکراد را داشت شرفیاب شد... بنده از طرف حضرت اشرف مأمور پذیرائی بو دم حاجی محمد جعفر کنگوری که جزء وزراء خالو قربان بودند صحبت می کردند و اجازه برای خالو قربان گرفتند بعد از مدتی خالو قربان با پنج درشکه که نزدیکان خود و چند نفر اهل رشت در آنها بودند وارد امام

زاده هاشم شدند خالو قربان شرفیاب شد و ماژور خود را تقدیم حضرت اشرف نمود حضرت ماژور را گرفت و دوباره پس داد و فرمود من این ماژور را به شما میدهم که بیگانه از شما نگیرد.

جمعه ۳۱ میزان - ساعت ده حضرت اشرف از امام زاده هاشم به «دوشنبه بازار» تشریف فرما شدند میرپنج محمود خان و کلانتر اف اتاشه نظامی سفارت شوروی همراه بودند گزارش خود را مبسوطاً بعرض رساندم میرپنج و کلانتراف مأمور شدند برشت بروند و خالو را وادار به تأمل کنند تا اردو به شهر داخل شود مأمورین دو بعد از ظهر به همراهی قونسول شوروی مراجعت کردند. (۱)

شاهپور رواسانی شرح می دهد: به میرزا اطلاع داده شده بود که توطئه‌ای برای درهم کوبیدنش در جریان است و به حیدرخان هم گفته شده بود که به فرماندهی ارتش سرخ دستور تلگرافی رسیده که وی را فوراً دستگیر نموده و به روسیه بازگشت دهند. اندک زمانی پیش از آن، میرزا در معرض ترور قرار گرفته بود. حیدرخان، خالو قربان و تتی چند از اعضای کمیته که از یاران میرزا کوچک بودند در مآسرا (۶ مهر ۱۳۰۰، ۶ محرم ۱۳۴۰، ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱) مورد حمله مسلحانه شماری از اعضای نهضت جنگل قرار گرفتند. میرزا کوچک در این نشست شرکت نداشت و وقتی به محل حادثه رسید که «کار از کار گذشته و مجال هرگونه ممانعت یا توضیح و یا رفع سوء تفاهم فوت شده بود.» یکی از وابستگان حسن معین الرّعايا (یکی از شرکت‌کنندگان در این حمله مسلحانه) درباره تهبیه مقدمات و چگونگی واقعه مآسرا می‌نویسد:

«میرزا به عکس العمل متقابل راضی نبود و معتقد بود ما شرکت نمی‌کنیم. معین الرّعايا به غافلگیر کردن آنان عقیده داشت لذا بی‌مشورت میرزا و با صحبت پنهانی با کائوک و دیگران اقدام کرد.» خالو قربان توانست پس از فرار به جنگل‌های اطراف خود راه رشت برساند، اما حیدرخان که ابتدا موفق به فرار شده بود در محل پسیخان بوسیله جنگلی‌ها دستگیر و به کسما فرستاده شد و پس از چند روز که جنگ میان جنگلی‌ها و کردهای جانبدار خالو قربان شدت

یافت به زیده (محلّ اقامت حسن‌خان آلیانی) اعزام و در آنجا نزد طالبی‌های آلیانی از اتباع معین الرّعايا زندانی شد. بر اثر واقعهٔ مآسرا آتش جنگ داخلی در نهضت، میان نیروهای جنگی، یاران میرزا کوچک، با کردهای طرفدار خالو قربان و یاران حیدرخان و احسان الله خان آغاز شد و دامنه و شدت گرفت و این در حالی بود که نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان میرپنجه با حمله‌های پیوسته به سوی رشت پس می‌رفتند. به نوشتهٔ دوتن از شخصیت‌های نهضت جنگل (ابراهیم فخرائی منشی مخصوص میرزا کوچک و محمد علی گیلک (کمیسر فوائد عامه) در روابط میرزا کوچک و حیدرخان بر اثربدگویی‌ها و تهمت‌ها، بدبینی شدید حاکم بود. می‌توان گفت که برخورد و ایدئولوژی و در نتیجهٔ آن برخورد تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی متفاوت دربارهٔ چگونگی ادامه یافتن نهضت جنگل و انقلاب گیلان و در پیش گرفته شدن استراتژی‌های متفاوت در باب مراحل پیشرفت نهضت، زمینه را برای اختلاف، رقابت و بدبینی‌های شدید که مورد بهره برداری آگاهانهٔ عوامل نفوذی و جاسوسان دولتهای انگلستان و شوروی و حکومت مرکزی ایران قرار گرفت، آماده ساخته بود. به هر رو با حادثهٔ مآسرا حکومت انقلابی و می‌توان گفت انقلاب گیلان و نهضت جنگل از درون فروپاشید و راه برای پیروزی همپیمانان سه‌گانهٔ (قزاق‌های دولتی، ارتش سرخ، نیروهای انگلیسی) باز شد. ناگفته نماند که طبقات متوسط و مرفّه در گیلان بویژه بازرگانان و مالکان گیلانی و رشتی که بر اثر برخوردهای نظامی، منافع خود را از دست رفته می‌دیدند از انقلاب و نهضت فاصله گرفتند و نه تنها از آن پشتیبانی نمی‌کردند بلکه خواستار برقراری آرامش و بدین سبب سلطهٔ دولت مرکزی بودند و از ورود قزاق‌ها استقبال می‌کردند.

در ۲۲ مهر ۱۳۰۰ (۱۵ اکتبر ۱۹۲۱، ۱۲ صفر ۱۳۴۰) رضاخان که سردار سپه لقب گرفته و فرماندهی نیروهای قزاق را در تهاجم به گیلان به عهده داشت وارد رشت شد. «انگلیسیها به نحو فعالی از رضاخان در لشکر کشیهای وی حمایت نموده و طرح عملیات نظامی باتفاق وابستهٔ نظامی سفارت بریتانیا تهیه می‌گردید.»

کلانتراف وابسته نظامی سفارت شوروی از سوی سفارت روسیه در تهران همراه رضاخان بود. کلانتراف توانست مقدمات تسلیم شدن و پیوستن خالو قربان و قوای نظامی او و گروهی دیگر از انقلابیون را به نیروهای قزاق رضاخان فراهم کند. با پادرمیانی کلانتراف قرار شد احسان الله‌خان با همراهان از انزلی به روسیه شوروی (باکو) عزیمت کند و هزینه این سفر را فرماندهی نیروهای قزاق پرداخت (۵ آبان ۱۳۰۰). بر اثر فشار شدید نیروهای قزاق، که از سوی نیروهای مسلح خالو قربان و ارتش سرخ و بقایای حزب کمونیست ایران تقویت می‌شد، در جریان هجوم قزاقان به رشت و دیگر پایگاههای جنگلی‌ها، مکاتباتی میان میرزا کوچک و سردار سپه رضاخان انجام گرفت اما این مکاتبات را تنها می‌توان ابزاری برای وقت‌کشی و به دست آوردن موقعیت بهتر از سوی طرفین دانست بی‌آنکه در هدف اصلی خود تغییری داده باشند. اگر میرزا کوچک قصد تسلیم شدن به نیروهای دولتی را داشت می‌توانست این خواست را ابراز و با رضاخان دیدار کند. اما حقیقت این است که نیروهای مهاجم و رهبری جنگل هردو بر مواضع خود ایستاده بودند. سردار سپه به هنگام حرکت به رشت گفته بود «تا کار جنگل را خاتمه ندهم از این سفر مراجعت نمی‌کنم.»

رضاخان همچنین به رشت‌نشین سفیر شوروی در تهران اطمینان داده بود که «مسئله گیلان را از طریق اعزام نیروی نظامی به مازندران حل خواهد کرد» و یک منبع دیگر تأیید می‌کند که «...رضاخان از خود بی‌تابی نشان می‌دهد و بیش از پیش حکومت مرکزی را برای صدور اجازه حمله و خاتمه دادن به غائله کوچک خان تحت فشار گذاشته است.» و دیگر اینکه «پیدا بودن دست انگلیسیها در کودتای (سوم اسفند ۱۲۹۹) و وزارت جنگ عامل آن... چیزی نبود که میرزا کوچک به آن رضا دهد و با چنین کابینه و این وزیر جنگ سر تسلیم پیش آورد.» نکته تاریخی اینکه پیش قراولان نیروهای قزاق کسانی بودند که خود را انقلابی می‌دانستند و اکنون وارد قشون دولتی شده و از رفتن به شوروی چشم پوشیده بودند و بر ضد میرزا کوچک فعالیت می‌کردند. همکاری خالو قربان با رضاخان ضربه سنگینی به سازمان نظامی نهضت

جنگل زد زیراً نیروهای خالو قربان همه زوایای جنگل و پایگاههای جنگلی‌ها را می‌شناختند و قزاق‌های دولتی را راهنمایی می‌کردند.

درچنین شرایطی که میرزا کوچک و یارانش درحال جنگ و گریز بودند و حکومت مرکزی برای زنده دستگیرکردن او ده هزار تومان و برای تحویل جسد مرده‌اش پنج هزار تومان جایزه تعیین کرده بود و قدم به قدم میرزا و یارانش را تعقیب می‌کرد، حیدرخان عمو اغلی که در دست رعایای معین الرّعايا در زیده زندانی بود کشته شد. میرزا کوچک به هنگام عقب‌نشینی و جنگ و گریز به معین الرّعايا (حسن‌خان آلیانی) دستور داده بود همه زندانیان جنگل را آزاد کند. «...نامبرده بجای آنان را آزاد کند تمام را که از آن جمله حیدرخان عمو اغلی و جمعی از فدائیان بود کشت و بوسیله کلانتر اف آتاشه سفارت شوروی... تسلیم دولت گردید.» به نظر گیلک «تفنگداران طالشی (اتباع معین الرّعايا) به امر این شخص، مرحوم حیدرخان را به قتل رسانیدند. البته این امر بدون دستور سران سپاه دولتی نمی‌توانست انجام پذیرد.» معین الرّعايا پس از تسلیم شدن به نیروهای دولتی، به صف نزدیکان سردار سپه پیوست و حکومت همه صفحات فومن و کسگر و ماسوله به او واگذار شد. کوچک‌خان از شنیدن خبر (کشته شدن حیدرخان عمو اغلی) بسختی آزرده شد و با تأثر شدید اظهار داشت او به تقاضای من به ایران مراجعت کرده بود... قاتلین حیدرخان بعضاً از سردسته‌های جنگل مانند حسن‌خان معین الرّعايا بودند...»

ابراهیم فخرائی منشی مخصوص میرزا به نقل مستقیم از حسن آلیانی (معین الرّعايا) که شخصاً با وی گفتگو کرده است می‌نویسد: «...جنگل، تصمیم داشت به مجرد آرام شدن اوضاع حیدرخان را به محاکمه فراخواند... افراد ایل (مقصود ایل آلیانی رعایای حسن آلیانی است. ش.ر) همین که بشکست ما پی بردند... بعلت آنکه در معرض خطر قرار نگیرند حیدرخان را خفه کردند و در همان قریه مسجد پیش بخاک سپردند.»

سید محمد تقی میرزا میر ابو القاسمی (پژوهشگر گیلانی) با بازماندگان دو تن از کسانی که در واقعه ملاسرا شرکت داشتند و خود شاهد عینی سرانجام زندگی

حیدر بودند گفتگو کرده است به نقل از این دو تن می‌نویسد: «...ما راضی به کشتن او نبودیم و اطمینان داریم که میرزا کوچک حتی از دستگیری حیدر تا آنزمان که او کشته شد اطلاعی نداشت و سرانجام حسن آلیانی و ملا جعفر آلیانی از ما خواستند که به زندگی او پایان دهیم. بناچار من و شعبان او رابه داخل جنگل میان رز برده و در کنار رودخانه تیرباران نمودیم. جسدش را در جنگل رها کردیم و پایان زندگی حیدر را اطلاع دادیم. اگر کسانی پیدا شوند و بگویند که حیدر را جایی دفن کرده‌اند حقیقت ندارد چون ما پس از کشتن او جسد را در جنگل انداختیم که طعمه حیوانات شد.»

میرزا کوچک همراه با گائوک و معین الزّاعیا در پی یافتن متحد و برای خروج از محاصره نیروهای دولت به سوی خلخال حرکت کردند. در میان راه، معین الزّاعیا با واسطه کبلانقره پسرعمویش با سردار سپه ارتباط برقرار کرد و حاضر به تسلیم و تحویل همه قورخانه جنگل به نیروهای دولتی شد. «این تقاضا بی‌درنگ مورد قبول سردار سپه واقع شد و آلیانی تمام قورخانه جنگل را که تنها او می‌دانست کجاست بی‌کم و کاست تحویل نمود.»

میرزا و گائوک (هوشنگ) به راه خود ادامه دادند اما در گدوک گیلوان دچار طوفان شدند و به علت سرمای شدید قدرت حرکت خود را از دست دادند. گائوک در همان محل و میان برف‌ها جان سپرد.

اهالی قریه خانقاه پیکر میرزا رابه مسجد محل بردند. «...بیست ساعت پس از یخ زدنش سر او را بریدند و وقت بریدن سرش گویا خون زیادی جاری شد مثل اینکه آدم زنده را سر بریدند... همراه او مهر اسم و یک جلد قرآن و یک سکه کهنه نقره چیز دیگری نداشته...» (۲ دسامبر ۱۹۲۱، ۳ ربیع الثانی ۱۳۴۰، ۱۱ آذر ۱۳۰۰ ه.ش). گیلک می‌نویسد: «...پس از رسیدن به نعش نیمه نفس کوچک‌خان سربریدن او نیز بدون دستور مقامات دولتی انجام نگرفت...» بنا به گزارشی، سر میرزا به دست یکی از اتباع خوانین طالش بریده شده و بر پایه گزارش تایمز لندن قزاق‌های ایرانی... سر او را بریده... و به رشت آوردند.» با شهادت میرزا، نهضت جنگل و نخستین جمهوری شورایی در ایران از نظر نظامی و سیاسی به پایان رسید، اما از دید اجتماعی به حیات خود ادامه داد.

آخرین نامه میرزا (۵ آبان ۱۳۰۰، ۱۶ صفر ۱۳۴۰، ۲۸ اکتبر ۱۹۲۱) چنین بود: «...اتگآء بنده و همراهان به خداوند دادگری است که در بسیاری از اتفاقات ما را در پرتو توجّهات خود محافظت کرده است. بجز خدا به هیچکس مستظهر نبوده و امیدوارم توجّهات کامله اش حال و یار و معین ما باشد. افسوس می خورم که مردم ایران پس از محو ما خواهند فهمید ما که بودیم، چه می خواستیم و چه کردیم... بلی آقای من، امروز دشمنان ما را دزد و غارتگر خطاب می کنند در صورتیکه هیچ قدمی جز در راه آسایش مردم و حفاظت مال و جان و ناموس آنها برنداشتیم...»

خالو قربان سر میرزا را زیر پای سردار سپه انداخت. سر میرزا در حسن آباد (تهران) دفن شد. جسد میرزا در سال ۱۳۲۱ به رشت منتقل شد و به سر او که چند سال پس از شهادتش مخفیانه از تهران (حسن آباد) به رشت منتقل و در مقابل بقعه سلیمان داراب به خاک سپرده شده بود پیوست؛ و بدین سان، پس از سالها، سری پرشور به تنی رنجور پیوست؛ سری که چیزی جز عشق به ایران، به محرومان ایران، آزادی و استقلال ایران و ایران دوستی و اسلامخواهی بر پایه احترام به حق حیات بشر در آن موج نمی زد. (۲)

اعلامیه سردار مقتدر

ایرج افشار در یادداشتی می نویسد: اصل این ورقه چاپی متعلق به آقای محمود نیکویه است که در اختیار اینجانب برای چاپ گذاشتند درکناره آن به خط نستعلیق دستی آمده است.

« امروز شنیدم سرمرده میرزا کوچک خان را از بدن جدا کرده برای اثبات معدومیت او حمل به مرکز کرده اند. به عقیده من با شهادت ملی ایران منافعی است. همان قدر عکس مرده او را برداشته و انتشار می دادند گویا کافی بود.»
ورقه در تهران بطور « فوق العاده » چاپ شده.

شهادت کوچک خان

۱۱ ربیع الاول / ۱۳۴۰

آستان مقدس بندگان حضرت اشرف اقدس عالی آقای رئیس الوزراء و وزارت جنگ روحی فداه در تعقیب دستخط تلگرافی برای گرفتاری کوچک خان خود چاکر از طالش دولاب حرکت به حدود فومن نمود. بلافاصله خبر آمد کوچک را از طرف ماسوله تعاقب کرده اند طرف کوه ماسوله و خلخال آمده. عده دویست نفر به سرکردگی سالار رشید و سالار شجاع اعزام داشته گوهها را گشته استقبال کوچک خان را به کوه خلخال. همین الان که روز شنبه ۴ ربیع الثانی خبر رسید از روی صحت کوچک و کارک روس در گدوک مرده اند و نعش آنها را هم به خلخال کلاوان برده اند. فرستاده شد نعش او را بیاورند. حسن خان هم گویا خلخال رفته هنوز معلوم نیست که مرده یا زنده است. داماد حسن خان در موقع فرار با گلوله مقتول شده.

الحمد لله اولیای دولت از این مسئله به اقبال بی زوال اعلیحضرت شهریاری ارواحنا فداه آسوده شدند. چاکر هم خدمات خود را تمام کرده منتظر او امر مطاعه هستم. استدعا دارم موقر السلطنه - گیلانی - را چاکر رابطه معنوی داشته او را به چاکر مرحمت فرمائید. مخصوصاً مرحمةً نزد چاکر بفرستند. به سر مبارک حضرت اشرف آدم پاک و در موقع لزوم با چاکر متحد بوده - نمره ۳۳. چاکر بی مقدار - سردار مقتدر طالشی. (۳)

سر میرزا کوچک خان در دفتر فزاق ها!

مقام منیع وزارت جلیله جنگ و ریاست کل دیویزیون مدظله العالی حسب الامر تلگرافی مبارک نمره ۹۶۵ فوری برای تعقیب و دستگیری میرزا کوچک عده

فرستاده چهار روز متوالی مشغول تعاقب بودند. بالأخره از شدت تعاقب قزاقان میرزا کوچک از هر طرف عرصه را برخورد تنگ دیده خود را به کوه‌های ماسال کشیده بود، عده قزاق هم در تعاقب مشارالیه حرکت کرده در بین راه هم یک تصادفاتی واقع شده میرزا نعمه‌الله داماد حسنخان کیش درّه مقتول و باقی باز فرار می‌کنند. از طرف دیگر طالش‌ها هم برای جلوگیری از فرار میرزا کوچک عده فرستاده بودند، بالأخره میرزا کوچک و گائوک به‌طرف گردنه گیلوان متواری شده در آنجا از شدت سرما تلف شده‌اند. قبل از اینکه قزاق‌های تعاقب کننده برسند، مابین طالش‌ها و طارمی‌ها در سرنعش گفت‌وگو شده طالشی‌ها سر نعش را بریده بودند که قزاق‌ها رسیده و سر را گرفته حمل به شهر می‌نمایند.

اینک سر بریده در دفتر حاضر است هر طور دستور می‌فرمایید، اطاعت می‌شود نعش گائوک هم در همان گردنه افتاده است. نمره ۲۱۰ برج قوس [آذرماه] رییس قوای گیلان امیرپنجه محمدعلی فرمانفرمایان ایالات و حکام ولایات در نتیجه تعقیب قوای دولتی میرزا کوچک خان که در کوه‌های طالش و طارم فراری بوده در گردنه گیلوان تلف شده و غائله‌ی چندین ساله‌ی گیلان به‌طور قطعی خاتمه یافت بحمدالله دیگر اثری از متمرّدین در آن صحنه باقی نیست، قدغن فرمایید این خبر را به اطلاع عموم برسانند. (۴)

◀ سر میرزا کوچک‌خان را من از تن جدا کردم

روزنامه اطلاعات در شماره سوم اردیبهشت ۱۳۴۲، متن گفت و گوی خبرنگار این روزنامه با کسی که سر میرزا کوچک جنگلی را از بدن جدا کرده منتشر نموده است. گزارش روزنامه اطلاعات این گونه آغاز می‌شود:



مردی که چند سال پیش سر میرزا کوچک خان را بریده و به تهران آورده بود دیروز از طرف ژاندارمری مرکز دستگیر شد. خبرنگار ما برای گفتگو با این مرد به ناحیه ی یک ژاندارمری رفت و در اطاق آقای سرهنگ منوچهر اسعدی معاون ناحیه ی یک با این شخص صحبت کرد. ابتدا خبرنگار ما از آقای سرهنگ اسعدی معاون ناحیه علّت دستگیری این مرد را پرسید. معاون ناحیه ی یک گفت: چند روز پیش ناشناسی تلفنی به تیمسار خسروانی

فرمانده ناحیه ی يك اطلاع داد آقاي علي اصغر رضائي در خانه اش تریاك نگهداري مي كند.

مأمورین ناحیه ی يك به خانه ی این مرد رفتند، ولي هر چه گشتند چیزی نیافتند، در همین موقع چشم يکي از مأمورین به آجرهاي كف زیر زمین افتاد، آجرها را برداشتند و در زیر آجرها محفظه اي پیدا شد که در داخل آن در حدود پنج کیلو تریاك به دست آمد و علي اصغر رضائي را دستگیر کردند و با تریاك مکشوفه به اینجا آوردند تا پس از بازجویي به دادسرا فرستاده شود.

از ترس دولت

خبرنگار ما سپس با علي اصغر رضائي صحبت کرد، به قول خودش ۸۵ سال دارد، او مردی است مؤدب و فهمیده و خیلی خوب صحبت مي كند.

علي اصغر در پاسخ به سئوالهاي خبرنگار ما گفت: درست است این تریاك مال من است من آن را در زیر زمین مخفي کرده بودم ولي نه قصد فروش آن را داشتم و نه خودم معتاد هستم. نگهداري این تریاك ها فقط از ترس دولت بود.

هشت، نه سال پیش موقعي که هنوز کشت خشخاش ممنوع نشده بود يکي از دوستان من که در مازندران زندگي مي كند این تریاكها را برایم سوقات (سوغات) آورد، من آن را لول کردم و چون برای مصرف آن محلی نداشتم چند سال این تریاك در خانه ی من بود تا اینکه دولت کشت خشخاش را ممنوع کرد و خرید و فروش تریاك جرم شد، آن وقت من از ترس اینکه مبادا دستگیر شوم تریاكها را در زیر آجرهاي زیر زمین مخفي کردم ولي همیشه مي ترسیدم.

يك روز مي خواستم تریاكها را آتش بزنم ولي ترسیدم دود تریاك خانه همسایه را بگیرد و سر و صدای آنها بلند شود، يك بار مي خواستم تریاك را به دولت تحویل بدهم ترسیدم که میان راه مرا بگیرند و هرچه قسم و آیه بخورم که مي خواستم تریاك را به دولت بدهم بگویند دروغ می گویی تریاك در خانه ماند تا کار به دستم داد.

خبرنگار ما از پیرمرد پرسید که آیا کسی در خانه او زندگی می‌کند؟ پیرمرد جواب داد سالها است که خودم تنها زندگی میکنم و اگر مایل باشید حاضرم علت تنهایی خودم را برایتان شرح بدهم. علی‌اصغر وقتی خبرنگار ما را برای شنیدن زندگی‌اش آماده دید شروع به صحبت کرد و گفت: ۶۵ سال پیش در آن هنگام که دولت وقت يك افسراطریشی برای تشکیل صنف توپخانه در ارتش ایران از فرنگ استخدام کرده بود من وارد ارتش شدم و به عنوان وکیل توپخانه مشغول به کار شدم. مدت‌ها در توپخانه ی مرکز کار می‌کردم، توپهای ما آن وقت توپ ورشوئی انگلیسی بود و جز در ماه رمضان و موقع افطار و سحر به صدا در نمی‌آمد. ولی در زمان محمدعلیشاه يك بار ما دست به کار شدیم و به فرمان او مجلس را به توپ بستیم و از آنوقت مجاهدین مخالف ما توپچی‌ها شدند ولی در هر حال از ما می‌ترسیدند.

◀ سر میرزا کوچک‌خان را آوردم

از این ماجرا چند سال گذشت که يك روز خبر آوردند اسمعیل آقا سیمیتقو و میرزا کوچک‌خان جنگلی یاغی شده‌اند. دولت ما را مأمور سرکوبی میرزا کوچک‌خان کرد، ما توپها را با قاطر به گیلان بردیم، نمی‌دانید چه مرارت‌هایی کشیدیم تا توپها را روی کوهها نصب کردیم و مراکز هواداران میرزا کوچک‌خان را گلوله باران کردیم ولی چون میرزا کوچک‌خان همه‌اش در حال جنگ و گریز بود توپخانه ی ما کاری از پیش نبرد. به ناچار با تفنگ به جنگ او رفتیم و در فومانات او را محاصره کردیم و پس از آتش زدن جنگل او را دستگیر کردیم و کشتیم ولی کسی باور نمی‌کرد که ما بتوانیم میرزا کوچک‌خان را بکشیم.

در نتیجه من شبانه سر میرزا کوچک‌خان را از تنش جدا کردم و آن را به ترك اسیم بستم ابتدا به رشت رفتم و سر میرزا کوچک‌خان را به معرض نمایش گذاشتم و سپس آن را به تهران آوردم میرزا کوچک‌خان ریشی بلند و سری

طاس و مونی بور داشت.

علی اصغر گفت: پس از این پیروزی درخشان به من مرخصی دادند. آن روزها تهرانی‌ها برای خوشگذرانی به باغهای شهریار می‌رفتند من نیز برای استفاده از ایام مرخصی به شهریار رفتم. در آنجا دختر کشاورزی به نام زهرا را دیدم و دیوانه وار عاشق او شدم و با هزار زحمت توانستم موافقت بستگان او را جلب کنم و با او ازدواج کنم. در مراسم عروسی ما افراد فوج بهادر، بچه‌های دباغ‌خانه و سرهنگ محمدخان و حسن آقا سرتیپ شرکت داشتند. از عروسی ما چند ماه گذشت و قرار بود مرا فرماندهی توپخانه بکنند که ناگهان زخم فوت کرد. پس از مرگ زخم دنیا بر من تیره شد، از ارتش استعفا کردم و از آن تاریخ تاکنون در همین خانه که روزگاری زخم در آن سکونت داشت یگه و تنها زندگی می‌کنم.

خبرنگار ما می‌نویسد: علی اصغر رضائی امروز به اتهام نگهداری تریاک به دادسرا اعزام شد! (۵)

آخرین نامه ی میرزا - نامه ای به دوست

میرزا که حصول موفقیت را ناممکن می‌دید برای جلوگیری از خونریزی بیش تر به جنگلیهای باقیمانده گوشزد کرد که از جنگل خارج شوند و هر جا می‌خواهند عزیمت کنند - خود نیز به سوی خلخال رفت. آخرین نامه ای که از میرزا به دست آمد نامه ای است که به تاریخ پنجم آبان ۱۳۰۰ به دوست خود نوشته است. سی و چند روز پس از نوشتن این نامه، میرزا در دامنه کوه گیلوان خلخال، دچار بوران و برف شدید شد و در شنبه یازدهم آذر ۱۳۰۰ ش.

از پا درآمد:

هو الحق

لیله شنبه ۵ عقرب ۱۳۰۰

آقای میرآقا - دام اقباله العالی!

دوست عزیزم! در این موقع که پاره [ای] از دوستان ما امتحان بی وفائی خود را داده، محرمانه و آشکار تسلیم دشمن شده و با مقاصد آنان همراهی می نمایند، مراسله شما را زیارت کرده، فوق العاده مسرور و خوشحال گردیدم. آری آقای من، دوستان را در مواقع سخت باید امتحان نمود. من از این مسئله مسرورم که رفقای همراه به هیچ وجه لغزشی در افکار آنها راه نیافته و باکمال قوت قلب، مصمم [به] دفاع و فداکاری هستند. عجالتاً بارویه ای که دشمنان ما پیش گرفته اند و شما بخوبی مسبوق هستید، شاید به طور موقت یا دائم توانستند موفقیت حاصل نمایند؛ ولی اتکای بنده و همراهان به خداوند دادگری است که در بسیاری از این اتفاقات ما را در پرتو توجهات خود محافظت کرده است. بجز از خداوند، به هیچکس مستظهر نبوده و امیدوارم که توجهات کامله اش شامل حال و یار و معین ما باشد. افسوس می خورم که مردم ایران پس از محو ما خواهند فهمید ما که بودیم؛ چه می خواستیم و چه کردیم! معروف است: النعمه اذا فقدت عرفت. مردم همه منتظرند روزگاری را ببینند که از جمعیت ما اثری به میان نباشد. پس از آنکه نتایج تلخی از سوءافکار و انتظار خود دیدند، آن وقت دو دست ندامت به سر کوفته، قدر و هویت ما را می فهمند. بلی آقای من، امروز دشمنان، ما هرگونه اتهاماتی را که به ما نسبت می دهند، می شنویم و حکمیت را به خداوند قادر و حاکم علی الاطلاق واگذار می کنیم. عجالتاً تحت تقدیرات الهی هستیم تا ببینیم کار، به کجا منتهی خواهد گردید.

در خاتمه، سلامتی و دوام شما را از خداوند مسئلت داشته، ادعیه خالصانه خود را تقدیم می دارد.

کوچک جنگلی (۶)

اعلامیه نهضت کوچک خان جنگلی

زنده یاد ایرج افشار می نویسد: بعد از شهریور ۱۳۲۰ نوشته ها و اوراقی به یاد آوری قیام جنگل منتشر می شد. از آن جمله است مشروحه ای که به عنوان «خصائل مرحوم کوچک جنگلی» در رشت به چاپ رسید و پخش شد. آقای محمود نیکو یه فتوکپی نسخه ای از آن را در اختیار گذاردند و چون از اولین نوشته هایی است که تجدید یاد میزرا کوچک خان را میان عموم موجب شده است، اینک در این مجموعه [کتاب برگهای جنگل] به چاپ می رسد.

خصائل مرحوم کوچک جنگلی

رسم جانان نیست بایکدل دو دلبرداشتن
یا زدلبر یا زجان بایست دل برداشتن

مرحوم کوچک جنگلی در غالب موارد به شعر فوق مترنم بود و طبق مفهوم و روح این شعر با عشق و علاقه تام و تمام و از خود گذشتگی قابل اعجاب اعمال و نیات مقدسه خود را تعقیب داشت. همه مخلوق را دوست می داشت و محترم میدانست و روی همین اصل از تالم آنان متالم می شد و بر پایه همین احساسات دقیقه ای از اولین ایام جوانی و رشد در مقام آن بود که هر ضعیفی را کمک نماید و از تجاوز و تعدی قویاً نسبت به ضعیفا جلوگیری کند و در زمانی که قوه و قدرت متنفذین توأم با اعمال استبداد و جور طبقه رنجبر و زحمتکش ایران را لگد کوب و پایمال می نمود.

مرحوم کوچک جنگلی که در رشته تحصیل علوم دینی و ملبس به لباس آنان بود به رشادت و جسارت به تمام معنی نفوذ و قدرت متعديان و استبداد و با جور عمال دولت را در هم می شکست و ستمديدگان را دستگیری می نمود. با همین اخلاق و ملکات رشد و نمو نمود تا طلیعه آزادی از افق ایران سر به در آورد و حکومت مشروطه اعلام گردید.

مرحوم کوچک جنگلی در زمره آزادی طلبان لوای آزادی را به دست گرفته و با مخالفین آن در جنگ و ستیز بود و کاربه جایی رسید که با تغییر لباس ظاهر،

داوطلبانه در صف مجاهدین و سردسته و سر سلسله عده ای از آنان برای درهم کوفتن عفریت استبداد به طرف تهران رهسپار شد. خدمات آن مرحوم بدین طرق ادامه داشت تا در جنگهای مازندران که محمد علی میرزا شاه مخلوع ایران به همراهی عمال تزاری بر پا نموده بود تیرخورد و گلوله یکی از دو ریه آن مرحوم را سوراخ [کرد] و به وسیله اطباء روسی که در معرکه جنگ بودند پرستاری و به بادکوبه نقل و انتقال و در آنجا مداوا شد و بهبودی یافت.

مرحوم کوچک جنگلی اخلاقاً مطیع و متواضع و خاضع بود. در همه وقت قوانین و نظامات را لازم الرعایه و محترم می شمرد. اصول دینی و مذهبی را نقطه ای فروگذار نبود و قوانین موضوعه خصوصاً قانون اساسی و هر اصلی که بر پایه آزادی و نجات و صلاح جامعه وضع شده بود دقیقاً در مقام حفظ و صیانت بود و بر اساس همین مکارم روخی در هر موقع قضایا را با رفق و همکاران خود در میان می گذاشت و مشورت می کرد و روزگار قیام و تشکیلات جنگل امور مهمه و مسائل غامضه را با شور هیئت و شوری جمعیت حل می نمود.

مرحوم کوچک جنگلی با هر قدرت و نفوذ و سلطه مخالف بود و از استبداد دیکتاتوری و تشنجات متنفذ و منزجر و هر ضعیف مادی و معنوی را بر خود مقدم می داشت. بقا و هستی جامعه را به تمول و مکنت متمولین و متمکنین نمی دانست و بازوی زحمتکشان و کشاورزان را مایه هستی و ریشه قدرت جامعه می دانست و به همین جهت هر زارع و برزگر و رعیت یا کارگر مورد تعدی را کمال همراهی می نمود تا ناتوان نشده و به ضرر جامعه منتهی نگردد.

مرحوم کوچک جنگلی با تمرکز قوای مادی و معنوی در دست و اختیار اشخاص مخالف بود و در امور مادی و اقتصادی تورم هستی فردی را موجب فقر و بدبختی اکثریت جامعه تشخیص داده بود و به همین نظر معتقد بود که بایستی نعم الهی به دسترس همه در آید و هر فردی از جامعه در خور زحمت و لیاقت خود بهره مند و شد تا همه افراد در تولید شریک و در استفاده ذیسهام باشند.

مرحوم کوچک جنگلی طبق تعلیم و تربیت آباء و اجدادی که بر پایه و اساس فلسفه شرق استوار بود عقیده داشت که باید ضعیف را کمک کرد تا حتی الامکان

تساوی و تعادل قوه فراهم شود و با همین نظر مستمراً از ضعفاً و ناتوانان دستگیری می نمود که از خطر فقر و فاقه آنان را نجات داده و رهائی بخشند. مرحوم کوچک جنگلی هستی و مکننت شخصی را اعتنا نداشت و از افتخارات آن مرحوم به شمار میرفت که هیچ گاه دیناری نداشت. و با آنکه از طرف جمعیت ماهیانه یک و پنجاه تومان برای آن مرحوم مقرر شده بود و به او می دادند و در طرفه العین بین بینوایان و ارباب استحقاق تقسیم می کرد و کسانی که درک فیض محضرش را نموده و با آن مرحوم معاشرت داشتند می دانند که لباس زمستانی و تابستانی آن مرحوم را دیگران تهیه می کردند و هیچ وقت به فکر تهیه لوازم پوشش شخصی خود نبود.

مرحوم کوچک جنگلی به نشر معارف و تعمیم آن و به حفظ نسل و نژاد و تنظیم امور بهداری جامعه علاقه تام و تمام داشت و در ایام تشکیلات جنگل مقرر داشته بود از هر یک من تبریز برنج که به خارج گیلان صادر می شود یک شاهی برای مخارج و مصارف و بودجه مدارس رشت و قصبات گیلان و برای هزینه دارالایتم و مریضخانه فقرا و اشخاص بی بضاعت دریافت دارند پولی پنج شاهی) و همین مبلغ ناچیز که در دریافت می گردید گاهی سرمایه هنگفتی را نشان می داد که علاوه بر پرداخت بودجه مدارس و هزینه دارالایتم و مریضخانه به مصرف دیگر هم می رسید و در این قسمت ساختمان مریضخانه ملی (بیمارستان سینای امروزی) و وجود دارالایتم را آثاری از ترشحات نوع دوستی آن مرحوم می باید دانست.

مرحوم کوچک جنگلی در بیان و کلام و همچنین در چشم و بینائی خود دارای قوه ای بود که در موقع مشاهده و محاوره هر مخالفی را جذب و مغلوب قوه و قدرت روحی خود می نمود و مطیع می ساخت و در ایام تشکیلات جنگل و جنگلیها که بنا بر مصلحتی یکه و تنها مسافرت می نمود گاهی به مأمورین و عمال نابکار حکومت مرکزی برخورد [می کرد] و مأمور مزبور به تصور اینکه شاید کوچک جنگلی باشد او را دستگیر می نمود ولی مرحوم کوچک جنگلی به وسیله بیان و مشاهده دستگیرکننده را مجذوب و غالباً همراه خود به اعماق جنگلی و نزد رفقا [ی] خود می آورد و در زمره فدائیان شخصی مرحوم کوچک جنگلی قرار می گرفت.

مرحوم کوچک جنگلی جنب، رأفت و رؤفتش بر سایر جنبه های او غلبه داشت و هیچ گاه در مقام انتقام نبود و غالباً اتفاق می افتاد دوستان نزدیکش تذکر می دادند که مخالفین قصد قتل شما را دارند و از آن مرحوم می خواستند که متهمین را تعقیب و یا لااقل از منطقه جنگل خارج نماید آن فقید در جواب می فرمود قصاص قبل از جنایت را حرام میدانم و مکرر اتفاق افتاد کسی که قصد قتل آن مرحوم را داشت به محض برخورد با او و مذاکره و بحث، شیفته بیان و فکر آن مرحوم گردید با اقرار به قصد شوم خود اسلحه ای که همراه داشت تسلیم و از فکر غلط خود استغفار می نمود.

مرحوم کوچک جنگلی در نتیجه ممارست چندین ساله که از هر عمل مذموم پرهیزگار و در انجام امور ممدوحه سعی و جاهد بود و همچنین بر اثر طرز زندگی شخصی که در ایام اقامت در تهران برای آن مرحوم پیش آمد نموده بود (با اینکه دویست نفر از مجاهدین فاتح تهران سپرده به آن مرحوم [بود] و همه ماهه حقوقی آنان به وسیله مرحوم کوچک جنگلی به ایشان می رسید آن مرحوم حقوق ووظیفه مقرر را برای خود حرام می دانست و به قلیل کمکی که دوستان گیلک او از رشت می نمودند قناعت می کرد و به همین جهت ماههای متمادی اقامت در تهران روزانه یک وقت غزل می خورد) و بالاخره بر اثر تجارب گذشته حوادث آینده را (به قول معروف) درخست خام مشاهده می نمود و عده ای از دوستانش که این روشنفکری را توجه داشته معتقد بودند که آینده در خواب و یا بیداری به او الهام می شود و اگر الهام نبود همانا ضمیر منیرش روشن بین و قضایا را بر آثار و مقامات صغری و کبری نتیجه می گرفت و حکم می کرد و در واقع آینده را بیان می نمود.

وجود همین صفات پسندیده و خصائل ممدوحه بود که او را همیشه از دیگران ممتاز و مورد علاقه و توجه دوست و دشمن قرار میداد.

و امروز مردم گیلان با تجلی روح کوچک جنگلی، تأثر و تألم خود را از فقدان آن شهید فقید ابراز داشته و با سوگند وفاداری در پیروی از [نیات] مقدس و رسیدن به آمل و آرزوهای آن مرحوم هرچه بیشتر خود را مهیا و آماده تر می نماید.

پاینده باد نهضت کوچک جنگلی (۷)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱ - ابراهیم فخرائی - « سردار جنگل » ، انتشارات امیرکبیر، تهران - ۱۳۴۴ ، صص -- ۳۷۳ - ۳۷۱
- ۲- شاهپور رواسانی «نهضت جنگل و بنیانگذار آن میرزا کوچک جنگلی (بخش دوم)» نشریه: اقتصاد « اطلاعات سیاسی - اقتصادی » آذر و دی ۱۳۸۴ - شماره ۲۱۹ و ۲۲۰ - (صص ۹۵ - ۹۳)
- ۳ - (برگهای جنگل (نامه های رشت و اسناد نهضت جنگل)، به کوشش ایرج افشار، فرزانه روز، تهران ۱۳۷۸. (صص ۳۲۵ - ۳۲۴)
- ۴ - منبع خبر: ماهنامه گزارش تاریخ، شماره ۳، ص ۵۷
- ۵- «سر میرزا کوچک خان را من از تن جدا کردم» - روزنامه اطلاعات در شماره سوم اردیبهشت ۱۳۴۲ - <http://www.dowran.ir>
- ۶ - وبلاک گیلان آنلاین
- ۷ - "برگهای جنگل" - نامه های رشت و اسناد نهضت جنگل) ، به کوشش ایرج افشار - نشر فرزانه ، ۱۳۸۰ - صص ۳۳۶ - ۳۳۱

گانوک (معروف به هوشنگ)

به روایت شاکری: گانوک (با نام مستعار هوشنگ) که به اشتباه تصویری رفت یکی از اسرای جنگی آلمانی بوده باشد که درواپسین مرحله جنگ [اول] به جنگلیان کمک می کردند ، یک چهره سؤال برانگیز است. هویت وی ، دلایل اش برای پیوستن به جنگلیان ، شیفتگی کامل وی نسبت به کوچک خان ، هنوز در پرده اسرار باقی مانده است. تاریخ نگاران شوروی به شکل توجیه ناپذیری در مورد گانوک سکوت اختیار کرده اند. تنها منبع ایرانی که اطلاعاتی در باره او داده، یفیکیان است، که می گوید وی یک شهروند روس - «ولگا آلمانی» - بود که پیش از آن در سفارت روسیه در تهران خدمت می کرد. مطابق یک یادداشت انگلیسیان، گانوک مسئول بایگانی سفارت بود و بایک زن یهودی زندگی می کرد.



نمایندگان اعزامی میرزا کوچک خان به مسکو از راست: میر صالح مظفرزاده و گانوک آلمانی

گائوک که پیش از ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) متهم به فعالیت های غیرقانونی شده بود ، بنا بر گزارش هایی دستگیر و به باکو فرستاده شد و پس از انقلاب [بلشویکی] آزاد شد. وی به ایران بازگشت و ظاهراً به تبلیغات ضد انگلیسی و طرفداری از آلمان پرداخت. انگلیسیان او را باز داشت و به هند تبعید کردند. وی سپس به شوروی ها در اودسا تحویل داده شد. گائوک خود را به حزب بلشویک نزدیک و از این طریق راه بازگشت دو باره به ایران را برای خود هموار کرد. وی ظاهراً با ناوگان شوروی و در سمت مترجم فرمانده راسکو لینکف وارد ایران شد. اما ممکن است زودتر وارد شده باشد، چنان که یک گزارش انگلیسیان از دستگیری زنی به نام نیومن (یا نویمن) در مه ۱۹۱۸ (اردیبهشت ۱۲۹۷) در انزلی خبر می داد که گفته می شد با گائوک در تماس بود. فقط سفارت فرانسه در تهران این هویت را برای گائوک تأیید کرده است. تعصب ضد آلمانی یقیناً از اعتبار این گزارش می کاهد.

از سوی دیگر ، گائوک ممکن است یکی از « ۲۳ شرق شناس آلمانی [و کذا] ... که [در پاییز ۱۹۱۹] از مسکو برای تبلیغ به سراسر آسیا فرستاده بود» باشد. مقصد آنان چین (۸ تن)، ژاپن (۴)، هند (۴ تن)، افغانستان (۲ تن)، ایران (۳ تن) و ترکستان (۲ تن) اعلام شده بود. این گزارش را سرویفرید ملسون بر اساس اطلاعاتی داد که از تاشکند دریافت کرده بود. م.ج. طاهری می نویسد که گائوک یکی از چهار نماینده شوروی بود که [تحت هدایت راسکولینکف] به انزلی آمدند تا تجهیزات جنگی دنیکن را جمع آوری کنند. بنا بر گزارش ها، هوشنگ چنان « مجذوب شخصیت کوچک خان شد» که از بازگشت به روسیه خود داری کرد و در شماریکی از محارم رهبر جنگلی درآمد. کوچک خان او و یک ایرانی همراه دیگر را در اوت ۱۹۲۰ (مرداد ۱۲۹۹) به مسکو فرستاد تا با لنین درباره اختلاف با رهبران حزب کمونیست ایران مذاکره کند وی تا واپسین لحظات در کنار کوچک خان ماند و همراه او بر اثر سرما یخ زد و جان سپرد.

منبع: دکتر خسرو شاکری- "میلاد زخم" یا "جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران"- مترجم: شهریار خواجهیان - ناشر: اختران - چاپ: اول

۱۳۸۶ - صص ۵۵۰ - ۵۴۹

۲ - گائوک و میر صالح مظفرزاده به نمایندگی از طرف کوچک خان را در اوت ۱۹۲۰ (مرداد ۱۲۹۹) به مسکو فرستاد تا با لنین در باره اختلاف با سران حزب کمونیست ایران مذاکره کند. در آن زمان گائوک شرح مذاکرات را هر روز یادداشت می‌کرد. گائوک و میر صالح مظفرزاده از اعضای «شورای جمهوری انقلابی ایران» بودند که گائوک پس از انتخاب شدن در شورا، اسم خود را به هوشنگ تغییر داد.

نقش زنان در جنبش جنگل

غلامرضا گلی‌زواره در مقاله «پگاه پایداری (در بزرگداشت سالروز شهادت میرزا کوچک خان جنگلی)»، «نقش زنان را در جنبش جنگل» بدینگونه بررسی می‌کند: زنان نواحی شمالی اگر چه در وضع نگران کننده ای زندگی می‌کردند اما تمایل داشتند میرزا کوچک خان و نیروهای طرفدار او، آتش قیام را پر حرارت نگه دارند و به بساط ظلم و تجاوز پایان دهند. یکی از افراد وی در کسالت به سر می‌برد و در یکی از آبادی های شمال استراحت می‌کرد. زنی از وی عیادت به عمل آورد و او را خطاب قرار داد و گفت: آیا عیب نیست در این موقع که باید کشور را با فداکاری خود از فتنه اجانب برهانید این گونه خود را از رزمندگان کنار کشیده اید و تسلیم بیماری شده اید.

زن دیگری که میرزا کوچک خان را می‌شناخت در جلوی جمعیت وی را مخاطب قرار داد و گفت: بنگرید بهار شادمانی فرا رسیده است و همه گیاهان و پرندگان به تحرک افتاده اند، بلبل ها به نغمه سرایی مشغولند. چرا مردان که باید جامعه را به سوی سعادت سوق دهند از خود جنبش تأثیرگذاری نشان نمی‌دهند و علیه اشغالگران اقدام نمی‌نمایند.

از این نکات برمی آید که در آن زمان افکار قابل تقدیری بین زنان رواج داشته و آنان نیز آماده ی قیام فراگیر بوده اند. (۱)

در ایامی که قوای جنگل با دشمنان درگیر بودند، آذوقه ها در انبارهای خصم

بود، این وضع حیات مبارزان قیام جنگل را تهدید می کرد. با این وضع زنان بر سر راه آنان ایستاده و هر یک به فراخور وضع و توانایی خود، به آنان هدایایی تقدیم می کردند. وقتی برخی از محترمان و دولتمردان انبارها را روی مردم گشودند، زنان انواع خوردنی ها به دست گرفتند و به خطوط و خندق های قوای کوچک جنگلی رفته و به آنها آذوقه رسانیدند.

جنگ در کوچه ها و گذرها جریان داشت. قحطی و بیماری و جنایات دشمن وضع ناگواری به وجود آورده بود. یک روز زنی صفوف مجاهدان مسلح را شکافت و تا جایی که اقامتگاه میرزا بود پیش رفت، در آنجا تمامی رؤسا و سران نهضت جنگل را با دقت نگریست و چون میرزا را شناخت، به وی گفت: آمده ام به شما بگویم راضی نشو از این به بعد خون مردم ریخته شود.

میرزا از رشادت زن شگفت زده شد و چون مقداری آرام گرفت، به او گفت: آیا می دانی مبارزان تمام شان گرسنه و تشنه اند. زن در دم رفت و طولی نکشید که چندین مشک دوغ آورد، تشنگان در اطرافش جمع شدند و پس از آنکه گلویی تر کردند، میرزا روی به زن نمود و گفت: طبق اندرز تو عمل می کنم، سپس به قوای خود دستور داد شهر را تخلیه کرده و به خطوط خود (که در آن حوالی بود) برگردند. (۲)

هنگامی که نیروهای میرزا، قشون دولتی را در هم کوبیدند و به سوی رشت حرکت کردند، زنان با شادی خاصی به پیشواز آمده بودند. آنان «زنده باد کوچک خان» می گفتند و متصل دست می زدند و گل هایی نثار مجاهدان می کردند. تا آن زمان شهر رشت چنین گرمیداشتی در هنگام ورود کسی به عمل نیاورده بود. (۳)

کمونیست ها که در قیام جنگل نفوذ کرده بودند، بر ضدّ دین و قرآن تبلیغ می کردند و خواهان برداشتن فوری چادر زنان و رفع حجاب بودند اما میرزا با اعتقادات مذهبی که داشت، نمی توانست با اقدامات چپ روانه موافق باشد. (۴) کمونیست ها کار را به جاهای بحرانی کشانیدند، در برخی مساجد را بستند و رفع حجاب از زنان را اجباری کردند، همین وضع موجب گردید بین آنان و میرزا کوچک خان اختلافات شدیدی بروز کند. میرزا به اتفاق دسته های مسلح

خود شهر رشت را ترک گفت و به جنگل های فومن رفت تا آنکه بر اثر این حرکت تندروانه و بالا گرفتن اختلاف بین سران نهضت جنگل، جنبش مزبور تا مرز فروپاشی پیش رفت. (۵)

همسر وفادار میرزا کوچک خان

یکی از عواملی که تا حدودی از دردها و آزردهای میرزا کوچک خان می کاست، وجود همسر وفادار، مقاوم و صبورش می باشد. در آخرین دیدار با همسرش هنگام وداع گفت: اوضاع ما از همه جهت مغشوش و نامعلوم است. خطر از هر سو تهدیدمان می کند و در معرض طوفان حوادث هستیم. تو جرمی نداری جز اینکه همسر من هستی و سزاوار نیست بی سرپرست و بلاتکلیف بمانی و زندگی ات سیاه و تباہ گردد. حیف است هنوز از گلستان زندگی گلی نچیده، دچار خزان حوادث شوی و از طراوت بی بهره بمانی در حالی که طلاق حلال این مشکلات است و تو پس از طلاق به حکم شرع مجاز خواهی بود زندگی نوینی برای خود تدارک ببینی.

همسرش گفت: من این پیشنهاد را نمی پذیرم زیرا مایل نمی باشم به پیمان شکنی و بی وفایی متهم شوم. قبول این تکلیف به معنای تن دادن به ملامت های مردم است. آیا نمی گویند هنگام اقبال روزگار با شوهرش بود اما زمان مصایب ناساز گشته است؟! نه، تسلیم چنین امری برایم گوارا نمی باشد. من هنوز تو را روی پله های شهرت و افتخار می بینم. من که به مراتب فرزاندگی ات آگاهم از آنچه گذشته است، تأسفی ندارم و به آنچه وارد می شود راضی ام و به خدای عادل رؤف توکل دارم و همه پستی ها و بلندی ها و تحولات را از سرچشمه ی مشیت او می نگرم.

سپس افزود: من با زندگی ساده اما شرافتمندانه و توأم با قناعت خو گرفته ام و چون آمیخته به ریا و تصنع نمی باشد، آن را محبوب و لذت بخش می شمارم. اگر زنده بمانی خدای را سپاسگزارم و اگر از پای در آیی که طلاق خود به خود جاری است. با این همه محال است به پیوند دیگری در آیم و عهد خود را تالاب گور ادامه می دهم.

این را بگفت و بنای گریستن نهاد. میرزا از حالت همسرش منقلب گردید و از او پوزش خواست و به دلجویی وی پرداخت و شخصیت و نجابتش را ستود و گفت:

درس انسانیت را باید از شما بانوان آموخت زیرا روح و قلب تان از درک حقایق زندگی سرشار است. با اینکه روستازاده ای بیش نیستی ولی می بینم سلامت نفس، قدرت فهم و درایت فوق العاده ای داری. از اینکه وضع مادی ام اجازه نداد زندگی آرامی مطابق شأنت فراهم کنم، شرمنده ام و از اینکه در شاداید روزگار همچون کوه پایدار مانده ای و ذره ای از مهر و محبت تو نکاسته است، سپاسگزارم. تو را به عنوان زنی شرافتمند می ستایم و از داشتن چنین همسری بر خود می بالم. از تو راضی ام که هیچ گاه مرا در مورد آنچه نداشته ام مؤاخذه و سرزنش نکرده ای و از خدای بزرگ خواهانم از بزرگواری تو که مظهر فضیلت است راضی باشد.

میرزا افزود: تنها چیزی که از دارایی دنیا دارم یک ساعت طلاست که یادگار و هدیه «انورپاشای» عثمانی است، اینک آن را به تو می بخشم که هر وقت زنگش به صدا در آمد به خاطرات گذشته مراجعه کنی و همسر آزردده خویش را به یاد آوری.

این را بگفت و با چشمانی اشکبار از همسرش خداحافظی نمود. زن صدیق و باوفایش به همان نحو که گفته بود به عهدش وفا کرد و تمامی پیشنهادهای ازدواج را که به وی می شد رد نمود در حالی که یادگار عزیز و فراموش نشدنی میرزا کوچک خان تا آخرین دقایق زندگی او، بالای سرش زنگ می زد. (۶)

میرزا کوچک خان متوجه شهر خلخال گردید تا به بانویی شجاع پناهنده گردد؛ عظمت خانم فولادلو خواهر «امیر عشایر شاطرانلو»، به محض شنیدن این خبر که میرزا آهنگ خلخال نموده است و قصد دارد نزد وی بیاید، به رغم همه خطراتی که پیش بینی می کرد حاضر شد چند صد تن سوار به سرکردگی «قلیچ خان شاهسون» به پیشوازش بفرستد تا آن مبارز فرزانه را به سلامت و عزت تمام به مقصد برسانند ولی دیگر دیر شده بود و میرزا دچار خشم طبیعت

و برف و بوران گردید و زیر ضربات سرمای شدید در تاریخ ۱۱ آذرماه سال ۱۳۰۰ ش به شهادت رسید. (۷)

پی نوشتها:

- ۱ - رقابت روس و انگلیس در ایران، منشور گرکانی، ص ۶۶.
- ۲ - سردار جنگل، ص ۲۰۶؛ قیام جنگل، ص ۱۰۵ - ۱۰۴.
- ۳ - رقابت روس و انگلیس در ایران.
- ۴ - اوضاع ایران در دوره معاصر، ص ۳۸؛ سرزمین میرزا کوچک خان، دکتر احمد کتابی، ص ۱۲۸ - ۱۲۷.
- ۵ - فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، ضیاءالدین الموتی، ص ۱۵۴، ۲۲۹، ۲۳۰؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران، جان فوران، ترجمه احمد تدین، ص ۲۹۸ - ۲۹۷.
- ۶ - سخنرانی های اجلاسیه کنگره بزرگداشت میرزا کوچک خان، ص ۹۴؛ سردار جنگل، ص ۳۸؛ ماه در محاق، ص ۲۱۸.
- ۷ - سردار جنگل، ص ۳۸۷؛ میراث ماندگار، ج اول، ص ۱۴۹؛ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، حسن مرسلوند، ج ۵، ص ۳۰۹؛ تلاش آزادی، باستانی پاریزی، ص ۳۳۶.

* منبع: غلامرضا گلی زواره مقاله «پگاه پایداری (در بزرگداشت سالروز شهادت میرزا کوچک خان جنگلی)» ماهنامه پیام زن، سال چهاردهم، شماره ۹ (پیاپی ۱۶۵)

ایران میدان غرض رانی اجانب و متعینان عالم بشری بوده و حیات اجتماعی دستخوش استیاده ی سرمایه داران خارجی و منفعت پرستان داخلی است. ضعف و لابلایکری زمامداران دوره های متوالیه ی مرکز، لزوم اصلاحات داخلی را تأیید و هرگز قیام و نهضتی را که مضمّن اصلاحات اساسی مملکت باشد، مشروع می سازد. من و یارانم در مشتهای فوق الطاقه چندین ساله بیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات و فشار خارجی و خاشین داخلی و تأمین آزادی و آسایش رنجبران ستمدیده مملکت و استقرار حکومت ملی، و همه ی فداکاریهای بنده و احرار بچکل، برای همین مقاصد عالی بوده و بس.

«میرزا کوچک خان جنگلی»